

مجموعه چند کتاب درباره عقل، اجنه، بهداشت روانی، ترک
اعتیاد، چیستان و معما و...



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور پیامبران
حضرت محمد ص و اهل بیت طاهرینش.

هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون...ایا آنان که می دانند با آنان
که نمی دانند برابرند؟

آگاهی و دانش نور است و انسان باید تا آخر عمرش بدنبال دانش و علم
باشد.

ما در این کتاب مجموعه چند کتاب را گرد آورده ایم امید است بر آگاهی
و دانش مطالعه کنندگان افزون گردد.

تابستان 1404. کرمانشاه

پژوهشی درباره عقل

محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش.

سه دسته از موجودات دارای عقل هستند. انسان و جن و ملائکه.

عقل از بزرگترین نعمتهای الهی و پیامبر درون است و با پیروی از عقل، انسان می تواند از افتادن در گناه و کجی و انحراف نجات یابد.

هنگامی که از امام صادق (ع) سؤال می شود: ما العقل، می فرماید: «العقل ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ (کلینی، 11/1) عقل چیزی است که با آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید. مؤید این روایت، روایتی است از رسول گرامی اسلام خطاب به علی (ع) که فرمود: «یا علی العقل ما اِكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَى الرَّحْمَانِ»؛ (مجلسی، 59/74، روایت 3) ای علی، عقل چیزی است که با آن بهشت تحصیل می شود و رضای خدای رحمان به دست می آید

در کلمات امیرالمؤمنین آمده که فرمود: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَطَوْعُهُمْ لِلَّهِ سبحانه». (تمیمی آمدی، 428/2) عاقل ترین مردم کسی است که مطیع ترین بنده خدا باشد.. و باز از آن حضرت در نهج البلاغه آمده که فرمود: «كفأك مِنْ عَقْلِكْ مَا أَوْضَحَ سَبِيلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ»؛ (عبده، 1993/1413: 759، کلمه 417) عقلت همین بس که راه هدایت را از گمراهیت آشکار کند. در سیاق همین معانی از آن حضرت نقل شده که فرمود: «العقلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالهَوَى قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسُ مُتَجَاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَالْيَهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ»؛ (تمیمی آمدی، 127/2، حدیث 3 و 4) عقل، همراه لشگر حق و هوای نفس، پیشوای لشگر شیطان است و جان آدمی همواره در کشاکش عقل و هوای نفس است، هر کدام غالب شود، انسان را به همان سو می کشاند. در روایت دیگری نیز، عقل سرچشمه خیرات نامیده شده است: «العقل (ينبوع الخير)». (همان، 173/1)

عصاره آیات و روایات درباره عقل انست که کسی که مومن است عاقل است و شیطان و پیروان شیطان و کسی که کافر است بی عقل است و

پیامبران و امامان عاقل ترین مردم بودند و کفار و منافقین بی عقل ترین
مردم هستند!

در این کتاب پیرامون عقل از ابعاد مختلف مطالب متنوعی آورده شده
است.

بهار 1403-کرمانشاه

چه کسانی عقل ندارند؟

کسی که دنبال شیطان عقل ندارد.. کسی که پیامبر رو رها می کنه عقل ندارد.. کسی که امام معصوم رو رها می کنه عقل ندارد.. کسی که نظام اسلامی رو رها می کنه عقل ندارد.. کسی که رهبر رو رهامی کنه عقل ندارد.. کسی که دنبال مدعیان دروغینه عقل ندارد... کسی که نماز نمی خونه عقل ندارد... کسی که غذای خوب رو رها می کنه و سراغ شراب و مواد مخدر میره عقل ندارد...

و...

عقل چیست؟

در بارهٔ معنای لغوی عقل گفته شده است که عقل از «عقال» گرفته شده است؛ و «عقال» به معنای طنابی است که به

وسیله آن زانوی شتر سرکش را می بندند و به این دلیل به عقل، عقل می گویند که این نیروی باطنی، هواها و شهوات و خواسته های شیطانی را به بند می کشد و کنترل می نماید...

در قرآن ۴۹ بار از مشتقات ماده «عقل» در قالب هایی چون یعقلون، تعقلون، نعقل و مانند آن استفاده شده. اینکه در قرآن همه جا به شکل فعل به کار رفته به این جهت است تا این معنا را به خواننده منتقل کند

که عقل، زمانی ارزش دارد که عاقل از عقل خود بهره گیرد، در حالی که عقل به خودی خود نه مذموم است نه فضیلت...

کتاب اصول کافی با روایات باب عقل و جهل آغاز می‌شود که در آن ۳۴ حدیث در مورد ارزش و امتیاز عقل بیان شده است...

جایگاه عقل در اسلام

به گفته شهید استاد مرتضی مطهری، هیچ دینی به اندازه اسلام به عقل بها نداده و برای آن اعتبار و اهمیت قائل نشده است. [۵] در روایتی به نقل از پیامبر اسلام (ص) آمده است که همه خوبی‌ها به وسیله عقل درک می‌شوند و کسی که عقل ندارد، دین هم ندارد. [۶] امام کاظم (ع) نیز عقل را در کنار پیامبران و امامان که حجت ظاهری خداوند هستند، حجت درونی او در بندگان دانسته است. [۷] در چند روایت از طریق شیعه و سنی به جایگاه عقل و این که نخستین مخلوق الهی است اشاره شده است. در روایت مفصلی که پیامبر (ص) سخنانی را خطاب به امام علی (ع) بیان کرده در فرازی گفته است: ای علی همانا عقل نخستین مخلوق

خداوند متعال است و پس از آفرینش به او فرمود: پیش آی، پیش آمد، گفت باز گرد، باز گشت، فرمود به عزت و جلالم سو گند مخلوقی که نزد من از تو محبوبتر باشد نیافریدم و همانا امر و نهی کیفر و پاداشم متوجه تو است. ^۱ [۸] [یادداشت ۱] غزالی نیز در احیاء العلوم نیز از پیامبر به این مضمون نقل کرده که عقل نخستین مخلوق خداست. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» [۹] در مذهب شیعه افزون بر اصول عقاید که از راه عقل اثبات می شود، [۱۰] برخی از قواعد فقهی و اصولی و احکام فقهی را نیز با عقل اثبات می کنند. [۱۱] جوادی آملی فیلسوف والاھی دان شیعی با اشاره به آخرین سطر خطبه پر برکت کلینی در مقدمه اصول کافی: که می نویسد: «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛ استفاده کرده که قطب فرهنگی اسلام و قطب خردورزی و دانش ورزی و دانشمندی اسلام عقل است. وی هم چنین گفته که این خطبه را میرداماد در کتاب الرواشح السماویه شرح کرده و سرّ شرح [ملاصدرا بر کافی همین خطبه کلینی است. ۱۲]

پاورقی:

یا علی : إن أول خلق خلقه الله عزوجل العقل ، فقال له : أفل فأقبل ، ثم قال له : أدبر فأدبر ، ^۱ فقال : وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو أحب إلي منك ، بك آخذ وبك أعطي وبك أثيب وبك أعاقب.

۵- مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۸۳ش، ج ۲۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵-۵

۶- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴ق، ص ۵۴-۶

۷- کلینی، کافی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲-۷

۸- طبرسی، مکارم الاخلاق، الناشر مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ص ۴۴۲-۸

۹- غزالی، احیاء علوم الدین، الناشر دار الكتاب العربی، ج ۸، ص ۸-۹

۱۰- ربانی گلپایگانی، درآمدی به شیعه‌شناسی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۳۹-۱۰

۱۱- ربانی گلپایگانی، درآمدی به شیعه‌شناسی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۴۴، ۱۱-

۱۴۵.

۱۲- پیام-آیت-الله-العظمی- <https://javadi.esra.ir/fa/w/>-

جوادی-آملی-به-مناسبت-روز-بزرگداشت ملاصدرا

چند ایه و روایت درباره عقل:

از نظر قران کافران بی عقلند!

(الأنفال 22)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که (از شنیدن و گفتن حرف
حق) کر و لالند که اصلا تعقل نمی کنند

(البقره 171)

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ
عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

(المائدة 103)

وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
ولی کسانی که کفر ورزیده اند [این امور را] بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان اندیشه نمی کنند.

در آیه 10 سوره ملک می فرماید:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

کفار در روز قیامت می گویند اگر گوش شنوا داشتیم یا خودمان اهل

ادراک و تعقل بودیم امروز در زمره اهل آتش نبودیم

و در آیه 46 سوره حج می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ «
بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا شاید قلبی بر ایشان باشد که با آن حق را
درک یا گوشی باشد، حقیقت را بشنود، اما اینها چشم‌هایشان کور نیست،
بلکه دیده دل‌هایشان کور است که نه خود حق را می‌یابند و نه پند
می‌پذیرند

در آیه 130 سوره بقره می‌فرماید:

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»

کیست که از آیین ابراهیم روی گردان باشد مگر کسی که جاننش از خرد
بی‌بهره باشد

چند روایت درباره عقل:

پیامبر صلی الله علیه و آله :

إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛^۲

همه خوبی ها با عقل شناخته می شوند و کسی که عقل ندارد، دین
[ندارد]

پیامبر صلی الله علیه و آله:

أَلَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ قَاطِعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ وَ عَرَفَ دَارَ
إِقَامَتِهِ فَأَصْلَحَهَا وَ عَرَفَ سُرْعَةَ رَحِيلِهِ فَتَزَوَّدَ لَهَا؛^۳

بدانید که عاقل ترین مردم کسی است که پروردگارش را بشناسد و از او
پیروی کند، دشمنان خدا را بشناسد و از آنان نافرمانی کند، جایگاه ابدی
خود را بشناسد و آن را آباد کند و بداند به زودی به آنجا سفر خواهد
[کرد و برای آن، توشه بردارد]

پیامبر صلی الله علیه و آله :

صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَوَاضَعَ لِمَنْ
هُوَ دُونَهُ وَ يُسَابِقَ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ

^۲ [تحف العقول، ص ۵۴]

^۳ [اعلام الدین، ص ۳۳۷، ح ۱۵]

خَيْرَاتِكَلَّمَ فَعَنِمَ وَ اِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ وَ اِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اِسْتَعَصَمَ
بِاللّٰهِ وَ اَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ اِذَا رَأَى فَضِيلَةً اِنْتَهَزَ بِهَا، لَا يُفَارِقُهَا الْحَيَاءُ وَ لَا
يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ فَتِلْكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرِفُ بِهَا الْعَاقِلُ؛

ویژگی عاقل، آن است که در برابر نادان بردباری کند، از آن کس که به او ظلم کرده بگذرد، نسبت به زیردستان متواضع باشد، با بالادستان در خوبی ها رقابت کند، هر گاه خواست سخن بگوید، بیندیشد، اگر خوب بود بگوید و بهره ببرد و اگر بد بود، سکوت کند و سالم بماند، اگر بلا و امتحانی برایش پیش آمد به خدا پناه ببرد و دست و زبان خود را نگه دارد، اگر فضیلتی دید، به سرعت از آن بهره گیرد، حیا از او جدا نگردد و حرص از او سر نزنند، اینها خصلت های دهگانه ای است که عاقل با آنها [شناخته می شود]^۴

امام علی علیه السلام:

أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيرًا وَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيرًا؛

عاقل ترین مردم کسی است که به عیب های خویش بینا و از عیوب دیگران، نابینا باشد^۵

امام علی علیه السلام :

^۴ تحف العقول، ص ۲۸

^۵ غررالحکم، ح ۳۲۳۳

أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَ أَشَدُّهُمْ اهْتِمَامًا بِاصْلَاحِ مَعَادِهِ ۚ

عقل ترین مردم کسی است که بهتر بتواند امور زندگی اش را برنامه ریزی کند و برای اصلاح آخرتش بیشتر همت نماید

حدیث جنود عقل و جهل

از جمله احادیث معروف اخلاقی در شیعه، حدیثی است از امام صادق علیه السلام، که درباره خلقت و ویژگی های عقل و سپاهیان عقل و جهل سخن رفته است. این حدیث که مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته و برخی بزرگان به شرح آن پرداخته اند، به حدیث جنود عقل و جهل شهرت دارد.

در این حدیث ، پس از بیان چگونگی خلقت و فرمانبری عقل و نافرمانی جهل، خداوند به عقل ، هفتاد و پنج نیرو عطا کرد. هنگامی که جهل ، از

⁶ [غررالحکم، ح ۳۳۴۰]

عطای خدا به عقل و قدرت و فضیلتش آگاه شد، دشمنی با او را در دل گرفت و به خداوند عرض کرد که عقل را چنین نیرومند ساختی . در حالی که من دشمن او هستم و هیچ نیرویی ندارم. خداوند به او نیز نیروهایی را در مقابل نیروهای عقل اعطا کرد. برای نمونه برای عقل، خیر را وزیر قرار داد و شرّ را ضدّ آن و وزیر جهل قرار داد. ایمان از سپاه عقل و ضدّش کفر از سپاه جهل و تصدیق و امید هردو از نیروهای عقل و در سپاه مقابل انکار و ناامیدی

نکته‌ی قابل توجّه در پایان شمارش سپاهیان عقل و جهل ، ذکر شده ، این است که اگر چه همه‌ی انسان‌های مومن و دوستدار پیشرفت در مسیر معنویت ، باید برای خردمند شدن و تکمیل ایمان بر خرد خود افزوده و از نیروهای عقل استفاده کرده و با نیروهای جهل مبارزه کند . ولی باید به این مطلب توجّه داشته باشد که همه‌ی این ویژگی‌ها به صورت کامل در انسان‌های کامل چون پیامبر و امام ، جمع می‌شود . همچنین در مومنانی که در امتحان الهی موفق شده و هنگامی که خداوند قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده است. امّا دیگر پیروان ما باید در تلاش برای کسب این خصال نیکوی عقلانی بوده و نیز در پی پاک شدن از بدی‌ها و دور شدن از نیروهای جهل. اگر چنین باشند (به تدریج) به درجات عالی معنوی و همراهی با انبیا و اوصیای الهی خواهند رسید.

نکته‌ی مهم دیگر اینکه ، رسیدن به این درجات والا ، هنگامی صورت می‌پذیرد که سالک این راه، معرفت نسبت به عقل و نیروهای آن پیدا کرد و آنها را به درستی بشناسد . البته به تبع آن نیروهای مقابلش را نیز به درستی خواهد شناخت. وظیفه‌ی پیرو ، در مرتبه‌ی بعد دوری کردن از جهل و نیروهای او است.

کارکردهای عقل

از آنجایی که پایه‌ی شخصیت انسان عقل است ، بسیاری از فضیلت‌ها و خیرها از آن سرچشمه می‌گیرد. در حدیث بیست و چهارم از قول امام صادق علیه‌السلام عقل را راهنمای مومن معرفی کرده و در روایت پیش از آن آمده است:

هوش،فهم، حافظه و دانش از عقل سرچشمه می‌گیرد

عقل ، انسان را کامل می‌کند و راهنما ، بینا کننده و کلید کار او است

هرگاه عقل انسان به نور الهی تأیید گردد، دانشمند، حافظ، یادآورنده، باهوش و با فهم گردد. و از این رو می‌داند که چگونه و چرا و کجاست،

بدخواه و خیرخواه خود را می‌شناسد و چون آن را شناخت، روش زندگی و آنچه به او در گذشته رسیده و در آینده خواهد رسید را می‌شناسد،

در یگانه دانستن خدا و اقرار به طاعتش، اخلاص ورزد، و هنگامی که چنین کرد، امور از دست رفته را جبران می‌کند و در امور آینده به درستی عمل می‌کند، آنگاه می‌داند که در چه حال و وضعیتی است و برای چه در اینجا است و از کجا آمده و به کجا خواهد رفت،

این‌ها همه از تأییدات عقل است.

در روایت بیست و هفتم کتاب از امام صادق علیه‌السلام نیز، قدرت فهم و حافظه‌ی افراد و تفاوت میزان حافظه و فهم در افراد را ناشی از تفاوت در میزان عقل دانسته‌اند.

در روایت بیست و نهم هم امام به مفضل می‌گوید: فلاح و رستگاری نیز با عقل به دست می‌آید و کسی که خردمند نباشد، رستگار نمی‌گردد و ادامه دادند، بدون علم هم نمی‌توان خردمند شد.

فقدان عقل ، فقدان زندگی است. در روایت سی‌ام امام علی علیه‌السلام عقل را مساوی با زندگی دانسته و نبود عقل را نبود زندگی برشمرده است. سخن ایشان اینچنین است: کسی را که آگاه شوم بر یکی از صفات

خوب استوار است، بپذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم . مگر کسی که عقل و دین نداشته باشد. زیرا جدایی از دین جدایی از امنیت است و زندگی با ترس و هراس گوارا نیست. نداشتن عقل نیز نداشتن زندگی است و انسان بی‌خرد به مردگان شبیه است

در روایت سی و چهارم نیز به رابطه‌ی عقل و حکمت پرداخته شده است که امام صادق از امام علی علیهماالسلام نقل کرده است. در این بیان آمده است: عمق حکمت بوسیله‌ی عقل و عمق عقل بوسیله‌ی حکمت فهمیده می‌شود. امام در این سخن به رابطه‌ی دوسویه‌ی عقل و حکمت اشاره کرده است که منشأ فهم حکمت و رسیدن به کنه و عمق حکمت‌ها، عقل است و در مرحله‌ی بعد این حکمت است که قدرت عقل افراد را می‌فهمد. با افزایش هریک از این دو، نقطه‌ی مقابله‌ی بهتر و بیشتر دانسته می‌شود.

نمونه هایی از بی عقلی!

اگرچه انسان جزو صاحبان عقل است ولی انسان هایی هستند که یا دیوانه هستند یعنی عقل آنها معیوب است یا سفیه و احمق هستند یعنی از عقل خود استفاده نمی کنند لذا به ادم بی عقل معروف می شوند و می گویند فلانی عقل ندارد. به چند حکایت درباره این افراد توجه نمایید:

مردمی که نادان و ناگاه باشند سرشان کلاه می رود

شخصی به روستایی رفت و متوجه شد مردم ساده و ناگاه و بقول معروف کم عقل هستند. به آنها گفت اگر مشکلی دارید من حل می کنم! گفتند چشمه ای داریم که کوهی مانع آن هست می توانی کوه را برداری؟ گفت اره میتوانم فقط چهل روز به من کباب بدهید تا قوی بشوم و کوه را برایتان بردارم. چهل روز به او کباب دادند. بعد چهل روز گفت بروید ببینید کمر کوه چند متر است؟ آنها رفتند و اندازه گرفتند گفتند حدودا دوهزار متر. گفت دوهزار متر طناب تهیه و دور کمر کوه بگذارید آنها مشغول به این کار شدند و این فرد مرتب کباب میخورد! بعد گفتند طناب را دور کمر کوه گذاشتیم. گفت حالا برویم تا کوه را بردارم! باهم کنار

کوه رفتند گفت حالا باطناب کوه را برداشته پشت کمر من بگذارید تا
من کوه را ببرم در بیابان بیاندازم! گفتند نمیشود! گفت شرط من همین
است! تازه فهمیدند چه کلاهی سرشان گذاشته است

بجای پزشک پیش دامپزشک رفت و کور شد!

فرد نادانی برای معالجه چشم درد خود، به جای مراجعه به چشم
پزشک، به پیش دام پزشک می رود و او نیز از روی نادانی، از داروی دام
ها به چشمان او می کشد و او را از نعمت بینایی محروم می سازد. فرد
نادان شکایت و دادخواهی پیش قاضی می برد، ولی قاضی حکم به مقصر
بودن خود او می دهد. در واقع، او را متهم به ندانم کاری هایش می کند
و عذاب جسمی اش را نتیجه نادانی خود او می داند. زیرا اگر از عقل
سلیم بهره مند بود، برای درمان بیماری خود، به پزشک مراجعه می
کرد، نه به دام پزشک.

چنان که امام علی علیه السلام فرموده است:

«عادل کسی است که هر چیزی را به جای خود می نهد»

آری، عادل هر کاری اعم از: غم و شادی، خیر و شر، دوستی و دشمنی،
نرمش و خشونت، محبت و شدت، عبادت و تفریح و... را با دقت و
اندیشه کافی در جای خود انجام می دهد. ولی نادان نمی داند کیست؟
کجاست؟ به کجا می رود؟ و چه کاری باید بکند

به همین سبب، سخنی می گوید که نباید بگوید؛ کاری می کند که نباید
بکند؛ قصد نیکی می کند، بدی می شود؛ می خواهد خوشحال کند،
ناراحتی پیش می آورد، می خواهد به دین خدمت کند، آبروی آن را می
برد؛ می خواهد صلح و صفا ایجاد کند، به آتش اختلاف دامن می زند.
خلاصه، در هر زمینه آسیب و خرابکاری اش بیش از سودمندی و
اصلاحش است. مولا علی علیه السلام در وصف شخص نادان فرموده
است:

«کار نادان، وبال و دانش او گمراهی است»

سعدی نیز می گوید:

ندهد هوشمند روشن رای به فرومایه کارهای خطیر
بوریا با ف اگر چه با فنده است نبرندش به کارگاه حریر

«عاقبت نگری»

پیرمرد فرتوتی نزد زرگر آینده نگری آمد و گفت: «ترازویت را به من بده که می خواهم با آن طلا وزن کنم.» زرگر در پاسخ گفت: «من جارو ندارم.» پیرمرد دوباره گفت: «آقای زرگر من از تو درخواست ترازو کردم، نه جارو.» زرگر دوباره گفت: «من غربال ندارم.» پیرمرد گفت: «آقای زرگر شوخی بس است، من از تو ترازو خواستم، چرا خود را به کری می زنی؟» زرگر در پاسخ وی گفت: «نه مزاح می کنم و نه کر هستم، من درباره وضع تو دقت کردم. تو پیرمردی هستی که دست هایت می لرزد و اندامت هم رعشه دارد. از طرف دیگر طلاهای تو نیز

خُرد و ریز هستند، از این رو احتمال ریختن آنها و گم شدن آنها وجود دارد. وقتی که آنها ریخت، به سراغ من خواهی آمد و تقاضای جaro و^۷. «سپس غربال خواهی کرد

عاقبت دوستی با خرس!

روزی بود و روزگاری بود. در زمان های قدیم، یک پیرمرد دهقان بود که تمام عمر خود شو در کار کشاورزی و باغبانی گذرانده بود و کم کم باغ بزرگی در خارج شهر خریده بود و توی اون باغ درختای میوه دار . زیادی کاشته بود

پیرمرد دهقان میوه های خیلی زیادی تو باغش پرورش داده بود مثل انار ، انگور ، سیب ، هلو ، پرتقال ، خربزه ، هندوانه ، گوجه و گلابی و یه عالمه میوه دیگه ، خلاصه همه جور میوه ای توی این باغ بزرگ و زیبا وجود داشت و اهالی شهر، همه حسرت داشتن چنین باغی رو می خوردن.

اما بچه ها این پیرمرد دهقان هیچ کسی رو نداشت؛ وقتی که بچه بود پدر و مادرش رو از دست داده بود و از اول جوانی به قصد کار کردن به شهر دیگه ای سفر کرده بود، توی اون شهری هم که زندگی می کرد، قوم و خویشی نداشت و چون خیلی سرگرم پرورش باغ و درختاش بود کسی با اون دوست نشده بود و خودش هم فرصت نکرده بود که دوست وهم زبونی برای خودش پیدا کنه ، این بود که به کلی بی کس مونده بود و تنهایی تو باغ خودش زندگی می کرد

روزها گذشتن تا اینکه یک روز که پیرمرد دهقان از بی کسی و تنهایی حوصله اش سر رفته بود و احساس ناراحتی میکرد، با خود گفت: «بهبتره از خونه بیرون برم و کمی گردش کنم، شاید یه دوستی یا یه هم زبونی پیدا کنم و دلم یه قدری وا بشه و حوصلم سر جاش بیاد

پیرمرد دهقان از باغ بیرون اومد و چون گردش کردن تو کوه رو دوست داشت، شروع به قدم زنان به طرف کوهساری که دراون نزدیکی بود کرد. اتفاقا در اون کوه، یک خرس پشمالوی پیر زندگی می کرد که چون دراونجا حیوونای دیگه ای نبودن ،او هم از تنهایی غمگین شده بود و به طرف صحرا پایین می اومد تا شاید تودشت و صحرا کسی رو پیدا کنه و قدری درد دل کنه. خلاصه پیرمرد دهقان و خرس پیر، در وسط راه با هم روبرو شدن

پیرمرد، وقتی خرس رو دید که آهسته آهسته راه می ره و غمگین به نظر
«می رسه به اون گفت:» خرس پشمالو چرا تنها گردش می کنی؟

خرس جواب داد:» درد من همینه که تنها هستم، بچه ها دنبال بازی می
رن، جوون ترا میرن سر کار و من که دیگه پیر شدم و کاری برای انجام
دادن ندارم کسی با من هم صحبت نمیشه و چون خیلی غمگین
”بودم، گفتم کمی در صحرا راه برم تا شاید دلم شاد بشه

باغبان گفت:» آهان، خوب می فهمم که چی میگی، من هم از تنها بودن
تو باغ، دلم گرفته بود. کار دنیا همین طوریه ، هر چقدر هم که کسی از
مردم بی نیاز باشه و به کسی محتاج نباشه، باز هم تنها یی نمیتونه
»..خوشبخت باشه و هر کسی به یه همزبون و همفکر احتیاج داره

خرس از حرفهای باغبان خوشحال شد و جواب داد:» پس معلوم می شه
که ما هر دو تامون مثل هم تنها هستیم و هم دردیم. هر دو پیر شدیم و
دلمون از تنهایی گرفته و خوبه که با هم دوست باشیم و گاهی همدیگه
»..رو ببینیم و قدری با هم صحبت کنیم

پیرمرد دهقان گفت:» من حاضرم، دوستی تو رو قبول میکنم و چون یک
باغ بزرگ پر از میوه دارم ،می تونیم به باغ من بریم و همیشه اونجا پیش
»..همدیگه باشیم

بله بچه ها پیرمرد دهقان و خرس پشمالو با هم دوست شدن و بعد راهی باغ دهقان شدن. خرس که خوراک و جای راحت و رفیق خوب پیدا کرده بود، به قدری خوشحال بود و به قدری محبت پیرمرد دهقان در دلش جا گرفته بود که می خواست برای همیشه با اون باشه و پیشش زندگی کنه.

خرس پشمالو توی هر کاری که میتونست و بلد بود به پیرمرد دهقان کمک می کرد و هر وقت هم که کاری نداشتن از زندگی خودشون برای هم تعریف میکردن و از معاشرت و دوستی با همدیگه خیلی خوشحال بودن، بعد از ظهرها هم، باغبان زیر درختی می خوابید و خرس که خیلی به دهقان محبت داشت، دستمالی به دست می گرفت و برای دور کردن مگسها از روی صورت دهقان، اونو باد می زد.

تا اینکه چند روز گذشت و در یکی از روزها که دهقان خوابیده بود و خرس باوفا به مگس پرانی مشغول بود، مگسها بیشتر هجوم آورده بودن و یکی دو تا مگس سمج هم بودن که از کنار لب و دهن پیرمرد دهقان دور نمی شدن و کنار نمی رفتن. هی می پریدن و باز دوباره روی صورت پیرمرد دهقان می نشستن. پیرمرد چند بار تو خواب ناراحت شده بود و با تکیه دادن سر خود، مگسها رو دور کرده بود، ولی باز مگسها ول کن نبودن که نبودن.

کم کم خرس از دست مگسها خیلی خشمگین و عصبانی شد که چرا دوست عزیزش رو از خواب بیدار می کنن و بیشتر از این ناراحت بود . که هر چقدر هم دستمال رو تگون می ده ، اونا نمیترسن و نمیرن . عاقبت خرس فکری کرد و با خودش گفت: «عجب مگسهای پررو و سمجی هستین ! الان بلایی به سرتون پیارم که دیگه دوست عزیز و مهربون منو اذیت نکنین.» اون وقت بود که خرس، سنگ بزرگی رو که خیلی سنگین بود، از کنار باغچه برداشت و سر دست بلند کرد و مگسها را که روی صورت پیرمرد نشسته بودن، نشونه گرفت و سنگ رو محکم !روی مگسها زد

البته مگسها پرواز کردن ولی سر و کله پیرمرد دهقان خرد و خمیر و شکسته شد. البته خرس می خواست به پیرمرد خوبی و خدمت بکنه اما چون نادان و بی فکر بود به قصد خوبی کردن، به دوست خودش آسیب .وضرر رسوند واونو از بین برد

و ازاون روز در مورد رفاقت ودوستی با دوستای نادون این مثل معروف «.شده که می گن «دوستی فلان کس مثل دوستی خاله خرسه، است

عوامل و اسباب تقویت و زیاد کردن عقل

در روایات دو تعبیر آمده یکی تقویت و یکی زیاد کردن عقل، اموری برای تقویت عقل و قدرت درک ذکر شده که به آن‌ها می‌پردازیم.

تجارت تقویت‌کننده عقل است، امام صادق (ع) می‌فرمایند: «التجارة»
«تزید فی العقل» [1] یعنی «تجارت عقل را زیاد می‌کند»

در روایت دیگر آمده: «ترك التجارة ينقص العقل» [2] یعنی «رها کردن
»تجارت عقل را کم می‌کند»

شاید گفته شود که مراد همه نوع شغل و فعالیت اقتصادی است ولی موضوع روایت تجارت است نه مطلق کار کردن، از طرفی شاید گفته شود هر کاری که ذهن را درگیر کند و به فعالیت وادارد مانند تجارت عقل را زیاد می‌کند ولی چون در روایت علت ذکر نشده نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت.

سفر هم عقل را زیاد می نماید:

رسول خدا(ص) فرمود: «مسافرت کنید که اگر سودی نبردید حداقل بر عقلتان افزوده می گردد.»⁸

عطر تقویت کننده عقل است، در روایت آمده: «من تطيب أول النهار لم يزل عقله إلى الليل» [3] یعنی «کسی که در اول روز از عطر استفاده کند تا شب عقلش باقی می ماند.» البته عطر نمی تواند به عنوان درمان ضعف عقل باشد و یک تقویت موقتی است. در روایت دیگری آمده: «خمس خصال من فقد واحدةً منهن لم يزل ناقص العيش، زائل العقل، مشغول القلب: فأولها صحة البدن، والثانية الامن، والثالثة السعة في الرزق، والرابعة الأنيس الموافق. قلت: وما الأنيس الموافق؟ قال الزوجة الصالحة، والولد الصالح، والخليط الصالح. والخامسة وهي تجمع هذه الخصال: الدعاء.» [4] یعنی «پنج خصلت است که اگر یکی از این ها نباشد زندگی انسان ناقص است و عقل درستی ندارد و قلبش مشغول است، اولین آن سلامتی بدن و دوم امنیت و سوم صحت روزی و چهارم انیس، موافق راوی سؤال می کند

مکارم الاخلاق طبرسی⁸

انیس موافق چیست؟ امام پاسخ می‌دهند همسر خوب و فرزند خوب و رفیق خوب، پنجم آرامش فکری.» این نوع زوال عقل موقتی است و با برطرف شدن این مشکلات زوال عقل هم برطرف می‌شود.

پیامبر (ص) می‌فرمایند: «مَا طَابَتْ رَائِحَةُ عَبْدٍ إِلَّا زَادَ عَقْلُهُ» [5] یعنی «عطر لباس انسان خشک نمی‌شود مگر اینکه عقلش زیاد می‌شود».

امام صادق (ع) می‌فرمایند: «الرَّيْحُ الطَّيِّبَةُ تَشْدُّ الْعَقْلَ وَ تَزِيدُ فِي الْبَاءَةِ» [6] یعنی «بوی عطر عقل را تقویت می‌کند و هم‌بستر شدن را زیاد می‌کند».

با توجه به روایات ذکر شده می‌توان گفت که عطر هم برای درمان ضعف عقل قابل استفاده است.

حجامت تقویت کننده عقل است، در روایت آمده: «إن الحجامه تصح

البدن وتشد العقل» [7] یعنی «حجامت بدن را سالم می کند و عقل را

» تقویت می کند

در روایت دیگر آمده: «الحجامه تزيد العقل وتزيد الحافظ حفظا» [8] یعنی

«حجامت عقل را زیاد می کند و سبب تقویت حافظه هم می شود.»

مخصوصاً حجامت سر برای تقویت عقل بسیار مفید است. تا وقتی مردم

حجامت کنند کمتر بیمار می شوند، در زمان قاجار شرکت های دارویی

بررسی کردند و دیدند که در ایران کسی دارو مصرف نمی کند و علت

حجامت کردن است بنابراین پول زیادی به حجام دربار ناصرالدین شاه

دادند تا تیغ هایش را زهر آلود کند و در اثر آن دو نفر پس از حجامت

مردند سپس ناصرالدین شاه دستور ممنوعیت حجامت را صادر کرد و

آنها هم توانستند داروهای خود را بفروشند. بعضی افراد که از خون

می ترسند و به همین علت حجامت نمی کنند معمولاً صفراوی هستند و

ابتدا باید صفرا را درمان کنند.

مسواک تقویت کننده عقل است، امام باقر (ع) می فرمایند: «السواک
یذهب بالبلغم ویزید فی العقل.» [9] یعنی «مسواک زدن بلغم را برطرف
می کند و عقل را زیاد می کند.» شاید بتوان گفت که در اثر کم شدن بلغم
عقل تقویت می شود.

سداب تقویت کننده عقل است، امام کاظم (ع) می فرمایند: «السداب یزید
فی العقل» [10] یعنی «سداب عقل را زیاد می کند

کندر تقویت کننده عقل است، پیامبر (ص) می فرمایند: «علیکم بالألبان
فانها تمسح الحر عن القلب کما یکسح الاصبغ العرق عن الجبین ، وتشد

الظهر وتزید فی العقل وتذکی الذهن وتجلو البصر وتذهب النسیان.» [11]

یعنی «بر شما باد کندر زیرا گرمی از قلب پاک می‌کند همان‌گونه که انگشت عرق پیشانی را پاک می‌کند و کمر را تقویت می‌کند و عقل را زیاد می‌کند و ذهن را تیز می‌کند و بینایی را جلا می‌دهد و فراموشی را.» برطرف می‌کند

اگر زن باردار کندر استفاده کند برای تقویت عقل فرزند او مفید است.

امام رضا (ع) می‌فرمایند: «أطعموا حبالاکم ذکر اللبان فإن یک فی بطنها غلام خرج ذکی القلب عالما شجاعا وإن تک جاریة حسن خلقها وعظمت عجیزتها وحظیت عند زوجها.» [12] یعنی «به زنان باردار خود کندر نر بدهید، اگر در شکم او پسر باشد تیزهوش و عالم و شجاع خواهد بود، ولی اگر دختر باشد باسن آن بزرگ و نزد شوهرش خوش‌اقبال خواهد بود.»

کندر سفید و شیرین است و شبیه آلت مرد است از این جهت به آن می‌گویند کندر نر، کندر ماده کدر و زرد رنگ و تلخ مزه است. چون در روایت کلمه اطعموا آمده یعنی مانند غذا باید مقدار زیاد از آن خورده شود، که می‌تواند یک یا چند قاشق غذاخوری و آسیاب شده باشد.

همچنین پیامبر (ص) می‌فرمایند: «أطعموا حبالکم اللبن فان الصبی إذا غدی فی بطن أمه باللبن اشتد قلبه وزید فی عقله» [13] یعنی «به زنان باردار خود کندر بدهید، وقتی کودک در شکم مادرش از کندر تغذیه کند قلبش قوی می‌شود و عقلش زیاد می‌شود».

امام رضا (ع) می‌فرمایند: «استکثروا من اللبن واستبقوه وامضغوه وأحبه إلى المضغ، فإنه ينزف بلغم المعدة، وينظفها، ويشد العقل، ويمرئ الطعام.» [14] یعنی «زیاد کندر استفاده کنید و آن را فوراً قورت ندهید و آن را بجوید و جویدن نزد من محبوب‌تر است، آن بلغم معده را به شکل خون‌ریزی خارج می‌کند و معده را پاک‌سازی می‌کند و عقل را

تقویت می کند و سبب می شود که غذا هضم شود و به مرحله استفاده

» برسد

کرفس تقویت کننده عقل است، در روایت آمده: «أنه - أي الكرفس

یورث الحفظ، ویذکی القلب» [15] یعنی «کرفس سبب تقویت حافظه

». (می شود و قلب را تیز می کند) انسان را تیزهوش می کند

پیامبر (ص) می فرمایند: «علیکم بالکرفس فانه ان کان شیء یزید فی

العقل فهو هو.» [16] یعنی «بر شما باد کرفس، اگر چیزی عقل را زیاد

می کند آن کرفس است.» تخم و ساقه و برگ کرفس برای تقویت عقل

قابل استفاده است البته کرفس وحشی قوی تر است

هليلة و شكر تقویت کنند است، در رساله ذهبیه آمده: «ومن أراد أن يزيّد في عقله يتناول كل يوم ثلاث هليلجات بسكر ابلوج.» [17] یعنی «کسی که می‌خواهد عقلش را زیاد کند، هرروز سه عدد هليلة با شكر بلوچستان.» بهترین شكر مال منطقه سيستان بوده که از نيشكر تهیه می‌شده و دو بار صاف می‌کردند و مقدار استفاده از شكر به مقدار صدق است. هرگاه هليلة به تنهایی بیاید معمولاً مراد هليلة سیاه است البته شاید مراد همه انواع هليلة شامل هليلة کابلی و چینی و غیره باشد.

گوشت تقویت کننده عقل است، امام صادق (ع) می‌فرمایند: «اللحم ينبت اللحم ويزيد في العقل ومن ترك اكله اياما فسد عقله» [18] یعنی «گوشت، گوشت می‌رویاند و عقل را زیاد می‌کند و کسی که چند روزی گوشت نخورد عقلش فاسد می‌شود».

همچنین امام صادق (ع) می‌فرمایند: «من ترک اکل اللحم اربعین صباحا
ساء خلقه وفسد عقله» [19] یعنی «کسی که چهل روز گوشت نخورد
اخلاقش بد می‌شود و عقلش کم می‌شود.» در روایات گوشت به‌عنوان
بهترین غذا معرفی شده البته گوشت گاو نهی شده است و بهترین روش
پخت گوشت کباب کردن آن است.

کدو عقل را زیاد می‌کند... پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
بر شما باد کدو؛ چرا که عقل را افزون می‌سازد و مغز را بزرگ می‌کند.
(شعب الایمان: ج 5 ص 102 ح 5947)

آنچه از روایات استفاده کرده‌ایم که جمع کردن درمان‌ها نفع دارد و ضرر
ندارد، همان‌طور که در مورد شیر گاو در روایت آمده «عَلَيْكُمْ بِالْبَانِ
الْبَقَرِ؛ فَإِنَّهَا تَرُمُّ مِنْ كُلِّ شَجَرٍ ، وَهُوَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ» [20] یعنی «بر شما
باد شیر گاو، زیرا از تمام گیاهان می‌خورد و برای تمام بیماری‌ها درمان
است» و در مورد عسل آمده «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ

ذُلًّا ۖ يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» [21] یعنی

«سپس از تمام ثمرات (و شیره گل‌ها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت

برای تو تعیین کرده است، به راحتی بپیم، از درون شکم آن‌ها، نوشیدنی

با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است» با

توجه به این آیات خاصیت درمانی شیر گاو و عسل به علت تغذیه از

گیاهان مختلف و جمع خواص آن‌ها است. حال اگر بخواهیم از تمام

درمان‌های معرفی شده یک داروی ترکیبی و کامل بسازیم که همه

خواص را داشته باشد، ترکیبات آن چنین است، تخم خرفه، برگ خرفه،

برگ چغندر، کدو، تخم کدو، به، دانه به، سداب، کندر، تخم کرفس،

ساقه کرفس، برگ کرفس، هلیله و شکر هر کدام به اندازه مساوی، این

دارو برای افرادی که دچار ضعف عقل هستند یا افراد مبتلا به اوتیسم

قابل استفاده است. شاید گفته شود که اگر ترکیب این مواد خوب بود

ائمه (ع) آن‌ها را به صورت ترکیب معرفی می‌کردند و حال که این گونه

نیست ما هم جایز به ترکیب آن‌ها نیستیم، پاسخ این است که ائمه (ع)

در مواردی که داروی ترکیبی معرفی کرده‌اند به خاطر آن است که آن

مواد به صورت مجزا درمان محسوب نمی‌شوند و آن خاصیت را ندارند

ولی در مواردی مانند مسئله مورد بحث درمان‌ها هر کدام به‌طور جداگانه مؤثر هستند و بیشتر توصیه غذایی به حساب می‌آیند و نیز با توجه به روایات مصرف آن‌ها باهم منافاتی ندارد و ناسازگار نیستند، از این جهت جمع آن‌ها موجب تقویت اثربخشی شده و مفید است.

جنون

یکی از بیماری های عقل بیماری جنون و دیوانگی است....

نشانه های جنون، مجموعه بسیاری از افکار و رفتارها را شامل می شود که از جمله آن ها، آشفتگی فکری و ادراکی، اختلال های عاطفی، ادراکی، شخصیتی و هویتی، انگیزشی، رفتاری و عملکردی میان فردی و مانند آن ها است.

چهار نشانه اصلی شامل: هذیان ها، توهمات، گفتارهای آشفته و رفتارهای آشفته و بیهوده و تکراری از جمله مهم ترین نشانه های جنون در افراد است.

رفتارهای آنان گاه برای شخص مجنون و اطرافیان خطرناک و خطر ساز است و اطرافیان بار سنگینی همراه با ترس و خطر از عمل غیر قابل پیش بینی و مهارنشدن آنان را تحمل می کنند؛ زیرا گاه این افراد بسیار ترسناک و ناراحت کننده می شوند.

آنان از نظر فکری، فاقد انسجام ادراکی، عقلانی و منطقی هستند و گفتارهایشان نمودی از این فقدان را به نمایش می گذارد؛ زیرا درهم و برهم سخن می گویند. از نظر عاطفی نیز هیجانی بوده و خنده های بی جا حتی در موقعیت های غم انگیز مانند یک مجلس عزا و یا گریه کردن در موقعیتی که اغلب خنده دار است، هم چنین متحیر شدن و سردرگمی و مانند آن را از خود بروز می دهند. در رفتارها نیز انسانی دودل بوده و از تردید رنج می برند. نمی توانند تصمیم بگیرند و وقتی اقدام می کنند با تردید گامی به پیش و گام پس می نهند. گرایش به حفظ سبک غیر عادی تفکری و رفتاری خود داشته و خودمحور هستند.

در یک کلمه، دیوانه و مجنون، گرفتار هذیان ها، توهمات، افکار پریشان، رفتار آشفته، خاموشی و سکوت بسیار زیاد، انزوای اجتماعی و مانند آن ها هستند. نامتعارف بودن، عقاید غیر عادی، فکر و رفتار عجیب، نطافت شخصی نامناسب، تهییج پذیری بی جا و مانند آن ها است.

نمونه های از جن زدگی و جنون

دختری دیپرستانی از یکی از شهرهای گیلان در گفت و گوهای خویش مدعی این معنا شد که با پسری به نام ایمان (شاید امین) ازدواج کرده

است. پسر کمی از دختر بلند قامت تر بود. دارای یک اتومبیل پراید و ویلایی دو طبقه در جنگل است که با خواهرش زندگی می کند. پسر در کارخانه ای کار می کند و هر از گاهی کمک هایی مالی به دختر می کند. با هم سوار پراید به ویلا رفته و خواهر پسر غذاهایی را چون عدس و مانند آن ها فراهم می آورد. دختر پس از بازگشت به خانه به اتاق خود رفته و آن را قفل می کند و ساعت ها با پسر است. پیش از این نماز می خواند، ولی آن را رها می کند و دیگر خبری از قرآن و نماز نیست. رفتارهای مشکوک دختر مادر را به شک می اندازد. پس از تماس بیان می شود تا هنگام حضور دختر مادر یا پدر یا برادر با صدای بلند پنجاه آیه را بخواند؛ اما آنان هیچ یک توانایی قرائت قرآن به صورت صحیح و درست را ندارند و روخوانی آنان همراه با غلط خوانی است. بنابراین، برنامه شبکه قرآن و قرائت آن پیشنهاد می شود. وقتی دختر به اتاق می رود، مادر طبق برنامه صدای قرآن تلویزیون را بلند می کند به طوری که در همه ویلا شنیده شود؛ ناگهان صدای جیغ و فریاد از اتاق دختر بلند می شود. مادر سراسیمه وارد می شود و دختر لرزان و وحشت زده را به آغوش می کشد. دختر اعتراض های شدید می کند و می گوید که پسر از اتاق گریخت در حالی که از در و دیوار عبور می کرد... پس از چند روز دیگر دختر مدعی شد که پسر با قوم و خویشان خود در حالی که

همگی لباس های سپید پوشیده و در یکی متری زمین هستند، او را تهدید می کنند که صدای قرآن را خاموش کند و اجازه دهد تا ایشان به خانه بازگردند و گرنه بد می بینند. ایشان پس از خواندن سوره هایی از جمله حمد بر آب و پاشاندن آن در اطراف خانه از حضور این افراد ...راحت می شوند

مورد دیگری زنی بود که مدعی حضور جنیان در اتاق و رختخواب خود می شود که ایشان هر روز صبح در خوابگاهش وارد می شوند. آن گاه از جلو و قبل وارد و از دبر خارج می شوند و او وحشت زده می بیند که ...ایشان وارد بدن شده و از سوی دیگر بیرون می آیند

مورد دیگر، پسری بیست و سی ساله بود که می گفت در هنگام شب با موتور در حرکت بودم که در تاریکی نور چراغ موتورم بر کسانی افتاد که کوتوله بودند و موهای عجیب و غریبی داشتند. هر چه سعی کرد از آنان عبور کند نتوانست؛ گویی یک نیروی پرتوان جلوی حرکت موتور را گرفته و او را به سوی عقب می کشاند. پسر پس از رهایی از این امر، ...یک هفته تب کرده و بیمار شد

مردی چهل ساله گزارش کرد که در هنگام عبور از جاده ای بیابانی به همراه مسافرانی زنی را روی خط سپید در وسط جاده دیدند که جامه

سپید پوشیده بود و دو مرد در دو طرفش در حرکت بودند... این زن باری دیگر در وسط بیابان در حالی که تنها بود رویت شد. با آن که کامیون های بسیاری از آن جا عبور می کرد کسی او را ندیده بود.. بارها... این مرد این زن را در موقعیت های گوناگون دید

پسری سی ساله پس از مدتی حضور در جنگل مدعی شد که کسانی بر گرده او سوار شده اند و اجازه نمی دهند او هر کاری کند. سخنان... عرفانی و پیچیده می گفت و بارها سعی کرده تا اموالش را ببخشد

زنی چهل ساله مدعی بود که همسایگان در حال توطئه علیه او هستند. از آیات قرآنی سخن می گفت و تهدیدهای الهی که بشر در معرض خطر آن هستند. صداهایی را می شنید که به او دستورهایی می داد و او از.... طریق حضوری و تلفنی از دیگران می خواست تا آن را انجام دهند

مردی میان سال مدعی بود که جنیان او را به باغی برده و در عروسی شرکت کرده است. سپس با عروس مدتی بود تا جایی که دیگر خسته در زمانی که با ایشان از روستای عبور می کرد .شده و از رمق افتاده بود به جلسه ایشان وارد شده و سپس با سوگند و توسل به امامان(ع) از جنیان خواسته او را رها کنند؛ زیرا توان جنسی اش تحلیل رفته و زنش...مشکوک

نمونه های بسیاری دیگر در این باره دیده و گفته شد است که شامل جا به جایی اشیاء، انداختن درب روی خوابیده، برداشتن وسایل و اشیاء و نهان کردن آن، حمله و اذیت و آزار و یا تماس جنسی از جمله آن ها است.

علل و درمان جنون و جن زدگی

از نظر قرآن، انسانی دچار جنون می شود که در تماس با جنیان به ویژه جن شیطانی باشد: كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ؛ هم چنان (که تماس شیطانی موجب خبط و جنون می شود). (بقره، آیه ۲۷۵)

جمله «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ»؛ یعنی شیطان او را به جنون مبتلا کرد. (مجمع البیان، ج ۲-۱، ص ۶۶۹) البته واژه خبط در عربی به معنای آمیختگی عقل و جنون است؛ چرا که اصل خبط برگگی که از درخت ریخته خشک گردانند و ساییده با آرد و مانند آن آمیخته و با آب سرشته شتر را خورانند. (از منتهی الارب) هم چنین هر چیزی که زیر سم ستوران خرد و خمیر و آمیخته شده باشد. پس عامل جنون، جن شیطانی از جمله خود ابلیس سرکرده شیاطین جنی و از نوع جنیان است. (کشف، آیه ۵۰) البته برخی گفته اند: گرچه آیه دلالت ندارد که

تمام موارد جنون از جانب شیطان است، اما فی الجملة دلالت دارد که (سبب برخی از موارد جنون، شیطان است. (المیزان، ج ۲، ص ۴۱۲)

چنین افرادی از نظر فکری و رفتاری توانایی تصمیم گیری و عمل نداشته و در تردید زندگی می کنند و ابتکار عملی بروز نمی دهند و حیرت و سرگردانی در گفتار و رفتار آنان نمودار است: كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ؛ مانند کسی که شیاطین در زمین او را هوایی و سرگردان کرده اند. (انعام، آیه ۷۱) استهوی نیز از هوی به معنای سقوط و هواهای نفسانی و شیطانی و خواسته های غلط و نادرست و خبط آمیز است.

بنابراین توانایی یافتن حقایق و ادراک درست را از دست داده و از بصیرت ناتوان می شوند و این گونه است که دچار فتنه شده و حق و باطل آمیخته به نظر می رسد به طوری که نمی توانند خود را در مسیر درست یابند و حرکت کنند: فَسْتَبْصِرْ وَيُبَصِّرُونَ. بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ (قلم، آیات ۵ و ۶)

از نظر قرآن جنیان کافر و شیطانی، مردم را سحر آموزش می دهند تا ایشان یک دیگر را سحر کنند. (بقره، آیه ۱۰۲) آنان هم چنین با سحر و اعمال دیگرشان، مردمانی را به کار می گیرند تا با سحر و امور دیگر

میان ایشان اختلاف ایجاد کند و حتی میان همسران جدایی و طلاق را
(موجب شوند). (همان؛ هود، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹)

هم چنین شیاطین جنی در جان و دل مردمان وحی می کنند و همان
طوری که خداوند در دل مردمان وحی می فرستد و ایشان را به فکر و
عمل صالح دعوت می کند. خداوند می فرماید: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَرْ**
اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ
وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده
نخورید، چون این عمل عصیان است و برآستی دیوسرشتان به دوستان
خود وحی می کنند تا با شما مجادله کنند و اگر شما از آنها اطاعت کنید،
هر آینه مشرک خواهید بود (انعام، آیه ۱۲۱) پس شیاطین جنی از راه
غذا نیز بر روان آدمی تاثیر دارند و باید از غذایی که بسم الله بر آن
گفته نشده اجتناب کرد و مواظب بود تا تحت ولایت شیطان قرار
نگیریم. هم چنین شیاطین جنی و کافر، سخنان زیبای باطل و زخرف را
در جان و دل ایشان می فرستد که در باطن چیزی جز افترا و سخنان بی
پایه و اساس نیست.

تاکید بر جنیان شیطانی و کافر از آن روست که ، جنیان همانند انسان ها
صالح و طالح و کافر و مومن هستند. (جن، آیه ۱۴) این جنیان شیطانی و

کافر هستند که مردمان را به جنون می کشانند؛ زیرا مومنان از قیامت و پاسخ گویی می ترسند(جن، آیه ۱۳) همین گروه شیطانی هستند که برای استراق سمع و به دست آوردن آینده به آسمان بالا می روند و هنگام جاسوسی مورد اصابت شهاب سنگ ها قرار می گیرند؛ ولی برخی از آنان اطلاعاتی را به دست می آورند که به دوستان و اولیای انسانی (خویش می رسانند).(جن، آیات ۶ تا ۹؛ صافات، آیات ۶ تا ۹)

در بسیاری از فرهنگ غیر اسلامی که از آن باید به فرهنگ جاهلی یاد کرد، استعاده به جنیان از جمله شیطانی رواج دارد؛ ولی در اسلام منع شده و از مردم خواسته شده تا خود را تحت استعاده الهی برده و از (شرور آنان خویش را حفظ کنند).(جن، آیه ۶؛ انسان، آیات ۱ و ۴ و ۵)

البته می توان حتی جنیان شیطانی را تحت کنترل گرفت و از توانایی های شگفت آور آنان استفاده کرد، ولی این کار از عهده هرکسی بر نمی آید مگر آن که در حد پیامبران(ع) باشد ؛ چنان حضرت سلیمان(ع) این گونه آنان را به کار گرفت و ایشان معابد و دیگر کارهای عظیم را برای ایشان انجام داد.(انبیاء، آیات ۸۱ و ۸۲؛ سبا، آیه ۱۲ و ۱۳) از جمله کارهای آنان بنایی و غواصی برای آن حضرت (ع) بود.(ص، آیات ۳۶ و ۳۷) توانایی خارق العاده برای برخی نقل شده است.(نمل، آیه ۳۹) آنان

تلاش کردند و می کنند تا همانند قرآن بیاورند و در این حوزه هموردی داشته باشند هر چند که هرگز موفق نخواهند شد. (انعام، آیه ۱۲۸؛ اسراء، آیه ۸۸) این بدان معناست که از نظر توانایی فکری و ادبی در سطحی از ادراک هستند که بخواهند هموردی داشته باشند هر چند ناموفق.

از نظر قرآن پناه جویی به جنیان به ویژه شیاطین نه تنها موجب نمی شود تا ایشان به کمال و رشدی برسند؛ بلکه آنان را به بیراهی می کشانند و سبب افزایش گناه و سرکشی و زشت کاری می شود. (جن، آیه ۶)

آنان دیده نمی شوند؛ از این رو، کم تر کسی با آنان ارتباط دیداری و شینداری دارد، ولی برخی که تحت ولایت آنان قرار می گیرند ممکن است آنان را ببینند و از آنان چیزی بشنوند؛ هم چنان که اولیای الهی نیز (توانایی دیدن و مذاکره با آنان را دارند). (اعراف، آیه ۲۷؛ اسراء، آیه ۸۸)

از نظر قرآن، جنیان گرایشی و نیازی شدید به آب دارند و بر این باورند که اگر ایمان بیاورند از آب زیاد و سالم بهره مند می شوند. (جن، آیه ۱۶)

هم چنین جنیان قابل تسخیر از سوی بشر هستند(ص، آیات ۳۶ و ۳۷) علم غیب نمی دانند(جن، آیه ۱۰) و حتی از مرگ افراد ممکن است آگاه نشوند(سباء، آیه ۱۴) ولی می توانند علم غیب جزئی نسبت به برخی از مسایل از طریق جاسوسی از آسمان مثال به دست آورند.(صافات، آیات ۶ و ۹) آنان می خواهند از اقطار آسمان بیرون روند و به اطلاعاتی دست یابند و یا به جاهایی دسترسی داشته و یا از چیزهایی بگریزند، ولی این توانایی جز با اسباب مشخصی برای هیچ یک از آنان هم چون انسان ها شذنی نیست(رحمن، آیات ۳۳ تا ۳۶)؛ چرا که محل سکونت آنان زمین است و مانند انسان باید در زمین زندگی کنند(احقاف، آیات ۲۹ و ۳۲) و چون از جسم مادی هر چند آتشین و انرژی هستند، ولی نیاز به تغذیه از مواد معدنی زمینی دارند.(رحمن، آیات ۱۰ تا ۱۳ ؛ مجمعالبیان، ج-۹، ص ۳۰۰)

البته همه جنیان در یک سطح و یک توان نیستند. پس از لحاظ علمی و عملی متفاوت هستند همانطوری که انسان ها متفاوت هستند.(انعام، آیات ۱۲۸ و ۱۳۲؛ احقاف، آیات ۱۸ و ۱۹)

به هر حال، جن زدگی و جنون امری است که در آیات قرآنی از جمله آیه ۷۱ سوره انعام و ۲۵۷ سوره بقره بیان شده است؛ رفتارهای جن

زده شامل حیرت و سرگردانی در فکر و عمل ، آشفته‌گی روانی و نداشتن تعادل و اعتدال روانی می شود.(همان) بنابراین، نمی توان هر آشفته‌گی را به مسایل زیستی و فیزیکی و بدن نسبت داد بلکه می تواند عامل بیرونی چون جن باشد.(همان) جنیان هم چنین توانایی اغواگری داشته و به این کار اقدام می کنند(اعراف، آیه ۳۸)

جنیان از جمله جنیان شیطانی از توانایی دیده نشدن خود برای انجام کارهای شرارت آمیز و اغواگریانه خود استفاده می کنند(اعراف، آیه ۲۷؛ انعام، آیات ۱۱۲ و ۱۲۸)؛ زیرا دشمن انسان هستند(کهف، آیه ۵۰) و با همکاری با هم می کوشند تا این چیرگی و دشمنی را نشان دهند؛(اسراء، آیه ۸۸) چرا که زندگی آنان همانند زندگی انسان ها یک زندگی اجتماعی است و نیاز به هم دارند تا نیازهای غذایی و امنیتی و عاطفی یک دیگر را برطرف سازند.(فصلت، آیه ۲۸؛ احقاف، آیات ۱۸ و ۱۹، جن، آیه ۱)

آنان نیز همانند انسان گرایش به زیبایی و جواهرات براق چون یاقوت و مرجان دارند(رحمن، آیات ۵۶ و ۵۸)؛ پس گرایش آنان به زنان زیبا و مردان زیبا از جنس انسان احتمال قوی دارد. هم چنین در میان آنان مردان با خرد و بی خرد و احمق و سفیه وجود دارد که سخنان باطل و

یاوه و افکار پوچ دارند و آن را به عنوان سخنان اصلاحی و بلند و خوب و منطقی معرفی می کنند(جن، آیات ۱ تا ۴) این بدان معناست که آنان افرادی با شعور هستند و به تحلیل و تبیین مسایل می پردازند و اهل فکر و تعقل و اندیشه همانند انسان ها بوده و از تجربیات زندگی درس می گیرند.(انعام، آیه ۱۳۰؛ اسراء، آیه ۸۸؛ کهف، آیه ۵۰؛ سبا، آیات ۱۲ و ۱۴؛ احقاف، آیه ۲۹) و بر همین اساس اهل تکلیف و مجازات در دنیا و قیامت هستند.(ذاریات، آیه ۵۶؛ رحمن، آیات ۱۵ و ۱۶ و آیات دیگر) آنان قرآن را می فهمند و توانایی تدبر و تفکر در آن و نیز عمل (به احکام آن را دارند).(احقاف، آیه ۲۶؛ جن، آیات ۱ و ۱۲ و ۱۳)

آنان هم چنین دارای ابزارهای شناختی و ادراکی و کسب علم و دانش از جمله گوش، چشم و قلب هستند(اعراف، آیه ۱۷۹؛ احقاف، آیات ۲۹ و ۳۰؛ جن، آیه ۱۳) پس آنان هم چنین دچار غفلت، کوردلی(اعراف، آیه ۱۷۹) و ظلم و ستم(جن، آیات ۱ و ۴) و عصیان و کفر و فسق و فجور (سبا، آیه ۱۲ و آیات دیگر) می شوند.

آنان توانایی این را دارند که از افکار و عقاید و اندیشه های انسان ها آگاه شوند، به شرطی که بیان شود و یا در رفتارها به نمایش گذاشته (شود)(انعام، آیه ۱۲۸؛ فصلت، آیه ۲۹؛ جن، آیه ۵؛ احقاف، آیه ۳۰)

با آن که جنیان ، در اصل مخفی و نهان و غیر قابل رویت برای بشر هستند؛ ولی می توانند خودشان را آشکار و ظاهر سازند.(بقره، آیه

۱۰۲)

قدرت و توان جنیان موجب می شود تا بر انسان ها در حالاتی مسلط و چیره شوند و بر گرده آنان سوار شوند و آنان را همانند اسب افسار و لگام زده و بر آنان فرمان رانند و به کارهایی زشت بکشانند که قتل و کشتن دیگران یا خودکشی می تواند از آن جمله ها باشد.(اسراء، آیه ۶۲) آنان قدرت جا به جایی اشیای بزرگ و کوچک را دارا هستند(نمل، آیه ۳۹) و می توانند با عروج به آسمان از جمله آسمان مثال منفصل، از اطلاعات آینده بدزدند و آگاه شوند(صافات، آیات ۶ تا ۱۰؛ جن، آیه ۸) و به دوستان و کاهنان انسانی برسانند

آنان می توانند کاری کنند که کارها به هم گره بخورد و مشکلاتی برای بشر ایجاد شود و با وسوسه کردن دیگران را به کارهای زشت (بکشانند).(ناس، آیات ۱ تا ۵)

برای درمان بیماری جنون با توجه به حالات گوناگون و انواع جن زدگی باید درمان خاصی را در پیش گرفت. از جمله آن ها خوردن گوشت است تا قوه خیال تضعیف شود. دوری از تنهایی و حضور در اجتماع،

خواندن سوره های قرآن در حدود پنجاه آیه و خواندن معوذتین و مانند آن ها از جمله این راه درمان است. از آن جایی که جنون زمانی تحقق می یابد که شخص به گناه آلوده شده باشد و زنگار و طبع و ختم قلب پیش آید درمان آن سخت تر و دشوارتر است؛ اما جن دیده را می توان به سادگی با خواندن قرآن و نوشتن آب دعاخوانده و قرآن خوانده شده دفع کرد. همراه داشتن چهار قل از جمله این راه درمان است که در جایی خود به تفصیل بحث شده است.

وقتی فرد دچار علائم جن زدگی می شود، در ابتدا او را نزد پزشک روان شناس می برند و در برخی موارد با انجام اسکن های مغزی و آزمایش های متعدد ریشه چنین رفتاری با مشکلات روحی و روانی همچون بیماری شیزوفرنی مرتبط می شود و می توان با جلسات مشاوره و مصرف دارو این بیماری را مهار کرد.

به عنوان مثال، گاهی برخی افراد به علت شکست های شغلی، عاطفی، احساسی، اجتماعی، خانوداگی و فردی از زندگی ناامید شده و طی روندی کوتاه مدت به جن و نیروهای اهریمنی روی می آورند و در این حالت آن ها دچار مشکلات روانی شده اند که باید هرچه سریع تر درمان شوند.

اما گاهی اوقات علم پزشکی برای درمان برخی افراد جن زده نمی‌تواند راهی از پیش‌برد و معمولا در این موارد خود فرد نیز همکاری نمی‌کند. در این صورت می‌گویند جن یا نیروهای اهریمنی وارد بدن او شده و بر عقل و رفتار فرد جن زده مسلط شده است. در این صورت بسیاری افراد بر این باورند که باید با احضار روح و کمک جن‌گیر فرد بیمار را درمان کرد.

در روایتی از امام صادق (ع) است که می‌فرماید خانه‌های خود را از حدی بلندتر نگیرید تا سکونت گاه جنیان نشود. با توجه به تعارضاتی که بین اجنه و انسان وجود دارد احتمال ورود آنها به دنیای انسان و آزار رساندن وجود دارد. در روایاتی دیگر وقتی حضرت رسول برای تبلیغ دین به دیدار اجنه می‌روند برخی مسلمان می‌شوند و برخی کافر می‌مانند.

جنگیری یا تسخیر جن در اسلام حرام است و کسی که این کار را انجام دهد در واقع خود تسخیر جن شده است؛ زیرا اجنه کافر گاهی به دنیای انسانها وارد شده و اجازه نمی‌دهند فرد تسخیر شده مسلمان از دنیا برود. هم چنین باید گفت جنیان دو طائفه مومن شیعه و کافر شیطانی هستند؛ اسیر کردن و تسخیر مومن یعنی برده گرفتن فرد مومن و

مسلمان جایز نیست؛ زیرا با تسخیر محدودیت هایی برای مومن شیعه ایجاد می کنیم که حرام است؛ اما جنیان کافر و شیطانی تحت کنترل افراد عادی بشر در نمی آیند مگر برای بده و بستان که شامل از دست رفتن دین مسلمان و کفر گویی و کفر گرایی در قبال اطلاعات و دانش یا دیگر کارهای آنان خواهد بود. بنابراین، تسخیر جن جایز نیست ، بلکه باید گفت حرام است و انسان باید از جنیان کافر دوری گزیند. برای دوری گزیدن از این پدیده می توان از جمله زیبای “بسم الله الرحمن الرحیم” استفاده کرد به خصوص زمانی که در جایی می خواهیم بنشینیم یا به هنگام درخواستن یا آتش روشن کردن از آیه بسم الله الرحمن الرحیم استفاده کرده تا جنیان دور شوند. این اصطلاح ضرب المثل در میان عام و خاص است: جن و بسم الله؛ یعنی این دو از هم فراری هستند همان طوری که جن از بسم الله فراری است.

برای اینکه خانه مأمنی برای جنیان نشود حتی الامکان از مرتفع کردن خانه ها پرهیزید و در صورت داشتن ارتفاع، نوشتن آیت الکرسی را بر بلندای خانه فراموش نکنید؛ چون جنیان همانند پرنده هستند و می توانند در آن نقاط ساکن شده و به مرور مزاحمت برای ساکنین ایجاد کنند. اینان توانایی پرواز داشته و به آسمان برای جاسوسی و استراق سمع می روند. البته تشبیه به پرنده به معنای توانای پرواز آنان است؛ زیرا از

جنس آتش و انرژی است که بسیار سبک بوده و همان طوری که انرژی توانایی عبور از اشیا از جمله دیوار و سطوح سخت را دارا است، این توانایی برای صعود و عروج و بالا رفتن ایشان به آسمان نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

جنیان از طریق وسوسه به انسان ها مسلط می شوند؛ بنابراین برای وسوسه های شیاطین و جنیان کافر به قرآن و خواندن سوره های و به ویژه دو سوره معوذتین ناس و فلق می توان استعاذه جست و پناه برد. از آیه ۱۲۱ سوره انعام به دست می آید که خواندن بسم الله بر آب و غذا می تواند شیطان را از انسان دور کند؛ زیرا کسانی تحت ولایت شیاطین می روند که گرفتار حرام خواری و گوشتی که بسم الله گفته نشده باشند. به سخن دیگر، خوردن گوشتی که ذبح شرعی نشده زمینه برای شیطنت جنیان است. برای دفع شیاطین می توان از گوشت حلال شده به بسم الله بهره برد. از این آیه هم چنین تاثیر بسم الله و غذای حلال در دور کردن شیطان و جن از جن زده و مجنون می توان آگاه شد.

مهم ترین کارهایی که می توان در محیط جن زده و با مجنون و جن زده انجام داد عبارتند از:

1. در شروع هر کار بسم الله بگوید، (خصوصاً خوردن و نوشیدن) و فرد 1. جن زده تا زمانی که بسم الله نگوید به او غذا ندهند، زیرا ممکن است عمداً یادش برود؛
2. سعی کند همیشه با وضو باشد، برای خانم ها حتی اگر معذوریت دارند 2. نیز وضو بگیرند؛
3. ذکر ورود و خروج از دستشویی را بگوید؛ 3.
4. در هنگام حمام شورت و یا لنگ بپوشد و چهار قل را بلند بخواند؛ 4. شاید علت لزوم پوشش از آن رو باشد که ایشان هر چند از دیوار و مانند آن عبور می کنند؛ ولی توانایی دیدن آن چه زیر لباس و پوشش باشد را نداشته و همین عامل حجاب آنان می شود؛ در حقیقت جنیان هر چند در برخی از امور همانند سرعت و عبور از دیوار و جا به جای اجسام و دیده نشدن از ما قوی تر باشند؛ ولی لباس و پوشش مانعی در سر راه دیدن آنان است. از این رو در هنگام زناشویی نیز گفته شد تا لخت و عریان نباشند و همسران پوششی را بر خود بیافکنند؛

5. گوشت حلال با بسم الله بخورد و یا به جن زده خورنده شود؛ گوشت موجب می شود تا لطافت مثالی او کاهش یابد و مجنون به خشم و غضب حیوانی و انسانی بازگردد که خود عامل حفظ و صیانت و امنیت انسان است؛ از این رو باید گفت که غضب و خشونت یک قوه دافعه انسانی از هر موجودی حتی جنیان است. گوشت خوردن در تقویت روحیه غضب و قوه خشم و امنیت یابی بشر بسیار مهم و اساسی و او را از شرور شیطانی و دیدار و ولایت آنان دور نگه می دارد؛
- در اول صبح به نیت شفا یافتن از آب زمزم استفاده کند؛ 6.
- به مدت سه روز خرمای عجوه مدینه را بخورد، بدین صورت که هر روز اول صبح هفت دانه از آن ها را بخورد؛ 7.
- خواندن یا شنیدن سوره بقره به طور روزانه، البته می توان از سی دی 8. یا نوار استفاده نمود. البته در برخی از روایات ۵۰ آیه با صدای بلند مورد تاکید قرار گرفته است و آیت الله بهجهت (ره) نیز بر آن تاکید داشت؛
- دور کردن عکس ها و مجسمه ها از خانه و همچنین پخش نکردن 9. ترانه و موسیقی در خانه؛
10. هفت بار سوره حمد و اخلاص و فلق و ناس روی آب بخواند و در گوشه اتاق ها و اطراف حیاط پاشد؛

11. هفت برگ کنار (درختی که در مناطق گرمسیری می روید) را نرم کرده و با آب مخلوط کند، سپس آن را روی خودش بریزد؛
12. دود دادن اسپند با حمد و سوره های بیان شده مفید است؛ در حیات خانه بوته اسپند بکارید؛
13. اذکار صبحگاه و شامگاه را بخواند؛
14. اذکار بعد از نماز به ویژه دعای معروف «اعیذ نفسی» از کتاب مفاتیح الجنان بخش تعقیبات مشترکه را بخواند؛
15. اذکار قبل از خواب را بخواند (حداقل آن خواندن آیه الکرسی و سه بار سوره اخلاص و سه بار سوره فلق و سه بار سوره ناس و ۳۳ بار (سبحان الله و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار الله اکبر است^۹

پاورقی:

۱. الاصول من الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۴۸ [1]

۲. الاصول من الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۴۸ [2]

^۹ <https://www.samamos.com/%D8%AC%D9%86%D9%88%D9%86%D8%8C-%D9%86%D8%B4%D8%A7%D9%86%D9%87-%D9%87%D8%A7-%D9%88-%D8%AF%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86-%D8%A2%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86/>

الاصول من الكافي، شيخ كليني، ج ٦، ص ٥١٠ [3]

الخصال، شيخ صدوق، ص ٢٨٤ [4]

دعائم الإسلام، قاضي نعمان مغربي، ج ٢، ص ١٦٥ [5]

دعائم الإسلام، قاضي نعمان مغربي، ج ٢، ص ١٦٦ [6]

الخصال، شيخ صدوق، ص ٦١١ [7]

بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٥٩، ص ١٢٦ [8]

ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، ص ١٨ [9]

المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، ج ٢، ص ٥١٥ [10]

طب النبي، ابو العباس جعفر بن محمد المستغفري، ص ٢٥ [11]

الاصول من الكافي، شيخ كليني، ج ٦، ص ٢٣ [12]

الاصول من الكافي، شيخ كليني، ج ٦، ص ٢٣ [13]

بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٦٣، ص ٤٤٤ [14]

بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٦٣، ص ٢٤٠ [15]

طب النبى، ابو العباس جعفر بن محمد المستغفرى، ص ۳۱ [16]

بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ۵۹، ص ۳۲۴ [17]

طب الأئمة، ابن سابور الزيأت، ص ۱۳۹ [18]

طب الأئمة، ابن سابور الزيأت، ص ۱۳۹ [19]

دانشنامه احاديث پزشكى، محمد محمدى رى شهرى، ج ۲، [20]
ص ۴۶۰.

سوره نحل، آيه ۶۹ [21]¹⁰

نظرات بعضى افراد:

دردمند گفت:

سلام پسر م تقریبا تمامى علائم جنونى كه گفتید رو داره ولى بشدت
براى درمان مقاومت میكنه تقریبا ۶ساله كه در خانوادمون رنگ شادى
بخاطر این قضیه ندیدیم یعنى دیگه خدا هم بما نظرى نمیكنه. محتاج
كمك از كسیكه واقعا بتونه كمكش كنه هستیم يك انسان خدایى و

¹⁰ <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/tabrizian/teb/93/940117/>

باشرف پیدا همیشه دست این پسر رو بگیره صواب داره. یک عمر دعاگو
میشیم...

حجه الاسلام خلیل منصوری در جواب گفته اند:

بسم الله الرحمن الرحيم. هماره چهار قل بخوانید و به او فوت کنید
خط نور بکشید. سوره های جن و چهار قل را روی آب بخوانید و هم
چنین آیه 102 سوره بقره و نیز آیت الکرسی را بر همان آب بخوانید و
به او بدهید بخورد و دور محیط خوابگاهی او خطی از همان آب بکشید و
هم چنین اگر بتوانید دور و گوشه اتاق ها از همین آب خط نور بکشید
موارد دیگری از جن زدگی:

دونفر نزد من به حوزه علمیه آمدند و گفتند مدتی است جن مارا اذیت
می کند! پرسیدم از چه موقعی آغاز شده؟ گفتند در جلسه جن گیری
شرکت کردیم از آن موقع جن مارا رها نمی کند! گفتم نماز می خوانید
گفتند خیر!

به انها گفتم یکی اینکه نماز را شروع کنند و دیگر دعای امام سجاد علیه
السلام که بشرح زیر است را بخوانند و همراه داشته باشند:

حضرت سجاد(علیه السلام) می فرمود: هر گاه این کلمات را بگویم، اگر

جن و انس به زیان من گرد آیند باکی ندارم

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَمِنْ اللَّهِ، وَ إِلَى اللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى ٠ مِلَّةِ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلْتُ نَفْسِي، وَ إِلَيْكَ وَجَّهْتُ
وَجْهِي، وَ إِلَيْكَ أَلْبَجَأْتُ ظَهْرِي، وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ
الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي، وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ
تَحْتِي، وَمَا قَبْلِي، وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ

به نام خدا و به خدا و از خدا و به سوی خدا و در راه خدا و بر آیین

رسول خدا (درود خدا بر او و خاندانش)، خدایا خویشتن را تسلیم تو

کردم و وجودم را به سوی تو متوجه نمودم و به تو پشت گرم شدم و

کارم را به تو واگذاشتم، خدایا مرا به حفظ ایمان حفظ کن، از پیش رویم

و از پشت سرم و از سمت راست و چپم و از بالای سرم و زیر پایم و

آنچه نزد من است، به توان و نیرویت از من دور کن، زیرا توان و نیرویی

جز به تو نیست

همچنین یکی از نمازگزارها گفت برادر زنم دچار جن زدگی شده و جن به او دستور داده خودش را دار بزند(دو سال قبل برادرش خودش را دار زد و مرد)و چند روز قبل در همین ماه خرداد 1403 داشته ایشان خود را دار می زده ما نجاتش دادیم .حالا چکار کنیم؟همین دعای امام سجاد(ع) را دادم و گفتم نمازش را اول وقت بیاید مسجد بخواند...

باز یکی از نمازگزارها گفت دختر برادرم که مدرسه ابتدایی می رود می گوید شخصی مرتب در گوشم دستوراتی می دهد.

و چیزهایی در خانه ایشان گم می شد و جای دیگر پیدا می شد و....

همچنین جوانی می گفت یک جن ماده همیشه با من است و....

اینها نشان می دهد مشکل جن زدگی مشکلی جدی در جامعه ما است و باید همه ما مراقب باشیم و به توصیه هایی که میشود برای جلوگیری از این آسیب و محافظت از خود و خانواده خود بکار ببریم.

تفکر توصیه خداوند حکیم است:

یکی از توصیه های قرآن کریم توصیه به تفکر است و افرادی را که تفکر

نمی کنند سرزنش می نماید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؛ {انعام ایه 50} ... بگو: آیا

«!نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا فکر نمی کنید؟

أَنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ [انفال ایه «

22] بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه

» نمی کنند

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ « ۲۰

أَضَلُّ سَبِيلًا؛ [فرقان ایه 44] آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا

می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایان هستند، بلکه گمراه ترند! ...»...

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ؛ [بقره ایه 219] ... اینچنین

خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید! ...»... قُلْ

هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؛ {انعام ایه 50} ... بگو: آیا نابینا و

بینا مساویند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!»

در روایت آمده یکساعت تفکر معادل هفتاد سال عبادت است...

امام صادق(ع) می‌فرماید: فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن در خیر و صلاح از هزار سال عبادت بهتر است.(بحار الانوار، ج 71 ص 326)

امام صادق(ع) در جایی دیگر در بیان برترین‌های عبادت، به تفکری خاص اشاره می‌کند که اهمیت بیشتری نسبت به دیگر حوزه‌های تفکری دارد. آن حضرت می‌فرماید: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ؛ برترین عبادت مداومت بر تفکر درباره خداوند و قدرت اوست.(جهاد النفس، ح 53)

امام حسن عسکری(ع) نیز عبادت واقعی را در تفکر می‌داند؛ زیرا این تفکر است که ماهیت عبادت را تغییر می‌دهد و جهت مثبت آن را می‌افزاید و زندگی و سبک زندگی انسان را به شدت تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. آن حضرت می‌فرماید: لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ؛ عبادت کردن به زیادی روزه و نماز نیست، بلکه (حقیقت) عبادت، زیاد در کار خدا اندیشیدن است.(تحف العقول، ص 448)

.پیامبر خدا(ص) قبل از بعثت، ساعتها به غار حرا رفته و تفکر می نمودند

گویند علامه طباطبایی در 24 ساعت حدود 18 ساعت فقط تفکر داشتند...

ایه الله سید علی قاضی ساعتها در قبرستان وادی السلام به تفکر می پرداختند...

محققان عقیده دارند که انسان در فضاهایی مثل قبرستان و یا نیمه شب و یا خلوت‌هایی که انسان در حالت آرام تری قرار دارد بهتر می تواند راجع به وظایف و کاستی‌های خود فکر کند. وقتی انسان چند دقیقه در شبانه‌روز با خودش خلوت می‌کند فرصتی می‌یابد تا صداهای اصلی درون خود را بشنود و آنها را در تصمیم‌گیری‌هایش دخالت دهد. بسیاری از تصمیم‌های غلط ما نتیجه بی توجهی به فریادهای فطرت و نداهای درون ماست؛ بنابراین خلوت‌ها زمینه ساز تفکر هستند.

بین سکوت و تفکر رابطه مهمی وجود دارد.. در روایتی از امام امیرالمؤمنین(ع) آمده است: اکثر صمتک یتوفر فکرک و یستتر قلبک و یسلم الناس من یدک؛ بسیار سکوت کن تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی شود و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند.

غرر الحکم / 3725) همان‌طور که مشاهده می‌شود رابطه دقیق و (معناداری بین بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در زوائد گفتاری و سخنان بیهوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می‌کند، این نیروها متمرکز می‌شود و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد و درهای حکمت به روی انسان گشوده می‌شود؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند.

مولوی نیز بر اساس همین آیات و روایات است که چنین می‌سراید:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی

و ربود خاری، تو هیمة گلخنی

اصولا انسان خداشناسی و هستی شناسی و ایمان را به دلیل تفکر داراست
و اگر تفکر نباشد هیچ ایمانی شکل نمی گیرد و انسان مسیر درست را
نخواهد شناخت و به دوزخ می رود:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

((ملک، آیه 10))

اهل جهنم گویند اگر فکر می کردیم الان جهنم نبودیم...

واقعا اگر کفار و مشرکین درباره جهان هستی تفکر داشتند ایمان می
آوردند.

شراب زایل کننده عقل..

شراب مایعی است مست کننده که نه تنها دردین اسلام بلکه در همهٔ ادیان و بلکه از دید همهٔ اطباء مضر و ضرر آور تشخیص داده شده است.

بزرگترین ضرر شراب مختل کردن عقل آدمی است. عقلی که شرافت انسان و برتری او بر سایر موجودات وابسته به آن است یکی از دانشمندان گفته است که حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. و وقتی انسان از نوشیدن مقدار کمی الکل، احساس لذت و شادمانی می کند نمی داند که به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است.

دبیرکل سازمان بین المللی مبارزه با الکل گفت که هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد بیماران آمیزشی در نتیجهٔ اعتیاد به الکل بوده است. و دکتري در آلمان گفته است که درب میکده هارا ببندید تا من درب نیمی از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم.

دبیرکل مبارزه با الکل خدمت ایه الله بروجردی رسید و پرسید اسلام چرا شراب را حرام کرده است؟ ایشان فرمود فرق بین انسان با حیوان

در عقل است و شراب عقل را زایل می کند لذا اسلام ان را حرام کرده است.

مست قدرت..

امیرالمومنین (ع) فرمود مستی چهار نوع است یکی مستی بر اثر شراب. ^{۱۱۱} . دوم مستی بر اثر ثروت. سوم مستی خواب! چهارم مستی قدرت!

در قیامت همه مستند..

در آیات اولیه سوره حج درباره سختی قیامت آمده است که:

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ ۖ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ ۖ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

و مردم را (از وحشت آن روز) بی خود و مست بنگری در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خدا سخت است

¹¹ .بحار الأنوار: ۱/۱۱۴/۱۰.

ای کاش بی عقلی نمی کردم..

بارها بوده انسان کاری را انجام داده بعد پشیمان شده و گفته کاش بی عقلی نمی کردم...

بالاخونه احاره داده..

به افرادی که کم عقل یا بی عقلند می‌گند فلانی بالاخونه اش را اجاره داده!

نگاه علامه به طلبه دیونه...

گفتند طلبه ای دیوانه شده بود. او را نزد علامه طباطبایی آوردند تا درمانش کند. علامه مدتی به او خیره شد. ناگاه طلبه عاقل شد و شفا پیدا کرد!

آی عاقلا بیایید بیرون از خونه ها....

در جبهه که بودیم این شعر را زمزمه می کردیم:

آی عاقلا آی عاقلا بیابین بیرون از خونه ما رو تماشا بکیند به ما میگن دیوونه منم یه روز عاقل بودم عشق تو مجنونم کرد ز شهر عقل و عاقلا

یباره بیرونم کرد دیوونه حسینم و ویروونه حسینم خراب و مست گوشه
میخونه حسینم، ترانه ای که دل میبره نوای یاحسین، جهنم کاری باهاش
نداره دلی که باحسین

در این شعر منظور از دیوونه،عشق است نه دیوانه واقعی!

دیدند مردم دور دیونه جمع.شده اند....

روزی اقا رسول الله(ع)دیدند مردم دور شخصی جمع شده اند. سوال
کردند این کیه؟گفتند دیوانه است!حضرت فرمودند این دیوانه نیست
بلکه بیمار است. دیوانه جوانی است که جوانیش را در گناه صرف می
کند!

..شیرین عقل..

تو عرف مردم به کسی که کم عقل است می‌گند شیرین عقل است!

رابطه هوش و ذکاوت با عقل....

ایه الله جوادی آملی می گوید: عقل چیزی است که جهل سرکش و شهوات را مهار و مدیریت می کند و باعث بندگی خدا و کسب بهشت می شود، اما کسانی که از هوش سیاسی یا علمی برخوردارند، چه بسا ممکن است بیراهه روند و جهنمی شوند و نتوانند غرایز خود را عقل (مهار) کنند؛ از این رو، در نگاه دینی، عقل باعث تقرب است و نه هوش ((جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۰-۲۲۷).

بازی بچه باعث میشود عقلش در بزرگی زیاد میشود...

رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم:

عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِغَرِهِ زِيَادَةُ فِي عَقْلِهِ فِي كِبَرِهِ

بازیگوشی (و شیطننت) بچه در دوران کودکی ، نشانگر فزونی عقل او در بزرگسالی است .

منتخب میزان الحکمه : 322

عقل قابل رشد است....

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «العقل عقلان: عقل الطبع و عقل التجربة و كلاهما يُؤدّي إلى المنفعة».^{۱۲} عقل بر دو گونه است: عقل فطری و عقل اکتسابی که در طول حیات بر اثر تجارب زندگی برای بشر حاصل می‌شود هر دو لازمه حیات و موجب کسب منفعت از سرمایه عمر است. توضیح این که انسان با سرمایه اولیه‌ای از عقل پا به عرصه حیات می‌گذارد. بعد از آن که به مرحله‌ای از رشد رسید، به فعالیت عقلی می‌پردازد.

از دیدگاه روان‌شناسان: پیازه از محققان برجسته این رشته می‌گوید: «کودکی تا دو سالگی توانایی تفکر ندارد و تنها اعمال قابل مشاهده را می‌تواند انجام دهد». (چینز برگر، ۱۳۷۰: ۵۶) وی زمان هیجده ماهگی تا دو سالگی را شروع تفکر کودک می‌داند. (همان، ۱۱۴) البته او رشد عقلانی را به چهار دوره عمده تقسیم می‌کند: حسی حرکتی (از تولد تا دو سالگی)، پیش عملیاتی (دو تا هفت سالگی)، عملیاتی محسوس [مجسم] (هفت تا یازده سالگی) و عملیاتی صوری [منطقی - ذهنی] (از یازده

حسن‌زاده آملی، حسن، چهل حدیث، حدیث در معرفت نفس، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵^{۱۲}

سالگی به بعد). سنین ذکر شده تخمینی هستند و از فردی به فرد دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوتند.^{۱۳}

اما چگونه کودک از یک مرحله به مرحله دگر گام می‌نهد؟ عوامل متعدّدی نظیر رشد تدریجی سیستم عصبی و دستگاه مغز و فعالیت‌های کودک و تجربه او از جهان خارج و آگاهی‌هایی که از دیگران کسب می‌کند، مجموعاً در رشد عقل تجربی او مؤثرند که باید در بحث «روش‌های تربیت و رشد عقل» بررسی شود.

از دیدگاه حکما و عرفا: از دیدگاه حکما هم آنچه به نام عقل هیولانی 3. گفته می‌شود، اشاره به عقل فطری، و آنچه در مورد مراتب عقل نظری، نظیر عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد گفته می‌شود، اشاره به عقل (اکتسابی دارد. (ملاصدرا، 1410: 418/3-420)

نتیجه این که، عقل فطری در نوع انسانی به‌طور بالقوه موجود است و عقل اکتسابی هم با تجربه حیات (به معنای عام آن) برای انسان حاصل می‌شود. این از نظر روایت و حکمت و علوم تجربی مسلم است، چنان‌که:

استاد محمدتقی جعفری می‌گوید

۱۳. اتحاد عاقل و معقول، حکمت، تهران، ۱۳۶۶

وجود عقل اکتسابی، یعنی تعقل ناشی از تجربیات و مشاهدات و اندیشه‌ها در هیچ مکتبی جای تردید نیست و این که عقل آدمی مانند سایر عضلاتش به جهت فراوانی فعالیت زبده‌تر می‌شود نیز جای شک نیست. وجود عقل خدادادی (فطری) - این نوع عقل [هم] مخصوصا اگر با قدرت طبیعت انسان به تعقل تعبیر می‌شود، مورد پذیرش اکثریت قریب به اتفاق متفکران است. [زیرا] اگر موجود انسانی در ساختمان مغزی خود نیروی اولی را نداشت با روبه‌رو شدن با پدیده‌ها و قوانین طبیعت نمی‌توانست آنها را تنظیم نماید و تعقل بورزد. (جعفری، 1359: 67)

مولوی در اقسام عقل گوید

عقل دو عقل است اول مکسبی	که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر	از معانی وز علوم خوب بکر
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود
از درون خویشتن چو چشمه را	تا رهی از منت هر ناسزا

(مولوی، 1363: 393)

نبی اکرم فرمود:

قَسَمُ اللَّهِ الْعَقْلَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ... حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ لِلَّهِ وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ
(حُسْنُ الصَّبْرِ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ^{۱۴})

خداوند عقل را سه جزء کرد... خوب معرفت به خدای سبحان پیدا کنی،
خوب اطاعت خدا کنی و خوب صبر بر امر خدا نمایی...

که «معرفت» از مراتب «عقل نظری» و «صبر» و «طاعت» از مراتب عقل
علمی است.

ملاصدرا در مراتب عقل نظری می‌فرماید:

اولین مرتبه عقل نظری را از آن جهت که انسان در ابتدا استعداد
دریافت همه معقولات را دارد، «**عقل هیولانی**» گفتند، چون از همه
صورت‌های عقلی خالی است و بالقوه وجود عقلی دارد. وقتی [کودک
رشد می‌کند] نفس قوی می‌شود و بر اثر تابش نور حق به فعلیت
می‌رسد، محسوسات در آن نقش می‌بندد. این محسوسات که بالقوه

مجلسی، 158/74، روایت 145¹⁴

معقول هستند و محفوظ در قوه خیال می‌باشند، زمینه تشکیل اولین قضایای عقول را مهیا می‌کنند، مثل کل از جزء بزرگ‌تر است، آتش گرم است.

حصول این معقولات «**عقل بالملکه**» نامیده می‌شود. وقتی این صور برای انسان پیدا شد، بالطبع برای او زمینه اندیشیدن و استنباط کردن آماده می‌شود و این مرتبه اولین کمالی است که برای قوه عاقله حاصل است، آن‌گاه وقتی انسان با تلاش ذهنی تعاریف و قیاسات، حدود و براهین را به کار می‌گیرد، کمال دیگری به دست می‌آورد [که همان ادراکات تصورات و تصدیقات نظری، مثل تصور امور غیر محسوس و تصدیق مسائل ماورای طبیعت است] که این مرتبه را **عقل بالفعل** می‌گویند. بالاترین مرتبه کمال نفس انسانی رسیدن به **عقل مستفاد** است که ملاصدرا می‌گوید:

این همان عقل بالفعل است، لکن وقتی آن را به اعتبار مشاهده معقولات در هنگام اتصال نفس به مبدأ فعالیت [عقل فعال] لحاظ کنیم، عقل مستفاد نامیده می‌شود و مستفاد نامیده شد به خاطر استفاده نفس از مافوق

خودش... غایت خلقت انسان رسیدن به عقل مستفاد، یعنی مشاهده
۱۵. عقلیات و اتصال به ملأ اعلا است

عقل عملی...

ملاصدرا(ره) در مراتب عقل عملی می‌فرماید:

اولین مرتبه تهذیب ظاهر با به‌کاربردن شریعت [حقه] الهی و آداب نبوی
است، **مرتبه دوم** تهذیب باطن و تطهیر قلب از اخلاق و ملکات پست و
خاطره‌های شیطانی است. **مرتبه سوم**، نورانی نمودن قلب با علوم و
معارف حقه ایمانی است، **مرتبه چهارم**، پرواز نفس از طبیعت مادی‌اش و
هرگونه توجه را از غیر خدا بریدن و به خدادوختن است و این نهایت
سیر بشری به سوی خداست و بعد از این مرتبه، مراتبی است... که تنها
برای تکامل‌یافتگان [در حکمت نظری و عملی و سلوک قلبی] با هدایت
خاص الهی و لطف و عنایت ویژه او حاصل می‌شود. (ملاصدرا، 1360:
523)

بخش عمده تلاش‌های انبیا، اولیای الهی و علمای اخلاق، تعالی بشر در
مراتب عقل عملی است و اصلاح بشر در گروه حاکمیت این عقل بر

(ملاصدرا، 1360: 519-522)¹⁵

مملکت وجود انسان است

تأثیر کمال عقلی عملی در تعالی عقل نظری: بی‌شک، تهذیب اخلاقی و تعالی در عقل عملی بر عقل نظری تأثیر می‌گذارد، چنان‌که استاد مطهری می‌فرماید:

اگر بخواهیم عقل را در کار فکر و منطق و استدلال و استنتاج آزاد بگذاریم باید میل‌ها و عواطف نیک و بد خود را تحت‌نظر بگیریم. اگر بر ما طمع و حرص حکومت کند، اگر اسیر عناد، لجاج و تعصب باشیم، اگر گرفتار عقده حسادت و کینه‌توزی باشیم و این آتش‌ها در وجود ما شعله‌ور باشد، باید بدانیم که از این آتش‌ها که هیزمش جز وجود ما و سلامت خود ما و اعصاب و اعضای خود ما چیزی نیست، دودهای تیره برمی‌خیزد و فضای روح ما را تیره و تار می‌کند و وقتی که تیرگی فضای روح را گرفت، چشم عقل نمی‌تواند ببیند. (مطهری، حکمت‌ها و اندرزها:

170)

نتیجه این که **رذائل اخلاقی انسان را از دیدن حقایق هستی، آن‌گونه که هستند، کور می‌گرداند و به عکس، تقوای عملی موجب بصیرت و بینایی و علم و آگاهی انسان می‌شود، چنان‌که قرآن کریم در یک جا**

می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّكُمْ اللَّهُ» (بقره، 282/2) اگر تقوا پیشه کنید، خدا به شما علم و آگاهی به حقایق را اعطا می‌کند و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، 29) اگر تقوا داشته باشید، .. خداوند قوه تمیز حق از باطل در امور را به شما عنایت می‌کند^{۱۶}

¹⁶ <https://ensani.ir/fa/article/90361/%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86-%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%D9%89-%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%AE%D8%AA-%D8%B9%D9%82%D9%84-%D8%AF%D8%B1-%D9%BE%D8%B1%D8%AA%D9%88-%D8%B9%D9%82%D9%84-%D9%88-%D9%86%D9%82%D9%84>

چرا با وجود این که حیوانات دارای عقل و اختیار نمی باشند، حضرت
سلیمان (علیه السلام) هدهد را به خاطر دیر آمدن سرزنش نمود؟

در این که حیوانات از موهبت عقل محروم اند، جای تردید نیست

از همین روست که تکلیفی متوجه آنان نیست، ولی حیوانات مراتب
پائین تر از درک و شعور را دارا هستند، ولی آنچه درباره هدهد مطرح
است:

مواخذه حضرت سلیمان از هدهد از باب مواخذه فرد عاقل و مکلف که
به نسبت تخلف از تکلیفش مواخذه می شود، نبوده است، بلکه از این
باب بوده که حضرت سلیمان به اذن الهی، حکومت و تسلط خاصی بر

همه موجودات داشته و همه آن ها تحت فرمان تکوینی او رفتار نموده اند. وقتی هدهد مدتی غایب بود، حضرت سلیمان او را تهدید به مواخذه نمود.

ثانیاً: مرغ سلیمان حساب ویژه ای داشته و از سایر هدهدها در همه اعصار و زمان ها متفاوت بوده، شاید از همین رو است که قرآن کریم از او استدلال عقلی و منطقی بسیار دقیق را نقل نمود

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ
وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
(أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ؛ 1)

همانا در آن سرزمین زنی را یافتم که بر آن ها پادشاهی می کرد، و از هر گونه نعمتی به او عطا شده بود و تخت با عظمتی داشت. آن زن و قومش را چنین یافتم که به جای خدا خورشید را سجده می کردند و می

پرستیدند. شیطان اعمال زشت شان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود. از راه خدا بازشان داشته بود. آنان به حق هدایت نیافته بودند

کسانی که با روش استدلال منطقی آشنا هستند، به خوبی می دانند که مرغ سلیمان در واقع به روش قیاس شکل اول از اقسام قیاس های منطقی. (2) استدلال کرده و گفته: بلقیس و قوم او را شیطان فریب داده است. کسانی را که شیطان فریب دهد، گمراه می شوند و غیر خدا را می پرستند. آن ها در برابر خورشید سجده می کنند

معلوم می شود که ممکن است حیوانی تحت تصرف و تربیت انسان کامل، گفتار و کردار عاقلانه انجام دهد

از همین باب است که اسب امام حسین در روز عاشورا حرکاتی خردمندانه داشته (3) ممکن است که هدهد سلیمان به دلیل تصرف و تربیت خاص به گونه ای بوده است که می توانست به دلیل غیبت ،مورد

مؤاخذه حضرت سلیمان قرار گیرد. در حالی که چنین توقعی هرگز از
هدهدهای دیگر معقول نیست. پس این گونه موارد جزئی مسایل
استثنائی است و هرگز دلیل بر عقل داشتن حیوانات نخواهد شد

:علامه طباطبایی در مورد عقل و اختیار حیوانات توضیح خوبی داده اند

می توان گفت حیوانات هم تا اندازه ای مختار هستند. احتمالا به تکالیفی
مناسب با افق فهم و اختیارشان مکلف هستند

دقت در آنچه گذشت آدمی را مطمئن و جازم می کند به اینکه حیوانات
نیز مانند آدمیان تا اندازه ای از موهبت اختیار بهره دارند، البته نه به آن
قوت و شدتی که در انسان های متوسط هست. شاهد روشن مدعا این
است که ما به چشم خود بسیاری از حیوانات و مخصوصا حیوانات اهلی را
می بینیم که در بعضی از موارد که عمل مقرون با موانع است، حیوان از
خود حرکاتی نشان می دهد که آدمی می فهمد حیوان در انجام عمل مردد

است، و در بعضی از موارد می‌بینیم که به ملاحظه نهی صاحبش و از ترس تنبیه یا به خاطر تربیتی که یافته، از انجام عملی خودداری می‌کند.

این‌ها همه دلیل بر این است که در نفوس حیوانات هم حقیقتی به نام اختیار و استعداد حکم کردن به سزاوار و غیر سزاوار، وجود دارد. وقتی صحیح باشد که بگوییم حیوانات هم تا اندازه‌ای خالی از معنای اختیار نیستند و آن‌ها هم از این موهبت سهمی دارند، هر چه هم ضعیف باشد، چرا صحیح نباشد احتمال دهیم که خدای سبحان حد متوسط از اختیار ضعیف را ملاک تکالیف مخصوصی قرار دهد که مناسب با افق فهم آنان باشد، و ما از آن اطلاعی نداشته باشیم؟ یا از راه دیگری با آن‌ها برخورد مختار بکند و ما به آن معرفت نداشته باشیم؟ خلاصه راهی باشد که از آن راه پاداش دادن به حیوان مطیع و مؤاخذه و انتقام از حیوان سرکش، صحیح باشد. و جز خدای سبحان کسی را بر آن راه آگاهی نباشد؟^{۱۷}

¹⁷ <https://www.pasokhgoo.ir/node/95826>

پی نوشت ها:

1-نمل(27) آیه 23و24

2-مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا، 1376 شمسی،
ج.5، ص111

3-صادقی، محمد امین، جلوه های عرفانی نهضت حسینی، قم، انتشارات
بوستان کتاب، 1388 هجری شمسی، ص133

4-طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی
، محمد باقر، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم، 1374 هجری
شمسی، ج 7، ص 115

تفاوت عقل مردان با زنان

تفاوت‌هایی بین زن و مرد از نظر فیزیکی و روحی وجود دارد که بعضی از این تفاوت‌ها بشرح زیر است:

تفاوت‌های جسمی

قلب: در زن 230 گرم در مرد 300 گرم

مغز: در زن بین 1070 تا 1300 و در مرد بین 1200 تا 1400 گرم

جمجمه: در زن 10/05 از مرد کوچکتر است.

قامت: در زن بطور متوسط 2 تا 15 سانتی متر از مرد کوتاهتر است.

ضربان قلب: در زن 10 تا 14 ضربه در دقیقه از مرد کمتر است.

حواس پنجگانه: در زن از مرد کمتر است.

حرارت بدن: در زن از مرد کمتر است.

تفاوت‌های روحی

در مردان: قدرت و زور، برتری جوئی، تمایل به مفاهیم مجرد و کلی، استعداد

بیشتر برای منطق و دلیل، سرعت در اتخاذ تصمیم

در زنان: خواهش و ظرافت، علاقه به نگاهداری شیء موجود، تمایل به مفاهیم محسوس و جزئی، استعداد بیشتر برای حدس و کشف امور، تردید در تصمیم‌گیری «زن در اسلام»

چند نکته درباره عقل:

در زمان حکومت جهانی امام زمان علیه السلام چون عقل مردم خیلی افزایش می‌یابد دیگر مردم طرف خلاف و جرم و جنایت و جنگ و نزاع و کینه و... نمی‌روند و همه باهم مهربان می‌شوند.

پیامبر خدا فرمودند از بهشت بازدید کردم و اکثر آنها را ابله دیدم

دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا الْبُلَّه

نهج الفصاحه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم،

۱۳۸۳، ص ۹۹.

اینکه در روایت آمده اکثر اهل بهشت از افراد ابله هستند. ابله به معنای ساده است نه به معنای احمق و بی عقل. ابله در این روایت یعنی ادم هفت خطی نیست. ادم کلک بازی نیست. ادمی که به همه دوز و کلک ها آشنا باشد نیست. در اینجا نمونه ای می آوریم:

اقایی خیاط بنام حسن بود که در طبقه زیرین ساختمانی مجرد زندگی می کرد و شب هم در مغازه خود می خوابید. طبقه بالا زن و شوهری بودند که شوهر شب کار بود. شبی که شوهر سر کار رفته بود نیمه شب خانمش به کف زمین چند ضربه زد و گفت حسن اقا یه لحظه بیا بیدار شو! شما کار دارم! حسن اقا بالا رفت و خانم گفت قولنجم گرفته شما بیا باز شو کن! حسن اقا ادم مومن ولی ساده ای بود. متکایی برداشت و آن را به محل قولنج خانم فشار داد و بعد رفت پایین. بعد چند دقیقه دوباره خانم حسن اقا را صدا زد تا قولنجش را در بیاورد! چند بار که این تکرار شد تازه حسن اقا دوزارش جا افتاد. سریع ماشینی گرفت و شبانه از آنجا اسباب کشی کرد. خداوند بخاطر اینکه گناه نکرد او را مستجاب الدعوه کرده بود. مردم پیشش می آمدند و او برای رفع مشکل آنها دعا می کرد و دعایش مستجاب می شود و مردم هم برای تشکر برایش گوسفند و

روغن حیوانی و سایر هدایا می آوردند. این حسن اقا مصداق ادمهای ساده
و بی غل و غش هست که اکثر اهل بهشت از این دسته می باشند...

ملا احمد نراقی در طاق‌دیس به حدیث مذکور اشاره کرده است:

اکثراً اهل بهشتند ابلهان

ابلهان اینجا و آنجا از شهان

ابلهان در کار و بار این جهان

زیرک و دانا بهر راز نهان

ابلهان اما به نزد این خران

عاقل و زیرک به پیش دیگران

عقل ما را سوی بی‌عقلی کشید

اینچنین عقلی در این عالم که دید

ای رفیقان من کنون ابله شدم

از ره و رسم شما مکره شدم

چون نمی بینم کنون دیگر رهی

می زنم اکنون نوای ابلهی

فاش و رسوا می زنم طبل جنون

این جنون هر دم مرا بادا فزون

خواستند اکنون مرا چون اینچنین

بگسلم زنجیرهای آهنین

چون مرا دیوانه کردند ای قرین

تو برو تدبیر خود کن بعد از این

بعد از این دست من و دامن عشق

جان این افسرده جان و جان عشق

بعد از این از جان و از فرزند و زن

بگذرم چون آن خلیل ممتحن

ماوراء الطبیعه

در ادیان توحیدی

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات فراوان بر سرور
پیامبران حضرت محمد و اهل بیت طاهرینش

یکی از مسائل مهم برای بشر، مسائل مربوط به ماوراء الطبیعه هست.
اینکه فرشتگان چه جور مخلوقاتی هستند؟ شیاطین چه جورینند؟ یا جن
چه جور موجودی است و چگونه زندگی می کند؟ روح چیست؟ زندگی
پس از مرگ چگونه است؟ درباره بهشت و جهنم و کسانی داخل آنها
هستند و حیوانات و درختان و سنگریزه ها حتی دست پخته گوسفند! آیا
سخن می گویند؟ و...

پیامبران و امامان و اولیاء خدا با عالم دیگر ارتباط داشتند و افرادی از
عالم دیگر پیش آنها می آمدند همچنین با شیاطین و اجنه نیز ملاقات و
گفتگوهای داشته اند. گاهی با نباتات و حیوانات و جمادات هم سخن می
گفتند.

در این کتاب نکات و مطالبی در این موضوع تقدیم می شود امید است
مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

بهار 98-کرمانشاه

فصل اول: سخن گفتن جمادات و حیوانات و نباتات

درختها به پیامبر سلام کردند

امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که:

«وقتی پیامبر به سن چهل سالگی رسید، خدای رؤف دل حضرت را از همه دلها بهتر و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر یافت . لذا امر کرد تا درهای آسمان را گشودند و ملائکه فوج فوج به زمین آمدند و خدای توانا، رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن بزرگوار متصل کرد . در این هنگام جبرئیل فرود آمد و در غار حرا، بازوی مبارک پیامبر را گرفت و گفت: ای محمد ! بخوان ! محمد صلی الله علیه و آله فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل فرمود:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

وقتی وحی تمام شد و ملائکه به آسمان بالا رفتند، حضرت در حالی که انوار جلال الهی او را فرا گرفته بود و کسی نمی توانست به او نگاه کند، از غار بیرون آمد و بطرف پایین کوه حرکت نمود .

بر هر درخت و سنگ و گیاهی که عبور می کرد، بر آن جناب سلام می کردند و به زبان فصیح می گفتند:

«السلام علیک یا نبی الله ! السلام علیک یا رسول الله» ! همین که حضرت وارد خانه خدیجه شد، خانه از شعاع خورشید جمالش منور گردید .

خدیجه علیهاالسلام گفت:

ای محمد صلی الله علیه و آله ! این چه نور است که در تو مشاهده می کنم؟ فرمود: این نور پیامبری است ! بگو «لا اله الا الله . محمد رسول الله» .

خدیجه علیهاالسلام گفت: من سالهاست که پیامبری تو را می دانم و شهادتین را جاری نمود . در این موقع حضرت فرمود: خدیجه! احساس سرمای شدیدی می کنم . پارچه ای روی من بپانداز ! وقتی خدیجه

پارچه‌ای بر روی پیامبر انداخت، ناگاه آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ وَ...»

(ای پیچیده شده در پارچه! بلند شو و مردم را انذار بده! و خدا را به بزرگی یاد کن و...) رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و بر بالای بام رفت و انگشت بر دو گوش گذاشت و فریاد زد: «الله اکبر! الله اکبر!» در مکه خانه‌ای نماند جز اینکه صدای تکبیر حضرت را شنید.^{۱۸}

«سخن گفتن گوشت بره»

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر به سوی مدینه بازگشت. زنی از یهود که اظهار اسلام می‌کرد، خدمت آن حضرت آمده و دست بره‌ای را که زهر آلوده کرده بود برای آن حضرت هدیه آورد. پیامبر فرمود: «این هدیه برای چیست؟» گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! چون به جنگ خیبر رفتم، من برای شما خیلی ناراحت بودم، زیرا می‌دانستم که آنها بسیار قوی و شجاعند، لذا این بره را که مانند بچه خود بزرگ کرده بودم، برای شما نذر کردم که اگر خدا به شما پیروزی بدهد، این بره را ذبح کرده و دستهایش را پخته و برای شما بیاورم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « نان بیاورید » . چون نان آوردند و سفره انداختند ، قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، براء بن معرور دست دراز کرد و لقمه ای از غذا برداشته و به دهان گذاشت ، علی علیه السلام فرمود : « ای براء ، به رسول خدا مقدم نشو » .

براء گفت : « یا علی ! مگر پیامبر را بخیل می دانی ؟ » علی علیه السلام فرمود : « نه ولی مناسب اقوام پیامبر آن است که نه تو و نه من و نه احدی در گفتار و کردار و خوردن و آشامیدن بر او مقدم نشویم .

براء مشغول خوردن بود که ناگاه خداوند آن دست گوسفند را به سخن آورد و به زبان فصیح گفت :

« یا رسول الله ! از من نخور ، که مرا به زهر آلوده اند » . در همان موقع براء به حالت مرگ افتاد و مرد ، پیامبر آن زن را خواستند و فرمودند : « چرا چنین کردی ؟ » آن زن یهودیه گفت : « تو پدر و عمو و شوهر و برادر و فرزند مرا کشته ای ، من برای این دست گوسفند را به زهر آغشته کردم ، که با خود گفتم اگر شما پادشاه باشی من انتقام خود را از شما کشیده ام و اگر پیامبر باشی خدا شما را حفظ می نماید .

پیامبر فرمود : « راست گفתי ، خدا مرا حفظ می کند . و تو به مرگ براء خوشحال نشو ! که خدا او را امتحان کرد و به خود گذاشت ، به خاطر آنکه بر رسول خدا خود را مقدم کرد^{۱۹}»

سخن گفتن امیرمومنان با مار

علی (ع) بر منبر جامع کوفه بودند، ناگاه مردی برای وضو گرفتن از جا بلند شد.

آن شخص از مسجد بیرون رفت به سوی وضوخانه تا وضو بگیرد، ناگاه مار بزرگی مانع او شد.

پس از مقابل آن مار فرار کرد و به خدمت علی (ع) آمد و قضیه را به آن حضرت نقل کرد. علی (ع) بلند شد و تشریف آورد نزدیک آن سوراخی که افعی در آن بود.

شمشیر مبارک را بر در سوراخ گذاشت و فرمود: افعی از این جا خارج شو. طولی نکشید که آن مار بیرون آمد و با آن حضرت صحبت کرد، علی (ع) به آن مار عتاب کرد چرا مانع این مرد از وضو گرفتن شدی ؟ جواب داد: این مرد شما را چهارمین خلیفه می داند یعنی شیعه شما نیست . آن

¹⁹ حیوة القلوب

گاه امیرالمؤمنین (ع) به آن مرد فرمود: تو مرا خلیفه چهارم می دانستی؟
پس آن مرد بر سر خود زد و اسلام خود را کامل نمود.^{۲۰}

گرگ با یعقوب حرف زد

نوشته اند وقتی که برادران یوسف(ع) به پدر گفتند: یوسف را گرگ خورد، یعقوب(ع) فرمود: اگر راست می گوئید، گرگی که او را خورده را بگیرید و نزد من بیاورید.

آنها رفتند و گرگی را گرفتند و دست و پایش را بستند و نزد پدر آوردند و نمی دانستند که گرگ سخن می گوید و دروغ آنها آشکار می شود.

حضرت یعقوب(ع) گفت: ای گرگ! شرم نکردی که میوه دل و روشنائی چشم مرا خوردی؟

به اذن خدا، گرگ به زبان فصیح عرض کرد: خداوند گوشت و خون پیامبران را بر من حرام کرده. اینها دروغ می گویند، من در این مکان

غریب هستم. فرزندان شما مرا گرفتند و بستند و حضور شما²¹. آوردند

گاو با حضرت موسی صحبت کرد و راز قتل را فاش نمود!

سلیمان (یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام) می گوید: حضرت رضا علیه السلام در بیرون شهر، باغی داشتند. گاه گاهی برای استراحت به باغ می رفتند. یک روز من نیز به همراه آقا رفته بودم. نزدیک ظهر، گنجشک کوچکی هراسان از شاخه درخت پرکشید و کنار امام نشست. نوک گنجشک، باز و بسته می شد و صداهایی گنگ و نامفهوم از گنجشک به گوش می رسید. انگار با جیک جیک خود، چیزی می گفت. امام علیه السلام حرکتی نکردند و رو به من فرمودند: « سلیمان! ... این گنجشک در زیر سقف ایوان لانه دارد. یک مار سمی به جوجه هایش ... حمله کرده است. زودباش به آن ها کمک کن با شنیدن حرف امام در حالی که تعجب کرده بودم بلند شدم و چوب بلندی را برداشتم. آن قدر با عجله به طرف ایوان دویدم که پایم به پله

...های لب ایوان بر خورد کرد و چیزی نمانده بود که پرت شوم
با تعجب پرسیدم: «شما چطور فهمیدید که آن گنجشک چه می گوید؟»
امام فرمودند: «من حجت خدا هستم... آیا این کافی نیست؟»^{۲۲}

شیر با امام رضا علیه السلام سخن گفت

در زمانی که امام رضا علیه السلام ولیعهد مأمون بود . مدتی باران نیامد و
مأمون از امام درخواست کرد که دعا کند تا خداوند باران ببارد . امام
علیه السلام فرمود : « روز دوشنبه چنین خواهم کرد و بدان که شب
گذشته رسول خدا با علی علیه السلام به خواب من آمدند و پیامبر فرمود
: « روز دوشنبه به صحراء برو و از خدا طلب باران کن که خدا استجابت
می نماید » . در روز موعود امام علیه السلام به صحرا رفت و از خدا طلب
باران کرد و باران باریدن گرفت ، به طوری که احتیاج مردم رفع گردید .
عده ای از دشمنان امام علیه السلام به مأمون گفتند که اینکه امام
علیه السلام را ولیعهد خود کردی اشتباه کردی و حالا او با این معجزه
باران از گمنامی درآمد ، و در میان مردم مشهور شده است و واهمه
داریم که با سحر خود ، خلافت را از شما بگیرد و مردم را علیه شما
بشوراند . مأمون گفت : خواستم این کار او به جای اینکه مردم را به

سوی خود بخواند . آنها را به سوی ما بخواند و مردم بدانند که او دنیا طلب و حکومت طلب است و در ادعای خود مبنی بر تقوا و فضیلت و زهد راست نمی گوید . ولی اکنون که به خطای خود پی برده ام ، می خواهم به تدریج او را در نزد مردم چنان نشان دهم که بفهمند لیاقت حکومت را ندارد ، آن وقت بررسی می کنیم که از چه راهی می توانیم بلای او را از سر خود قطع نمائیم . شخصی به نام حمید بن مهران گفت : « ای امیرمؤمنان ! من از عهده مجادله با او برمی آیم و کاری می کنم که احترام او در نزد مردم پائین بیاید » . مأمون گفت : چیزی برای من از این محبوب تر نیست که او تحقیر شود ، و از عزتش کم گردد . مهران گفت : « پس دستور بدهید تا بزرگان مملکت ، فرماندهان و بهترین قضات جمع شوند تا حقارت او را در پیش آنان روشن کنم » . مأمون دستور داد که همه آنان در کاخش جمع شدند و خود در صدر مجلس نشست و حضرت رضا علیه السلام را که در مقام ولایت عهدی بود در طرف راست خود نشاند و پس از شروع جلسه حمید بن مهران خطاب به امام علیه السلام گفت : « مردم از شما کرامات بسیار نقل می کنند ، و در مدح شما افراط می نمایند به طوری که اگر خودتان بفهمید از آنها بیزاری می جوئید ، مثلاً می گویند شما دعا کردید و باران آمد و می گویند شما در دنیا نظیر ندارید ، در حالی که مأمون که با کسی مقایسه نمی شود شما را

در منصبی قرار داده که می‌دانید (ولایت‌عهدی مأمون) و این انصاف نیست که به دروغگویان فرصت می‌دهید که علیه او و به نفع شما چیزهایی بگویند ، و شما را از او بالاتر بدانند . امام علیه‌السلام فرمود : « من مانع بندگان خدا نمی‌شوم که نعمت‌های الهی را درباره من یاد و حکایت کنند . اما اینکه گفתי رئیس تو (مأمون) مرا به منصب ولایت‌عهدی رسانده ، او مرا مقامی نداد ، مگر مقامی که عزیز مصر به یوسف داد و حال آن دو را نیز می‌دانی که عزیز کافر بود و یوسف پیامبر . «

حمید بن مهران برآشت و گفت : « پسر موسی ! از حد خود قدم فراتر می‌گذاری که خداوند بارانی را به طور طبیعی نازل می‌کند و تو آن را به دعای خود می‌دانی و آن را وسیله بلندی مقام خود قرار می‌دهی ، و به مقام دیگران حمله می‌کنی ؟ » گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده‌ای که سرهای پرندگان را در دست گرفت و اعضای آنها را در کوه‌ها پراکنده نمود و بعد آنها را صدا زد و آنها همه زنده به سوی او برگشتند ؟ اگر راستگویی ، این دو عکس شیر را که بر تخت خلیفه هستند زنده کن ، تا مرا از بین ببرند که در این صورت تو دارای معجزه‌ای . امام علیه‌السلام به دو عکس شیر فرمود : « این فاجر را بگیرد و پاره کنید و از او اثری باقی نگذارید . » ناگاه در مقابل چشمان حیرت زده اهل مجلس ، آن دو

عکس تبدیل به دو شیر شدند و حمید بن مهران را گرفتند و خوردند ،
خونش را که بر زمین ریخته بود لیسیدند ، و به محضر امام علیه السلام
آمدند و گفتند : « ای ولی خدا در زمین ! دیگر چه فرمانی داری ؟
می خواهی که مأمون را نیز مانند او به سزایش برسانیم ؟ » با شنیدن این
سخن مأمون بیهوش گردید . امام علیه السلام فرمود : « فعلاً دست نگه
دارید . » بعد دستورداد تا گلاب آوردند و به صورت مأمون پاشیدند تا
به هوش آمد . مجدداً شیرها گفتند : « اجازه می فرمائید او را به رفیقش
ملحق کنیم ؟ » امام علیه السلام فرمود : « نه خداوند عزوجل را تدبیری
است که در زمان خود به انجام خواهد رساند . » گفتند : فرمانت چیست
؟ فرمود : « به جای اول خود برگردید » که آن دو شیر مجدداً تبدیل به
عکس گردیدند^{۲۳}

تسبیح گفتن سنگریزه

تسبیح سنگ

در جنگ حنین ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنگی را به دست گرفت
که از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیده می شد . بعد از آن پیامبر
صلی الله علیه و آله ، به سنگ امر کرد تا شکافته شود ، آن سنگ به سه

خاندان وحی : ص 100 .²³

قسمت شده و از هر قسمت تسبیحی شنیده می‌شد که غیر از تسبیح
قسمت دیگر بود^{۲۴}.

سخن گفتن زمین با امام حسن مجتبی علیه السلام

در قبرستان تخت فولاد اصفهان مسجدی هست معروف به لسان الارض.
گویا امام حسن علیه السلام به این منطقه آمدند و این زمین با حضرت
سخن گفته است و زمین مذکور به لسان الارض معروف شده است.

سخن گفتن آهو و شتر

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آهوئی برخورد که او را به
طناب خیمه‌ای بسته بودند. ناگهان آهو به قدرت الهی به سخن آمد و
گفت: «یا رسول الله! مادر دو فرزندم، فرزندانم گرسنه هستند و
پستان من پر از شیر است. مرا رها کن تا بروم و آنها را شیر بدهم و
برگردم و مجدداً مرا به طناب خیمه ببندند!»

ستارگان درخشان: ص 42.²⁴

حضرت فرمود : « چگونه تو را رها کنم در حالی که جمعی تو را شکار کرده‌اند و بسته‌اند ! »

گفت : « یا رسول الله ! من برمی‌گردم تا به دست مبارک خود مرا ببندی . »

پیامبر پیمان الهی از او گرفت که برگردد و او را آزاد نمود .

او بعد از اندک زمانی برگشت و حضرت او را به طناب خیمه بست و سؤال کرد که این صید از کیست ؟ گفتند : « یا رسول الله ! از بنی فلانست ! پیامبر نزد آنها رفته و با صاحب آهو صحبت کرد که او را بخرد ولی آن شخص که با دیدن این معجزه ایمان قوی پیدا کرده بود ، آهو را آزاد کرد و اسلامش نیکو گردید^{۲۵} .

شتری که به پیامبر پناه آورد

امام علی علیه‌السلام فرمود : « در یکی از جنگ‌ها در خدمت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم ، ناگاه شتری به حضور پیامبر آمده و به زبان عربی فصیح گفت : « یا رسول الله ! فلان مرد از من کار کشیده تا پیر شدم . اکنون می‌خواهد مرا سر ببرد . لذا من به تو پناه آوردم ! »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد صاحب آن شتر فرستاد . او را حاضر کردند

و او شتر خود را به پیامبر بخشید و رسول خدا او را رها نمود^{۲۶}

تسبیح سنگ

در جنگ حنین ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنگی را به دست گرفت که از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیده می شد . بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ، به سنگ امر کرد تا شکافته شود ، آن سنگ به سه قسمت شده و از هر قسمت تسبیحی شنیده می شد که غیر از تسبیح قسمت دیگر بود^{۲۷}

عجایب سفر پیامبر صلی الله علیه و آله به شام

از ابوطالب روایت شده که : در سال هشتم ولادت پیامبر بود که به قصد تجارت شام رفتیم . در آن موقع هوا بسیار گرم بود . چون حرکت کردیم ، اقوام من گفتند : « محمد صلی الله علیه و آله را به که می سپاری ؟ »

^{۲۶}. ستارگان درخشان : ص 34.

^{۲۷}. ستارگان درخشان : ص 42.

گفتم : « او را با خود می برم » . گفتند : « در این گرما به سفر بردن
کودکی که پرورده حرم و مکه بوده است ، مناسب نیست » .

گفتم : « نه والله او را با خود می برم » . او را بر شتری نشاندم و سفر را
شروع کردیم . چون آفتاب سوزان شد ، ابر سفیدی مانند برف آمد و بر
بالای سرش سایه افکند ، و به هر جا که می رفت ، همراه او بود . در طول
راه به محلی رسیدیم که آب کم بود و هر مشکی را به دو اشرفی
می خریدند ، ولی ما به برکت آن حضرت آب فراوان داشتیم و دچار کم
آبی نبودیم و به هر محلی که می رسیدیم ، از برکت او حوض ها پر آب
می شد و زمین ها پر گیاه می گردید و هر شتری که در راه می ماند ، چون
دست مبارک خود را بر آن می گذاشت ، روان می شد .

چون نزدیک شهر بُصری رسیدیم ، صومعه راهبی را دیدیم که در آن
راهبی به نام بحیرا زندگی می کرد ، و هرگز با مردم انس نگرفته و
صحبت نمی کرد و احوال کسی را نمی گرفت ، ولی وقتی کاروان ما را دید
، به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت : « اگر آنکه خوانده و
شنیده ام هست ، توئی و غیر تو نیست ! »

ما در زیر درخت بزرگی که نزدیک صومعه بود ، فرود آمدیم و
شاخه های آن درخت خشکیده بود و میوه ای نداشت و همواره قافله ها در

کنار این درخت منزل می کردند . چون آن حضرت در کنار آن درخت نشست ، درخت به اهتزاز درآمد و شاخه های بسیار برآورد ، و سه میوه در آن درخت به ثمر نشست که دو تای آن از میوه های تابستانی و یکی از میوه های زمستانی بود .

اهل قافله از مشاهده این حالات تعجب می کردند ، و بحیرای راهب که بسیار متعجب شده بود ، غذایی برای حضرت آورده و از من پرسید : « سرپرست این طفل کیست ؟ » گفتم : « منم که کارها او را انجام می دهم » پرسید : « با او چه نسبتی داری ؟ » گفتم : « عموی او هستم » گفت : او عموی بسیار دارد ، تو کدام عمّ اوئی ؟ » گفتم : « با پدر او از یک مادرم » گفت : « شهادت می دهم که اوست که من می دانم و اگر او نباشد من بحیرا نیستم ! » سپس گفت : « اجازه می دهی که این غذا را برای او ببرم ؟ » گفتم : « ببر » . پیامبر وقتی که غذا را دیدند فرمودند : « برای من تنها آورده اید و رفیقان من از این نمی توانند بخورند ؟ » بحیرا گفت : ای سرور من ! زیادتیر از این نداشتم پیامبر فرمود : اجازه می دهی که آنها با من هم غذا شوند ؟ بحیرا گفت : « آری ! » حضرت فرمود : « بسم الله و همه افراد قافله با حضرت هم غذا شدند و همه خوردند و سیر شدند و از غذا باقی بود و بحیرا مرتّب تعجب می کرد و هر ساعت خم می شد و سر

مبارک پیامبر را می‌بوسید و می‌گفت : « به حق پروردگار او مسیح است^{۲۸۰}! »

ناله ستون

پیامبر زمانی که در مسجد مدینه سخنرانی می‌کردند ، اوایل به یک ستون چوبی تکیه می‌کردند ، تا اینکه مردم گفتند : چون جمعیت زیاد شده و همه دوست دارند شما را ببینند ، اجازه بفرمائید منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد و شما بر بالای آن بروید .

حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه دادند و چون جمعه بعد رسید ، حضرت بالای آن منبر رفتند تا خطبه بخوانند که ناگاه ناله‌ای مانند صدای شیون زن فرزند مرده از آن ستون چوبی بلند شد !

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پائین آمده و به نزد آن ستون رفتند و دست مبارک بر آن ستون گذاشته فرمودند : « من از روی بی‌اعتنایی از تو نگزاشتم و بالای منبر نرفتم ولی مصلحت بندگان خدا را حساب کردم ..

« .

سپس حضرت بالای منبر رفتند و فرمودند : « من اگر دست بر آن ستون نمی گذاشتم ، هرگز ناله او از دوری رسول خدا ساکت نمی شد . در حالی که در میان بندگان خدا کسانی هستند که از دوری و نزدیکی رسول خدا پروا نمی کنند^{۲۹} .

دو نیم شدن ماه

عده ای از منافقین شب چهاردهم از پیامبر خواستند که امر کند ماه دو نیم شود ، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : « خدا فرموده است ، من همه چیز را امر کرده ام که مطیع تو باشند » .

حضرت به بالای تپه ای رفته و سر به سوی آسمان بلند کرد و امر نمود ماه را که دو نیم شود ، ماه دو نیم شد و حضرت برای شکر گذاری به سجده رفت .

سپس گفتند : « امر کن به حال خود برگردد » . حضرت امر کرد و ماه به حال خود برگشت . گفتند : « امر کن یکجا نبش شق شود و جانب دیگر به حال خود باشد » حضرت امر کرد و چنان شد و پیامبر سجده نمود^{۳۰}

²⁹ حیوة القلوب .

³⁰ منتهی الامال

تعظیم درخت خرما

فاطمه بنت اسد می گوید : « زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در کودکی نزد ابوطالب بود ، من که همسر ابوطالب بودم کارهای شخصی او را انجام می دادم و او به من مادر می گفت ، در باغ منزل ما درخت های خرمایی بود که تقریباً چهل نفر از هم سنهای پیامبر هر روز می آمدند و از خرماها برمی داشتند و من هیچ گاه ندیدم که محمد خرمایی از دست بچه ای بگیرد ، در حالی که آنها از دست هم خرما می ربودند . من و کنیزم سهم پیامبر را برداشته و به او می دادیم . روزی فراموش کردیم که برای او خرما کنار بگذاریم و بچه ها هم در حالی که پیامبر در خواب بود ، سهم خرمای پیامبر را خوردند ، پس از مدتی پیامبر بیدار شد و به داخل باغ رفت و خرمایی ندید و برگشت . کنیز به او گفت : « ما فراموش کردیم سهم تو را کنار بگذاریم و بچه ها آمدند و همه را خوردند » . محمد به طرف باغ رفت و به درخت خرمایی اشاره کرد و گفت : « ای درخت ، من گرسنه ام ! » ناگهان درخت تکانی خورد و شاخه هایی که خرما داشت پایین آمدند تا اینکه محمد از خرماها خورد و سپس شاخه ها به جای اول برگشتند .

من خیلی تعجب کردم و ابوطالب بیرون از خانه بود . وقتی ابوطالب آمد و داستان پیامبر را برای او گفتم ، گفت : « او پیامبر است و تو فرزندی به دنیا می آوری که وزیر او می شود ، من بعد از مدتی علی علیه السلام را به دنیا آوردم »^{۳۱} .

علت گریه کوه

وقتی پیامبر با بیست و پنج هزار نفر از یارانش به طرف تبوک می رفتند ، در راه به کوهی رسیدند که دیدند آب از بالای آن کوه به پایین می ریزد بدون اینکه سیلابی بوده باشد و یا به چشمه ای وصل باشد . عده ای تعجب کردند و گفتن : « این جریان آب عجیب است » . پیامبر فرمود : « برای این است که کوه گریه می کند ! »

آنها گفتند : « کوه هم گریه می کند ؟ » پیامبر فرمودند : « آیا می خواهید علت آنرا بدانید ؟ » گفتند : « بلی ! یا رسول الله » پیامبر فرمود : « ای کوه چرا گریه می کنی ؟ » کوه با زبان فصیح که همه شنیدند ، جواب داد : «

بحار الانوار : ج ۱۷ .^{۳۱}

ای رسول خدا ، حضرت عیسی از کنار من عبور کرد و در حالی که این آیه را قرائت می کرد . « النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » « هیزم آتش جهنم ، مردم و سنگها هستند » . از آن روز من گریه می کنم ، از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم .

پیامبر فرمود : « راحت باش که تو از آن نیستی ، زیرا آن سنگ ، سنگ کبریت می باشد . در این موقع آب جاری کوه خشک شد ، به طوری که گویا هیچ آب و رطوبتی نبوده است » ^{۳۲} .

تصدیق سنگ و درخت

عمّار یاسر می گوید : « روزی من خدمت پیامبر رفتم ، در حالی که درباره نبوت حضرت دچار شک و دو دلی بودم ، لذا به حضرت گفتم : « یا محمد ! تا زمانی که من درباره شما دچار شک هستم نمی توانم شما را تصدیق کنم . آیا معجزه و دلیلی هست ؟ » فرمود : « بله » . گفتم : « چه دلیلی ؟ » فرمود : « هرگاه به منزلت برگشتی ، در راه از سنگها و درختها درباره پیامبری من سؤال کن ، همه تصدیق می کنند » .

بحارالانوار : ج 17 ، ص 364 .³²

من برگشتم و در راه به هر سنگی و درختی می‌رسیدم صدا می‌زدم : « ای سنگ ! ای درخت ! محمد ادعا می‌کند تو بر پیامبری او شهادت می‌دهی ! تو به چه چیز شهادت می‌دهی ؟ »

از سنگ و درخت صدا بلند می‌شد که : اشهد ان محمداً رسول ربّنا^{۳۳} .

ریگ و سنگ ها جواب علی^{علیه السلام} را دادند

علی علیه السلام می‌فرماید : « پیامبر مرا خواست و فرمود که به یمن بروم تا دین مردم آنجا را اصلاح کنم و آنها را به اسلام دعوت نمایم » . من گفتم : « یا رسول الله ! آنها جمعیت زیادی هستند و افراد مسنّ و تجربه دیده در میان آنها زیاد هست و من جوان هستم » . پیامبر فرمود : « ای علی ! وقتی به آخر عقبه یمن رسیدی با صدای بلند ندا ده ! ای درخت ها ، ای ریگ ها و ای دانه ها ، محمد رسول خدا به شما سلام می‌رساند » .

علی علیه السلام می‌گوید : « من حرکت کرده و به طرف یمن رفتم وقتی به آنجا رسیدم ، دیدم که اهل یمن با جمعیت زیادی به طرف من می‌آیند ، در حالی که نیزه ها آماده ، زره ها پوشیده و رؤسایشان سوار و سلاح ها

بحار الانوار : ج 17 ، ص 383 .³³

کشیده شده است . در این موقع من با صدای بلند گفتم : « ای درخت ها !
ای ریگها ! ای دانه ها ! محمد رسول خدا به شما سلام می‌رساند » . ناگهان
هیچ درخت و ریگ و هسته‌ای باقی نماند الا اینکه با یک صدا ندا دادند :
« بر محمد رسول خدا و بر تو سلام باد ! آن جمعیت وقتی این صحنه را
دیدند دچار اضطراب و تشّت و تفرقه شدند و سوارها پیاده شدند و
اسلحه‌ها را کنار گذاشتند و با سرعت به طرف من آمدند و من بین آنها
صلح برقرار کردم و برگشتم^{۳۴} .

سوسمار سخن گفت!

مرد عربی آمد و در حالی که در دستش سوسماری بود به پیامبر گفت :
ای محمد ! اگر این سوسمار اسلام بیاورد ، من هم مسلمان می‌شوم !
پیامبر به سوسمار خطاب کردند : « خدایت کیست ؟ » او به زبان آمده و
گفت : « الَّذِي فِي السَّمَاءِ مُلْكُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَحْرِ عَجَائِبُهُ وَفِي
الْبَرِّ بَدَائِعُهُ وَفِي الْأَرْحَامِ عِلْمُهُ » (کسی که در آسمان مالک و بر زمین
مسلط و عجائبش در دریاها

و نوآوری‌هایش در زمین و بر کودکان در رحم زن‌ها عالم است) .

بحارالانوار : ج 17 ، ص 372³⁴

پیامبر فرمود : « ای سوسمار ! من کیستم ؟ » گفت : « أَنْتَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَزَيْنَ الْخَلْقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَجْمَعِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ آمَنَ بِكَ وَأَسْعَدَ » (تو رسول پروردگار عالمیانی و زینت خلق در قیامت و پیشوای سفید رویانی ، و هر کس به تو ایمان آورد رستگار و سعادت‌مند می‌شود) . مرد عرب گفت : « اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله » . سپس خندید و گفت : « وقتی پیش تو می‌آمدم تو بدترین شخص پیش من بودی ، ولی الان که می‌روم تو پیش من عزیزترین شخص هستی » .

وقتی آن مرد عرب به قبیله خود برگشت و معجزه‌ای را که دیده بود ، برای آنان تعریف کرد ، همه آنها به دیدار پیامبر آمدند و مسلمان شدند و پیامبر آن مرد عرب را امیر آنان نمود^{۳۵} .

شیر با ابوذرسخن گفت

اباذر می‌گوید : « روزی خدمت پیامبر رفتم . حضرت فرمود : « گوسفندان را چه کردی ؟ » گفتم : « ماجرای عجیبی برایم پیش آمده است ! من در بیابان به نماز مشغول شدم که دیدم گرگی به گله‌ام وارد شد . من تصمیم گرفتم که نمازم را قطع نکنم ، بعد دیدم که گرگ یکی

بحارالانوار : ج ۱۷ ، ص ۴۱۵ .^{۳۵}

از گوسفندانم را برداشت و خواست برود ، ناگهان شیری بر او حمله برد و گوسفند را از دستش نجات داده به گله برگرداند و به من گفت : « ای ابوذر ! نمازت را ادامه بده که خدا مرا نگهبان گوسفندان قرار داده است ! »

وقتی از نماز فارغ شدم شیر به من خطاب کرد که خدمت محمد صلی الله علیه و آله برو و به او خبر بده که خداوند یکی از اصحابت را که بر شریعت او مواظبت نمود ، کمک کرد و شیری را موکل بر گوسفندانش نمود . وقتی ابوذر این ماجرا را گفت ، همه آنهایی که اطراف پیامبر بودند سخت متعجب شدند «^{۳۶} .

سخن گفتن سنگ و کلوخ

مردی از یهود که او را سبحت می گفتند ، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : « ای محمد ! آمده ام درباره پروردگارت سؤال کنم » . فرمود : « سؤال کن » . گفت : « خدای تو کجاست ؟ » فرمود : « علم و قدرتش به همه مکان ها احاطه کرده است و در هیچ مکانی نیست » . گفت : « پروردگار تو چگونه است ؟ » فرمود : « چگونه او را بر چگونه بودن وصف کنم ، حال آنکه چگونگی را او آفریده و او به مخلوق

بحار الأنوار : ج 17 ، ص 414.³⁶

خود متصف نمی‌شود ». گفت : « چگونه بفهمم تو پیامبری ؟ » ناگهان هر سنگ و کلوخ و هر چیزی که در اطراف آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند همه به لغت عربی فصیح به سخن آمده و گفتند : « این است رسول خدا ! » سبحت گفت : « هرگز به این روشنی امری ندیده بودم ، گواهی می‌دهم به وحدانیت الهی و گواهی می‌دهم که تو رسول خدائی ! »^{۳۷}

زنده شدن دو کودک سربریده

روزی یکی از انصار، پیامبر را به منزلش دعوت نمود . برای میهمانی یک بزغاله‌ای را سربریدند و میزبان به مسجد نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت . دو تا از کودکان این مرد، وقتی سر بریدن بزغاله را دیدند، یکی به دیگری گفت بیا تا منهم تو را سربرم ! او هم قبول کرد و پسر دیگر سر او را ذبح کرد ! در همین موقع مادرشان متوجه شد و فریادی کشید ! کودک قاتل از ترس به بالای پشت بام رفت ولی از آنجا پرتاپ شد و مرد ! مادرشان جسد این دو را پنهان نمود و به شوهرش چیزی نگفت . وقتی پیامبر آمد و برای او سفره انداختند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله ! از آن‌ها بخواه تا فرزندان‌شان را سر سفره دعوت کنند !

پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را از آنان خواست و پدر هم سراغ بچه‌هایش را از مادرشان گرفت ولی او گفت که جایی رفته‌اند و الان نیستند . با اصرار پیامبر و پدر دو کودک، زن ماجرای کشته شدن فرزندان‌شان را تعریف کرد .

حضرت دستور داد که جسد آنان را بیاورند . وقتی آوردند، پیامبر دعا کرد و هر دو زنده و سالم شدند و سر سفره نشستند .^{۳۸}

سخن گفتن با اصحاب کهف

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران « من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش نشستم ، سپس پیامبر علی علیه السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به

منتهی الامال، ج 1، ص 78.³⁸

باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می برد تا آنکه علی علیه السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی دانیم » فرمود : « که این محل کُهِف و رَقِیم است و این جائیست که اصحاب کُهِف خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید . ما یک به یک بلند می شدیم و بر آنها سلام می کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیه السلام بلند شد و گفت : « السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا مَعاشِرَ الصَّادِقِینَ وَالشُّهَداءِ » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به یک باره آنها گفتند : « وَعَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ » .

انس می گوید : « از علی علیه السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری .

سپس علی علیه السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد

. چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم . علی علیه السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رکعت آخر نماز است و قرائت سوره کهف را به اینجا رسانیده که « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ... » آیا خیال کردی که اصحاب کهف و رقیم از آت عجیب ما هستند؟^{۳۹}.

زنده شدن حضرت سام

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، عده‌ای از یمن آمدند به حضرت گفتند : که ما باقیمانده‌های ملل گذشته از آل نوح هستیم و وصی پیامبر ما اسمش سام بوده است ، که در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه‌ای و جانشینی دارد که جای او می‌نشیند . وصی شما کیست ؟ پیامبر اشاره به علی علیه السلام کرد آنها گفتند : « اگر ما از او بخواهیم که حضرت سام را به ما نشان دهد ، می‌تواند ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « به اذن الهی ، بلی » و فرمود : « ای علی علیه السلام ! بلند شو و با آنان داخل مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن ! » علی علیه السلام داخل مسجد شد و آنان نیز در حالی که کتاب‌هایی در دست

^{۳۹} حدیقه الشیعه .

داشتند ، داخل مسجد شدند . علی علیه السلام دو رکعت نماز خواند ، سپس ایستاد و پایش را به زمین زد . ناگهان زمین باز شد و تابوتی ظاهر گردید و از میان تابوت پیامبری که صورتش مانند ماه می درخشید و خاک را از سر و صورتش می تکاند و ریش بلندی داشت بیرون آمد و گفت : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّكَ عَلَى وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَأَنَا سَامُ بْنُ نُوحٍ » (شهادت می دهم خدایی جز الله نیست ، و محمد صلی الله علیه و آله رسول او ، سرور پیامبران است و توئی علی علیه السلام وصی محمد و سرور اوصیا هستی ، من سام فرزند نوح هستم) .

در این موقع آنها کتابهای خود را گشودند و اوصاف او را با اوصافی که برای سام در کتابهایشان آمده بود ، مطابقت دیدند .

آنها گفتند : « ای سام ! ما می خواهیم که تو از کتاب نوح سوره ای بخوانی او هم شروع کرد به خواندن سوره ای ، سپس بر علی علیه السلام سلام نمود و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد !

آنها همگی گفتند : « تنها دین در نزد خدا اسلام است » و در این رابطه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد ؛ « أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى » « آیا غیر از خدا را سرپرست

خود قرار می‌دهند . در حالی که خدا سرپرست است و اوست که مردگان را زنده می‌کند »^{۴۰} .

چهار پرنده‌ای که به امر امام علیه‌السلام زنده شدند

یونس بن طیبان می‌گوید : « با عده زیادی در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که شخصی سؤال کرد یابن رسول الله ! مرغانی که خداوند در قرآن از آنها نام برده ، در آنجائی که به ابراهیم علیه‌السلام خطاب کرد که : « فَخُذْ أَرْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا » « چهار پرنده بردار و آنها را قطعه قطعه نموده ، با هم مخلوط کن و بر سر هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده » .

از یک نوع بودند یا از انواع مختلفه بودند ؟ امام علیه‌السلام فرمود : « می‌خواهید که مانند آن را به شما نشان دهم ؟ » همه گفتند : « آری ! یابن رسول الله ! امام علیه‌السلام دستور داد که یک عدد طاووس و باز و کبوتر و کلاغ برای او آوردند و آنها را ذبح نمودند و حضرت سرهای مرغان را نزد خود گذاشت و به امر حضرت استخوان و پر و گوشت آنها

بحارالانوار : ج 41 ، ص 212 .⁴⁰

را با هم مخلوط کرده و چهار قسمت کردند . و در چهار گوشه خانه گذاشتند .

سپس در ابتدا حضرت طاووس را صدا زد و دیدیم که ریشه ریشه و ذره ذره از هر جزء آنها جدا می شد و به هم می پیوست تا طاووس سالمی ساخته شد و سرش به تن پیوست و بعد کلاغ را صدا زد و باز از هر گوشه ای ذره ذره به هم آمیختند تا کلاغ زنده شد و سر به بدن ملحق شد و دوتای دیگر به همین طریق زنده شدند . حضرت آنها را صدا زد و آنها نزد او آمدند و ما آن چهار پرنده را مجدداً نزد او زنده دیدیم ^{۴۱} .

وضعیت دشمنان اهل بیت علیهم السلام در عالم برزخ

داود رقی می گوید : « به امام ششم علیه السلام عرض کردم که مطالبی راجع به دشمنان اهل بیت و دشمنان علی علیه السلام برایم بفرمائید . حضرت فرمود : از آنها سخن بگویم بهتر است یا اینکه آنها را با چشم ببینی ؟ گفتم : با چشم ببینم . حضرت به فرزندش موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : « عصای مرا بیاور » . وقتی آورد ، حضرت صادق علیه السلام به او فرمود : « ای موسی با این عصا به زمین بزن و دشمنان علی علیه السلام و دشمنان ما را به آنها نشان بده » . موسی بن جعفر

حدیقه الشیعه .⁴¹

عليهماالسلام با عصا به زمین زد . ناگاه زمین شکافته شد و دریای سیاهی ظاهر گشت و با عصا بر او زد که صخره سیاهی پیدا شد و با عصا بر صخره زد که دری در میان آن باز شد . عده‌ای ظاهر شدند که بسیار زیاد بودند و صورت‌هایشان سیاه و چشم‌هایشان کبود بود و هر یک را به صف به صخره بسته بودند و آنها صدا می‌زدند : « ای محمد ! » و آتش به صورتشان فرو ریخته می‌شد

و جواب داده می‌شدند که شما دروغ می‌گوئید . محمد برای شما نیست و شما هم برای محمد نیستید . من به موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم : « جانم فدایت ! اینها کیستند ؟ » فرمود : « جبت و طاغوت و رجس ، لعین فرزند لعین » ، و همین طور حضرت نام می‌برد تا رسید به اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه و بنی ازرق و بنی اوزاع و بنی امیه ...

در آخر امام علیه‌السلام به صخره دستور داد که بسته شو و تا وقت معلوم به جای اول خود برگرد ^{۴۲} .

متوکل با دیدن هزاران ملائکه مسلح غش کرد!

بحار الأنوار : ج 48 ، ص 82 .⁴²

متوکل دستور داد که نود هزار سرباز ترک هر کدام توبره‌ای از خاک پر کرده و در محل خاصی بر روی هم بریزند ! چون به دستور او عمل کردند ، تلی از خاک درست شده بود ! بعد امام هادی علیه‌السلام را طلبید و با خود بر بالای تل برد و دستور داد که لشکرش با سلاح کامل در آن مکان جمع شوند و به امام علیه‌السلام گفت : تو را خواسته‌ام تا لشکر مرا ببینی که از یک توبره خاک که هر کدام آورده‌اند این کوه و تل درست شده است ! لشکر با این شوکت و زینت دیده‌ای ؟ امام علیه‌السلام فرمود : اگر می‌خواهی من هم لشکر خود را به تو نشان دهم ؟ و لب مبارک حرکت داده . متوکل نگاه کرد و دید که میان آسمان و زمین از مشرق تا مغرب را سوارانی پر کرده‌اند که هر یک با سلاح کامل هستند . متوکل با دیدن این صحنه غش کرد و چون به هوش آمد امام علیه‌السلام به او فرمود : ای متوکل ما به آخرت مشغولیم و حکومت دنیا در دل ما نیست ، چرا در حق ما گمان بد می‌بری و به سخن منافقان فریب می‌خوری و ما را از خود می‌رنجانی ؟^{۴۳}

حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ : ص 690. ⁴³

فصل دوم: ملائکه و فرشتگان

درباره فرشتگان

خلقت آنها قبل از خلقت انسان و جن بوده است. هنگامی که خداوند خواست انسان را خلق کند آنها به خدا اعتراض کردند که:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{۴۴}

پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسانی را می گماری که در آن فساد می کنند و خون ها می ریزند، در حالی که ما همراه با ستایش تو، تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس می کنیم! خدا گفت: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

قرآن از بین فرشتگان تنها از جبرائیل و میکال که همان میکائیل است، مالک که مأمور دوزخ است. و هاروت و ماروت نام برده است. روایات گویای آن هستند که در میان فرشتگان، جبرائیل، میکائیل،

اسرافیل و عزرائیل از جایگاه ویژه و بلندی برخوردارند. فرشتگان مأموریت‌های مختلفی بر عهده دارند، مهمترین کارهای این چهار فرشته عبارتند از: جبرائیل، آوردن وحی برای اولیاء الهی، میکائیل، رزق و روزی بندگان، اسرافیل، مظهر حیات الهی و دمیدن در صور، عزرائیل، گرفتن جانها.

سایر فرشتگان نیز مسئولیتهای مختلفی بعهدہ دارند از جمله: . جمعی از فرشتگان حافظان بندگان خدا هستند. اگر آنها نباشند به انسانها آسیب های جدی وارد می شود.

در آیه 11 سوره «رعد» می خوانیم: «برای انسان مأمورانی است که پی در پی از پیش و رو، و پشت سرش قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند»

(لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ)

در روایتی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق

فرمود: «فرشتگان به فرمان خدا انسان را حفظ می کند از این که در

چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش

بیاید، تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد، در این هنگام آنها کنار

می روند و او را تسلیم حوادث می کنند، آنها دو فرشته اند که انسان را

در شب حفظ می کنند، و دو فرشته اند که در روز که به طور متناوب به

«این وظیفه می پردازند».

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی

است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماری ها، میکروب ها، انواع حادثه

ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند،

مخصوصاً به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار

ناچیز است و هیچ گونه تجربه ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او

نشسته است

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَ

بَيْنَ أَمْرِ اللَّهِ:

«هیچ بنده ای نیست مگر این که دو فرشته با او هستند و او را محاطت

می کنند اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد او را تسلیم

حوادث می کنند». (بنابراین آنها او را تنها از حوادثی که به فرمان خدا

قطعیّت نیافته، حفظ می کنند)

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمود

«إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَئِينَ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ

با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کند اما هنگامی که

«مقدرات حتمی فرا رسد او را رها می سازند

همچنین در خطبه اول «نهج البلاغه» در توصیف فرشتگان و گروه های

مختلف آنها می خوانیم

«وَمِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ

». گروهی از آنها حافظان بندگان اویند^{۴۵}

بعضی از فرشتگان مامور استغفار و شفاعت برای مومنان و امداد آنان و

لعن بر کافران هستند.

گروهی در روز قیامت از مومنان استقبال می نمایند:

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین گرد آورده منادی فریاد کشد اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال کنند و گویند فضل شما چه بوده گویند ما به کسی که از ما می برید پیوستیم و آنکه ما را محکوم می کرد احسان می کردیم.

. از امام صادق (ع) روایت شده که از نجواهایی که خدای متعال با حضرت موسی کرد این بود که ای موسی سائل را با دادن چیز اندکی یا با برخورد خوب احترام کن چون گاهی کسانی پیش تو می آیند که نه انسان هستند و نه جن، بلکه ملکی از ملائکه رحمن هستند که تو را با موقعیتی که من برایت ایجاد کرده ام آزمایش می کنند و از تو در خواست آن چیزی را می کنند که من به تو دادم پس در آن هنگام زیر نظر هستی که تو ای موسی چه می کنی^{۴۶}

مرحوم قاضی اسم اعظم را استقامت بر وحدانیت خدای جل و علا می‌داند و می‌گوید: «اگر شخص در طلب، استقامت پیدا کرد، اسم اعظم در روح او جا پیدا می‌کند و آن وقت لایق اسرار ربوبی می‌گردد.» و خود چون استقامت دارد، سرانجام صدای فرشتگان را می‌شنود که: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة الّتی كنتم توعدون: آنان که گفتند پروردگار ما الله است و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان بر آنها نازل شوند که دیگر هیچ ترسی و حزن و اندوهی نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که وعده دادند⁴⁷ بشارت باد.

ملائکه یاور امام زمان علیه السلام

مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: آقای من! آیا فرشتگان و جنیان [هنگام ظهور مهدی علیه السلام] برای مردم ظاهر می‌شوند؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آری! و با مردم گفتگو خواهند کرد آنچنان که با هم سخن می‌گویند.

مفضل: آیا فرشتگان و جنیان همراه با مهدی علیه السلام حرکت خواهند کرد؟

امام علیه السلام: آری، مابین کوفه و نجف فرود می آیند و تعدادشان
چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن است.^{۴۸}

**گویا قائم (علیه السلام) را می نگرم که از مکه با پنج هزار فرشته به
سوی نجف کوفه، حرکت کرده...**

((ابوبکر حضرمی)) می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((گویا قائم
(علیه السلام) را می نگرم که از مکه با پنج هزار فرشته به سوی (نجف)
کوفه، حرکت کرده در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در
سمت چپ او و مؤمنان پیش رویش هستند و آن حضرت لشکرهای
خود را به سوی شهرها و اطراف می فرستد)).

واز حضرت امام محمد باقر 7 منقول است که حق سبحانه و تعالی امر
می نماید ملکی را که در هر شب جمعه از بالای عرش ندا می کند از اوّل
شب تا آخر شب از جانب ربّ اعلیٰ که آیا بنده مؤمنی هست که پیش از
طلوع صبح برای آخرت و دنیای خود مرا بخواند تا من دعای او را
مستجاب کنم آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع صبح از گناه خود
توبه کند پس من توبه او را قبول کنم آیا بنده مؤمنی هست که من روزی
او را تنگ کرده باشم و از من سؤال کند که روزی او را زیاد گردانم پیش

از طلوع صبح پس روزی او را گشاده گردانم آیا بنده مؤمن بیماری هست که از من سؤال کند پیش از طلوع صبح که او را شفا دهم تا او را عافیت کرامت کنم آیا بنده مؤمن غمگین محبوسی هست که پیش از طلوع صبح از من سؤال کند که او را از زندان رها کنم و غمش را فرج دهم پس دعایش را مستجاب گردانم آیا بنده مؤمن مظلومی هست که از من سؤال کند پیش از صبح برای دفع ستم ظالم تا من از برای او انتقام بکشم و حقش را به او برگردانم پیوسته این ندا را می کند تا طلوع صبح،^{۴۹}

سابقه وجود و تعداد فرشتگان

بنابر روایات متعدد؛ ملائکه از با سابقه ترین مخلوقات هستند که خداوند متعال آنان را آفریده است؛ در احادیث شیعه آمده است که خلقت ملائکه (فرشتگان) بعد از خلقت انوار و ارواح پیامبر (ص) و امامان (ع) بوده و پرتعدادترین مخلوقات خداوند هستند.

ملا صدرا مطابق برخی احادیث تعداد فرشتگان آسمان ها را هزاران میلیارد برابر انسانها می داند که همه آنها در مقابل فرشتگان عرش ناچیز دانسته شده اند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ
مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ^{۵۰}

ستایش از آن خداوند است، آفریننده آسمانها و زمین، آن که فرشتگان را رسولان گردانید. فرشتگانی که بالهایی دارند، دودو و سه‌سه و چهارچهار. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری تواناست.

در آیه مذکور آمده است که فرشتگان دارای بال هستند، منظور از بال داشتن فرشتگان این است که آنها مجهز به چیزی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند، نه اینکه بالی نظیر بال پرندگان داشته باشند. در حدیثی از ابن عباس، پیامبر در معراج جبرائیل را با ششصد بال مشاهده کرد.

جنسیت فرشتگان

قرآن به صراحت مؤنث بودن فرشتگان را مردود می‌داند،

و بنا بر اینکه ملائکه موجودات مجرد هستند، مذکر و مؤنث بودن در آنها معنا ندارد.

تمثل فرشتگان

تمثل یعنی فرشتگان با صورتی غیر از صورت اصلی خود ظاهر شوند. قرآن کریم در ماجرای حضور فرشتگان نزد حضرت ابراهیم(ع)، لوط، داوود، مریم، و پیامبر اکرم(ص) تمثل بشری فرشتگان را مطرح کرده است. در روایات متعددی تمثل فرشتگان بر انسانها مطرح شده که از جمله آنها تمثل جبرئیل برای پیامبر اکرم(ص) به صورت دحیه کلبی است.

هاروت و ماروت دو فرشته بصورت انسان بودند

در سوره بقره از دو فرشته نام برده شده که در زمان حضرت سلیمان به مردم سحر و راه باطل کردن آن را یاد می دادند تا مردم فرق پیامبران و ساحران را بفهمند و به آنها گوشزد می کردند که استفاده از سحر باعث کفر و بدعابتی خواهد شد.

از احادیث چنین برمی آید که این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که در سرزمین بابل بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران. خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند.

داستان فطرس ملک

شیخ صدوق در کتاب امالی نقل می کند یکی از فرشتگان حامل عرش به نام فُطرس در وظایفش سستی کرد، پس از آن بالهایش شکسته و به زمین تبعید شد. او به هنگام تولد امام حسین(ع) به او توسل پیدا کرده و مورد بخشایش قرار گرفت.

خطبه اشباح

خطبه ۹۱ نهج البلاغه، معروف به **خطبه اشباح**، به خلقت فرشتگان، اقسام آنها، ویژگیها، توانائیهها و وظایف آنها پرداخته است.

امام صادق(ع) می فرمایند: خدای عزوجل ملائکه را از نور آفریده است،
نه غذایی می خورند و نه چیزی می نوشند و نه در پی ازدواج اند.

آیا ملائکه، گریه و خنده دارند؟

پیامبر اکرم (ص)

از جبرئیل پرسید آیا ملائکه، گریه و خنده دارند؟

فرمود: آری؟ به سه کس از روی تعجب می خندند و بر سه کس از روی
ترحم و دلسوزی می گریند.

اول: از کسی که سراسر روز را به سخنان چرند و پرند و (یا کارهای) -
بیهوده می گذارند، و، چون شب شود نماز عشاء خوانده و باز به بیهودگی
خود ادامه می دهد، ملائکه می خندند و می گویندای بی خبر از صبح تا
شب سیر نشدی، حالا سیر می شوی؟

دوم: دهقانی که بیل و کلنگ خود را برداشته و به بهانه تعمیر و اصلاح -
زمین خود، دیوار مشترک (بین خود و شریکش) را می ساید تا به سهم
خود بیافزاید، ملائکه می خندند و می گویند، آن زمین به آن پهناور ترا

سیر نکرد این مختصر تو را سیر می کند؟

سوم: از زنی که خودش را از نامحرم در زمانی که زنده بود -
نمی پوشانید، بعد از مرگش وقتی که او را در قبر می گذارند بدنش را
می پوشانند تا کسی حجم و اندامش را نبیند. ملائکه می خندند و
می گویند: وقتی که مورد میل و رغبت بود او را نپوشانیدید، حالا که مورد
نفرت و انزجار است او را می پوشانید...

اما گریه ملائکه در سه جا،

اول: بر غریبی که در راه طلب علم و دانش بمیرد
دوم: بر زن و مرد سالخورده ای که آرزوی فرزند کنند و خداوند به آنها
عطا فرماید و (آنها به این سبب) خوشحال شوند و گویند او در آخر عمر
، به ما خدمت کند و پس از مرگ جنازه ما را تشییع نماید، پس (آن
فرزند) در زمان حیات پدر و مادرش از دنیا برود و ملائکه قبل از پدر و
مادر بر او بگریند
سوم: بر یتیمی که نیمه شب بیدار شود و گریان سراغ مادر را بگیرد، غافل
از اینکه مادرش مرده، وقتی دایه صدای او را می شنود با صدای خشن
فریاد زند چرا گریه می کنی؟

وقتی (کودک بینوا) صدای دایه را می شنود بیاد مرگ مادرش می افتد و با ناامیدی ساکت می شود، پس در چنین جایی است که ملائک (به غربت و⁵¹ بی کسی او) گریه می کنند.

توان و قدرت

فرشته کوچکتر از پشه!

رسول خدا صلی الله علیه و آله اندازه برخی از ملائک را کوچکتر از پشه معرفی نموده است.

خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَمَلَائِكَةً اصْغَرُ مِنَ الذُّبَابِ⁵²

خداوند ملائک را از نور آفرید و برخی از آنها فرشتگانی هستند که از پشه کوچکترند.

حضرت امیر علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه به بررسی افعال و اعمال فرشتگان پرداخته و توان دسته ای از آنها را چنین بیان فرموده است.

مواظظ العددیه ص. ۱۴۴، ۱۴۵⁵¹

. کنز العمال، 15174⁵²

وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا
اغْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْأَرْضِ
٥٣. اِكْتَفَاهُمْ.

برخی از فرشتگان، پاهایشان در طبقات پایین ثابت، و گردنهایشان از
آسمان فراتر رفته، و ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون شده و
کتفهایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است.
اخبار و روایات زیادی در عظمت و هیبت ملائک و نیز توان و قدرت آنها
وارد شده است.^{٥٤}

فرشتگان هر جایی نمی روند

از آنجا که آنها موجوداتی به دور از هر گونه عصیان و سرکشی هستند،
به گناه و معصیت نزدیک نشده و از خطای انسانها بیزار و هرگز بر خانه
ای که در آن معصیت خداوند صورت گیرد وارد نمی شوند. اخبار وارده
در این رابطه بسیارند. به نمونه ای از آنها توجه کنید

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طَنْبُورٌ أَوْ تَرْدٌ وَ لَا تُسْتَجَابُ دُعَائُهُمْ
٥٥. وَ تَرْفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَهُ.

⁵³ . نهج البلاغه، خطبه 1

⁵⁴ . به تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 394 رجوع کنید

فرشتگان به خانه ای که در آن شراب یا دایره یا طنبور یا آلات قمار باشد وارد نمی شوند. دعا اهل آن خانه مستجاب نمی شود و برکت از آن زایل می گردد.

ملائکه وارد خانه ای که در آن سگ باشد نمیشوند!

در کتاب وسائل الشیعه با بیان سلسله اسناد روایی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ایشان فرموده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: همانا حضرت جبرئیل بر من نازل شد و فرمود همانا ما ملائکه در خانه‌ای که در آن سگ وجود داشته باشد و یا تصاویر اجساد (صاحب روح) وجود داشته باشد و یا ظرفی که در آن ادرار کنند داخل نمی‌شویم^{۵۶}

نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: در خانه‌ای که سگ نگه می‌دارند نماز مگذار، مگر آنکه سگ شکاری باشد و نیز درب اطاقی را که در آن نماز می‌خوانی ببند (تا مبادا سگ داخل شود) در این صورت اشکالی ندارد که در آنجا نماز گزاری، همانا فرشتگان به خانه‌ای که سگ

وسائل الشیعة، ج 12، ص 235؛⁵⁵

. (شیخ حر عاملی، 1409ق: 5 / 175 و 176)⁵⁶

در آن باشد و خانه‌ای که در آن صورت و تمثال (عکس‌های صاحب روح) باشد و نیز خانه‌ای که در آن در ظرفی بول کنند قدم نمی‌گذارند^{۵۷}

**خلاصه روایات درباره حضور ملائکه یا عدم حضور آنها بین انسان ها و
فرق جن با ملک**

ملائکه عطر و بوی خوش و پاکیزگی وضو و غسل را دوست دارند و هر جا بوی خوش باشد متوجه آنها می‌شوند و از ظلمت و جای متعفن بدشان می‌آید ولی شیاطین و اجانین جاهای تاریک و محل های متعفن را دوست دارند و در گلخن حمام و جاهای کثیف جن فراوان است . جایی که معصیت شود فرشته وارد نمی‌شود ولی جن در آن جا زیاد و فراوان است.

در خانه ای که سگ باشد فرشته گریزان است ولی جن به آن خانه وارد می‌شود.

در جایی که مجسمه و عکس صاحب روح باشد فرشته وارد نمی‌شود . ولی جن داخل می‌گردد.

در اتاقی که جنب و حایض باشد فرشته وارد نمی‌شود

در خانه ای که آلات موسیقی باشد فرشته داخل نمی‌شود

ملائکه لباس سفید ، قرائت قرآن و منزل امام و ولی خدا را دوست

دارند

جن ها از سخن چینی مسرور و خوشحال می شوند

فرشتگان از زندهای محبّه مسرور و شاد می گردند و منازلی که چنین

زنهایی دارند جن از خانه بیرون می رود

جن به زندهای بدون مقنعه و روسری اگر چه در منزل باشند علاقه دارد
البته اصناف کفار از جن.

ملائکه از موجودات عالم بالا و عالم ملکوت می باشند و جن ها از
موجودات عالم پائین هستند.

جنس ملائکه از نور است ولی جنس جن از آتش و دود است

فرشتگان غذا نمی خورند و ازدواج هم نمی کنند ولی جنیان هم غذا می
خورند و هم ازدواج می کنند

جن ذریه (فرزند) دارد ولی ملائکه ذریه ندارند

ملائکه گناه و تخلف امر پروردگار را نمی کنند بخلاف جن که گناه و
تخلف از امر الهی می کنند.

فرشتگان مرگ , شرک و رفتن به جهنم ندارند ولی جن ها مرگ دارند،
شرک دارند و ستم کاران آنها به جهنم می روند.

شیطان و جن دشمن انسان و بشر بوده و هستند ولی ملائکه نه تنها

دشمن انسان نبوده بلکه برای آدمیان استغفار می کنند و از درگاه
پروردگار حکیم طلب آمرزش برای آنان می کنند.

فرشتگان به کمک مسلمانان آمدند

حضور فرشتگان از امدادهای غیبی است که در قرآن و گزارشهای
تاریخی بازتاب یافته است. ظاهر آیه: (فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ
مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ) (سوره انفال، آیه 9) نشان می دهد که فرشتگان از
آغاز نبرد بدر حضور داشته اند. شمار هزار نفری فرشتگان، در آیه بعد
به سه هزار تن افزوده گشت (سوره آل عمران، آیه 124) و به مؤمنان
وعده داده شد که اگر صبر و تقوا پیشه کنند، این شمار به پنج هزار تن
افزایش خواهد یافت. (سوره آل عمران، آیه 125)

فصل سوم: زنانی از جهان دیگر

زنانی که از عالم دیگر آمدند!

در مورد تولد حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها روایت شده که برای کمک به تولد این شخصیت‌های بزرگ، زنانی از عالم دیگر آمدند که بشرح زیر می باشد:

مأمورین الهی در نزد آمنه

آمده است که در هنگام وضع حمل آمنه مادر رسول خدا صلی الله علیه وآله ، چهار زن موحد و مؤمن در حالی که در دستشان جامهای بلورین شربت بود، به کمک او آمدند .

یکی گفت: من آسیه خداپرست، همسر فرعون هستم . دیگری گفت:
من مریم عذراء مادر عیسی هستم . سومی که عقب‌تر از آن دو بانوی
جمیل بود، گفت: من هاجر مادر اسماعیل ذبیح‌الله هستم و چهارمی⁵⁸
گفت: من کلثوم خواهر موسی بن عمران هستم .

چهار زن از عالم دیگر به کمک فاطمه بنت اسد آمدند

وقتی فاطمه بنت اسد خواست وضع حمل کند ، کنار کعبه آمد تا از خدا
کمک بخواهد ناگاه دیوار کعبه شکافت برداشت و فاطمه ناخودآگاه وارد
شد و دیوار بسته شد.

فاطمه مادر علی علیه السلام می گوید وقتی وارد کعبه شدم با استقبال
چهار زن بنامهای حواء، آسیه ،مریم و مادر موسی مواجه شدم وبا کمک
آنها فرزندم متولد شد و بوسیله آنها پذیرائی شدم.وقتی کودک متول
شد،ناگاه به سجده رفت و شهادت بر وحدانیت خدا و نبوت حضرت
محمد وامامت خود داد.

آن خانمها همراه فاطمه بودند تا اینکه کودک را به ابوطالب که چهار روز
منتظر بود دادند.ابوطالب می گوید من سخن آنها را که می گفتند: این

حیوة القلوب ، ج 2⁵⁸

کودک پاک است و اگر بخواهیم او را شستشو دهیم به او جسارت کرده
ایم را می شنیدم^{۵۹}

چهار زن از عالم دیگر به کمک خدیجه کبری آمدند

در روایت است که وقتی خدیجه کبری خواست زایمان کند ناگاه چهار
زن بر او وارد شدند و خود را معرفی کردند و گفتند برای کمک به وضع
حمل او آمده اند. و فاطمه زهراء با کمک این چهار زن بهشتی
(مریم، ساره، آسیه و کلثوم) متولد شد به سخن درآمد و گفت: اشهد ان لا اله
الا الله وانّ ابی رسول الله سید الانبیاء وانّ بعلی سید الاوصیاء و وُلدی ساده
الاسباط. من شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و پدرم
رسول خدا سرور پیامبران است و شوهرم علی سرور اوصیاء است
و فرزندانم سرور همه سبطها هستند.^{۶۰}

زنانی از عالم دیگر نزد فاطمه زهرا آمدند

^{۵۹} (بحار ج ۳۵ ص ۱۴).

^{۶۰} (بحار ج ۶ ص ۲۴۶).

سلمان می گوید : « ده روز پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله تازه از منزل خارج شده بودم که علی علیه السلام را در کوچه ملاقات کردم .

حضرت وقتی مرا دید ، فرمود : « سلمان ! بعد از پیامبر به ما ستم روا داشته ای ! » گفتم : « ای حبیبم ، ابا الحسن کسی به شما نمی تواند ظلم کند ولی حزن و اندوهم به خاطر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع از دیدار با شما گردید . »

علی علیه السلام فرمود : « ای سلمان ! به منزل فاطمه دختر رسول خدا برو که او مشتاق دیدار توست و می خواهد از تحفه های بهشتی به تو بدهد . » من گفتم : « آیا بعد از رحلت پیامبر باز برای فاطمه از بهشت تحفه می رسد . » فرمود : « آری ! دیروز رسید . »

سلمان می گوید : « من با عجله به خانه فاطمه رفتم و دیدم که حضرت نشسته اند و عبائی بر روی خود گذاشته اند وقتی نگاهشان به من افتاد فرمودند : « ای سلمان ! بعد از رحلت پدرم ، رسول خدا به ما ستم روا داشتی . » گفتم : « ای محبوب ما آیا می توانم به شما ستم کنم ؟ » فرمود : « بنشین و آنچه به تو می گویم نزد خود نگهدار ! » دیروز من در این اطاق نشسته بودم و درب حیاط بسته بود و من دربارہ قطع وحی از ما اهل بیت و نیامدن ملائکه به منزل ما بعد از رحلت رسول خدا در فکر

بودم . ناگهان در حیاط بدون اینکه کسی آنرا باز کند ، باز شد و سه زن
که زیباتر و خوشبوتر از آنان ندیده بودم وارد شدند . من بلند شدم و در
حالی که آنان را نمی‌شناختم ، گفتم : « آیا از اهل مکه هستید یا از اهل
مدینه ؟ » آنان گفتند : « ای دختر محمد ما از اهل مکه و مدینه نیستیم و
از اهل زمین نیز نیستیم . ما زنان

حورالعین هستیم که از طرف خدا به سوی تو اعزام شده‌ایم و به دیدن
تو ای دختر محمد ! مشتاقیم ! »

به آن زنی که به نظر می‌رسید از دیگران سنّش بیشتر است رو کردم و
گفتم : « اسم شما چیست ؟ » جواب داد : « مقدوده ! » گفتم : « چرا
مقدوده نام نهاده شده‌ای ؟ » گفت : زیرا من برای مقداد بن اسود کندي ،
صحابه رسول الله خلق شده‌ام » به دومی گفتم : « اسم شما چیست ؟ »
گفت : « ذرّه ! » گفتم : « چرا ذرّه نامیده شده‌ای در حالی که در چشم من
تو بزرگی ؟ » گفت : « من برای ابوذر صحابه رسول الله خلق شده‌ام . به
سوّمی گفتم : « اسم شما چیست ؟ » گفت : « سلمی » گفتم : « چرا سلمی ؟
» گفت : « من برای سلمان صحابه پدرت رسول خدا خلق شده‌ام . »

آنها مقداری خرما به من دادند که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر
و در این هنگام فاطمه علیهاالسلام مقداری خرما به من داد و فرمود : «
ای سلمان ! با این خرما افطار کن و فردا هسته‌اش را برای من بیاور » .

سلمان گفت : « وقتی خرماها را برداشتم و بیرون آمدم از بوی خوشی که
داشت به هر کس که می‌رسیدم می‌گفت : « ای سلمان ! آیا با تو مُشک
است ؟ » می‌گفتم : « آری ! » هنگام افطار وقتی خرما را تناول کردم ،
متوجه شدم که بی‌هسته است .

روز بعد خدمت دختر رسول خدا رفتم و گفتم : « با آن هدیه‌ای که به من
دادید ، افطار کردم و متوجّه شدم که بی‌هسته است » ^{۶۱} .

ملاقات با حوریه ای در مسجد کوفه

مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی، یکی از مفسرین بزرگ و
عارفین بصیری بود که در سرتاسر زندگی پربرکت خود شاهد صحنه
های عجیبی بوده است و یکی از آن ها ملاقات با حوریه ای در مسجد
کوفه بوده است!

⁶¹ بحار الانوار : ج 43 ، ص 67

این عارف بزرگ و صاحب تفسیر معروف المیزان در بیست و نهم ذی الحجه سال 1321 ق در تبریز به دنیا آمد و در پنج سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد و از همان سال ها به مکتب رفته و به تحصیل دروس دینی اشتغال ورزید. سپس ایشان به منظور تکمیل تحصیلات دینی خود، عازم نجف اشرف گردیدند و طی 11 سال اقامت در آن دیار مقدس به تحصیل علم و تهذیب نفس پرداختند و سپس به دلیل برخی از مشکلات در سال 1314 ش، نجف اشرف را به قصد تبریز ترک نمودند و در اواخر اسفند 1324 تبریز را به مقصد قم ترک نموده و تا آخر عمر خود در آن شهر ماندگار شدند.

یکی از اساتید علامه طباطبایی، مرحوم قاضی بود و ایشان شاگردان خود را بر طبق موازین شرعیه و با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در کردار، دستورات خاص اخلاقی ای می دادند و دل آن ها را آماده ی پذیرش الهامات عالم غیب می نمودند. خود ایشان (مرحوم قاضی) در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند و بعضی از شب ها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می کردند و شاگردان خود را نیز توصیه می کردند تا بعضی از شب ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند و دستور داده بودند که چنان چه در بین نماز و با

قرائت قرآن و یا در حال ذکر، فکری برای شما پیش آمد و یا صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه ننمایید و دنبال عمل خود باشید!

استاد علامه طباطبایی می فرماید: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می نمود. همینکه خواستم به او توجه کنم یاد حرف استاد افتادم و لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم. پس آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد، من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم، پس آن حوریه بهشتی رنجیده شد و رفت و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می افتد، از رنجش آن حوریه متأثر می شوم!^{۶۲}

یک هفته با حورالعین

⁶² شمس، مرادعلی. سیری در سیره ی علمی و عملی علامه طباطبایی از نگاه فرزانشان، قم: اسوه، 1385

یکی از علما و سادات وارسته که قبلاً ساکن نجف بود و بعد سالها در تهران بود و چند سال قبل فوت کرد نقل می‌کرد که من ازدواج نکرده بودم. روزی در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آقا خطاب کردم و گفتم آن حورالعین‌ها که در قیامت هست یکی از آنها را در همین دنیا برای ما بفرستید! وقتی از حرم بیرون امدم، بلافاصله دیدم خانمی چادر بر سر و نقاب به صورت به طرفم آمد و گفت: «می‌خواهی صیغه‌ات بشوم؟»

گفتم: «آری» گفت: «الان انتخاب کن که یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال یا نود و نه سال؟ و هر چه انتخاب کنی قابل تمدید هم نیست!» فکری کردم و دیدم نقاب دارد و نمی‌شود اطمینان کرد، شاید عجوزه و پیر و زشت باشد! بالاخره گفتم: «یک هفته.»

او قبول کرد و به خانه رفتیم و صیغه را خواندیم و نقاب را کنار زد. دیدم آنقدر زیباست که نمی‌دانم آیا انسان است یا فرشته! از بس زیبا بود، غش کردم!!! آن زن شانه‌هایم را مالید تا به حال عادی برگشتم. گفت: «آقا این چه حالی است داری، تو یک هفته بیشتر وقت نداری!!!»

بالاخره یک هفته را به نهایت لذت و خوشی سپری کردم اما از جمال و کمال و تناسب اندام او حیران بودم، بعد از گذشت آن مدت او عازم

رفتن بود. به او گفتم تو را قسم می‌دهم بگویی که کیستی یا از کجا
پیدایت شد؟ و ...

گفت: «من همان حورالعین هستم که از امیرالمؤمنین طلب کردی، این
را گفت و ناپدید شد و رفت!»^{۶۳}

فصل چهارم: درباره شیاطین

صفحه 25 کتاب حورالعین زیباروی بهشتی^{۶۳}

(مطالب این فصل از کتاب معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام
نوشته مولف نقل شده است.)

سابقه شیاطین!

گفته شده که وقتی خداوند، آسمان و زمین. ملائکه و جن را
خلق کرد، ملائکه را در آسمان جای داد و جن را در زمین قرار داد. جانّ
پدر همه اجنه است. جن هفت هزار سال در زمین بودند ولی در میان آنان
ظلم و فساد و قتل یکدیگر پیدا شد. لذا خداوند، ابلیس را به سرپرستی
ملائکه بر علیه جن فرستاد و آنها هم جن را از زمین اخراج و به جزایر
و قله کوهها تبعید نمودند و خودشان در زمین ساکن شدند. خداوند، ابلیس
را پادشاه زمین و پادشاه آسمان دنیا و خزانه دار بهشت نمود. او خیلی خدا
را عبادت می کرد ولی دچار عجب شد و گفت من از ملائکه بالاترم
که خداوند چنین مقامی به من داده است.

ابلیس از فرشتگان نبود

امام جعفر صادق(ع): ابلیس از فرشتگان نبود بلکه از جن بود و
باملائکه بود و فرشتگان خیال می کردند از آنهاست. ولی خدا می دانست که
از آنها نیست تا زمانی که فرشتگان امر به سجده بر آدم(ع) شدند
آنگاه معلوم شد که ابلیس جزو جن بوده است.

شیطان و قوم لوط!

امام باقر(ع): قوم لوط بهترین قوم بودند. اما ابلیس سراغ
آنها رفت. خصلت آنها این بود که همه مردها برای کارهایشان از محل
خارج می شدند و زنها در محل باقی می ماندند. ابلیس خود را
بصورت نوجوانی درآورد و کشت و کشاورزی آنان را خراب می کرد تا
اینکه او را دستگیر کردند و قرار شد که فردا او را مجازات نمایند. شب او را
نزد یکی از خودشان گذاشتند. موقع خواب نوجوان - ابلیس - شروع به
گریه کرد. میزبان علت گریه اش را پرسید. او گفت من شبها وقتی
می خوابم روی سینه پدرم می خوابیدم! میزبان هم او را روی سینه خود

خواباند و ابلیس آن شب کاری کرد که میزبان با او لواط نمود. فردا
میزبان قضیه را برای مردها تعریف کرد و آنها هم به لواط راغب شدند
و این چنین بود که هم جنس بازی میان مردها رسم شد. ابلیس سپس
سراغ زنها رفت و این عمل ننگین و خلاف فطرت را بین آنها رسم نمود. تا
اینکه عذاب الهی آنان را فرا گرفت

عابد بنی اسرائیل

در بنی اسرائیل عابدی بود که همیشه می گفت: الحمد لله
رب العالمین والعاقبة للمتقين.

ابلیس که از این حرف او در ناراحتی بود شیطانی را فرستاد که
او را وادار کند بگوید: العاقبة للاغنياء! یعنی عاقبت با
پولدارهاست! شیطان مذکور با عابد دیدار کرده و این پیشنهاد را به او کرد
ولی عابد قبول نکرد و قرار گذاشتند که راجع به این سخن از یکنفری که

می بینند پیرسند. و هر که محکوم شد دست او را قطع نمایند. به یکنفر

برخوردند و از او پرسیدند او گفت: العاقبة للاغنياء!

لذا دست راست عابد قطع شد ولی باز او می گفت: الحمد لله رب العالمين

والعاقبة للمتقين. باز از شخص دیگری پرسیدند و او هم حرف شیطان را

تأیید کرد پس دست دیگرش را قطع کردند اما او مرتب می گفت الحمد

لله رب العالمين والعاقبة للمتقين. و قرار گذاشتند که این بار هر کدام

محکوم شد گردنش قطع شود. خداوند ملکی را فرستاد. آندو از او سؤال

کردند و او گفت: الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين. و گردن شیطان

را قطع کرد و دست عابد را هم شفا داد.

عابد دیگر و نجات زن بدکار!

امام صادق(ع): در بنی اسرائیل عابدی بود که هیچ میلی به

دنیا نداشت لذا ابلیس ناله ای کرد تا شیاطین بدورش جمع

شدند. ابلیس گفت برای فریب این ابد چه روشی را پیشنهاد می

کنید؟ یکی گفت از راه زنان! ابلیس گفت میلی به زن ندارد! دیگری گفت از راه شراب! ابلیس گفت میلی به شراب ندارد. سومی گفت از راه اعمال خوب! ابلیس گفت تو برو و از این راه گمراهش کن!

شیطانک به کنار محل زندگی عابد رفت و در آنجا مشغول عبادت شد. عابد متوجه این عابد جدید شده و او را زیر نظر گرفت. بعد از چند روز عابد، سراغ شیطان عابد نما رفت و گفت چقدر تو خوب عبادت می کنی؟ از کجا به این مقام رسیده ای؟ گفت من یک گناهی کرده ام. هر وقت بیاد آن گناه می افتم به عبادت راغب تر می شوم. تو هم اگر می خواهی که مثل من بشوی باید بروی گناه کنی! عابد گفت چه گناهی؟ گفت برو زنا کن! عابد گفت من که این کار را بلد نیستم. شیطان گفت من بتو یاد می دهم. داخل شهر می شوی و در فلان کوچه و فلان خانه، زن فاسدی است، سراغ او می روی! عابد هم به سخن شیطان گوش کرد و به در خانه زن مذکور رفت. زن مذکور او را به خانه برد ولی از سر و وضع و چهره عابد فهمید که او اهل گناه نیست. لذا علت تصمیم بر گناه را از او پرسید. عابد داستان عابد نما را برای او تعریف کرد. زن دلش بحال عابد سوخت و گفت او عابد نیست بلکه شیطانی است که برای اغوای تو آمده است و عابد را منحرف نمود. عابد از خانه زن بیرون رفت

وزن همان شب بیمار شده و مرد. خدا به پیامبر آن زمان وحی کرد
و بخاطر اینکه این زن، بنده ما را از گناه کردن نجات داد برو و او را غسل
و کفن نما و نماز بخوان و دفن کن که او آمرزیده شد

و سوسه شیطان

وقتی شب هشتم ذی حجه شد، در خواب به ابراهیم (ع) امر شد
که باید اسماعیل را ذبح نمائی. تا سه شب این امر به او شد. روز دهم
به هاجر گفت که لباس خوبی برای اسماعیل بیاور. که می خواهم او را
به مهمانی دوست ببرم. سپس کارد و ریسمان هم برداشت و باتفاق اسماعیل
به طرف منی' روانه شد. شیطان به شکل پیرمردی نزد هاجر رفت و گفت
ابراهیم (ع) پسر ت را کجا بُرد؟ گفت به مهمانی دوست. گفت نه بلکه چون
ساره فرزندی ندارد ابراهیم (ع) را وادار کرده تا فرزندشمارا
بکشد. هاجر فهمید که این شیطان است، چند تا سنگ بطرفش پرتاب
نمود. شیطان نزد اسماعیل رفت و گفت پدرت تو را کجایم برد؟ گفت به

مهمانی دوست. گفت اشتباه می‌کنی بلکه تورا برای قربانی کردن می‌برد. اسماعیل فهمید که او شیطان است او را با چندسنگ دور نمود. شیطان سر راه ابراهیم (ع) گرفت و گفت ای ابراهیم! این پسر توست نکند او را از دست بدهی؟ ابراهیم (ع) متوجه شد که شیطان است چندتا سنگ بطرف او پرتاب نمود. که این سه محل بعنوان رمی جمرات محل سنگ انداختن حاجیان است. و هیچ چیزی نتوانست مانع کار ابراهیم (ع) شود.

سر راه یحیی (ع)

یحیی (ع) از ابلیس پرسید که چه چیزی نور چشم توست؟ گفت زنان دامهای من هستند! که هرگاه دعا و لعن آدم صالحی را می‌شنوم به زنهای پناه می‌برم! و آنجا آرام می‌گیرم.

روزی یحیی (ع) از ابلیس خواست تا فردا با صورت اصلی خود ظاهر شود. ابلیس قبول کرد و روز بعد ناگاه یحیی (ع) دید که موجودی بسیار کریه و زشت و منکوس و چشمان شکاف زده و بدون چانه و ریش

وموهای کم که بطرف آسمان بالا رفته و چهار دست و در هر دستی
شش انگشت وانگشتانی که تا پایش دراز بود و بینی مانند پرنده و در
دستش دامهایی برنگهای سفید و سیاه و سرخ و سبز و زرد و زنگ بزرگی
در دستش و... ظاهر شد. ابلیس گفت من اول زیباترین موجود
درین فرشتگان بودم ولی بخاطر معصیت خدا زشت ترین صورت را
دارم.

امیر المؤمنین (ع) بر روی سینه ابلیس!

روزی ابلیس بصورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب آمرزش کن! حضرت فرمود تلاشت
بیهوده و عملت باطل است. ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله
به علی (ع) فرمود که این ابلیس بود. امیر المؤمنین (ع) بدنالش رفت
و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. ابلیس گفت

ای ابالحسن! خدا به من تا قیامت مهلت داده است. حضرت هم او را رها کرد.

شیطان در مقابل عمار

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله، عمار را بدنبال آب فرستاد و شیطان سه بار در مقابل عمار قرار گرفت تا مانع او شود ولی هر سه بار عمار او را مغلوب نمود. لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود شیطان بین عمار و آب بصورت دودی سیاه مانع شد ولی خدا عمار را بر شیطان پیروز کرد.

انت زین العابدین

روزی امام سجاد (ع) مشغول نماز بود که شیطان برای بهم زدن نماز حضرت بصورت ماری ظاهر شد و انگشت پای امام را نیش زد! ولی امام اعتنایی به درد نکرد و نمازش را دامه داد و بعد از نماز فهمید که این

مار، شیطان است فرمود ای ملعون از من دور شود! و دوباره مشغول
نماز شد. لذا خطاب شدانت زین العابدین!

یاران ابلیس!

«یکی از مفسرین گفته است که : لاقیس از اولاد ابلیس است
که سراغ نماز خوانهای رود. هفهاف در بیابانها زندگی می کند. زلنبور
در بازارها به فعالیت مشغول است. بثر برای صاحبان مصیبتها
وسوسه می نماید. الابیض پیامبران را وسوسه می کند. اعور مردم را به
زنا تشویق می نماید. داسم در خلوت انسان وسوسه می کند. مطرش
علیه مؤمنین شایعه پراکنی می کند.»

«امیر المؤمنین (ع): قرح اسم شیطان است.»

«امیر المؤمنین (ع) در جنگ جمل فریاد زد شتر-شتر عایشه را-
را بکشید که او شیطان است! محمد بن ابی بکر و عمار سراغ شتر
رفتند و او را کشتند.»

اسم شیطان

«فیروز آبادی گفته است که اسم شیطان ورئیس جن، الزوبعه است.»

نام شیاطین

«امیر المؤمنین (ع): نام ابلیس در آسمان، حارث بوده است.»

امام صادق (ع): شیطانی بنام مذهب است که به هر صورتی غیر از صورت
پیامبر و امام در می آید. و فرمود شیطانی بنام هزع است که در خواب
مردم می آید.

فرزند خوب ابلیس!

«گویند همه فرزندان ابلیس کافرند بجز چند نفر از جمله جنی بنام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس که بدست نوح (ع) ایمان آورد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین (ع) بود.

«روایت شده که در راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ حنین ناگاه مار بزرگی راه را بر سپاه بست. اصحاب جریان را به پیامبر گزارش کردند. رسول خدا خود آمد و نزد مار ایستاد ناگاه مار صدا زد: السلام علیک یا رسول الله! من هیثم بن طاح بن ابلیس هستم که بتو ایمان آورده‌ام و آمده‌ام که در جنگ به شما کمک کنم. حضرت فرمود از ما جدا شو و بنزد خانواده ات برو...»^{۶۴}

فصل پنجم: جن

درباره جن

نبرد امیرالمومنین با جن ها

از اهل تسنن و تشیع نقل شده است که : چون پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به دره ای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنیان کافر در اینجا کمین کرده اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نام‌های ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه السلام اطاعت کنند .

علی علیه السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نام‌های الهی را بر زبان جاری کرده و به

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده‌ای سیاه رو که به نظر می‌رسید شعله‌هایی از آتش در دست‌های خود

دارند ، مشاهده شدند . علی علیه السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می داد ، وقتی علی علیه السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه السلام گفتند : « ای ابالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می ترسیدیم » . حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نامهای خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و مسلمان می شوند . »

چون علی علیه السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیه السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه ای که

خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم^{۶۵}.

جن در فرهنگ عامه

تصور بیشتر مردم از جن به عنوان موجودی فرمان‌بر است. اقدامات خاصی برای جلوگیری از آزارشان یا احضار آنها انجام می‌شود. آنها را با نامهای خاصی مثل از ما بهتران و عزیزان یاد می‌کنند تا از احضار ناخواسته آنها که ناشی از ذکر نام آنها است جلوگیری نمایند همچنین سوت زدن، تحریک آنها با پرتاب سنگ، ریختن خاکستر یا آب گرم بدون ورد لازم، سوزاندن تخم مرغ و پوست پیاز باهم یا کارهایی مانند جارو زدن بی‌مورد در شب باعث احضار آنها می‌شود. شکارچی پیری که جنی در شمایل یک تازی را زخمی کرده بود، زمانی که به قرارگاه جن‌ها وارد شد توسط آنها توبیخ شد و سه روز بعد جان باخت؛ همچنین جن‌ها شکارچیان را که بیش از حد حیوانات را می‌کشند تعقیب

ارشاد: ص 342.⁶⁵

می‌کنند. آن‌ها چنین شکارچی زیاده‌خواهی را از طریق تبدیل او به گوزن نری که وی زخمی کرده بود تنبیه می‌کردند. جن‌ها این شکارچی را مجبور می‌کردند تا مشقات یک حیوان شکار شده را تحمل کند، از تعقیب و گریز گرفته تا کشتن، سر بریدن، پوست کندن و کباب شدن..

به‌طور کلی برای در امان ماندن از گزند و آسیب‌های جن و همچنین دور نگه داشتنش، آیه قرآنی «بسم الله الرحمن الرحيم» را می‌خوانند (به نام خداوند بخشنده مهربان).

بعضی از زمان‌ها در هفته گزند جن‌ها افزایش می‌یابد مخصوصاً شب‌های شنبه و سه شنبه، آن‌ها با خطر یا آسیبی که برای مردم ایجاد می‌کنند باعث حوادث یا بیماری می‌شوند یا مصیبت به بار می‌آورند، غیر از اینها ممکن است یکی از کودکان انسان را بدزدند و جایش را با فرزند جن‌ها عوض کنند. همچنین ممکن است به خانه‌ای وارد شده و اموالش را بدزدند. در میان سیستانی‌ها گفته می‌شود دیوی وجود دارد به نام دیو

یاهلو که شبیه گاو نری است که در شب دیده می‌شود و به قربانیانش حمله و تجاوز می‌کند. جن دیگری در میان سیستانی‌ها است به نام جن کلوخ پُران که به سمت قربانیان خود سنگ و کلوخ داغ پرتاب می‌کند ولی آن‌ها هرچه اطراف خود را نگاه می‌کنند کسی که سنگ پرتاب می‌کند را نمی‌بینند؛ و جن دیگری در میان سیستانی‌ها به نام «مرد آزما» یا «مدروزما» وجود دارد که شب‌ها و در مسیر راه‌ها برای عابرین مزاحمت ایجاد می‌کند.^{۶۶}

جن در قرآن

واژه جنّ ۲۲ بار در قرآن به کار رفته است؛ یک بار در سوره مدنی الرحمان و بقیه در سوره‌های مکی. واژه جانّ نیز پنج بار به کار رفته که چهار بار آن در سوره الرحمن است. واژه «جَنَّة» نیز ده بار در قرآن به کار رفته، که پنج بار آن قطعاً به معنای جنّ است. واژه‌های دیگری نیز

⁶⁶ <https://fa.wikipedia.org/wiki/>

مرتبط یا گاهی مرادف با واژه یا معنای جنّ است، مانند شیطان و شیاطین و ابلیس و عفریت.

در قرآن سوره‌ای نیز به نام سوره جن وجود دارد. این سوره هفتاد و دومین سوره قرآن است و موضوع اصلی آن، ایمان آوردن گروهی از جنیان به اسلام است.

بر اساس قرآن کریم، جنّ پیش از خلقت انسان و از «نارالسّموم» و «مارِجِ من نار» آفریده شده است. جنیان، صالح و غیر صالح دارند و مانند آدمیان در روز قیامت از آنها بازخواست می‌شود آنان جزای اعمالشان را به طور کامل در آخرت دریافت می‌کنند و بدکاران آنها به دوزخ خواهند رفت. بنا بر قرآن، برخی از کافران در دوره جاهلیت، جنّ را شریک خداوند قرار می‌دادند یا می‌پرستیدند. جنیان در میان سپاه حضرت سلیمان(ع) حضور داشتند و برای او کارهای خارق العاده و پرمشقت انجام می‌دادند. در قرآن تصریح شده است که همه مخلوقات، از جمله جنّ، از علم غیب

بی‌بهره‌اند و در یک آیه نیز اختصاصاً به دور بودن جنیان از علم غیب اشاره می‌کند برخیز از جنیان به خبرهای غیبی و سخنان ملائک گوش می‌دادند، اما پس از بعثت پیامبر اکرم(ص) آنان از گرفتن اخبار غیبی و استراق سمع منع شدند

بنابر قرآن، برای جنیان هم، مانند انسانها، پیامبرانی از سوی خدا فرستاده شده است. [در آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف و چند آیه اول سوره جن اشاره شده است که گروهی از جنیان نزد پیامبر اکرم(ص) رفتند و به آیات قرآن گوش دادند. به تصریح مفسران شأن نزول سوره جن همین ماجرا بوده است.

بر طبق آیه ۳۶ سوره صافات، مشرکان درباره حضرت محمد(ص) تعبیراتی مانند «شاعر مجنون» (شاعری که از جنیان الهام می‌گیرد) به کار می‌بردند و تأکید قرآن مبنی بر آنکه پیامبر(ص) «مجنون» یا دارای «جنّه» نیست. گواه بر دیدگاه مردم عصر جاهلی درباره جنّ است.

جن در روایات

در منابع حدیثی، اشاراتِ گوناگونی به جنّ شده که برخی از آنها توضیح و تفسیر داده‌های قرآن، از جمله آفرینش جنیان از آتش و سراغ گرفتن آنها از اخبار غیبی، است. معرفی اقسام جنّ و گونه‌ای به نام حِنّ، همنشینی قسمی از جنیان با فرشتگان، تقدم آفرینش جنّ بر آدم، مبعوث شدن پیامبری به نام یوسف بر جنیان که او را به قتل رساندند، خوردنیها و آشامیدنیهای جنیان و احکام آن، تناسل جنیان و امکان وقوع تناسل بین آنها و آدمیان، و مطالبی از این دست محتوای احادیث را تشکیل می‌دهد.

درباره رؤیت جنّ نیز احادیثی وارد شده است.

در برخی از روایات آمده است که جن و شیطان هر دو در اصل وجود مشترک هستند، ولی شیطان نوعی از جن محسوب می‌شود که فقط

کارهای شرّ از او صادر می‌شود، در حالی که جن‌ها هم خوب و بد و هم مسلمان و غیر مسلمان دارند

جنّ‌ها مانند انسان‌ها تغذیه می‌کنند می‌خوابند. توالد و تناسل دارند، و می‌میرند. یکی از غذاهای آنها پس مانده غذای انسان است.

علامه مجلسی بیش از سیصد صفحه از جلد ۶۰ بحار الانوار را به احادیث مربوط به جن و کلام برخی عالمان دینی در این موضوع اختصاص داده است.

ازدواج و فرزندان جن

مفسران از آیه ۶ سوره جنّ که در آن گفته شده است مردانی از انسانها به مردانی از جنّیان پناه می‌بردند - چنین برداشت کرده‌اند که جنّیان، مانند انسانها، مرد و زن و ازدواج و تناسل دارند.

علامه طباطبائی با توجه به آیه ۵۰ سوره کهف و آیه ۲۵ سوره فصلت، بر این باور است که تناسل در میان جنیان وجود دارد، زیرا زاد و ولد و مرگ و میر داشتن هر موجود، حاکی از وجود تناسل است؛ اما برای کیفیت این تناسل توضیحی نداده است.

فخر رازی، با استناد به آیه ۵۶ سوره رحمن، نه تنها به تناسل میان جنیان، بلکه به امکان پدید آمدن نسلی از ازدواج جنّ با انس نیز عقیده داشته است.^{۶۷}

ازدواج جوان ایرانی با جن

شیخ جلیل و عالم بلانظیر و بدیل "شیخ جعفر نجفی" معروف به کاشف الغطاء، کرامات این بزرگوار بسیار و در السنه و افواه در غایت اشتهار است؛ و از جمله آنها می باشد

⁶⁷ <https://fa.wikipedia.org/wiki/>

در زمانی که شیخ مذکور در لاهیجان بود شخصی به نزد او آمد و عرض کرد: به جناب شیخ عرض خلوتی (گفتگوی خصوصی) است. چون مجلس را خلوت کردند، عرض کرد: من دو زن دارم

روزی به صحرا رفتم و در وادی خالی از اغیار، دختری در نهایت حسن و جمال دیدم و از مشاهده او در آن بیابان هراسان و حیران گردیدم. پس آن دختر به نزد من آمد و گفت

مترس! من دختری هستم از طایفه جنّ و به تو عاشق گشته ام، برو در خانه خود و از برای من منزلی خاصّ آماده کن که من هر شب می آیم، و هرچیز که خواسته باشی از مال دنیا از برای تو می آورم. لکن به دو شرط:

اول آن که از زنان خودکلا کناره کنی و با ایشان مقاربت ننمایی. دوم آن که این سرّ را به کسی اظهار نکنی. و اگر از هر یک از این دو امر تخلف کنی، تو را هلاک کنم و اموال خود را هم ببرم

من چنان که گفته بود، کردم و تا حال از زن هایم جدا شده ام و با او می خوابم و اموال بسیار هم آورده [است]، لکن از مقاربت او بر منضعی غالب شده که خود را نزدیک به هلاکت می بینم،

و قطع از او را هم از خوف هلاکت خود و بردن اموال جرأت نکردم و به غیر از جناب شیخ هم در رهایی از این مهلکه پناهگاه و مرجعی ندارم؛ اکنون تو نایب امام زمانی مرا از این مهلکه باید رها کنی.

شیخ بزرگوار چون این سخن شنید، دو رقعہ (حرز و دعا) نوشت و به آن مرد داد و فرمود: یکی از اینها را بر بالای اموال خود گذار، و آن دیگر را خود دست گرفته در باب آن خانه بنشین و چون آن دختر بیاید، بگو: این رقعہ را شیخ جعفر نجفی نوشته [است]

آن شخص گفت: حسب الامر شیخ بزرگوار عمل کردم. چون آن دختر بیامد، آن رقعہ را به او نمودم و گفتم که این رقعہ را شیخ جعفر نجفی نوشته [است]

چون این سخن بشنید به جانب من نیامد و به نزد اموال روانه گردید، چون آن رقعہ دیگر بر بالای اموال دید، برگشت و به [من] متوجه شد،

گفت: اگر شیخ بزرگوار رقعہ ننوشته بود، تو را به جهت اظهار این امر هلاک می کردم و این اموال را هم می بردم، لکن از امر و فرمایش شیخ

علاج و چاره ای نیست و قادر بر مخالفت هم نیستم. این بگفت و برفت و
«دیگر او را ندیدم»^{۶۸}

دین جنیان

برخی از جنیان به فرستادگان خدا، ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، برخی درستکارند و برخی گنهکار و برخی نبوت پیامبر اسلام(ص) را پذیرفتند و گروهی انکار کردند.

در احادیث شیعه، اهل بیت(ع) در میان جنیان هم پیروانی دارند و هم دشمنان. جنیان با امامان ارتباط داشتند و از آنان پرسشهای دینی می کردند. از دیدار امام علی(ع)، امام صادق(ع) و امام رضا(ع) با جنیان گزارشهای متعددی نقل شده است. به گفته امام باقر(ع)، امام علی(ع) در میان جنیان نماینده داشته است و در روایتی، سلمان فارسی پیکار علی(ع) را با گروهی از جنیان یاغی و منافق گزارش کرده است. همچنین اخبار بسیاری در منابع شیعه و سنی روایت شده است که جنیان بر

قصص العلماء، تنکابنی⁶⁸

شهادت امام حسین(ع) گریستند. اشعاری نیز از قول جنیان در رثای آن حضرت نقل کرده‌اند.^{۶۹}

غول

برخی هر نوع جنّ، چه مذکر چه مؤنث، که به صورتهای گوناگون ظاهر شود را غول می‌نامند

نسناس

قسم دیگر جنّ، که در منابع فارسی و عربی ذکر شده است، نسناس نام دارد که یک چشم و یک پا بیشتر نداشته و با ایجاد آتش سوزی در خانه‌ها، آزار می‌رسانده است. جنّ دیگری به نام غَدّار، به اعمال جنسی علاقه داشته و گاه به خواسته خلاف خود می‌رسیده است

جنیان و نوزاد

بنا بر عقاید عامیانه در ایران، جنیان به زنهای زائو و نوزادان بسیار آزار می‌رسانند؛ ازاین رو، در یکی دو هفته اول پس از زایمان، زائو و نوزاد را حتی المقدور تنها نمی‌گذارند، اما بعد از اینکه زائو به حمام رفت و پاک

شد، خطر آزار جنیان بسیار کاهش می‌یابد. در خراسان، مرضی را که به دخالت جنیان گریبانگیر نوزاد می‌شود، «آن دردها» می‌نامند. در این بیماری بچه کبود و متشنج می‌شود و اندکی بعد می‌میرد. در شب ششم پس از زایمان، احتمال جنّ زدگی نوزادان به اوج می‌رسد. در این شب، سروصدای زیادی در اتاق زائو راه می‌اندازند و باروت و ترقه در آتش می‌ریزند. این کارها که شبیه کارهای شایع برای راندن «آل» است جنیان را از زائو و نوزاد دور نگه می‌دارد. علاوه بر این، فقط کسانی که در هنگام زایمان حضور داشته‌اند، اجازه دارند در چند روز اول پس از زایمان، از زائو و نوزاد دیدن کنند تا مبادا جنّی خودش را به شکل یکی از دوستان یا نزدیکان زائو در آورد و به او صدمه بزند. عوام خراسان معتقدند که معمولاً خرابکاریهای جنیان با فرا رسیدن روز متوقف می‌شود.

دور کردن جنیان

بنابر اعتقاد عموم ذکر بسم الله و خواندن آیاتی از قرآن کریم باعث دور گشتن جنیان از انسان می شود. مردم برای رهایی و در امان ماندن از جن، بسمله را بهترین و قدیم ترین گزینه و پناهگاه دانسته اند و باور دارند با توسل به آن عرصه زندگی دو بُعد انسانی و جنی دستخوش آسیب نمی گردد و انسان نیز مورد آزار و اذیت قرار نمی گیرد.

بنابر باورهای عامه باید پیش از پاشیدن آب جوش و ریختن گُمیز بر روی زمین بسم الله گفت تا اگر جنی در آنجا باشد، از آن مکان دور شود تا آب جوش یا ادرار بر روی او نریزد و به او آزار نرساند. اگر بسم الله گفته نشود و آب و گُمیز بر جن بریزد، او عصبانی می شود و به تلافی درصدد آزار رساندن به عامل آن برمی آید.

ترس از آهن

همچنین باید در اتاق زائو آلات و اسباب آهنی زیادی گذاشت، زیرا جن^۳ از آهن می ترسد، چنانکه اگر کسی بتواند سوزن آهنی به بدن یا لباس

جنّی وارد کند، آن جنّ را تحت اختیار خودش در می آورد، زیرا ترس شدید جنّ از آهن اجازه نمی دهد که خودش آهن را از لباس یا تنش بیرون بکشد و در این مورد محتاج کمک آدمیان است.

ساخت تخت جمشید و اهرام مصر

ساخت قالی حضرت سلیمان و بسیاری از بناهای عظیم و آلات و ادوات زندگی روزمره را به جنّیان منسوب کرده اند، از جمله ساختن کاسه های بزرگ و گرمابه و نوره جاحظ در اینکه حمام ساخت جنّیان است تردید ندارد و از دیگران نقل کرده که برخی شمشیرهای بسیار نیک هم ساخت جنّیان است. به گمان برخی دیگر ساختمانهایی را که نمی توان تصور کرد ساخت انسان باشند، باید ساخته جنّیان باشند. به همین قیاس، ساخت تخت جمشید و اهرام ثلاثه و نقش کوه بیستون را به جنّیان نسبت داده اند.

جن زندگان

اعتقاد به اینکه رفتن جنّ در بدن انسان، علت مرض صرع است از قدیم
الایام شایع بوده است. [جنّی که وارد بدن کسی می‌شود، درد و زجری را
که به آن شخص می‌رسد، حس می‌کند. به این دلیل، یکی از راههای
درمان اشخاص مبتلا به صرع این بود که دست و پای آنها را می‌بستند و
در حالی که دعاهاى مخصوصی می‌خواندند، بیمار را به شدت کتک
می‌زدند! عربها جنّی را که باعث آشفتگی فکری یا دیوانگی می‌شود، خابل
یا خَبَلو بیماران روان پریش را «مجنون»، یعنی جنّزده، می‌نامیدند، چنانکه
در فارسی به این بیماران دیوانه می‌گویند، زیرا دیو در زبان فارسی به
معنای جنّ هم به کار رفته است. به نوشته جاحظ این اعتقاد عامیانه وجود
داشته است که هر کس در آستانه در بخوابد، جنّزده و دیوانه می‌شود و
جنّیان ممکن است او را خفه کنند این گونه عقاید را برخی از علمای
قرون پنجم و ششم مردود شمرده‌اند.

تسخیر جن

بر اساس باور توده مردم، جنیان عالم به عالم غیب‌اند و در صورتی که فرد انسانی بتواند جنی را تسخیر کند، امکان دستیابی به گنجها و اخبار پنهان، حتی خبر گرفتن از آینده را پیدا می‌کند. براساس این باور، شیوه‌های عملی تسخیر جن را در انبوهی از کتابهایی که در این زمینه نوشته شده، می‌توان دید. برخی نیز با ادعای داشتن موکل و اطلاع از آینده افراد، چنین اطلاعاتی به مراجعین خود می‌دهند. ناگفته نماند که جن به خاطر ویژگی‌های وجودی، امکان اطلاع بر پاره‌ای اخبار گذشته یا زمان حال را دارد، اما مطابق آموزه‌های اسلامی، جن توانایی احاطه به زمان آینده را نداشته و از علم غیب بی‌بهره است، همانگونه که قرآن بیان می‌کند جنیانی که به حضرت سلیمان خدمت می‌کردند تا مدتی پس از فوت ایشان از مرگ او باخبر نشده و در عذاب خوارکننده‌ای مشغول ادامه خدمت به او بودند. این آیه به صراحت بیان می‌کند که جنیان نه تنها از آینده بلکه از برخی اخبار فعلی نیز بی‌اطلاعند.

همزاد

در روایات اشاره‌ای به وجود همزاد برای انسان نشده است ولی به اعتقاد عوام ایران، به ازای هر کودکی که در میان بنی آدم به دنیا می‌آید، هزار کودک از جنیان متولد می‌شوند و هر کودک آدمیزاد، به جز چهارده معصوم علیهم السلام، یک همزاد جن دارد.

بختک

بختک که عده بسیاری آن را تجربه کرده‌اند به حالتی گفته می‌شود که شخص پس از بیداری از خواب، هشیاری خود را به دست می‌آورد اما قادر به تکان دادن هیچ کدام از اجزای بدن نیست و گاهی به سختی می‌تواند نفس بکشد که این حالت بعد از لحظات کوتاهی برطرف می‌شود.

باور خرافی رایج در میان مردم این است که موجودی مثل اجنه بر روی سینه نشسته و به همین دلیل احساس خفگی ایجاد می‌شود. این باور در مغرب زمین نیز شایع بوده و نقاشی هنری فوسلی از آن مشهور است.

در طب قدیم، توضیح این پدیده، به این شکل بود که غلبه بلغم آن را به وجود می‌آورد و امروزه پزشکان آن را «فلج خواب» نام نهاده و از آثار خواب می‌دانند.^{۷۰} REM هشیاری در مرحله

منزلی که در آن جن بود!

شخصی می‌گفت مدتی بود که در خانه ما جن پیدا شده بود. به این صورت که ناگهان پتو یا پارچه تو خانه آتش می‌گرفت و... در هر حال به عالمی مراجعه کردیم و ایشان توصیه کردن چهار نفر روحانی سید بیایند و در چهار گوشه منزل نماز امام زمان علیه السلام بخوانند. این کار را کردند و دیگه مشکلی پیش نیامد.

آیه الله بهجت و جن

"ایشان خود فرمودند: من خودم وارد منزلی شدم (منزل عمویشان در کربلا) خواستم بروم داخل اتاق، صاحبخانه گفت: آن جا نرو جن دارد. گفتم: باشد به من کاری ندارند. رفتم داخل اتاق دراز کشیدم، عمامه‌ام را

پهلوی خودم گذاشتم و عبایم را روی سرم کشیدم. پاسی از شب که گذشت، صدای پای آن‌ها را بیرون در اتاق می‌شنیدم. یک دفعه احساس کردم که یکی از این پاها به در اتاق نزدیک شد. از پنجره خودش را بالا کشید و داخل اتاق را نگاه کرد. دید که من اینجا خوابیدم. عمامه‌ام کنارم است. رفت به آن‌ها گفت: این لشکر خداست. "هَذَا خَيْلُ اللَّهِ."^{۷۱}

آیا جن از صندوق بسته می‌تواند خارج کند؟

روزی مرحوم حضرت علامه، استاد، آیت الله طباطبایی_رضوان الله علیه_ در ضمن بیان این که تقسیم آیه مبارکه (بسم الله الرحمن الرحيم) در مربعات به حروف ابجد، برای رفع جنیان و افراد مبتلا به جن مفید است، می‌فرمودند:

یک روز در جایی که من هم حضور داشتم و مشاهده کردم، سخن از این مساله به میان آمد که آیا جنیان می‌توانند از در بسته وارد شوند یا از صندوق سربسته، اشیایی را بیرون آورند و ببرند یا خیر؟ یکی از حضار که خود در تسخیر جنیان مدعی بود، می‌گفت:

⁷¹ <http://aghigh.ir/fa/news/28535>

جنیان می توانند از صندوق سربسته و قفل زده شده، چیزهایی را بیرون آورند.

در همان مجلس صندوق لباس بزرگی که بقچه های لباس در آن بود را به میان اتاق آوردند و چند قفل محکم بر در آن زدند و سپس مردی سنگین وزن هم بر روی آن نشست. ناگاه دیدیم که بقچه های لباس همگی در خارج از صندوق های روی زمین چیده شده است. بسیار متعجب شدیم. در این حال آن مرد قوی هیکل از روی صندوق برخاست و قفل را باز کرد، چون در را باز کردند، ما دیدیم که بقچه های لباس در آن نیست و صندوق خالی است^{۷۲}

مشاهده جن توسط علامه طباطبایی

علامه فرمودند: روزی آقا سید نورالدین (آقا زاده کوچک ایشان) در طهران که بودم نزد من آمد و گفت: آقا جان، بحرینی در طهران است. میخواهید من او را فوراً اینجا نزد شما بیاورم؟! و آقای بحرینی یکی از افراد معروف و مشهور در احضار جن، و از متبحرین در علم اُجَد و حساب مربّعات است. گفتم: اشکال ندارد.

جن در کلام بزرگان ص 108⁷²

سید نورالدین رفت و پس از یکی دو ساعت آقای بحرینی را با خود آورد و در مجلس نشست و سپس چادری را آوردند و دو طرفش را به دو دست من داد و دو طرف دیگر را به دستهای خود گرفت. و این چادر که بدست ما بود تقریباً بفاصله دو وجب از زمین فاصله داشت. در اینحال جنیان را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمه شدیدی در زیر چادر برخاست، و چادر به شدت تکان میخورد که نزدیک بود از دست ما خارج شود، و من محکم نگاهداشته بودم. و از طرفی آدمکهای به قامت دو وجب در زیر چادر بودند و بسیار ازدحام

کرده بودند، و تکان میخوردند، و رفت و آمد داشتند. من با کمال فراست متوجه بودم که این صحنه، چشم بندی و صحنه سازی نباشد. دیدم: نه، صد در صد وقوع امر خارجی است. در اینحال آقای بحرینی یک مربع سی و دو خانهای کشید. و من تا آنحال چنین مربعی را نشنیده و ندیده بودم. چون سیر مربعات چهار در چهار، و یا پنج در پنج است. و سیر مربعات هر چه باشد مانند مربع صد در صد، بر این منوال است. ولی مربع سی و دو خانه ای، در هیچ کتابی نبود. و آقای بحرینی از من سؤالاتی مینمود و

یادداشت میکرد و جواب میداد. و از بعضی از مشکلات ما که هیچکس اطلاع بر آن نداشت جواب گفت. و جوابها همه صحیح بود. من آن روز بسیار تعجب کردم^{۷۳}

لباسها بدون میخ و یا چیز دیگری به دیوارهاست.

مرحوم آقای سید ابوالحسن حافظیان که از شاگردان مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی اَعْلَى اللّٰهُ مقامه الشّریف بوده است، در اثر خبط و اشتباهی که در امری از امور نموده بود و با دستورات مرحوم شیخ درست نبود، مورد غضب شیخ واقع شد. مرحوم شیخ به او گفت: یا اجازه اِعمال تمام چیزهائی را که بتو داده ام میگیرم، و یا تو را تبعید میکنم.

مرحوم حافظیان حاضر به تبعید شد. شیخ به او فرمود: باید ده سال تمام به هندوستان بروی و اصلاً در این مدّت به مشهد نیائی. و پس از آن پانزده سال دیگر هم بمانی؛ و در این مدّت کم و بیش اگر به مشهد بیائی اشکال ندارد. و بعد از آن پانزده سال اگر خواستی به مشهد بیائی و متوطن گردی، اختیار با تست!

⁷³ http://motaghin.com/fa_booksPage_4992.aspx?gid=4981

آقای حافظیان ده سال به هندوستان رفت. و پس از آن گاه و بیگاهی به مشهد مشرف میشد. و از جمله، در یکی از سفرهائی که بعد از سپری شدن ده سال، به مشهد آمده بود داستانی اتفاق افتاد که حلّ آن را ایشان نمود. و من خودم شاهد قضیه بودم. توضیح آنکه: یکی از اهل منبر کرمانشاه به نام مرحوم صدر دو سه سالی بود که به مشهد آمده و در اینجا اقامت گزیده بود. یک روز به نزد پدرم: مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد کاظم دامغانی رحمه الله علیه آمد و گفت: جنیان در منزل، ما را خیلی اذیت میکنند؛ سر و صدا راه میاندازند نمیگذارند بخوابیم.

ما را از خواب بیدار مینمایند. میبینیم چرخ چاه مشغول گردیدن است و آب را از چاه بیرون میآورند و دوباره در چاه میریزند، ولی کسی را نمیبینیم؛ و فقط همینقدر میبینیم که چرخ در حرکت است. مرحوم پدر ما به وی گفتند: من خیلی میل دارم که خودم باچشم خودم بعضی از این کارها را که میکنند ببینم! این بار اگر کاری کردند که قابل دیدن بود بیائید و بما خبر دهید! یک روز مرحوم صدر به منزل ما آمدند و گفتند: آمده اند و در صندوق لباسها را باز کرده و تمام لباسها را درآورده و به دیوار اطاق آویزان کرده اند.

مرحوم پدرم حرکت کرد، و من در معیت ایشان بودم. آمدیم در منزل و دیدیم لباسها را بدون ترتیب از لباسهای زنانه و بچگانه و غیره همینطور به دیوار چسبانیده‌اند؛ و لباسها بدون میخ و یا چیز دیگری به دیوارهاست. و همینکه به یکی از آنها دست میزدیم میافتاد.

این منظره بسیار جالب و شگفت آور بود و برای پدرم امری بدیع و نادیده بشمار میرفت.

مرحوم پدرم این قضیه را به مرحوم حافظیان که در مشهد بودند، گفتند. و ایشان دستوری داد، و یا کاری کرد که دیگر اجانین متعرض و مزاحم مرحوم صدر نشدند.^{۷۴}

سلوک شیطانی!

احمد امین در کتاب «التکامل فی الاسلام»، بحثی تحت عنوان سلوک شیطانی و رحمانی دارد. در قسمت سلوک شیطانی می‌گوید: برخی از افراد انسانی با توجه به برخی از کارهایی که انجام می‌دهند به استخدام جن در می‌آیند و بالعکس، جن را به استخدام خودشان در می‌آورند. آنها

⁷⁴ http://motaghin.com/fa_booksPage_4992.aspx?gid=4981

در مسیر اهداف خودشان اینها را به کار می گیرند و اینها هم در مسیر اهداف خود، آنها را به کار می گیرند. یعنی یک نوع بده بستانی در این میان برخی از انسانها و جن ها وجود دارد.

در نجف، آدمی بود که خیلی از نظر ظاهری، شخص ژولیده و کثیفی بود، بی تعهد و بی قید بود. با همه این حرف ها آدم عجیبی بود و کارهای عجیب و غریبی انجام می داد.

برای خیلی از آقایان جای سؤال بود که این آدم کثیف و بی قید و بند، چگونه این کارهای عجیب و غریب را انجام می دهد. بعد از مدتی تحقیق در این باره دیدند که وی از شهر نجف خارج می شود و به تپه ای اِشراف پیدا می کند و چیزهای بدی به مولای عالمیان امام علی (ع) می گوید.

بعدها که پی بردند آدم خبیثی است، او را گرفتند و شروع کردند به محاکمه و پرس و جو کردن که اینها چی هست؟ و از کجا اینها را داری؟ متوجه شدند که وی، به برخی از شیاطین جن، تعهد دارد، تعهدش این است که حرفه ای زشتی به امام امیرالمومنین علی (ع) بزند و در عوض،

آنها هم در برابر این ناسزاها، تعهد دارند که یک سری از اختیاراتی که^{۷۵} دارند به این آقا واگذار کنند. این می‌شود سلوک شیطانی

نظر قرآن کریم درباره جن

. قرآن مجید وجود جن را تصدیق کرده است و ویژگیهای زیر را برای او برمی‌شمارد:

1. جن موجودی است که از آتش آفریده شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است.^{۷۶}

^{۷۵} همان

^{۷۶} الرحمن ۱

2. دارای علم ، ادراک، تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال
است.^{۷۷}

3. دارای تکلیف و مسئولیت است.^{۷۸}

4. گروهی از آن ها مؤمن و صالح و گروهی کافرند.^{۷۹}

5. دارای حشر و نشر و معادنند.^{۸۰}

6. قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند و بعداً
منع شدند.^{۸۱}

⁷⁷سوره جن

⁷⁸سوره جن و الرحمن

⁷⁹همان

⁸⁰همان

⁸¹همان

7. با بعضی از انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهایی داشتند، به اغوای انسان‌ها می‌پرداختند.

۸۲

8. میان آنها افرادی یافت می‌شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که میان انسان‌ها چنین است.^{۸۳}

9. قدرت بر انجام بعضی از کارهای مورد نیاز انسان را دارند.^{۸۴}

10. خلقت آنها روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است.^{۸۵}

11. در داستان حضرت سلیمان علیه السلام وقتی عفریتی از جن مدعی می‌شود که می‌تواند تخت بلقیس را به نزد سلیمان آورد پیش از آن که

⁸² همان

⁸³ نمل آیه 39

⁸⁴ سبأ آیه 12-13

⁸⁵ حجر آیه 27

از مجلسش برخیزد،^{۸۶} حضرت سلیمان آن جن را تکذیب نمی کند؛ اگر چه در قرآن نیامده است که آن جن تخت را آورد.^{۸۷}

از مجموع این آیات استفاده می شود که جن یک موجود خیالی نیست و یک موجود واقعی مادی است که ارتباط با او امکان پذیر است و عده ای هم با او ارتباط برقرار کرده اند. اگرچه از روزگاران قدیم بین انسان و جن، شیوه های مختلفی از روابط تصور می شده است، اما ما تنها شیوه هایی را که در روایات معتبر آمده است می توانیم بپذیریم.

در این جا به بعضی از گونه های این روابط که در قرآن و روایات و سخنان دانشمندان ذکر شده، اشاره می کنیم:

^{۸۶}نمل ایه ۴۰-۳۰

^{۸۷}. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱، ص ۱۱۹

الف: پناه بردن به جن؛ در قرآن مجید آمده: "و همانا مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند، پس به سختی های ایشان می افزودند".^{۸۸}

رسم عرب چنین بود که هرگاه به بیابان هولناکی می رسیدند، به جن آن وادی پناه می بردند. اسلام این کار را نهی کرده و پناه بردن به آفریننده ی جن و انس را امر فرموده است.^{۸۹}

ب: تسخیر جن؛ تسخیر جنیان و به خدمت گرفتن آن ها، گرچه ممکن است اما میان فقها در باره ی این که آیا چنین کاری جایز است یا نه؟، بحث است. قدر مسلم آن است که این کار نباید از راهی که شرعا حرام است صورت گیرد یا باعث آزار و اذیت آن ها شود و نیز نباید به کار گرفتن آنها برای کارهای نامشروع و حرام باشد زیرا انجام کار نامشروع، حرام است چه با واسطه باشد یا بی واسطه.^{۹۰}

^{۸۸} ۶، جن.

^{۸۹} بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۴۸

^{۹۰} منهاج الصالحین (للخوئی)، ج ۲، ص ۸.

از آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب در باره ی حکم مراجعه به افرادی که از طریق تسخیر ارواح و جن اقدام به معالجه می کنند، با توجه به این که یقین وجود دارد که آن ها فقط کار خیر انجام می دهند، سؤال شد، ایشان جواب فرمودند: این کار فی نفسه اشکال ندارد، مشروط بر این که از راه هایی که شرعاً حلال هستند، اقدام شود^{۹۱}.^{۹۲}

شکایت از جنیان به حضرت مسلم علیه السلام

شخصی گفت: در تاریکی به گمانم بر روی یکی از جنیان پا گذاشتم و آن جن در اثر آن تلف شد؛ از این رو آنها مرا اذیت می کردند، تا اینکه در راه نجف و کوفه با آنها برخورد کردم و گفتم: شکایت شما را به حضرت

^{۹۱} www.yjc.ir/fa/news/6650963/

^{۹۲} توضیح المسائل (المحشی للإمام الخمينی)، ج ۲، ص ۹۸۰، س ۱۲۳۲.

مسلم علیه السلام می‌کنم. بسیار اصرار کردند که نکن، ولی من شکایت

کردم و شنیدم که حضرت مسلم علیه السلام آنها را تعزیر می‌کند! و

می‌فرماید: باید به گونه‌ای ظاهر شوید که او بر سر راهش نفهمد و شما را

نبیند.^{۹۳}

جنی که درس می‌خواند!

آیه الله بهجت فرمودند: علمای طائفه‌ی جن با بعضی از بزرگان ما ارتباط

دارند. اهل علمی بود در قم که یک جنی نزد او درس می‌خوانده است،

به حدی که هر دو به درس آقای بروجردی رحمه الله می‌آمدند، تا اینکه

^{۹۴} سرانجام پدر و مادرش مانع می‌شوند

سوالات حضرت سلیمان از یک جن بابصیرت

در محضر بهجت، ج ۱، ص ۲۱۰^{۹۳}

حضرت سلیمان علیه السّلام از پیامبرانی بود که خداوند او را بر جنّ و انس و ... مسلّط نموده بود. روزی چند نفر از اصحاب خود را همراه یکی از بزرگ جن های گردن کش فرستاد، تا چند ساعتی به میان مردم بروند و گردش کنند و سپس باز گردند، و به اصحاب فرمود: «در این سیر و سیاحت هر چه را از آن جن شنیدید، به خاطر بسپارید و وقتی نزد من آمدید، برای من بیان کنید»

آنها همراه آن جنّ سرکش حرکت کردند تا به بازار رسیدند و در آنجا این امور را دیدند:

- 1- دیدند آن جن به آسمان نگاه کرد و سپس به مردم نگریست و سرش را تکان داد.
- 2- از آنجا عبور نمودند تا به خانه ای رسیدند، دیدند شخصی از دنیا رفته و بستگان او گریه می کنند. آن جن وقتی که منظره را دید، خندید.
- 3- از آنجا عبور نمودند و دیدند عده ای سیر را با پیمانه می فروشند، ولی فلفل را با وزن (و سنجش دقیق ترازو) می فروشند. آن جن با دیدن آن منظره خندید.

4- از آنجا عبور نمودند و به گروهی رسیدند، دیدند آنها ذکر خدا می گویند و به یاد خدا به سر می برند، ولی گروه دیگری در کنار آنها هستند و به امور بیهوده و باطل سرگرم هستند. آن جن سرش را تکان داد و لبخند زد.

یاران سلیمان از این سیر و عبور بازگشتند و ماجرا را (در چهار مورد فوق) به سلیمان علیه السّلام گزارش دادند

:سلیمان علیه السّلام جن را خواست و از او چهار موضوع زیر را پرسید

1- وقتی که به بازار رسیدی، چرا سرت را به آسمان بلند نمودی و سپس «به زمین و مردم نگاه کردی و سرت را تکان دادی؟

جن گفت: فرشتگان را بالای سر مردم دیدم که اعمال آنها را با شتاب می نوشتند، تعجب کردم که آنها این گونه با شتاب می نویسند ولی انسان ها آن گونه با شتاب سرگرم (امور مادی خود) هستند

2- تو وقتی که به خانه ای وارد شدی، شخصی مرده بود و حاضران گریه می کردند چرا خندیدی؟

جن گفت: خنده ام از این رو بود که آن شخص مرده به بهشت رفت، ولی حاضران (به جای خوشحالی) گریه می کردند

3- چرا وقتی که دیدی سیر را با پیمانه و فلفل را با وزن می فروشند، «خندیدی؟»

جن گفت: از این رو که دیدم سیر را با آن همه ارزش، که کیمیای درمان است با پیمانه می فروشند، ولی فلفل را که مایه ی بیماری است با وزن دقیق به فروش می رسانند، از این رو از روی تعجب خندیدم

4- چرا در مورد آن دو گروه که یکی در یاد خدا و دیگری سرگرم لهو و «امور بیهوده بود، سر تکان دادی و خندیدی؟»

جن گفت: زیرا تعجب کردم (که هر دو گروه، انسان، ولی اولی بیدار و در یاد خدا و دومی غافل و سرگرم در بیهودگی هستند)⁹⁵

اقسامی از جن که حضرت سلیمان(ع) به شکلهای مختلف دید

⁹⁵ . اقتباس از بحار، ج 14، ص 79

وقتی خداوند متعال، اجنه را به تسخیر حضرت سلیمان(ع) درآورد،

حضرت جبرئیل ندا زد

ای اَجَنّه و شیاطین، به اذن خداوند متعال در خدمت حضرت سلیمان(ع)
باشید.

اجنه و شیاطین از بیابانها و کوهها و سوراخها و درّه‌ها و دژها بیرون

آمدند، در حالی که همگی می‌گفتند: لَبَّیک لَبَّیک

ملائکه آنها را همانند گله گوسفند حرکت دادند تا با حالتی ذلیلانه نزد

حضرت سلیمان آوردند.

در آن موقع اَجنه، چهارصد و بیست گروه بودند

حضرت سلیمان به آنها نگاه کرد، دید دارای خلقتها و شکلهای عجیبی

هستند؛ با رنگهای سفید، سیاه، زرد، قرمز، و اَبَلَق(سیاه و سفید). برخی از

آنها به صورت اسب، برخی به صورت قاطر و برخی به صورت درندگان

هستند. و دارای دُم و خرطوم و سُم و شاخ هستند

حضرت سلیمان(ع) پس از مشاهده آنها، در مقابل خداوند متعال سر بر

سجده گذاشت و عرضه داشت

خدایا یک قدرت و هیبت و توانی به من عنایت کن، که بتوانم به اینها

نگاه کنم.

پس جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند متعال به تو توان و نیرو عنایت کرد، از جایت برخیز. وقتی بلند شد، دید خاتم و انگشتی در دست اوست. در این هنگام تمام اجنه و شیاطین به سجده افتادند، سپس سر بلند کردند و گفتند ای پسر داود، ما در خدمت تو و گوش به فرمان توایم.

حضرت سلیمان از آنها سؤالاتی در مورد دین و قبیله و فرقه و محل سکونت و خوراک آنها پرسید. آنها هم جواب دادند. آنگاه به آنها فرمود: چرا با اینکه پدر همه شما یکی بوده که همان «جان» است، اینقدر شکل و ظاهر شما متفاوت است؟

گفتند: اختلاف شکل و ظاهر ما، بستگی به این دارد که چقدر مطیع ابلیس باشیم یا با او مخالفت کنیم، و اینکه چقدر با او همراه باشیم، و نیز اختلاف شکلهای ما بخاطر همخوابگی با فرزندان ابلیس است. گفتگوی حضرت سلیمان با اجنه و مسئولیتهای مختلف آنها وقتی خداوند متعال سلطنت و پادشاهی را در اختیار حضرت سلیمان(ع) نهاد، خداوند به تندباد دستور داد تا تمام شیاطین دنیا را به حضور حضرت سلیمان بیاورد.

حضرت سلیمان(ع) آنها را در شکلهای عجیب و غریبی دید. صورت برخی از آنها پشت سرشان بود و از دهان آنها آتش خارج می شد.

برخی از آنها همانند چهارپایان راه می‌رفتند. برخی از آنها دارای دو سر بودند. برخی از آنها سرشان، سر شیر و بدنشان، بدن فیل بود. حضرت سلیمان نگاه کرد دید یک شیطانی نصف صورتش، به شکل سگ، و نصف دیگرش به صورت گربه بود و یک خرطوم دراز داشت به او فرمود: تو کیستی؟

گفت: من «مهر بن هفان بن فیلان» هستم

فرمود: وظیفه تو چیست و چه کارهایی انجام می‌دهی؟

گفت: کار من غنا و آوازه خوانی است، کار دیگرم ساختن و خوردن شراب است، و من غنا و شراب خواری را برای انسان زیبا جلوه می‌دهم. تا آن را مرتکب شود

حضرت سلیمان دستور داد او را دستگیر کنند و به بند کشند

بعد از آن، یکی دیگر از شیاطین بد شکل و سیاه به زشتی سگ، از مقابل حضرت سلیمان عبور کرد. در حالی که از هر موی بدن آن شیطان خون می‌چکید، و واقعا قیافه زشت و کریهه داشت

حضرت سلیمان به او فرمود: تو کیستی؟

گفت: من «هلحال بن محول» هستم

فرمود: تو مسئول چه کارهایی هستی؟

گفت: من مسئول جنگ و خونریزی هستم

حضرت سلیمان دستور داد او را نیز دستگیر کنند و به بند کشند
رو به حضرت سلیمان کرد و گفت: ای پیامبر خدا، مرا دستگیر نکن، من
ظالمان و ستمکاران روی زمین را نزد تو حاضر می‌کنم، و عهد و میثاق
می‌بندم که در مملکت تو فساد نکنم.
حضرت سلیمان از او میثاق گرفت و او را آزاد کرد.
یکی دیگر از شیاطین از مقابل حضرت سلیمان عبور کرد، به شکل
میمون، که دارای ناخن‌هایی به شکل داس بود، در حالی که یک بربط (از
آلات و ادوات موسیقی) در دست داشت.
حضرت سلیمان به او فرمود: تو کیستی؟
گفت: من «مُرَّةَ بن حارث» هستم.
فرمود: تو مسئول چه کارهایی هستی؟
گفت من اولین کسی هستم که این بربط را ساختم و با آن نواختم. لذا
هیچکس لذت لهُو و موسیقی را نمی‌چشد مگر اینکه من این لذت را به او
می‌دهم.
حضرت سلیمان دستور داد او را دستگیر کنند و به بند کشند.
اینها گروهی از اجنه و شیاطین بودند^{۹۶}

⁹⁶ <https://shalizehnasiri.persianblog.ir/WIA0mw4XjWir7kOd1aJk->

داستان دیو و حضرت سلیمان از زبان دکتر الهی قمشه ای

دکتر الهی قمشه ای می گوید: یکی از جذاب ترین تعبیرات «نفس و عشق»، قصه دیو و سلیمان است که از دیرباز در ادب پارسی به اشاره و تلمیح از آن یاد شده است.

قصه چنین است که سلیمان فرزند داود، انگشتی داشت که اسم اعظم الهی بر نگین آن نقش شده بود و سلیمان به دولت آن نام، دیو و پری را تسخیر کرده و به خدمت خود در آورده بود، چنانچه برای او قصر و این دیوان، ایوان و جام ها و پیکره ها می ساختند (قرآن / سبا / ۱۳) همان لشکریان نفسند که اگر آزادباشند، آدمی را به خدمت خود گیرند و هلاک کنند و اگر دربند و فرمان سلیمان روح آیند، خادم دولترای عشق شوند.

روزی سلیمان انگشتی خود را به کنیزکی سپرد و به گرمابه رفت. دیوی از این واقعه باخبر شد. در حال خود را به صورت سلیمان در آورد و انگشتی را از کنیزک طلب کرد. کنیز انگشتی به وی داد و او خود را به تخت سلیمان رساند و بر جای او نشست و دعوی سلیمانی کرد و خلق

از او پذیرفتند (از آنکه از سلیمانی جز صورتی و خاتمی نمی دیدند.) و چون سلیمان از گرمابه بیرون آمد و از ماجرا خبر یافت، گفت سلیمان حقیقی منم و آنکه بر جای من نشسته، دیوی بیش نیست. اما خلق او را انکار کردند. و سلیمان که به ملک اعتنایی نداشت و درعین سلطنت خود را «مسکین و فقیر» می دانست، به صحرا و کنار دریا رفت و ماهیگیری پیشه کرد.

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود ، چه غم دارد؟

حافظ

اما دیو چون به تلپیس و حیل(کلک) بر تخت نشست و مردم انگشتی با وی دیدند و ملک بر او مقرر شد ، روزی از بیم آنکه مبادا انگشتی بار دیگر به دست سلیمان افتد ، آن را در دریا افکند تا به کلی از میان برود و خود به اعتبار پیشین بر مردم حکومت کند. چون مدتی بدینسان بگذشت، مردم آن لطف و صفای سلیمانی را در رفتار دیو ندیدند و در :

دل گفتند

که زنهار از این مکر و دستان و ریو

به جای سلیمان نشستن چو دیو

و بتدریج ماهیت ظلمانی دیو بر خلق آشکار شد و جمله دل از او

بگردانیدند و در کمین فرصت بودند تا او را از تخت به زیر آورند و

: سلیمان حقیقی را به جای او نشانند که به گفته حافظ

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تلبیس و حیل، دیو سلیمان نشود

و

بجز شکر دهنی ، مایه هاست خوبی را

به خاتمی نتوان زد دم از سلیمانی

: و به زبان مولانا

خلق گفتند این سلیمان بی صفاست

از سلیمان تا سلیمان فرق هاست

و در این احوال، سلیمان همچنان بر لب بحر ماهی می گرفت . روزی

ماهی ای را بشکافت و از قضا ، خاتم گمشده را در شکم ماهی یافت و بر دست کرد . سلیمان به شهر نیامد، اما مردم از این ماجرا با خبر شدند و دانستند که سلیمان حقیقی با خاتم سلیمانی ، بیرون شهر است . پس در سیزده نوروز بر دیو بشوریدند و همه از شهر بیرون آمدند تا سلیمان را به تخت باز گردانند. و این روز ، بر خلاف تصور عامه ، روزی فرخنده و و نحوست آن کسی .مبارک است و به حقیقت روز سلیمان بهار است .
راست که با دیو بسازد و در طلب سلیمان از شهر بیرون نیاید

و شاید رسم ماهی خوردن در شب نوروز، تجدید خاطره ای از یافتن نگین سلیمان و رمزی از تلاش انسان برای وصول به اسم اعظم عشق باشد که با نوروز و رستاخیز بهار همراه است و از همین روی ، نسیم نوروزی نزد عارفان همان نفس رحمانی عشق است که از کوی یار می

: آید و چراغ دل را می افروزد

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بیفروزی

..ما همه فانی و او پا برجاست

..عشق را می گویم.. بی گمان عشق خداست

نکته

حضرت سلیمان یکی از پیامبران عظیم الشان بنی اسرائیل است که از نظر مقامات مادی و معنوی، در تاریخ پیامبران بی نظیر میباشد. نام وی در قرآن کریم ۱۶ مرتبه در سوره های بقره، نسا، انعام، انبیا، نمل، سبا و ص آمده است. او از مقربان درگاه الهی و بسیار شکرگزار خدا بود. مردی عالم و دانشمند که علم حکمت و قضاوت را به خوبی میدانست. او وارث همه مقامات حضرت داود علیه السلام، پدر خود است.^{۹۷}

جَنیانِ مَوْذیِ حَدِیبِیَه

ابن عباس روایت نموده است: رسول اکرم (ص) چون از جُحْفَه متوجه مکه شد، در حدیبیه ذخیره آب اصحاب پیامبر (ص) رو به اتمام بود و به همین علت، تشنگی بر آن ها غلبه کرد. فریاد العطش سپاهیان بلند شد و هیچ اثری از آب دیده نمی شد. رسول خدا فرمود: گویا نزدیک آن درخت چاهی دیده می شود، چه کسی از شما حاضر است از آن چاه برای لشکر آب بیاورد؟

مردی از اصحاب داوطلب شد و گروهی را با خود به سوی چاه حرکت داد.

⁹⁷ <http://www.migna.ir/news/9487>

وقتی به کنار درختان نزدیک چاه رسیدند، شعله های آتش نمودار شد و صداهای ترسناک به گوش می رسید. آن جماعت از ترس عقب نشینی کردند و ماجرا را به پیامبر گفتند: رسول خدا (ص) فرمود: آن شعله های آتش و صداهای عجیب از جنیان بود. هر کس برود و نترسد، من ورود او را به بهشت ضمانت می کنم.

مرد دیگری برخاست و با همان گروه به سمت چاه حرکت کرد. وقتی نزدیک چاه رسید، صداهایی بیشتر از صداهای قبلی به گوش می رسید و آتش هایی بدون هیزم در هوا می سوختند؛ صدائی شبیه صدای رعد و برق، پرده گوش ها را می خراشید، لذا ترس بر یاران غلبه کرده، به چاه نرسیده برگشتند و وقتی در میان دیگر افراد قرار گرفتند، این حادثه وحشتناک را برای آنان بیان کردند. آنان نیز از شنیدن آن اخبار ترسیدند.

بار سوم جمعی که به شجاعت و پردلی مشهور بودند، با همان گروه اول همراه شده و رفتند. آن ها نیز صحنه هایی به مراتب هول انگیزتر از قبل دیدند. تن های بی سر و سرهای بی تن مشاهده نمودند. پس از دیدن آن صحنه های ترسناک به تشنگی راضی شده و فرار را بر قرار ترجیح دادند. وقتی به خدمت رسول خدا (ص) رسیدند هر چه دیده بودند نقل کردند. پیامبر خدا امیرالمؤمنین (ع) را طلبید و به ایشان فرمود: برو مردم را از

زحمت تشنگی خلاص کن. سلمه بن اکوع می گوید: من هر چهار نوبت همراه آن ها بودم. وقتی مرتضی علی (ع) به آن درختان رسید، ترس را در چهره اطرافیان ملاحظه کرده و به ایشان فرمود: قدم بر جای قدم من بگذارید و به اطراف و جوانب نگاه نکنید. سپس شروع به رجزخوانی

نمود. معنی اشعاری که می خواند این بود

پناه من به خدائست فرد بی همتا که اوست خالق جن و انس و
ارض و سماء

ز رعد و برق و ز آتش علی نیاندیشد چو دیگران نهراسد ز صوت
یا ز صدا

حضرت علی (ع) به کنار چاه رسید و دلو(سطل مخصوص آب) را به داخل چاه انداخت. دو مَشک را پر از آب نمود، وقتی خواست دلو را بالا بکشد جنیان طناب دلو را بریده و به درون چاه انداختند. پس حضرت رو به همراهان کرد و فرمود: کیست که درون چاه برود؟

یاران گفتند: یا علی! هیچکس از ما طاقت این کار را ندارد. حضرت خود وارد چاه شد و فرمود: هر چه شنیدید و یا دیدید نترسید بلکه صبر نمائید. وقتی حضرت داخل چاه شد، خنده ها و صدای قهقهه بگوش می رسید، بعد از آن خنده ها، صدا افرادی را می شنیدیم که گویا کسی حلق های آن ها را گرفته و نفس در گلویشان مانده و به خنّاق مبتلا شده اند.

ناگاه صدای افتادن علی (ع) در چاه به گوش ما رسید، از این اتفاق به شهادت او یقین کردیم. در آن حال نه جرئت ماندن داشتیم و نه قدرت برگشتن. پس از لحظاتی صدای الله اکبر امیرالمؤمنین (ع) را شنیدیم، صدای شمشیر او نیز بگوش می رسید و آواز الحذار و الامان جنیان را می شنیدیم، قهقهه آنان تبدیل به های و هوی گریه شده بود

یک وقت شنیدیم که حضرت می فرماید: ریسمان را به داخل چاه بفرستید. حضرت دلو را بر آن ریسمان بست و صدا زد آب را بالا بکشید. ایشان پی در پی آب را به درون دلوها می ریخت و ما بالا می کشیدیم، تا اینکه همه از نوشیدن آب سیراب شدیم و مشک ها را پر از آب نمودیم. حضرت از چاه بیرون آمد. هر کسی از ما با یک مشک و آن حضرت با دو مشک آب به سوی لشکر حرکت کردیم

وقتی کنار همان درختان رسیدیم دیگر اثری از آثار آن صیحه ها و آتش ها نمانده بود. پس به خدمت رسول خدا (ص) رسیدیم و آنچه را که مشاهده کرده بودیم نقل نمودیم. سپاهیان از نقل این ماجرا متعجب شدند. پس حضرت رسول (ص) فرمود: این جن برادر آن جنی بود که بین کوه صفا و مروه به دست علی بن ابیطالب کشته شد و او قصد داشت انتقام برادرش را بگیرد، اما خودش نیز کشته شد^{۹۸}

۹۸. شیخ مفید. ارشاد، ج ۱: ۳۴۰

دانستنی هایی درباره جن

طول عمر جن از انسان بسیار زیادتر است ولی جن نیز دارای مرگ، تولد و عمر محدود و مشخص می باشد، همچنین دارای حشر، نشر، معاد، حساب و کتاب اخروی است. از لحاظ مرفولوژی و ظاهری، قیافه واقعی جن با انسان تفاوت دارد (این موجودات می توانند با قیافه و ظاهر کاذب نمایان شوند). جن یک امتیاز از لحاظ ظاهری نسبت به انسان دارد و آن اینکه می تواند به هر شکلی که می خواهد اعم از انسان و حیوان دربیاید، ولی به شکل پیامبران، ائمه معصومین و شیعیان واقعی ظاهر نمی شود. طول قد جن بسته به سن او، بین سی تا هشتاد سانتیمتر است. جن دارای دو جنس مذکر و مؤنث است و تولید مثل می کند. نطفه جن بر خلاف انسان از جنس و ماهیت شبیه هوا می باشد. برخی معتقدند که انسان و جن می توانند با همدیگر ازدواج نموده، حتی تولید مثل نمایند. دستگاه گوارش جن با انسان تفاوت دارد، جن از پس مانده غذای انسان بصورت بو کشیدن و یا مزه مزه کردن استفاده می کنند. بطور معمول جن انسان را می بیند ولی برای انسان قابل رؤیت نمی باشد. جن مانند انسان دارای علم، ادراک، قدرت تشخیص، مسئولیت و تکلیف

است. پیغمبر گرامی اسلام بر جن‌ها نیز مبعوث شدند و در بین جن‌ها نیز دین و مذهب و فرقه وجود دارد. جان به دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم شده و مسلمانان آنها نیز در دو گروه اهل تشیع و اهل تسنن قرار می‌گیرند. رهبر جن‌های شیعه «سعفر ابن زعفر» می‌باشد و لوحی مزین به جمله مبارک «یا ابا عبد الله الحسین» بر گردن دارد. پدر زعفر در صدر اسلام توسط حضرت علی (علیه السلام) کشته شد و خود نیز به دست آن حضرت مسلمان گردید. زعفر و لشکریانش در واقعه کربلا به یاری حضرت امام حسین (علیه السلام) شتافتند ولی آن امام بزرگوار اجازه نمودند. در منابع مختلف از جمله قرآن کریم، تفاسیر، احادیث و کتب علمی از جن یاد شده است. دانشمندان غربی از جن به عنوان ارواح صدادار یاد می‌کنند. پیامبر گرامی اسلام که درود خدا بر او باد می‌فرمایند: «خداوند جن را در پنج صنف آفرید: باد، مار، عقرب، حشرات و انسان.» برخی از انسانها جن را می‌پرستند، علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند: «مشرکان سه دسته می‌شوند، اول آنها یکیه جن می‌پرستند، دوم آنها یکیه ملائکه می‌پرستند و سوم آنها یکیه مقدّسینی از بشر را پرستش می‌کنند.» ابلیس از طوایف جن

است و در قرآن صراحتاً به این مطلب اشاره شده است. ابلیس شش هزار سال عبادت کرد و همین امر باعث شد از زمین به آسمان برود و در رده ملائک قرار بگیرد و به درجه‌ای رسید که مرتبه استادی برخی از ملائک را داشت. برخی از جن‌ها علاقمند به داشتن ارتباط با انسان می‌باشند، بعضی انسانها نیز به ایجاد رابطه با جن تمایل دارند، ایجاد این ارتباط امکان پذیر است ولی به هیچ عنوان توصیه نمی‌شود و نهی شده است، برخی از علما نیز آن را مجاز نمی‌دانند.

ارتباط با جن و تسخیر جن نه تنها هیچ سودی برای انسان ندارد بلکه مضر نیز می‌باشد، اگر انسانی با جن ارتباط گرفت، دیگر نمی‌تواند آنرا قطع کند و یا حداقل قطع این ارتباط دارای عواقب خطرناکی است. قابل ذکر است که جن در مقابل ارتباط با انسان و بعضاً خدماتی که ارائه می‌کند، چیزهایی از انسان می‌گیرد که جبران آن بسیار سخت بوده، یا غیرقابل جبران است. در صورتیکه جن از طرف انسان احساس خطر کند و یا آسیب ببیند، اقدام به تلافی خواهد کرد و به شخص مورد نظر یا بستگان نزدیک، از جمله همسر و فرزندان او آسیب می‌زند و یا آزار و اذیت می‌رساند، پس بهتر است در مورد جن به همین مقدار اطلاعات

رسیده از منابع دینی و بزرگان اکتفا نموده، جن را بهانه‌ای برای تفکر و تدبّر در عظمت خالق آن قرار دهیم. براستی که اگر انسان تمام عمر خویش را نیز صرف اندیشیدن در بزرگی و عظمت حق تعالی نماید،^{۹۹} بسیار اندک خواهد بود.

شیخ مرتضی طالقانی

ایشان که از شاگردان مرحوم آخوند بوده است صاحب کراماتی بوده است از جمله : کسی از اطراف نجف آمد پیش ایشان و از این که بچه‌اش جنّی شده بود شکوه کرد . شیخ به او گفت : برو به آنها بگو : مرتضی می‌گوید بروید . آن شخص هم می‌رود و گفته شیخ را عمل می‌کند ، بچه‌اش خوب می‌شود .

⁹⁹ <http://www.bekhater-3rah.blogfa.com/post/212>

در سرداب خانه شخصی از علماء در نجف ، چند عدد مار پیدا شده بود .
قضیه را به مرحوم شیخ مرتضی طالقانی می گوید : ایشان می فرماید : برو
به آنها بگو : مرتضی می گوید بروید . او هم می رود و می گوید . مارها
می روند و دیگر پیدایشان **نشد**^{۱۰۰}

فصل ششم: عالم پس از مرگ

جوانی که صدای ضجه اهل جهنم را می شنید!

روزی پیغمبر اکرم (ص) در وقت بین الطلوعین سراغ (اصحاب صفه)

رفت (پیامبر، زیاد سراغ اصحاب صفه می رفت.)

در این میان، چشمش به جوانی افتاد.

دید این جوان یک حالت غیر عادی دارد: دارد تلوتلو می خورد،

چشمهایش به کاسه سر فرو رفته است و رنگش، رنگ عادی نیست.

جلو رفت و فرمود: کیف اصبحت (چگونه صبح کرده ای؟)

عرض کرد اصبحت موقنا یا رسول الله در حالی صبح کرده ام که اهل

یقینم؛ یعنی آنچه تو با زبان خودت از راه گوش به ما گفته ای، من

اکنون از راه بصیرت می بینم. پیغمبر می خواست یک مقدار حرف از او

بکشد، فرمود: هر چیزی علامتی دارد، تو که ادعا می کنی اهل یقین

هستی، علامت یقین تو چیست؟

ما علامه یقینک ؟

عرض کرد: ان یقینی یا رسول الله هو الذی احزننی و اسهر لیلی و اظما هو اجری ، علامت یقین من این است که روزها مرا تشنه می دارد و شبها مرا بی خواب ؛ یعنی این روزه های روز و شب زنده داریها، علامت یقین است . یقین من نمی گذارد که شب سر به بستر بگذارم ؛ یقین من نمی گذارد که حتی یک روز مفطر باشم . فرمود: این کافی نیست .
بیش از این بگو، علامت بیشتری از تو می خواهم .

عرض کرد: یا رسول الله ! الان که در این دنیا هستم ؛ درست مثل این است که آن دنیا را می بینم و صداهای آنجا را می شنوم ؛ صدای اهل بهشت را از بهشت و صدای اهل جهنم را از جهنم می شنوم . یا رسول الله ! اگر به من اجازه دهی ، اصحاب را الان یک یک معرفی کنم که کدام یک بهشتی و کدام جهنمی اند. فرمود: سکوت ! دیگر حرف نزن .^{۱۰۱}

مرگ سخت تاجر!

¹⁰¹ <http://www.askdin.com/showthread.php?t=16952>

یکی از طلاب قم بنام سید مهدی کشفی می‌گوید: یکشب برای نماز شب بلند شدم و خواستم که آفتابه را بردارم ناگاله دیدم خانه ما که پنجاه، شصت متر بیشتر نبود خیلی بزرگ است وبصورت کاروانسرای خیلی بزرگی است که حجره‌های فراوانی دارد! ناگاه از یکی از حجره‌ها صدای دلخراشی شنیدم. وقتی بطرف آنجا رفتم دیدم که در حجره یک نفر را خوابانده و سنگی به بزرگی اتاقی روی سینه‌اش گذاشته اند و یکنفر هم بالای سنگ خوابیده و یک میله آهنی در دست دارد که آن راتوی گلوی این شخص فشار می‌دهد. من هرچه کردم در را باز کنم تا کمک او بروم نشد. آن شخص را می‌شناختم از تجار تهران بود. م‌ایوس برگشتم وبعد از چند ساعت خدمت آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی رفت و ما جرا را تعریف کرد. ایشان گفت آن کسی که دیدی در حال جان‌کندن بوده و آن سنگ هم تعلّق به دنیايش است و آنی هم که روی سنگ میله در دست داشته ملک الموت بوده است. بعد از چند روز خبر فوت آن تاجر رسید که مطابق بود با تاریخی که من آن صحنه را در خانه دیدم.^{۱۰۲}

از عالم بعد از مرگ چه خبر؟¹⁰²

ارواح مؤمنین در راحتی!

امام صادق(ع) فرمود: ارواح مؤمنین، در اطاقهایی از بهشت، زندگی می کنند. از غذاهای بهشتی و آشامیدنیهای آن، می خورند و می آشامند و به دیدار یکدیگر می روند و می گویند: خدایا! روز قیامت را برسان! تا وعده های تو را ببینیم.

و ارواح کفار، در آتش جهنم هستند که آتش بر آنها عرضه می شود و می گویند: خدایا! قیامت را نرسان و وعده های خود را وفا نکن! و بین اولین ما و آخرین ما ملاقات نیانداز!^{۱۰۳}

قصاب در عالم برزخ!

مرحوم نراقی از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتیم. سپس تصمیم گرفتیم که بزیارت اهل قبور برویم. وقتی بر روی قبر هانشسته بودیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از

قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است! آیا از ما

پذیرائی نمی

کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته دیگر، سه

شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما وحشت کردیم! و گمان کردیم

تا روز سه شنبه بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و توبه و اصلاح

کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه شنبه، قسمتی از روز که

گذشت، باهم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر برویم. شاید

منظور مردن نبوده است! وقتیکه سر قبر رفتیم، یکی از ماها گفت: ای

صاحب قبر! به وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که بفرمائید! ناگاه باغی

در جلو چشم ما ظاهر شد، در نهایت طراوت و صفا، با نهرا و درختهای

میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبائی رسیدیم و دیدیم که

شخصی خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون ما را دید، با انواع

واقسام شیرینیجات و میوه هایی که در عمرمان ندیده بودیم، از ما پذیرائی

کرد! هرچه می خوردیم، چنان لذت داشت که سیر نمی شدیم!... از او

سؤال شد که: از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول وقتم، ترک نشد! ^{۱۰۴}

عجایی که پیامبر خدا در معراج دیدند

یکی از معجزات علمی و عملی پیامبر اعظم (ص) که به تصریح قرآن کریم در سایه عبودیت آن حضرت رخ داده، «معراج» است که در اولین آیه سورة اسرا و آیات هشتم تا هجدهم سورة نجم می توان اشاراتی را: درباره آن مشاهده کرد. آغاز ماجرا در سورة اسرا چنین آمده است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که گرداگردش را پربرکت ساختیم، تا نشانه های خود را به او نشان دهیم. او شنوا و بیناست.

البته آن گونه که از روایات برمی آید معراج ضمن دو مرحله انجام شده است در مرحله اول همان گونه که در آیه فوق مشاهده کردیم ایشان را

شبانه از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی سیر می دهند و پس از آن تا آسمان هفتم و تا جایی صعود می کنند که احدی جز خداوند متعال حضور نداشته است و تمام این ماجرا در بیداری بوده و بنابر نظر اکثر علمای شیعه با همین بدن جسمانی اتفاق افتاده و نه در خواب یا با روح زیرا معراج صرفاً روحانی فضیلت چندانی را برای ایشان اثبات نمی کند. و چنان عظمتی را که مورد تأکید و روایات است بر نمی تابد.

مرحله دوم معراج در سورهٔ نجم چنین توصیف شده است:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد (۸)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

۱۰۵

تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود (۱۰)

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ﴿١١﴾

آنچه را دل دید انکار[ش] نکرد (۱۱)

أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید (۱۲)

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾

و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است (۱۳)

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾

نزدیک سدرالمنتهی (۱۴)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾

در همان جا که جنة‌الماوی است (۱۵)

إِذْ يَغْشَى السَّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾

آنگاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود پوشیده بود (۱۶)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾

دیده [اش] منحرف نگشت و [از حد] در نگذشت (۱۷)

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید (۱۸)

عجایب سفر معراج

رسول خدا(ص) فرمود: فرشته‌ای را در آسمان اول دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و(بر خلاف دیگران) چهره‌ای درهم و خشناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود. بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود بر گرداند

و بر طبق همین روایت در آن جا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آن حضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم(و سکه‌ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه‌ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می‌کنم و چون بر مرده‌ای گریه می‌کنند بدانها می‌گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می‌آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا(ص) فرمود: برآستی که مرگ بالاترین

مصیبت و سخت‌ترین حادثه است و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت‌تر از آن است

و سپس فرمود: و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرف‌هایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبنانی چون لبان شتران داشتند و گوشت‌های پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذارند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجویی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خواندند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکم‌های بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند

که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی(ع) هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم، ولی این مرد از من نزد خدا گرامی تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریاهایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می کرد و دریاهایی از ظلمت و تاریکی و

دریاهایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت:
این قسمتی از مخلوقات خداست^{۱۰۶}

دیدار پیامبر از جهنم (در سفر معراج)

امیرالمومنین علی (ع) می فرمایند : «روزی با فاطمه (س) محضر پیامبر
خدا (ص) رسیدیم دیدیم حضرت به شدت گریه میکنند ا.

گفتم : پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله (ص) ! چرا گریه می کنید؟
فرمودند: یا علی ! آن شب که مرا به معراج بردند گروهی از زنان امت
خود را در عذاب سختی دیدم که از شدت عذابشان گریستم .) و اکنون
گریه ام برای ایشان است . (

1- زنی را دیدم که از موی سر آویزان است و مغز سرش از شدت
حرارت می جوشید.

2- زنی را دیدم که با زبانش آویزانش کرده اند و از حمیم جهنم در حلقش می ریختند.

3- زنی را دیدم که به دو سینه اش آویزانش کرده بودند.

4- زنی را دیدم که دست و پایش را بسته اند و مارها و عقربها بر او مسلط هستند .

5- زنی را دیدم که گوشت بدنش را با قیچی می چیدند و مجبورش می کردند که آن را بخورد و آتش از زیر آن زبانه می کشید.

6- زنی را دیدم که کر و کور و لال بود و در تابوتی از آتش قرار داشت که مغز سرش از سوراخ های بینی اش خارج می شد و بدن او بصورت جذام و برص بود.

7- زنی را دیدم که به دو پایش آویزان کرده اند در حالیکه در تنوری از آتش بود.

8- زنی را مشاهده کردم که گوشت بدنش را از قسمت جلو و عقب به وسیله مقراضهائی از آتش جدا می کردند.

9- زنی را دیدم که صورت و دستهایش در آتش گرفته در حالی که امعا و احشای روده اش را می خورد.

10- زنی را دیدم که سرش سرخو و بدنش بدن الاغ بود و به انواع عذابها شکنجه اش می کردند.

11- زنی را به صورت سگ دیدم و آتش از نشیمنگاه او داخل می شود و از دهانش بیرون می آید و فرشتگان عذاب عمودهای آتشین بر سر و بدن او می کوبند.

* حضرت فاطمه (س) عرض کردند : پدر جان ! این زنان در دنیا چه کرده بودند که خداوند آنان را چنین عذاب می کند؟!
رسول خدا (ص) فرمودند : دخترم !

1- زنی که از موی سرش آویخته شده بود موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشاند.

2- زنی که از زبانش آویزان بود آن زنی بود که شوهرش را با زبان اذیت می کرد .

3- زنی که به دو سینه اش آویزان بود زنی بود که از همبستر شدن با شوهرش خودداری می نمود.

4- زنی که دست و پایش بسته بود و مارها و عقربها بر او مسلط شده بودند آن زنی بود که بدون اجازه شوهرش از خانه خارج میشد.

5- زنی را که از گوشت بدنش با قیچی می چیدند و به او میخورانیدند زنی بود که خودش را برای مردان نامحرم زینت می کرد و بدنش را به آنها نشان می داد.

6- زنی که کر و کور و لال بود و در تابوتی از آتش قرار داشت زنی بود که از راه زنا بچه دار می شد و به گردن شوهرش می انداخت.

- 7- زنی را که با پاهایش آویزانش کرده بودند زنی بود که وضو و طهارت لباس و غسل جنابت و حیض اهمیت نمی داد و نجاست و پاکی را مراعات نمی کرد و نماز را سبک می شمرد و مورد اهانت قرار می داد.
- 8- زنی که از گوشت جلو و عقب بدنش با مقراض از آتش جدا میکردند زنی بود که خود را از راه نامشروع به مردان عرضه می داشت.
- 8- زنی که صورت و دستانش می سوخت و روده هایش را می خورد زنی است که قوادی می کرد یعنی واسطه کارهای نامشروع و خلاف عفت و عصمت قرار می گرفت .
- 9- زنی که سرش مانند خوک و بدنش مانند الاغ بود او زنی سخن چین و دروغگو بود.

10- زنی که بصورت سگ بود و آتش از نشیمنگاه او وارد و از دهانش خارج می شد زنی خواننده (صدایش را برای نامحرم با ناز و کرشمه و مهیج رها میکرد) و حسود بود.

سپس فرمودند: وای بر زنی که همسرش از او راضی نباشد و خوشا به حال آن که همسرش از او راضی باشد.^{۱۰۷}

آسمان دنیا

به نوشته المیزان، پیامبر(ص) در سفر معراج از مسجد الاقصی به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم (ع) را دید. آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال او آمده و با روی خندان به او سلام کردند. او در آسمان دنیا ملک الموت را نیز دید و با او گفتگو کرد.

آسمان های دوم تا ششم

(داستانهای بحارالانوار ج 8 ص 309 روایت 75 باب 24)¹⁰⁷

وی سپس به آسمان دوم صعود کرد و آنجا با حضرت یحیی و حضرت عیسی دیدار کرد. پس از آن در آسمان سوم با یوسف، در آسمان چهارم با حضرت ادریس، در آسمان پنجم با هارون بن عمران و در آسمان¹⁰⁸ ششم با موسی بن عمران ملاقات نمود.

¹⁰⁸ <http://fa.wikishia.net/view>

فهرست ماوراء الطبیعه

مقدمه.....3

فصل اول: سخن گفتن جمادات و حیوانات و نباتات...5

درختها به پیامبر سلام کردند...5

سخن گفتن گوشت بره...8

سخن گفتن امیرمومنان با مار...10

گرگ با یعقوب حرف زد...11

گاو با حضرت موسی صحبت کرد و راز قتل را فاش نمود!...12

شیر با امام رضا علیه السلام سخن گفت...14

سخن گفتن زمین با امام حسن مجتبی علیه السلام...19

ناله ستون...25

دو نیم شدن ماه...27

علت گریه کوه...30

سوسمار سخن گفت!...34

شیر با ابوذر سخن گفت...35

سخن گفتن با اصحاب کهف...39

چهار پرنده‌ای که به امر امام علیه‌السلام زنده شدند...44

فصل دوم: ملائکه و فرشتگان...49

سابقه وجود و تعداد فرشتگان...60

آیا ملائکه، گریه و خنده دارند؟...64

فرشتگان به کمک مسلمانان آمدند...73

فصل سوم: زنانی از جهان دیگر...75

فصل چهارم: درباره شیاطین...87

فصل پنجم: درباره جن...102

جن در فرهنگ عامه...105

ازدواج جوان ایرانی با جن...114

همزاد...125

آیه الله بهجت و جن...127

نظر قرآن کریم درباره جن...138

داستان دیو و حضرت سلیمان از زبان دکتر الهی قمشه ای...155

دانستنی هایی درباره جن...164

فصل ششم:عالم پس از مرگ...171

بهداشت روانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بهداشت روانی

یاایهاالانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه {انشقاق6}

ای انسان تو از زمان بدنیا آمدن تا مردن در مبارزه و سختی هستی!

همانگونه که جسم انسان بیمار می شود، روح و روان آدمی هم بیمار می گردد. و باید انسانها بیماریهای روحی خود را شناخته و مواظب باشند تا آلوده به آنها نشوند یا اگر آلودگی پیدا کرده اند راه درمان آنها را بشناسند.

از جمله بیماریهای روح و روان، خودکم بینی، خودبزرگ

بینی، بدبینی، زودرنج بودن و پر خاشگیری، یاس و ناامیدی، بی اعتقادی به مبدء و معاد و... می باشد.

خود کم بینی

یکی از مرضهای روح آنست که انسان خود را دست کم می بیند و دیگران را از خود قدرتمندتر و تواناتر بیندارد.

در حالی که همه انسانها استعداد رسیدن به کمال را دارند و همه مساوی هستند مگر آنان بیشتر تقوا دارند. و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر بوسیله تقوا. پس کسی از دیگری کمتر و پایین تر نیست .

علی ع می فرماید: این جهان عالم صغیر است و انسان عالم کبیر است.

وقتی تاریخ را مطالعه می کنیم می بینیم که افرادی بودند که نقص عضو

داشته اند ولی با پشتکار و اراده به درجات بالا رسیده و از افراد سالم

جلوتر زده اند. کتابی چاپ شده که زندگی افرادی که کور بوده ولی

دانشمند شده اند را آورده است. خانمی سراخ داریم که یک دستش در

سانحه قطع شده ولی با پشتکار و اراده لیسانس زبان گرفته و با شغل

معلمی خانواده ای را اداره می کند. ابابصیر شاگرد دانشمند امام

صادق ع کور و نابینا بود. نابینایی است که با موتور از روستای خود به

روستای دیگر می رود. افرادی بوده اند که دست نداشته ولی نقاش

ماهری شده اند. یا با یک پا به کوهنوردی می روند. چند سال است تیم
والیبال معلولان ایران قهرمان دنیا می شود..

ملا صالح مازندرانی بسیار کم حافظه و فقیر بود ولی با پشتکار و تلاش به
درجه اجتهاد رسید. سکاکی در سنین بالا بدنبال علم و دانش رفت واز
دانشمندان گردید.

خدا هیچ کس را حقیر نیافریده وهر انسانی می تواند به درجات بالا
برسد.

یکی از ضرباتی که بر فرهنگ مردم ایران درطوال سالیان قبل از انقلاب
وارد شد این بود که القا می کردند ایرانی نمی تواند. تقی زاده غربزده می
گفت: ایرانی نمی تواند لولهنگ بسازد. ایرانی باید از موی سر تا پا فرنگی
باشد!

امام راحل در وصیتنامه سیاسی الهی خود می نویسد:

ه از جمله نقشه ها که معالاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور
عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن
کشورهای استعمار زده از خویش، و غربزده و شرقزده نمودن آنان

است به طوریکه خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرائض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند! و قصه این امر غمانگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آن خورده و اکنون نیز می‌خوریم کشنده و کوبنده است .

بحمدالله بعد از انقلاب با هدایتهای رهبران انقلاب اسلامی، خودباختگی تبدیل به خود اتکایی شده ودانشمندان ایرانی درعرصه های مختلف به پیشرفتهای بزرگی دست یافته اند.

در جهان کنونی عده ای بخاطر جهل ونادانی خود را از دیگران حقیرتر وکمتر می دانند از جمله قوم نجس ها در هندوستان که خودرا نجس می دانند وبا گدایی از دیگران زندگی می کنند.یا سیاهان کشورهای غربی بعضا احساس حقارت می کنند. که همه اینها برخلاف واقعیت است و همه اینها چیزی از دیگران کمتر ندارند

بنابراین انسانها نباید خود را از دیگران کمتر بدانند فقط در مقابل خدا هست که هرچه انسان کوچکی کند و خود را هیچ بداند معرفتش به او بیشتر شده و مورد عنیات خدا بیشتر قرار می گیرد.

خودبزرگ بینی

این مرض باعث می شود که انسان خیال کند از دیگران برتر و بالاتر است. نمرود، فرعون، محمدرضا پهلوی، و گروههایی مانند نازیها در آلمان، نژادپرستها در اروپا، کوکلوس کلانها در امریکا نمونه ای از این خود بزرگ بینی هستند.

فرعونیان حاضر نبودند بنی اسرائیل {یهودیه} را در حد افراد آزاد قبول کنند بلکه آنها را نوکر و غلام و بنده خود می دانستند لذا خداوند موسی ع را برای آزادی بنی اسرائیل فرستاد امام فرعون مقاومت کرد و حاضر نشد به آنها آزادی بدهد لذا عذاب الهی او را فرا گرفت و غرق شد و مرد.

این همه تکبر و خودبزرگ بینی علامت بیماری خطرناکی است. بیماری که باعث می شود هیتلر جنگ جهانی راه بیاندازد و میلیونها نفر را به کشتن

بدهد زیرا مدعی بود که نژاد ژرمن از همه نژادها بالاتر است و باید آقای دنیا باشد! والان هم بوش جنایتکار همان ادعارا دارد که امریکا باید تمدن ودمکراسی را به همه کشورها ببرد!

یا نژادپرستان آفریقای جنوبی {آپارتاید} در پارکها ومحلات اعیان نشین تابلو نصب می کردند که:ورود سگ وسیاه ممنوع!
در هر حال بزرگی مخصوص خداست ونباید انسان خود را از دیگران برتر ببیند.

در روایت است که خدا به موسی گفت فردا که برای مناجات می آیی کسی را که از خودت پایین تر است با خود بیاور.
موسی روز بعد تنها به کوه طور رفت وعرض کرد کسی را نیافتم که من از او بالاتر باشم!خدا فرمود به عزت وجلالم قسم!اگر شخصی را با خودت آورده بودی نامت را از دیوان پیامبران پاک می کردم.

آری انسانها با هم برابرند واحدی بر دیگری برتری ندارد مگر با تقوا.وافراد متکبر در قیامت بصورت ذره ومورچه محشور شده وخلائق پا بر روی آنها می گذارند!

تکبر باعث شد ابلیس با هزاران سال عبادت از زمره فرشتگان الهی رانده شده و تا روز قیامت ملعون خدا و ملعون خلق خدا قرار گیرد.

قرآن می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا {نساء 36}

خداوند متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسیکه ذره‌ای کبر در دل او باشد، داخل بهشت نمی‌شود.

تعجب امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) فرمود: از متکبر فخر کننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و عجب از کسیکه در وجود خدا، شک می‌کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می‌بیند! و عجب از کسیکه مرگ را انکار می‌کند، در حالیکه مشاهده می‌کند که روز و شب افرادی می‌میرند! و عجب از کسیکه زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می‌کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می‌بیند! و عجب

از کسیکه خانه از بین رفتنی - دنیا - را آباد می کند، ولی خانه باقی ماندنی - آخرت - را ترک کرده است!

رسول خدا (ص): روز قیامت، خدا با سه دسته سخن نمی گوید و به آنان نظر - لطف - نمی کند و اعمال آنان را تزکیه نمی نماید و برای آنان عذابی دردناک است: از جمله آنان آدم خودرأی و متکبر! است.

سوء ظن و بدبینی

چون انسان موجودی اجتماعی است لذا اگر بخواهد پیشرفت بکند
وسعادتمند باشد باید نسبت به هم خوش گمان باشند و کارهای هم را بر
خوب حمل کنند و از بدبینی به هم دوری کنند که خدا سوءظن به مؤمن
را حرام کرده است.

اگر انسان به همسرش سوءظن داشته باشد احتمال جدایی یا مشکلات
دیگر حتی بوجود آمدن اتفاقات بدی مثل کشته شدن بوجود می
آید. حوادثی مثل: مادر و پسرش چون به دخترشان شک کرده بودند او را
کشتند! مردی بخاطر شک به همسرش او را کشت. زنی بخاطر شک به
شوهرش از او طلاق گرفت. و...

سوءظن رفاقت ها را از بین می برد. سوءظن باعث روان پریشی و
مشکلات روانی و تنهایی شخص می شود. لذا بزرگان دین به ما
دستور داده اند که به هم اعتماد کنیم و خوش گمان باشیم و تا چیزی را
یقین نکرديم به ان عمل نکنیم و ترتیب اثر ندهیم.

«علی(ع): بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. پس آنچه را
با گوش شنیدی چنانچه با چشم هم دیدی راست و حق است.»

«اعمال برادرت را تا دلیلی بر خلافت نیافتی، بر نیکوترین وجه حمل نما. و تا زمانی که می توانی سخن مؤمن را بر خوب حمل کنی، هرگز نسبت به سخن مؤمن گمان بد مبر.» تفسیر نمونه

«امام صادق(ع): اصل حُسن ظن از حُسن ایمان و سالم بودن دل است که هر که را می بیند پاک و خوب می پندارد و احتمال حیاء و امانت و صیانت و راستی به او می دهد.»

«پیامبر(ص): به برادرانتان گمان خوب داشته باشید تا دچار صفای دل و پاکی طبع گردید» تفسیر من هدی القرآن

زود رنج بودن

بعضی از افراد در برخورد ها و صحبت ها با دیگران زود ناراحت شده و عصبانی و گاه دشمن می شوند. این یک نوع بیماری روحی است که با بردباری و عفو و خویشتن داری قابل درمان است. اگر انسان به فضائل اخلاقی بزرگان دین نگاه کند متوجه می شود که آدمی می تواند دریای

خوبی ها و نیکی ها و مکارم اخلاق باشد و زندگی و حیات طیبه ای برای خود فراهم نماید.

امام پنجم(ع): کسیکه عصبانیت خود را کنترل کند، در حالیکه قدرت بر اعمال خشونت دارد، روز قیامت خداوند دلش را از اطمینان و ایمان پر نماید.

رسول خدا(ص): «محبت خدا بر آنکه در غضب، خوددار باشد، لازم است»
رسول خدا(ص): «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

«مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: مرا نصیحتی بفرما! حضرت فرمود: غضب نکن! باز گفت: مرا توصیه ای بفرمائید! فرمود: غضب نکن! برای بار سوم گفت: مرا نصیحتی بفرمائید! فرمود: غضب منما! آن شخص خدا حافظی کرد و بنزد قبیله خود مراجعه نمود. ناگاه دید که بر سر مسئله قتلی، قبیله او آماده کارزار با قبیله دیگر شده است. او هم غضبناک شده و لباس رزم پوشید! اما بیاد سخن پیامبر افتاد

ولباس جنگی را در آورد و بنزد قبیله مقابل رفت و گفت: ای مردم! هر جراحت و قتل بی نشانه‌ای که در افراد شما باشد، بعهده من است و خونبهای آنرا می‌دهم. آنها گفتند: ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم! سپس بایکدیگر صلح نمودند.»

یکی از مواردی که باعث عصبانیت انسان می شود این است که دیگران او را مسخره کنند. در این موارد می توان با سکوت در مقابل مسخره کننده از کنار آن گذشت. همانند ملاک اشتر فرمانده سپاه علی ع که وقتی شخصی پوست خربزه ای بطرف او پرتاب کرد، مالک به مسجد رفت و برای آمرزش آن شخص دعا کرد.

یا اینکه با حاضر جوابی، شخص مسخره کننده را وادار به عقب نشینی نمود. گویند جوان بی ادبی خر ماده ای را نزد عالم ربانی آقا جمال خوانساری آورد و گفت این خر را برای من عقد کنید! آقا جمال با حالتی جدی به او گفت شما در قرآن نخوانده ای که ازدواج با مادر حرام است من چگونه مادرت را برایت عقد کنم!

یا به یک نفر روحانی گفتند: مارمولک! او اشاره کرد که بیا نزدیک. وقتی
آن جوان نزدیک شد گفت خبرنداری که من قبلا مارمولک بودم ولی
الان تمساح شده ام!

یا نقل شده عالمی عبور می کرد از بالای بام بر سرش خاکروبه ریختند. او
رو به آسمان کرد و گفت خدایا تورا شکر می گویم که بر سر پر گناهم
بجای سنگ، خاکروبه ریختی!

در هر حال انسان باید مسلط بر خودش باشد و در هنگام عصبانیت آنرا
کنترل کرده و در آن حال هیچ تصمیمی نگیرد والا دچار پشیمانی خواهد
شد! و یا جنایتها مرتکب می شود که دیگر جبران نمی شود. همانگونه که
شاه عباس در هنگام عصبانیت دستور قتل فرزندش را صادر کرد! یا آغا
محمدخان قاجار دستور کور کردن هزاران کرمانی را داد! یا در زمان
خودمان دهها قتل و آدمکشی و چاقو کشی و هفت تیر کشی و اهانت و
ضرب و جرح در میان افراد که بر اثر عصبانیت بوجود می آید را
شاهدیم.

مینا مادر علی کوچولو وقتی دید پسرش چادر نو او را پاره کرده و به دور کمرش بسته آنچنان عصبانی شد که کودکش را زیر مشت و لگد گرفت که ناگاه با بدن بی جان او مواجه شد و او را مرده یافت.

اما انسانهای بزرگ چنان بر نفسشان مسلط هستند که نمی گذارند در هنگام عصبانیت، کنترل از دستشان خارج شده و باعث مشکل و ضرر شود. وقتی خدمتکار امام سجاده داشت بر دست حضرت آب می ریخت ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و بر سر امام افتاد و سر حضرت را شکست. امام نگاهی به او کرد. او گفت: والکاظمین الغیظ {آل عمران 134}. یعنی مؤمن خشمش را فرو می خورد. امام فرمود فروخوردم. گفت: والعافین عن الناس. یعنی مؤمن اهل عفو و گذشت است. امام فرمود از تو گذشتم. گفت: والله يحب المحسنين. یعنی خدا نیکوکاران را دوست دارد. امام فرمود تو را آزاد کردم.

رابطه پر خاشگری با رشد شخصیتی نوجوان

یکی از آثار رشد نوجوانان، ظاهر شدن پر خاشگری در رفتار بعضی از آنها در خانواده و مدرسه و جاهای دیگر است.

از علت های پر خاشگری، می توان به به تحقیر نوجوان در مقابل دیگران اشاره کرد. او که هرچه بزرگتر می شود به مسئله نیاز به احترام گذاشتن و داشتن شخصیت پی می برد وقتی با بی احترامی به خود مواجه می شود گاه به پر خاشگری و عصبانیت های بی جا و دعوا با اعضای خانواده یا هم کلاسی های خود بر سر مسائل کوچک روی میآورد. لذا اولین نکته برای آرامش خانواده و دوری از رفتارهای ناپسند نوجوانان و جوانان، شناخت روان جوان و آگاهی از مقتضیات جوانی است. فرزند جوان، مطابق میل طبیعی، عاشق استقلال و تشخص است. می خواهد هرچه زودتر خود را از محدودیتهای دوران کودکی رها سازد و به گروه بزرگسالان بپیوندد و مانند آنان مستقل باشد. او خواسته خود را بر زبان نمی آورد! ولی اگر به مقصود خود نائل نشود و به حق طبیعی خود، دست نیابد، سرکشی و

طغیان می‌کند، به کارهای غیر عادی دست می‌زند، بد رفتار و تندخو می‌شود و با زبان حال می‌گوید:

به شخصیت من احترام بگذارید! مرا مستقل و آزاد بشناسید! با من همانند یک فرد بزرگ برخورد کنید!

در سخن پیامبر ص است که فرمود: «فرزند، هفت سال آقاست. هفت سال بنده است و هفت سال هم وزیر است».

طفل هفت سال اول بر پدر و مادرش حکومت می‌کند! زیرا فکرش نارسا و جسمش ناتوان است. پدر و مادر باید با دیدهٔ رأفت به او نظر کنند و ناچارند که خواسته‌های او را برآورده سازند.

در هفت سال دوم، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید. جسمش قوی می‌شود و درکش رشد می‌کند. تانندهای خویها و بدیها را می‌فهمد. لذا مورد مؤاخذه والدین و مربی و آموزگار قرار می‌گیرد. و چون عقلش بخوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، پدر و مادر آمرانه به او تذکر داده و او باید فرمان والدین را اطاعت کند.

اما در هفت سال سوم نشانه‌های جوانی و بزرگسالی در او پدید می‌آید.
لذا احساس مسئولیت می‌کند و در تدبیر زندگی همکار والدین می‌باشد.

از بکار بردن کلمهٔ وزیر چند نکته را می‌فهمیم:

الف - جوان تشخص طلب و استقلال جواست.

ب - نباید با او آمرانه برخورد کرد.

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه
و مدرسه به آنها حق اظهار عقیده داده شود. البته استقلال دادن به جوان
به این معنا نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا به میل خود به هر
محیط فاسدی برود، زیرا جوان که عقلش نسبت به احساساتش ضعیف
است، همواره در معرض سقوط قرار دارد. جوان اغلب پایان کار را
نمی‌بیند و از تشخیص بسیاری از بدیها و خوینها عاجز است. پس مراد از
وزیر بودنش آن است که هم شخصیتش مورد احترام باشد و هم اختیار
صد در صد نداشته باشد، بلکه تصمیم‌نهایی با والدین است.

سختگیری بی مورد، زورگویی و ستم، تعدی و خشونت والدین نسبت به
جوان یکی از دو نتیجه را به بار می‌آورد:

الف - جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسای روحی و نظارتهای خسته کننده والدین، نیروی مقاوت خود را از دست داده و تسلیم شرائط موجود می شود. او اگر چه سازگار و سربزیر می شود ولی استعدادهای خود را از دست می دهد و یک انسان نالایق بار می آید.

ب - جوان در مقابل سختگیری ها می ایستد که در نتیجه باعث اختلاف در خانواده می شود. عریده ها و فریادها، تندی و خشونت، اشک و زاری، هیجان و ناراحتی برنامه عادی چنین خانه هایی خواهد بود!

بعضی پدران بخاطر عقده خود کم بینی، خشن و تندخو هستند. برای ابراز قدرت در خانه، با اهل منزل بدرفتاری می کنند، فریاد می کشند، دشنام می دهند. گاهی بچه ها را کتک می زنند! و گاهی در محیط منزل ایجاد رعب و هراس می کنند! لغزش یا اشتباه کوچک را بزرگ تلقی کرده و چشم پوشی نمی کنند. مثلاً پدر اگر بخواهد بخوابد، انتظار دارد که همه اهل خانه ساکت باشند و اگر صدایی بلند شود، طوفان پيامی کند! ولی اگر دیگران خواب باشند، استراحت دیگران برایش ارزشی ندارد! کودکان این خانه ها بر اثر سختگیری بی مورد والدین، خشمگین و عصبی بار

می آیند و همواره در خود احساس حقارت نموده و این حس بصورت
عقده در آنها باقی می ماند!

البته تا کوچک هستند نمی توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود
عکس العملی نشان دهند، اما زمانی که پا به سن جوانی می گذارند، برای
اینکه در خانه بخاطر عقده حقارت خود، ابراز وجود کنند، کانون خانواده
را به محل مشاجره و ناسازگاری تبدیل کرده و کار به آنجا می کشد که
فرزند در مقابل پدر می ایستد! راه حل این معضل به دو طرف برمی گردد.
دو طرف باید خودسری و لجاج را ترک کنند واز تمایلات نادرست
خویش چشم پوشند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند.
در بررسی روی 105 پسر و دختر جوان که خلاف بزرگی را انجام داده
بودند، متوجه شدند که تقریباً 91 درصد جوانان مجرم از اختلالات عاطفی
شدید رنج می برند. یعنی هم از حیث عاطفی مورد بی مهری قرار گرفته
بودند و هم احساس ناامنی و حقارت داشتند!

جنون جوانی

باتوجه به اینکه هر انسان سالمی دارای دو نیروی عظیم عقل و احساس است، در جوانان معمولاً احساسات در کمال قدرت و نیرو، و عقل در حال ضعف و ناتوانی است (بغیر از موارد استثنائی) لذا می‌بینی تصمیمات و کارهایشان گاهی نامعقول و نپخته است و مخصوصاً در حال عصبانیت کارهای ناروا و اعمال خطرناک انجام می‌دهند. جوان سعادتمند کسی است که باتوجه به ضعف عقل جوانی، خود را بشناسد و در کارهای مهم از نصیحت افراد عاقل و خیرخواه پیروی نماید و از برنامه‌های صحیح تربیتی و دینی تبعیت کند.

یکی از بیماریهای روانی که در کمین بعضی از جوانان است، بیماری جنون جوانی است! این بیماری به چند صورت بروز می‌کند که یک قسم آن اختلالات روانی و بی‌نظمی‌های فکری است، که کم و بیش تمام جوانان نوحاسته گرفتار آن هستند و این بیماری همان جنون خودنمائی و تخیلات افسانه‌ایست. در این بیماری، شخص اسیر توهمات واهی خود می‌گردد، از واقعیت‌های زندگی غافل می‌شود و مانند دیوانگان به‌اوهام و تخیلات پناه می‌برد! و

همواره در خواب و خیال سیر می‌کند وزندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیر واقعی می‌بیند. او از عقل و منطق گریزان است و عاشق اوهام و افسانه‌های ناشدنی! او گاهی تحت تأثیر این اوهام به جرم و جنایت دست می‌زند و کارهای وحشتناک و خشن و اعمال جنون آمیز از او صادر می‌شود. مانند آن دوجوان هامبورگی که برای رسیدن به پایه «جیمس دین»، با طناب باریکی خود را از طبقه چهارم ساختمانی به پائین پرت کردند!

تخیلات غیر عقلانی و تصورات ناسنجیده جوانان، گاه آنچنان آنان را مسرور و خوشحال می‌کند که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجند و بی‌اختیار قهقهه می‌زنند. و گاهی چنان غم‌زده و مهموشان می‌سازد که از اجتماع گریزان شده و به گوشه‌گیری و انزوا پناهنده می‌شوند. این اختلالات در کلمات بزرگان دین آمده و پیامبر اکرم (ص) آن را جنون جوانی و امیر مؤمنان علی (ع) آن را مستی جوانی تعبیر فرموده است.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگی روحی و ناموزونی‌های شدید روانی هستند تا جایی که در پاره‌ای از بی‌نظمی‌ها رنگ جنون بخود می‌گیرد! اما هر چقدر از عمر جوانی بیشتر می‌گذرد و فاصلهٔ جوان از دورهٔ بحران بلوغ، افزایش می‌یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروکش می‌کند و بی‌نظمی‌های روانی تقلیل می‌یابد و جوان از نظر عقلی، پخته می‌شود و اخلاقش عادی می‌گردد. البته این تغییرات در افراد مختلف است. زیرا افراد فقیر و دارای زندگانی سخت، در حدود 18 سالگی به مرحلهٔ پختگی می‌رسند ولی افراد ثروتمند و مرفّه، در 22 یا 23 سالگی هنوز مرد نشده‌اند!

منبع: 1- گفتار فلسفی «محمد تقی فلسفی». 2- زنان و جوانان {محمد تقی صرفی}

یاس و ناامیدی

انسانی که خلیفه خدا در زمین است. انسانی که می تواند تامعراج بالابرود. انسانی که از همه مخلوقات بالاتر آفریده شده است چرا باید در زندگی خود ناامید شود.

علت ناامیدی گاهی فقر و مشکلات مالی است. که باید از راه قناعت و تلاش مضاعف و یاری خواستن از خدا با آن مبارزه نماید.

گاهی علت ناامیدی ، گناه و معصیت است که با توبه و بازگشت به رحمت الهی امیدوار می شود.

گاهی علت آن مرضی و بیماری است که این هم با توسل به ائمه ع و کمک گرفتن از صبر و مراجعه به پزشک حاذق و مطالعه زندگی افرادی مانند ایوب نبی ع که مدتها مرضهای سخت داشتند می تواند امیدوار شود.

گاهی مشکلات شغلی و ازدواج و امثال آن باعث ناامیدی می شود که اینها هم با توکل و مشورت با افراد خبره و اراده قوی قابل حل است.

افرادی که بخاطر ناامیدی دست به خودکشی می زنند یا منکر خدا
وقیامت هستند ویا دچار جنون آنی می شوند ویا آنقدر مادیات برایشان
مهم بوده که بخاطر مثلا شکست در عشق، زندگی را برای خود سخت
دانسته و دست به این کار می زنند.

اما با شناخت درست از هدف خلقت انسان و بالا بردن ایمان و توکل و اینکه
دنیا خانه موقت است و باید به فکر خانه دائمی باشیم و امثال این
اعتقادات، ناامیدی را به امید و تلاش تا زمان اجل حتمی تبدیل نمود.

شخصی به علی ع گفت چرا ما شیعیان فقیر و بی چیز هستیم ولی
دشمنانمان پولدار هستند. امام مقداری ریگ برداشت ناگاه تبدیل به طلا
شد. سپس آنها را ریخت دوباره ریگ شدند. امام فرمود خیال می کنی ما
دنیا را می خواهیم و خدا بما نمی دهد. بخدا قسم! اگر دنیا در نزد خدا
باندازه بال مگسی ارزش داشت خدا آن را به کافر نمی داد.

افسردگی بیماری قرن بیست و یکم

هر انسانی در روند زندگی خود با موانعی روبرو می شود. و در

مقابل هر نوبی، نیش و در مقابل هر خوشی،

ناخوشی وجود دارد. این موانع و مشکلات برای انسان ایجاد دلهره

می کند. در هنگام گرفتاریها دچار اضطراب می شود. البته نوع مشکلات

و شخصیت افراد و زمان و مکان در طولانی بودن و یا کوتاه بودن این

اضطرابها که اگر درمان نشود به افسردگی منجر می شود، دخالت دارند.

خود وجود دلهره و اضطراب در حد عادی برای آدمی لازم است

زیرا باعث گرفتن حالت تدافعی شده و انسان را به عکس العمل

و داشته وسیعی در رفع مشکل می کند. اما اگر فردی بی خیال و بی تفاوت

بوده و هیچ گونه اضطرابی نداشته باشد بجز ائمه معصومین (ع) و بعضی

از اولیاء خدا برای دیگران عیب و مریضی حساب شده و در روانشناسی

آن را مرض «پسی کوپاتی» می نامند.

اما چگونه این افسردگی‌ها واضطرابها را درمان نمائیم؟ آیا باید سراغ مشروبات الکلی و مواد سکر آور برویم؟ یا سراغ موادمخدر و برای چندساعتی از خود بیخود شدن و فراموش کردن دنیا، برویم؟

قرآن کریم با یک جمله کوتاه، نزدیکترین و آسانترین راه را بما نشان می‌دهد: یاد خدا

آری یاد خداست که ترس از مرگ را به آرامش تبدیل می‌نماید. یاد خداست که ترس از هجوم مشکلات و گرفتاریها را از بین می‌برد. یاد خداست که دلهره‌ها و ترسهای ناشی از بی اعتمادی به آینده را کاهش می‌دهد و...

ما حداقل از روش انسانهای برگزیده در اهمیت دادن به نماز و ذکر و امثال آن متوجه می شویم که در ذکر و نماز، باید منافع و اثرات بسیار مهمی باشد که آنگونه به آن اهمیت داده می شود. برعکس از اهمیت ندادن انسانهای فاسد به نماز و ذکر الهی متوجه می شویم که یکی از عوامل سقوط این انسانها فراموش کردن خالق خود می باشد. کسیکه مربّی

اصلی انسان و تربیت کننده و بزرگ کننده انسان است فراموش کند، غافل ترین انسان است.

«یاد خدا بودن همه جا مهم است مخصوصاً در هنگام جهاد با دشمنان، در هنگام برخورد با گناه، در هنگام دیدن جلوه های دنیا مثل کاخها و قصرها و ثروتمندان و دنیا طلبان و زنهای زیبا و باغها و آسمان خراشها و زر و برقه های ظاهری و...»

آثار دوری از یاد خدا

کسانی که از ذکر و یاد خدا غافل باشند - که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و آخروی می شوند از جمله:

1- دچار سختی در زندگی می شوند: «کسی که از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می شود.» «طه 124»

2- کور محشور می شوند: «کسانی را که از یاد من دوری کنند، کور محشور می نمایم. او می گوید: خدا یا! چرا مرا کور محشور نمودی؟ در حالیکه من چشم داشتم؟ خدا گفت: همینطور است. ولی آیات من بتو رسید ولی آنها را فراموش کردی و امروز تو فراموش می شوی.» «طه 124»

3-شیطان همراه او می شود:«کسیکه از ذکر خدای رحمن

دوری کند،شیطان را همراه او می کنیم.»(زخرف 36)

4-دلش سیاه ودچار قساوت می شود:«خدا به موسی گفت:ای موسی!مرا

در هیچ حالی فراموش نکن که فراموشی من دلهارا قسی می کند.»حدیث

قدسی

5-باعث می شود که انسان غافل،خودش را فراموش

نماید:«مانند کسانیکه خدا را فراموش کردند،نباشید که خدا هم یادِ

خودشان را ازخودشان بُرد.»حشر 19

همه تسبیح او همی گویند ریگ در دست وسنگ در کهسار

جمله با او درین مناجاتند خواه موسی و خواه موسیقار«اوحدی مراغه‌ای»

افزایش افسردگی واضطراب در جهان صنعتی

در جهان کنونی بیماری افسردگی بسیار زیاد شده است بطوریکه

عده‌ای از مردم کشورهای صنعتی با دارو بخواب رفته وبا دارو بیدار

می شوند.

مجله اکونومیست در شماره اول ژانویه 1999 خود، با چاپ گزارشی در باره پدیدهٔ افسردگی و علل و آثار آن در ایالات متحده آمریکا نوشت:

به عقیدهٔ روان شناسان، افسردگی بیماری ناشی از مدرنیسم و فشارهای جانبی آن است و جوانان به ویژه در آمریکا که سرعت نوآوری در آن جا بیش از سایر نقاط جهان است در سنین پایین تر در دام این بیماری گرفتار می آیند.

در سال 202 افسردگی پس از بیماری های قلبی ، گسترده ترین بیماری دامن گیر بشر خواهد بود. به نوشته این مجله:

دکتر ارنست برنت و همکارانش از انستیتو تکنولوژی ماساچوست آمریکا برآورد کرده اند که هزینه های مربوط به بیماری افسردگی در آمریکا سالانه بالغ بر 44میلیارد دلار یعنی تقریبا برابر هزینه های بیماری های عروقی است و این بدان معنا است که هر آمریکایی سالانه 6هزار دلار بابت بیماری افسردگی پرداخت می کند.

این مجله می افزاید:

هزینه‌های مربوط به درمان بیماری افسردگی به 12 میلیارد و 400 میلیون دلار بالغ می‌شود و خودکشی مبتلایان به افسردگی 7 میلیارد و 500 میلیون دلار به این رقم می‌افزاید که خسارت ناشی از دست رفتن نیروی انسانی در آن به حساب نیامده است. اکونومیست می‌نویسد:

در این میان، بازار داروهای ضد افسردگی بسیار گرم است. طبق برآورد انستیتو تکنولوژی ماساچوست ارزش بازار جهانی این داروها بالغ بر 7 میلیارد دلار است که انتظار می‌رود در پنج سال آینده 50٪ رشد داشته باشد!

مشهورترین داروی درمان بیماری افسردگی که امروزه به ویژه در آمریکا رواج دارد «پروژاک» است که شرکت سازنده آن «الی لیلی» سالانه 2 میلیارد و 600 میلیون دلار به جیب سهامداران خود سرازیر می‌کند.»

در مجله دانستنی‌ها، 62/7/5 آمده است که:

آمریکایی‌ها هر شب بالغ بر سی میلیون قرص خواب آور
مصرف می‌کنند، که اگر طی یک سال این تعداد قرص را روی هم انباشته
کنیم حدود 600000 کیلوگرم وزن خواهد داشت.

و این 600 تن قرص برای به خواب بردن تمام مردم جهان به
مدت هشت شبانه روز کافی می‌باشد!

«الوین تافلر، نویسنده و نظریه رداز معروف امریکایی:

در سراسر کشورهای مرفه فریاد عجز و لابه‌های آشنا به
گوش می‌رسد. میزان خودکشی نوجوانان رو به افزایش است. الکلیسم
بیداد می‌کند. افسردگی روانی همه گیر شده است، بربریت و جنایت مُد
روز گردیده است!

در ایالات متحده اتاهای اورژانس بیمارستان‌ها مملوّ از معتادان
به ماری جُوانا و دیوانه‌های سرعت و دسته‌های اراذل و اوباش و معتادان به
کوکائین و هرویین و بالاخره افرادی که گرفتار بحران شدید
عصبی شده‌اند.

مددکاری اجتماعی و بهداشت روانی در همه جا به سرعت رو به گسترش گذاشته است، در واشنگتن یک کمیسیون بهداشت روانی وابسته به دفتر ریاست جمهوری اعلام می‌دارد که به طور کامل شهروندان ایالات متحده از نوعی فشار عصبی رنج می‌برند. و روان‌شناسی از مؤسسه ملی بهداشت روانی ادعا می‌کند که تقریباً هیچ خانواده‌ای بدون نوعی ناهنجاری روانی وجود ندارد و اعلام می‌کند روان‌پریشی، جامعه آمریکا را که آشفته و پریشان و متفر و نگران آینده است، فرا گرفته است!

تافلر می‌افزاید: زندگی روزمره واقعاً به طرز افتضاح آمیزی کیفیت خود را از دست داده است و اعصاب همه خورد و داغان است، دست به یقه شدن و تیراندازی در مترو یا صف‌های بنزین نشانگر این واقعیت است که کنترل اعصاب از دست افراد خارج شده است، میلیون‌ها نفر از مردم به آخرین حد از ظرفیتشان رسیده‌اند.

علت این افسردگی‌ها را در فرو رفتن در مادیات و دوری از معنویات و فراموشی خدا ذکر کرده‌اند.

علامتهای افسردگی :

1-احساس تنهایی و بی پناهی

2-وحشت واضطراب از آینده مجهول

3-دلهره از عدم موفقیت در شؤن مختلف زندگی از جمله

در تحصیل،،شغل،نحوه کار،انتخاب همسر و زندگی مشترک و نحوه

زندگی خانوادگی،وضعیت تحصیل فرزندان و آینده آنان و...

چنانچه بتوان از راه صحیح با این دلهره ها برخورد

نمود،زندگی سعادت مندانه هر انسانی تضمین شده است.

اولین راهی که اسلام برای مسئله اضطراب و دلهره ها

پیشنهاد می کند،ایمان و توکل به خداست.تکیه بر خالق که قادر است.از

همه چیز خبر دارد و بندگانش را دوست دارد.تکیه گاهی همیشگی که

همه می بیند ولی او باقی است.همه دچار مشکل می شوند ولی او

همیشه قهار و مسلط و حاکم بر همه چیز است.

علی(ع) فرمود: کسیکه توکل کند، سختی‌ها بر او آسان و اسباب آسانی برایش فراهم می‌شود.

پرفسور کارل اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای یونگ: بی مذهبی باعث پوچی و بی معنا بودن زندگی می‌شود و داشتن مذهب به زندگی مفهوم و معنا می‌بخشد.

دکتر پول ارنست متخصص دانشگاه پنسیلوانیا: مهمترین عامل شفای مریض، ویتامین‌ها، داروها، معدنیت و جراحی و.. نیست. بلکه امیدوایمان است. من به این نکته پی برده‌ام که از این پس باید جسم مریض را با بکاربردن وسایل طبی و جراحی و روح وی را با تقویت ایمانش نسبت به خدا معالجه کرد.

در روایات آمده که مؤمن مانند کوه استوار است و سختی‌ها او را تکان نمی‌دهد. مانند حضرت ایوب که در مقابل بدترین مصیبت‌ها ایستاد و مقاومت کرد و عاقبت به رستگاری دوجهان رسید.

مرحله دوم درمان: برطرف کردن گره مشکلاتی که بدست خودماباز می شود. زیرا در بسیاری از موارد کلید حل مشکل بدست ما است. مثلا شخصی که در خانه نشسته و از خدا روزی می خواهد، دعایش مستجاب نمی شود! یا کسیکه از دست زنش به تنگ آمده و از خدا فرج و گشایش می خواهد دعایش مستجاب نمی شود زیرا باز کردن گره بدست خودش است و آن طلاق دادن است. (اگر راه دیگری نمانده است.) و...

مرحله سوم: صبر و تحمل است. افراد صبور ماندنی تر و موفق تر می باشند.

مرحله چهارم: معالجات فردی است. از قبیل:

1- بازگو کردن عقده ها با محرم اسرار مانند والدین، حضور در زیارتگاهها و مناجات های سحرگاهی

2- توبه و طلب آمرزش: اسلام برخلاف مسیحیت که می گوید یکشنبه ها به کلیسا برو! هر زمان و هر مکانی را برای ارتباط با خداوند و توبه کردن و طلب آمرزش صالح می داند.

3- جستجوی راههای موفقیت یعنی علاوه بر همت بلند و تلاش، و مشورت با عقلا بدنبال راه صحیح حرکت کند و از راههای خلاف که به شکست ختم می شود دوری نماید.

4- اقتصاد در معاش که علی (ع) فرمود: هر که مراعات اقتصاد کند من ضمانت می کنم که فقیر نگردد.

5- اهمیت ندادن به عشقهای کذائی: پسر و دختری که مدتی بهم علاقه مند شده اند ولی راهی برای ازدواج ندارند باید خود را به چیزهای سالم دیگر سرگرم کرده و نگذارند دوری از هم باعث اضطراب و فسادگی شود. 6- راضی بودن به رضای الهی

7- سرگرمیهای سالم همانند سفر «پیامبر: به سفر بروید تا سالم و تندرست بمانید.»

7- توجه به نعمتهایی که داریم. و نگاه با پایین تر از خود نه نگاه به بالاتر از خود و حسرت خوردن و غصه خوردن.

8- مأیوس نشدن از رحمت الهی «لا تأسوا من روح الله انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون»

9- رعایت حد وسط در گوش کردن نوارهای روضه

وعزاداری. متأسفانه عده‌ای خیال می‌کنند علامت حزب الله بودن آنست که مرتب نوار مداحان مشهور را ساعتها گوش دهیم. در حالیکه افراط در این کار به افسردگی منجر می‌شود. شخصی از موثقین نقل می‌کرد که یکی از طلاب دچار افسردگی شده بود. من چون می‌دانستم که نوارهای مداحی و روضه زیاد گوش می‌دهد، پیشنهاد کردم که مدتی از اینها فاصله بگیرد. و او هم همین کار را کرد و از بیماری نجات یافت. البته توسل به ائمه (س) حتی اگر بطور روزانه باشد بسیار در موفقیت انسان نقش دارد ولی مداحی‌های که با صداها و اکو و چندجور صدای اذیت کننده گوش تهیه می‌شود بر اعصاب و روحیه انسان اثر منفی می‌گذارد. پس باید از توسلات به ائمه (ع) بسیار استفاده کنیم و حتی روزانه زیارت عاشورا رازمزه کنیم ولی از گوش دادن افراطی به نوارهای کاست و سی دی‌های صوتی پرهیزیم.

بیشتر درباره افسردگی

*از هر 4 زن، 1 نفر افسردگی شدید را در مرحله‌ای از زندگی خود تجربه می‌کنند.

*بیماری افسردگی، زنان را صرف‌نظر از ویژگی‌های نژادی، قومی و طبقاتی، دو برابر بیش از مردان مبتلا می‌کند.

*افسردگی، عامل شماره 1 ناتوانایی و فعالیتهای مختلف در زنان است.

*به طور کلی زنان متأهل بیش از زنان مجرد به افسردگی مبتلا می‌شوند. همچنین افسردگی در میان مادران جوانی که ناگزیر هستند تمام وقت در منزل و در کنار فرزندان کوچک خود باشند، بیشتر رایج است.

*حداقل 90 درصد از تمامی اختلالات مرتبط با غذا خوردن، در زنان روی می‌دهد و به طور کلی یک ارتباط قوی بین اختلالات غذا خوردن و افسردگی وجود دارد.

*افسردگی ممکن است زنان را در معرض خودکشی قرار دهد در حالی که تعداد بیشتری از مردان نسبت به زنان در نتیجه اقدام به

خودکشی می‌میرند. اما تعداد زنانی که دست به خودکشی می‌زنند دو برابر مردان است.

*فقط یک پنجم از زنانی که از افسردگی رنج می‌برند در پی درمان برمی‌آیند.

ترس و نگرانی

از صفات و خصوصیات که در آیات و روایات و کلمات علماء از آن مذمت شده صفت جبن یعنی ترسو بودن است. البته ترس از غرایز طبیعی بشر بوده و تا زمانی که از اعتدال و حد وسط خارج نشود برای زندگی طبیعی انسان مفید است ولی اگر باعث زیر بار زور و ظلم رفتن و استقلال خویش را از دست دادن بشود وسیله ای برای انحراف انسان است. لذا قرآن سفارش نموده که فقط از خدا بترسید و سعی کنید از غیر خدا ترس در دل نداشته باشید.

علی(ع) در جنگها زره به پشت نمی بست و وقتی سؤال می کردند چرا زره بر پشت نمی بندی می فرمود: من هیچوقت فرار نکرده و نمی کنم

که بخواهم از پشت سر ایمن باشم و در جمله ای دیگر فرموده است:
اگر همه عرب با شمشیر به من حمله نمایند من ذره ای ترس در وجود
خود احساس نخواهم کرد.

عوامل ترسوئی:

عوامل ترس از قبیل زیر است:

1. جهل و نادانی نسبت به خصوصیات زندگانی است زیرا یک فرد دانا
به دنیا و زندگی می داند که در زندگی مصیبتها و تلخیها و حوادث
مختلفی برای انسان پیش می آید لذا باید در مقابل این اتفاقات
خونسردی را حفظ کرد و دچار بیم و ترس نمی شود.

2. فاصله گرفتن از درستکاری و راستی و در زیر چتر بی عدالتی و ظلم
رفتن.

3. وجود تخیلات بی پایه و بی اساس و دوری از واقعیات.

{در یکی از پرونده های درخواست طلاق،زوج می گفت که شش سال است با این خانم ازدواج کرده ام ولی تاکنون اجازه نزدیکی به من نداده است.

وقتی علت را از دختر سؤال کردند گفت چون می ترسم.ودست خودم نیست!}

4.وابسته بودن به دنیا و لذات زودگذر آن که از مهمترین عوامل ترس است زیرا ترس از دست رفتن این جلوه ها و مادیات باعث می شود که ترس در دل انسان لانه کند.

شجاعت کم نظیر مرحوم مدرس:

مرحوم مدرس که در دنیا تعلقی و علاقه ای نداشت که از زایل شدن آن بترسد هیچوقت از کسی نترسید لذا نقل می کنند:

در جریان استیضاح دولت توسط شهید آیت الله مدرس(ره) روزی رضاخان برای ادای توضیح به مجلس آمد و پیش از تشکیل جلسه در

ایوان ایستاد تا صدای زنده باد مرده باد طرفداران خود را بشنود . در همین وقت مدرس سر رسید مأمورین فریاد زدند:

زنده باد سردار سپه ، مدرس با بی اعتنائی عصای خود را بر زمین زد سرش را کج کرد که مثلا باشد چه می شود؟ مزدوران صدا در آوردند : مرده باد مدرس در اینجا مدرس قد علم کرد و گفت مردم بگوئید زنده باد مدرس . مردم هم بی اختیار گفتند زنده باد مدرس سپس گفت بگوئید مرده باد سردار سپه همه فریاد کشیدند مرده باد سردار سپه پس از پله های مجلس بالا رفت و در بالکن یقه رضاخان را گرفت رو به مردم کرد و گفت مردم صدبار بگوئید مرده باد سردار سپه ، صدبار زنده باد مدرس ، مردم از رشادت و دلیری سید نیرو گرفته مکرر فریاد زدند زنده باد مدرس ، مرگ بر سردار سپه.

برای اشخاص کم ایمان معمولا این ترس ها پیدا می شود: ترس از درد و رنج و فقر و نادانی و ضعیف بودن و شکست خوردن و غیره.

رسول اکرم (ص) فرمود: بدترین خصوصیات یک فرد دو چیز است:

1. بخل مفرط و بی اندازه و ترس خارج از حد.

علی (ع) می فرماید: اگر از سختی اول ترسیدی پس تو در مقابل آن سفت باش تا بر تو آن کار آسان شود و آنرا نزد دیگران آسان فرض کن تا موفق باشی.

ضررهای ترس:

1. پیشرفت و عناصر موفقیت را نابود می کند.

2. اتلاف وقت می نماید.

3. نیروی معنوی و مادی بدن را کاهش می دهد.

4. استعداد افراد را از بین می برد.

5. بدگمانی و انزوا را برای فرد به ارث می آورد.

پیامبر اسلام فرمود: یا علی با ترسو مشورت نکن زیرا راه خروج از

گرفتاری را برای تو ضیق و تنگ می کند.

یکی از دانشمندان خارجی می گوید: کسیکه از نیش زنبور می ترسد
لیاقت آن را هم ندارد که کندوی زنبور را تصرف کند.

ارزش شجاعت و دلاوری:

آورده اند که شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسیکه از
ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به
طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه
زندگی هر کس روحیه ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر
است.

روایتی است که :

((ان الله يحب الشجاع))

خداوند آدم شجاع را دوست دارد.

گفته اند یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری
قوت دل داشت روزی می خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند

تا سوار شد. بی ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می آید در حالیکه دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد. آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پائین آورند.

شجاعت و دلیری یکی از مسلمین صدر اسلام که اسیر شده بود:

در زمان خلیفه دوم که سپاه اسلام در سوریه با قشون روم می جنگید در نبرد (قیساویه) عبدالله بن حدافه افسر رشید اسلام با هشتاد سرباز به دست رومیان اسیر شد. وقتی آنها را نزد فرماند سپاه روم بردند به عبدالله پیشنهاد کرد به کیش نصاری درآید و مسیحی شود. عبدالله پیشنهاد فرمانده نصاری را رد کرد. فرماند سپاه روم می دید که اگر این افسر رشید نصرانی شود و از دین اسلام برگردد بقیه اسیران مسلمین هم از وی پیروی نموده مسیحی می شوند و این خود پیروزی بزرگی برای سپاه روم خواهد بود.

فرمانده رویم دستور داد عبدالله را به چوبه دار بستند تا او را تیر باران کنند ولی عبدالله بر روی چوبه دار و مقابل تیراندازان دشمن با خونسردی و رشادت رومیان را می نگریست و احساس هیچگونه ناراحتی نمی کرد. فرمانده گفت او را پائین آورید سپس به فرمان وی دیگ بزرگ مسی آوردند و پر از آب نمودند و زیرش را روشن کرده تا کاملاً بجوش آمد آنگاه رو به عبدالله کرده و گفت:

اگر به دین ما نگروی تو را در این دیگ جوشان می افکنم و چون عبدالله ایستادگی نشان داد به دستور فرمانده رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را آوردند و به میان دیگ افکندند و چندان نگاه داشتند تا پیش روی عبدالله پخت و گوشت و استخوانش جدا شد سپس مجدداً به وی پیشنهاد کردند به کیش نصاری در آید تا از این شکنجه دردناک نجات یابد. عبدالله همچنان پایداری نموده و از قبول پیشنهاد رومیان امتناع ورزید. به دستور فرمانده رومیان عبدالله را نزدیک بردند تا به میان دیگ جوشان بیفکنند عبدالله از شنیدن این دستور گریست.

رومیان شدی کنان گفتند سر انجام افسر مسلمان ناتوان شد و از سرنوشت خود می‌گریید. فرمانده دستور داد عبدالله را برگردانند شاید اکنون که به زانو در آمده حاضر شود به کیش نصاری درآید و تن به پیشنهاد آنها بدهد. ولی عبدالله رو به فرمانده رومیان کرد و با سخن گیرائی که حاکی از عزم و اراده محکم او بود گفت:

گمان مکن از این که دستور دادی که مرا به میان دیگ یی‌فکنند عاجز شده و گریستم نه موضوع این نیست . من چون دیدم هم اکنون در راه خدا به چنین سرنوشت دردناکی مبتلا می‌شوم که نزد خداوند پاداشی بزرگدارد گریستم و افسوس خوردم که چرا یک جان دارم و پیش خود گفتم ای کاش صد جان داشتم که بدین گونه در راه خدا و دین مقدس اسلام نثار کنم.

فرمانده روم که می‌دید سخنان عبد الله ناشی از صداقت و ایمان قوی اوست از این که این مرد در مقابل دیگ جوشان قرار گرفته و مرگ را در یک قدمی خود می‌بیند و با اینوصف چنین سخنانی به زبان می‌آورد

در شگفت ماند و در دل به وی آفرین گفت و خواست که بهانه ای پیدا کند و از کشتن این افسر شرافتمند و از جان گذشته و شجاع در گذرد.

فرماند رومی به رسم پادشاهان و سران و فرماندهان نصاری روم به عبدالله گفتند: نزدیک بیا و سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. بوسیدن سرپادشاهان و فرماندهان و امرای نصاری نشانه ذلت و خضوع در برابر او بود. عبدالله که این مطلب را می دانست گفت: نه نمی بوسم و تن به ذلت نمی دهم و آبروی مسلمانان را نمی برم.

فرمانده روم گفت پس به کیش ما در آی تا یکی از دختران خود را به همسری تو درآورم. عبدالله گفت: مسیحی نمی شوم و دختری را هم نمی خواهم. فرمانده گفت: اگر به پیشنهاد من تن دردهی تو را در ملک و مقام خود سهیم خواهم کرد. عبدالله گفت: این را هم نمی خواهم. فرماند نصاری که از سرسختی این افسر شجاع مسلمان در برابر اطرافیان خود ناراحت و خشمناک شده بود و می خواست هر طور شده عبدالله را حاضر کند تن به این کار بدهد یا سر او را ببوسد گفت اگر سر مرا بوسید هم خودت و هم اسیران مسلمین را آزاد می کنم.

عبدالله بن حذافه که با چشم خود دید که چگونه رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را زنده در میان دیگ روغن زیتون چوشیده افکندند تا به کلی پخته و اعضای بدنش از هم متلاشی شد از شنیدن آزادی بقیه اسیران شاد شد و با شور و شوق از فراند رومی پرسید: آیا همه اسیران را که هشتاد سرباز هستند یکجا آزاد می کنی فرمانده گفت: آری . عبدالله گفت: به این شرط حاضرم سپس جلو رفت و سر فرمانده را بوسید و او نیز چنانکه قول داد در عوض شجاعت فرمانده اسلام همه اسیران را آزاد ساخت.

عظمت شجاعت امام علی(ع):

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.

شجاعت شهید سید حسین مدرس:

در باره مرحم شهید سید حسین مدرس نقل می کنند: روزی بمناسبت عید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند در این میان شخصی عینکی که ظاهر ا مأمور دولت بود آمد و به مدرس گفت: رضا خوان امر کرده اند که مردم دو نفر دو نفر به دیدار شما بیایند مدرس با عصبانیت فرمود: بیخود کرده چنین دستوری داده و به خدمتکار خودشان دستور دادند او را از خانه بیرون نمودند.

نقل می کنند در زمان طافوت روزی سید مصطفی خمینی در باغی نشسته بودند که سرهنگی بدون اجازه وارد باغ شده و قصد استفاده از باغ را داشت ولی سید مصطفی بلند شده و یقه سرهنگ را گرفته و او را با زور از باغ بیرون نمود. در حالیکه زمان زورمندی این اشخاص نظامی بود.

اعتیاد

دشمن بشریت

محمدتقی صرفی پور

امام جمعہ شہرستان پلدختر

معتقد ذلیل ترین انسان کره زمین!

و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه {بقره 195}

ای مؤمنین! با دست خودتان ،خودتان را به هلاکت نیاندازید!

معضل بزرگی بنام اعتیاد

از عوامل انحراف و موانع زندگی سالم، اعتیاد به انواع مواد مخدر است. در زمان کنونی به دلائل مختلف از جمله همسایگی با کشورهایی مانند افغانستان و پاکستان، پل ارتباطی بودن ایران برای صادرات مواد مخدر به دنیا، کشور ما را دچار این مرض سخت و خطرناک و این مشکل و معضل بزرگ نموده است. شاید بیش از دو میلیون نفر از هموطنان ما یابه صورت اعتیاد و یا تفریحی و تفریحی از مواد مخدر استفاده می نمایند. چه جوانانی که در راه استفاده و یا قاچاق مواد مخدر جان خود را از دست داده اند. و چه جوانانی که بخاطر اعتیاد به انواع گناهان و تخلفات آلوده شده و از سرقت گرفته تا قتل و تجاوز و غیره را مرتکب می شوند. و در صد بالایی از زندانیان کشورمان مربوط به مواد مخدر است.

اعتیاد پلّهای است که با آن، انجام بسیاری از خلافها و ناهنجاریها، شدنی شده است

آیا معتاد مجرم است یا بیمار؟

جرم معتاد این است که مقدمات اعتیاد را برای خود فراهم ساخته است. ولی وقتی اعتیاد آمد، دیگر فرد معتاد مجرم نیست. زیرا کشش و عادت به مواد چنان در روح و جسم او وجود دارد که نمی تواند به آسانی دست از اعتیاد بردارد. بنابر این باید گفت که فرد معتاد، بیماری است که خود در بیمار شدنش نقش داشته است. اگر این معنی و مفهوم در بین مردم و

مسئولین کشور ما جا بیفتد، شاید بتوان با تدابیری این بیماران را درمان نمود و از سرایت این مرض به بقیه جلوگیری کرد. البته بعضی از معتادان مجرمین خطرناکی هستند که درعین بیماربودن، مجرم هم هستند و باید با آنها برخورد شود.

مخبر کمیسیون اجتماعی مجلس هفتم گفت: زنگ خطر رشد اعتیاد در بین زنان و دختران ایرانی زده شده است و مسوولان بیش از این در چاره اندیشی اساسی تعلل نکنند.

مجد علی مقنیان در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا" افزود: البته در مواردی شاهدیم که برخی مسوولان و کارشناسان مبادرت به اعلام آمارهای اغراق آمیز در مورد رشد اعتیاد در کشور می کنند که فقط به ایجاد جوی متشنج در جامعه دامن می زنند.

وی افزود: البته با توجه به نرخ رشد کنونی اعتیاد در بین زنان و شرایط حاکم بر جامعه در صورت ادامه این روند، پیش بینی ها آینده ای نگران کننده را نشان می دهد.

نماینده بیجار در مجلس هفتم با تاکید بر رشد روزافزون اعتیاد و مصرف دخانیات در بین زنان

ایرانی گفت: البته به همین موازات مردان نیز در زمینه مصرف موادمخدر رشد داشته‌اند لذا مبارزه با پدیده شوم اعتیاد، نیازمند عزمی ملی است. وی افزود: در بسیاری موارد خانواده‌هایی که در آن فرد معتاد وجود دارد، معمولاً فرزندان تحت حمایت مادران از آلودگی محفوظ می‌مانند ولی در صورت آلوده شدن زنان، فرزندان و نسل‌های آتی کشور دیگر هیچ پناهی برای آلوده نشدن ندارند. مقنن‌ان افزود: اگر امروز نتوانیم میزان رشد اعتیاد و مصرف دخانیات را در جامعه به ویژه زنان کنترل کنیم، قطعاً در آینده با چالشی جدی مواجه می‌شویم و این مساله به امری غیر قابل کنترل بدل خواهد شد.

وی بیکاری و فقر را مهمترین علت گرایش افراد به مواد مخدر دانست و گفت: البته در وهله اول برای کسب درآمد به فروش مواد مخدر سوق یافته و پس از مدتی کم‌کم به این مواد آلوده می‌شوند.

دکتر علی‌هاشمی دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر و مشاور رئیس جمهور ایران، روز پنجشنبه 26 ژوئن و به مناسبت فرا رسیدن روز جهانی مبارزه با مواد مخدر گفت افغانستان بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر در جهان است و ایران به دلیل داشتن مرزهای مشترک با این کشور، بیشتر در معرض ورود مواد مخدر است.

آقای هاشمی پیشتر نیز در مصاحبه ای با خبرنگاران گفته بود: "به خاطر وجود 44 میلیون جوان زیر 30 سال در کشور، شیوع مصرف مواد مخدر می تواند به بحرانی علیه امنیت ملی تبدیل شود." وی افزود: "این افشار (جوانان) در معرض خطر اعتیاد قرار دارند و باید با حل مشکلات و پر کردن اوقات فراغت آنان، گام اساسی در راستای حفظ این فرزندان از خطر افتادن در دام مواد مخدر برداشت."

به گفته آقای هاشمی، 2 میلیون نفر در ایران به طور رسمی یا تفننی به مواد مخدر اعتیاد دارند که در این میان 280 تا 300 هزار نفر معتادان هروینی با رفتارهای پر خطر هستند. منظور از معتادان با رفتارهای پر خطر، احتمالاً آن دسته از معتادانی است که برای دست یافتن به ماده مخدر حاضر هستند دست به هر اقدامی بزنند.

نگرانی درباره افزایش شمار معتادان در ایران در حالی روبه افزایش است که به گفته آقای هاشمی، در کنار نهادهای دولتی و نیروی انتظامی و حتی ارتش و سپاه پاسداران که در مبارزه با قاچاق مواد مخدر نقش دارند، 10 هزار تشکیلات غیر دولتی نیز در این زمینه فعالند.

عمده ترین ماده مخدر مورد مصرف در ایران تریاک و مشتقات آن مانند هروئین است که تماماً از کشور همسایه، افغانستان وارد خاک ایران شده و پس از تغذیه معتادان ایرانی، باقی مانده آن راهی اروپا یا سایر کشورهای منطقه می شود.

البته تریاک تنها ماده مخدری نیست که در بازار فراخ ایران در دسترس علاقمندان قرار دارد. مواد مخدر توهم را مثل حشیش، گراس و مواد شیمیایی مانند قرص های اکستازی که در خانواده مواد مخدر توان افزا و

یا روان گردان قرار می گیرد هم هست که طبق گزارش ها، به وفور یافت می شود.

منبع تامین مواد مخدر توهم را مثل حشیش و گراس هم عمدتاً همان همسایه شرقی، یعنی افغانستان است اما مواد شیمیایی و قرص های روان گردان سایر کشورها است و گفته می شود مواد اولیه آنها در برخی کشورهای اروپایی یا اروپای شرقی تولید و به ایران و سایر کشورهای منطقه می رسد. البته از قرار معلوم تولید خانگی این مواد در ایران نیز آغاز شده است.

سردار مرتضی طلایی، فرمانده نیروی انتظامی تهران، در این زمینه به ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی گفته است: "در زمان حاضر، مواد شیمیایی اکستازی، خطرناکترین مواد مخدر رایج است."

معضل اعتیاد جوانان به مواد مخدر است."

وی گفت: "در سال های اخیر این مواد (قرص های شیمیایی) به سرعت جایگزین تریاک و مواد توهم را شده است."

فرمانده نیروی انتظامی تهران گفته است "دسترسی آسان، هزینه پایین و امکان تولید خانگی، مهمترین عوامل افزایش مصرف مواد مخدر شیمیایی است."

وی به خانواده ها هشدار داده که فرزندان خود را کنترل کنند و در صورت مشاهده تغییر رفتار آنها، به مقابله با خطر اعتیاد فرزندان برخیزند.

سردار طلایی، افت تحصیلی، کاهش شدید وزن، درگیری پیاپی با خانواده، معاشرت با گروه‌های بزرگتر از خود و قانون‌گریزی را جزو نشانه‌های اعتیاد جوانان ذکر کرد.

البته از قرار معلوم، در میان مقام‌های جمهوری اسلامی دیدگاه مشترکی نسبت به نوع مواد مخدر مصرفی میان جوان‌های معتاد وجود ندارد.

در حالی که فرمانده نیروی انتظامی تهران از شیوع گسترده قرص‌های اکستازی میان جوانان ابراز نگرانی کرده، علی‌هاشمی دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در خصوص میزان شیوع مصرف مواد شیمیایی گفته است "نباید با نشر اخبار غیرواقع جامعه را دچار وحشت کرد."

آقای هاشمی گفت: "ستاد مبارزه با مواد مخدر از حدود شش ماه قبل و به دنبال دریافت اخبار ضد و نقیض، دستگاه‌های مسئول از جمله نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات را مأمور پیگیری مسأله مواد مخدر شیمیایی کرد که در نهایت مشخص شد این مواد به ندرت و فقط در پارتی‌های بعضی نقاط جامعه مصرف می‌شود."

ناظران می‌گویند نه اقدام‌های قهری نیروهای مسلح و نه برنامه‌های فرهنگی اجتماعی نهادهای تبلیغاتی در ایران نتوانسته از گرایش مردم به انواع مواد مخدر جلوگیری کند و اکنون مقام‌های مسئول سخن از کاهش سن اعتیاد در ایران سخن می‌گویند.

حتی برخی مقام‌های ایرانی از مدت‌ها قبل لزوم "حرام" اعلام شدن مواد مخدر توسط علمای مذهبی را مطرح کرده‌اند تا شاید از این طریق گرایش به مواد مخدر را محدود کنند اما هنوز چنین حکم مذهبی صادر نشده است.

در تازه ترین مورد، دکتر انصاری لاری استاندار فارس در مراسم گرامیداشت مامورانی که در راه مبارزه با مواد مخدر در استان فارس جان خود را از دست داده اند، بار دیگر تحریم شرعی مواد مخدر از سوی مراجع را خواستار شد.

آقای انصاری لاری گفت: "در کنار منع قانونی مواد مخدر، تحریم شرعی آن يك ضرورت است و لذا اتخاذ چنین سیاستی در پیشگیری از مصرف مواد مخدر بسیار تاثیرگذار خواهد بود."

درصد اعتیاد در سنین پایین در ایران

نتایج يك تحقیق نشان مي دهد که درصد اعتیاد در سنین پایین در ایران رو به افزایش است
این تحقیق توسط دکتر «عبدالرضا عزیزی» پزشک و درمانگر اعتیاد، از بررسی شرح حال دوهزار فرد معتاد منتج شده و در آن رویکرد به اعتیاد، به عنوان يك بیماری که مستلزم درمان است، معرفی شده است.

محقق در این پژوهش متوسط سن شروع اعتیاد را ۲۴ سال ذکر کرده و افزوده است: از این افراد بیش از ۵۱ درصد بین ۲۰ تا ۴۰ سال و ۴۵ درصد زیر ۲۰ سال سن داشته اند.

به اعتقاد وي مهم ترین عامل اعتیاد به مواد مخدر در ایران و به ویژه در بین جوانان، ریشه در اعتقادات و فرهنگ مردم دارد که معضلات اقتصادی، بیکاری

و نبود امنیت شغلي آن را تشديد مي کند.
در اين تحقيق همچنين به نقش خانواده به عنوان اصلي ترين مراکز کنترل رفتار فردي اشاره شده که گاهي با آسیب پذير شدن خود، عاملي براي گرايش جوانان به اعتياد مي شود.
محقق معتقد است اين محيط در ايران طي چند سال اخير به علت اختلال در روابط والدين با فرزندان از جمله به سبب گرفتاري پدر، مادر و يا اعتياد آنها، متزلزل و ثبات آن با چالش روبه رو شده است.

دستبرسي آسان به مواد مخدر در ايران (به خاطر همجوارى با افغانستان و در مسير قاچاق بودن)، عدم يك برنامه مدون و پايدار براي پيشگيري از اعتياد، كمبود امکانات تفريحي، ورزشي و سرکوب برخي از خواسته هاي طبيعي جوانان از جمله علل ذکر شده براي گرايش آنان به استعمال مواد مخدر است.

طبق نتايج اين پژوهش، دوستان و محيط نامناسب عامل روي آوري ۶۰ درصد افراد به مواد مخدر است و اين عامل خود در بازگشت به اعتياد همچنان پررنگ ترين عامل محسوب مي شود.
در اين پژوهش ۱۷ درصد معتادان درمان بيماري هاي بعضاً پيش پاافتاده مانند

سرماخوردگی، دردهای مفصلی، دردهای عصبی و آرتروز را عامل استفاده از مواد مخدر ذکر کرده اند، که به اعتقاد محقق این نشانگر میزان تاثیر باورها و ضعف فرهنگی در خصوص مراجعه و اعتماد به پزشك است.

همچنین بسیاری به این علت که در هنگام ترك اعتیاد اذیت شده اند، به مصرف مجدد روی آورده اند که این می تواند نتیجه خوددرمانی و یا عدم درمان صحیح از سوی درمانگر باشد. در این پژوهش درخصوص نوع مواد مصرفی و میزان آن توسط معتادان آمده است: سیگار، اولین ماده مصرفی در ۱۹/۷۳ درصد افراد است و این معتادان قبل از اعتیاد به مواد مخدر، سیگار مصرف می کرده اند.

همچنین در این تحقیق به بالا بودن مصرف «تریاك» در کشور اشاره شده است: نوع مصرف در ۳۴/۶۷ درصد بیماران ترياك، در ۳۸/۲۰ درصد افراد شیره ترياك و در ۱۲/۱۲ درصد معتادان هروین است. نزدیک

به ۴۰ درصد افراد تجربه استعمال حشیش و ۵۰ درصد تجربه نوشیدن مشروبات الكلي را داشته اند. از دیگر یافته های این پژوهش، حصول يك رابطه

معني دار و معكوس بين ميزان تحصيلات و اعتياد است. به اين معنا كه افراد تحصيلكرده کمتر دچار اعتياد به مواد مخدر مي شوند و بيش از ۹۰ درصد اين بيماران بي سواد بوده يا داراي تحصيلات ديپلم و زيرديپلم هستند.

در اين پژوهش در خصوص انگيزه هاي ترك اعتياد آمده است: بيش از ۶۰ درصد از معتادان با اعلام انزجار از ادامه اين روند و خسته شدن از وضعيت فعلي، براي ترك اعتياد اقدام مي كنند. درمان نامناسب اعتياد توسط پزشكان ناوارد و ايجاد عوارض سوء براي فرد، ترس از اطلاع يافتن خانواده از اعتياد فرد در هنگام ترك اعتياد و ناتواني افراد در شناسايي پزشكان رازدار و معتمد، از جمله عوامل ي ذكر شده كه باعث مي شود فرد علي رغم ميلش به مصرف مواد مخدر ادامه دهد

{ منبع : روزنامه همشهري فروردين 1377 }

{ايران اسلامي از ابتدای انقلاب اسلامي، 3600 شهيد و 12000 مجروح در مبارزه با قاچاق مواد مخدر تقديم نموده است}

{باندهای بین المللی قاچاق مواد مخدر سالی 600میلیارد دلار از این راه به جیب می زنند.}

{خطر کراک 400برابر هروئین می باشد}

{نقش اعتیاد در بزهکاری ها و طلاق و فروپاشی خانواده ها حتی قتل و جنایها ،نقشی غیر قابل انکار است}

عوامل اعتیاد

. عوامل اعتیاد را چند چیز شمرده‌اند:

رفیق : شصت درصد معتادین از طریق رفیق ناباب آلودگی پیدا کرده‌اند. اینجاست که جوان سالم باید در مسئله رفاقت، هشدارهای اسلام و بزرگان و افراد دلسوز را گوش کند تا به دام این نارفیقان نیفتد.

تأثیر دوستان

تقریباً در ۶۰ درصد موارد، اولین مصرف مواد بدنبال تعارف دوستان رخ می‌دهد. ارتباط و دوستی با همسالان مبتلا به سوء مصرف مواد، عامل مستعدکنندگان مواد برای گرفتن تایید رفتار خود از دوستان، سعی می‌کنند آنان را وادار به همراهی با خود نمایند. گروه «همسالان» به خصوص در شروع مصرف سیگار و حشیش بسیار مؤثر هستند. بعضی از دوستی‌ها، صرفاً حول محور مصرف مواد شکل می‌گیرد نوجوانان به تعلق به یک گروه نیازمندند و اغلب پیوستن به گروه‌هایی که مواد مصرف می‌کنند، بسیار آسان است. هرچه پیوند فرد با خانواده، مدرسه و اجتماعات سالم کمتر باشد، احتمال پیوند او با این قبیل گروه‌ها بیشتر میشود.

عوامل مربوط به خانواده

خانواده اولین مکان رشد شخصیت، تشکیل باورها و الگوهای رفتاری فرد است. خانواده علاوه بر اینکه، محل حفظ و رشد افراد و کمک به حل **استرس** و پاتولوژی است، منبعی برای تنش، مشکل و اختلال نیز می‌باشد. ناآگاهی والدین، ارتباط ضعیف والدین و کودک، فقدان انضباط در خانواده، خانواده مشتت یا آشفته و از هم گسیخته، احتمال ارتکاب به انواع بزهکاری‌ها مانند سوء مصرف مواد را افزایش می‌دهد. همچنین والدینی که مصرف کننده مواد هستند باعث می‌شوند فرزندان با الگوبرداری از رفتار آنان، مصرف مواد را یک رفتار بهنجار تلقی کرده، رفتار مشابهی پیشه کنند.

موقعیت‌های مخاطره‌آمیز فردی

بعضی از نوجوانان و جوانان در موقعیت‌ها یا شرایط قرار دارند که آنان را در معرض خطر مصرف مواد قرار می‌دهد. مهمترین این موقعیت‌ها عبارتند از: در معرض خشونت قرار گرفتن در دوران کودکی و نوجوانی، ترک تحصیل، بی‌سرپرستی یا بی‌خانمانی، فرار از خانه، معلولیت جسمی، ابتلا به بیماری‌ها یا دردهای مزمن. حوادثی مانند از دست دادن نزدیکان یا بلایای طبیعی ناگهانی نیز ممکن است منجر به واکنش‌های حاد روانی شوند. در این حالت فرد برای کاهش درد و رنج و انطباق با آن از مواد استفاده می‌کند.

صفات شخصیتی

عوامل مختلف شخصیتی با مصرف مواد ارتباط دارند. از این میان، برخی از صفات بیشتر پیش‌بینی‌کننده احتمال اعتیاد هستند و به طور کلی فردی را تصویر می‌کنند که با ارزش‌ها یا ساختارهای اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و مذهب پیوندی ندارد و یا از عهده انطباق، کنترل یا ابزار احساسات دردناکی مثل احساس گناه، خشم و اضطراب برنمی‌آید. این صفات عبارتند از: عدم پذیرش ارزش‌های سنتی و رایج، مقاومت در مقابل منابع قدرت، نیاز شدید به استقلال، صفات ضد اجتماعی، پرخاشگری شدید، احساس فقدان کنترل بر زندگی خود، اعتماد به نفس پایین، فقدان مهارت‌های اجتماعی و انطباقی. از آنجا که اولین مصرف مواد، معمولاً از محیط‌های اجتماعی شروع می‌شود هر قدر فرد قدرت تصمیم‌گیری و مهارت ارتباطی بیشتری داشته باشد، بهتر می‌تواند در مقابل فشار همسالان مقاومت کند.

نگرش مثبت به مواد

افرادی که نگرش‌ها و باورهای مثبت و یا خنثی به مواد مخدر دارند، احتمال مصرف و اعتیادشان بیش از کسانی که نگرش‌های منفی دارند. این نگرش‌های مثبت معمولاً عبارتند از: کسب بزرگی و تشخص، رفع دردهای جسمی و خستگی، کسب آرامش روانی، توانای مصرف مواد بدون ابتلا به اعتیاد.

ناراحتی های عاطفی: چهارده درصد از معتادین باین علت معتاد شده اند.

کنجکاو: هشت درصد بخاطر کنجکاو معتاد شده اند.

جوانان سالم 15 تا 20 ساله ای که برای کسب تجربه و یا در اثر معاشرت با دوستان نامناسب و یا معتادان به استفاده از ماده مخدر پرداخته اند. این گروه از راه کنجکاو و به علت نداشتن پشتوانه خانوادگی و تربیت صحیح در اثر معاشرت با کسانی که آنها را به استفاده از داروی مخدر تشویق می کنند و برای اولین بار مواد مخدر را تجربه می کنند و دچار اعتیاد می شوند. البته بسیاری از این جوانان به علت احساس درماندگی ، ناکامی ، عدم کفایت و برای رهایی از تنهایی و فشار روانی معتاد می شوند و متأسفانه رهایی از این اعتیاد به سادگی میسر نمی شود.

لذت جویی: شش درصد بخاطر لذت از استفاده مواد مخدر آلوده شده اند.

تسکین درد: پنج درصد برای نجات از درد جسمی معتاد شده اند.

فامیل معتاد: چهار درصد از فامیل معتاد خود اعتیاد را فرا گرفته اند.

ریشه‌های روانی اعتیاد

از نقطه نظر روانشناسی عقیده بر این است که اعتیاد به مواد مخدر بگونه‌ای غیر مستقیم واکنش و پاسخی است مخرب در مقابل کنش‌های غیر قابل تحمل بیرونی و درونی که بدان وسیله فرد سعی می‌کند آلام و مشکلات درونی خود، مانند اضطراب، افسردگی و محرومیتها را کاهش داده و یا تسکین بخشد که در واقع انتخاب شیوه‌ایست ناسالم به منظور فرار از واقعیت‌های موجود.

در واقع معتاد همانند دیگر افراد، انسانی است که نیاز دارد عشق بورزد و مورد عشق قرار گیرد (عشق سازنده و حقیقی) او می‌خواهد به دیگران محبت کند و مورد مهر و محبت قرار گیرد وجودش برای دیگران موثر و با ارزش باشد و متقابلاً وجود دیگران برای وی مفید و با اهمیت باشد، سرانجام ندای درونش از او می‌خواهد که او بایستی تغییر کند تغییری که او را از تمامی این مصائب و مشکلات برهاند و در تبادل خود و جامعه‌اش قبول مسولیت نماید متأسفانه بر اثر نارساییها و انحرافات خانوادگی و اجتماعی و همچنین عدم یک نظام تربیتی صحیح فرد به تدریج از مسیر حقیق دور می‌شود و با انتخاب شیوه و معیارهای مخرب از خود و جامعه‌اش بیگانه می‌گردد و این گریز از خویشتن خویش و بیگانگی وی را به انزوا و فرار هرچه بیشتر از واقعیتها می‌کشاند.

اثرات دارویی مواد مخدر

مصرف مواد مخدر و دیگر ترکیبات اعتیادآور بعلت اثرات دارویی ویژه خود تغییراتی در سطح فیزیولوژی و بیولوژی شخص بوجود می‌آورد که قسمت مهم این تغییرات بر روی سلسله اعصاب مرکزی و محیطی انجام می‌گیرد و نتیجتاً بر روی حالات جسمانی- روانی فرد اثر می‌گذارد و شخص مواجه با تجاربی در تداوم از اهمیتی خاص برخوردار خواهد بود. و مهمترین این تغییرات عبارتند از: تسکین موقت آلام روحی مانند اضطراب ، افسردگی و بی‌قراری و تسکین موقت دردهای جسمانی و احساس رضایت و آرامش درونی موقت و تشدید موقت و میزان هوشیاری بگونه‌های غیر قطبی و چون اغلب معتادین قبل از اینکه به اعتیاد روی آورند با مشکلاتی متعدد مانند اضطراب ، افسردگی ، بی‌قراری و تضادهای گوناگون مواجه بوده‌اند لذا مصارف اولیه مواد مخدر ممکن است در کوتاه مدت سبب تسکین ناراحتیهای فوق گردد و ترک ناگهانی و یا کاهش مصرف مواد مخدر پس از ایجاد وابستگی بدنی نسبت به دارو سبب اختلالاتی می‌گردد مانند بی‌قراری ، اضطراب ، خستگی مفرط ، گیجی ، حالات تهوع ، استفراغ و اسهال عدم تمرکز شدید و پاشیدگی افکار. در چنین مرحله‌ای فرد معتاد با چنین حالاتی روبرو می‌گردد و بنابراین تنها راه فرار از آن را استفاده مجدد دارو بداند. وابستگی فرد معتاد نسبت به ماده **مخدر** صرفاً بدنی نیست و جنبه‌های وابستگی روانی آن به دارو در رابطه با مشکلات شخصیتی فرد در جریان تداوم اعتیاد از اهمیت اولیه برخوردار است.

افسردگی با اعتیاد درمان پذیر نیست!

افسردگی روانی یکی از بیماریهای شایع عصر ماست که بر روی خلق و خوی و رفتار و احساس فرد اثر می‌گذارد. در نوعی افسردگی فعالیت و اراده و قابلیت حیاتی و جسمانی و اعتماد به نفس کاهش می‌یابد و نشانه‌هایی چون خستگی ، بی‌میلی ، بی‌علاقگی ، کم‌خوابی و ناامیدی بروز می‌کنند. در این موارد نشاط و علاقه و همکاری جای خود را به نگرانی ، ناخشنودی و انزواجویی می‌دهد و بیمار با از دست دادن علایق شغلی و اجتماعی و گاه فردی ممکن است به طرف مواد مخدر نیز گرایش یابد تا شاید آرامش و آسایش بیشتری احساس کند. افرادی که برای برای گریز از تشویش و اضطراب و فشارهای روانی مواد مخدر را انتخاب می‌کنند کسانی هستند که از رو به رو شدن با واقعیات عاجزند و به علت احساس عدم کفایت ، زندگی خود را از واقعیت جدا کرده و آن را بر اوهام و رویا بنا می‌کنند

آسیب پذیری جوانان در دوران بلوغ

دوران بلوغ دوره‌ایست که فرد با تضادها و کشمکشهای متعدد درونی مواجه می‌گردد. در این زمان او بخوبی

احساس می‌کند که به مرحله‌ای جدید از زندگی می‌بایستی وارد شود و مسوولیتی در قبال خود و جامعه‌اش اتخاذ نماید. مرحله‌ای که او را با نگرانی، اضطراب و مشکل تصمیم‌گیری روبرو می‌سازد و او سعی می‌کند بگونه‌ای بر مشکلات خویش فائق آید. عدم توجه به اعضای خانواده توقعات بیجا و بی‌مورد اطرافیان، بدون نظر گرفتن حساسیت این دوره و توقعات و ارزشهای متضاد اجتماعی اختلالات تطابقی در خانواده و زمینه‌های نامطلوب شخصیتی فرد بسهولت وی را در این دوره در مقابل انحرافات مختلف آسیب‌پذیر می‌سازد.

یکی از عوامل گسترش اعتیاد، ناهنجار تلقی نکردن این بیماری خطرناک از سوی افراد جامعه است

مصرف مواد به عنوان هنجار اجتماعی

در جوامعی که مصرف مواد نه تنها ضد ارزش تلقی نمی‌شود، بلکه جزئی از آداب و سنن جامعه و یا نشان تمدن و تشخص و وسیله احترام و پذیرایی است، مقاومتی برای مصرف مواد وجود ندارد و سوءمصرف و اعتیاد شیوع بیشتری دارد.

کمبود امکانات فرهنگی، ورزشی، تفریحی: کمبود امکانات لازم برای ارضای نیازهای طبیعی روانی و اجتماعی نوجوانان و جوانان از قبیل کنجکاوی، تنوع طلبی،

هیجان‌خواهی، ماجراجویی، مورد تأیید و پذیرش قرار گرفتن و کسب موفقیت بین همسالان، موجب گرایش آنان به کسب لذت و تفنن از طریق مصرف مواد و عضویت در گروه‌های غیر سالم می‌شوند.

عدم دسترسی به سیستم‌های خدماتی، حمایتی، مشاوره‌ای و درمانی: در زندگی افراد، موقعیت‌ها و مشکلاتی پیش می‌آید که آنان را از جهات مختلف در معرض خطر قرار می‌دهد. فقدان امکانات لازم یا عدم دسترسی به خدماتی که در چنین مواقعی بتواند فرد را از نظر روانی، مالی، شغلی، بهداشتی و اجتماعی حمایت نماید، فرد را تنها و بی‌پناه، بدون وجود سطح مقاومت اجتماعی رها می‌کند.

توسعه صنعتی جامعه، مهاجرت، کمبود فرصت‌های شغلی و محرومیت اقتصادی - اجتماعی: توسعه صنعتی، جوامع را به سمت شهری شدن و مهاجرت از روستاها به شهرها سوق می‌دهد. مهاجرت باعث می‌شود تا فرد، برای اولین بار، با موانع جدیدی برخورد نماید. جدایی از خانواده، ارزش‌های سنتی و ساختار حمایتی قبلی به تنهایی، انزوا و ناامیدی فرد می‌انجامد. کم سواد بودن، فقدان مهارت‌های شغلی، عدم دسترسی به مشاغل مناسب و به دنبال آن محدودیت در تأمین نیازهای حیاتی و اساسی زندگی و تلاش برای بقا، فرد را به مشاغل کاذب یا خرید و فروش مواد می‌کشاند و یا برای انطباق با زندگی سخت

روزمره و شیوه جدید زندگی به استفاده از شیوه‌های مصنوعی مانند مصرف مواد سوق می‌دهد.

عوامل مربوط به مدرسه

از آنجا که مدرسه بعد از خانواده، مهم‌ترین نهاد آموزشی و تربیتی است، می‌تواند از راه‌های زیر زمینه‌ساز مصرف مواد در نوجوانان باشد:

- بی‌توجهی به مصرف مواد و فقدان محدودیت یا مقررات جدی منع مصرف در مدرسه، استرس‌های شدید تحصیلی و محیطی، فقدان حمایت معلمان و مسئولان بهنگام نیاز عاطفی و روانی زمان بروز مشکلات و طرد شدن از طرف آنان.
- عوامل مربوط به محل سکونت: عوامل متعددی در محیط مسکونی می‌تواند موجب گرایش افراد به مصرف مواد شود.
- فقدان ارزش‌های مذهبی و اخلاقی، شیوع خشونت و اعمال خلاف، وفور مشاغل کاذب، آشفتگی و ضعف همبستگی بین افراد محل و حاشیه‌نشینی از جمله این عوامل هستند.
- مشخصات فردی و عوامل محیطی بخشی از علل اعتیاد هستند و بخش دیگر را بازارهای بین‌المللی مواد و عوامل اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه تشکیل می‌دهند. این عوامل عبارتند از:

. فقدان قوانین جدی منع تولید، خرید و فروش، حمل و مصرف مواد، موجب وفور و ارزانی آن می‌شود.

مراحل اعتیاد

مراحل اعتیاد به مواد مخدر:

الف: آشنایی با مواد مخدر : در این مرحله فرد در اثر معاشرت با دوستان ناباب و تشویق آنان، کنجکاوی و احساس غروری که در برابر این دوستان در خود می‌بیند، با مواد مخدر آشنا می‌شود و به مرور زمان به این مواد وابستگی پیدا می‌نماید.

ب - تردید و دودلی: در این مرحله فرد پس از اینکه مدت زمانی را بطور نامرتب از ماده مخدر استفاده می‌کند، بطور ناخودآگاه با خویشتن‌وارد جنگ و ستیز شده که چه کنم تا نجات یابم؟ ولی با توجه به وابستگی جسمی و روانی به مواد، خود را ناتوان از ترك می‌بیند و در نتیجه میل

به افزایش مواد که در آن تدریجاً بدن به مقدار معینی از آن خومی‌گیرد، در او ایجاد می‌شود.

ج- اعتیاد: در این مرحله، فرد بعد از شك و تردید و احتمالاً مدتی ترك کردن، به اعتیاد قطعی کشیده می‌شود! و با مصرف مواد اعتیادآور، سرعت سلامت جسمی و روانی خود را آلوده می‌کند. اعتیاد به ترياك با مصرف يك ماه و اعتیاد به هروئین سرعت انجام می‌شود

سیگار چراغ سبزی برای سایر مواد مخدر!

در دود سیگار بیش از چهار هزار نوع ماده سمی وجود دارد که تعدادی از آنها سرطان‌زا می‌باشند. وقتی این مواد سرطان‌زا از دهان وارد نای می‌شوند، تغییرات سرطانی را در آن محل ایجاد می‌کنند و از آنجایی که در نُسج ریه، اعصاب حسّی نیست، افراد سیگاری از مراحل رشد سرطان در شش‌های خود اطلاعی ندارند.

این تکثیر سلول‌های سرطانی در طی سالیانتمادی که فرد به استعمال دخانیات پرداخته است، ادامه می‌یابد تا اینکه بتدریج مبتلا به کاهش وزن، خلط خونی، بی‌اشتهایی، سرفه، تنگی نفس، دردهای قفسه سینه و خشونت صدا می‌گردد، که متأسفانه از این لحظه تا مرگ فاصله بسیار کمی است!

در مردان سیگاری عوارضی چون عقیمی، کاهش میل جنسی، و ناهنجاری‌هایی برای فرزندان از جمله لب شکری، سرطان خون و سرطان مغز در اثر سیگار ایجاد می‌شود.

در زنان سیگاری، دردهای عضلانی، دردهای استخوانی، خستگی، ضعف بدن و بی‌اشتهایی فراوان دیده می‌شود.

می‌بتونت کشد سر از بستان‌بنگ رویت کند به گورستان

آنچه در مورد اعتیاد و موادمخدر باید بدانیم :
اعتیاد به موادمخدر یکی از عوامل اصلی شیوع
بیماری‌های ایدز و هپاتیت می‌باشد.

پنجاه میلیون نفر معتاد آلوده به ایدز هستند.
موادمخدر آنچنان آرام و بی صدا بر جسم و روان مصرف کننده مستولی می‌گردد که هیچ معتادی آغاز اعتیاد خود را به یاد نمی‌آورد.

اعتیاد سبب تباهی میلیون‌ها مغز فعال می‌شود که سرمایه های آینده جامعه بشری بشمار می‌روند.
اگر درصد کمی از کودکانی که والدین آنها معتاد هستند به سوی بزهکاری سوق داده شوند، بعد از گذشت چندین سال تعداد بزهکاران در این مملکت به هزاران نفر خواهد رسید.

اعتیاد بیش از یک میلیارد نفر از اعضاء خانواده معتادان را در جهان بطور مستقیم با مشکلات ناشی از این آسیب مواجه نموده است.

موادمخدر منشاء وقوع بسیاری از جرائم اجتماعی نظیر

قتل، تجاوز، سرقت و ... می‌باشد .
موادمخدر سالانه حدود 600 میلیارد دلار سود به حساب
سوداگران مرگ واریز می کند که این رقم چند صد برابر کل
بودجه کشور ما و بسیاری دیگر از کشورهای بزرگ
دنیاست.

سالانه مقادیر قابل توجهی از ثروت ملی کشور به جیب
سوداگران موادمخدر می‌رود.
قاچاقچیان بین المللی موادمخدر برای رسیدن به مقاصد
شوم خود به مدرن‌ترین تجهیزات تسلیحاتی و ارتباطی
مجهز هستند.

75% از زندانیان کشور را بطور مستقیم و غیرمستقیم
مجرمین موادمخدر تشکیل می‌دهند.
کشور ما در همسایگی بزرگترین تولیدکنندگان انواع
موادمخدر جهان (افغانستان و پاکستان) موسوم به «**هلال**
طلائی» و در مسیر ترانزیت موادمخدر قرار گرفته است و
درین راه خود نیز قربانی آن می‌گردد.

کشور ما در مقابله با ورود و شیوع این مواد خانمانسوز،
بمنظور کنترل و حفاظت مرزهای شرقی اقدام به احداث
بیش از هزار کیلومتر جاده، ده‌ها پاسگاه مرزی، برجك و
دیده‌بانی و حفر چندین کیلومتر کانال و ... نموده است و

هزاران نفر از فرزندان این مرز و بوم نیز به فجیع ترین وضع
به شهادت رسیده اند

جنگ تریاک بصورت غیر مستقیم ادامه دارد

اگر چه جنگ انگلیس با چین بر سر فروش تریاک از سوی بریتانیا به
چین سالهاست که تمام شده است اما جنگ ناپیدایی در جهان در مورد
مواد مخدر ادامه دارد. از لبنان و مراکش و ایران و پاکستان و افغانستان
گرفته تا هنگ کنگ و چین و... و همه ساله تلفات انسانی و مادی زیادی
ببار می آورد.

در مراکش شاه حسن بزرگترین تولید کننده حشیش است و به عنوان
سلطان حشیش! معروف است.

همانطور که در زمان طاغوت، اشرف پهلوی بزرگترین قاچاقچی ایران
بود.

در امریکای لاتین، کلمبیا مرکز تولید و صادرات مواد مخدر است
و در سال 1981 هشت میلیارد دلار

درآمد ارزی داشته و کسری تجاری نداشت!

در سال 1984 بزرگترین باند کوکائین در کلمبیا که هزار نفر کارگر و
9 کارخانه تولید کوکائین و هواپیما و کشتی های فراوانی داشتند، کشف
شد.

راههای مقابله با اعتیاد

پیشگیری به عنوان بهترین شیوه مقابله با اعتیاد

اساس پیشگیری تعلیم و تربیت ، راهنمایی ، مشورت و ارشاد خانواده‌هاست این آموزش باید در یک طیف گسترده اعم از رسمی و غیر رسمی صورت پذیرد و بویژه از رسانه‌های گروهی در جهت آموزشی و نتیجتاً پیشگیری از اعتیاد نخست با تحلیل کلیه عوامل احتمالی اعم از فرهنگی ، اجتماعی ، خانوادگی ، تحصیلی و غیره که افراد سالم را بسوی این انحراف عظیم مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی و خانوادگی سوق دهد، کمال استفاده بعمل آید. آنگاه مسئولان تعلیم و تربیت علما و روحانیون ، روانشناسان و سایر صاحب نظران شیوه‌های مقابله را در چارچوب نظام حکومتی و متناسب با ارزشهای حاکم بر جامعه ارائه دهد.

نقش خانواده در پیشگیری از اعتیاد فرزندان

خانواده تاثیر عمیقی در کودک می‌گذارد و شخصیت او را پی‌ریزی می‌کند. اگر محیط خانواده سالم باشد کودک دارای اعتماد به نفس ، مهر و محبت و احساس مسئولیت می‌شود. بررسیهای متعدد نشان داده است که اگر کودک مورد توجه خانواده واقع نشود و یا از خانواده طرد شود و یا برعکس اگر بیش از حد مورد توجه و حمایت واقع شود آماده کجروی ، ناسازگاری و تجاوز به حقوق دیگران خواهد شد. کودکانی که در محیط خانه پذیرفته نشده‌اند و با محرومیت عاطفی و فقدان مهر مادری روبرو بوده‌اند، محبت و عواطف دیگران را احساس نمی‌کنند و با ترک خانه و مدرسه و ناسازگاری رفتار خصمانه بروز می‌دهند. این افراد فاقد قدرت سازش می‌شوند.

حمایت بیش از اندازه و اغماض بی‌نهایت پدر و مادر نیز سبب می‌شود که کودک بسیار پرتوقع و به اصطلاح لوس و نازپرورده بار آید و در نتیجه به تدریج در سازش با دیگران دچار اشکال شود. چنین فردی به عنوان یک موجود ضد اجتماعی طعمه خوبی

برای قاچاقچیان مواد مخدر و جنایتکاران به شمار می‌آید. برقراری رابطه صحیح پدر و مادر با کودک سبب می‌شود که رشد شخصیت بچه سیر طبیعی داشته باشد و از انحراف و کجروی مصون بماند. عواقب خطرناک اعتیاد ایجاب می‌کند که والدین از لحظه تولد ، بچه را موجودی بدانند که یاد می‌گیرد و رشد شخصیت او منوط به برقراری رابطه صحیح بین همه اعضا خانواده است. مواظبت مادر از کودک و ایجاد رابطه عاطفی با فرزند و رفتار خردمندانه توأم با مهربانی پدر نه تنها به رشد شخصیت و متعادل شدن کودک کمک می‌کند، بلکه در صورت اعتیاد اتفاقی در دوره بلوغ نیز درمان را آسان می‌سازد.

تقویت روحیه دینی ومذهبی

قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیّها

رستگار شد کسی که تزکیه نفس نمود و بدبخت شد کسیکه از نفسش تبعیت کرد.

انسان نماینده خدا در زمین است ومی تواند با اطاعت الهی ومخالفت با نفس وشیطان به مقامات بالایی برسد،اوبا انجام عباداتی که برای

هر مسلمانی در نظر گرفته شده که مهمترین آن نمازهای شبانه روزی است و با ترک محرمات، همچنین با توسل به اهل بیت ع، چنان دیوار دفاعی مستحکمی در مقابل انحرافات اخلاقی و شیطانی ایجاد می شود که احتمال انحراف به کمترین حد خود می رسد.

جوانهایی که اهل مسجد و نماز جماعت مرتب هستند در معرض خطر اعتیاد نیستند مگر در بعضی موارد استثنائی.

افرادی که مرتب توسل به اهل بیت ع را دارند زیارتنامه ها را می خوانند در محافل مرثیه اهل بیت شرکت می کنند به زیارت امامان و امامزادگان می روند در رفع مشکلاتشان نذر می کنند و امثال این کارها موفق تر و از خطراتی که بشریت را تهدید می نماید به دورتر هستند.

اینکه می بینیم بزرگان تاریخ بشریت مانند پیامبران الهی و امامان معصوم و اولیاء خدا مانند خضر و لقمان،

به نماز و مناجات با خدا خیلی اهمیت می دادند زیرا نماز اکسیر حیات بشر است. نماز انسان را بالا می برد. نماز صورت شیطان را سیاه می کند و ناله او را در می آورد. نماز داروی مهم ضد اعتیاد است.

البته نماز با حال. نماز با حضور قلب. نماز با همه شرایطش. مخصوصاً نماز جماعت و نماز شب.

امکان ندارد کسی که برای نماز شب بر می خیزد و بعد از وضو به مناجات با خدا می ایستد و اشکش جاری می شود، به دام اعتیاد

بیافتد. اصلاً انزجار عجیبی از انحرافات اخلاقی مثل قماربازی و شرابخواری و اعتیاد در او پیدا می شود.

دولت باید قسمت مهمی از بودجه مبارزه با مواد مخدر را به اشاعه فرهنگ نماز اختصاص دهد و اگر چه این سرمایه گذاری در دراز مدت جواب می دهد ولی مصونیت عجیبی برای جوانها ایجاد می کند.

ضررهای اعتیاد

انواع مواد مخدر:

1- مواد سستی‌زا مانند تریاک، مُرفین، هروئین و کدئین و کراک و شیشه

....

2- مواد توان‌افزا مانند کوکائین، ناس و کراتم.

3- مواد توهم‌افزا مانند حشیش، ماری‌جوانا، ال‌اس‌دی و غیره..

عوارض و ضایعات اعتیاد:

1- فردی و جسمانی: از جمله عوارض آن، بیماری‌های جسمانی، دردهای عضلانی، یبوست، تغییر در مردمک چشم، اختلال در دستگاه گوارش،

خشکی دهان، خارش بدن، تشنج، گرفتگی صدا، احساس خستگی، فساد دندان و بوی بد دهان، عفونت کبد و ریه که گاهی به مرگ می انجامد.

2- عوارض روانی: اختلال در سازگاری روانی فرد، ضعف عصبی، سلب اراده و ابتکار، حالت جنگ و ستیز با خود، پیدایش انحرافات اخلاقی، اضطراب و بی قراری، عدم اعتماد به نفس، ترس دائمی و صدها مشکل روحی و روانی و عاطفی دیگر.

3- عوارض اجتماعی: نداشتن علاقه به فعالیت‌های اجتماعی، بی نظمی خانوادگی، قانون شکنی، جرم و جنایت، ترک محل کار و تحصیل، معتاد نمودن دیگران، فروپاشی نظام خانواده، نابودی فرزندان و انحراف آنان و...

4- جنبه اقتصادی: معتاد به دلیل عدم اشتغال و عدم بازدهی و انگل بودن، ضایعات اقتصادی بزرگی برای کشور ایجاد می نماید. عدم احساس مسئولیت در تأمین مخارج خانواده، تهیه هزینه اعتیاد از راه نامشروع و اشتغال به انواع بزهکاری و دهها عوارض دیگر.

5- جنبه سیاسی: افراد معتاد به علت بی تفاوتی نسبت به همه چیز، مشارکتی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در مواقع لزوم ندارند. و معمولاً غارتگران و مفسدین از آنها به عنوان عاملان جنایت، قتل و توطئه‌های سیاسی و غیر سیاسی، استفاده می کنند.

توضیحات بیشتر:

اعتیاد عوارض زیر را در فرد و جامعه ایجاد می نماید.

عوارض خانوادگی

- . خشونت در خانواده شامل کودک آزاری و همسر آزاری
- . عفلت از فرزندان
- . مشکلات تحصیلی، اختلالات روانی و خودکشی فرزندان
- . نابسامانی و آشفتگی خانواده
- . محدودیت در روابط سالم خارج از خانواده
- . افت سطح اقتصادی و اجتماعی خانواده
- . بی کفایتی در سرپرستی خانواده
- . طلاق

عوارض شغلی

- . افت اعتبار فردی و موقعیت شغلی
- . سوانح و حوادث حین کار
- . غیبت از کار
- . کاهش کارایی
- . اخراج و بیکاری

عوارض اقتصادی

- . خسارات ناشی از کاهش نیروی مولد و افزایش نیروی مصرف کننده جامعه
- . هزینه های تحمل شده به نیروهای انتظامی و جمع آوری امکانات لازم برای مبارزه با جرایم مستقیم و غیر مستقیم ناشی از مواد مخدر
- . صرف وقت دادگاه ها و نیروهای قضایی

- هزینه نگهداری مجرمین مواد مخدر و معتادان در زندان‌ها
- هزینه مراکز بازپروری و درمانگاه‌های ترک اعتیاد
- هزینه و خسارات ناشی از مراقبت‌های بهداشتی ثانیه شامل بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها

عوارض اجتماعی

- ضعف پای‌بند به اصول اخلاقی و مذهبی
- انواع جرایم مثل سرقت، فحشا، خشونت، تجاوز و قتل
- افزایش مشاغل کاذب و بیکاری
- بی‌خانمانی و فقر

مهمترین ضربه اعتیاد چیست؟

از بین رفتن شخصیت، مهمترین ضربه‌ای است که معتاد از اعتیادش دریافت می‌کند. اگر تا قبل از اعتیاد و در دوران پاک بودنش، قول و قرارش حرمت داشت. در میان فامیل و خانواده دارای احترام بود. به نظراتش توجه می‌کردند. به عنوان یک انسان دارای وجدان و عواطف مطرح بود. به او حسن ظن داشتن و اعتماد می‌نمودند...

اما بعد از اعتیاد شخصیت او را کمتر از یک کودک خردسال قبول می کنند. به او هیچ گونه اعتمادی نمی کنند. اگر یک سرقت در منزل یا محله اتفاق بیافتد اولین متهم آن فرد معتاد است. از نظر عقیدتی هم

اعتقاد او ثابت نیست چه بسا در هنگام نیاز بدنش به مواد مخدر، حاضر باشد برای بدست آوردن مقداری مواد، کافر شود و دینش را بفروشد! نظر تعهدات اخلاقی نیز هیچگونه اعتمادی به او نیست چه بسا ناموس خود را در عوض مواد بفروشد. خلاصه برای رسیدن به مواد از هیچ ابزار کثیفی نمی گذرد

و اینها البته دلیل بیمار بودنش است نه دلیل خباثتش. نه دلیل پستی روحش. بلکه او بیماری است که اسیر

شیطان شده و باید با همت خود و اطرافیانش آزاد شود.

داستانهای زیادی از کارهای عجیب و غریبی که افراد معتاد برای رسیدن به مواد انجام داده اند وجود دارد. و لطیفه ها و جوک های فراوانی درباره شخصیت بد معتاد در زبان مردم است.

از جمله این لطیفه ها:

دو زندونی معتاد به طرف هم هسته خرما پرت
دیگه می پرسن؟ چه خبر؟ می کردن، از زندونی
می گه: جنگ هشته ایش

یه تریاکی، تو پیام گیر تلفنش ضبط کرده بوده
خشم هشتم ولی

۴
) دو تا تریاکی باهم نشسته بودن تریاک می کشیدن
. سوال کرد ، کی روز جمعه میاد اولی از دومی
. دومی جواب داد والله نمیدونم یا شنبه یا یکشنبه

۵
) شخصی سر خیابان واستاده بود يك خرکوش داشت می خاست
دفعه يك معتاد از راه رسید گفت این میمون جنده ، بفروشه ، يك
معتاد گفت من که از شما مرده گفت اقا این خرکوشه نه میمون ،
. سوال نکردم از این خرکوشه سوال کردم

۶
) تریاکیه داشته تریاک می کشیده؛ یهو پلیس
!!!بی حرکت. تریاکیه می گه: کو تا حرکت :سر می رسه و می گه

۷
دارم از یه معتاده می پرسند؟ تو بیژنی؟ می گه: نه من زن

	)
یک اسکناس دویست تومنی روی زمین افتاده بود. به معتادی گفتند این اسکناس را بردار! گفت مگر من وزنه بردارم!	۸)
یه روز یه پسره توپش می فته تو خونه یه معتاد از قضا معتاد تازه یه صفایی به خودش داده بوده پسره در می زنه معتاد در و باز می توپم معتاده هم می گه خوب منم توپم کنه پسره می گه آقا	۹)
یه روز یه نفر به خونه یه معتاد زنگ میزنه مرد معتاد که حال جواب دادن به تلفن رو نداشته گوشی رو برمی داره و می گه هشتم ولی خستم	۱۰)

11: به یه معتاد می گن با 45 , 46 , 47 , 48 جمله بساز.

می گه: چلا پنجه می کشی؟ چلا شیشه می

شکنی؟ چلا هف نمی زنی؟ چلا هشتی ناراحت؟

ازش میپرسن یه معتاد 2 تا سیگار تو دهنش گرفته بود داشت میکشید
چرا 2 تا سیگار میکشی میگه یکی واسه خودم یکی هم از طرف دوستم
بعد از یه مدتی میبینن همون معتاد یه دونه سیگار میکشه که زندونه
ازاد شده میگه نه خودم ترك كردم بهش میگن حتما دوستت از زندان

بیشترین معتادها در کدام کشور هستند؟

در امریکا!

اینکه امام راحل، امریکارا شیطان بزرگ نامید، گزافه نبوده است زیرا
امریکا بزرگترین صادرکننده ابزارهای فساد و تباهی به دنیا می باشد که
یکی از این ابزارها انواع مواد مخدر می باشد.

اشاعه مواد مخدر در بین نوجوانان و زنان در امریکا

رئیس مبارزه با مواد مخدر آمریکا:

«تعداد کودکان زیر هجده سال که در رابطه با مواد مخدر دستگیر شده‌اند بین سالهای 91-95 بیش از 37% افزایش یافته است» وی افزود:

این نخستین موج ضعیف از يك طوفان ویرانگر است.

«تنها در سال 1990، تعداد 978 نوجوان به جرم فروش مواد مخدر در پایتخت آمریکا دستگیر شده‌اند و 431 نوجوان دستگیر شده درواشنگتن اعتیاد به کوکائین داشته‌اند.»

منابع معتبر پزشکی آمریکارسمای اعلام کرده‌اند که :

«2/3 نوجوانان ایالات متحده قبل از اتمام دبیرستان یکی از اشکال داروهای مخدر را استفاده می‌کنند.»

وزارت بهداشت و خدمات انسانی آمریکا:

«استفاده نوجوانان دوازده تا هفده ساله آمریکایی از مواد مخدر در سال‌های 1371 تا 1374 به میزان 78% افزایش یافته است. بنابر این گزارش که از سوی این وزارتخانه هر سال منتشر می‌گردد:

نسبت افرادی که سن آنان میان دوازده تا هفده سال است و حداقل ماهی يك بار کوکائین مصرف می‌کنند در سال گذشته 166% افزایش یافته است.»

روزنامه وال استریت ژورنال:

«تعداد زنانی که در سال 1996 به دلیل سوداگری مواد مخدر در زندان‌های آمریکا زندانی شده‌اند به 23 هزار نفر می‌رسد که نزدیک به ده برابر تعداد زنانی است که در سال 1986 با جرمی مشابه زندانی

شده بودند.» «تعداد زناني که به دلايل غير از قاچاق مواد مخدر در
آمریکازنداني شده اند نيز طی سال هاي 1986 الي 1996 از هفده هزار
نفر به 39 هزار نفر رسيده است. اين در حالي است که سازمان هاي
حقوق بشر گزارش هاي درباره شرایط بد زنان زنداني و تجاوز و
تعرض به آنها داده اند.»

.

بحث تخصصی اعتیاد و مراحل ترک آن

در مورد اعتیاد و خصوصیات شخصیتی افراد معتاد و چگونگی ترک اعتیاد، نکاتی را از زبان متخصصین و کسانی که خود یک زمانی معتاد بوده اند و از لابلای آیات و احادیث جمع آوری شده که به شرح زیر تقدیم می شود.

1- معتاد دارای دو شخصیت مغایر است. یکی آن شخصیتی است که به مردم نشان می دهند و مردم آن را می بینند. و دیگری آنچه که در درون احساس می نمایند. این دوگانگی را در ابتدا می توان کنترل کرد ولی به مرور در اثر پیشرفت اعتیاد، شخصیت بیرونی ضعیفتر شده و شخصیت اصلی معتادگونه قوی تر می شود.

2- به همان نسبت که نیاز معتاد به ماده مخدر دلخواهش بیشتر می شود، نیروی اراده در او ضعیف تر شده و سرانجام پس از آنکه بیماری اعتیاد بصورت مزمن درآمد، این نیرو مفهوم و کاربرد خود را در زندگی معتاد از دست می دهد. زیرا رابطه معتاد با ماده مخدر دلخواهش، رابطه عاشق و معشوق است و این احساس آنقدر قوی است که بر نیروی اراده او پیروز می شود!

3- حالت نشئگی از همان ابتدا در قسمتی از مغز ثبت می شود و پس از مدتی به صورت غریزه ای ثانوی و خودکار در می آید.

همانطور که ما برای عصبانی شدن نیاز به فکر کردن نداریم و این احساس بصورت خودکار بوجود می آید، میل به نشئگی هم برای فرد معتاد خودکار است و نیاز به فکر کردن ندارد!

4- رابطه معتاد با تمام مسائل رابطه ای غیر طبیعی است که این روابط از ترس و کمبود سرچشمه می گیرد حتی در کارهای مثبت، ترس محرک اصلی است. مثلاً داشتن فرزند برای معتاد با دید پر شدن کمبودهای اوست نه با انگیزه عشق و غریزه بقا و دیگر انگیزه های هدفدار. لذا وقتی فرزند دار شد بعد از مدتی احساس می کند که نه تنها کمبودهای او برطرف نشد بلکه مسئولیتهای تازه ای هم به زندگیش اضافه شده است!

5- در اثر نرسیدن مواد مخدر به معتاد، حالتی به او دست می دهد که در اصطلاح به آن خماری می گویند. علائم اصلی خماری بشرح زیر است:

جسمی:

ضعف کلی در بدن همراه با ارتعاش و لرزش- خمیازه به همراه آبریزش چشم- بی حوصلگی و عدم تمرکز فکری- بی قراری، اضطراب و بی خوابی- آبریزش بینی مانند سرماخوردگی- دل درد و اسهال- تشنج و سرد و گرم شدن و سیخ شدن موهای بدن به همراه عرق کردن-

دردهای عضلانی که به سیم کشی معروف است- حالت تهوع و استفراغ- افزایش ضربان قلب و درجه حرارت بدن و فشار خون- گشاد شدن مردمک چشم-

روحي:

افسردگی شدید-احساس تنهایی-پوچی و بیهودگی-ترس شدید از آینده-غریبگی نسبت به همه چیز و همه کس-اضطراب و دلهره

6-افراد معتاد چون دلایل مثبتی برای انجام کارهای خود ندارند معمولاً از وسیله ای بنام توجیه استفاده می کنند.مثلاً برای توجیه دزدی یا قاچاق این گونه توجیه می کنند که چون کار نیست!مسئولین توجهی به او نمی کنند.بیسواد هستم.حرفه مناسبی بلد نیستم پس حق دارم که دزدی کنم!

7-اکثر معتادان با چرب زبانی و غلو،سعی در مهم جلوه دادن خود دارند اما بر خلاف این تظاهر،آنها در ته دل باور دارند که لیاقت هیچ چیز خوب را در دنیا ندارند.

8-در مشکلاتی که برای انسان پیش می آید طرز تفکر معتاد با افراد سالم فرق می کند.اگر مثلاً ماشین انسان وسط جاده خراب بشود و امکان تعمیر آن در محل نباشد افراد سالم فکر می کند که چگونه جرثقیل یا وسیله ای پیدا کند تا ماشین را به تعمیرگاه ببرد.ولی فرد معتاد این گونه فکر نمی کند بلکه فوراً عصبی و دلخور شده و از شانس و اقبال بد خود شاکی می شود!با ماشین مادر مرده لگد می زند و به تمام دنیا بد و بیراه می گوید و عاقبت فکر می کند که این دنیا اصلاً ارزش زندگی را ندارد و مرگ و خودکشی راه حل بسیار بهتری است.

درجه تحمل و مقاومت معتادان در مقابل مشکلات بسیار کم است.آنها در اثر فرار از مشکلات و مسائل روز مره و نداشتن تمرین برای حل مسائل خود،روز بروز مقاومتشان کمتر و احساس حقارت و بیهودگی شان بیشتر می شود.

9- یکی از انواع اعتیادها، اعتیاد به دزدی است. وقتی معتاد یک دوبر دزدی کرد ولذت برد و حس طمع و حس غرور ناشی از خطا کردن و گیرنیافتادن ارضا گردید به مرور به این عمل معتاد می شود. برای او فرقی نمی کند چه بدزدد و فرقی ندارد کالای دزدی به درد بخور باشد یا نباشد!

10- یکی از مهمترین مراحل درمان معتادین آنست که زمینه ای فراهم شود تا معتاد آنچه راجع به خودش می داند و حقیقت دارد بر زبان جاری کند و از آن حالت غرور و تکبر شیطانی و دوگانگی در شخصیتش دور شود.

لذا در بعضی از مؤسسات درمان معتادان، جلسه ای عمومی از همه معتادان تحت درمان تشکیل می شود و هرکسی با صدای بلند آنچه در مورد خودش اتفاق افتاده، از چگونگی اعتیادش و از کارهای زشتی که انجام داده همه را می گوید و دیگران نه تنها او را سرزنش نمی کنند بلکه برای او دست می زنند و این موفقیت {پا گذاشتن روی غرور کاذب و دوری از دوگانگی در رفتار} را به او تبریک می گویند و این مرحله اگر بدرستی انجام شود از قدمهای مهم ترک اعتیاد است.

متأسفانه در جامعه طوری برخورد می شود که اگر مردم کارهای زشت معتادی را بشنوند بجای اینکه او را به ترک کارهای زشت تشویق کنند و او را بیمار بدانند نه یک مجرم! فقط او را سرزنش کرده و گاه مورد دشنام قرار می دهند. و این به دوگانگی در رفتار معتاد کمک می کند!

معتاد کسی است که اشتباهی را هزار بار تکرار می کند اما
11- همیشه انتظار دارد که نتیجه قبلی تکرار نشود!

12- از جمله مراحل ترک اعتیاد برای فرد معتاد مخصوصا معتادانی که سالیان طولانی گرفتار آن بوده و هرچه تلاش می کرده اند نمی توانستند ترک کنند، اقرار به نداشتن کنترل در مصرف و هم چنین اقرار و از اعتقاد قبلی اش که معتقد بود به از هم پاشیدگی زندگی است. عقل کل است و همه چیز را از همه کس بهتر می داند دست بر می دارد.

بعد از این باید باور کند که خداوند می تواند سلامت روانی او را به او برگرداند. در حالی که قبلا فکر می کرد نیاز به هیچ کس یا مرجعی ندارد و فقط به مواد مخدر ایمان داشت!

و باید از خدا کمک بگیرد و به دستورات او و پیامبرانش عمل نماید.

در روایتی از علی ع است که فرمود پیامبر، پزشکی سیار بود که به بیمارانش سر می زد و آنان را مداوا می نمود. اصلا پیامبران از طرف خداوند برای درمان انسانها آمده اند آنوقت اکثر انسانها از آنها فرار کرده و به طاغوتها و شیطانها و فرعون ها پناه می بردند.

در عصر حاضر، کتابهای پیامبران وجود دارد و آئین اسلام به عنوان کامل ترین دین می تواند درمان همه بیماریهای خطرناک بشریت باشد.

چرا ما انسانهایی که سراسر نور و هدایت هستند یعنی پیامبران و امامان فرار می کنیم و به انسانهای سراسر ظلمانی و تاریک و گمراهی پناه می بریم؟ آیا هنرپیشه ها و هنرمندان فاسد سینمای غرب می توانند ما را به سعادت برسانند تا ما از آنها تقلید کنیم؟ آیا افراد آلوده به انواع مفسد می توانند دست ما را بگیرند و زندگی خوبی برایمان

تضمین کنند؟ خیر. زیرا چگونه گمراهی می تواند هدایتگر دیگران باشد. چگونه کسی که زندگی را در لذت جویی جسمانی می داند و بس، می تواند

مارا به سلامت به مقصد برساند؟

واقعا اگر فقط جوانان ایرانی همگی به قرآن پناه می بردند حتی یک معتاد هم نداشتیم. اگر همه جوانها اهل نماز باشند و بجای رفت و آمد به خانه های شیطنانی به خانه خدا یعنی مسجد تردد کنند، معضل بزرگ کشور ما به آسانی قابل حل میباشد اگر چه از علل اعتیاد، بیکاری و فقر می باشد و باید آنها هم درمان شوند

داستان جوان عاشق!

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزي جواني هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با يك ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم

کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجایم رسی؟! لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

13- علت اینکه معتادانی که ترک می کنند دوباره به آغوش موادمخدر پناه می برند این است که روند فکری معتاد، حالت طبیعی ندارد و اعتقادات او غیر واقعی است و هیچ وسیله قابل اعتمادی برای ارزیابی خود ندارد و در دنیایی خود ساخته و مجازی و غیر واقعی روزگار می گذراند و هیچگونه شناختی از وجود واقعی خود که زیر شخصیت ظاهری اس پنهان شده است، ندارد. او همواره در میان دو قطب مخالف هم یعنی احساس حقارت از یکطرف و تصورات خود بزرگ بینانه از طرف دیگر سرگردان است. او تصور می کند از همه برتر است ولی احساس او می گوید که او موجودی بیچاره و حقیر است! و این مسئله باعث می شود که آن ها حتی پس از ترک دراز مدت، بار دیگر به

موادمخدر پناه ببرند و با مسخ احساسات و کند کردن افکار، آرامش پیدا کنند.

ولی چنانچه ترک اعتیاد با برنامه باشد و مراحلی که در بالا ذکر شد انجام شود مخصوصا مسئله مشخص شدن اشتباهاتی که انجام داده و پذیرفتن این اشتباهات، در این صورت احتمال برگشت او به اعتیاد کم می شود.

اینکه در روایات آمده کسیکه خود را بشناسد خداراهم می شناسد یک معنایش این است که با استعدادها و ظرفیتهایی که در او نهفته است آشنا شود آنوقت متوجه می شود که

می تواند کارهای بزرگی انجام دهد سپس به خالق این تواناییها متوجه می شود..

در هندوستان افراد مرتاض با شناخت کمی که از قدرت روحی انسان دارند کارهای

خلرق العاده ای انجام می دهند و تسلط عجیبی بر نفسشان پیدا می کنند.

از جمله مدت زیادی مثلا یک ماه در قبر ی سرپوشیده همانند مردگان می مانند و بعد از این مدت زنده و سالم بیرون می آیند.

درباره گاندی رهبر هند نقل شده که هرشب با دختری از بستگانش در یک بستر می خوابید ولی آن چنان بر نفسش تسلط داشت که تحریک جنسی نمی شد و تا صبح آنقدر راحت می خوابید که گویا تنها خوابیده است!

اگر افراد معتاد خود را بشناسند و در باره خودشان بررسی کنند قدم بلندی را در نجات خود برداشته اند.

همچنین این افراد باید برای اعمال و کارهایی که کرده یک حسابرسی ایجاد کند و ببیند تا کنون چه اعمال خوب و بدی مرتکب شده است. او باید بپذیرد که در مدت اعتیادش، کارهای زشتی انجام داده که نباید انجام می داد و این بخاطر اعتیاد به مواد مخدر بوده است. اعتیاد این بلا را سر او آورده که او را بطرف احيانا

دزدی، شرابخواری، خیانت، رهاکردن مسئولیت خود در قبال خانواده و جامعه، دور شدن از خدا کشانده است. اگر این مرحله را درست طی کند، به بدی و زشتی اعتیاد پی می برد و کارهای زشت خود را توجیه نمی کند و اعتراف می کند که اشتباه کرده است و راه را عوضی رفته است و سرمایه خود را که عمر اوست مدتها در پوچی و لهو و لعب گذرانده که باید هرچه سریعتر جبران نماید. پس باید نواقص خود را جبران کند و بداند که همیشه برای جبران خطاها و بدیها، فرصت است

و مخصوصا با توبه به درگاه الهی، رحمت الهی را برای خود سرازیر نماید و بداند که اگر کسی مورد رحمت الهی قرار گیرد او نجات یافته است.

خداوند آنچنان بندگان را دوست دارد که از دوست داشتن مادر، فرزندش را هزاران بار بیشتر است. لذا توبه را برای بازگشت او قرار داده و اگر شخصی گناه کرد و توبه شکست باز هم می تواند توبه کند و هیچ محدودیتی در توبه کردن نیست.

یکی از درهای رحمت خداوند رحیم، باز گذاشتن در توبه است. انسانهای گناهکار تا زنده هستند فرصت بازگشت و نجات خود را دارند. چه گناهان

بزرگ وچه گناهان كوچك.چه براي كسيكه گناهان كمترى انجام داده است.وچه كسيكه مدتهاي زيادي را به گناه مشغول بوده است.

«بزرگترين گناه، شرك به خداست وبعد از آن مايوس شدن از رحمت خداوند است.»

وقتي انسان توبه مي كند، خدا از او راضي مي شود بيشتر از خوشحالي كسيكه اثاش را گم کرده سپس بعد از مدتي آنرا پيدا مي كند.

«در روايت است كه حضرت موسي(ع) به امر خدا شخص فاسدي را از شهر بيرون نمود تا شهر را فاسد نكند وجوانهارا نفرديد!او به بيابان رفت وبعد از چند روز مريض شد و كم كم رو به مرگ رفت.دم مرگ ناگاه جرقه اي در دلش زده شد ودر آخرين لحظات عمرش گفت:

يا من له الدنيا والاخرة!ارحم من ليس له الدنيا والاخرة.

اي كسي كه دنيا و آخرت مال توست!به كسي كه نه دنيا دارد ونه آخرت رحم نما!

با اين حال از دنيا رفت.خدا به حضرت موسي(ع)وحي كرد كه بنده اي از بندگان خوب مات از دنيا رفته است.تو به تشييع جنازه ودفن او اقدام كن.

حضرت موسي(ع) با اصحابش آمدند وديدند كه اين همان جواني است كه او را از شهر بيرون کرده بودند.گفت خدایا اين هماني است كه به امر تو از شهر بيرون كردم؟خدا فرمود آري.اما دم مرگ توبه كرد.»

من منفعلي كه پيشت دوجهان گناه دارم بچه روي، عذرگويم كه رخ سياه دارم

من اگر گناهكارم تو به عفو كار خود كن كه زبان توبه گوي و لب عذر خواه دارم

منم آن كه يك جهان را ز غمت برباد دادم تو قبول اگر نداري دوجهان گواه دارم «محتشم كاشاني»

آثار توبه:

1- پاك شدن گناهان قبلي: «خدا توبه بندگان را قبول کرده و گناهان او را مي بخشد.»

2- توبه كننده محبوب خدا ميشود: «همانا خداوند توبه كنندگان و كساني را كه مي خواهند خود را از رذائل پاك كنند، دوست دارد.» «بقره 222»
«امام ششم: هرگاه بنده اي توبه كند، خدا او را دوست داشته و عيب او را در دنيا و آخرت مي پوشاند.»

3- بوي بد گناه را از بين مي برد: «علي(ع): با استغفار خود را عطر بزنيد تا بوي بد گناهان شمارا رسوا نكند.»

4- پاك شدن زنگ دل: «پيامبر(ص): دلها هم مثل آهن زنگ مي زنند. زنگ دل با استغفار از بين مي رود.»

5- زياد شدن روزي: «استغفار كنيد كه خدا آمرزنده است. از آسمان پر شما باران مي فرستد و شمارا با اموال و فرزندان ياري مي كند و براي شما باغها و نهرها قرار مي دهد.» «نوح 10»

6- برگشت پاکي به توبه کننده

از موانع سر راه موفقیت کناهکاران، مأیوس شدن از رحمت الهی است. اگر چه گناه بد است ولی از آن بدتر این است که خیال کنیم دیگر راه برگشت و اصلاح برایمان وجود ندارد. درحالیکه انسان تا زنده است فرصت جبران و توبه کردن را دارد.

«پیامبر (ص) فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه‌اش قبول است. سپس فرمود: یکسال زیاد است. کسیکه یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه‌اش قبول است. سپس فرمود یکماه زیاد است! اگر يك هفته بلکه يك روز بلکه یکساعت قبل از مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته می‌شود.»

14- شخص معتاد در حال ترک اگر قبول کند که برای نجات خود نیاز به کمک دیگران دارد و راهنمای مناسبی که او را مرتب مشاوره درست بدهد، پیدا کند در ترک موفق تر خواهد بود.

راهنمایی که در دسترس او باشد مخصوصا اگر راهنما خود از افراد پاک شده بوده باشد بهتر است.

15- یکی از افکار و تصورات معتادان آنست که خیال می کنند دنیا و مردمش به او بدهکارند و او حق دارد بی در نظر گرفتن حق و حقوق دیگران آنچه را می خواهد برای خود بردارد.

در ترک اعتیاد باید این تصور را اصلاح کند و بداند که همانطوری که انتظار دارد حق و حقوق او را رعایت کنند، دیگران هم انتظار دارند حقوق آنها توسط وی رعایت گردد.

16- یکی از راههای نزدیکی به خدا و توبه واقعی، خدمت به پدر و مادر است. اگر فرد در حال ترک اعتیاد، والدینش زنده هستند و بتواند آنها را از خود راضی نگه دارد و دعای آنها را برای خود جلب نماید، زودتر از چنگال اعتیاد خلاص می شود.

نیکی به مادر اورا هم ردیف موسی(ع) کرد.

روزي موسی(ع) از خدا خواست که همنشین اورا در بهشت به او نشان دهد.

خدا به او وحی کرد که همنشین تودر بهشت فلان مرد قصاب است
حضرت موسی (ع) سراغ قصاب مذکور رفت و به او گفت که آیا
مهمان نمی خواهی ؟ قصاب جواب داد چرا می خواهم. او حضرت
موسی(ع) را بخانه خود برد 0 حضرت موسی (ع) که او را زیر نظر
داشت دید که ابتدا از زنبیلی پایین آورد که در آن پیرزنی فرتوت بود 0
جوان دست و صورت پیرزن را شست و به او غذا داد. بعد دوباره اورا در
زنبیل گذاشته و در حالیکه لبهای پیرزن حرکت می کرد، زنبیل را به سقف
آویزان کرد. سپس قصاب برای موسی(ع) غذا آورد. بعد از صرف
غذا، موسی(ع) از قصاب پرسید: این پیرزن کیست؟

گفت: مادرم است که چون خدمتکاری ندارم، خودم اورا تروخشك
می کنم. موسی(ع) پرسید: وقتی می خواستی مادرت را در زنبیل بگذاری
او چه گفت؟

گفت: هرگاه اورا تروخشك می کنم در حق من دعا می کند
و می گوید: خداتورا با موسی در بهشت همنشین کند. «بحار ج74»

بزرگان دین به کسانی که نسبت به والدین خود احترام می‌گذاشتند، با احترام برخورد می‌نمودند و نسبت به کسانی که به والدین خود جفا می‌نمودند، با خشم و یا بی‌اعتنائی برخورد می‌کردند.

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق‌العاده‌ای گذاشتند و لی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند. حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده‌تر نیکی می‌کند.»

امام حسین (ع) به جوان تبسم نمود!

«یکی از علماء وقتی در کربلا بود و به حرم رفت و آمد می‌کرد، متوجه شد که جوانی با حضرت امام حسین (ع) ارتباط معنوی دارد. از او جریان را پرسید. جوان گفت خانه ما در چند فرسخی کربلا است. مدتی بود که هر شب جمعه بنوبت پدر و مادرم را به کربلا برای زیارت می‌آوردم. شب جمعه‌ای باران می‌آمد و بنا بود که پدرم را سوار الاغ کرده و به کربلا بیاورم. همینکه عازم شدیم، مادرم از من خواست که او را هم بیاوریم. با اصرار مادرم، او را را برکولم سوار کردم و با پدرم هم سوار الاغ بود، در زیر باران با زحمات زیادی به حرم مشرف شدیم. وقتی وارد صحن حضرت شدیم، دیدم که امام در ضریح ایستاده و بمن تبسم می‌کند. و این حالت هر شب جمعه تکرار می‌شود.»

از طرفي اذيت رساندن وحتي نگاه با خشم به پدر و مادر نمودن باعث خشم خداوند مي شود. در روايت است كه اگر با عصبانيت به والدين نگاه كنيد حتي اگر آنها به او ظلم کرده باشند، باعث عدم قبولي نماز مي شود..

جوان با نفرين پدر شل شد!

روزي علي(ع) در حال طواف بود كه صداي التجاء و مناجات و التماس جواني را شنيد. امام از او درباره گرفتاريش سؤال كرد.

او گفت: من سالم بودم ولي آنقدر پدرم را اذيت نمودم كه او مرا نفرين كرد و من فلج شدم . پدرم تصميم داشت تا روزي به كنار كعبه بيايد، و براي شفايم دعا كند ولي قبل از اين كار، از دنيا رفت. حال من مانده ام اين پاهاي شل!

امام به او دعاي مشلول را ياد دادند كه آنرا بخواند. او اين دعا را خواند و پيامبر را در خواب ديد كه حضرت دستي برپاهاي او كشيد و او شفا يافت. «مفاتيح الجنان»

پس افراد گرفتار اعتياد يا كساني كه تازه ترك کرده اند مي توانند با نيكي به والدين خود اگر در قيد حيات هستند، از اين بيماري مهلك فاصله بگيرند.

17-دوري فرد پاك شده از مكان و محلي كه مواد در آن در دسترس است ضروري است اگرچه كساني بصورت فني وریشه ای اعتياد را ترك کرده اند حتي اگر در كنار مواد مخدر باشند، بطرف آن ميل و گرايش پيدا نمي نمايند.

18- اینکه اعتقاد داریم امامان ما معصوم هستند یک معنایش این است که همانطور که ما به سوزندگی آتش یقین داریم پس اعضای بدن خود را از آن دور می‌کنیم، امامان هم به بدی و زشتی گناهان آنچنان یقین دارند که هیچگاه نزدیک آن نمی‌شوند حتی فکر گناه هم نمی‌کنند.

اگر انسان بتواند به زشتی مواد مخدر یقین پیدا کند خیلی بعید است که معتاد شود و یا بعد از ترک مواد، دوباره سراغ آن برود.

19- یکی از علل اعتیاد، جهل و نادانی افراد به زیانهای استعمال مواد مخدر است. باید دانایان جامعه از راههای مختلف از جمله از راه هنر و فیلم و کتاب و غیره، مردم مخصوصاً جوانان را نسبت به زیانهای فراوان این مواد، آگاه کنند که امیر مؤمنان فرمود: علم نور است و جهل و نادانی کوری و نابینایی!

20- پرداختن به ورزش تا حدی می‌تواند در جلوگیری از اعتیاد یا بازگشت فرد پاک به اعتیاد، نقش ایفا کند ولی این نقش همیشگی و مطمئن و صددرصد نیست مگر ورزش همراه با تقویت ایمان، بکار گرفته شود که در این صورت نقش مهمی را در ممانعت از اعتیاد ایفا می‌کند.

21- بیش از هزار سال قبل، پیامبر اسلام فرمودند:

سیاتی زمان علی امتی یاکلون شیئا اسمه بنج انا بریء منهم وهم بریئون منی!

سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَ لَا تَاكُلُوا عَلَى الْبَنْجِ!

زمانی بر امت من خواهد آمد که عده ای چیزی به نام بنگ می خورند! من از این افراد بیزارم و آنها هم از من دورند.

بر یهودی و مسیحی سلام بکنید ولی بر کسیکه بنگ می خورد سلام ننمائید! {مجله مبلغان}

همچنین فتاوی علمای شیعه بر حرمت استعمال و معامله مواد مخدر می باشد.

دلیل حرمت یکی به ضرر داشتن استعمال این مواد برمی گردد و یکی هم به اسراف بودن استعمال مواد مخدر که روزانه صدها میلیارد تومان به کشور ما آسیب و خسارت وارد می کند. و البته دلایل دیگری هم دارد.

22- از جمله سؤالاتی که در قیامت از افراد می کنند این سؤال است که: جوانیت را در چه چیزی صرف کردی؟

واقعا افراد معتاد چه جواب دارند که بدهند؟ آیا می توانند جواب بدهند که بهترین سالهای عمر خود را در خواب و خیال و چرت زدن و انگل بودن و بی حال بودن و وارد کردن خسارت به خود و خانواده و جامعه، گذرانده اند؟

22- از جمله عوامل اعتیاد یا بازگشت فرد پاک به اعتیاد، تنهائی است. که در دین ما از تنهائی مذمت شده لذا برای همه ساعت های شبانه روز برنامه کاری و معنوی پیشنهاد شده است.

گویند روزی پیامبر ما از کوچه ای رد می شد و بر خلاف روششان که به همه سلام می کردند به جوانی که بیکار نشسته بود سلام نکردند. اما حضرت در موقع بازگشت وقتی به این جوان رسیدند به او سلام

کردند. اصحاب پرسیدند که شما موقع رفتن به ایشان سلام نکردید ولی موقع بازگشت به او سلام کردید؟ فرمود موقع رفتن دیدم بیکار نشسته است و خدا آدم بیکار را دشمن دارد! ولی موقع برگشتن دیدم سنگی به دست گرفته و خطوطی بر زمین رسم می کند و این هم خود یک نوع کار است و از بیکاری بهتر است لذا براو سلام کردم!

پس بهتر است که انسان برای شبانه روز خود برنامه ریزی کرده و هر ساعتی به کاری مشغول باشد. حتی قدم زدن در خیابان از بیکار نشستن در منزل بهتر است.

23- از جمله عوامل بازگشت به اعتیاد در افراد تازه ترک کرده، حضور در مجالسی است که در آنجا مواد مصرف می شود حتی گاهی در مراسم عروسی فامیل به اشخاص مواد تعارف می کنند و شخص مذکور از روی رودرواسی مواد را می گیرد و دوباره به این چاه می افتد!

در حالی که باید افراد اینچنینی قدرت نه گفتن به اینگونه پیشنهادات را در خود ایجاد نمایند و خجالت و حیا را کنار بگذارند.

24- اعتیاد همانند یک پرده نامرئی مانع دیدن حقایق می شود که در این رابطه باید اشخاص معتاد نظر مشاورین دلسوز را بر نظر خود ترجیح دهند اگرچه خود را محق بدانند.

25- گاهی افراد معتاد، به کسانی که دچار مشکلات روحی یا جسمی هستند و یا می خواهند خستگی خود را برطرف کنند یا شب بیدار بمانند، و یا درد دارند پیشنهاد مصرف مواد مخدر می کنند در حالی که

در حقیقت پیشنهاد آنها، اضافه کردن درد و بیشتر کردن خستگی و عظیم تر شدن مشکلات روحی و جسمی شخص را در پی دارد.

26- افراد معتاد موفقیت‌های خود را در بعضی مسائل مورد توجه قرار نمی‌دهد و آنها را مهم نمی‌داند حتی اگر کاربزرگی انجام داده باشد و می‌گوید این کاری که من انجام دادم حتی یک بچه هم می‌تواند انجام دهد! و بدینوسیله اعتماد بنفس خود را از بین می‌برد.

27- افرادی که ترک اعتیاد نموده اند دچار غرور کاذبی شده و تصور می‌کنند که باید دیگران قدر او را بدانند و همه جور شرایط مناسب را برایش فراهم کنند و همه به او بدهکار هستند! لذا اگر شخصی از او انتقاد کرد با پرخاش و عصبانیت عکس العمل نشان داده و زمینه بازگشت به اعتیاد را هموار می‌کند.

28- گاهی مصیبت‌هایی مثل فوت اقوام نزدیک، بهانه ای برای بازگشت به اعتیاد را ایجاد می‌کند در حالی که در هنگام ترک باید با خود تعهد نماید که به هیچ عنوان و بهانه ای بطرف اعتیاد برنگردد.

29- فرزندان نوجوان خود را با دوستانشان تنها نگذارید مخصوصا برای رفتن به کوه و رودخانه و جنگل و پارک‌های شبانه و امثال آن و همیشه یک فرد پخته و آگاه همراه آنها باشد که گاه در فاصله یکساعت تنهایی فرزند با دوستان، اعتیاد و یا مشکلات دیگر پدید می‌آید که بوده است مواردی که دوستان به زور به نوجوانی مواد تزریق کرده اند و نوجوان مذکور فوت نموده است!

اطلاعات بیشتری درباره مواد مخدر و اعتیاد به آن:

اعتیاد به مواد مخدر

با تغییر تدریجی شیوه زندگی بدنبال پیشرفت تمدن ، همانگونه که بشر از رفاه بیشتری برخوردار می شود عوارض و معضلات نیز رخ می نماید . زمانی انسانها به شیوه ای سنتی و ابتدائی زندگی می کردند و مسائل و مشکلات جمعی و روانی شان را نیز سنتی حل می کردند اما با تغییر شیوه زندگی به شکل امروزی و جدید گاهی مسائلی ایجاد می شود که حل آن از عهده بسیاری از افراد خارج است .

بروز بیماریهای روانی و سیر تدریجی آن منجر به ایجاد رفتارها و عادت هایی در انسان می شود که بعضاً کنترل و ترك آن بسیار مشکل و گاهی غیرممکن است .

اعتیاد انسان به مصرف مواد و داروها از جمله این عادت هاست . طبق آخرین آمارها در کشور 5000000 نفر از افراد حداقل يك بار مصرف مواد مخدر را تجربه کرده اند و 2000000 نفر معتاد به آن هستند . سیر پیشرونده اعتیاد به مواد و ترویج روشهای مصرف غیربهداشتی آن همچون تزریق مواد مخدر با سرنگ مشترك منجر به بروز بیماریهای لاعلاجی همچون ایدز می شود که بیش از 70000000 نفر را در جهان گرفتار نموده است و در کشور ما نیز بیش از 14000 نفر به آن آلوده اند . مجموعه مسائل موجود ، دست اندرکاران و آگاهان را می بایست وادار به برنامه ریزی و اقدامات مناسب جهت کنترل معضلات اجتماعی نماید . یکی از استراتژی های مهم مبارزه با بروز معضلات اجتماعی ، آموزش و اطلاع رسانی است . ما نیز به نوبه خود کوشیده ایم سهمی کوچک در آگاهی رسانی به جوانان و هم وطنان داشته باشیم و با ترسیم روشهای پیشگیری و درمان معضل اعتیاد ، قدمی هر چند کوچک برای کمک به هم وطنان خود برداریم .

کلیات مواد

انواع مواد

- خانواده حشیش : حشیش ، چرس ، بنگ و
- خانواده مخدرها : تریاک ، هروئین ، کراک هروئین ، مورفین ، کدئین و ...
- خانواده محرکها : متآمفتامین (یا شیشه) ، ریتالین و ...
- خانواده کوکائین : کوکائین و کراک کوکائین
- خانواده توهم زاها : LSD یا اسید لیزرژیک ، اکستازی و ...
- خانواده مواد استنشاقی : چسب ، بنزین ، تینر و ...

داروها

- داروهای مخدر یا محرک مثل ترکیبات کدئین ، دیفنوکسیلات ، ترامادول ، ریتالین ، فن فلورامین ، پزودوافدرین و ...
- داروهای خواب آور مثل خانواده بنزودیازپین ها شامل دیازپام ، اکسازپام ، لورازپام ، فلورازپام و یا خانواده فنوباربیتال
- الکل و مشروبات الکلی

: مواد مخدر

(opium) (papaver somniferum) (مانند تریاک) از جوانه تریاک (natural opiates) مواد مخدر طبیعی (که یک گیاه زیبا و گل دهنده است و سالیانه جوانه می زند ، گرفته می شود . این گیاه تا ارتفاع یک متر poppy رشد می کند و گلهای آن به رنگهای سفید ، صورتی ، قرمز و بنفش است.

قدمت استفاده از مواد مخدر به 6 هزار سال قبل برمی گردد . از مواد مخدر برای درمان بیماریهای متفاوتی از جمله بیماری افسردگی استفاده می شد . استفاده از این ماده بسیار گسترده بود و اغلب افراد از آن برای درمان خود استفاده می کردند . چرا که عمدتاً به عنوان مرهمی برای تمامی مشکلات آدمی (از جمله کاهش درد ، درمان سرفه و اسهال) پنداشته می شد . لذا ، تجارت و داد و ستد این ماده مخدر رشد چشمگیری داشت .

اصطلاح شناسی

(هستند که شامل مورفین ، کدئین و مواد نیمه سنتز شده از آنها مانند opium مواد مخدر از مشتقات تریاک)
(و agonists) اصطلاحی است گسترده تر که تمامی آگونیستها (opioid هروئین می شود . اصطلاح اپیوئید)
(را که فعالیت مشابه مورفین دارند (مانند پپتیدهای اپیوئیدی طبیعی از جمله antagonists آنتاگونیستهای)
آندورفینها را) شامل می شود . گاهی اوقات به اپیوئیدها اصطلاح مخدر اطلاق می گردد ، چرا که این مواد خواب
(نیز گفته می شود ایجاد می کنند . nod آلودگی یا حالت شبه رویا که به آن چرت زدن)

موارد استفاده

(عنصر فعال موجود در Frederick serturner در سال 1806 داروساز آلمانی به نام فردریک سرترنر)
(در morphius) نامید که برگرفته از لغت مورفیوس (morphium تریاک را کشف کرد و آن را مورفیوم)
زبان یونانی به معنای خدای رویاهاست .

در 1832 ماده کدئین کشف شد که این ماده نیز مانند مورفین ، دیگر ماده روان گردان موجود در تریاک به شمار
(در اوایل hypodermic syringes می رود . شناسایی این مواد مصادف گشت با ابداع سرنگهای زیرپوستی)
دهه 1850 که این امر از یک سو به شکل چشمگیری به درمان دردهای شدید و از سوی دیگر به افزایش شیوع
اعتیاد به مواد مخدر منجر شد . از آنجا که استفاده از مواد مخدر تحت هیچ گونه سیستم نظارت کننده ای قرار

نداشت و دسترسي به آنها نيز بدون نسخه پزشك ممكن بود ، لذا شيوع آن افزايش چشمگيري پيدا كرد . علاوه بر اين ، استفاده از اين مواد در ميان بسياري از سربازان كه در جنگهاي قرن نوزدهم مانند جنگ داخلي آمريكا (1861-1865) شركت داشتند ، رواج يافت و زماني كه اين سربازان از جنگ برمي گشتند اعتياد آنان به اين مواد (soldiers disease ادامه مي يافت . از اين رو اعتياد به ترياك در آن زمان ، به عنوان بيماري سربازان) شناخته شد .

طي قرن نوزدهم ، تعداد پزشكان و درمانهاي پزشكي بسيار محدود بود و براي رفع اين كمبود ، صنعت جديدي به وجود آمد كه استفاده از داروهاي مقوي حاوي مواد مخدر و شربتهاي مختلف حاوي اين ماده را تشديد كرد . اين داروها و شربتها بسيار ارزان قيمت بود و موجب کاهش درد و نا آرامي و رفع اسهال و سرفه مي شد ، ولي در عين حال مواد اعتياد آور بود . در ايالات متحده ، نگراني از افزايش تعداد افراد مبتلا به اعتياد به مواد مخدر (در سال 1906 و نهايتاً قانون مواد مخدر هاريسون food and drugs act باعث وضع قانون غذا و دارو) گشت كه براساس آن تجويز اين مواد تحت كنترل و نظارت پزشكان قرار گرفت . (رابينز ، 1973)

)

استفاده گسترده از مواد مخدر و توانايي چشمگير آنها در کاهش درد ، و نيز وجود بازار بالقوه سود آور ، باعث شد تا تحقيقات بسياري در خصوص ساختار شيميايي اين مواد انجام پذيرد . در اواخر قرن هجدهم ، محققان دريافتند كه با اضافه كردن دو گروه استيل به مولكول مورفين ، مي توان به ماده جديدي به نام هروئين دست يافت . اضافه شدن دو گروه استيل به مورفين باعث افزايش حلايت آن در چربي مي شود و نهايتاً آن را قادر به عبور سريع از سد خوني مي سازد.

هروئين با ورود به مغز مجدداً به مورفين تبديل مي شود . آثار مورفين و هروئين كاملاً مشابه يكدگر است ، با اين تفاوت كه هروئين 3 برابر قوي تر از مورفين است و سريع تر از مورفين اثر خود را اعمال مي كند .

مواد مخدر سنتز شده (مصنوعي)

یکی از شناخته شده ترین مواد مخدر سنتز شده ماده متادون است که نیمه عمر طولانی (چیزی حدود 18 تا 22 ساعت) دارد . این ماده طی جنگ جهانی دوم توسط آلمانها به منظور مقابله و جبران کاهش مورفین و دیگر مواد (گرفته شده از نام آدولف هیتلر) به منظور *dolophine* حس کننده تولید شد. این ماده ابتدا دولوفین (درمان معتادان به هروئین به بازار آمد . متادون دارویی است اعتیادآور و روان گردان ، ولی زمانی که در شرایط کنترل شده کلینیکی مصرف شود باعث کاهش نیاز به مواد مخدر در محیطهای غیر قابل کنترل (مانند خیابانها) می شود . علاوه بر این ، استفاده از آن در مقدار بالا نه تنها باعث انسداد و یا از بین رفتن آثار سرخوشی هروئین می شود بلکه خطرهای مرتبط با استفاده جمعی از سرنگهای آلوده به ویروس ایدز و یا هیپاتیت را کاهش می دهد .

(نام دارد که در مقایسه با متادون Demerol) یا دمرول (*meperidine* ماده مخدر سنتز شده دیگر مپریدین) (*jaff & martin*، 1975) از نیمه عمر کوتاه تری برخوردار است . (جافی و مارتین)

مغز پپتیدهای اپیوئیدی

همانطور که ذکر شد ، اپیوئیدها موادی اعتیادآور و روانگردان هستند و سلامت افراد را به خطر می اندازند ، لذا در اینجا این سوال مطرح می شود که به چه علت بدن افراد به اپیوئیدها پاسخ میدهد ؟ در اوایل دهه 1970 (نه تنها در سیستم اعصاب مرکزی بلکه *endogenous* محققان دریافتند که گیرنده های مواد مخدر درونزاد) در سیستمهای دیگری مانند معده - روده ای نیز وجود دارند .

دلیل وجود گیرنده های خاصی مانند این نوع گیرنده ها در بدن اینست که بدن خود به تولید موادی که شبیه مواد (هستند ، می پردازد . اولین اپیوئیدهای پپتیدی درونزادی که کشف *exogenous opioids* مخدر خارجی () و *leucine-enkephaline* شدند دارای زنجیره آمینواسید کوتاهی بودند که به نامهای لوسین - انکفالین () شناخته شدند . به دنبال شناسایی این دو اپیوئید پپتیدی ، اپیوئید *methionine-enkephalin* متایونین - انکفالین ()

(نیز کشف شد که قسمتی از ساختار آمینو اسیدی آن شبیه beta endorphin پپتید دیگری به نام بتا اندورفین) ساختار آمینو اسیدی متایونین – انگفالین بود .

با پیشرفت فناوری و افزایش تحقیقات ، محققان دریافته اند که آندورفینهای مختلف و متنوعی در مغز و دیگر قسمتهای بدن تولید و ساخته می شوند که هدف آنها مقابله طبیعی بدن با درد است ؛ برای مثال تحقیقات نشان داده اند که در حین تولد نوزاد ، وقایع آسیب زا و نیز در حین دویدن ، میزان آندورفین موجود در پلاسما افزایش می یابد . در حقیقت ، درخصوص مورد آخر (دویدن) ، افرادی که به شکل مرتب به ورزش دویدن می پردازند ، از (برخوردارند که طی آن فرد دوندۀ میزان لذت زیادی را در runners high پدیده ای به نام سرخوشی دوندۀ) (1983) bloom (حین دویدن و بعد از آن احساس می کند). (بلوم)

اپیوئیدی آنتاگونیستهای

آنتاگونیستهای اپیوئیدی داروهایی هستند که از تأثیرگذاری مواد مخدر بر گیرنده های مربوطه پیشگیری می کنند و prophylactic آثار آنها را خنثی می کنند . در صورتی که این دسته از داروها به شکل داروی پیشگیری کننده (استفاده شوند ، مواد مخدر مسمومیتی ایجاد نخواهند کرد . آنتاگونیستهای اپیوئیدی آن قدر در خنثی کردن آثار مواد (دارو استفاده می کنند؛ برای overdose مخدر موثرند که از آنها در درمان مسمویت ناشی از استفاده بیش از حد () ، که يك آنتاگونیست اپیوئیدی است بدین منظور استفاده می شود . این nalkan مثال ، داروی نالوکسون (نارکن ، دارو ، فقط بعد از چند ثانیه بعد از تزریق وریدی ، باعث می شود تا بیمارانی را که دچار حالت اغماي ناشی از استفاده بیش از حد اپیوئیدها شده اند ، به سرعت به حالت هوشیاری برگرداند . آنتاگونیست اپیوئیدی دیگری به نام (وجود دارد که در درمان معتادان به الکل و هروئین موثر است . تأثیرات رفتاری – naloxone (نالترکسون (ریویا ، زیستی مخدرها در جدول 1-7 ذکر شده اند . (جافی و مارتین ، 1975)

جدول 1-7 تأثیرات زیستی – رفتاری اپیوئیدها

- انقباض مردمك چشم
- کاهش میزان نبض
- کاهش دماي بدن
- کاهش تنفس
- بازتابهاي آهسته
- تكلم آهسته و آرام
- استفراغ
- حافظه و توجه مختل
- گيجي يا اغما

روشهاي استفاده

1. دهاني : قديميترين روش استفاده از مخدرها، روش دهاني است . كيكهاي تريايي ، آب نباتها و شربتهاي مختلف حاوي اين مواد، جزو روشهاي سنتي استفاده از مخدرها به شمار مي روند . از آنجا كه مخدرهاي طبيعي از حلايت نسبتاً كمی در چربي برخوردارند ، استفاده دهاني از آنها گرچه موثر است ، ارزش حياتي (bioavailability ندارد .)

2. ريوي : استفاده بيش از حد و گسترده ترياك در چين تا قبل از هزاره اول كاملاً عادي و از لحاظ اجتماعي قابل قبول پنداشته مي شد ، در حالي كه سيگار كشيدن (تنباكو) به عنوان عملي اهانته آميز و غير قابل قبول به شمار مي رفت . در 1644 ، امپراتور چين كشيدن سيگار را ممنوع اعلام كرد ، ولي در خصوص ترياك اين ممنوعيت اعمال نگشت . به همين دليل ، كشيدن ترياك به سرعت تبديل به روش معمول استفاده از اين ماده مخدر شد .

3. استنشاقی : پودر ترياك و هروئين را مي توان از طريق بيني استفاده كرد . از اين طريق اين مواد به سرعت از پوشش بيني عبور كرده و وارد جريان خون مي شوند . اگرچه ترياك معمولاً از اين طريق استفاده نمي شود ،

افرادی که برای اولین بار از این ماده استفاده می کنند ، آن را به این روش مورد استفاده قرار می دهند . از آنجا که هروئین ماده ای است با حلالیت بالا در چربی ، از این طریق به سرعت وارد جریان گردش خون می شود .

4. تزریقی : مورفین که به شکل مایع موجود است یا دیگر مواد مخدر حلال (مانند هروئین) را می توان از سه روش تزریق زیرپوستی ، درون عضلانی و درون وریدی استفاده کرد .

توزیع ، پخش و دفع : کلیه مخدرها در تمامی قسمتهای بدن توزیع و پخش می شوند ، بالاخص در قسمت دستگاه اعصاب مرکزی که تأثیرات روانگردانی خود را در آنجا اعمال می کنند . از آنجا که قابلیت حلالیت در چربی ، مواد مخدر طبیعی کم است ، عمدتاً کُندتر از مخدرهای نیمه سنتز شده ، مانند هروئین ، وارد مغز می شوند (بنت ، میچل و شاینر ، 1990) مانند داروهای دیگر ، اگر مواد شبه مخدر دود شوند (یا کشیده شوند) به سرعت وارد خون می شوند . مواد مخدر در کبد متابولیزه می شوند و از نیمه عمر تقریباً کوتاهی برخوردارند (تقریباً سه ساعت) . تنها مورد استثنا در این خصوص ، داروی متادون است که نیمه عمر آن چیزی حدود 22 تا 25 ساعت است .

مصارف پزشکی

استفاده عمده از مواد شبه مخدر ، مانند مورفین ، در درمان درد است . مواد شبه مخدر در کاهش درد بسیار موثرند . زمانی که افراد تحت تأثیر این مواد هستند ، از وجود درد آگاهی دارند ، ولی قادر به پاسخگویی به آن نیستند . مواد شبه مخدر که به شکل کدئین هستند در درمان سرفه بسیار موثرند ، گرچه مشتقهای سنتز شده آن مانند (بدون آنکه دارای خواص اعتیاد آور و مسکنی باشند ، در درمان سرفه dextromethorphan دکسترومتورفان) نیز استفاده می شوند .

در مقایسه با داروهای روانگردان غیرمخدر، مخدرها مضرات کمتری دارند. با این حال، مخدرها مضرات بالقوه ای برای افراد دارند برای مثال این داروها از قابلیت اعتیاد آوری و نیز مسمومیت بسیار بالایی برخوردارند. (موجود در CO₂ همچنین باعث کاهش فعالیت آن دسته از قسمتهای ساقه مغز می شوند که میزان دی اکسید کربن خون را کنترل می کنند. یکی از تبعات مسمومیت با مخدرها کاهش میزان تنفس و نهایتاً مرگ است. اکثر مخدرها باعث تحریک نورونهای موجود در قسمت بصل النخاع مغز و موجب رفلکس استفراغ می شوند. در نتیجه، افرادی که از موادی مانند هروئین استفاده می کنند حالت تهوع و استفراغ را تا زمانی که وضعیت تحمل نسبت به این ماده و در آنها ایجاد نشده، تجربه می کنند.

زنان بارداری که از مخدرها سوء استفاده می کنند نه تنها خود بلکه جنین خود را در معرض خطر قرار می دهند. آن دسته از زنان معتاد به هروئین، در صورت قطع مصرف این ماده (زمانی که کودک آنها متولد می شود) علائم ترک دارو را تجربه می کنند که این تجربه می تواند بسیار ناراحت کننده و مضر برای جنین آنها باشد. کودکان زنان معتاد به هروئین اغلب از ناراحتیهایی مانند بی قراری و تحریک پذیری رنج می برند. همچنین این کودکان به علائم ترکی که بزرگسالان از آن رنج می برند (مانند آبریزش بینی) نیز دچار می شوند و گریه آنها بسیار شدید است.

نوزادان زنان معتاد به هروئین اکثراً جنه کوچک تری دارند و محیط سر آنها بسیار کوچک تر از نوزادان مادران غیرمعتاد است. در ارتباط با رشد شناختی کودکان مادران معتاد به هروئین گزارشهای چندان روشن و واضحی در دسترس نیست. با این حال گزارشهای موجود حاکی از آن است که این کودکان زمانی که وارد دوره ابتدایی *delayed* می شوند، توانایی یادگیری شان نسبت به کودکان دیگر کمتر است و اکثراً دچار عقب ماندگی ذهنی (*mental ability*) می شوند. مادران معتاد به هروئین، *(delayed motor development)* و تأخیر رشد (اغلب مواد دیگری (مانند نیکوتین) نیز استفاده می کنند و از مراقبتهای پیش از تولد (مانند مراقبتهای بهداشتی، اجتماعی و روانی) کمتری بهره مند می شوند. در نتیجه، این عوامل می توانند منجر به تأثیرات عمیقی بر روی

آنها و بروز بیماریها و استرس روحی - روانی در آنها گردد ، همچنین می تواند زمینه ساز بروز بیماریهای متعددی (اعم از فیزیکی و روانی) برای کودکان آنها نیز باشد.

پدیده تحمل نسبت به مواد مخدر فقط طی چند روز پس از استفاده از آن ایجاد می شود و با تداوم در طول فرایند اعتیاد افزایش می یابد. تحمل نسبت به مواد شبه مخدر بسیار جالب و متفاوت است . در پاره ای از مواد، شاید میزان بسیار کمی از اختلالات در فرد مسموم شده مشاهده می گردد برای مثال تحمل نسبت به آثار ضددردی و سرخوشی و همچنین تأثیرات جانبی استفاده از این مواد (مانند استفراغ) ایجاد می شود، ولی تحمل نسبت به تأثیرات ضد درد این گونه مواد مخدر بر روی انقباض مردمک چشم ایجاد نمی گردد و در خصوص تأثیر بیوستی ایجاد تحمل بسیار کم است . در میان معنادران مزمن، حتی مقادیر بالایی دارو سرخوشی کمی ایجاد می کند و استفاده از دارو فقط به منظور دوری جستن از بروز علائم ترک صورت می گیرد.

مواد شبه مخدر به طور کلی و بدون در نظر گرفتن نوع آنها (طبیعی ، نیمه سنتز شده و یا سنتز شده) وابستگی فیزیکی ایجاد می کنند . استفاده مرتب و منظم از این داروها نهایتاً ، بعد از قطع مصرف ، باعث بروز علائم ترک می شود . ترک داروهای مخدر ضددرد به ندرت زندگی فرد را به مخاطره می اندازد . این گونه علائم شبیه علائم بیماری آنفولانزاست، یعنی فرد دچار درد می شود و احساس خستگی، تحریک پذیری ، حساسیت بیش از حد و آبریزش بینی را تجربه می کند . بعضی از این علائم فقط به مدت چند ساعت بعد از آخرین دفعه استفاده از دارو بروز می کنند.

(می شود ، 48 تا 72 ساعت spastic movement بیشترین و شدیدترین علائم ترک که شامل حرکات اسپاستیک) بعد از آخرین دفعه استفاده از دارو رخ می دهد . با توجه به اینکه ترک مواد مخدر هیچ گونه تأثیر مثبتی بر پیامد (ندارد و در حقیقت احتمال پرهیز و قطع استفاده از مواد مخدر را افزایش نمی دهد ، با این abstinence پرهیز) (معنادران به مخدرها وجود detoxification حال ، علاقه و تمایل بسیاری ، از بعد کلینیکی نسبت به سم زدایی) دارد . چند گونه روش سم زدایی وجود دارد که در ذیل بدان می پردازیم :

- روش یابوئی و یا "cold turkey" در این روش بیمار به ناگهان از مصرف مواد مخدر منع و دچار علائم ترک می شود. ترک ماده مخدر به این روش برای بیمار بسیار ناخوشایند و ناراحت کننده است، ولی مرگ آور نیست.

- ترک ماده مخدر با استفاده از دارو. در این روش بیمار (یا فرد معتاد) استفاده از مواد مخدر را با استفاده از دارو ترک میکند، برای مثال کلونیدین (clonidine) (کاتاپرس، catapres) باعث کاهش علائم ناراحت کنند ترک، مانند تحریک پذیری بیش از حد می شود. داروی دیگری که در این روش استفاده می شود لوفکسیدین (lofexidine) است که هنوز داروی آزمایشی است و یا استفاده از داروهای مخدر متادون و بوپرنورفین که علائم بیمار را تخفیف می دهد.

- درمانهای جایگزین (alternative treatments). یکی از روشهایی که در کاهش علائم ترک دارو در بعضی از بیماران موثر بوده است، روش طب سوزنی (acupuncture) است.

بعد از انجام سم زدایی، درمان درازمدت وابستگی مواد افیونی به دو شکل ادامه می یابد: پرهیز کامل یا پرهیز (assisted abstinence) برای دستیابی به پرهیز کامل، فرد معتاد تشویق می شود در مراکز assisted abstinence یاری شده (درمانی به منظور یادگیری و ایجاد مهارتهای زندگی عاری از هرگونه ماده مخدر، شرکت کند. در این مراکز افراد می آموزند که چگونه از مواد مخدر دوری جویند و نیز چگونه بدون استفاده از ماده مخدر زندگی کنند.

در روش پرهیز یاری شده، به فرد معتاد داروهای مانند نالتراکسون داده می شود که يك آنتاگونیست مخدر است و buprenorphine تأثیرات لذت بخش مواد مخدر را خنثی می کند. علاوه بر نالتراکسون، داروی بوپرنورفین (buprenex) نیز به منظور یاری دادن به فرد برای ترک داده می شود. این دارو، مخدری است که buprenex (بیوپرنکس)، با خواص آگونیستی و آنتاگونیستی که دارد تأثیر خود را از طریق کاهش و یار برای مخدرهای دیگر مانند هروئین، اعمال می کند. این گونه برنامه های درمانی در درمان افراد معتاد به مخدرها بسیار موثر بوده و آنها را از استفاده مجدد از داروهای مخدر، دور نگاه می دارد.

از دیگر داروهایی که به طور گسترده در درمان اعتیاد به مخدرها استفاده می شود، متادون است. این دارو در برنامه های درمانی متعددی در ترک فرد استفاده می شود، ولی بهترین برنامه درمانی متادون برنامه ای است که فرد معتاد مجبور باشد داروی خود را (متادون) در کلینیک دریافت کند، آزمایشهای ادرار به منظور نظارت بر

استفاده از مواد دیگر انجام پذیرد ، فرد معتاد باید بتواند شغل خود را حفظ نماید و در برنامه های درمانی و جلسات (معتادان گمنام) شرکت جوید . در این گونه برنامه های (NA) (narcotics anonymous) هوازده مرحله ای (درمانی ، علاوه بر متادون از داروی دیگری نیز استفاده می شود که نیازی مراجعه روزانه فرد معتاد به کلینیک نام دارد و از مشتقات متادون است و زمان عملکرد آن طولانی تر از متادون است . هدف LAAM دارد . این دارو در اینجا ترك عادت فرد معتاد به مصرف ماده مخدر (معمولاً هروئین) است ، ولی بسیاری از مواقع افراد معتاد برای همیشه روی متادون نگهداشته می شوند ، چراکه توانایی و تعهد به پرهیز و دوری جویی از ماده مخدر را ندارند ، لذا اثربخشی این گونه برنامه های درمانی بر اساس میزان توانایی این گونه برنامه ها در پرهیز دادن یا ترك دادن افراد معتاد ارزیابی نمی شود ، بلکه بر اساس کیفیت زندگی که فرد معتاد بدان دست یافته است ، ارزیابی می گردد . (جافی ، 1985)

مواد مخدر بسیار اعتیاد آورند ، بدین معنا که يك نیاز قوی در فرد وابسته به مواد مخدر ایجاد می کنند . این وابستگی را به سختی می توان از بین برد و به همین دلیل می تواند به استفاده مادام العمر از ماده مخدر منجر شود .

از آنجا که اکثر افراد معتاد به مواد مخدر به این امر واقفند که این مواد ، برخلاف دیگر داروهای روانگردان ، اثر تخریبی بر روی اندامهای بدن ندارند ، به استفاده از این مواد ادامه می دهند و در حقیقت عمده مشکل استفاده از متادون و بحث برانگیز بودن درمان توسط متادون همین امر است

درمان دارویی اعتیاد

در درمان اعتیاد به مواد مخدر می توان از روشهای سم زدایی و یا درمان نگهدارنده استفاده نمود . درمان به روش سم زدایی چندان ماندگاری نداشته و احتمال عود مجدد بسیار بالاست مگر اینکه توسط درمانهای نگهدارنده و یا درمانهای غیردارویی (روان درمانی) حمایت شود .

سم زدایی یعنی استفاده از دارو و روشهای پزشکی برای خروج بدون عارضه و ناراحتی مواد مخدر از بدن فرد و رفع وابستگی جسمی به مواد مخدر .

درمانهای مکمل : از روشهای دیگری که در درمان اعتیاد کاربرد دارد و می تواند سبب موفقیت بعضی از افراد شود می توان به درمانهای مکمل زیر اشاره نمود :

- طب سوزنی
- هومیوپاتی
- طب سنتی و گیاه درمانی
- هیپنوتیزم
- و ...

درمانهای غلط و خطرناک نکاتی در مورد

- اعتیاد بعنوان بیماری پیچیده و سخت نیاز به یک درمان تخصصی و دقیق دارد . لذا بجز پزشکان ، روانشناسان و افراد دوره دیده هیچکس صلاحیت درمان اعتیاد را ندارد .

- استفاده از داروهای خطرناک و بعضاً اعتیادآور همچون اکستازی ، مواد محرک همچون شیشه ، استفاده از مخدرهای قویتر مانند هروئین نه تنها کمکی به درمان اعتیاد نمی کند بلکه مشکل را دوچندان خواهد کرد .

- استفاده از مشروبات الکلی یا حشیش در درمان اعتیاد جایگاهی ندارد و می تواند خطراتی را برای بیمار در بر داشته باشد .

- استفاده از داروهای مخدر تزریقی همچون تمجیزک ، نورجیزک ، ترامادول تزریقی در درمان اعتیاد به هیچ عنوان توصیه نمی شود و شدیداً اعتیادآور است .

- استفاده و مصرف دارو هایی همچون کدئین ، ترامادول ، دیفنوکسیلات و ... بعلت اعتیاد آوری ممنوع است و عوارض کبدی و کلیوی فراوانی به همراه دارد .

این داروها مخدر بوده و در صورت : بوپرنورفین و متادون: خودسرانه دارو های ترك اعتیاد خطرات مصرف اعتیاد آور است . بعلت دفع کند این دارو و تجمع دارو در بدن خطر عدم مصرف اصولی و تحت نظر پزشك داروها وجود دارد مسمومیت با این

کسانی که مشکلات مربوط به فشار خون و یا بیماری های قلبی دارند و همچنین خانم های باردار می بایست فقط با تجویز پزشك از این دارو استفاده کنند .

این دارو سبب خشکی دهان ، خواب آلودگی و افت فشار خون می شود .

:توصیه های درمانی

در خاتمه این بحث نظر خوانندگان محترم را به نکات ذیل جهت افزایش موفقیت در درمان جلب می کنیم :

- قبل از شروع درمان انگیزه کافی و قوی برای درمان داشته باشید در غیر این صورت بعلت عدم موفقیت در درمان دچار سر خوردگی و کاهش اعتماد به نفس خواهید شد .

- جهت درمان حتماً به پزشکان دوره دیده و یا مراکز دارای مجوز دولتی یا خصوصی زیر نظر وزارت بهداشت و یا سازمان بهزیستی مراجعه نمایید .

- دقیقاً به توصیه های پزشك گوش فرا داده و از تغییر دستور دارویی جداً بپرهیزید و از مصرف همزمان داروهای ترك اعتیاد و سایر داروها بدون اطلاع و تجویز پزشك خودداری کنید .

- در صورت بارداری ، وجود بیماری قلبی ، تنفسی ، بیماریهای اعصاب و روان ، بیماریهای کبد همچون هپاتیت ها و بیماریهای کلیوی حتماً پزشك معالجتان را مطلع کنید .

- در طول درمان از نظرات و مشورت روانشناسان ، مطالعه کتب روانشناسی عمومی و تفکر در خصوص اعتیاد استفاده کنید .

آنچه خانواده معتاد باید بداند

1 - اعتیاد يك عادت است نه بیماری . بیماری درمان دارد ولي اعتیاد به عنوان يك عادت درمان ندارد و باید کنترل شود .

2 - شروع به ترك اعتیاد به معنی كنار گذاشتن مطلق اعتیاد نیست ، ممكن است معتاد در طول ترك دچار لغزش و حتي عود گردد اما آنچه انسان را به موفقیت امیدوار می كند این است كه فرد پشیمان شود و به درمان برگردد . نباید با لغزش و یا حتي عود اعتیاد ، ناامید شد و احساس بی لیاقتی و ناتوانی كرد . در چنین زمانی خانواده به هیچ عنوان نباید برخورد نامناسب و پرخاشگرانه داشته باشند و نباید او را تحقیر كنند و بلکه برعكس می بایست اعتماد به نفس او را تقویت كنند و او را به درمان بازگردانند .

3 - برای ترك اعتیاد هر زحمت و تلاشی نتیجه دارد حتي اگر نتیجه اش در زمان طولانی حاصل شود . هر هزینه ای كه برای ترك اعتیاد صورت می گیرد نوعی سرمایه گذاری و پس انداز است و در هر شرایطی كمتر از هزینه مصرف مواد مخدر خواهد بود .

4 - زندگی با معتاد صبر و حوصله فراوان می خواهد . اعتیاد و یا بهتر بگوییم عادات جزء زندگی ما انسانهاست و مبارزه با عادات ناپسند و مضر جزئی از زندگی ماست . از تجربه اعتیاد و تجربه ترك آن باید حداكثر استفاده را خصوصاً در تربیت فرزندان نمود .

5 - هر عادت زشت نشان دهنده يك نقطه ضعف در شخصيت ، تربيت ، شيوه تفكر يا شيوه زندگي فرد است با بروز هر عادت نقاط ضعف بيمار را شناسايي كنيم و به اصلاح آن بپردازيم .

6 - بروز بعضي از عادات به شيوه زندگي ، توقعات ما و رفتارهاي غلط ما بستگي دارد قبل از جستجوي عامل اعتياد در بيرون به خودمان نگاه كنيم شايد علت را پيدا كنيم .

7 - خانواده هاي متشنج و ناآرام ، والدين ايرادگير ، والدين متعصب و بدون انعطاف ، والدين بي خيال و ... معتاد پرورند .

8 - كساني در كنترل اين عادت موفقند كه با هدي متعالي ، با اشتياق براي رسيدن به هدف خود با سختي و تلاش قدم بردارند ، از شكستها نهراسند ، در همه حال سعي كنند اميدوار باشند . تمام عوامل شكست خود را شناسايي و كنار بگذارند و عوامل موفقيت خود را تقويت كنند . حمايت خانواده را با صداقت و تلاش خود جلب كنند و خانواده نيز براي موفقيت آنها از هيچ تلاشي فروگذار نكند . بايد منظم و اميدوارانه زندگي كرد و عادات خوب را در زندگي تقويت نمود تا عادات زشت ايجاد نشود .

درمانهاي غيردارويي در اعتياد :

(Biopsychosocio spirilual/عتياد يك بيماري جسمي - رواني - اجتماعي و معنوي است .)

اين به اين معني است كه علاوه بر مداخله دارويي براي تغيير ساختار شيميايي بدن مداخله روانشناختي ، مداخله جامعه شناختي و همچنين مداخله روحاني نيز در امر درمان مي تواند موثر واقع شود .

روشهاي درمان غيردارويي ياروانشناختي به صورت خلاصه عبارتند از :

- مشاوره انگيزشي براي تغيير
- آموزش مهارت هاي سازگاري
- آموزش روش هاي پيشگيري از عود
- درمان شبكه اي و قرارداد مشروط

آموزش خانواده بمنظور جلوگیری از مشکلات خانوادگی

* ایجاد انگیزش یا مشاوره انگیزشی: انگیزه نیروی محرک فرد در حرکت به سوی هدف می باشد. هر کاری بدون انگیزه به سرانجام نخواهد رسید. قدم اول در درمان اعتیاد ایجاد انگیزه کافی در فرد می باشد گاهی این انگیزه تحت تاثیر دیدن صحنه های عبرت انگیز، دلسوزی برای خانواده و فرزندان، هزینه زیاد زندگی، تحقیر و توهین ناشی از اعتیاد، نداشتن وقت کافی برای مصرف مواد، تغییر ظاهری در چهره بیمار و ترس از دست دادن اعتبار و شخصیت در فرد معتاد ایجاد می شود. ولی گاهی هیچ چیز برای بیمار مهم نیست ایجاد انگیزه نیاز به مداخله خانواده، پزشک و روان درمانگر دارد. با روشهای زیر می توان تا حدودی به انگیزش بیمار برای درمان کمک کرد:

1 - توصیه: نصیحت یا توصیه مستقیم به فرد معتاد ساده ترین روش است. گاهی یک توصیه ساده منجر به یک ترک دائمی می شود. در یک نصیحت باید به زمان و مکان را رعایت کرد و بگونه ای استدلال نمود که فرد معتاد قانع شود از پافشاری و اصرار نیز باید پرهیز نمود. از همه مهمتر فرد نصیحت کننده خود نباید معتاد باشد.

2 - برداشتن موانع: روش دیگر، از بین بردن موانع در سر راه درمان اعتیاد برای معتاد است. مثلاً نگهداری از فرزندان کوچک فرد معتاد، حمایت مالی از بیمار، حمایت شغلی و کاری از بیمار، تسهیل در رفت و آمد بیمار به مرکز درمانی علی الخصوص در مسافت های دور.

3 - حق انتخاب، بیمار باید در انتخاب روش درمان آزادی داشته باشد. روشی را که خود انتخاب می کند ممکن است امکان موفقیت بیشتری برای او فراهم کند.

4 - کاهش جذابیت مواد : با آگاه سازی بیمار از نتایج منفی و خطرات مصرف مواد از بعد فردی روانی -

اجتماعی - خانوادگی و اقتصادی می توان انگیزه بیمار را برای درمان تقویت کرد .

5 - درمان مشروط : بیمار باید میان از دست دادن شغل ، جداشتن همسر ، محروم شدن از ارث و ... و درمان

بیمار یکی را انتخاب کند .

6 - هدف گذاری : نشان دادن يك هدف روشن و دست یافتنی به بیمار انگیزه او را تقویت می کند . هدف

بهترین وسیله برای حرکت است . ایجاد امید و اشتیاق برای رسیدن به هدف انگیزه تحمل سختی ترك و مقاومت

در برابر وسوسه مصرف مواد است .

* آموزش مهارت های سازگاری : بسیاری از افراد در دوران رشد و تربیت آگاهانه و ناآگاهانه مهارتهایی را

جهت سازگاری با محیط و مواجهه با مشکلات کسب می کنند . یکی از تبعات تمدن و شهرنشینی عدم توجه به

والدین و معلمان به آموزش مهارت های سازگاری است . ده مهارت اصلی که سازمان بهداشت جهانی برای

سلامت روان افراد ضروری می داند عبارتند از : - خودآگاهی ، همدلی ، ارتباط موثر ، روابط بین فردی ،

تصمیم گیری ، حل مسئله ، تفکر خلاق ، تفکر انتقادی ، توانایی حل مسئله ، توانایی مقابله با استرس

* آموزش مهارتهایی همچون کنترل خشم ، کنترل افسردگی ، کنترل اضطراب و ... نیز بعنوان مهارتهای فرعی

در درمان اعتیاد و پیشگیری از عود موثر است .

* آموزش روشهای پیشگیری از عود همچون تغییر شیوه زندگی ، تغییر و تجدید نظر در دوست یابی ، حذف تمام

مظاهر مصرف مواد ، پرهیز از خشم و تنهایی و ... در کنترل و پیشگیری از عود اعتیاد توصیه می شود .

* همچنین درمان شبکه ای ، قرارداد مشروط ، تغذیه مناسب ، برنامه ورزشی منظم و آموزش خانواده می تواند

فرد را در کنترل و درمان اعتیاد یاری رساند .

منبع نوشته فوق :

کتاب دارو و رفتار تألیف آقای سعید نقاش زاده تهرانی استادیار دانشگاه تهران

وبعضی کتب از نویسندگان خارجی می باشد

منابع:

ارزش پدر و مادر	اسماعیل گوهری
میزان الحکمة	محمدی ری شهری
داستانهای شگفت	شهید دستغیب
تولد دوباره	فروهر – ت
پیشگیری و درمان اعتیاد	فضل الله میردریکوند

کتاب دارو و رفتار

آقای سعید نقاش زاده تهرانی استادیار دانشگاه تهران

مجله مبلغان

سایتهای اینترنتی و مطبوعات

حریت و ازادگی

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر حضرت محمد و آل بیت طاهرینش

امیر مومنان علیه السلام می فرماید:

... و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً^{۱۰۹}

... بنده دیگری مباش در حالی که خداوند ترا آزاد آفریده است .

یکی از فضیلت‌های مهم بشری این است که آدمی حر و آزاده باشد. یعنی هیچگونه وابستگی به دنیا و جلوه‌های دنیا نداشته باشد. اسیر دنیا نباشد. اسیر زن نباشد. اسیر

۱۰۹ . میزان الحکمه ، ج 3، ص 441

ریاست نباشد. اسیر مال و ثروت نباشد. اسیر شهرت طلبی و خودنمایی نباشد. در این صورت حر و ازاده است چه زن و چه مرد.

تفاوت آزادگی با آزادی

آزادی «در مقابل بردگی، اصطلاحی حقوقی و اجتماعی است و به معنای «رهایی تن از اسارت و نیز خلاصی از تنگناهای زندگی و انتخاب آگاهانه مسیر حق است. اما «آزادگی»، برتر از آزادی بوده و شامل نوعی رهایی از قید و بندهای ذلت آور نیز می شود و به معنای رهایی عقل و جان آدمی از زندان نفس و شهوت و گام برداشتن در وادی عشق و حیرت است»^{۱۱۰}

به گفته علمای علم اخلاق، آزادی رهایی از اسارت دیگران است و آزادگی رهایی از اسارت خویشتن. آزادی وقتی حاصل می شود که کسی بر کس دیگری تسلط نداشته باشد، اما آزادگی با تسلط انسان بر خویشتن به دست می آید.

در طول تاریخ ازادگان زیادی بودند که برای حفظ حریت خود و جامعه خود مبارزه کردند و گاه به شهادت رسیدند گاه اسیر و زندانی شدند ولی هرگز تسلیم ظالمین و کسانی که می خواستند آنها را دربند کنند و ازادگی آنان را بگیرند نگردیدند.

در راس ازادگان حسین بن علی علیه السلام است که رهبر آزادگان جهان است. هنوز فریاد ان آزاد مرد کربلا به گوش می رسد که می فرمود: هیئات منا الذله! هرگز زیر بار ذلت و خواری نمی روم.

او حاضر شد همه مصیبت‌های عظیم را تحمل کند ولی آزادگی خود را از دست ندهد.

بعد از امام حسین علیه السلام، حضرت عباس قهرمان است که آزاد مردی بی همتاست. با اینکه در اوج جوانی و زیبایی بود و می توانست انواع لذت‌های مادی را بچشد ولی حاضر نشد امام حسین علیه السلام را تنها بگذارد و امان نامه دشمن را بپذیرد!

همچنین جناب مسلم بن عقیل از ازاد مردانی است که در مرحله ای در خانه هانی بن عروه وقتی ابن زیاد برای عیادت هانی آمده بود مسلم پشت پرده بود و فرصتی برای ازین بردن ابن زیاد خونخوار پیدا کرد ولی جوانمردیش اجازه نداد از پشت پرده ناگهانی به او هجوم برد و او را بکشد چون یاد سخنی از رسول خدا افتاد که مسلمان ناغافل حمله نمی کند!

بیاییم به قرن خودمان ازادگانی چون سید جمال اسدابادی که همه جا بر علیه استعمار مبارزه می کند و چون او را به جزیری ای بدون غذا و پول، تبعید می

کند و از او می پرسند حال چه می کنی؟ جواب داد: شیر هر کجا برود شکار
خود را پیدا می کند. یا شخصیتی چون نواب صفوی که شاه به او پیشنهاد
می کند سفیر ایران در اردن شود یا تولیت استان قدس شود یا در خانه بنشیند و
ماهانه پول بگیرد ولی نواب همه را رد می کند!

در این کتاب به مساله حریت و علل و عوامل ان می پردازیم. انشالله مورد استفاده
خوانندگان محترم قرار گیرد. کرمانشاه-تابستان 97

حریت و آزادگی در قران و حدیث

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ
لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا
:(فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)¹¹¹

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز
خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی
دیگر را [غیر از خدای یگانه] به خدایی نپذیرد هر گاه [از این دعوت] سرباز زنند،
بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم

براساس این آیه شریفه، هیچ کس حق ندارد خود را ارباب دیگران قرار داده و بر دیگری سلطه‌ای روا دارد و از سوی دیگر نیز هیچ کس حق ندارد دیگران را به اربابی خود بپذیرد و خود را تحت سلطه آنان قرار دهد؛ چرا که هر دو صورت از موانع آزادی محسوب می‌شوند

آزاد کردن انسان‌ها وظیفه پیامبران

انبیاء عظام الهی آمده‌اند، تا این غل‌ها و قید و بند‌ها را که سدّ راه آزادی‌اند، از انسان باز کنند، تا او از غیر خود رها و آزاد گردد

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^{۱۱۲}

«بار سنگین و غل و زنجیرها را از انسان‌ها بر می‌دارند»

عوامل اسارت انسان

رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ «

والْفُضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ

الْمَا بِ قُلْ أُؤْتِبُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل

عمران: 145)؛ عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زن و فرزندان و همیان های

زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت در چشم مردم زینت یافته

است. همه این ها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که بازگشتگاه خوب

نزد خداست. بگو: آیا شما را به چیزی بهتر از این ها آگاه کنم؟ برای آنان که

پرهیزگاری پیشه کنند، نزد پروردگارشان بهشت هایی است که نهرها در آن ها

روانند. اینان با زنان پاکیزه، در عین خشنودی خدا، جاودانه در آنجا خواهند بود.

و خدا از حال بندگانش آگاه است.

آزادمردی و آزادگی

امام صادق علیه السلام:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتِعٍ ، أَوَّلُهَا : الْوَفَاءُ ، وَ
الثَّانِيَةُ : التَّدْبِيرُ ، وَ الثَّالِثَةُ : الْحَيَاءُ ، وَ الرَّابِعَةُ : حُسْنُ الْخُلُقِ ، وَ الْخَامِسَةُ - وَ هِيَ تَجَمُّعُ
هَذِهِ الْخِصَالِ - : الْحُرِّيَّةُ .

پنج خصلت است که در هر کس یکی از آنها نباشد خیر و بهره زیادی در او

نیست : اول : وفاداری ، دوم تدبیر ، سوم : شرم و حیا ، چهارم : خوش خویی و
پنجم - که چهار خصلت دیگر را نیز در خود دارد :- آزادگی^{۱۱۳}

همه مردم آزادند

امام علی علیه السلام:

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً ، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ .
ای مردم ! آدم نه بنده ای زایید و نه کنیزی . مردم همه آزادند^{۱۱۴}

امام علی علیه السلام:

لَا تَكُونَنَّ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُرًّا .
بنده دیگران مباش که خداوند سبحان تو را آزاد آفریده است^{۱۱۵}

امام علی علیه السلام:

لَا يَسْتَرْقِيَنَّكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا .
طمع ، تو را به بندگی نگیرد، که خداوند تو را آزاد آفریده است^{۱۱۶}

^{۱۱۳} الخصال : ۲۸۴/۳۳

^{۱۱۴} نهج السعادة : ۱/۱۹۸

^{۱۱۵} نهج السعادة : ۱۹۸/۱

^{۱۱۶} غرر الحكم : ۱۰۳۷۱

امام علی علیه السلام:

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا، وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَ يُسَرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ؟!

بنده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید. در آن نیکی که جز با بدی و آن آسانی که جز با سختی به چنگ نیاید، چه خیر و برکتی است؟^{۱۱۷}

اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید!

امام حسین علیه السلام: - خطاب به دشمنانش -

وَيَلَّكُمُ إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُم دِينٌ فَكُونُوا أحراراً فِي الدُّنْيَا .
-وای بر شما! اگر دین ندارید، در دنیا آزاده باشید

آزادمرد در همه احوال، آزادمرد است.

امام صادق علیه السلام:

إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ : إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا ، وَ إِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتُبْدِلَ بِالْيُسْرِ عُسْرًا ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ : لَمْ يَضُرُّهُ حُرِّيَّتُهُ أَنْ اسْتُعْبِدَ وَ قُهِرَ وَ أُسِرَ .

^{۱۱۷} غرر الحکم: ۱۰۳۱۷

آزاده در همه حال آزاده است . اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد و اگر مصیبتها بر سرش فرو ریزند او را نشکنند هرچند به اسیری افتد و مقهور شود و آسایش را از دست نهاده به سختی و تنگدستی افتد . چنان که یوسف صدیق امین، صلوات الله علیه ، به بندگی گرفته شد و مقهور و اسیر گشت اما این همه به . آزادگی او آسیب نرساند^{۱۱۸}

امام علی علیه السلام:

إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعِفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ ، وَ إِنَّهُمَا لَسَجِيَّةُ الْأَخْرَارِ وَ شِيَمَةُ الْأَبْرَارِ^{۱۱۹}
حیا و عفت از خصلت‌های ایمان است . این دو، سرشت آزادگان و خوی نیکان است .

امام علی علیه السلام:

جَمَالُ الْحُرِّ تَجَنُّبُ الْعَارِ .^{۱۲۰}

• زیباییِ آزادِ مرد، به دوری کردن از ننگ است

امام علی علیه السلام:

^{۱۱۸} الکافی : ۲/۸۹/۶

^{۱۱۹} غرر الحکم : ۳۶۰۵

^{۱۲۰} غرر الحکم : ۴۷۴۵

مَنْ قَضَى مَا أُسْلِفَ مِنَ الْإِحْسَانِ فَهُوَ كَامِلُ الْحُرِّيَّةِ.^{۱۲۱}

هر که به وعده احسانی که در گذشته داده است عمل کند، آزادگی اش کامل است .

امام علی علیه السلام:

الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ.^{۱۲۲}

آزادگی، از کینه توزی و نیرنگ منزّه است .

امام علی علیه السلام:

مِنْ تَوْفِيقِ الْحُرِّ اكْتِسَابُهُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ.^{۱۲۳}

از توفیقات آزاده، به دست آوردن مال از راه حلال است .

امام علی علیه السلام:

ابْنُ ذُلِّ مَالِكٍ فِي الْحُقُوقِ ، وَوَاسٍ بِهِ الصَّدِيقَ ؛ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحُرِّ أُخْلِقُ.^{۱۲۴}

دارایی خود را در آنجا که حق است ببخش، و دوست را در آن سهیم کن، که جامه بخشندگی بر تن آزاده مرد زینده تر است .

¹²¹ غرر الحكم: ۸۷۲۱

¹²² غرر الحكم: ۱۴۸۵

¹²³ غرر الحكم: ۹۳۹۳

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ.^{۱۲۵}

گروهی خداوند را از روی سپاسگزاری می پرستند و این پرستش آزادگان است

.

آنچه آزادگی می آورد

مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا.^{۱۲۶}

. امام علی علیه السلام: هر که خواهشهای نفس را فرو گذارد، آزاده است

امام علی علیه السلام:

الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ، الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ.^{۱۲۷}

. بنده قانع، آزاد است و آزاد طمعکار، بنده

امام علی علیه السلام:

¹²⁴ غرر الحکم: ۲۳۸۴

¹²⁵ بحار الأنوار: ۷۸/۱۸۷/۲۹

¹²⁶ تحف العقول: ۹۹

¹²⁷ غرر الحکم: ۴۱۳

مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَعْتَقَ نَفْسَهُ وَارْضَى رَبَّهُ. ^{۱۲۸}

هر که به دنیا پشت کند، خویش را آزاد کرده و پروردگار خود را خشنود ساخته است.

امام صادق علیه :

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ ... رَفَضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا. ^{۱۲۹}

. دیندار ... خواهشها را کنار گذاشت و آزاده شد

عیسی علیه السلام:

بِمَاذَا نَفَعَ امْرُؤٌ نَفْسَهُ بِاعِهَا بِجَمِيعِ مَا فِي الدُّنْيَا ثُمَّ تَرَكَ مَا بَاعَهَا بِهِ مِيرَاثًا لغيرِهِ؟!

أَهْلَكَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ طُوبَى لِمَنْ خَلَصَ نَفْسَهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى جَمِيعِ الدُّنْيَا. ^{۱۳۰}

چه سودی می برد آن که خود را به همه آنچه در دنیاست بفروشد و سپس آنچه را به بهای نفس خویش خریده است، برای دیگران به ارث گذارد؟ چنین کسی خود را تباه کرده است. خوشا به حال کسی که جان خویش را برهاند و آن را بر همه دنیا برگزیند.

به جا آوردن شرایط آزادگی

¹²⁸ غرر الحکم: ۸۱۶

¹²⁹ الأُمَالِي لِلْمَفِيدِ: ۵۲/۱۴

¹³⁰ تنبيه الخواطر: ۲/۱۱۵

امام علی علیه السلام:

مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلًا لِلْعِتْقِ ، مَنْ قَصَرَ عَنِ أَحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ .
هر که شرایط بندگی را به جا آورد، سزاوار آزادی شود و هر که در احکام و
شرایط آزادگی کوتاهی ورزد، به بندگی باز گرفته شود^{۱۳۱}

کشته شدن در راه آزادی

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ، فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ
فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: أَتُقِرُّ لِي أَنَّكَ عَبْدٌ لِي، إِنْ شِئْتَ بَعْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ اسْتَرْقَيْتُكَ؟
فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي قُرَيْشٍ حَسَبًا، وَ لَا كَانَ أَبُوكَ
أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ، وَ مَا أَنْتَ بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ وَ لَا بِخَيْرٍ
مِنِّي، فَكَيْفَ أُقِرُّ لَكَ بِمَا سَأَلْتَ؟! فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: إِنْ لَمْ تُقِرَّ لِي وَ اللَّهُ قَتَلْتُكَ، فَقَالَ لَهُ
الرَّجُلُ: لَيْسَ قَتْلُكَ إِلَّا بِأَعْظَمَ مِنْ قَتْلِكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْتُلَ .^{۱۳۲}

یزید بن معاویه به قصد حج وارد مدینه شد و در پی مردی از قریش فرستاد و او
آمد. یزید به او گفت: آیا اعتراف می کنی که تو بنده منی ؛ اگر بخواهم می

¹³¹ غرر الحکم : ۸۵۲۹ - ۸۵۳۰

¹³² الکافی : ۸ / ۲۳۴ / ۳۱۳

فروشمت و اگر بخواهم تو را به بردگی می گیرم؟ آن مرد گفت: به خدا سوگند ای یزید! تو در میان قریش از من نژاده تر و والا تبارتر نیستی و پدرت نیز، چه در زمان جاهلیت و چه در زمان اسلام، از پدر من برتر نبود. در دینداری نیز از من برتر و بهتر نیستی. پس چگونه به خواست تو گردن نهم؟ یزید گفت: به خدا سوگند اگر اعتراف نکنی تو را می کشم. مرد گفت: کشتن من بالاتر و مهم تر از کشتن حسین بن علی علیه السلام، فرزند رسول خدا، نیست. یزید دستور داد او را بکشند.

امام علی علیه السلام:

إِيَّاكَ وَ كُلَّ عَمَلٍ يُنْفَرُ عَنْكَ حُرًّا ، أَوْ يُذِلُّ لَكَ قَدْرًا ، أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا ، أَوْ تَحْمِلُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا .^{۱۳۳}

مبادا کاری کنی که آزاده ای را از تو گریزان کند ، یا قدر تو را بکاهد ، یا شرّ و بدی برایت به بار آورد ، یا در روز رستاخیز، بار گناهی بر دوشت کشی

امام علی علیه السلام:

لَيْسَ لِلْأَحْرَارِ جَزَاءٌ إِلَّا الْإِكْرَامُ.^{۱۳۴}

آزادگان شایسته پاداشی جز احترام و بزرگداشت نباشند

امام علی علیه السلام:

مَنْ أَوْحَشَ النَّاسَ تَبَرَّأَ مِنَ الْحُرِّيَّةِ.^{۱۳۵}

آن که مردم را به وحشت اندازد، از آزادگی بدور است

امام علی علیه السلام:

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟! إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.^{۱۳۶}

آیا آزاد مردی نیست که این خرده غذای لا به لای دندانها (دنیا) را برای اهلش وا گذارد؟ بدانید که جان بهای شما جز بهشت نیست؛ پس آن را جز به بهشت بفروشید.

¹³⁴ غرر الحکم: ۶۶۴۴

¹³⁵ غرر الحکم: ۲۷۲۸

¹³⁶ نهج البلاغة: الحکمة ۴۵۶، تحف العقول: ۳۹۱

ویژگیهای آزادگان

وفادار هستند

اهل تدبیرند

شرم و حیادارند

خوش خو هستند

طمع کار و حریص نیستند.

. اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد و اگر مصیبتها بر سرش فرو ریزند او

را نشکنند هر چند به اسیری افتد و مقهور شود و آسایش را از دست نهاده به

سختی و تنگدستی افتد

از کارهایی که باعث ننگ و عار است دوری می نمایند.

اگر به کسی وعده احسانی می دهند به آن عمل می کنند حتی بعد از مدت

طولانی.

آزادگی، از کینه توزی و نیرنگ منزّه است

از توفیقات آزاده، به دست آوردن مال از راه حلال است

آزادگان بخشنده و با سخاوتند.

آزادگان خدا را به خاطر اینکه شایسته عبادت است می پرستند نه از ترس جهنم
یا به طمع بهشت.

آزادگان، شهوات را دور انداخته اند.

آزادگان اهل قناعتند

آزادگان به دنیا پشت کنند و نسبت به لذتهای دنیا بی رغبتند.

آزادگان هیچگاه مردم را نمی ترسانند و به وحشت نمی اندازند.

داستانی از حریت و آزادمردی امام حسین علیه السلام

در زمان خلافت معاویه، زن مؤمنی به نام «ارینب» دختر اسحاق زندگی می کرد
▪ که در زیبایی و ادب و کمالات، شهرتی درخور داشت

یزید که در این زمان ولیعهد بود شیفته و عاشق او بود، اما قبل از این که در جهت
ازدواج با وی اقدامی انجام دهد، «ارینب» با پسر عموی خود «عبدالله بن سلام» که
از شخصیت های معروف بود، ازدواج کرده و در عراق با همسر خود در کمال
▪ آسایش و راحتی زندگی می کردند

معاویه از عشق و دل باختگی یزید آگاه شد و قول داد که او را به مقصود برساند.

در این زمان عبدالله از سوی معاویه در عراق مسئولیتی داشت. معاویه او را از
عراق به شام احضار کرد و توسط ابوهریره و ابودرداء به وی پیغام داد که دوست
دارد دختر خود را به ازدواج تو درآورد؛ زیرا تو شایستگی داری که داماد خلیفه
▪ باشی

عبدالله این پیشنهاد را پذیرفت، ابوهریره و ابودرداء جریان را به معاویه گزارش
کردند. معاویه پیش از این، به دختر خود گفته بود که اگر آن دو نزد تو آمدند
که تو را برای عبدالله خواستگاری نمایند، موافقت کن! ولی به آنان بگو: "در
صورتی موافقت می کنم که عبدالله، همسر خود را طلاق دهد." عبدالله فریب

معاویه را خورده و همسر خود را طلاق داد و از معاویه درخواست کرد به وعده
خود وفا کند.

معاویه پاسخ داد: اگر دخترم رضایت دهد، می‌پذیرم. آن دو نزد دختر معاویه
رفتند و جریان طلاق «ارینب» را به او گفتند. دختر معاویه پاسخ داد: باید درباره
این موضوع اندیشه و مشورت نمایم

مدتی گذشت تا عده «ارینب» سپری شد. مجدداً آن دو نزد دختر معاویه رفتند اما
او پاسخ منفی داد و گفت: این ازدواج به مصلحت من نمی‌باشد!! سپس معاویه،
ابودرداء را به عراق فرستاد تا «ارینب» را برای یزید خواستگاری نماید. چون وی
وارد عراق (کوفه) شد، فهمید که امام حسین (ع) هم در عراق است. تصمیم
گرفت در آغاز خدمت امام برسد و بعد مأموریت خود را انجام دهد. چون
خدمت امام رسید، حضرت فرمود: برای چه به عراق آمده‌ای؟ ابودرداء موضوع
را به امام گفت، امام فرمود: من هم تصمیم داشتم کسی را نزد «ارینب» برای
خواستگاری بفرستم. اکنون که نزد او می‌روی، پیام مرا نیز به او برسان. ابودرداء
چون نزد ارینب رفت او را برای امام و یزید خواستگاری نمود. «ارینب» با وی
مشورت کرد که کدام خواستگار بهتر است، ابودرداء پاسخ داد: امام برای
همسری با تو شایسته‌تر است. امام با همان مهریه‌ای که بنا بود یزید بدهد، «ارینب»
را به عقد خود درآورد

عبدالله همسر سابق ارینب که در شام بود، مورد بی‌مهری معاویه واقع شد و
حقوق او را قطع کرد. عبدالله برای گرفتن اموالی که نزد همسر خود به امانت

گذاشته بود، رهسپار عراق شد و به خدمت امام حسین (ع) رسید و موضوع پس گرفتن امانت خود را با حضرت مطرح کرد. آن گاه برای گرفتن اموال خود نزد همسر سابقش رفت و اموال خود را دریافت کرد. آن دو چون به یاد گذشته افتادند، متأثر شدند و هر دو به گریه افتادند. امام با دیدن آن صحنه نسبت به آن دو ترحم کرد و فرمود: "باش که او را سه طلاقه کردم. خدایا! آگاهی که او را به جهت مال و زیبایی، به عقد خود درنیاوردم، بلکه به جهت این که او را برای شوهرش نگه دارم، با او ازدواج کردم." سپس دستور داد تمام مهریه او را بدهند. آن دو خواستند به عنوان تشکر اموالی را به امام بدهند، که حضرت نپذیرفت و فرمود: پاداشی که امید است به من داده شود، بهتر از اموال است، سپس آن دو دوباره با یکدیگر زندگی کردند^{۱۳۷}

مظهر آزادگی

ای حسین ای مظهر آزادگی
اُسوه ای در مردی و مردانگی

جان فدا در راه جانان کرده ای
تا شرف یابد ز تو دلدادگی

¹³⁷ دینوری، ابومجد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، ج 1، ص 217 به بعد، نشر دارالاضواء، بیروت

مرگ با عزّت گزیدی در جهان
عار داری با ستمگر زندگی

دین حق را تو به خونت حافظی
خون سرخت رمز و راز بندگی

بهر دین دادی برادر هم پسر
کس ندارد جز تو این آمادگی

خون بها شد خون یارانت خدا
آفرین بر این همه ارزندگی

گشته ای بر خلق مصباح الهدی
کی، کجا باشد چنین تابندگی

می نهد هر راد و هر آزاده ای
سر به درگاهت به صد افتادگی

بر مرامت عاشق و دیوانه ام
افتخارم گشته این دیوانگی^{۱۳۸}

حکایت: شجاعت مجتهد آزاده

روزی «کامران میرزا» پسر ناصرالدین شاه که وزیر جنگ و حاکم تهران بود به دیدن حاج ملا علی کنی رفت. حاج ملا علی «رحمت الله» به خاطر درد پا نمی-توانست دو زانو بنشیند لذا از کامران میرزا [که نایب السلطنه نیز بود] عذرخواهی نمود و پایش را دراز کرد. کامران میرزا، این حرکت ملا علی را حمل بر بی-اعتنائی او کرد و در حالی که باطناً ناراضی به نظر می‌رسید، پاسخ داد: «اصلاً چیز مهمی نیست، من هم درد پا دارم» و بعد از این گفتار دروغین، پایش را دراز کرد.

«: حاج ملا علی که متوجه جسارت کامران میرزا شده بود، جواب داد

اگر می‌بینید من پایم را دراز کرده‌ام، علتش این است که دستم را کوتاه کرده‌ام، شما هم دستت را کوتاه کن [یعنی دست درازی به حریم اسلام و حقوق مردم نکن] و پایت را دراز کن، در این صورت من چه حرفی دارم؟». به این ترتیب، مجتهد آزاده ملا علی کنی «رحمت الله»، در ضمن جواب، حرف خود را زد و به وی فهماند که آشتی ناپذیری او با دستگاه ناصرالدین شاه به خاطر پایمال کردن¹³⁹ قوانین اسلام و حقوق مسلمین است

».

امام خمینی «رحمت الله» در تبیین نقش تقوا در حریت و آزادگی می‌نویسد

کجا می توان یافت مثل امیرمؤمنان "علیه السلام" را که در اوج قدرت و در حالی که اختیار تمام بیت المال در دست اوست؛ برادر خود، عقیل را در عین نیازمندی، بر دیگران ترجیح نمی دهد و منصب های حکومتی را فقط به اهلش واگذار کرده و خود را وامدار کسانی که با اغراض پلید دنیایی دورش جمع شده اند، نداند و اموال و هدایایی که بوی رشوه می دهد و در دل شب برای او می آورند و جز خدا کسی از آن اطلاعی ندارد، دریافت نکند؟ این آزاد مردی و حریت مخصوص حکومت علوی و پیروان او است که تقوا پیشه کرده اند. انسان اگر دنیاطلبی را در خود مهار نکند، هرگز طعم آزادی حقیقی که امیرمؤمنان "علیه السلام"¹⁴⁰ معرف آن است را نمی چشد

زندگی در بردگی شرمندگی است

معنی آزاد بودن زندگی است

سر که خم گردد به پای دیگران

بر تن مردان بود بار گران

بنده حق در جهان آزاده است

مست وی ، فارغ ز جام و باده است

(خلیل الله خلیلی)

حکایت: تو آزاده هستی

روزی رسول اکرم "صلی الله علیه و آله" به میان اصحاب صُفّه [سایبانی بوده در بخش آخر مسجدالنبی "صلی الله علیه و آله" که مردمان بینوا و غریب در آن پناه می گرفتند] رفت. یکی از آنها گفت: ای رسول خدا من در درونم حالتی احساس می کنم که تمام دنیا در نظرم بی ارزش است. الان در نظرم طلا و سنگ، یکی است؛ هیچ کدام از اینها نمی توانند مرا به سوی خود بکشند. [یعنی قدرت طلا و سنگ در اینکه مرا بسوی خود بکشانند، یکی است]. رسول اکرم "صلی الله علیه و آله" نگاهی کرد و فرمود: تو مرد آزادی هستی^{۱۴۱}

این کتاب به سه زبان فارسی، لاتین و چینی نوشته شده است.

با غریزه جنسی چه کنیم؟

What to do with sexual instinct?

性本能怎么办？

Xìng běnnéng zěnmě bàn?



Author: Mohammad Taghi Saffaripour

作者：Mohammad Taghi Saffaripour

بِنامِ خدا

in the name of God

以上帝的名义

Email your questions about everything

通过电子邮件发送有关一切的问题

Tōngguò diànzǐ yóujiàn fāsòng yǒuguān yīqiè de wèntí
sarfipoor@gmail.com

1-در هر انسان سالمی،غریزه جنسی وجود دارد.و همانطور که انسان به

آب و غذا و اکسیژن و خواب نیاز دارد ،به همسر هم نیاز دارد.

زن به مرد و مرد به زن نیاز دارد.تا نیاز جنسی هم را رفع نمایند.

In every healthy human being there is a sexual instinct.
And just as man needs water, food, oxygen and sleep, he
needs a wife.

Woman needs man and man needs woman. To meet
their sexual need.

每个健康的人都有性本能。

正如男人需要水，食物，氧气和睡眠一样，他也需要
一个妻子。

女人需要男人，男人需要女人。满足他们的性需求。

Měi gè jiànkāng de rén dōu yǒu xìng běnnéng. Zhèngrú
nánrén xūyào shuǐ, shíwù, yǎngqì hé shuìmián yīyàng, tā
yě xūyào yīgè qīzi.

Nǚrén xūyào nánrén, nánrén xūyào nǚrén. Mǎnzú tāmen
dì xìng

2- شهوت جنسی، غریزه ای بسیار مقتدر و بی رحم است که اگر با بی
بند و باری پیروی شود، تمام قوای انسانی را مقهور خویش می سازد.
نیروی جسمانی و مغز و اعصاب را به سرعت رو به تضعیف می برد،
ذهن را مسموم،

اندیشه را مغشوش و قدرت تصمیم گیری و اراده بشری را تباه می کند.

پیروی بی بند و بار از این غریزه، همت آدمی را پست، فکر را نزدیک
نگر و محدود و شخص را در مواجهه با مشکلات حیات و فراز و نشیبهای
آن، ناتوان و علیل می کند و قلب را به لانه شیطان و جولانگاه ابلیس
تبدیل می سازد.

Sexual lust is a very powerful and cruel instinct that, if
followed with unrestrained impulse, will subdue all
human powers. Pains the brain and nerves to weaken
rapidly, poison the mind,

Thought is confused and it destroys human decision-
making power and will.

The unrelenting pursuit of this instinct lowers one's desire
for thought, makes it narrow and narrow, and renders the
individual unable to cope with the problems of life and its

ups and downs, turning the heart into the devil's nest and the flock of Iblis.

性欲是一种非常强大和残酷的本能，如果不加约束地冲动，就会征服所有人类的力量。

使大脑和神经疼痛迅速减弱，使心灵中毒，

思想是混乱的，它破坏了人类的决策能力和意志。

对这种本能的不懈追求降低了人们对思想的渴望，使思想变得狭narrow，使个人无法应付生活及其起伏的问题，使人的心变成了魔鬼的巢穴和伊比利斯的羊群。

Xìngyù shì yī zhǒng fēicháng qiángdà hé cánkù de běnnéng, rúguǒ bù jiā yuēshù de chōngdòng, jiù huì zhēngfú suǒyǒu rénlei de lìliàng. Shǐ dànnǎo hé shénjīng téngtòng xùnsù jiǎnrùo, shǐ xīnlíng zhòngdú,

3- برای رفع نیاز جنسی، دو تا راه وجود دارد.

یکی اینکه انسان ازدواج نکند. دوم اینکه رابطه نامشروع برقرار کند.

خداوند که انسان را خلق کرده، اجازه ازدواج را داده و رابطه نامشروع را ممنوع نموده است.

There are two ways to meet your sexual need.

One is to get married. Second, to establish an illegitimate relationship.

God, who created man, allowed marriage and forbidden illicit relationships

有两种方法可以满足您的性需求。

一种是结婚。第二，建立非法关系。

创造人的上帝允许婚姻和禁止非法关系

Yǒu liǎng zhǒng fāngfǎ kěyǐ mǎnzú nín dì xìng xūqiú.

Yī zhǒng shì jiéhūn. Dì èr, jiànlì fēifǎ guānxì.

Chuàngzào rén de shàngdì yǔnxǔ hūnyīn hé jìnzhǐ fēifǎ guānxì

4- ازدواج بهترین راه برای رفع نیاز جنسی زن مرد هست. ازدواج دو نوع است. دائم و موقت. در ازدواج دائم، برنامه زن و شوهر زندگی دائمی در کنار هم است. اما در ازدواج موقت، مدت آن را زن و شوهر مشخص می کنند که از یک ساعت تا 99 سال می باشد.

Marriage is the best way to meet a man's sexual need. Marriage is of two types: permanent and temporary. In a permanent marriage, the couple's plan is to live together.

结婚是满足男人的性需求的最好方法。

婚姻有两种：永久性和暂时性。

在永久婚姻中，这对夫妇的计划是同居。

Jiéhūn shì mǎnzú nánrén dì xìng xūqiú de zuì hǎo fāngfǎ.

Hūnyīn yǒu liǎng zhǒng: Yǒngjiǔ xìng hé zhànshí xìng.

Zài yǒngjiǔ hūnyīn zhōng, zhè duì fūfù de jìhuà shì
tóngjū.

5- ازدواج چون موافق فطرت انسان است، باعث آرامش می شود. و زن و

شوهر از هم لذت می برند و خداوند هم از ازدواج راضی است.

فرزندانی که از ازدواج متولد می شوند حلال زاده هستند. و زن و شوهر

حق ندارند با فرد دیگری رابطه برقرار کنند.

Marriage is relaxed because it is in accord with the nature
of man. And the husband and wife enjoy each other and

God is pleased with the marriage.

Children born out of wedlock are halal. And the couple
have no right to communicate with another person

放宽婚姻是因为它符合人的本性。

夫妻彼此享受，上帝对婚姻感到高兴。

非婚生子女是清真食品。

而且这对夫妇无权与其他人交流

Fàngkuān hūnyīn shì yīnwèi tā fúhé rén de běnxìng. Fūqī
bǐcǐ xiǎngshòu, shàngdì duì hūnyīn gǎndào gāoxìng.
Fēi hūn shēng zǐnǚ shì qīngzhēn shípǐn. Érqiě zhè duì fūfù
wú quán

6-اگر به هر دلیلی انسان نتوانست ازدواج کند، باید صبر کند و حق
ندارد نیاز جنسی خود را از راهی غیر از ازدواج، برطرف نماید.

If for any reason a man could not marry, he must wait and
have no right to satisfy his sexual need in a way other
than marriage.

如果男人由于任何原因无法结婚，则他必须等待并且
无权以婚姻以外的其他方式满足其性需求。

Rúguǒ nánrén yóuyú rènhé yuányīn wúfǎ jiéhūn, zé tā
bìxū děngdài bìngqiě wú quán yǐ hūnyīn yǐwài de qítā
fāngshì mǎnzú qí xìng xūqiú.

7-اما رابطه نامشروع، چون خلاف فطرت انسان است باعث عذاب وجدان
می شود و انسان آرامش ندارد. لذا گاهی به توبه رو می آورد و از خدا
طلب امرزش می کند. و گاهی از ناراحتی زیاد، خودکشی می کند. یا
افسردگی می گیرد.

But unlawful intercourse, as it is contrary to human
nature, causes a conscience torment and man is not at
ease. So sometimes he turns to repentance and apologizes

to God. And sometimes he gets very upset, commits suicide. Or gets depressed.

但是，与人性相反，非法交往会造成良心折磨，人也不安逸。所以有时他转向悔改并向上帝道歉。

有时他会很沮丧，自杀。或变得沮丧。

Dànshì, yǔ rén xìng xiāng fǎn, fēi fǎ jiāo wǎng huì zào chéng liáng xīn zhé mó, rén yě bù ān yì. Suǒ yǐ yǒu shí tā zhuǎn xiàng huǐ gǎi bìng xiàng shàng dì dào qiàn. Yǒu shí tā huì hěn jǔ sàng, zì shā. Huò biàn dé

8- کسی که زنا می کند یا لواط می کند یا خودارضائی می کند، گناه مرتکب شده و در نزد خدا ارزشش را از دست می دهد و خدا با او دشمن می شود. و اگر بدون توبه بمیرد، جهنم می رود.

Anyone who commits adultery or sodomy or complains, commits sin and loses his worth before God, and God becomes an enemy to him. If he dies without repentance, he goes to hell

犯奸淫，鸡奸或抱怨的任何人犯了罪，并在上帝面前失去了自己的价值，上帝成了他的仇敌。

如果他死后没有悔改，他会下地狱

Fàn jiān yín, jī jiān huò bào yuàn de rèn hé rén fàn le zuì, bìng zài shàng dì miàn qián shī qù le zì jǐ de jià zhí, shàng dì

chénglè tā de chóudí. Rúguǒ tā sǐ hòu méiyǒu huǐgǎi, tā
huì xià dìyù

9- برای اینکه انسان دچار انحراف جنسی نشود باید به چند توصیه عمل نماید: اول اینکه چشم خود را کنترل کند و به فیلم و عکس جنسی نگاه نکند. دوم اینکه کتاب و مطلب جنسی نخواند. سوم در مجالسی که زن و مرد با لباس نیمه برهنه حاضر می شود شرکت نکند.

In order for a man not to be sexually abusive, he must make a number of recommendations: first, to control his eyes and not to look at sexually explicit films and images.
Can't participate

为了使一个男人不对自己进行性虐待，他必须提出一些建议：首先，要控制自己的眼睛，不要看露骨的性爱影片和图像。无法参加

Wèile shǐ yīgè nánrén bùduì zìjǐ jìnxíng xìng nüèdài, tā
bìxū tíchū yīxiē jiànyì: Shǒuxiān, yào kòngzhì zìjǐ de
yǎnjīng, bù yào kàn lùgǔ dì xìng'ài yǐngpiàn hé túxiàng.
Wúfǎ cānjiā

10- در خارج از خانه به باسن و اعضای تحریک کننده مردم نگاه نکند. با جنس مخالف دست ندهد! کنار جنس مخالف ننشیند! با جنس مخالف حرف جنسی نزنند! بازی جنسی نکند!

Outside the house, do not look at the buttocks and irritating organs! Don't touch the opposite sex! Don't sit next to the opposite sex! Don't talk to the opposite sex! Don't play sex!

在房子外面，不要看着臀部和刺激性器官！
不要碰异性！不要坐在异性旁边！
不要和异性说话！不要做爱！

Zài fángzi wàimiàn, bù yào kàn zhe tún bù hé cì jī
xìng qì guān! Bù yào pèng yì xìng! Bù yào zuò zài yì xìng
páng biān! Bù yào hé yì xìng shuō huà! Bù yào zuò 'ài!

11-بهترین سن ازدواج، اوایل جوانی هست. جبرئیل از فرشتگان الهی
گفته: دخترها مانند میوه هستند. میوه وقتی رسید اگر آن را نچینند خراب
می شود. دختر هم باید اول جوانی ازدواج کند.

The best age for marriage is early adolescence. Gabriel of
the divine angels said: Girls are like fruit. The fruit breaks
when it arrives if it is not picked. The girl must marry
young first

结婚的最佳年龄是青春期。
神圣天使的加百列说：女孩就像水果。
如果不采摘，水果在到达时会折断。
这个女孩必须先结婚

Jiéhūn de zuì jiā niánlíng shì qīngchūnqí. Shénshèng
tiānshǐ de jiā bǎi liè shuō: Nǚhái jiù xiàng shuǐguǒ. Rúguǒ
bù cǎizhāi, shuǐguǒ zài dàodá shí huì zhéduàn. Zhège
nǚhái bìxū xiān jiéhūn

—

بسم الله الرحمن الرحيم

بیماری و مریضی

بیماری، یکی از مسائلی است که همه انسانها با آن مواجه‌اند. بیماری در اسلام به عنوان زندان بدن و یکی از سخت‌ترین بلاها معرفی شده است؛ اما باید دانست این بلا که خواه ناخواه همه انسانها را در بر می‌گیرد، عوامل متعددی دارد که برخی از آن عوامل، شناخته شده و برخی ناشناخته‌اند.

بررسی سخنان معصومان: نشانگر آن است که بیماری در وجود انسان حکمتها و مصالح متعددی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: [1]

1. مصلحت الهی

خداوند متعال با لحنی قاطع به انسانها خطاب می‌کند و به آنان تذکر می‌دهد که ملاک خیر و شر، آسانی و سختی و ... تمایلات شخصی نیست؛ بلکه مصالح واقعی، ملاک است و تکیه بر پیشداوریها و حدسیات و ظواهر، صحیح نیست؛ چرا که علم انسان از هر نظر، محدود و ناچیز است و معلومات او در برابر مجهولاتش، همچون قطره‌ای در برابر دریاست؛ همان‌گونه که انسان از اسرار آفرینش مطلع نیست و با تمامی پیشرفتهای علمی که به آن دست یافته است، گاه برخی از آن اسرار را بی‌فایده، و بی‌خاصیت می‌شمرد؛ همچنین در قوانین تشریعی از بسیاری مصالح و مفاصد ناآگاه است؛ از این رو ممکن است چیزی را

ناخوشایند دارد؛ در حالی که سعادت او در آن است یا از چیزی خشنود باشد؛ در حالی که بدبختی وی در آن است. قرآن کریم می‌فرماید: **G** عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ **F** [2] «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرّ شما در آن است و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.»

رسول خدا 9: «**قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ... إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصَّحَّةُ وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ**؛ **[3]** خداوند متعال می‌فرماید: به درستی که در بین بندگانم، کسی هست که تنها سلامتی او را اصلاح می‌کند و اگر او را مریض گردانم، این مریضی او را فاسد می‌نماید و از بندگانم، کسی هست که تنها مریضی او را اصلاح می‌کند و اگر جسم او را سالم گردانم، این سلامتی او را فاسد می‌کند.»

2. کفاره گناهان

در اسلام، راههای مختلفی برای محو گناهان معرفی شده است که استغفار فراوان، **[4]** گرفتاریهای دنیوی **[5]** و بیماری برای انسان مؤمن از آن نمونه است.

رسول خدا⁹ بیماری را کفاره‌ای برای گناهان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ

مَرَضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً؛» [6] هر

کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، گناه هفتاد سال او را می‌آمرزد.»

امام سجاد⁷ نیز می‌فرماید: «مَا اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَلَا صَدَعَ مُؤْمِنٌ إِلَّا بِذَنْبِهِ وَمَا

يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ؛» [7] هیچ مؤمنی دچار ضربان رگ و سردرد نمی‌شود؛ مگر

به سبب گناهش، و آنچه خدا از او می‌بخشد بیش‌تر است.»

به همین علت است که رسول خدا⁹ تأکید می‌کرد که چهار نفر هستند که اعمال

خویش را در حالی که هیچ گناهی برای آنان باقی نمانده است، از نو آغاز

می‌کنند: یکی از آنان بیمار، پس از بهبودی است. [8]

امام زین‌العابدین⁷ به بیماری که شفا یافته بود، فرمود: «يَهْنُوكَ الطَّهَوْرُ مِنَ

الذُّنُوبِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَكَ فَادْكُرْهُ وَأَقَالَكَ فَاشْكُرْهُ؛» [9] پاک شدن از

گناهان، بر تو مبارک باد؛ خداوند تو را یاد کرده است، پس او را یاد کن. و از

تو در گذشته است، پس او را سپاس گوی.»

همچنین در سخنان پیشوایان معصوم: بیماری فرزند نیز کفاره گناهان والدین

معرفی شده است. شاید دلیل آن این است که در زمان بیماری فرزند، والدین

بیش از کودک، اذیت می‌شوند و خداوند متعال، این ناراحتی را با پاک کردن

گناهان آنان جبران می‌کند. [10]

3. رحمت الهی

گاهی بیماری علاوه بر از بین بردن گناهان، مایه تطهیر و رحمت برای مؤمن می‌باشد.

امام علی بن موسی الرضا⁷ می‌فرماید: «الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَ لِلْكَافِرِ تَعْذِيبٌ وَ لَعْنَةٌ وَ إِنَّ الْمَرَضَ لَا يَزَالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ؛ [11] بیماری برای مؤمن، مایه پاکی و رحمت و برای کافر، مایه عذاب و لعنت است. بیماری پیوسته با مؤمن همراه خواهد بود تا بر او گناهی نباشد.»

4. آزمایش

یکی از حکمت‌های الهی، این است که با سختیها و بلاها، بندگانش را آزمایش می‌کند تا اندازه صبر و تسلیم آنها در برابر خواست او آشکار شود. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: G وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ [12] «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و به استقامت کنندگان بشارت ده!»

رسول خدا⁹ از قول خداوند عزوجل می‌فرماید: «... إِنَّ مِّنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أُبْدَانِهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أُبْدَانِهِمْ فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ [13] ... برخی از بندگان مؤمنم، بندگانانی هستند که امور دینشان اصلاح

نمی‌شود؛ مگر با فقر و پریشانی و یا بیماری در بدنهایشان. من آنها را به فقر و پریشانی و بیماری در بدنهایشان گرفتار می‌کنم تا امر دین آنان اصلاح شود.»

5. تَأْدِيب

در بسیاری از اوقات، بیماری و رنج، سبب بیدار شدن انسان از خواب غفلت است. گاهی فرد، چنان مشغول دنیا می‌شود که خدا و مرگ را نیز فراموش کرده، جز مادیات و تمتعات دنیوی هیچ چیز دیگر را نمی‌بیند. اینجا است که خداوند متعال، انسانهای مؤمن را به وسیله بیماری، تأدیب می‌کند و آنان را از خواب غفلت بیدار می‌سازد؛ چه بسیارند کسانی که از این زنگ خطر به هوش نمی‌آیند و به قول قرآن، اینان در واقع، کر و لال و نابینا هستند؛ از اینرو چیزی نمی‌فهمند:

G صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ F. [14]

رسول خدا⁹ می‌فرماید: «الْمَرَضُ سَوَاطُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُؤَدِّبُ بِهِ عِبَادَهُ» [15] بیماری، تازیانه خداوند در زمین است که به وسیله آن، بندگانش را تأدیب می‌کند.»

در سیره ائمه اطهار: آمده است که هر گاه بیمار می‌شدند، می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ أَدَبًا لَا غَضَبًا» [16] خدایا این بیماری را سبب تأدیب قرار بده؛ نه خشم و غضب.»

6. اجر و پاداش

یکی از مهم ترین عوامل بیماری، اجر و پاداشی است که خداوند متعال برای برخی از انسانها در نظر گرفته است. خداوند متعال برای آنکه انسانهای مؤمن را از گناه و خطا پاک کند و در عوض، اجر و پاداش بسیار، نصب آنان کند، ایشان را به بیماریهای سخت مبتلا می کند.

رسول خدا⁹ می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعِهِ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» [17] در شگفتم از مؤمن و بی تابی او از بیماری، [چرا که] اگر می دانست چه [اجر و پاداشهایی] برای او در بیماری وجود دارد، هر آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا زمانی که [بمیرد و] پروردگارش را ملاقات کند.»

ابو محمد رقی می گوید که به محضر امام رضا علیه السلام رفتم و سلام کردم. آن حضرت جواب سلامم را داد و ضمن احوالپرسی با من فرمود: «ای ابا محمد! خداوند هر بنده مؤمنی را به بلایی گرفتار می کند. هر کسی بر آن بلا، تحمل و صبر کند، قطعاً در پیشگاه خدا همانند پاداش شهید را خواهد داشت.»

با خود گفتم: «چرا امام این سخن را فرمود، با اینکه قبلاً سخن از بلا در میان نبود؛ یعنی امام به چه مناسبتی این جمله را فرمود؟!»

با امام خدا حافظی کردم و از محضرش بیرون آمدم و خود را به همسفران و دوستانم رساندم.

ناگهان احساس کردم پاهایم درد می‌کند. شب را با سختی به سر آوردم. صبح که شد دیدم پاهایم ورم کرده‌اند و پس از مدتی، ورم شدیدتر شد، به یاد سخن امام افتادم که دربارهٔ صبر بر بلا سفارش کرد.

با این وضع به مدینه رسیدم. زخم بزرگی در پایم پیدا شد و چرک زیادی از آن بیرون آمد. آن چنان دشوار بود که امانم را از من گرفت. دریافتم که امام، آن سخن را برای چنین پیش‌آمدی که برایم رخ می‌دهد فرمود تا با صبر، آرامش خود را حفظ کنم. حدود ده ماه برای این مرض بستری بودم.

روایت کننده گوید: او پس از مدتی، سلامتی خود را بازیافت و سپس بار دیگر مریض شد و به آن مرض مرد. [18]

امام صادق⁷ در بیان برخی از پادشاهای بیماری می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حُمَّ حُمًى وَاحِدَةً تَنَازَرَتِ الذُّنُوبُ عَنْهُ كَوَرَقِ الشَّجَرِ فَإِنْ أَنْ عَلَى فِرَاشِهِ فَأَيْنُهُ تَسِيحٌ وَ صِيَا حُهُ تَهْلِيلٌ وَ تَقْلُبُهُ عَلَى فِرَاشِهِ كَمَنْ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ أَقْبَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ كَانَ مَغْفُوراً لَهُ وَ طُوبَى لَهُ وَ حُمًى يَوْمٍ كَفَّارَةٌ سَنَهُ فَإِنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً وَ هِيَ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ مَا بَعْدَهَا» [19] به درستی که مؤمن هر گاه یک بار تب می‌کند،

گناهانش چون برگ درخت می‌ریزد. پس اگر در بستر ناله کند، ناله‌اش، [مانند] «تسیح» و فریادش [مانند] «لا اله الا الله» است و جابه‌جا شدنش در بستر، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر می‌زند. پس اگر آن مریضی را بپذیرد [همانند]

آن است که] خداوند را عبادت می کند؛ در حالی که خداوند نیز او را بخشیده است و خوشا به حال او، و تب یک روز کفّاره یک سال گناه است؛ زیرا نقاحت و آثارش تا یک سال در بدن باقی می ماند. پس کفّاره برای گناهان قبل آن سال و بعد آن می شود.»

به همین دلیل، وقتی عبدالله بن ابی یعفور از بیماری و دردهای فراوان خویش به امام صادق 7 شکایت می کند، امام 7 می فرماید: «يَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْجَزَاءِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرْضَ بِالْمَقَارِضِ؛ [20] ای عبدالله! اگر مؤمن می دانست در مصیبتها چه پاداشی عایدش می شود؛ هر آینه آرزو می کرد با قیچی تکه تکه شود.»

7. تقرّب به پروردگار

طبق تعالیم نورانی اسلام، خداوند متعال اراده می کند که در جاتی را به انسان ارزانی کند که انسان جز با بلا و یا مرض و بیماری به آن نمی رسد. رسول خدا 9 می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ؛ [21] انسان، گاه دارای مرتبه ای در پیشگاه خداوند است که با عمل خویش بدان نمی رسد تا آن هنگام که به ابتلای در جسم خود آزموده شود و بدین سبب بدان مرتبه برسد.»

8. مایه اندرز

رسول خدا 9 می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَصَابَهُ السَّقَمُ ثُمَّ أَعْفَاهُ اللَّهُ مِنْهُ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ وَ مَوْعِظَةً لَهُ فِي مَا يَسْتَقْبِلُ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ إِذَا مَرَضَ ثُمَّ أَعْفَى كَانَ كَالْبَعِيرِ عَقَلَهُ أَهْلُهُ، ثُمَّ أُرْسِلُوهُ، فَلَمْ يَدْرِ لِمَ عَقَلُوهُ، وَلَمْ يَدْرِ لِمَ أُرْسِلُوهُ؛ [22]

به درستی که هر گاه مرضی به مؤمن برسد، سپس خداوند متعال، عافیت را به وی باز گرداند، این درد، کفاره گناهان گذشته او و اندرزی برای آینده وی خواهد بود و هر گاه منافق بیمار شود و سپس سلامتی به او باز گردانده شود، مانند شتری است که صاحبانش او را بسته اند و سپس او را باز کرده اند؛ که نه درک می کند برای چه او را بستند و نه می فهمد که چرا او را رها کردند.»

وقت بیماری همه

حیرت و زاری که در بیماری است
بیداری است

چون شدی خوش باز

در زمان درد و غم یادش کنی
بر غفلت تنی

می کنی از

آن زمان که می شوی بیمار تو
جرم، استغفار تو

می کنی نیت که باز

می نماید بر تو زشتی گنه
آیم به ره

عهد و پیمان می کنی که بعد از این
کاری گزین

پس یقین گشت آنکه بیماری ترا
بیداری تو را

پس بدان این اصل را ای اصل جو
برده است بو

هر که او بیدارتر، پردردتر
رخ زردتر

عنایت الهی

بسیاری از عوامل بیماری که ذکر شد مایه رحمت و بخشایش مؤمن است؛ اما خداوند متعال دو نوع توجه و عنایت دیگر به بیمار مؤمن می نماید.

اول: اجابت دعا

یکی از عنایات ویژه خداوند متعال به انسان بیمار، استجابت دعا است. رسول خدا⁹ به سلمان می فرماید: «يَا سَلْمَانُ إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اِعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِذِكْرِ وَدُعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَ

لَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ؛ [23] ای سلمان! در زمان بیماری ات سه خصلت همراه تو است: مورد توجه خاص خداوند قرار می گیری و دعایت در آن حال مستجاب است و بیماری، گناهی برای تو باقی نمی گذارد و همه گناهان تو می ریزد. خداوند تا پایان عمر تو را از نعمت عافیت برخوردار فرماید.»

ممکن است سؤالی به ذهن متبادر شود که چگونه رسول خدا 9 پس از ذکر ویژگیهای مریض، برای سلمان دعا می کند که تا پایان عمر سالم باشد و مریض نشود؟

شاید رسول خدا 9 منظورش از این دعا، این بوده که هیچ گاه سلمان از توجه ویژه خدا و اجابت دعا، در حال سلامت بی بهره نباشد و هیچ گاه در حال سلامت مرتکب گناه نشود، تا لازم باشد برای نیل به توجه خداوند، اجابت دعا و آمرزش گناهان، به مریضی مبتلا یابد.

به سبب مستجاب بودن دعای مریض است که معصومان: به بیماران سفارش کرده اند تا در حق عیادت کنندگان دعا کنند و دستور داده اند اگر بیماران برای عیادت کنندگان دعا نکردند، آنها را به دعا کردن، امر کنید.

رسول خدا 9 می فرماید: «إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ فَمُرْهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكَ؛ فَإِنَّ دُعَاءَهُ كَدُعَائِ الْمَلَائِكَةِ؛ [24] زمانی که بر مریضی وارد می شوی، از او بخواه تا برایت دعا کند که دعای او همانند دعای ملائکه است.»

**بیا از مریضان، تو دیدن نمای
دعای**

**بگو تا کنند از برایت
نیاید گناهانشان در حساب**

که باشد دعاهايشان مستجاب

دوم: نوشتن بهترین اعمال

یکی از ویژگیهای انسانهای مؤمن، اعمال شایسته‌ای است که در زمان صحت و سلامتی انجام می‌دهند؛ اما در زمان بیماری که برخی اوقات، ماهها به طول می‌انجامد، در بستر بیماری می‌مانند و قادر به هیچ کاری نیستند. در این حال، لطف و عنایت الهی شامل حال آنان می‌شود و بهترین اعمالی که در زمان سلامت انجام می‌داده‌اند، در زمان بیماری نیز برای آنان می‌نویسند.

امام صادق **7** می‌فرماید که روزی پیامبر **9** سرش را به سوی آسمان بلند کرد و خندید، شخصی پرسید: «سر مبارک را به آسمان بلند کردید و خندیدید، علتش چه بود؟»

فرمود «خنده‌ام به علت تعجب از دو فرشته‌ای بود که از آسمان به سوی زمین آمدند و در جستجوی مؤمن صالح بودند که همیشه او را در مصلاهی (محل نماز) خود می‌دیدند تا اعمال او را بنویسند، و به سوی آسمان ببرند. این بار او را در محل نماز خودش ندیدند. پس به سوی آسمان عروج کردند و به خدا عرض

کردند: پروردگارا! بنده تو، فلانی را در محل نمازش ندیدیم تا اعمال نیکش را بنویسیم؛ بلکه او را در بستر بیماری دیدم.

خداوند به آنها فرمود: برای بنده‌ام تا وقتی که بیمار است مثل آنچه در حال سلامتی از کارهای نیک در شبانه روز انجام می‌داده است، بنویسید. بر من است تا او در حال بیماری است، پاداش اعمال خیری که هنگام صحت و سلامتی انجام می‌داده است را بنویسم.» [25]

خلاصه هر آنچه از ثمره بیماری به مؤمن برسد قابل سپاس و شکرگزاری از محضر قادر متعال است.

در صحیفه سجادیه آمده است که امام سجاد 7 هنگامی که بیمار می‌شد یا اندوه و یا گرفتاری به آن حضرت رو می‌آورد، این گونه با پروردگار راز و نیاز می‌کرد.

«بار خدایا! ستایش، مخصوص تو است؛ بر آنچه که همواره از آن برخوردار بوده‌ام و آن تندرستی و سلامت بدنم بوده است و ستایش خاص تو است برای این بیماری که در بدنم پدید آورده‌ای. بار الها! من نمی‌دانم کدام یک از این دو حالت به شکر تو سزاوارتر است و کدام یک از این دو وقت برای ستایش تو اولی است؟ آیا هنگام صحت که روزیهای پاکیزه‌ات را در آن بر من گوارا ساخته و برای رسیدن به خشنودی و فضلت به وسیله آن به من نشاط بخشیده و برای انجام فرمانت که توفیقش را عنایت کرده و با آن مرا نیرومند ساخته‌ای؟ یا زمان بیماری که مرا به وسیله آن، خالص ساخته و نعمتهایی که به رسم هدیه بر

اثر آن برایم فرستاده‌ای تا تخفیفی برای خطاهایی باشد که بر دوشم سنگینی می‌کنند و وسیله تطهیر و پاکیزگی از بوهایی باشد که در آن فرو رفته‌ام و هشداری برای دست یافتن به توبه و یادآوری نعمت پیشین و از بین بردن گناهان بزرگ باشد؟ در خلال این بیماری، الطافی است که از ناحیه کاتبان اعمال در کارنامه عملم ثبت شده است؛ همان اعمال ستوده‌ای که در اندیشه کسی نگذشته و هیچ زبانی به آن گویا نشده و هیچ اندامی برای انجام آن به زحمت نیافتاده است؛ بلکه همه اینها تفضلی از ناحیه تو به من و احسانی از تو به من است. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و آنچه را برایم پسندیده‌ای محبوب من قرار بده و آنچه را بر من وارد ساخته‌ای بر من آسان فرما و مرا از آلودگیهایی که از پیش به وجود آورده‌ام پاکیزه فرما و شر آنچه را که قبلاً انجام داده‌ام از من بگیر و شیرینی و گوارایی تندرستی را به من بچشان و حال که شفایم می‌دهی، مرا با گذشت خود همدم کن و بر آمدن از بیماری را به سوی عفو قرار ده و رهایی‌ام از اندوه را به سوی گشایش، و سلامت و تندرستی‌ام را از این شدت، به سوی فرج خود قرار ده؛ زیرا تفضلت از روی احسان و بخشندگی‌ات بسیار و از روی امتنان است و تو بخشنده کریم و صاحب جلال و اکرامی.» [26]

البته ذکر این نکته ضروری است که در مقابل تمامی پاداشهایی که درباره بیماری مؤمن به ما رسیده است، احدی حق ندارد از خداوند بیماری درخواست کند؛ بلکه تمام دستورهای اسلام برای سلامتی تن است و روایات و ادعیه پیشوایان معصوم: بر دعا برای عافیت و صحت و سلامتی تأکید دارد.

چنان که روزی رسول گرامی اسلام 9 برای عیادت بیماری بر بستر او حاضر شد و از او احوالپرسی کرد. آن بیمار عرض کرد: «نماز مغرب را به امامت شما به جا آوردم و شما در نماز، سوره قارعه را خواندید. پس از آن با خود گفتم: پروردگارا! اگر من گناهی کرده‌ام که می‌خواهی در آخرت مرا به کیفر آن برسانی از تو می‌خواهم که تعجیل کنی و در دنیا مرا پاک فرمایی. پس از این دعا بود که چنین بیمار شدم.»

رسول خدا 9 به او فرمود: **«بِسْمَا قُلْتَ أَلَا قُلْتَ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»** [27] چیز بدی خواسته‌ای؛ چرا چنین دعا نکردی که پروردگارا! نیکی دنیا و آخرت را نصیب ما کن و ما را از عذاب دوزخ نگاه‌دار. پس از آن رسول خدا 99 برای آن مرد بیمار دعا کرد و او بهبود یافت.

بنابراین نه مطلق بیماری را اسلام تأیید می‌کند و نه مطلق تندرستی شایسته انسان مؤمن است. به همین علت، حضرت موسی 7 در دعای خویش، این گونه از خداوند طلب می‌کند: **«يَا رَبِّ لَا مَرَضٌ يُضْنِينِي وَلَا صِحَّةٌ تُنْسِينِي وَلَكِنْ بَيْنَ ذَلِكَ أَمْرٌ تَارَةً فَأَشْكُرُكَ وَأَصِحُّ تَارَةً فَأَشْكُرُكَ»** [28] پروردگارم! نه آن بیماری [را می‌خواهم] که مرا زمینگیر کند و نه آن تندرستی [را طلب می‌کنم] که به فراموشی تو منجر شود؛ بلکه حالت

میانه‌ای را خواستارم. گاه بیمار شوم تا شکر تو گویم و گاه تندرست باشم تا شاکر تو باشم.»

امیرمؤمنان⁷ نیز چنین دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ... مِنْ سَقَمٍ يَشْغُلُنِي وَ مِنْ صِحَّةٍ تُلهِينِي؛» [29] خداوندا! به تو پناه می‌برم ... از درد و رنجی که مرا به خویش مشغول سازد و از صحت و سلامتی که مرا سرگرم کند.»
ادامه دارد ...

[1]. برخی از این عوامل، به عنوان علل بلاها و مصائب ذکر شده است؛ اما در اینجا به دلیل اهمیت آن علل درباره بیماری و نیز تصریح ائمه⁷ به آن، بدانها اشاره می‌شود.

[2]. بقره/216.

[3]. الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، 1414ق، ص 166.

[4]. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، 1404 ق، ص 298.

[5]. تفسیر منسوب به امام عسکری 7، انتشارات مدرسه امام مهدی 4، قم، 1409
ق، ص 23.

[6]. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404ق، ج 59،
ص 301.

[7]. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت: قم، چاپ اول،
ج 2، ص 54.

[8]. همان، ص 61.

[9]. تحف العقول، ص 280.

[10]. الکافی، ج 6، ص 52.

[11]. وسائل الشیعه، حر عاملی، مؤسسه آل البيت: قم، چاپ اول، 1409ق،
ج 2، ص 401.

[12]. بقره/155.

[13]. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1365ش، ج 2،
ص 60.

[14]. بقره/171.

[15]. كنز العمال، حسام الدين هندی، صفوة السقا، الرساله، بيروت، 1405 ق، ج2، ص306.

[16]. بحار الانوار، ج75، ص206.

[17]. الأمالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، 1362 ش، ص501.

[18]. بحار الانوار، ج49، ص51.

[19]. عدة الداعی، ابن فهد حلی، دار الكتاب الاسلامی، چاپ اول، 1407 ق، ص127.

[20]. الکافی، ج2، ص255.

[21]. مستدرک الوسائل، ج2، ص56.

[22]. كنز العمال، ج3، ص307، ش6686.

[23]. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1413 ق، ج4، ص375.

[24]. سنن، ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار الفکر، ج1، ص463.

[25]. الکافی، ج3، ص113.

[26]. صحیفه سجادیه، دعای پانزدهم.

[27]. بحارالانوار، ج 78، ص 174.

[28]. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد،

انتشارات شریف رضی، چاپ اول، 1412 ق، ج 1، ص 42.

[29]. مهج الدعوات، سید علی بن موسی بن طاووس، انتشارات دار الذخائر، قم،

1411 ق، ص 101.

]

عوامل بیماری

دین مبین اسلام، منشأهای متعددی برای بیماری ذکر کرده است. برای نمونه به چند عامل اشاره می شود که نشانه دقت اسلام درمسائل است:

الف. پرهیز نکردن

از نظر بهداشتی ثابت شده است که پرخوری، سیری و حرص بر طعام، معده را نابود می کند و کبد را از بین می برد و قلب را فانی می سازد و باعث تصلب شرائین، آثرین صدری، بالا رفتن فشار خون، پدید آمدن قند در ادرار و بیماریهای مهلک دیگر می شود و اگر انسان به آن گرفتار شود راه علاج ندارد؛ مگر اینکه خود را از بسیاری از خوردنیها باز دارد و در خوردن و آشامیدن اسراف نکند. در روایات اسلامی، پرهیز نکردن عامل مهمی برای بیماری ذکر شده است. رسول خدا 1400 سال پیش با تأکید بر پرهیز کردن و پر نکردن

معدۀ، معدۀ را خانۀ مرض نامیدہ، می فرماید: «الْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمِيَّةُ

رَأْسُ الدَّوَاءِ؛ [1] معدۀ، خانہ ہمہ بیماریہا و کم خوری سر دستہ دواہا است.»

و نیز می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَفُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسُمُّ الْقَلْبُ بِالْفَضْلَةِ وَ يُبْطِئُ

بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يُصِمُّ الْهِمَمَ عَنِ سِمَاعِ الْمَوْعِظَةِ؛ [2] از پر خوری

پرهیزد کہ دل را مسموم می کند و اعضا و جوارح آدمی را برای عبادت سست

می کند و گوشہا را از شنیدن مواعظ محروم می کند.»

البتہ باید دانست کہ پرهیز و خودداری، بہ معنای نخوردن نیست؛ بلکہ منظور،

رعایت اعتدال و بہ اندازہ خوردن است. امام صادق 7 می فرماید: «لَيْسَتْ الْحِمِيَّةُ

مِنَ الشَّيْءِ تَرْكُهُ إِنَّمَا الْحِمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ الْإِقْلَالُ مِنْهُ؛ [3] منظور از

خودداری، ترک کردن نیست، بلکہ خودداری از چیزی، کم کردن آن است.»

همچنان کہ برای پر خوری، آفات بسیاری همچون: قساوت قلب [4] و آشفتگی

خواب [5] ذکر کردہ اند و فرد پر خور منفور نزد خدا معرفی شدہ است؛ [6] برای

گرسنگی نیز ثمرات بسیاری ذکر شدہ است. گرسنگی باعث سلامت بدن

می شود، امراض را دفع می کند، دل را نورانی می سازد، سبب تقویت ذہن

می شود، لذت مناجات را بر انسان شیرین می سازد و طاعت و عبادت را بر او

سہل می کند. همچنین گرسنگی، روز قیامت را یادآور شدہ، انسان را از پیروی

ہوا و ہوس باز می دارد. بدین علت است کہ جنایت و گناہ در ماہ مبارک رمضان

بہ حداقل می رسد.

با کمال تأسف، امروزه بر سنت نکوهش شده پر خوری، سنت چیدن غذاهای رنگارنگ در مجالس میهمانی نیز اضافه شده است. اسلام به شدت از این سنت غلط نهی کرده است؛ زیرا اسراف فراوان به همراه دارد.

رسول خدا⁹ می فرماید: «سَيَكُونُ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْكُلُونَ أَلْوَانَ الطَّعَامِ وَ يَشْرَبُونَ أَنْوَاعَ الشَّرَابِ ... فَأُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي»؛ [7] مردانی از امت من خواهند آمد که غذاهای رنگارنگ می خورند، انواع نوشیدنیها می نوشند. ... اینان بدهای امت من هستند.»

ب. اندوه و غم

یکی دیگر از عوامل مهم بیماریها، غم و اندوه است. امروزه بسیاری از بیماریهای عصبی را نتیجه غم و اندوه می دانند. در روایات اسلامی می خوانیم که کسی که غم او زیاد باشد، بدنش بیمار می شود. [8]

حضرت علی⁷ در تعبیر زیبایی می فرماید: «اللَّهُمَّ يُذِيبُ الْجَسَدَ»؛ [9] [آتش] اندوه و غم، بدن آدمی را ذوب می کند.»

در سخنی دیگر می فرماید: «اللَّهُمَّ نِصْفُ الْهَرَمِ»؛ [10] اندوه، نیمی از پیری است.» به عبارت دیگر، اثر غصه و غم، انسان نیرومند را ناتوان و در جوانی، او را فرسوده می کند و باعث پیری زودرس می شود.

ابراهیم خلیل 7 حضرت یعقوب 7 را برای کاری نزد یکی از راهبها و عابدها فرستاد. هنگامی که راهب، او را دید خیال کرد که ابراهیم خلیل است. با سرعت به استقبال او آمد و او را در آغوش گرفت و گفت: «مرحبا خوش آمدی، ای ابراهیم و ای خلیل خدای رحمان!» یعقوب گفت: «من ابراهیم نیستم. یعقوب بن اسحاق هستم.» راهب گفت: «پس چه عاملی باعث شده است که این چنین پیر شوی؟» گفت: گرفتاری و ناراحتی و حزن و اندوه و بیماری.» [11]

ادامه روایت: خدای متعال به او می‌فرماید: «ای یعقوب! از من به بندگان من شکایت کردی؟» پس یعقوب در همانجا به سجده افتاد و عرض کرد: «خداوند! دیگر چنین کاری نخواهم کرد.» پس خداوند وحی فرمود: «تو را بخشیدم. پس از این، چنین نکن.» دیگر یعقوب در هیچ مصیبتی از مصائب دنیا لب به شکایت نگشود و فقط گفت: **G إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ F؛** [12] «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم [و شکایت نزد او می‌برم].»

ج. عوامل بیرونی

در اسلام موارد متعددی از علل بیماریها معرفی شده است. پیشرفتهای پزشکی، علل برخی از این دستورها را دریافته و علل بسیاری را دریافته است؛ اما برای داشتن جسمی سالم و با نشاط، توجه به همه آنها ضروری است.

برای نمونه در علم پزشکی، یکی از مشکلات برخی کودکان را محرومیت از شیر مادر عنوان می‌کنند؛ در حالی که قرآن کریم به تغذیه کودک با شیر مادر در

قرنها پیش، سفارش کرده است؛ و علم پزشکی، کم‌تر از یک قرن است که به فواید شیر مادر پی برده است. امام صادق⁷ نیز تأکید می‌کند که کودک از دو سینه مادر شیر بخورد. ایشان به زنی به نام ام اسحاق که در حال شیر دادن بچه‌اش بود فرمود: «يَا أُمَّ إِسْحَاقَ لَا تُرْضِعِيهِ مِنْ ثَدْيٍ وَاحِدٍ وَارْضِعِيهِ مِنْ كِلَيْهِمَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا طَعَامًا وَالْآخَرُ شَرَابًا» [13] ای مادر اسحاق! او را از یک پستان شیر مده. از هر دو پستان شیر بده. یکی از آن دو غذا است و دیگری نوشیدنی و نوشاب.

نمونه دیگر از بیماریهایی که امروزه شیوع بسیار دارد، کمر دردهای شدید است که به دیسک کمر، معروف است. یکی از عللی که برای این بیماری ذکر می‌شود، بالا رفتن زیاد از پله است.

امام صادق⁷ در قرنها پیش، ضمن بیان چند علت از علل تباهی بدن و پیری زودرس، فرموده است: «أَرْبَعَةٌ تُهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ أَكْلُ الْقَدِيدِ وَالْقُعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ وَالصُّعُودُ فِي الدَّرَجِ وَمُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ النَّسَاء» [14] چهار چیز سبب پیری زودرس می‌شود: خوردن آبگوشت شب‌مانده، نشستن در جای مرطوب، بالا رفتن از پله و مجامعت با پیرزنان.

همچنین در سخنان معصومان: کوتاه کردن ناخن‌ها مانع [بروز] دردهای بزرگ، [15] شانه کردن فراوان موها باعث از بین رفتن وبا [16] و حمام رفتن با شکم پر، باعث فرسوده شدن بدن و حتی امکان مرگ [17] و شانه کردن در

حمام، عامل وبای مو معرفی شده است.[18] در این سخنان، عادت به گرفتن ناخن در روز پنج‌شنبه، باعث جلوگیری از چشم درد[19] و کفش خوب به پا کردن مایه نگهداری بدن دانسته شده است.[20]

دستورهای اسلام، هنگام بیماری

اسلام هنگام بیماری، توصیه‌هایی برای بیماران همچنین افراد سالمی که در ارتباط با آنها هستند، دارد که به ترتیب آورده می‌شود.

الف. وظایف بیماران

1. شکرگزاری

اسلام، بیماران را بر شکرگزاری در مقابل درد و رنج ناشی از بیماری توصیه می‌کند؛ چرا که اگر بیمار از علل بسیاری از بیماریها آگاه باشد و بداند این درد و رنج، عاملی برای امتحان اوست و یا خداوند متعال، مصلحت وی را در این دانسته است که با این ناراحتی بر پاداشش بیفزاید و گناهانش را محو کند، به یقین، خداوند را شاکر و سپاسگزار خواهد بود.

رسول خدا⁹ این صبر و شکر را کفاره دو سال گناه می‌داند و می‌فرماید: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَّى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةٌ سَتَيْنِ سَنَةٍ لِقَبُولِهَا وَ سَنَةً لِّصَبْرِهَ عَلَيْهَا...»[21] کسی که یک شب بنالد و آن شب را بپذیرد [و شکایت نکند] و شکرگزاری آن نیز بکند، کفاره گناهان دو سالش

خواهد بود، یک سال به سبب پذیرفتن بیماری، و سال دیگر به علت صبر بر آن شب.»

2. کتمان بیماری

کتمان بیماری، یکی از مسائلی است که اسلام بر آن تأکید می‌کند. رسول خدا⁹ کتمان بیماری را از گنجهای بهشت دانسته، می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَكِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَكِتْمَانُ الْمَرَضِ»؛ [22] سه چیز از گنجهای بهشتی است: پنهان داشتن صدقه، پنهان کردن مصیبت و پنهان ساختن بیماری.»

آن بزرگوار از آشکار ساختن بیماری پیش از سه روز منع کرده و آشکار ساختن آن را گلایه از خداوند بر می‌شمرد. [23]

از روایات استفاده می‌شود که شایسته است بیمار پس از سه روز، دوستان خویش را از بیماری‌اش آگاه سازد تا آنان به عیادت او آیند. [24]

3. شکایت و بی‌تابی نکردن از بیماری

درد و رنج، مصلحت الهی است که خداوند متعال به بندگانش عنایت می‌کند و به سبب آن، بندگان مؤمن و صابر را مشمول عنایت ویژه خویش قرار می‌دهد. متأسفانه برخی از این معارف بلند اسلام بی‌اطلاع هستند و چنان در مشکلات و بیماریها جزع و فزع می‌کنند و از خداوند طلب مرگ می‌کنند که گویی تمام بلاهای عالم به سر آنان نازل شده است.

پیامبر اکرم 9 می فرماید: «مَنْ مَرِضَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَلَمْ يَشْكُ إِلَى عَوَّادِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ»؛ [25] هر که یک شبانه روز مریض باشد و به عیادت کنندگان شکایت نکند، خداوند در قیامت، او را با دوستش، ابراهیم خلیل الرحمان محشور خواهد کرد تا زمانی که چون برق لامع بر صراط بگذرد.»

آن حضرت با بیان این نکته که ناله‌های مریض نوشته می شود، می فرمود: «يُكْتَبُ أَيْنُ الْمَرِيضِ حَسَنَاتٍ مَا صَبَرَ فَإِنْ جَزَعَ كُتِبَ هَلُوعًا لَا أَجْرَ لَهُ»؛ [26] ناله‌های بیمار مادامی که صبر کند، حسنه نوشته می شود. و اگر بی تابى نماید [در زمره افراد] بی صبر نوشته شود و اجرى برايش نيست.»

4. آرزوى مرگ نکردن

یکی از دستورهای پیامبر اسلام 9 این است که حتی در سخت ترین شرایط بیماری و رنج، آرزوی مرگ نکنید؛ چنان که روزی آن بزرگوار به عیادت شخصی رفت که زبان به شکایت گشوده بود و آرزوی مرگ می کرد، آن حضرت به او فرمود: «لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ مُحْسِنًا تَزِدُّهُ إِحْسَانًا وَإِنْ كُنْتَ مُسِيئًا فَتُؤَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ»؛ [27] آرزوی مرگ مکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکیهای خود می افزایی، و اگر گناهکار باشی، مهلت می یابی و عذر تقصیر می طلبی. پس آرزوی مرگ مکنید.»

5. صدقه

صدقه در دستوره‌ای دینی عامل دفع بسیاری از بیماریها است. معاذ بن مسلم می‌گوید که نزد امام صادق⁷ بودم. سخن از درد و بیماری به میان آمد. امام⁷ فرمود: «بیماران خود را با دادن صدقه درمان کنید. چه می‌شود که هر یک از شما، غذای یک وعده خود را صدقه دهد؟ گاه به فرشته مرگ فرمانی ابلاغ می‌شود که روح بنده‌ای را قبض کند. پس آن بنده، صدقه‌ای می‌دهد و به فرشته مرگ خطاب می‌شود: آن فرمان را باز گردان.» [28]

رسول خدا⁹ می‌فرماید: «تَصَدَّقُوا وَ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تُدْفِعُ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَ هِيَ زِيَادَةٌ فِي أَعْمَارِكُمْ وَ حَسَنَاتِكُمْ»؛ [29] صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید؛ زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماریها جلوگیری می‌کند و بر عمر و حسنات شما می‌افزاید.»

حضرت علی⁷ نیز می‌فرماید: «الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ»؛ [30] صدقه، دارویی مؤثر است.»

در حکایت است که فردی خدمت امام کاظم⁷ رسید و از بیماری خود و خانواده‌اش به حضرت شکایت کرد. آن بزرگوار فرمود: «ایشان را با صدقه مداوا کن؛ زیرا هیچ چیز همانند صدقه، باعث تسریع در اجابت نمی‌شود و هیچ چیز مثل صدقه برای مریض پر منفعت نیست.» [31]

ب. وظایف افراد سالم

1. دوری از بیماری‌های واگیردار

یکی از دستورهای جالب توجه اسلام در 1400 سال قبل که هیچ خبری از مسائل پزشکی نبود، معرفی جذام به عنوان بیماری واگیردار بود. بر این اساس در روایات متعدد درباره پیشگیری از این بیماری سخن به میان آمده است. یکی از این دستورها، رعایت فاصله با افراد جذامی است. رسول خدا⁹ در این باره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لَكُمْ أَيُّهَا الْأُمَمَةُ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ خَصْلَةً وَنَهَاكُمْ ... يُكَلِّمَ الرَّجُلُ مَجْذُومًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ» [32] خداوند متعال برای شما ای امت، بیست و چهار خصلت را بد می‌داند و نهی کرده است... [یکی از آنها این است] که کسی با جذامی سخن بگوید؛ مگر اینکه میان او و جذامی، یک ذراع فاصله باشد.»

همچنین آن حضرت از نوشیدن آب از دهانه ظرف منع کرده است؛ چرا که نوشیدن آب از ظرف، باعث آلوده شدن آن می‌شود و امکان سرایت بسیاری از بیماری‌ها از این طریق میسر می‌شود. این دستور بهداشتی بسیار ارزنده‌ای است که دانش بشری، قرن‌ها بعد بدان دست یافته است. [33]

شاید بتوان این دستور اسلام را که برای حفظ سلامتی در انسان است، به سایر امراض واگیردار سرایت داد.

2. پرهیز از نگاه طولانی به افراد مبتلا به بیماری‌های علاج ناپذیر

دستور دیگر اسلام، این است که به مبتلایان به بیماریهای خاص و علاج ناپذیر، نگاه طولانی نکنید. با کمال تأسف، برخی به عقب افتادگی ذهنی یا بیماریهای مادر زادی مبتلایند و اعضای آنها به گونه‌ای است که هر بیننده‌ای را به خود جلب، و هر انسانی را متأثر می‌کند. به یقین، نگاه طولانی به این گونه افراد، جز اذیت و آزار آنان سودی به همراه ندارد. رسول خدا⁹ از نگاه ممتد به بیماران به شدت نهی می‌کند و می‌فرماید: «لَا تُدِيمُوا النَّظَرَ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ وَ

الْمَجْذُومِينَ فَإِنَّهُ يَحْزَنُهُمْ»؛ [34] چشم خود را به مردم بلا زده و جزامی ندوزید و نگاه طولانی نکنید؛ چرا که این عمل، آنان را اندوهگین می‌سازد. بدتر آنکه برخی با دیدن این گونه افراد، شروع به گفتن لا اله الا الله و الحمد لله در مقابل آنان می‌کنند. این عمل باعث ناراحتی بیش‌تر آنان می‌شود که به یقین، کاری ناپسند است. در روایت است که اگر یکی از شما، برادر خویش را گرفتار بلایی ببیند، خداوند را [بر سلامت خویش] بستاید، و [البته مراقب باشد] این حمد گفتن به گوش آن بیمار نرسد. [35]

3. مجبور نکردن بیمار به خوردن غذا

دستور دیگر اسلام، این است که بیمار را در خوردن غذا راحت بگذارید و او را به خوردن چیزی مجبور نکنید. رسول خدا⁹ می‌فرماید: «لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَيَسْقِيهِمْ»؛ [36] بیماران خود را بر خوردن غذا مجبور نکنید؛ چرا که خداوند، آنان را اطعام و سیراب می‌کند.

در روایتی دیگر می‌فرماید: «إِذَا اشْتَهَى مَرِيضٌ أَحَدَكُمْ شَيْئًا

فَلْيُطْعِمَهُ»؛ [37] هرگاه مریض یکی از شما به چیزی میل داشت به او بدهد.» [38]

4. توقف برای بهبود همسفر بیمار

اسلام، توقف سه روز برای بهبود همسفر بیمار را از حقوق واجب او دانسته است؛

چنان که رسول خدا⁹ می‌فرماید: «حَقُّ الْمُسَافِرِ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ إِذَا

مَرَضَ ثَلَاثًا»؛ [39] حق مسافر، این است که اگر مریض شود رفقاییش تا سه روز

برای او اقامت گزینند [و بمانند].»

سخت‌تر از بیماری بدن چیست؟

با همه اوصافی که برای بیماری تن گفته شد؛ [40] اما باید دانست که از دیدگاه

اسلام، اهمیت توجه به بیماری‌های قلبی، بسیار بیش‌تر از بیماری‌های جسمی است.

حکایت است که حضرت عیسی⁷ بر مردی گذشت که به چندین بیماری مبتلا

بود: نه چشمی داشت که ببیند و نه پایی که راه رود؛ جذام بر سر و روی او زده

بود و پوستش، پیسی داشت. به گوشه‌ای افتاده بود و می‌گفت: شکر آن خدای را

که مرا عافیت داد و در سلامت نهاد!

حضرت عیسی⁷ به او فرمود: ای مرد! مرضی وجود دارد که به آن مبتلا نشده

باشی و از آن به سلامت و عافیت باشی؟

گفت: عافیت و سلامت من بیش تر است از کسی که در قلب وی، معرفت و حق نیست. [41]

امیرمؤمنان 7 می فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدَّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدَّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ أَلَا وَ إِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» [42] آگاه باشید که فقر نوعی بلاست و سخت تر از تنگدستی، بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن، بیماری قلب است. آگاه باشید که همانا، عامل تندرستی بدن، تقوای دل است.»

امام حسن 7 در روایت زیبای دیگری می فرماید: «عَجَبُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كُؤِلَهُ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجْنُبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَ يُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ» [43] شگفتا از کسی که در خوراکش فکر می کند [که آیا این خوراک برایش سود دارد یا زیان]؛ چگونه در امور معنوی [و غذای جان خویش] تعقل نمی کند، شکم را از طعام مضرّ بر حذر می دارد؛ در حالی که سینه اش [و قلبش] را به امور پست می سپارد.»

[1]. مستدرک الوسائل، ج 16، ص 453.

[2]. عدة الداعي، ص 313.

[3]. مکارم الأخلاق، طبرسی، شریف رضی، قم، چاپ چهارم، 1412 ق، ص 362.

[4]. عدة الداعي، ص 313.

[5]. غرر الحکم، محمد تمیمی آمدی، تصحیح و ترجمه: میر جلال الدین حسینی، انتشارات دانشگاه تهران، 1373 ش، ص 603.

[6]. رسول خدا 9 می فرماید: «أَفْضَلُكُمْ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَطْوَلُكُمْ جُوعاً وَ تَفَكُّراً وَ أَبْغَضُكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ نَوْمٍ وَ أَكُولٍ وَ شَرُوبٍ؛ بهترین شما در پیشگاه خداوند متعال، کسی است که گرسنگی و تفکرش از دیگران طولانی تر باشد و منفورترین شما در پیشگاه خداوند متعال، پر خواب، پر خور، پرنوش است»: مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، انتشارات مکتبه الفقیه، قم، ج 1، ص 100.

[7]. کنز العمال، ج 3، ص 561.

[8]. الأموال، شیخ طوسی، ص 512.

[9]. غرر الحکم، ص 312.

[10]. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه تحقیقاتی امیر المؤمنین 7،

بوستان کتاب، قم، حکمت 143.

[11]. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 69 و 70.

[12]. یوسف/86.

[13]. الکافی، ج 6، ص 40.

[14]. تحف العقول، ص 317.

[15]. الکافی، ج 6، ص 490.

[16]. همان، ص 489.

[17]. من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 555.

[18]. علل الشرائع، شیخ صدوق، انتشارات مکتبۃ الداوری، قم، ج 1، ص 292.

[19]. وسائل الشیعۃ، ج 7، ص 360.

[20]. مکارم الاخلاق، ص 122.

[21]. عدۃ الداعی، ص 127.

[22]. ارشاد، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413ق، ج 1،

ص 303.

[23]. کنز العمال، ج 3، ص 317، ح 6738.

[24]. الکافی، ج 3، ص 117.

[25]. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 16.

[26]. دعائم الإسلام، تمیمی مغربی، دار المعارف، مصر، چاپ دوم، 1385ق، ج 1، ص 217.

[27]. امالی، طوسی، ص 385.

[28]. وسائل الشیعه، ج 9، ص 375.

[29]. کنز العمال، ج 6، ص 371، ش 16113.

[30]. نهج البلاغه، حکمت 7.

[31]. وسائل الشیعه، ج 2، ص 433.

[32]. من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 556.

[33]. وسائل الشیعه، ج 25، ص 264. در روایت آمده است: «أَنَّهُ نَهَى عَنْ

اِخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ قَالَ وَ مَعْنَى الْاِخْتِنَاثِ أَنْ تَشْنِيَ أَفْوَاهَهَا ثُمَّ تَشْرَبَ مِنْهَا ؛ رسول خدا 9 از اختناث اسقيه نهی فرمود و فرمود: معنای اختناث آن است که لبه آن را دو لا کند بعد، از آن آب بیاشامد.»

[34]. بحار الانوار، ج 72، ص 15.

[35]. کنز العمال، ج 2، ص 142، ح 3510.

[36]. مستدرک الوسائل، ج 16، ص 459.

[37]. سنن، ابن ماجه، ج 4، ص 97، ح 25157.

[38]. البته به نظر می رسد این دستور، شامل حال کودکانی نمی شود که صلاح و مصلحت خود را نمی دانند و دارو نمی خورند.

[39]. الکافی، ج 2، ص 670.

[40]. الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، 1403ق، ج 1، ص 238.

[41]. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، تصحیح محمدرضا مظفر، مکتبه الداوری، قم، چ سوم، ج 3، ص 208.

[42]. نهج البلاغه، حکمت 388.

[43]. بحار الانوار، ج 1، ص 218.

سخن گفتن موجودات

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر محمد مصطفی و اهل

بیت طاهرینش

همه می دانیم که فقط انسان و جن و ملائکه که صاحب عقل هستند و می توانند

سخن بگویند و بقیه موجودات دارای شعور و عقل نیستند و در ظاهر قادر به

حرف زدن نیستند

اما در طول تاریخ بشریت، بارها و بارها دیده شده که موجودات بی عقل و بی

نطق، ناگهان سخن گفته اند و این یکی از دلایل اثبات وجود خداوند قادر است.

در این کتاب به داستانهای واقعی در زمینه سخن گفتن حیوانات و درختان و سنگ ریزه ها و سایر موجودات اشاره می کنیم امید است معرفت و ایمانمان به خداوند مهربان بیشتر گردد.

کرمانشاه-محرم 97

1-سخن گفتن ستون چوبي مسجد

ناله ستون

پیامبر زمانی که در مسجد مدینه سخنرانی می کردند ، اوایل به یک ستون چوبی تکیه می کردند ، تا اینکه مردم گفتند : چون جمعیت زیاد شده و همه دوست دارند شما را ببینند ، اجازه بفرمائید منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد و شما بر بالای آن بروید .

حضرت صلی الله علیه و آله اجازه دادند و چون جمعه بعد رسید ، حضرت بالای آن منبر رفتند تا خطبه بخوانند که ناگاه ناله ای مانند صدای شیون زن فرزند مرده از آن ستون چوبی بلند شد !

پیامبر صلی الله علیه و آله پائین آمده و به نزد آن ستون رفتند و دست مبارک بر آن ستون گذاشته فرمودند : « من از روی بی اعتنایی از تو نگذشتم و بالای منبر نرفتم ولی مصلحت بندگان خدا را حساب کردم ... »

سپس حضرت بالای منبر رفتند و فرمودند : « من اگر دست بر آن ستون نمی گذاشتم ، هرگز ناله او از دوری رسول خدا ساکت نمی شد . در حالی که در میان بندگان خدا کسانی هستند که از دوری و نزدیکی رسول خدا پروا نمی کنند^{۱۴۲} .

2- سخن گفتن امیر مومنان با مار

¹⁴² حیوة القلوب .

علی (ع) بر منبر جامع کوفه بودند، ناگاه مردی برای وضو گرفتن از جا بلند شد. آن شخص از مسجد بیرون رفت به سوی رجه تا وضو بگیرد، ناگاه مار بزرگی مانع او شد.

پس از مقابل آن مار فرار کرد و به خدمت علی (ع) آمد و قضیه را به آن حضرت نقل کرد. علی (ع) بلند شد و تشریف آورد نزدیک آن سوراخی که افعی در آن بود.

شمشیر مبارک را بر در سوراخ گذاشت و فرمود: افعی از این جا خارج شو. طولی نکشید که آن مار بیرون آمد و با آن حضرت صحبت کرد، علی (ع) به آن مار عتاب کرد چرا مانع این مرد از وضو گرفتن شدی؟ جواب داد: این مرد شما را چهارمین خلیفه می داند یعنی شیعه شما نیست. آن گاه امیرالمؤمنین (ع) به آن مرد فرمود: تو مرا خلیفه چهارم می دانستی؟ پس آن مرد بر سر خود زد و اسلام خود را کامل نمود.^{۱۴۳}

3- تسبیح گفتن سنگریزه

تسبیح سنگ

در جنگ حنین ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنگی را به دست گرفت که از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیده می شد . بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ، به سنگ امر کرد تا شکافته شود ، آن سنگ به سه قسمت شده و از هر قسمت تسبیحی شنیده می شد که غیر از تسبیح قسمت دیگر بود ^{۱۴۴} .

4- سخن گفتن زمین با امام حسن مجتبی علیه السلام

در قبرستان تخت فولاد اصفهان مسجدی هست معروف به لسان الارض . گویا امام حسن علیه السلام به این منطقه آمدند و این زمین با حضرت سخن گفته است و زمین مذکور به لسان الارض معروف شده است .

5- سگ به زبان می اید!

در کتاب کشف الحق از ابی هریره روایت است که گفت ؛
صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذاردیم، و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت ؛
یا رسول الله! گذر من به در خانه ی فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامه ی مرا درید و ساق پای مرا مجروح کرد و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم،

روز دیگر شخصی آمد به همان نوع از آن سگ شکوه کرده پای مجروح را نمود،

حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجّه خانه ی آن شخص شد و به او فرمودند :

تو را سگی است عقور، قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد،

و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افتاد به زبان آمده گفت ؛

السلام عليك يا رسول الله، چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟

: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند

تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجب است،

آن سگ به زبان فصیح گفت؛ یا رسول الله! این دو شخص از منافقاند، و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دشمن می دارند،

و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا می گویند و سبّ می کنند و مرا غیرت دوستی دامن گیر شده پای این دو منافق را گزیدم،

و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگیتش بهتر از منافقان بود

به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید،

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت ؛ یا رسول الله! هر گاه این حیوان ایمان به تو و اهل بیت تو دارد من چه سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار به رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاورم؟

از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید،

و هر که با حضرت امیرالمومنین و ائمه معصومین علیهم السلام دشمن باشد صد بار از سگ کمتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر خواهد بود

ترک کن تو جور با ال نبی

ورنه قطعاً که تو کمتر از سگی¹⁴⁵

6- شتر با پیامبر حرف می زند!

شتری که به پیامبر پناه آورد

امام علی علیه السلام فرمود: «در یکی از جنگ‌ها در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودیم، ناگاه شتری به حضور پیامبر آمده و به زبان عربی فصیح گفت: «یا رسول الله! فلان مرد از من کار کشیده تا پیر شدم. اکنون می‌خواهد مرا سر ببرد. لذا من به تو پناه آوردم!» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد صاحب آن شتر فرستاد. او را حاضر کردند

و او شتر خود را به پیامبر بخشید و رسول خدا او را رها نمود^{۱۴۶}!

7- آهو با امام رضا صحبت کرد!

سخن گفتن با آهو

عبدالله بن بشرمه می‌گوید: «ما در حالی که مشغول بحث درباره امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم. حضرت از کنار ما گذشت. چون حضرت رفتند. من و حمیم بن یعقوب، که هر دو مخالف امامت حضرت و زیدی مذهب بودیم، به دنبال حضرت رفتیم. وقتی به صحرا رسیدیم چند آهو دیدیم که حضرت به یکی از آنها اشاره کرد و آن آهو آمد، تا اینکه مقابل حضرت ایستاد. امام علیه السلام دست مبارک بر سر او کشیدند و او را به غلامشان دادند. دیدیم

که آهو تلاش می کند به چراگاه خود برگردد و امام علیه السلام با او سخنی گفتند که ما نمی فهمیدیم چه می فرماید و می دیدیم که آن آهو آرام گردید .

حضرت به من فرمود : ای عبدالله ! آیا ایمان آوردی ؟ گفتم : « آری ای مولای من ! شما حجت خدا بر خلق هستید و من به سوی خدا توبه می نمایم » . سپس حضرت به آهو فرمود : « برو » آهو آمد در حالی که از دو چشمش اشک روان بود . حضرت دستی بر سر او کشیدند و او مشغول چرا شد . امام علیه السلام فرمود : « می دانی چه می گوید ؟ » گفتم : خدا و رسول و فرزند رسولش می دانند . فرمود : می گوید : وقتی مرا صدا زدید خوشحال شدم که می خواهید از گوشت من استفاده بفرمائید ، ولی حالا که امر می کنید من بروم ناراحت شده ام » ^{۱۴۷} .

8-هدهد به سلیمان خبر مهمی داد

روزی حضرت سلیمان به صف پرندگان توجه نموده، و از هدهد سراغ گرفت تا

او را به آب رهبری کند. 2 ولی هدهد را در صف پرندگان مشاهده

نکرد. پرسید: چه شده است که من هدهد را نمی بینم؟ آیا عذری در نیامدن و

غیبت داشته یا بدون جهت تأخیر نموده است؟ (مالی لااری الهدهد ام کان من

الغائبین). اگر چنین باشد من او را به سختی مجازات نموده و یا خواهم کشت.

مگر آن که دلیلی روشن و شفاف برای غیبتش اقامه کند. (لاَعَذْبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً او

لاذْبَحْنَهُ او لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ) «دیری نیاید که همدرد حضور پیدا کرد و بی

درنگ گفت: ای سلیمان! من به موضوعی دست یافته ام که تو از آن بی

خبری، من از شهر سبا می آیم و خبر مهمی برای تو آورده ام؛ «احطت بما لم تحط

به وجئتک من سباً بناً یقین» پادشاه آن کشور زنی بود که همه امکانات در اختیار

داشت و تخت سلطنتی بس عظیم و شگفتی داشت. آنچه مایه تأسف است این که

پادشاه و مردم آنجا به جای خدای سبحان در برابر خورشید سجده می

کردند! خورشید پرست بودند^{۱۴۸}

9- گرگ با یعقوب حرف زد

نوشته اند وقتی که برادران یوسف (ع) به پدر گفتند: یوسف را گرگ خورد، یعقوب (ع) فرمود: اگر راست می گوئید، گرگی که او را خورده را بگیرد و نزد من بیاورد.

آنها رفتند و گرگی را گرفتند و دست و پایش را بستند و نزد پدر آوردند و نمی دانستند که گرگ سخن می گوید و دروغ آنها آشکار می شود.

حضرت یعقوب (ع) گفت: ای گرگ! شرم نکردی که میوه دل و روشنائی

¹⁴⁸ [https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5248/5303/49519/%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D8%B3%D9%84%DB%8C%D9%85%D8%A7%D9%86\(%D8%B9\)-%D9%88-%D9%87%D8%AF%D9%87%D8%AF](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5248/5303/49519/%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D8%B3%D9%84%DB%8C%D9%85%D8%A7%D9%86(%D8%B9)-%D9%88-%D9%87%D8%AF%D9%87%D8%AF)

!چشم مرا خوردی؟

به اذن خدا، گرگ به زبان فصیح عرض کرد: خداوند گوشت و خون پیامبران را بر من حرام کرده. اینها دروغ می گویند، من در این مکان غریب هستم. فرزندان شما مرا گرفتند و بستند و حضور شما آوردند

:امام رضا علیه السلام فرمود: چند حیوان وارد بهشت می شوند

الاغ بلعم -1

سگ اصحاب کهف -2

¹⁴⁹. گرگ یوسف، که برادرانش آن را به خوردن یوسف متهم کردند -3

10- مورچه به لشکر مورچه ها هشدار داد!

گویند هنگام تاجگذاری سلیمان هر دسته از مخلوقات برای چشم روشنی هدیه ای برای سلیمان آوردند. مورچه ها هم خواستند هدیه ای بیاورند و نمی دانستند چه کنند. موری که از همه باهوش تر بود گفت؛ سلیمان سرور همه مخلوقات روی زمین است و ما از همه مخلوقات و حیوانات زمینی ضعیف تر هستیم، ما هر قدر تلاش کنیم نمی توانیم هدیه ای بسازیم که در نظر سلیمان و دیگران جلوه ای داشته باشد. ما که پادشاه هندوستان نیستیم که یک قطار فیل با زنجیر طلا به سلیمان هدیه کنیم، ما مورچه ایم و نباید با توانگران مسابقه بدهیم، هدیه ما هم باید با خود ما تناسب داشته باشد، خوراک لذیذ موران ملخ است و چون سلیمان دانا و عاقل است یک ران ملخ را هم از ما می پذیرد و ما را سرافراز می کند. مورچگان گفتند؛ صحیح است. و موران در انبارهای خود جستجو کردند و یک ران ملخ درشت انتخاب کردند و به حضور سلیمان تقدیم کردند و گفتند؛ بزرگی به تو شایسته است که سلیمانی، ولی ما مورچه ایم و این هدیه مورانه نشانه ارادت موران است.

ران ملخی پیش سلیمان بردن * عیب است ولیکن هنر است از موری

سلیمان از سخن موران خوشوقت شد و گفت؛ حق با شماست. خداوند هم به هر کس به قدر توانایی تکلیف می کند و گرنه هیچکس نمی تواند خدا را به قدر عظمت خدا بشناسد و عبادت کند.

روزی سلیمان با لشکریانش، برخوردار از شکوه و جلال سلطنت به همراه عده ای از جن و انس و پرندگان در حرکت بود تا به سرزمین (عسقلان) و وادی مورچگان رسید. یکی از مورچگان که شکوه و جلال سلیمان و سپاهیانش را دید به وحشت افتاد و ترسید که مورچگان زیردست و پای لشکر سلیمان لگدکوب شوند، لذا دستور داد که به لانه های خویش پناه ببرند تا سلیمان و یارانش بدون توجه شما را پایمال نکنند.

سلیمان سخن مور را شنید و مقصود او را دریافت، لذا به سخن مور لبخندی زد و خنده او به این جهت بود که خدا نیروی درک سخن مور را به او عطا کرده است و بعلاوه

از سخن مورچگان که بر رسالت سلیمان واقف بودند و می دانستند که پیغمبر خدا بیهوده مخلوق او را نمی کشد در تعجب بود.

به دنبال آن سلیمان ایستاد و مورچه را خواست و با او به گفتگو پرداخت و مورچه از آن حضرت سؤالاتی کرد و سخنانی میان آن حضرت با مورچه رد و بدل شد و از آن جمله سلیمان به مورچه فرمود؛ ای مورچه مگر نمی دانی که من پیغمبر خدا هستم و به کسی ظلم و ستم نمی کنم؟ مورچه در جواب گفت؛ چرا! سلیمان فرمود؛ پس چرا مورچگان را از ستم من بیم دادی و گفتی به خانه هایتان درآئید که سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند...؟ مورچه گفت؛ ترسیدم! آنها به حشمت و زینت تو نظر کرده و مفتون گردند و از ذکر خدا دور شوند

و در نقل فخر رازی است که مورچه گفت؛ به آنها گفتم به خانه هایشان بروند تا این همه نعمتی را که خدا به تو داده نبینند و به کفران نعمتهای الهی مبتلا نشوند.^{۱۵۰}

11- مجسمه با امیرالمومنین سخن گفت

مجسمه

مغربی روایت می کند که در برگشت علی علیه السلام از نهروان ، در راه به مجسمه ای برخوردیم که علی علیه السلام فرمود : « آن را نزد من بیاورید » وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود : « ای مجسمه ! سخن بگو که چه کسی بودی ؟ فقیر یا غنی ؟ بدبخت یا خوشبخت ؟ پادشاه یا رعیت ؟ » .

ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت : « سلام بر تو ای امیر مؤمنان ! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم و هزار شهر در دنیا تسخیر کردم و هزار پادشاه را کشتم . ای امیر مؤمنان من کسی هستم که پنجاه شهر بنا کردم و هزار دختر ، بکارت برداشتم و هزار غلام ترکی و غیر ترکی داشتم »^{۱۵۱} .

¹⁵⁰ <https://hawzah.net/fa/Book/View/45327/35817/86>

¹⁵¹ بحارالانوار : ج 41 ، ص 215 .

12- کوه با پیامبر حرف زد!

علت گریه کوه

وقتی پیامبر با بیست و پنج هزار نفر از یارانش به طرف تبوک می رفتند ، در راه به کوهی رسیدند که دیدند آب از بالای آن کوه به پایین می ریزد بدون اینکه سیلابی بوده باشد و یا به چشمه‌ای وصل باشد . عده‌ای تعجب کردند و گفتن : « این جریان آب عجیب است » . پیامبر فرمود : « برای این است که کوه گریه می کند ! »

آنها گفتند : « کوه هم گریه می کند ؟ » پیامبر فرمودند : « آیا می خواهید علت آنرا بدانید ؟ » گفتند : « بلی ! یا رسول الله » پیامبر فرمود : « ای کوه چرا گریه می کنی ؟ » کوه با زبان فصیح که همه شنیدند ، جواب داد : « ای رسول خدا ، حضرت عیسی از کنار من عبور کرد و در حالی که این آیه را قرائت می کرد . « النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » « هیزم آتش جهنم ، مردم و سنگها هستند » . از آن روز من گریه می کنم ، از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم » .

پیامبر فرمود: « راحت باش که تواز آن نیستی ، زیرا آن سنگ ، سنگ کبریت می باشد . در این موقع آب جاری کوه خشک شد ، به طوری که گویا هیچ آب و رطوبتی نبوده است »^{۱۵۲}.

13- چاقو با ابراهیم نبی صحبت کرد

حضرت ابراهیم (علیه السلام) طبق دستور خداوند بزرگ حضرت اسماعیل (علیه السلام) را به محل منا آورد، منا به معنای آرزو است در منی وقتی که حضرت اسماعیل (علیه السلام) آماده ذبح شد، حضرت ابراهیم چاقو را بر گلوی فرزندش نهاد ولی طبق روایات موجود آرزویی بر دل حضرت ابراهیم (علیه السلام) خطور کرد و آن این بود که ای کاش قربانی ای بود که آن را به جای اسماعیل ذبح می کردم.

طبق روایات دشنه و چاقوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) گلوی اسماعیل را نبرید و حضرت ابراهیم چاقو را به سنگ کنار خود زد و چاقو سنگ را دو تکه کرد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) از چاقو سوال کرد که چرا سنگ را می بری ولی برای گلوی اسماعیل کار ساز نیستی؟ و باز طبق روایات چاقو شروع به سخن گفتن با حضرت ابراهیم (علیه السلام) کرد و گفت که "خلیل یامرنی و الجلیل ینهانی" یعنی خلیل الله به من امر می کند ولی خداوند جلیل مرا از این کار نهی می کند و این نشانگر اراده خداوند بر همه امورات هستی است.¹⁵³

بحار الانوار: ج 17، ص 364.¹⁵²

¹⁵³ <http://shabestan.ir/detail/News/407143>

14- ماهی به سخن امد!

مردی یک ماهی از بازار خرید و به خانه آورد. آن مرد برای پختن ماهی آتش افروخت و از همسرش خواست که آن را بپزد. آن زن ماهی را بر روی اجاق قرار داد ولی هر قدر بر آتش اجاق افزود و یا صبر کرد خبری از پخته شدن حاصل نشد. و آتش اصلاً به ماهی اثر نکرد و ذره ای از آن نپخت. مرد و زن هر دو متعجب شده و در حیرت فرو رفتند. سپس آن مرد ماهی را برداشت و به خدمت پیامبر اکرم (ص) مشرف شد. وقتی که او قضیه را خدمت حضرت عرض کرد، پیامبر اکرم (ص) به ماهی خطاب فرمودند: سبب این که آتش در تو اثر نمی گذارد چیست؟ آن ماهی به اذن خدای قادر و توانا و از معجزه ی حضرت رسول (ص) به تکلم در آمد و گفت: یا رسول الله، از برکت وجود شما و خاندان شماست که آتش مرا نمی سوزاند، زیرا که من در فلان دریا شنا می کردم که روزی کشتی بزرگی از آن دریا می گذشت و شخصی از مسافرین آن کشتی بر شما و عترت شما **صلوات** می فرستاد. من نیز با شنیدن صدای او **صلوات** فرستادم و در آن حال از هاتف غیبی رسید که: ای ماهی جسد تو بر ¹⁵⁴آتش حرام شد

15- گاو با موسی صحبت کرد و راز قتل را فاش نمود!

سلیمان (یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام) می گوید: حضرت رضا علیه السلام در بیرون شهر، باغی داشتند. گاه گاهی برای استراحت به باغ می رفتند. یک روز من نیز به همراه آقا رفته بودم. نزدیک ظهر، گنجشک کوچکی هراسان از شاخه درخت پرکشید و کنار امام نشست. نوک گنجشک، باز و بسته می شد و صداهایی گنگ و نامفهوم از گنجشک به گوش می رسید. انگار با جیک جیک خود، چیزی می گفت. امام علیه السلام حرکتی کردند و رو به من فرمودند: «سلیمان! ... این گنجشک در زیر سقف ایوان لانه دارد. یک مار سمی به جوجه هایش حمله ... کرده است. زودباش به آن ها کمک کن با شنیدن حرف امام در حالی که تعجب کرده بودم بلند شدم و چوب بلندی را برداشتم. آن قدر با عجله به طرف ایوان دویدم که پاهای من به پله های لب ... ایوان برخورد کرد و چیزی نمانده بود که پرت شوم با تعجب پرسیدم: «شما چطور فهمیدید که آن گنجشک چه می گوید؟» امام فرمودند: «من حجت خدا هستم... آیا این کافی نیست؟»^{۱۵۵}

16- شیر با امام رضا علیه السلام سخن گفت

در زمانی که امام رضا علیه السلام ولیعهد مأمون بود. مدتی باران نیامد و مأمون از امام درخواست کرد که دعا کند تا خداوند باران ببارد. امام علیه السلام فرمود: «

روز دوشنبه چنین خواهم کرد و بدان که شب گذشته رسول خدا با علی علیه السلام به خواب من آمدند و پیامبر فرمود: « روز دوشنبه به صحراء برو و از خدا طلب باران کن که خدا استجابت می نماید ». در روز موعود امام علیه السلام به صحرا رفت و از خدا طلب باران کرد و باران باریدن گرفت ، به طوری که احتیاج مردم رفع گردید . عده ای از دشمنان امام علیه السلام به مأمون گفتند که اینکه امام علیه السلام را ولیعهد خود کردی اشتباه کردی و حالا او با این معجزه باران از گمنامی درآمد ، و در میان مردم مشهور شده است و واهمه داریم که با سحر خود ، خلافت را از شما بگیرد و مردم را علیه شما بشوراند . مأمون گفت : خواستم این کار او به جای اینکه مردم را به سوی خود بخواند . آنها را به سوی ما بخواند و مردم بدانند که او دنیا طلب و حکومت طلب است و در ادعای خود مبنی بر تقوا و فضیلت و زهد راست نمی گوید . ولی اکنون که به خطای خود پی برده ام ، می خواهم به تدریج او را در نزد مردم چنان نشان دهم که بفهمند لیاقت حکومت را ندارد ، آن وقت بررسی می کنیم که از چه راهی می توانیم بلای او را از سر خود قطع نمائیم . شخصی به نام حمید بن مهران گفت : « ای امیرمؤمنان ! من از عهده مجادله با او برمی آیم و کاری می کنم که احترام او در نزد مردم پائین بیاید ». مأمون گفت : چیزی برای من از این محبوب تر نیست که او تحقیر شود ، و از عزتش کم گردد . مهران گفت : « پس دستور بدهید تا بزرگان مملکت ، فرماندهان و بهترین قضات جمع شوند تا حقارت او را در پیش آنان روشن کنم » . مأمون دستور داد که همه آنان در کاخش جمع شدند و خود در صدر مجلس

نشست و حضرت رضا علیه السلام را که در مقام ولایت عهدی بود در طرف راست خود نشانند و پس از شروع جلسه حمید بن مهران خطاب به امام علیه السلام گفت: « مردم از شما کرامات بسیار نقل می کنند ، و در مدح شما افراط می نمایند به طوری که اگر خودتان بفهمید از آنها بیزاری می جوئید ، مثلاً می گویند شما دعا کردید و باران آمد و می گویند شما در دنیا نظیر ندارید ، در حالی که مأمون که با کسی مقایسه نمی شود شما را در منصبی قرار داده که می دانید (ولایت عهدی مأمون) و این انصاف نیست که به دروغگویان فرصت می دهید که علیه او و به نفع شما چیزهایی بگویند ، و شما را از او بالاتر بدانند . امام علیه السلام فرمود : « من مانع بندگان خدا نمی شوم که نعمت های الهی را درباره من یاد و حکایت کنند . اما اینکه گفתי رئیس تو (مأمون) مرا به منصب ولایت عهدی رسانده ، او مرا مقامی نداد ، مگر مقامی که عزیز مصر به یوسف داد و حال آن دو را نیز می دانی که عزیز کافر بود و یوسف پیامبر » .

حمید بن مهران بر آشفت و گفت : « پسر موسی ! از حد خود قدم فراتر می گذاری که خداوند بارانی را به طور طبیعی نازل می کند و تو آن را به دعای خود می دانی و آن را وسیله بلندی مقام خود قرار می دهی ، و به مقام دیگران حمله می کنی ؟ » گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده ای که سرهای پرندگان را در دست گرفت و اعضای آنها را در کوه ها پراکنده نمود و بعد آنها را صدا زد و آنها همه زنده به سوی او برگشتند ؟ اگر راستگویی ، این دو عکس شیر را که بر تخت خلیفه هستند زنده کن ، تا مرا از بین ببرند که در این صورت تو دارای

معجزه‌ای». امام علیه‌السلام به دو عکس شیر فرمود: «این فاجر را بگیرید و پاره کنید و از او اثری باقی نگذارید». ناگاه در مقابل چشمان حیرت زده اهل مجلس، آن دو عکس تبدیل به دو شیر شدند و حمید بن مهران را گرفتند و خوردند، خونس را که بر زمین ریخته بود لیسیدند، و به محضر امام علیه‌السلام آمدند و گفتند: «ای ولی خدا در زمین! دیگر چه فرمانی داری؟ می‌خواهی که مأمون را نیز مانند او به سزایش برسانیم؟» با شنیدن این سخن مأمون بیهوش گردید. امام علیه‌السلام فرمود: «فعلاً دست نگه دارید». بعد دستور داد تا گلاب آورند و به صورت مأمون پاشیدند تا به هوش آمد. مجدداً شیرها گفتند: «اجازه می‌فرمائید او را به رفیقش ملحق کنیم؟» امام علیه‌السلام فرمود: «نه خداوند عزوجل را تدبیری است که در زمان خود به انجام خواهد رساند». گفتند: فرمانت چیست؟ فرمود: «به جای اول خود برگردید» که آن دو شیر مجدداً تبدیل به عکس گردیدند^{۱۵۶}

17- حجر الاسود با امام سجاد علیه‌السلام سخن گفت

سخن گفتن حجر الاسود

چون امام حسین علیه‌السلام به درجه رفیع شهادت نائل گردید. محمد بن حنفیه عموی امام سجاد علیه‌السلام خدمت امام علیه‌السلام رسید و گفت: ای برادر زاده

من ، می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیّت به امامت علی علیه السلام کرد و پس از علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام مقام امامت را به عهده داشتند . در حال حاضر که پدرت به شهادت رسیده است وصیتی برای امامت بعد از خود نکرده است و از طرفی من عموی تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام می باشم و سنّاً از تو بزرگتر می باشم و تو از من کوچکتری ، لذا سزاوار است که در امر امامت با من نزاع نکنی و امامت مرا قبول کنی . امام سجاد علیه السلام فرمود : ای عمو از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را بر حذر می دارم که از جاهلان باشی . ای عمو ! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادتش با من در امر امامت عهد و پیمان بست و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در نزد من است . پس دنبال این امر نگردد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی دهد . خداوند تعالی امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین ع قرار دهد و اگر می خواهی به این امر یقین کنی با من نزد حجر الاسود بیا تا از او داوری و نظر بطلبیم و حقیقت امر را از او جویا شویم .

هر دو نزد حجر الاسود رفتند و امام علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود : تو ابتدا سخن

بگو و در پیشگاه خدا تضرع نما و بخواه که حجرالاسود با تو سخن بگوید ،

آنگاه حقیقت امر را از او سؤال کن !

محمد شروع به مناجات نمود و خدا را صدا زد ، ولی جوابی و سخنی از حجر الاسود نشنید . امام علیه السلام فرمود : ای عمو ! اگر تو وصی و امام بودی حجر با تو سخن می گفت و جواب تو را می داد . محمد گفت : ای برادر زاده ! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن . امام علیه السلام دعا کرد و فرمود : ای حجر ! از تو سؤال می کنم ، به حق خداوندی که عهد و میثاق پیامبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد ، که بگویی بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست ؟ ناگهان حجرالاسود چنان تکانی خورد که گویا می خواست از جای خود کنده شود . آنگاه به زبان عربی به نطق آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت : « وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مخصوص توست . محمد پای حضرت را بوسید و گفت : « اعتراف می کنم که امامت حق شما می باشد »^{۱۵۷} .

18- سخن گفتن گوشت کباب شده

سخن گفتن گوشت بره

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر به سوی مدینه بازگشت . زنی از یهود که اظهار اسلام می کرد ، خدمت آن حضرت آمده و دست بره ای را که زهر آلوده کرده بود برای آن حضرت هدیه آورد . پیامبر فرمود : « این هدیه برای چیست ؟ » گفت : « پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ! چون به جنگ خیبر رفتی ، من برای شما خیلی ناراحت بودم ، زیرا می دانستم که آنها بسیار قوی و شجاعند ، لذا این بره را که مانند بچه خود بزرگ کرده بودم ، برای شما نذر کردم که اگر خدا به شما پیروزی بدهد ، این بره را ذبح کرده و دستهایش را پخته و برای شما بیاورم » .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « نان بیاورید » . چون نان آوردند و سفره انداختند ، قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، براء بن معرور دست دراز کرد و لقمه ای از غذا برداشته و به دهان گذاشت ، علی علیه السلام فرمود : « ای براء ، به رسول خدا مقدم نشو » .

براء گفت : « یا علی ! مگر پیامبر را بخیل می دانی ؟ » علی علیه السلام فرمود : « نه ولی مناسب اقوام پیامبر آن است که نه تو و نه من و نه احدی در گفتار و کردار و خوردن و آشامیدن بر او مقدم نشویم .

براء مشغول خوردن بود که ناگاه خداوند آن دست گوسفند را به سخن آورد و به زبان فصیح گفت: «یا رسول الله! از من نخور، که مرا به زهر آلوده‌اند». در همان موقع براء به حالت مرگ افتاد و مرد، پیامبر آن زن را خواستند و فرمودند: «چرا چنین کردی؟» آن زن یهودیه گفت: «تو پدر و عمو و شوهر و برادر و فرزند مرا کشته‌ای، من برای این دست گوسفند را به زهر آغشته کردم، که با خود گفتم اگر شما پادشاه باشی من انتقام خود را از شما کشیده‌ام و اگر پیامبر باشی خدا شما را حفظ می‌نماید.

پیامبر فرمود: «راست گفתי، خدا مرا حفظ می‌کند. و تو به مرگ براء خوشحال نشو! که خدا او را امتحان کرد و به خود گذاشت، به خاطر آنکه بر رسول خدا خود را مقدم کرد.^{۱۵۸}

19- سخن گفتن آهو

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آهوئی برخورد که او را به طناب خیمه‌ای بسته بودند. ناگهان آهو به قدرت الهی به سخن آمد و گفت: «یا رسول الله! مادر دو فرزندم، فرزندانم گرسنه هستند و پستان من پر از شیر است. مرا رها کن تا بروم و آنها را شیر بدهم و برگردم و مجدداً مرا به طناب خیمه ببندند!

«

حضرت فرمود: « چگونه تو را رها کنم در حالی که جمعی تو را شکار کرده‌اند و بسته‌اند! »

گفت: « یا رسول الله! من برمی‌گردم تا به دست مبارک خود مرا ببندی ». پیامبر پیمان الهی از او گرفت که برگردد و او را آزاد نمود.

او بعد از اندک زمانی برگشت و حضرت او را به طناب خیمه بست و سؤال کرد که این صید از کیست؟ گفتند: « یا رسول الله! از بنی فلانست! پیامبر نزد آنها رفته و با صاحب آهو صحبت کرد که او را بخرد ولی آن شخص که با دیدن این معجزه ایمان قوی پیدا کرده بود، آهو را آزاد کرد و اسلامش نیکو گردید.^{۱۵۹}

20- تصدیق سنگ و درخت

عمار یاسر می‌گوید: « روزی من خدمت پیامبر رفتم، در حالی که درباره نبوت حضرت دچار شک و دو دلی بودم، لذا به حضرت گفتم: « یا محمد! تا زمانی که من درباره شما دچار شک هستم نمی‌توانم شما را تصدیق کنم. آیا معجزه و دلیلی هست؟ » فرمود: « بله ». گفتم: « چه دلیلی؟ » فرمود: « هرگاه به منزلت

برگشتی ، در راه از سنگ‌ها و درخت‌ها درباره پیامبری من سؤال کن ، همه تصدیق می‌کنند .»

من برگشتم و در راه به هر سنگی و درختی می‌رسیدم صدا می‌زد: « ای سنگ ! ای درخت ! محمد ادعا می‌کند تو بر پیامبری او شهادت می‌دهی ! تو به چه چیز شهادت می‌دهی ؟ »

از سنگ و درخت صدا بلند می‌شد که : اشهد ان محمداً رسول ربنا^{۱۶۰}.

21- سخن گفتن شتر

شهادت شتر

سلمان می‌گوید : « نزد پیامبر نشسته بودم که اعرابی آمد و گفت : « ای محمد ! به من بگو که در شکم شتر ماده‌ام چیست ؟ تا یقین کنم دینی که آورده‌ای حق است و ایمان به خدایت بیاورم .»

پیامبر در حالی که رو به علی می‌کرد ، فرمود : « دوستم علی تو را دلالت می‌کند « علی علیه‌السلام مهار ناقه را گرفته و دست بر گلوی شتر کشید و چشمش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَبِكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ لَمَّا أَنْطَقَتْ هَذِهِ النَّاقَةُ حَتَّى تَخْبِرَ بِمَا فِي

بَطْنِهَا». در این موقع شتر رو به طرف علی علیه السلام کرد و گفت: «ای امیرمؤمنان! این مرد اعرابی روزی سوار من شد تا به دیدار پسر عمویش برود، چون به وادی حسک رسید از من پیاده شد و مرا در روی زمین خواباند و با من مواجهه کرد! اعرابی گفت: «کدامیک از شما پیامبرید، این مرد (محمد) یا آن مرد (علی)؟» شخصی گفت: «این شخص پیامبر است، او هم برادر و وصیش می باشد». اعرابی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله»^{۱۶۱}.

22- سوسمار به سخن آمد

مرد عربی آمد و در حالی که در دستش سوسماری بود به پیامبر گفت: «ای محمد! اگر این سوسمار اسلام بیاورد، من هم مسلمان می شوم!»

پیامبر به سوسمار خطاب کردند: «خدایت کیست؟» او به زبان آمده و گفت: «الذی فی السَّمَاءِ مُلْکُهُ وَفِی الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِی الْبَحْرِ عَجَائِبُهُ وَفِی الْبَرِّ بَدَائِعُهُ وَفِی الْأَرْحَامِ عِلْمُهُ» (کسی که در آسمان مالک و بر زمین مسلط و عجائبش در دریاها و نوآوری هایش در زمین و بر کودکان در رحم زن ها عالم است).

پیامبر فرمود: « ای سوسمار! من کیستم؟ » گفت: « أَنْتَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَزَيْنَ الْخَلْقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَجْمَعِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ آمَنَ بِكَ وَأَسْعَدَ » (تو رسول پروردگار عالمیانی و زینت خلق در قیامت و پیشوای سفید رویانی، و هر کس به تو ایمان آورد رستگار و سعادتمند می شود). مرد عرب گفت: « اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله ». سپس خندید و گفت: « وقتی پیش تو می آمدم تو بدترین شخص پیش من بودی، ولی الان که می روم تو پیش من عزیزترین شخص هستی ».

وقتی آن مرد عرب به قبیله خود برگشت و معجزه‌ای را که دیده بود، برای آنان تعریف کرد، همه آنها به دیدار پیامبر آمدند و مسلمان شدند و پیامبر آن مرد عرب را امیر آنان نمود^{۱۶۲}.

23- شیر سخن گفت

اباذر می گوید: « روزی خدمت پیامبر رفتم. حضرت فرمود: « گوسفندان را چه کردی؟ » گفتم: « ماجرای عجیبی برایم پیش آمده است! من در بیابان به نماز مشغول شدم که دیدم گرگی به گله‌ام وارد شد. من تصمیم گرفتم که نمازم را قطع نکنم، بعد دیدم که گرگ یکی از گوسفندانم را برداشت و خواست برود، ناگهان شیری بر او حمله برد و گوسفند را از دستش نجات داده به گله

برگرداند و به من گفت : « ای ابوذر ! نمازت را ادامه بده که خدا مرا نگهبان
گوسفندان قرار داده است ! »

وقتی از نماز فارغ شدم شیر به من خطاب کرد که خدمت محمد صلی الله علیه و آله
برو و به او خبر بده که خداوند یکی از اصحابت را که بر شریعت او مواظبت
نمود ، کمک کرد و شیری را موکل بر گوسفندانش نمود . وقتی ابوذر این ماجرا
را گفت ، همه آنهایی

که اطراف پیامبر بودند سخت متعجب شدند «^{۱۶۳}.

24- صدای آمین از در و دیوار

پیامبر روزی به عموی خود عباس فرمود : « فردا تو و فرزندان در خانه باشید که
مرا با شما کاری است » . روز بعد پیامبر به خانه آنها رفت و آنها را نزدیک خود
خواند و برای آنها دعا کرد که ناگهان صدای آمین از درگاه و دیوارهای خانه
بلند شد^{۱۶۴} .

25- گفتگوی پرنده با امیر مؤمنان

¹⁶³ بحار الأنوار : ج 17 ، ص 414.

¹⁶⁴ حیوة القلوب : ص 28.

امام حسین علیه السلام فرمود: در صفا، پرنده دراجی آمده و بر علی علیه السلام سلام کرد و گفت: «ای ولیّ خدا من چهارصد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خدا مشغولم و او را عبادت می کنم». «علی علیه السلام فرمود: «در اینجا که غذا و آبی نیست، چگونه زندگی می کنی؟»

گفت: «ای مولای من! به آن خدائی که پسر عموی تو را به پیامبری مردم فرستاده و تو را وصی او گردانیده است، که هر زمان گرسنه می شوم، شیعیان تو را دعا می نمایم و سیر می شوم و هرگاه تشنه شدم دشمنان تو را نفرین می کنم و سیراب می گردم»^{۱۶۵}.

26- سخن گفتن با آهو

روزی امام سجاد علیه السلام با اصحاب خود در محلی نشسته بودند که آهوئی از صحراء آمد و در برابر امام علیه السلام ایستاد و دست بر زمین می زد و شکوه می کرد. شخصی پرسید که این آهو چه می خواهد؟ فرمود: می گوید فلان سید هاشمی دیروز بچه مرا گرفته و برده است و از آن وقت تاکنون شیر نخورده است. شما رخصت بگیرید تا من بچه خود را شیر داده و مجدداً به او بسپارم. یکی از اصحاب از این مسئله

حدیقه الشیعه: ص 411. ¹⁶⁵

دچار شک شد . لذا امام علیه السلام شخصی را به دنبال آن سید فرستاد و چون آمد امام علیه السلام فرمود : این آهو از تو شکوه دارد که بچه اش را گرفته ای و می خواهد که به بچه اش شیر بدهد و باز او را به تو برگرداند . آن سید یک نفر را فرستاد تا بچه آهو را آوردند ، وقتی آهو بچه خود را دید بی قرار شد تا اینکه بچه خود را شیر داد ، امام علیه السلام به آن سید فرمود : به حق خویشی من بر تو این بچه آهو را به من ببخش . او قبول کرد و بچه آهو را آزاد نمود . امام علیه السلام با آن آهو مادر سخنی گفت و سپس آن آهو با بچه اش رفت . پرسیدند که آهو چه می گفت ؟ فرمود : به شما دعای خیر می کرد و تشکر می نمود^{۱۶۶} .

27- امام علی (ع) با کبوتران سخن گفته است

عمار بن یاسر گوید: من با امیرالمومنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه بودم و کسی غیر از من نزد آن حضرت نبود. شنیدم که امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: او را باور کن، او را باور کن.

من به اطراف نگاه کردم و کسی را ندیدم، خیلی تعجب کردم. حضرت به من فرمود: ای عمار! مثل اینکه با خودت می گویی که من با چه کسی حرف می زنم؟

¹⁶⁶ حدیقه الشیعة : ص 522.

عرض کردم: بله، چنین است

فرمود: سرت را بلند کن. سرم را بلند کردم و دو کبوتر را دیدم که با هم حرف می زدند.

فرمود: ای عمار! می دانی که چه می گویند؟ عرض کردم: نه، ای امیرالمومنین فرمود: کبوتر ماده به کبوتر نر می گوید که تو به غیر از من، دل بسته ای و از من دوری گزیده ای؟

و کبوتر نر سوگند خورده و می گوید که این چنین نیست

ماده گفت که من حرف تو را باور نمی کنم

نر به او گفت ((که سوگند به حق کسی که در این قبله است! من به غیر از تو به ((کس دیگری دل نبسته ام

من به کبوتر ماده گفتم: گفته های او را باور کن، گفته های او را باور کن

عمار گوید، عرض کردم: ای امیرالمومنین! من کسی را غیر از سلیمان بن داود علیه السلام نمی شناسم که به زبان پرندگان آشنایی داشته باشد

فرمود: ای عمار! همانا سلیمان به حق ما اهل بیت از خداوند درخواست کرد به زبان ^{۱۶۷}پرندگان آشنایی یافت

28- الاغ بلعم به سخن امد!

لعم باعورا از علمای بنی اسرائیل بود، و کارش به قدری بالا گرفت که اسم اعظم می دانست و دعایش به استجاب می رسید. روایت شده: موسی با جمعیتی از بنی اسرائیل به فرماندهی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از بیابان تیه بیرون آمده و به سوی شهر (بیت المقدس و شام) حرکت کردند، تا آن را فتح کنند و از زیر یوغ حاکمان ستمگر عمالقه خارج سازند. وقتی که به نزدیک شهر رسیدند، حاکمان ظالم نزد بلعم باعورا (عالم معروف بنی اسرائیل) رفته و گفتند از موقعیت خود استفاده کن و چون اسم اعظم الهی را می دانی، در مورد موسی و بنی اسرائیل نفرین کن. بَلْعَم باعورا گفت: «من چگونه در مورد مؤمنانی که پیامبر خدا و فرشتگان، همراهشان هستند، نفرین کنم؟ چنین کاری نخواهم کرد.»

آن ها بار دیگر نزد بَلْعَم باعورا آمدند و تقاضا کردند نفرین کند، او نپذیرفت، سرانجام همسر بلعم باعورا را واسطه قرار دادند، همسر او با نیرنگ و ترفند آنقدر شوهرش را وسوسه کرد، که سرانجام بَلْعَم حاضر شد بالای کوهی که مشرف بر بنی اسرائیل است برود و آن ها را نفرین کند. بَلْعَم سوار بر الاغ خود شد تا بالای کوه رود. الاغ پس از اندکی حرکت سینه اش را بر زمین می نهاد و بر نمی خاست و حرکت نمی کرد، بَلْعَم پیاده می شد و آنقدر به الاغ می زد تا اندکی حرکت

می نمود. بار سوم همان الاغ به اذن الهی به سخن آمد و به بُلْعَم گفت: «وای بر تو ای بُلْعَم کجا می روی؟ آیا نمی دانی فرشتگان از حرکت من جلوگیری می کنند.» بُلْعَم در عین حال از تصمیم خود منصرف نشد، الاغ را رها کرد و پیاده به بالای کوه رفت، و در آنجا همین که خواست اسم اعظم را به زبان بیاورد و بنی اسرائیل را نفرین کند اسم اعظم را فراموش کرد و زبانش وارونه می شد به طوری که قوم خود را نفرین می کرد و برای بنی اسرائیل دعا می نمود.^{۱۶۸}

خوابها و رویاهای صادق

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش.

یکی از مسائلی که ما انسانها مرتب با آن درگیر هستیم مساله خوابهایی است که می بینیم. مخصوصا خوابهایی که به تحقق می انجامد. که به آن رویاهای صادقانه می گویند.

در قرآن مجید نیز حداقل به هفت مورد از رؤیاهای صادقانه اشاره شده است که ذکر آنها در یک بحث تفسیر موضوعی کاملا مناسب است:

۱. قرآن مجید در سوره فتح، از یکی از رؤیاهای صادقانه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سخن می گوید که در خواب دید به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره و زیارت خانه خدا، وارد مکه شدند. این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد گشتند، ولی در آغاز گمان می کردند

تعبیر این خواب در سال ششم هجرت که صلح حدیبیه در آن واقع شد صورت می پذیرد، و صورت نپذیرفت؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها اطمینان داد که این رؤیای صادقه بوده و حتماً تحقق خواهد یافت.

این خواب با تمام خصوصیات اش در ذی القعدة سال هفتم هجرت تحقق یافت که در تاریخ اسلام به عنوان «عمره القضاء» معروف شده است. زیرا مسلمانان می خواستند آن را در سال قبل بجا آورند و بر اثر ممانعت قریش تحقق نیافت.

با این که مسلمانان بدون سلاح در مکه که مرکز قدرت دشمن بود وارد شدند؛ چنان اُبَهِت آنها سراسر محیط را فرا گرفت که تعبیر «آمنین» و «لاتخافون» در مورد آنها کاملاً تحقق یافت. بدون هیچ ترس و واهمه ای از دشمن، مراسم زیارت خانه خدا را انجام دادند و این از عجایب تاریخ اسلام است، به این ترتیب آن رؤیا با تمام خصوصیات اش که در آن شرایط به هیچ وجه قابل پیش بینی نبود، به وقوع پیوست.

۲. در سوره اسراء اشاره به رؤیای دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شده است. اشاره ای بسیار کوتاه و سربسته، می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»^(۱۶۹)؛ (ما آن رویایی را که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده ایم، ما آنها را تخویف و انذار می کنیم، اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود).

در حدیث معروفی که بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند، آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خواب دید میمون هایی از منبر او پایین می آیند و بالا می روند. او بسیار از این مسأله غمگین شد، زیرا این خواب خبر از حوادث ناگواری در رهبری مسلمین بعد از شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) می داد. (بسیاری این خواب را به حکومت بنی امیه تفسیر کرده اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر نشستند و حکومت اسلامی و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به فساد کشیدند؛ آنها افرادی فاقد شخصیت بودند و از راه و رسم جاهلیت تقلید می کردند).^(۱۷۰)

در روایتی آمده است که جمعی از یاران امام صادق (علیه السلام) از آن حضرت [یا از پدرش امام باقر (علیه السلام)] درباره این آیه سؤال کردند.

(. سوره اسراء، آیه ۶۰. ¹⁶⁹

مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ قمری، چاپ: سوم، ¹⁷⁰
ج ۲۰، ص ۳۶۰، سوره اسراء، آیات ۵۹ الی ۶۰.

فرمود: «منظور از شجره ملعونه بنی امیه است».^(۱۷۱)

به هر حال این رؤیا بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به تحقق پیوست، و این شجره ملعونه سرانجام بر جای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یکی بعد از دیگری تکیه زدند، و فتنه و بلای عظیمی به وجود آوردند و آزمون مهمی برای مسلمانان شدند.

۳. رؤیای صادقانه دیگر رؤیای ابراهیم خلیل (علیه السلام) در مورد فرمان ذبح فرزندش اسماعیل (علیه السلام) است. او که در یک میدان آزمایش بزرگ به منظور رسیدن به مقام والای امامت و رهبری خلق گام نهاده بود و مأمور ذبح فرزند بسیار عزیزش اسماعیل شد؛ و عجب این که این مأموریت بزرگ و عجیب در عالم خواب به او داده شد، خوابی که همچون وحی برای او واقعیت داشت و مسئولیت آفرین بود.

چنانکه قرآن در سوره صافات می گوید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^(۱۷۲)؛ (هنگامی که [ابراهیم] با او [اسماعیل] به مقام سعی رسید گفت فرزندم من در خواب می بینم که

تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تحقیق: سید هاشم رسولی محلات، انتشارات اسماعیلیان، قم،^{۱۷۱}
۱۴۱۵ قمری، چاپ: چهارم، ج ۳، ص ۱۸۰، سوره اسراء، آیات ۵۷ الی ۶۳، ح ۲۷۸.

^{۱۷۲} سوره صافات، آیه ۱۰۲.

باید ترا ذبح کنم، بین نظر تو چیست؟ گفتم: پدرم آنچه به تو دستور داده شده اجرا کن بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت).

و تعبیر به «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا»؛ (خوابی را که دیده بودی تصدیق کردی و تحقق بخشیدی)، دلیل بر این است که ابراهیم(علیه السلام) با آماده کردن تمام مقدمات ذبح فرزندش اسماعیل(علیه السلام)، و مهیا شدن برای این ایثار بزرگ و بی نظیر، تمام آنچه را که وظیفه او بود، انجام داد.

۴. خواب یوسف(علیه السلام) در خانه پدر، یکی دیگر از رؤیاهای صادق بود که در آغاز سوره یوسف به آن اشاره شده است: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^(۱۷۳)؛ (بخاطر بیاور هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجد می کنند).

پدر با شنیدن این خواب حوادث آینده را پیش بینی کرد و به او بشارت داد که خدا مقام والایی به تو می دهد و نعمت اش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد.

بعضی از مفسران گفته اند: یوسف(علیه السلام) این خواب را در دوازده سالگی دید، و چهل سال بعد تعبیر آن تحقق یافت! آن زمان که بر اریکه

سوره یوسف، آیه ۴. ۱۷۳

حکومت مصر تکیه زده بود، و یازده برادر به اتفاق پدر و مادر از کنعان نزد او آمدند، و برای او خضوع کردند، یا به شکرانه این نعمت برای خدا سجده نمودند، چنانکه در اواخر همین سوره به آن اشاره شده است:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»^(۱۷۴)؛ (و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی برای او [در پیشگاه خداوند] به سجده افتادند و گفت: پدر! این تعبیر همان خوابی است که پیش از این دیدم؛ پرور گارم آن را تحقق بخشید).

این ماجرا نیز به خوبی حکایت می کند که ممکن است حوادثی که در چهل سال بعد واقع می شود در یک رؤیای صادقانه در یک قلب پاک و آماده منعکس گردد؛ گرچه عدد ۴۰ سال در متن آیات قرآن نیامده، ولی از قراین آیات به خوبی نمایان است که در میان این دو حادثه فاصله بسیار بوده است.

۵ و ۶ – خواب هایی که هم بندهای زندانی یوسف (علیه السلام) در آن هنگام که به جرم پاکدامنی در زندان عزیز مصر گرفتار بود دیدند. قرآن در همان سوره یوسف این معنا را چنین بازگو می کند:

سوره یوسف، آیه ۱۰۰. ¹⁷⁴

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^(۱۷۵)؛ (و [در این هنگام] دو جوان، همراه او وارد زندان شدند؛ یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم که [انگور برای ساختن] شراب می فشارم. و دیگری گفت: من در خواب دیدم نان بر سرم حمل می کنم که پرندگان از آن می خورند؛ ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می بینیم).

یوسف (علیه السلام) نخست آنها را دعوت به توحید و پرستش خداوند یگانه کرد؛ سپس به تعبیر خواب آنها پرداخت. به آن کس که خواب دیده بود انگور برای شراب می فشارد گفت: تو از زندان خلاص خواهی شد، ولی به نفر دوّم که خواب دیده بود نان بر سر دارد و پرندگان از آن می خورند، گفت: تو محکوم به اعدام خواهی شد، و سرانجام هر دو تعبیر تحقق یافت.

به هر حال این دو رؤیا که شرح آن با صراحت در قرآن آمده، نشان می دهد که رؤیاها می تواند گاهی به عنوان منبعی برای معرفت تلقی گردد؛ اما البته نه هر رؤیایی، و نه برای هر معبّر و تفسیر کننده خواب.

۷. رؤیای سلطان مصر (فرعون): در همین داستان یوسف (علیه السلام)،

در قرآن مجید خواب دیگری منعکس است که نمونه روشنی از رؤیاهای صادقانه است. فرعون در خواب می بیند که: هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کردند و آنها را خوردند، و هفت خوشه خشکیده بر گرد هفت خوشه سبز پیچید و آنها را از میان برد. از این خواب در وحشت فرو رفت، و از اطرافیان خود تعبیر آن خواب را مطالبه کرد:

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ»^(۱۷۶)؛ (و [در این هنگام] پادشاه گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ [که خشکیده ها بر سبزه ها پیچیدند؛ و آنها را از بین بردند.] ای گروه اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید).

از آنجا که اطرافیان او از تعبیر خواب آگاهی نداشتند به او گفتند: «اینها خواب های پریشانی است که قاعدتا تعبیری ندارد، و ما نیز از تأویل خواب آگاه نیستیم» (۱۹). شاید می خواستند با این سخن سلطان مصر را از نگرانی بیرون آورند.

ولی در این جا ساقی شاه که بعد از ماجرای خوابش از زندان آزاد شده

سوره یوسف، آیه ۴۳.^{۱۷۶}

بود به یاد یوسف صِدِّیق (علیه السلام) آن مرد آگاه و بیدار و راستگو افتاد، و ماجرا را به سلطان گفت. کسی را نزد یوسف (علیه السلام) فرستادند و خواب را چنین تعبیر کرد و گفت:

«گفت: هفت سال پی در پی زراعت می کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می خورید، در خوشه های خود باقی بگذارید [و ذخیره نمایید] - پس از آن، هفت سال سخت [قحطی و خشکسالی] می آید، که آنچه را برای آن سالها اندوخته اید، می خورند؛ جز کمی که [برای بذر] ذخیره خواهید کرد. - سپس سالی فرا می رسد که باران فراوان نصیب مردم می شود؛ و در آن سال، مردم عصاره [میوه ها را] می گیرند [و سال پربرکتی است].»^(۱۷۷)

این تعبیر نیز دقیقاً به وقوع پیوست و چون نشانه های صدق و راستی و آگاهی و هوشیاری در آن نمایان بود، سبب آزادی یوسف (علیه السلام) و رسیدن او به مقام خزانه داری مصر، و سپس حکومت او بر کل این کشور پهناور و آباد گردید.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که قسمتی از رؤیاها ممکن است منبعی برای درک پاره ای از حقایق گردد؛ و یا به تعبیر دیگر امکان دارد مسأله کشف و شهود در رؤیا تحقق یابد و نه در بیداری. فقط

سوره یوسف، آیه ۴۷ - ۴۹.^{۱۷۷}

این گونه رؤیاها طبق آیات فوق بر سه گونه است:

۱. بعضی عیناً و بدون هیچ گونه تغییری در بیداری رخ می دهد، مانند رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد زیارت خانه خدا که در سوره فتح آمده است.

۲. خواب هایی که به صورت تعبیر تحقّق می یابد، یعنی حتماً نیازمند به تفسیر است، تفسیری که جز معبّر آگاه، از آن با خبر نیست. مانند رؤیاهای چهارگانه یوسف (علیه السلام) و سلطان مصر و زندانیان که همه در سوره یوسف منعکس است.

۳. رؤیاهائی که جنبه حکم و فرمان دارد و نوعی از وحی در حالت خواب محسوب می شود. مانند رؤیای ابراهیم (علیه السلام).

ولی مفهوم این سخن آن نیست که هر خوابی می تواند به عنوان کشف و شهود تلقی شود؛ بلکه بسیاری از رؤیاها مصداق همان «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» (خواب های پریشان) و فاقد تعبیر است. رؤیاهایی که نتیجه فعالیت نیروی توهم و یا محرومیت ها و ناکامی ها و ناراحتی ها است.^(۱۷۸)

¹⁷⁸ گرد آوری از کتاب: پیام قرآن، مکارم شیرازی، ناصر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶ شمسی، چاپ: نهم، ج ۱،

بعضی خوابها می تواند تاثیر مهمی در انسان داشته باشد. و انسان را از این رو به ان رو کند. خیلی ها بر اثر خوابی که دیدند از کارهای بدی که می کردند دست کشیدند و توبه کردند. بعضی ولایت نداشتند ولی با دیدن یک خواب، متحول شدند و شیعه گردیدند و....

درباره تعبیر خواب باید گفت تعداد کسانی که بتوانند امروزه خواب ادم را درست تعبیر کنند شاید به عدد انگشتان دست هم نباشد! لذا معمولا مردم برای تعبیر خواب خود با مشکل مواجه هستند.

در روایات سفارش شده که انسان خوابش را فقط برای افراد مومن بیان کند و افراد مومن هم تعبیر به قسمت خوب و خیر ان بکنند تا انشاالله خیر اتفاق بیافتد.

تعدادی از واقعیت ها درباره خواب

در اینجا تعدادی از واقعیت ها درباره خواب که توسط پژوهشگران کشف شده آشنا می شویم

همه خواب می بینند -

مردها خواب می بینند. زن ها خواب می بینند. حتی بچه ها خواب می بینند.

همه ما خواب می بینیم، حتی کسانی که ادعا می کنند که خواب نمی بینند
هم خواب می بینند.

در واقع، پژوهشگران دریافته اند که افراد معمولاً هر شب چند بار خواب
می بینند که هر کدام بین ۵ تا ۲۰ دقیقه طول می کشد. بنابراین، در یک
طول عمر معمولی، افراد به طور میانگین شش سال را صرف خواب دیدن
!می کنند

اغلب خواب ها فراموش می شوند -

براساس برآوردهای صورت گرفته توسط آلن هابسون، پژوهشگر
خواب، در حدود ۹۵ درصد خواب ها کوتاه زمانی پس از بیدار شدن،
فراموش می شوند. چرا به یاد آوردن خواب ها دشوار است؟
براساس یک نظریه، تغییراتی که در مغز در خلال خوابیدن اتفاق می افتد
از پردازش و ذخیره سازی اطلاعات که برای شکل دادن حافظه مورد نیاز
است، پشتیبانی نمی کند. اسکن مغزی از افراد به هنگام خواب نشان داده
است که قطعه پیشانی، ناحیه ای که نقشی کلیدی در شکل دادن حافظه

(حرکات سریع چشم)، یعنی REM بازی می‌کند، در خلال خواب
مرحله‌ای که خواب دیدن اتفاق می‌افتد، غیرفعال است.

همه خواب‌ها رنگی نیستند –

با وجودی که در حدود ۸۰ درصد خواب‌ها رنگی هستند اما درصد کمی
از افراد ادعا می‌کنند که فقط خواب‌های سیاه و سفید می‌بینند

در یک مطالعه، افرادی که در حال خواب دیدن بودند را از خواب بیدار
می‌کردند و از آنها می‌خواستند که از یک طیف رنگ، رنگی که مطابق با
خوابشان بوده را انتخاب کنند. بیشترین رنگی که انتخاب شد، رنگ‌های
روشن و ملایم بودند.

خواب‌زن‌ها و مردها متفاوت است –

پژوهشگران به تفاوت‌هایی بین محتوای خواب‌های زن‌ها و مردها پی
برده‌اند. در یک مطالعه، چنین نتیجه‌گیری شده است که مردها بیشتر از
زن‌ها خواب‌هایی درباره پر خاشگری می‌بینند.

براساس گفته‌های ویلیام دامهوف، پژوهشگر خواب، زن‌ها خواب‌های
طولانی‌تر و با شخصیت‌ها و اشخاص بیشتر می‌بینند. در ارتباط با

شخصیت‌هایی که نوعاً در خواب‌ها ظاهر می‌شوند، در خواب مردها
تعداد شخصیت‌های مرد دو برابر تعداد زن‌هاست در حالی که زن‌ها
درباره هر دو جنسیت تقریباً به طور برابر خواب می‌بینند.

حیوانات هم احتمالاً خواب می‌بینند -

آیا تا کنون سگ یا گربه‌ای را دیده‌اید که پا یا دمش را در هنگام خواب
تکان می‌داده است؟ هر چند با اطمینان نمی‌توان در این مورد صحبت
کرد اما پژوهشگران معتقدند که حیوانات نیز احتمالاً خواب می‌بینند.

و REM حیوانات نیز مانند انسان‌ها، مراحل خواب شامل چرخه‌های
را طی می‌کنند. در یک مطالعه، به گوریلی چند نماد به عنوان NREM
ابزار ارتباطی آموخته شد. در یک مقطع، گوریل علامت «شکل خواب» را
انتخاب کرد و این احتمالاً نشانگر این بود که تجربه خواب دیدن داشته
است.

شما می‌توانید خواب هایتان را کنترل کنید -

خواب روشن خوابی است که شما با وجودی که هنوز در حال خواب

هستید اما از این که دارید خواب می بینید آگاهی دارید. در خلال این نوع خواب، شما می توانید غالباً محتوای خوابتان را کنترل یا هدایت کنید. تقریباً نیمی از مردم می توانند به یاد آورند که حداقل یکبار چنین خوابی را تجربه کرده اند و برخی افراد به دفعات چنین تجربه ای را داشته اند.

هیجانات منفی در خوابها متداول تر هستند -

در طول یک دوره چهار ساله، کالیون هال، پژوهشگر، بیش از ۵۰ هزار خواب را از دانشجویان دانشکده ثبت کرد. این گزارش ها در خلال دهه ۱۹۹۰ توسط یکی از دانشجویان هال به نام ویلیام دامهوف در دسترس عموم قرار گرفت.

گزارش خوابها نشان داد که بسیاری از هیجانات از جمله شادی، لذت و ترس در خوابها وجود داشته است. متداول ترین هیجانی که در خوابها وجود داشته اضطراب بوده و به طور کلی هیجانات منفی بسیار بیشتر از هیجانات مثبت بوده است.

نابینایان نیز خواب می بینند -

با وجودی که کسانی که قبل از پنج سالگی بینایشان را از دست داده اند،

در دوران بزرگسالی خواب‌های تصویری نمی‌بینند اما هنوز خواب می‌بینند. علیرغم فقدان تصاویر، خواب افراد نابینا به همان پیچیدگی و روشنی افراد بیناست. خواب افراد نابینا به جای حس تصویری، معمولاً شامل اطلاعاتی از دیگر حواس نظیر صوت، لمس، مزه، شنوایی و بویایی است.

در هنگام خواب دیدن، عضلاتان فلج هستند -

، مرحله‌ای که خواب دیدن در خلال آن اتفاق REM مشخصه خواب می‌افتد، فلج عضلانی است. چرا؟ این پدیده، فقدان کشیدگی طبیعی عضلانی در خواب نام دارد و شما را از حرکت و نقش بازی کردن در خواب‌هایتان به هنگام خوابیدن باز می‌دارد. اساساً به دلیل آن که نورون‌های حرکتی تحریک نمی‌شوند، بدن شما حرکت نمی‌کند.

در برخی موارد، این فلج عضلانی حتی تا ۱۰ دقیقه پس از بیدار شدن نیز ادامه می‌یابد. وضعیتی که به آن فلج خواب می‌گویند. آیا تا کنون برایتان پیش آمده که وسط یک خواب وحشتناک از خواب پریده باشید و ببینید که قادر به حرکت نیستید؟ با وجودی که این تجربه ترسناکی است اما به

عقیده متخصصان کاملاً عادی است و تنها چند دقیقه طول می کشد تا کنترل عادی عضلانی باز گردد.

بسیاری از خواب‌ها عمومیت دارند با وجودی که خواب‌ها غالباً به – شدت تحت تأثیر تجربیات فردی ما هستند اما پژوهشگران دریافته‌اند که برخی موضوعات در بین فرهنگ‌های مختلف، بسیار مشترکند. برای مثال، آدم‌ها در سراسر دنیا غالباً خواب‌هایی درباره تحت تعقیب بودن، مورد حمله قرار گرفتن و یا پرت شدن می‌بینند. خواب‌های مشترک دیگر شامل رویدادهای مدرسه، احساس یخ‌زدگی و بی‌حرکتی، دیر رسیدن، پرواز و عریان بودن در بین جمع می‌باشد^{۱۷۹}. در این کتاب به تعدادی از داستان‌هایی در مورد خواب‌هایی که به واقعیت پیوسته اشاره می‌کنیم.

کرمانشاه-تابستان ۹۷

¹⁷⁹ http://www.irannaz.com/news_detail_21747.html

ماجرای خوابی که همسر امام قبل از ازدواج دیدند...

خدیجه ثقفی همسر امام می گوید: وقتی امام به خواستگاری من آمدند همه مخالف این وصلت بودند، اول خودم، بعد مادر بزرگم، مادرم و همه فامیل، تنها پدرم موافق بود و گفت: میل خودتان است، اما به ایشان اعتقاد دارم که مرد خوب، باسواد و متدینی است و دیانتش باعث می شود که به قدسی جان بد نگذرد .

اما خوابی دیدم و باعث شد با ازدواج با حضرت امام موافقت کنم.

خواب حضرت رسول(ص)، امیرالمومنین و امام حسن(ع) را دیدم، در حیاط کوچکی که همان حیاطی بود که برای عروسی اجاره کردند، همان

اتاق‌ها به همان شکل و شمایل، حتی پرده‌هایی که خریدند، همان بود که در خواب دیده بودم، آن طرف حیاط در اتاقی مردها بودند، پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) نشسته بودند و طرفی که اتاق عروس بود، من بودم و پیرزنی با چادری شبیه چادر شب که نقطه‌های ریزی داشت و به آن چادر لکی می‌گفتند، در اتاق شیشه داشت و من آن طرف را نگاه می‌کردم، از او پرسیدم: این‌ها چه کسانی هستند؟ پیرزن گفت: آن روبه‌رویی که عمامه مشکی دارد پیامبر(ص)، آن مرد هم که مولوی سبز و کلاه قرمز با شال بلند دارد، علی(ع) است، این طرف هم جوانی عمامه مشکی بود که پیرزن گفت: این هم امام حسن(ع) است... خوشحال شدم و گفتم: «ای وای، این پیامبر است و این امیرالمومنین، من این افراد را دوست دارم، آن آقا امام دوم من است و آن آقا امام اول من است.» از خواب پریدم، ناراحت شدم که چرا زود از خواب پریدم، زمانی که برای مادر بزرگم تعریف کردم، گفت: مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است، این تقدیر توست .^{۱۸۰}

حضرت امام و خواب عجیبی که دیدند

¹⁸⁰ <http://aftabnews.ir/vdcgnn9qzak9uq4.rpra.html>

حجه الاسلام والمسلمين حاج شيخ محمد تقی انصاری همدانی گفته است:

زمانی که حضرت امام خمینی(ره) در نجف به سر می بردند، فرزند

ارشدشان آیه الله شهید سید مصطفی خمینی به درس آیه الله

سید عبدالکریم کشمیری می آمد و از ایشان برای والد معظمش خیلی

تعریف می کند. امام می فرمایند: چیزهایی که می گویی، صحیح است

ولی من دلیل هم می خواهم. برو به ایشان بگو من در فلان تاریخ چه

خوابی دیده ام؟

آقا مصطفی هم ماجرا را به استاد اخلاقش (مرحوم کشمیری) گزارش می

کند، ایشان اظهار میدارد:

به پدرت بگو که در عالم رویا مشاهده کردی که از دنیا رفته ای و در

حالی که پیکرت در قبر قرار گرفت زیر سرت سنگی مزاحمت بود و

حضرت علی تشریف آوردند و آن را برداشتند و آن وقت شما راحت

شدید. چون اظهارات آیه الله کشمیری توسط شهید سید مصطفی خمینی

به استحضار امام می رسد، می فرمایند: کاملاً صحت دارد، برو از ایشان

تعبیر آن خواب را هم بپرس. او هم می رود، و تعبیر خواب را جویامی

شود.

آیه الله کشمیری جواب می دهد:

به والدت بگو، نجف همچون قبر برای شماست. (به دلیل فشارهای دولتین عراق و ایران) و آن سنگ موانعی است که در کارتتان پدید آمده است که ان شاءالله با عنایت امیرالمومنین (ع) این موانع حل می شود و شما به ایران برمی گردید و به هدفتان هم می رسید و درس‌رزمین مزبور (ایران) رحلت می نمائید.

حضرت امام خمینی (ره) مضمون این رویا را برای همسر خویش نقل کرده و تاکید نموده بودند: «تا در قید حیات دنیوی هستم از فاش نمودن این خواب احتراز نما و برای کسی نقل مکن.» همسر امام آن رویا را این گونه، از زبان امام، بیان کرده است:

در رویایی دیدم از دنیای فانی کوچ نموده ام و حضرت علی (ع) مرا غسل داده و کفن نمود. سپس آن حضرت به من فرمود: آیا راحت شدی؟

عرض کردم: ای جد بزرگوار! قلوه سنگی در زیر سرم می باشد که مراناراحت می کند. پس آن مانع را از زیر سرم برداشتند و دوباره¹⁸¹ فرمودند: آیا رهایی یافتی؟ عرض کردم: بلی یا امیرمومنان(ع)

حضرت امام میرداماد را در خواب می بیند

در یکی از تابستان ها که حوزه علمیه قم تعطیل بود، امام به خمین عزیمت نمود و در آنجا کتاب قبسات میرداماد را مطالعه می کند و تصمیم می گیرد آن را برای طلاب تدریس کند. در عالم رویامیرداماد را مشاهده می کند که خطاب به ایشان می گوید: من راضی نیستم کتاب مرا تدریس کنید. باز تصمیم گرفته بودند که آن را درس دهند، شب هنگام میرداماد به خوابشان آمد و گفت: قبسات کتاب درسی نیست. پس از مشاهده این رویا، امام از خواب بیدار می شوند و در فکر و تامل فرو می روند که چرا سید به تدریس کتابشان رضایت نمی دهند؟ پس از تمرکز حواس باطنی به خاطرشان می رسد که مرحوم میرداماد در میان مردم و قاطبه اهل علم از عظمت و احترام خاصی برخوردار است و تدریس قبسات سبب می شود که به واسطه عدم آمادگی و شایستگی لازم برخی از شاگردان، مشتی نادان که از حقایق آن آگاهی درستی

¹⁸¹ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4180/4889/40865>

ندارند، به ایشان اسائه ادب کنند و از مقام شامخ آن حکیم والا گهر
کاسته شود.

خواب سقوط سلطنت پهلوی

آیت الله احمدصابری همدانی طی خاطره ای می گوید

چون امام به «نوفل لوشاتو» عزیمت نمود، من که در مجمع اسلامی لندن
بودم برای دیدار با استادم به پاریس رفتم و بعد از پانزده سال به خدمت
امام رسیدم، دستشان را بوسیدم و اشکم جاری شد. بعد از احوالپرسی
مقدماتی، عرض کردم: آقا! من خوابی دیده ام که طبق مضامین آن
امیدوارم پیروز شوید. واقعا هم آن رویا برایم شگفت بود و نمی شود
گفت از احلام یا خیالات بود؛ در خواب مشاهده کردم قلعه ای را که
متعلق به خاندان پهلوی است و می خواهد منفجر شود، من به سوی آن
بنا دویدم و چون وارد شدم، دست چپ پله هایی بود و خاندان پهلوی با
لباسهای سیاه در حالی که ساک ها و چمدان هایی در دست داشتند، از

آن بالا و پایین می رفتند و مردم می گفتند: اینها جواهراتی است که آنها با خودشان می برند. فریاد زدم: (قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير همچنين گفتم: (فاعتبروا یا اولی الابصار، فاعتبروا یا اولی الالباب) اما آیه اول را با صدای خیلی بلند گفتم. این خواب را در دفتر یادداشتی با ذکر تاریخ آن نوشته بودم. افزودم: آقا! ان شاء الله خداوند متعال قدرتی به شما عنایت کند و حکومت را از دست پهلوی بگیرد. ایشان فرمودند: «ان شاء الله.» و خیلی هم خوشحال شدند.¹⁸²

خواب حکما و فلاسفه

در جلسه ای که در اواخر سال 1328 ه.ش به مناسبت ولیمه ولادت نخستین فرزند محقق معاصر آقای علی دوانی در منزل ایشان تشکیل شد، حضرت امام خمینی (ره) و حاج آقا عبدالله آل آقاتهرانی حضور داشتند. یکی از علمای حاضر در این جلسه رو کرد به مرحوم حاج آقا

مصطفی خمینی و گفت: شنیده ام خواب شگفتی دیده ای؟ برای حاج آقا(امام) هم نقل کرده ای؟ حاج آقا مصطفی نگاهی به امام کرد و منتظر اجازه ایشان شد. حاج آقا عبدالله گفت: حاج آقا مخالفت نمی کنند، برای بعضی نقل کرده ای، حالا بگو تا همه بشنوند

آن مرحوم در حالی که طبق معمول لبخندی بر لب داشت، بازنگاهی به والد معظمش کرد و گویا از اظهار آن رویا ابا داشت و منتظر بود امام اجازه دهند و برای شنیدن آن آماده باشند، همه منتظر بودند و مرحوم شهید سید مصطفی متحیر بود که بگوید یا نگوید؟

مرحوم حاج عبدالله به امام گفتند: حاج آقا! اجازه دهید خواب را نقل کند. امام تبسمی نمودند و فرمودند: خوب، بگو

مرحوم حاج آقا مصطفی با آن صراحت لهجه و فصاحت و طلاقت لسان مع الوصف با یکی دوبار لکنت زبان، گفت: چند شب پیش در عالم رویا دیدم در مجلسی هستم که تمام حکما و فلاسفه به ترتیب نشسته اند. هیبت عجیبی آن جلسه را گرفته بود. خوشحال بودم که این همه عالم را در یک جا جمع می بینم. در همین حال دیدم شما(امام خمینی) وارد

شدید و آن حکیمان و فلاسفه همه با مشاهده شما از جای برخاستند و به استقبالتان آمدند و شما را بردند در صدر مجلس نشانیدند.

آقایان حاضر در مجلس گوش می دادند و گاهی به مرحوم حاج مصطفی که شیوا و شیرین سخن می گفت و گاهی به امام که نگاهشان پایین بود¹⁸³. و آن خواب را گوش می دادند؛ نگاه می کردند

خواب درباره وقوع جنگ تحمیلی

حجه الاسلام والمسلمین نصرالله شاه آبادی از دورانی که در نجف خدمت حضرت امام خمینی(ره) بوده، خاطره جالبی را نقل کرده است:

قبل از تشریف فرمایی امام به عراق، شبی در خواب دیدم که درایران و به خصوص خوزستان آشوب و جنگ است. سر تمام نخل های خرما یا قطع شده و یا سوخته بود و در این جنگ یکی از نزدیکانم به شهادت رسیده بود.(البته بعدها برادرم حاج مهدی شاه آبادی در جبهه جنگ شهید شد.) اگرچه این جنگ طول کشید. اما با پیروزی ایران خاتمه یافت. در تمام مدت رویای مزبور تصور می کردم که نبرد میان حضرت

سیدالشهداء(ع) و دشمنان او در گرفته است و چون جنگ به پایان رسید، پرسیدم: آقا امام حسین(ع) کجایند؟ طبقه بالای ساختمانی را نشان دادند که دو اتاق یکی در سمت راست و دیگری در طرف چپ داشت. من به آنجا رفتم و خدمت حضرت حسین بن علی(ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم. پس از تشریف فرمایی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. تبسمی کردند و فرمودند: این ماجرای روی خواهد داد.

عرض کردم: آقا! چطور؟ فرمودند: سرانجام مشخص می شود. چون اصرار کردم، بیان داشتند: یک نکته به شما می گویم ولی تا زمانی که زنده ام جایی گفته نشود. زمانی که در قم خدمت مرحوم والدت(آیه الله میرزا محمدعلی شاه آبادی) بودم به ایشان علاقه داشتم به طوری که تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم و مرا نامحرم اسرارشان نمی دانستند. روزی برایم مسیر حرکت و کار رایان کردند. حالا البته زود¹⁸⁴ است اما زمانش فرا می رسد.

امام فرمود الامان يا صاحب الزمان

:آيه الله محي الدين حائري شیرازی گفته است

در سال های 1352 1354 ه.ش در زندان بودم و بازجوئی های طولانی داشتم و در مدت بازجوئی چشمان مرا می بستند، شبی که حالم نامساعد بود، خواب شگفتی دیدم: مجلسی بود که امام در آن تدریس می نمودند، طلاب زیادی هم حضور داشتند. ناگهان سیدی وارد شد. امام خمینی(ره) جلوی او راست قامت روی منبر ایستادند و سه بار فرمودند: الامان يا صاحب الزمان. من متوجه شدم که آن سید وجود مقدس امام زمان(عج) است. از فردای آن شب روش بازجوئی عوض شد.

ورود حضرت امام همزمان بانزول قران به زمین

:رحمان علوی دهکردی می گوید

در شب دوازدهم بهمن 1357 ه.ش خواب دیدم که قرآنی در آسمان به حال تعلیق است و به سوی زمین می آید. من دویدم و آن را گرفتم. صبح همان شب رسانه های گروهی ورود حضرت امام را اعلام کردند و

ما تصویر هواپیمای حامل امام وچهره منور ایشان را در سیمادیدیم؛ با ورود ایشان به ایران پایه های حکومتی بر اساس آیات قرآنی نهاده شد.

فاطمه زهرا(س) هستم، می خواهم ایشان را ببینم.

یکی از شاگردان آیه الله شهید سعیدی طی خاطره ای گفته است

یک بار وقتی کتابهای آن شهید را تورق می نمودم، دیدم نوشته است

من خواب دیدم حضرت امام خمینی از نجف آمده و همه علما در منزل ایشان اجتماع نموده اند و من(شهید سعیدی) هم برایشان چای می ریزم و از کسانی که به دیدن آقا می آیند، پذیرایی می کنم. در این

بین، شخصی آمد و گفت: سید محمدرضا! مادرت با شماکار دارد. من تا آدمم استکانها را جمع کنم، امام با اشاره فرمودند: سینی را بگذار و بین مادرت چه می گوید. در بین راه از آقا پرسیدم: این اسم خود را نگفت؟ او پاسخ داد: چرا اظهار داشته اند: فاطمه زهرا(س) هستم، می خواهم

ایشان را ببینم. بگویید با ایشان کار دارم¹⁸⁵

امام تا سال 1368 ه.ش در قید حیات دنیوی خواهد بود

در سال 1358 ه.ش یاران امام از عاقبت انقلاب اسلامی ناراحت بودند،

:آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی نقل کرده است

نگران بودیم که امام از میان ما بروند و بی سرپرست شویم و کسی به

سخن کسی گوش ندهد. در عالم رویا کسی را دیدم و از او همین

سوالات را کردم. او در جواب گفت: امام تا سال 1368 ه.ش در قید حیات

دنیوی خواهد بود. در یکی از شرفیابی ها خدمت امام در همان سال 1358

:ه.ش این خواب را برایشان بازگو کردم و گفتم

:آقا! شما تاده سال دیگر بیمه شده اید؟ تبسمی کردند و فرمودند

این که خواب است. گفتم: پس فکر می کنید به ما وحی می شود؟ کار

ما خیلی که بالابگیرد، این است که رویایی ببینیم

خواب ایه الله العظمی گلپایگانی

در شنبه شب روز سیزدهم خرداد سال 1368 ه.ش مقارن با زمان رحلت امام بعد از این که مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی مشغول استراحت می شوند با حالتی مضطرب از خواب برخاسته و از خادم خود می خواهد که سریعاً با آیه الله خامنه ای (مقام معظم رهبری) تماس گرفته و حال امام را جویا شود. ایشان در پاسخ به دلیل نگرانی، خوابی را که چند لحظه قبل از آن دیده بودند به این مضمون بیان می کنند

در عالم رویا مشاهده کردم جلسه ای است و در آن رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام حضور دارند. پس از مدتی درب باز می شود و حضرت امام خمینی وارد اتاق می گردند، آن بزرگواران به احترام ایشان از جای بر می خیزند و پیامبر اکرم (ص) امام خمینی را در آغوش گرفتند و غرق در بوسه نمودند که در این حالت مضطربانه¹⁸⁶ از خواب بیدار شدم

سید احمد امام را در خواب می بیند...

مرحوم حجه الاسلام والمسلمين حاج سيداحمد خميني خاطرنشان ساخته است: من حضرت امام را در خواب دیدم، فرمودند: به دوستان بگویید: من از صراط رد شدم. اما کار خیلی مشکل است

همسر امام، امام را در خواب می بیند

علی ثقفی می گوید: چندی قبل به خدمت همسر بزرگوار امام رسیدم. عرض کردم: آیا به تازگی خوابی از حضرت امام دیده اید؟ فرمودند: اوایل رحلتشان بیشتر ایشان را در عالم رویا زیارت می کردم؛ اما حالا کم شده است. بعد فرمودند: چند شب قبل آقا را در خواب دیدم که لباس مرتبی داشتند و کناری آرام و مودب چون همیشه نشسته بودند. به آقا عرض کردم: آنجا چگونه است؟ فرمودند: خیلی سخت است و با دقت به حساب ها رسیدگی می کنند. خیلی مواظب باشید، مواظبت کنید، مواظبت کنید. بعد از خواب بیدار شدم.

خواب شهید صیاد شیرازی

شهید امیر سپهبد صیاد شیرازی چند روز قبل از آن که توسط عوامل منافقین به شهادت برسد؛ این خاطره را تعریف کرده است

شبی در جبهه بودم، به صورت خیلی ناراحت خوابیدم؛ از وضع موجود نگران بودم. دلم گرفته بود، شاید ساعت حدود یک و نیم ویا دو بامداد بود که خوابیدم. بلافاصله خواب دیدم در قرارگاهی هستیم که می گویند قراراست امام بیاید. با شنیدن نام رهبر خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم. جمع ماهم زیاد بود. همه فرماندهان صف کشیده بودند. من گفتم: می روم آخرصف تا یک جوری با امام ملاقات کنم. چون در جمع آنان نمی توانستم حرف دلم را بزنم. به انتهای صف رفتم. طبق معمول، امام باید ثابت می ایستادند و هرکس مایل بود، باید می رفت با او دست بوسی می کرد و از جلوی امام رد می شد.

اما اینجا عکس ماجرا اتفاق افتاد، امام خود جلوی صف ها راه می رفتند و با همه خوش و بش می کردند و به همه ابراز محبت می نمودند و یک لبخند و تبسم بسیار ظریفی هم بر چهره ایشان نقش بسته بود

سرانجام رسیدند به ما، چون بقیه با امام دست بوسی کردم و امام از جلویمان رد شدند. دوسه قدم آن طرف تر که رفتند، یک دفعه برگشتند و به من نگاه کردند و کاملاً معلوم بود که دیدشان مستقیم بوده و به ما متمرکز شده است. در آن لحظه این جمله را بیان فرمودند: شما کارتان درست می شود، نگران نباشید. خوب، این جمله در من اثر زیادی گذاشت و مثل کسی که بغضش ترکیده باشد، یک دفعه از خواب پریدم و عجیب این خواب به من آرامش داد. خودم را پیدا کردم و حالم خوب شد و بعد برای کارها و برنامه های روز بعد، آماده شدم.

همسر آن شهید نقل کرده است: در روز عید غدیر خم، امیر سپهبد صیاد شیرازی به خدمت فرمانده کل قوا شرفیاب شده بود و من شب قبل از آن در خواب دیدم: رهبر انقلاب با ناراحتی به من می نگرد.

عرض کردم: از دست من ناراحتید؟ فرمودند: نه. امام زمان هم از دستتان راضی است.

در همین وقت شادمان شدم و تقاضای کارت ملاقات کردم که ایشان هم پذیرفتند و کارت دادند. بعد از شهادت همسرم متوجه شدم تعبیر آن¹⁸⁷ خواب، شهادت سپهد صیاد شیرازی بوده است

ابوالفضل علیه السلام فرمود استخاره بگیر

آقای کشمیری نقل کردند که مدّتی بود می دیدم زنی با عبای سیاه و حالت زنان معیدی (دهاتی) زیر ناودان طلا می نشیند و زنها به او مراجعه می کنند و او نیز با تسبیحی که به دست داشت بر ایشان استخاره می گرفت این حالت نظرم را جلب کرد. روزی به یکی از خدّام صحن مطهر گفتم هنگام ظهر که کار این زن تمام می شود او را نزد من بیاور، از او سوالاتی دارم. خادم مزبور، یک روز پس از اینکه کار استخاره آن زن تمام شد، او را نزد من آورد، از او سؤال کردم تو چه می کنی؟ گفتم: برای زنها استخاره می گیرم. گفتم: استخاره را از

که آموختی؟ چه ذکری می خوانی، و چگونه مسائل را به مردم می گویی؟

گفت: من داستانی دارم، و شروع به تعریف آن داستان کرد و گفت: من زنی بودم که با شوهر و فرزندانم زندگی عادی یی را می گذراندم. شوهرم در اثر حادثه ای از دنیا رفت و من ماندم و چهار فرزند یتیم، خانواده شوهرم به این عنوان که من بدشگون هستم و قدم من باعث مرگ پسرشان شده است، مرا از خود طرد کردند. و خانواده خودم هم اعتنای به مشکلات مادی من نداشتند، لذا زندگی را با زحمات زیاد و رنج فراوان می گذراندم.

ضمناً از آنجا که زنی جوان بودم، طبعاً دامهایی نیز برای انحرافم گسترده می شد، و چندین مرتبه بر اثر تنگناهای اقتصادی و احتیاجات مادی نزدیک بود به دام افتاده و به فساد کشیده شوم و تن به فحشا بدهم ولی خداوند کمک نمود و خودداری کردم تا روزی بر اثر شدت احتیاج و گرفتاری، تصمیم گرفتم که چون زندگی برایم طاقت فرسا شده و دیگر چاره ای نداشتm تن به فحشا بدهم. من تصمیم خود را گرفته بودم

اما این بار نیز خدا به فریادم رسید و مرا نجات داد. در بین ما رسم است که اگر حاجتی داریم به حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می آئیم و سه روز اعتصاب غذا می کنیم تا حاجتمان را

بگیریم، و اکثراً هم حاجت خود را می گیرند من نیز تصمیم گرفتم به ساحت مقدّس حضرت ابوالفضل

العباس (علیه السلام) متوسل شده و اعتصاب غذا کنم. رفتم و دست توسل به دامنش زدم و کنار ضریح آن حضرت اعتصاب غذا را شروع کردم. روز سوّم بود که کنار ضریح خوابم برد و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به خوابم آمد و حاجتم را برآورد و فرمود:

تو برای مردم استخاره بگیر. عرض کردم من که استخاره بلد نیستم فرمود: تو تسبیح را به دست

بگیر، ما حاضریم و به تو می گوییم که چه بگویی.

از خواب بیدار شدم و با خود گفتم: این چه خوابی است که دیده ام؟! آیا براستی حاجت من روا شده است و دیگر مشکلی نخواهم داشت؟! مردد بودم چه کنم؟ بالاخره تصمیم گرفتم اعتصابم را شکسته و از حرم خارج شوم بینم چه می شود. از حرم خارج شدم و داخل صحن گردیدم

از یکی از راهروهای خروجی که می گذشتم زنی به من برخورد کرد و گفت: خانم استخاره می گیری؟ تعجب کردم، این چه می گوید؟! معمول نیست که زن استخاره بگیرد، آن هم زنی معیدی و چادرنشین و بیابانی! ارتباط این خانم با خوابی که دیدم و دستوری که حضرت به من داده چیست؟! آیا این خانم از خواب من مطلع است؟! آیا از طرف حضرت مامور است؟! بالاخره به او گفتم: من که تسبیح ندارم فوراً تسبیحی به من داد و گفت: این تسبیح را بگیر و استخاره کن: دست بردم و با

توجهی که به حضرت ابوالفضل

العباس (علیه السلام) داشتم مشتی از دانه های تسبیح را گرفتم، دیدم حضرت در مقابلم ظاهر شد و فرمود:
به این چه بگویم مطالب را گفتم و او رفت. از آن تاریخ، من هفته ای یک روز به این محل زیر ناودان طلا می آیم و زنانی که وضع مرا می دانند، نزد من می آیند و من بر ایشان استخاره می گیرم و بابت هر استخاره پولی به من می دهند ظهر که می شود، با پول حاصله، وسایل معیشت خودم و فرزندانم را تهیه می کنم و به منزل برمی گردم^{۱۸۸}

مادر استاد که از زنان بسیار محترم ، و از زنان تحصیل کرده امروزی نیز خیلی باسوادتر بودند و از نظر سخن گفتن بسیار جالب تر و گرمتر ادای سخن می کردند ، در

¹⁸⁸ <https://www.ziaossalehin.ir/fa/content/8353#>

مورد شهید مطهری که فرزند چهارم خانواده بودند ، می گفتند : [در زمانی که استاد مطهری را هفت ماهه حامله بودم ، در خواب دیدم که در مسجد فریمان (که در همان محله خودمان بود) تمام زنان فریمان نشسته اند و من هم آنجا هستم . یکدفعه دیدم که خانم بسیار محترم و مقدسی با مقنعه وارد شدند و دو خانم دیگر دنبال ایشان می آمدند ، در حالی که گلاب پاش هایی را در دست داشتند . آن خانم مجللی که در جلو آن دو خانم بودند ، به آنها گفتند گلاب بریز ، و آنها روی سر تمام خانمها گلاب پاشیدند . و وقتی به من رسیدند ، سه دفعه روی سر من گلاب ریختند . ترس مرا فرا گرفت که نکند در امور دینی و مذهبی ام کوتاهی کرده باشم . ناگزیر مجبور به سؤال کردن شدم و از آن خانم پرسیدم چرا روی من سه دفعه گلاب پاشیدند ؟ ایشان در جواب گفتند به خاطر آن چنینی که در رحم شماست . این بچه به اسلام خدمت های بزرگی خواهد کرد . وقتی مرتضی به دنیا آمد . با بچه های دیگر فرق داشت ، به طوری که در سه سالگی کت مرا بر دوش می انداخت و به اتاقی در بسته می رفت و در حالی که آستین های کت به من زمین می رسید ، به نماز خواندن می پرداخت] .

ازدواج با استاد

من حدود 30 سال قبل از شهادت آقای مطهری با ایشان ازدواج کردم . پدرم از روحانیان خراسان بودند و مجلس درس داشتند و بسیار متواضع ، متدین و با تقوا بودند .

یازده ساله بودم که یک شب خواب دیدم به اتاق پدرم رفته ام . در اتاق پدرم روی زمین یک ورق کاغذ افتاده بود . وقتی کاغذ را برداشتم , دیدم روی آن نوشته فلانی (یعنی من) برای مرتضی در 29 ماه (بیست و نهم) عقد می شود .

از دیدم این خواب خیلی تعجب کردم و با هیچ کس آن را در میان گذاشتم تا اینکه مدتی گذشت . خواستگاران متعددی می آمدند ولی مادرم می گفت: [تا دیپلم نگیرد , شوهرش نمی دهم] .

سیزده ساله بودم و در کلاس هفتم درس می خواندم که آقای مطهری چون با پدرم آشنایی داشتند , برای خواستگاری به خانه ما آمدند .

این خواستگاری با مخالفت شدید مادرم روبه رو شد . چون او در یک خانواده غیر روحانی و نسبتاً مرفه بزرگ شده بود و از ازدواج من با یک روحانی خشنود نبود و می گفت: [من دخترم را به یک روحانی شوهر نمی دهم] .

چند بار دیگر هم آقای مطهری مراجعه کردند , اما مادرم مسئله درس خواندن مرا مطرح کردند , و ایشان به راحتی پذیرفتند و گفتند :

هیچ اشکالی ندارد , می توانند درسشان را ادامه بدهند و دیپلم بگیرند . سرانجام پس از مدتی مادرم راضی به ازدواج ما شد . روز 23 ماه بود که موافقت مادرم اعلام شد و همان روز آقای مطهری گفتند بیست و نهم ماه

برای عقد روز خوبی است و موافقت شد . من در روز بیست و نهم به عقد ایشان درآمد و آن وقت بود که حقیقت خوابی که دیده بودم , برایم روشن شد . مدتی گذشت , ما به قم رفتیم و پس از مدتی به تهران آمدیم و در کوچه [دردار] , در خانه کوچکی مسکن گزیدیم و مجموعاً صاحب هفت فرزند شدیم . چهار دختر و سه پسر

...

پول حرام به شکل مار

آیت الله آخوند ملاعلی معصومی همدانی می فرمود

شبی در خواب دیدم مردی عبا به دوش وارد شد و یک مار در آورد و به

جان من انداخت مار از طرف چپ سینه مرا گرفت من در حالی که می

ترسیدم به آن مرد گفتم : بیا آن مار را بردار

ولی او گفت

پنج تای دیگر دارم می خواهم به جانت بیندازم . گفتم من می ترسم بیا

این را بردار و با آن پنج تای دیگر ببر و بینداز به جان فلان آقا - اسم

. یکی از آقایان شهر را بردم - قبول کرد آن مار را برداشت و رفت

فردا صبح وقتی از خانه به قصد مدرسه بیرون آمدم دیدم یک عبا به

دوش آمد و سلام کرد (همان مردی بود که در خواب دیده بودم لکن در

اگر فرمایشی دارید به : آن حال ، خواب را فراموش کرده بودم) گفتم

منزل برگردم گفت

لازم نیست همینطور صحبت کنان برویم

در بین راه که می رفتیم پنج تومان در آورد و به من داد که من آن را

. در جیب بغل سمت چپ گذاشتم

مقداری که راه رفتیم آن مرد گفت

پنج تومان دیگر دارم و می خواهم به شما بدهم من به او گفتم : بیا این

پنج تومان که دادی پس بگیر با آن پنج تومان دیگر ببر و به فلان آقا که

. خیلی وقت است به خدمت او نرسیده ام بدهید

آن مرد قبول کرد و خداحافظی نمود همینکه از او جدا شدم به یاد

خواب شب قبل افتادم فهمیدم همین قضیه بود که در خواب دیده بودم و

همین مرد بود که مار را به جانم انداخت و بعد هم گفت : پنج تایی دیگر

دارم و آن آقا را که شب در خواب گفتم مارها را به جان او بینداز همان

شخص بود که گفتم : پول را به او بدهید

حدود یک ماه از این قضیه گذشته بود که یک روز در مدرسه در حجره

روبروی در ورودی نشسته بودم که دیدم همان مرد عبا بدوش وارد

حجره شد و دست در جیب خود برد و پول در آورد که به من بدهد من

. به یاد خواب آن شب افتاده و بی اختیار فریاد زدم و گفتم : مار است

آن مرد بدون اینکه تعجب کند بنا کرد به عذر خواهی و پسران خود را

ملامت کرد و گفت تقصیر من نیست خداوند فرزندانم را چنین و چنان

کند تقصیر آنها بود.

گفتم

مگر چه شده است ؟ گفت من خانه ای داشتم که موقع احداث خیابان

عباس آباد در مسیر خیابان قرار گرفت و مقدار کمی از آن مانده بود که

از آن یک مغازه ساختم

پسران من بی خبر از من آن را به یک مشروب فروش اجاره داده بودند

من هر چه فعالیت و تلاش کردم نتوانستم اجاره را فسخ کنم به ناچار

بخاطر اینکه اجاره بها با اموالهم مخلوط نشود فکر کردم بهتر است آن

پول را به شما بدهم اجاره ماه گذشته ده تومان بود که خدمت شما

آوردم و حضرتعالی حواله فرمودید به فلان آقا دادم و گرنه اجاره ماه

. دوم را به خدمت شما نمی آوردم.^{۱۸۹}

مرده توی خواب روی سنگ غسلخانه

مریم آثاری نسب در بیان خاطراتش می گوید: ساعت کاری تموم شد،

برگرفته از کتاب داستانهای عارفانه - شهروز شهریوی¹⁸⁹

مثل همیشه آماده رفتن به منزل شدیم و باز مثل روزهای دیگر توی راه بازگشت به جسدهایی که در آن روز دیده بودم فکر می کردم. اون شب چون خیلی خسته بودم زود به خواب رفتم و خواب عجیبی دیدم. خانمی را که برای شستشو به غسالخانه آورده بودند، زنده بود و دست و پایش را با زنجیر بسته بودند و روی سنگ گذاشتنش و شروع به شستن کردند، فقط انگار جای سیلی و ضربه روی صورتش بود، در خواب خیلی منقلب شدم.

گریه کردم و برایم خیلی عجیب بود. صبح در حالی که درگیر تعبیر این خواب در ذهنم بودم به بهشت زهرا(س) آمدم و برای کار روزانه آماده شدم. در ابتدا قبل از شروع کار برای همکارانم ماجرای خوابم را تعریف کردم. حتی اینکه آن خانم چه لباسی پوشیده بود و یا روی کدام سنگ او را می شستند.

آن روز تا غروب جنازه ها را شستیم و همه چیز عادی بود. زمان استراحت شد و رفتیم برای آماده شدن و رفتن. در حال پوشیدن لباسهامون بودیم که عده ای از همکارانم رو صدا زدند که جنازه ای برای شستن آورده اند. چند لحظه ای از رفتن آنها نگذاشته بود که دیدم با تعجب و سراسیمه آمدند که آثاری، آثاری بیا همون رو که می گفتی

آوردند! خشکم زد. با صدای لرزان گفتم: چه می گوئید؟ چی شده؟ من، من گفتم؟ آهسته آهسته با ترس عجیب رفتم داخل غسالخانه! باور کردنی نبود، نه تنها من بلکه آن روز 14 یا 15 نفر بودیم. همه این صحنه را دیدند. روی پاهام نمی توانستم بایستم. خانمی سیلی خورده! چه می بینم! چند لحظه بعد به خودم آمدم. رفتم از اقوامش ماجرا رو بپرسم، یکی از بستگانش گفت: چند سال پیش بر اثر فشارهای روحی زیاد این بنده خدا مجنون میشه و در حالت شدید روحی قرار می گیرد.. آن را با زنجیر به تخت تیمارستان می بستند. این اواخر هم حال بدی داشت، تا اینکه خودش رو از پشت بام تیمارستان به پایین می اندازد و ... فوت می کند

ماجرای خیلی عجیب بود. ارتباط این بنده خدا با خواب من! گیج بودم. خودم آن را شستم و بدنش رو با برگهای قرآن پوشاندم و به نوعی تطهیرش کردم و خدا رو قسم دادم به قرآنش، که ببخشدش و پیامرزدش.^{۱۹۰}

زنی که دیدن خواب شهید حججی مسیر زندگیش عوض شد

۳۲ سال سن دارم و خدا را شکر می‌کنم که امروز می‌توانم بگویم که یک
محجبه هستم؛

؛ این گزارش قصه زندگی زنی است که با دیدن شهید محسن حججی در
عالم رؤیا، صراط زندگی‌اش به کلی تغییر یافت

چند صباحی است که در رسانه ملی نیز با پخش برنامه «از لاک جیغ تا
خدا» با چنین افرادی آشنا می‌شویم؛ سوژه مطلب پیش‌رو نیز یکی از
همان موارد جذاب و خواندنی است

مشرّوح صحبت‌های این بانو را در زیر می‌آوریم

همسر بی‌غیرت نبود *

در گذشته ظاهرم به گونه‌ای بود که از پوشش ظاهری خوبی برخوردار نبودم و می‌توانم بگویم به معنای واقعی یک بدحجاب بودم. در پوشش از رنگ‌بندی‌های متنوع استفاده می‌کردم، به گونه‌ای که جذاب و مورد پسند دیگران باشد، همواره با خود می‌گفتم داشتن حجاب، هنر نیست، اگر این گونه در جامعه حاضر شوند و با وجود نگاه‌های هیز نامحرمان در امان بمانند، این هنر است.

همسرم راضی به این پوشش نبود و واقعاً ناراحت بود، این من بودم که به او تحمیل می‌کردم که بدحجاب باشم، شوهرم بی‌غیرت نبود اما از درون می‌شکست.

باحجاب‌ها را به سُخره می‌گرفتم *

۳۲ سال سن دارم و خدا را شکر می‌کنم که امروز می‌توانم بگویم که یک محجبه هستم؛ حالا هم وقتی بدحجابی‌ها را می‌بینم به خودم جرأت

نمی‌دهم کسی را نصیحت کنم یا عقاید را به او تحمیل کنم. دو پسر ۱۴ و ۱۶ ساله دارم که حاضر نمی‌شدند در جمع‌ها همراه باشند و یک دختر ۳ ساله دارم که لباس‌هایش را با خودم سِت می‌کردم و ناخواسته عقاید به او تحمیل می‌شد. همیشه فکر می‌کردم حجاب عقب‌ماندگی و تحجر است و باحجاب‌ها را به سُخره می‌گرفتم؛ الان خودم به درد آنها دچار شدم و بعد از باحجاب شدن مورد تمسخر قرار می‌گیرم. روزی که می‌خواستم محجبه شوم، حقیقتاً خجالت‌زده بودم که این ناشی از حال و روز گذشته‌ام بود. فروشنده لوازم‌التحریر هستم، بعد از اینکه باحجاب شدم برخی از آشنایان مرا نمی‌شناختند، واقعاً حجاب به سلاحی برای حفظ من تبدیل شد.

شب چهارم محرم *

در محرم امسال، اتفاقی، مسیر زندگی مرا تغییر داد، هیچ شناختی نسبت به شهدای مدافعان حرم نداشتم و بر این باور بودم که آنها خودخواه هستند که از خانواده خود می‌گذرند تا در کشوری دیگر کشته شوند؛ تا

اینکه شبی به یکی از شهدای مدافع حرم وقتی در حال ذبح او بودند،
توهین کردم. شب چهارم محرم در عالم خواب دیدم چند تا خانم
محجبه، چادری را به من هدیه کردند، حیران از خواب برخاستم، دوباره
به خواب رفتم، باز هم همان خانم‌ها را دیدم که مقنعه سرم گذاشتند و
پیشانی مرا بوسیدند، نسبت به این کارشان معترض شدم، باز هم از
خواب بلند شدم، رفتم خواب را برای همسرم تعریف کنم اما شنیده
بودم که خواب بد را تعریف نمی‌کنند. خوابیدم تا اینکه صبح از خواب
بیدار شدم اما باز هم متقاعد نشدم که این خواب بد را برای کسی
تعریف کنم.

صبح روز پنجم محرم *

ساعاتی از صبح نگذشته بود که باز هم خواب به سراغم آمد، این بار در
خواب، شهید مدافع حرم محسن حججی که پرچمی به دستش بود را
دیدم، خودش را معرفی کرد و گفت: آرزویم شهادت بود، من سرم رفت
تا روسری‌ات نرود، اگر حجابت را رعایت کنی نزد خدا عزیز می‌شوی و

... قبل از این خواب اصلاً شهید حججی را نمی‌شناختم، در فضای
های بی‌سر او را دیدم، مجازی به دنبال نامش رفتم تا اینکه عکس
زندگی‌اش را مطالعه کردم و صحبت‌ها و نگرانی‌هایش را در مورد
حجاب شنیدم.

پس از شناخت کامل شهید، منقلب شدم و دیگر اشک امانم نمی‌داد،
خواب را برای همسرم تعریف کردم و گفتم: «می‌خواهم چادری شوم».
همسرم گفت: «اگر می‌خواهی مدت کوتاهی به طور احساسی چادر
بگذاری و دوباره از کار خودت پشیمان شوی، این کار را اصلاً انجام
نده». همچنان در پی تعبیر کردن خوابم بودم و احساس می‌کردم تعبیر
خوابم این است که باید چادری شوم.

تصمیم نهایی *

همسرم مرا از چادری شدن منع می کرد، بین دو راهی بودم که این بار در همان روز مجدداً در عالم رؤیا شهید حججی را دیدم، هدیه ای به من داد که با پارچه سبزی آن را پوشانده بود، وقتی که پارچه را کنار زدم، سر بریده او را دیدم، با وحشت از خواب بلند شدم و در همان لحظه تصمیم نهایی ام را گرفتم که هر طوری شده باید چادری شوم

بدون اینکه آرایش کنم به فروشگاه حجاب که نزدیک محل کارم بود، رفتم تا چادر و مقنعه بخرم، فروشنده مرا نشناخت، وقتی خودم را معرفی و خوابم را برای او تعریف کردم، خیلی خوشحال شد. بعد از این ماجرا پوستر شهید را به شیشه مغازه ام زدم، هر کسی اگر حرف یا طعنه ای می زد، دلم می خواست با تمام وجودم از شهید حججی دفاع کنم. همسرم یک روز از من حمایت می کرد و یک روز نیز به دلیل حال و روز گذشته ام سکوت می کرد، این در حالی بود که دیگر به فرزندان، همسرم و مال دنیا تعلق خاطر گذشته را نداشتم

عزم سفر *

یک روز همسرم پیشنهاد داد تا با هم به شهر شهید حججی «نجف آباد» برویم، چند نفر از آشناها هم راغب شدند که

با ما بیایند، در خبرها آمده بود که قرار است پیکر شهید حججی را به اصفهان بیاورند. ۳۵ نفر آماده رفتن به اصفهان شدیم، همسر و پسر من نیز تصمیم گرفتند به مراسم پیاده روی کربلا بروند. عازم سفر شدیم، وقتی رسیدیم، دیگر آرام و قرار نداشتم و بی تابانه سراغ مزار شهید حججی را گرفتم، از جمع جدا شدم و دوان دوان به سوی مرادم گام برداشتم، از ورود به بارگاه جلوگیری می کردند، در صف انتظار بودم، از نرده ها بالا رفتم تا اینکه قبر او را دیدم

وصال یار *

با اشک و ناله از آنها خواستم تا بگذارند به کنار قبر بروم، سنگ قبری که تازه آن را نصب کرده بودند، ابتدا اجازه نمی‌دادند بروم، اما با اصرار نزدیک مزار شهید شدم، به شهید حجی گفتم دیگر حرف‌هایت را عملی کردم، از این پس خودت محافظتم کن.

بعد از زیارت او احساس می‌کردم سبکبال شده‌ام و هیچ نگاه بدی دور و برم نیست، در همان اوضاع ناگهان از حال رفتم و بعد از مدتی به هوش آمدم، همه نگران بودند که نکند جانم را از دست داده باشم، بار دیگر در را باز کردند، باز هم با دلی سیر زیارتش کردم. خادم بارگاه از ما برای ماندن دعوت کرد، به خانه‌ای دعوت شدیم که واقعاً حس آرامش خاصی به ما داد، با نهایت عزت و احترام با ما رفتار می‌کردند. پرسیدم چرا ما را دعوت کردید، پاسخ داد یکی از اقوام شهید حجی هستم، به این درک رسیده‌ام که اگر محسن کسی را دعوت کند، آبروی او را هم می‌خرد. دیگر پس از این اتفاقات شهدا خیلی برایم عزیز شده‌اند، از حال ... و روزم خیلی راضی هستم اما از گذشته‌ام اصلاً^{۱۹۱}

¹⁹¹ <https://www.farsnews.com/news/13960826000761>

خوابهای همسر شهید

آنچه در زیر می خوانید، بخشی از رویاهای زیبای همسر شهید مرتضی رجب بلوکات با سمت فرماندهی تیپ ذوالفقار لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) است و همچنین نامه‌ای بسیار زیبا و جالب که از شهید به یادگار مانده است.

روای تلخ همسر شهید

خاطرم هست که یک بار در عالم رویا خود را در حالی که به سر مزار ایشان می‌روم، دیدم و هنگامی که به آنجا رسیدم، دیدم به جای قبر، ایشان در حال مریضی و روی تخت بیمارستان هستند و من مثل یک کسی که به ملاقات مریض می‌رود، به دیدار ایشان رفته‌ام. پرسیدم که چرا در این حال و مریضی هستید؟ ایشان گفت: «من از عاقبت این مملکت می‌ترسم. فقط باید دعا کنیم که خونهای ما پایمال نشود. من نگران آینده این مملکت هستم» و این حرف ایشان همیشه من را می‌لرزاند و نگران این قضیه هستم.

!وقتی که شهید با دو حوری به خواب همسرش می‌آید

وقتی که محسن پسر بزرگم حدود چهار سال داشت و بسیاری از شب‌ها تب می‌کرد و مشکلات زندگی بسیار شده بود؛ یک شب در خواب من را برای دیدن شهید به بهشت بردند. وقتی به درب بهشت رسیدم، دیدم آنجا با طاق نصرتی زیبا که از گل‌های قرمز رُز پوشیده شده، جلوه می‌کند و رودخانه‌ای در آنجاست که آنچنان زلال و بی‌همتا است که فقط از آن یک خط دیده می‌شود و همه از روی آن به آسانی می‌گذرند و کوهی که مثل آینه برافراشته شده، در برابرم است.

در حالی که انتظار آمدن شهید را می‌کشیدم، ناگهان او را در حالی که دو خانم خوشگل در کنارش بودند دیدم. آن‌ها آنقدر زیبا و ناز بودند که موهایشان تا کف پایشان کشیده می‌شد و از دو طرف شهید را محکم گرفته بودند. من با دیدن این صحنه حسادت زنانه‌ام گل کرد و قهر کردم و روی برگرداندم و رفتم. شهید دنبال من می‌دوید که نروم و من می‌گفتم: بایدم بهت خوش بگذره، من با این همه مشکلات زندگی می‌کنم و بچه‌ها را نگه می‌دارم اونوقت تو اینجا خوش می‌گذرونی و ما از ... یادت رفته‌ایم و

شهید گفت: به خدا باور کن این‌ها زن من نیستند، این‌ها اعمال من هستند و به من چسبیده‌اند، چکارشان کنم؟! و گفت: می‌خواهی بگویم بروند؟ دستی زد و آن‌ها غیب شدند و شروع به دلجویی کرد و می‌گفت: ما تو دنیا خیلی کار کردیم و اصلاً زیادی هم آوردیم. حاضرم آن‌ها را با تو تقسیم کنم، ولی تو با من قهر نکن با اشاره خانه‌ای زیبا را به من نشان داد و گفت: آن خانه را برای شما دارم می‌سازم که بعداً آمدید اینجا مستاجری نکشید و راحت باشید و خلاصه دل من را به دست آورد و

۱۹۲. خداحافظی کردم و آمدم

آوردن وسایل گرم کننده توسط امام زمان (علیه السلام) برای آیه الله

بافقی و همراهان در شب سرد

آقای سید مرتضی حسینی می گوید: (شبهای پنج شنبه در خدمت مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی به مسجد جمکران می رفتیم. در یکی از شبهای زمستان که برف سنگینی آمده بود

من در منزل نشسته بودم، ناگهان پیادم آمد که شب پنج شنبه است
و ممکن است آیه الله بافقی به مسجد بروند. ولی از طرفی چون آن وقتها
مسجد جمکران راه ماشین رو نداشت و مردم مجبور بودند که آن راه را
پیاده بروند و به قدری برف روی زمین نشسته بود که ممکن نبود کسی
بتواند آن راه را راحت پیماید، با خودم فکر می کردم که معظّم له به
مسجد نمی روند.

به هر حال دلم طاقت نیاورد و از منزل بیرون آمدم. بیشتر می خواستم
آیه الله بافقی را پیدا کنم و نگذارم به مسجد جمکران بروند.
به منزلشان رفتم، در منزل نبودند. به هر طرف سراسیمه سراغ ایشان را
می گرفتم تا آنکه به میدان میر، که سر راه مسجد جمکران است
رسیدم.

در آنجا دوست نانوائی داشتم که وقتی دید من این طرف و آن طرف
نگاه می کنم از من پرسید: چرا مضطربی و چه می خواهی؟

گفتم: نمی دانم که آیا آقای آیة الله بافقی به مسجد جمکران رفته اند یا در قم امشب مانده اند؟

نانوا گفت: من او را با چند نفر از طلاب دیدم که به طرف مسجد جمکران می رفتند

من با شنیدن این جمله خواستم پشت سر آنها بروم که آن دوست نانوایم گفت: آنها خیلی وقت است که رفته اند، شاید الآن نزدیک مسجد جمکران باشند

من از شنیدن این جمله بیشتر پریشان شدم و ناراحت بودم که مبادا در این برف و کولاک، آنها به خطری بیفتند

به هر حال چاره ای نداشتم به منزل برگشتم ولی فوق العاده پریشان و مضطرب بودم و خوابم نمی برد

تا آنکه نزدیک صبح مرا مختصر خوابی ربود، در عالم رؤیا حضرت ولی عصر (علیه السلام) را دیدم که وارد منزل ما شدند و به من فرمودند: سید مرتضی! چرا ناراحتی

گفتم: ای مولای من! ناراحتیم برای آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی
است، زیرا او امشب به مسجد رفته ونمی دانم به سر او چه آمده است
ایشان فرمود: سید مرتضی! گمان می کنی ما از حاج شیخ دوریم؟ همین
الآن به مسجد رفته بودم ووسائل استراحت او وهمراهانش را فراهم
کردم

از خواب بیدار شدم وبه اهل منزل این بشارت را دادم وگفتم: در خواب
دیده ام که حضرت ولی عصر (علیه السلام) وسائل راحتی آقای حاج شیخ
محمد تقی بافقی را فراهم کرده اند

اهل بیت هم چون به همین خاطر مضطرب بود خوشحال شد ومن فردای
آن شب که از منزل بیرون رفتم، به یکی از همراهان آیه الله بافقی
برخوردم، گفتم: دیشب بر شما چه گذشت؟

گفت: جای خالی بود، دیشب اول شب آیه الله بافقی ما را بطرف مسجد
جمکران برد، ما یا بخاطر شوقی که در دلمان بود ویا کرامتی شد مثل
آنکه ابداً برفی نیامده وزمین خشک است، به طرف مسجد جمکران

رفتیم و خیلی هم زود به مسجد رسیدیم ولی وقتی به آنجا رسیدیم و در آنجا کسی را ندیدیم و سرما به ما فشار آورده بود، متحیر بودیم که چه باید بکنیم.

ناگهان دیدیم سیدی وارد مسجد شد و به حاج شیخ گفت: می خواهید برای شما لحاف و کرسی و آتش بیاوریم؟

آیه الله بافقی با کمال ادب گفتند: اختیار با شما است.

آن سید از مسجد بیرون رفت و پس از چند دقیقه لحاف و کرسی و منقل و آتش آورد و با آنکه در آن نزدیکی ها کسی نبود وسائل راحتی ما را فراهم فرمود.

وقتی می خواست از ما جدا شود یکی از همراهان به او گفت: ما باید صبح (زود به قم برگردیم، این وسائل را به چه کسی بسپاریم؟

آن سید فرمود: (هر کس آورده خودش می برد). و او رفت ما در فکر فرو رفته بودیم که این آقا این وسائل را از کجا به این زودی آورده، زیرا آن اطراف کسی زندگی نمی کند و اگر می خواست آنها را از ده

جمکران بیاورد اولاً در آن شب سرد و کولاک برف کار مشکلی بود و ثانیاً
مدّتی طول می کشید

بالآخره شب را با راحتی بسر بردیم و صبح هم که از آنجا بیرون آمدیم
آن وسائل را همانجا گذاشتیم

من به او جریان خوابم را گفتم و معلوم شد که حضرت بقیه الله (علیه
السلام)^{۱۹۳} هیچ گاه دوستانش را و نمی گذارد و به آنها کمک می کند

نماز خواندن آیه الله گلپایگانی با امام زمان (علیه السلام) در عالم رؤیا

هنگامی که حضرت آیه الله گلپایگانی به عتبات، مشرف بودند خدمت
حضرت امام حسین (علیه السلام) در حرم شریف عرض می کند: (پدر
شما حضرت امیر (سلام الله علیه) به من عنایتی کردند و ظرف عسلی
دادند؛ شما فرزند همان بزرگوار آیا چیزی

به من عنایت نمی کنید؟

آن زمان آقا در کربلا حجره آقا شیخ عبد الرحیم که از اوتاد و مقدّسین بوده مکان داشت و همان حجره جایی بوده که مشهور است حضرت علی اکبر از بالای زین همانجا افتادند.

آقا در خواب می بینند صف جماعتی تشکیل شده که امام جماعت، حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - هستند.

صف اوّل، ابتدا و انتهایش معلوم نیست. صف دوّم، اوّلش معلوم نیست ولی آخرین شخص مقابل حضرت، خود آیه الله گلپایگانی ایستاده بود و همگی علما بودند.^{۱۹۴}

اثر صلوات

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از علماء مشهد بود ، که در کتاب شریفش فرمود

¹⁹⁴ شیفتگان حضرت مهدی (علیه السلام)

❖ یکی از زهاد و پرهیزگاران می فرمود : من با خودم عهد کردم که هر شب قبل از خوابیدن به اندازه ی معینی بر محمد و آل محمد (ص) صلوات بفرستم

❖ یک شب یک عده از رفقا و دوستان به اتاق و حجره ام آمدند ، با اینکه حجره ام شلوغ بود و تا دیر وقت طول کشید و خسته بودم ولی مثل هر شب صلوات هایم را فرستادم و بعد خوابیدم

❖ خواب دیدم ، آقا رسول الله (ص) وارد حجره شدند و از تشریف فرمائی وجود مقدس حضرت در و دیوار منور شده بود. به سوی من :تشریف آوردند و فرمودند

❖ کجاست آن دهانی که بر من صلوات می فرستاد؟ می خواهم ببوسم . من خجالت کشیدم که بگویم من . چون لیاقتی در خودم نمی دیدم ،

ولی آنقدر آقا رسول الله (ص) بزرگوار بودند که صورت مبارک را ❀
جلو آوردند و به صورت من بوسه زدند. از شدت خوشحالی از خواب
195 پریدم بطوری که همه ی دوستان و رفقا از خواب بیدار شدند

زیارت عاشورای مورد تأیید امام زمان (عج)

مرحوم آیت الله #حق_شناس (ره) ✨

بنده در قم شروع کردم به خواندن زیارت عاشورا و چون رفقا قبل ❀
از ظهر و بعد از ظهر برای دیدن بنده می آمدند، غذا را به تأخیر انداخته
و در وقت ظهر مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم

در وقت ظهر احتمال نمی دادم که کسی بیاید، ولی یک مرتبه دیدم که
میرزا ابوالقاسم دلال پشت در مشغول به در زدن شد. بنده پانزده روز
بود که مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم. در را باز نکردم، ولی ایشان

هم دست بردار نبود. از پشت در گفتم: خوابی یا بیدار؟ بنده که دیدم ایشان رها نمی‌کند، در را باز کردم، ولی یادم رفت که کتاب دعا را ببندم. همین که چشم ایشان به کتاب دعا افتاد، گفتم: به‌به! زیارت عاشورا هم که می‌خوانی.

همین به‌به گفتن ایشان پانزده روز زیارت عاشورا خواندن بنده را خراب کرد!

دوباره شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم و در حرم حضرت ❀ معصومه (س) عبا را بر سرم کشیده و در گوشه‌ای مشغول شدم. یک مرتبه یک زنی آمد و گفت: آقا! خوابی یا بیدار؟ بنده یک مسئله‌ی شرعی دارم. گفتم: خانم! اینهمه آقایان در اینجا هستند و شما سؤال را از من می‌پرسی؟

خلاصه فهمیدم که این زیارت عاشورا هم به درد نمی‌خورد.

رفتم سر قبر شیخ صدوق (ره) و داخل یک پستو دوباره مشغول ❀ خواندن زیارت عاشورا شدم. به خادم آنجا هم گفتم: من هر روز می‌آیم و در اینجا مطالعه می‌کنم (خواندن زیارت عاشورا هم مطالعه است) و

اگر کسی سراغ مرا گرفت، مرا نشانش نده. ایشان گفت: حال اگر بگوییم، چه اشکالی دارد؟

خلاصه با توجه به اینکه زیارت عاشورا به طرق مختلفی به ما رسیده است، بنده شک کردم که زیارت عاشورا خواندن با این آداب و شرایطی که من می‌خوانم، آیا مورد نظر امام‌زمان (عج) است یا نه؟ و دیگر ادامه ندادم.

یک روز بنده در صحن جدید حرم مشغول درس دادن بودم که به من پیغام دادند: فلان آقا با شما کار دارد.

بنده وقتی از دور به ایشان نگاه کردم، گفتم: من ایشان را نمی‌شناسم. گفتند: ایشان می‌گویند که من شما را می‌شناسم و اسم شما عبدالکریم حق‌شناس است و من با شما کاری دارم. وقتی پیش ایشان رفتم، به بنده گفت که من از علمای همدان هستم، آیا شما زیارت عاشورا می‌خوانید؟

بنده عرض کردم: شما حق ندارید که از عبادت شخصی من سؤال
!بفرمایید

((من دیشب در خواب دیدم که امام زمان (عج) و آقا سید ☹ گفت ✨
محمد تقی خوانساری در حال عبور از گذر خان هستند و من و شما هم
پشت سر ایشان در حال حرکتیم

حضرت رو به آقای خوانساری کرده و فرمودند: این حق شناس زیارت
عاشورا می خواند و شک می کند! و از خواب بیدار شدم.))

بنده فهمیدم که این زیارت عاشورایی که بنده با شرایط و آداب ✨
خاص می خوانم، مورد نظر و تأیید امام زمان (عج) می باشد

بنده مجدداً رفتم و در مقبره شیخ صدوق دوباره مشغول به خواندن
زیارت عاشورا شده و حاجتم را هم گرفتم

توجه ویژه امام حسین (ع) به شیخ جعفر شوشتری

از خود آن عالم ربّانی نقل کرده اند که فرمود: "زمانی که از تحصیلات علمی خویش در حوزه نجف فارغ شدم و به وطن خود «شوشتر»، بازگشتم با تمام وجود دریافتم که باید در هرچه بیشتر و بهتر آشنا ساختن مردم با معارف قرآن و اسلام بکوشم، به همین جهت در گام نخست تصمیم گرفتم که روزهای جمعه را منبر بروم و پس از آن با فرا رسیدن ماه رمضان، به خاطر انجام این مسئولیت به منبر خویش ادامه دادم، امّا شیوه کار اینگونه بود که: تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را وعظ و ارشاد می نمودم و در آخرین بخش منبر هم، به بیان مشهور و معروف که هر غذایی نیاز به نمک دارد و نمک مجلس وعظ و ارشاد نیز، روضه و یادآوری و بازگویی مصائب جانسوز عاشورا و حسین علیه السلام است، به ناچار از کتاب «روضه الشهداء» مقداری مرثیه می خواندم. ماه محرم را نیز که در پیش بود، به همین صورت گذراندم؛ امّا به هیچ عنوان توانایی جدایی از کتاب و منبر رفتن بدون کتاب را نداشتم و مردم نیز بدین صورت بهره کافی نمی بردند، امّا به هر حال حدود یک سال بدین صورت گذشت. سال بعد با فرا رسیدن محرم با خود زمزمه کردم که: تا چه زمانی باید کتاب در دست گیرم و از روی کتاب مجلس و منبر را اداره کنم؟ و تا کی نتوانم از حفظ منبر بروم؟ باید چاره ای بیاندیشم و خویشتن را از این وضعیّت ناگوار نجات

بخشم. امّا، هر چه در این مورد اندیشیدم راه به جایی نبردم و بر اثر فکر زیاد، خستگی سراسر وجودم را فراگرفت و از شدّت نگرانی به خواب خوشی رفتم.

در عالم رؤ یا دیدم که در سرزمین کربلا هستم، آن هم درست به هنگامی که کاروان حسین علیه السلام در آنجا فرود آمده است. به همه جا نگریستم، چشمم به خیمه ای برافراشته افتاد، دریافتم که سپاه دشمن در صفهای فشرده بر گرد خیمه حسین علیه السلام گرد آمده اند، گام به پیش نهادم. دیدم خود حسین علیه السلام در درون آن خیمه نشسته است، وارد شدم. سلام گرمی نثار آن سیمای نورافشان نمودم که حضرت مرا در نزدیکی خویش جای داد و به حبیب بن مظاهر فرمود: «حبیب! شیخ جعفر، میهمان ماست باید از میهمان پذیرایی کرد. درست است که آب در خیمه نیست، امّا آرد و روغن موجود است، پیاخیز و برای میهمان غذایی آماده ساز.

حبیب بن مظاهر به دستور حسین علیه السلام برخاست و پس از لحظاتی چند به خیمه وارد شد و غذایی پیش روی من نهاد. فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف غذا بود. چند قاشقی از آن غذای بهشتی صفت، خورده بودم که از خواب بیدار شدم و دریافتم که از برکت زیارت آن

حضرت و عنایت او، نکات ولطائف و کنایات و ظرافتهایی از آثار خاندان وحی و رسالت بر من الهام شده است که تا آن ساعت، بر کسی الهام نگشته و فهم کسی بر آنها از من پیشی نگرفته بود.^{۱۹۶}

مکاشفه‌ای درباره آیت‌الله ملکی تبریزی

علامه حسن زاده آملی می‌نویسد: حکایت کرد برای ما جناب حجت‌الاسلام حاج سید جعفر شاهرودی که از علمای عصر حاضر طهران است دو مکاشفه را که مفصل است مجمل آن را برای یافتن مقام و منزلت صاحب ترجمه می‌نگارم

فرمود شبی در شاهرود خواب دیدم که در صحرائی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی له الفرج) با جماعتی تشریف دارند و گویا به نماز جماعت ایستاده‌اند، جلو رفتم که جمالش را زیارت و دستش را بوسه دهم، چون نزدیک شدم شیخ بزرگواری را دیدم که متصل به آن حضرت ایستاده و آثار جمال و وقار و بزرگواری از سیمایش پیداست،

چون بیدار شدم در اطراف آن شیخ فکر کردم که کیست تا این حدّ
نزدیک و مربوط به مولای ما امام زمان است، از پی یافتن او به مشهد
رفتم نیافتم، در طهران آمدم ندیدم، به قم مشرف شدم او را در حجره‌ای
از حجرات مدرسه فیضیه مشغول به تدریس دیدم، پرسیدم کیست؟
گفتند عالم ربانی آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی است؛ خدمتش
مشرف شدم تفقد زیادی کردند و فرمودند: کی آمدی گویا مرا دیده و
شناخته از قضیه آگاهند. پس ملازمتش را اختیار نمودم و چنان یافتم او
را دیده بودم و می‌خواستم

تا شبی که نزدیک سحر در بین خواب و بیداری دیدم درهای آسمان به
روی من گشوده و حجاب‌ها مرتفع گشته تا زیر عرش عظیم الهی را
می‌بینم پس مرحوم استاد حاج میرزا جواد آقا را دیدم که ایستاده و
دست به قنوت گرفته و مشغول تضرع و مناجات است به او می‌نگریستم
و تعجب از مقام او می‌نمودم که صدای کوبیدن در خانه را شنیده و متنبه
گشته برخاستم در خانه رفتم، یکی از ملازمین ایشان را دیدم که گفت بیا
منزل آقا گفتم چه خبر است گفت سرت سلامت خدا صبرت دهد آقا از
دنیا رفت! ۱۹۷

حضرت فرمودند: «لم تبق من العلامات الا المتحویات...»

آیت الله سید محمد گلپایگانی فرزند عارف واصل، آیت الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی فرمودند: مدتها پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در خواب دیدم حضورشان مشرف شدم و ایشان در اطاق مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته اند. گفتم: پدر! اگر خبری نیست ما هم به دنبال کارمان برویم؟ وضع طلبگی در گذشته و حال همین است که به چشم می خورد.

فرمودند: پسر، حرف مزنی! هم اکنون ولی امر تشریف می آورند. آنگاه پدرم از جا برخاست. متوجه شدم محبوب کل عالم، حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند. پس از عرض سلام و جواب حضرت، قبل از این که من حرفی بزنم، حضرت فرمودند

سید محمد! مقام پدرت این حجره ی محقر نیست، بلکه مقامش آن «جاست. به محل مورد اشاره ی دست حضرت نگاه کردم، قصری با شکوه و ساختمانی با عظمت – که لایدرک و لایوصف است – دیدم و خوشحال «گردیدم»

عرض کردم: یابن رسول الله! آیا وقت ظهور مبارک رسیده است تا دیدگان همه به جمال و حضورتان روشن شود؟

حضرت فرمودند: «لم تبق من العلامات الا المتحویات و ربما اوقعت فی مدّة قليلة، فعلیکم بدعاء الفرّج»؛ از علایم ظهور فقط علامات حتمی مانده است و شاید آنها نیز در مدتی کوتاه به وقوع پیوندند؛ پس بر شما باد¹⁹⁸. که برای فرج دعا کنید

روای صادق

مادر شیخ مرتضی انصاری قبل از تولد وی ، شبی حضرت امام صادق علیه السلام را در عالم رویا می بیند که قرآنی طلاکاری شده به او داد. معبرین خوابش را و عطای امام را به فرزندى صالح و بلندمرتبه تعبیر کردند و چنین شد که جهان تشیع مفتخر به وجود این شخصیت گردید که از

کتاب «الوقایع و الحوادث» نوشته شیخ مجد باقر ملبوبی¹⁹⁸

نسل جابر بن عبدالله انصاری ، فرزندی پا به عرصه گیتی بگذارد که
استمرار بخش خط ولایت و امامت باشد.^{۱۹۹}

امام، بسم الله الرحمن الرحيم در گوش من قرائت نمود

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و
سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به
مجلس درس شیخ درآمدم ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم
خیلی به این حالت متاثر شدم تا جایی که دست به ختوماتی زدم ، فایده
. نبخشید. بالاخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم
در بسم الله الرحمن الرحيم شبی در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و
. گوش من قرائت نمود

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم ، کم
کم جلو رفتم ، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می
کردم . آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وی آهسته در
را در گوش تند خوانده ((... بسم الله)) گوش من فرمود: آن کس که

در گوش من خوانده ، این بگفت و برفت . من از ((والضالین)) است تا این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا²⁰⁰ . تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت

امام فرمود: «الْغَدِيرُ غَدِيرُهُ» کتاب الغدير، چشمه کوثر او است

علامه سید محمد تقی حکیم از قول یکی از فضلاء خوزستانی نقل می کند: «در خواب دیدم قیامت برپا شده است و مردم در محشر موج می زنند. در این هنگام دیدم گروهی در اطراف حوض آبی که بسیار زلال و شفاف است، گرد آمده اند و هر کدام می کوشند در نوشیدن آب آن حوض بر دیگری پیشی گیرند. در این هنگام، مردی نورانی کنار حوض آب آمد. برخی را در نوشیدن آب پیش می اندازد و برخی را از نوشیدن آن باز می دارد. فهمیدم که او امام علی (ع) است. جلو رفته، سلام کردم و با اجازه حضرت کاسه ای از آب حوض نوشیدم

در این هنگام دیدم علامه امینی وارد می شود. می خواستم برخورد امام (ع) را با علامه ببینم. وقتی ایشان کنار حوض رسید، امام با احترام از او استقبال و با وی معانقه کرد. سپس کاسه ای از آن آب پر کرد و خواست

زندگینامه استاد الفقهاء شیخ انصاری ، مولف ضیاء الدین سبط شیخ ، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری²⁰⁰

که با دست خود، علامه را سیراب کند، ولی علامه به خاطر احترام، به این کار راضی نبود. سرانجام امام (ع)، با اصرار زیاد علامه امینی را به دست مبارک خویش از آن آب سیراب کرد. وقتی چنین دیدم، به حضرت عرض کردم: ای مولای من! یا امیرالمؤمنین! چرا برخورد و احترامی که با علامه داشتید با من نکردید؟ امام فرمود: «الغديرُ غدیره؛ کتاب الغدير،²⁰¹ چشمه کوثر او است.

دیدم علامه امینی به جای امیرالمؤمنین ایستاده است

دکتر محمدهادی امینی از قول یکی از مراجع تقلید معاصر نقل می کند: «روزی در نجف، خدمت علامه امینی بودم که در مورد یکی از عالمان آن زمان سخن به میان آمد. علامه به خاطر عملکرد او در یک موضوع ولایی، به شدت از او انتقاد کرد. به خاطر این انتقاد، کدورتی در دل من نسبت به علامه پیدا شد. پس از درگذشت علامه، شبی در عالم رؤیا دیدم که

عرصات محشر است. بسیار تشنه بودم. به همین دلیل، به سوی حوض کوثر رفتم تا از دست صاحب کوثر سیراب شوم. وقتی به آن جا رسیدم، با شگفتی دیدم علامه امینی به جای امیرالمؤمنین ایستاده است و مردم را سیراب می کند. به این ترتیب، مقام علامه بر من آشکار شد و از کرده خود پشیمان گشتم».^{۲۰۲}

گفتند: «امیرالمؤمنین آمده است ...»

صبح روز ورود علامه امینی به منزل آقای خادمی در اصفهان، حجت الاسلام فیروزیان که از ورود علامه بی خبر بود، به خانه ایشان می رود و می گوید: شب گذشته در خواب دیدم که جمعیت انبوهی جلوی منزل شما گرد آمده اند و به شدت ابراز احساسات می کنند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: «امیرالمؤمنین آمده است».

اینک آمده بودم که خوابم را برای شما نقل کنم که خوابم تعبیر شد؛ اگرچه خود مولا تشریف نیاورده اند، ولی شاگردش آمده اند تا روح ایمان و ولایت را زنده کنند^{۲۰۳}

رؤیای صادق علامه مجلسی درباره شیخ بهایی

علامه محمدتقی مجلسی نقل می‌کند که یک شب شیخ بهایی را در خواب دیده که به او گفت چرا به نگارش شرح احادیث خاندان پیامبر (ص) نمی‌پردازی؟ وی هم بیان کرده که در لیاقت او چنین کاری نیست سپس شیخ بهایی بیان کرده که این کار از ما دیگر گذشت و شما باید مشغول شوید بنابراین شیخ به او گفته که یک سال تدریس را برای چنین کاری رها کن!

مجلسی سپس تلاش می‌کند که این کار را شروع کند اما در ابتدا جرأت نمی‌کرده تا اینکه به مریضی سختی گرفتار شده و از خداوند طلب بسیار زیاد عفو و بخشش کرده تا خداوند او را بمیراند. باز هم خوابی او را فرا می‌گیرد و این بار در عالم رؤیا امام حسن و امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) را می‌بیند که برای شفایش آمده‌اند، امام سجاد (ع) به او می‌گوید که! زندگی تو مفیدتر از مرگ است بنابراین از خداوند طلب مردن نکن!

وی سپس در آن حال از خواب می‌پرد درحالی‌که هیچ گونه درد و مشکلی در بدنش نبوده است. دوباره خواب او را در برمی‌گیرد که این بار حضرت محمد(ص) را می‌بیند و شروع به صحبت و ستایش او می‌کند این بار از پیامبر (ص) می‌پرسد که راه قرب خدا چه است؟ پیامبر (ص)

هم می گوید که همان کار که در فکر داری و در حال انجام بودی را ادامه بده. در گفت و گو با پیامبر (ص) بوده که امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) نیز به عیادت ایشان آمدند که دیگر شروع به گریه می کند

بار سوم دوباره خواب او را در بر می گیرد که شنید کسی می گوید پیامبر (ص) برای او میوه و غذای بهشتی آورده است ظروف همه از طلا بوده و او مشغول خوردن می شود و به همه اطرافیانش نیز می دهد، خلاصه هر چه کباب می خورد و می نوشد تمام نمی شدند و سپس میوه می خورد و به دوستانش نیز می دهد در نهایت از خواب بیدار می شود در حالیکه میوه و کباب به معنی علم در خواب تعبیر می شود در همین حال تصمیم به نگارش شرح احادیث را می کند

علامه مجلسی در کتاب «شرح من لا یحضره الفقیه» نگارش این اثر را از برکت های هدایت شیخ بهایی و سپس هم آن رؤیاهای ادامه دار²⁰⁴ می داند.

خواب دیدن شیطان با طنابهایی در دست

²⁰⁴ <https://www.mashregnews.ir/news/408557>

یکی از شاگردان شیخ انصاری(ره) می گوید زمانی که در نجف اشرف و نزد شیخ انصاری به تحصیل مشغول بودم، شبی شیطان را در خواب دیدم که طنابهای متعددی در دست داشت، پرسیدم: این بندها برای چیست؟ پاسخ داد اینها را به گردن مردم می اندازم و آنها را به سمت خویش می کشم و به دام می اندازم، هر کدام از این طنابها برای یک شخص است زنجیری را دیدم که کلفت بود شیطان گفت: روز گذشته این زنجیر را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا وسط کوچه کشیدم، ولی علی رغم زحمات زیادم، شیخ از قید رها شد و برگشت.

وقتی از خواب بیدار شدم، در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خودم گفتم بهتر است که از خود شیخ تعبیرش را بپرسم از این رو، به حضور ایشان رسیدم، خواب خود را که برای ایشان تعریف کردم فرمودند: شیطان راست گفته است، زیرا آن ملعون می خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دامش گریختم.

شیخ انصاری در تعبیر آن خواب گفت: دیروز، من پول نداشتم، اتفاقاً چیزی در منزل لازم داشتیم، با خود گفتم یک ریال از مال امام زمان(عج) نزدم موجود است و هنوز وقت مصرفش نرسیده است، به عنوان قرض برمی دارم و روزهای بعد ادا خواهم کرد. یک ریال برداشته از منزل

خارج شدم، همین که خواستم پول را خرج کنم، با خودم گفتم از کجا معلوم که من بتوانم این قرض را ادا کنم؟ و در همین اندیشه و تردید بودم که تصمیم خود را گرفتم، چیزی نخریدم و به خانه برگشتم و پول^{۲۰۵} را سر جای خود گذاشتم

پدر بحرالعلوم خواب دید...

شبی که علامه سید مهدی بحرالعلوم به دنیا آمد، پدر وی در عالم خواب دید که امام رضا (ع) دستور دادند محمد بن اسماعیل بن بزیع -از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد (ع)- شمعی بر فراز بام سید مرتضی (منظور پدر بحرالعلوم است) بر افروزد. وقتی محمد بن اسماعیل آن شمع را روشن کرد، نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت. پدر از آن رؤیای راستین بیدار می شود و همزمان خبر مولود^{۲۰۶} تازه رسیده را به او می دهند

علامه جعفری، علامه امینی را در خواب می بیند...

علامه محمدتقی جعفری می نویسد:

^{۲۰۵} <https://www.mehrnews.com/news/2338396/>

^{۲۰۶} <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa21700>

یکی از خویشاوندان این جانب، در واپسین روزهای سال 1355، خواب می بیند که در برابر مرحوم علامه امینی، در یک اتاق نشسته است. علامه !به او می گوید: آیا شما جعفری را می شناسید؟ وی پاسخ می دهد: آری

سپس پاکتی را که در میان آن نامه ای بوده است، به ایشان می دهد و می گوید: این نامه را به جعفری بدهید و به او بگویید: ما اکنون در عالم برزخ دستمان از کار بسته است (نمی توانیم کاری انجام بدهیم)، ولی شما که در آن دنیا و در میدان کار هستید، درباره امیرالمؤمنین علی (ع) کار کنید

علامه جعفری می نویسد: حدود یک سال بود که در فکر ترجمه و تفسیر نهج البلاغه بودم، ولی پس از آن که جریان این رؤیا را شنیدم، برای کار ترجمه و تفسیر، تصمیم نهایی را گرفتم

و طبق نقل دیگری علت اینکه علامه جعفری، شروع به شرح نهج البلاغه می کنند این بوده که علامه امینی در خواب به ایشان می فرماید: دوست داشتم کل عمر دنیارو برای علی ع و مظلومیتش گریه کنم.

و این باعث انگیزه برای نوشتن شرح نهج البلاغه علامه جعفری میشه که چاپ اول ان بیست جلد بوده و چاپهای بعدی در جلدهای بیشتری منتشر شده است^{۲۰۷}.

سیراب شدن علامه امینی

از قول فرزند علامه امینی قدس سره نقل می کند :

وقتی پدرم را دفن کردیم ، یکی از بزرگان آمد و به من تسلیت گفت و فرمود من در این فکر بودم بینم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چه مرحمتی در مقابل زحمات

(۱) گلشن ابرار .

و خدمات مرحوم امینی می نمایند .

در عالم خواب دیدم :

حوضی است و آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بر لب آن ایستاده اند .
افراد می آیند و مولا از آن حوض ، به آنها آب می دهند . گفتند : این
حوض کوثر است .

در این حال آقای امینی به نزدیک حوض رسید حضرت ظرف را
گذاشتند ، آستینها را بالا زده و دستان مبارکشان را پر از آب کردند و به
علامه آب خوراندند و خطاب به او فرمودند :

بیض الله وجهک کما بیضت وجهی (پروردگار رو سفید کند تو را کما
اینکه مرا رو سفید کرد) .^{۲۰۸}

خواب عجیب ایه الله مرعشی نجفی

حجه الاسلام محمود مرعشی فرزند ایه الله نجفی مرعشی گفت: یکی از
خصوصیات دیگر پدر که به من هم بسیار تأکید می کردند این بود که
هرگز نگذار کسی دستت را ببوسد، یک بار تاجری به نزد آقا آمد و به

دست و پای ایشان افتاد و با التماس از پدر خواست که فقط یک بار هم شده به خانه او برود. پدر با ناراحتی ایشان را از بوسیدن دست منع کردند و به دلیل اصرار ایشان پذیرفتند به خانه او بروند.

وی افزود: آقا همان شب خواب می‌بینند که به منزل این تاجر رفته اند اما او نشسته و سر مردم را می‌برد و شکمشان را پاره می‌کند، قلبشان را از سینه خارج می‌کند و خونشان را در ظرفی می‌ریزد و می‌نوشد، با دیدن این خواب، صبح فردا از ما خواستند که تحقیق کنیم این تاجر کیست. تحقیق کردیم و فهمیدیم او فردی رباخوار است که از مردم ربا می‌گیرد و می‌خواسته که با رفتن آقا به خانه‌اش اعتباری کسب کند^{۲۰۹}

غیبت و بدگویی از دیگران

حجه الاسلام محی الدین حائری شیرازی فرمودند
شیخ بهلول، نقل کرد در زمان رضا خان به خاطر آن که مورد غضب شاه بودم و مأموران در تعقیب من بودند، همسر خود را طلاق دادم؛ زیرا اگر

او به زوجیت من باقی می ماند ممکن بود مورد تعرض دستگاه قرار بگیرد.

حتی پس از آن که او را طلاق دادم و عده او تمام شد وسیله ازدواج مجدد را برای او فراهم آوردم تا هیچ ناراحتی و خطری از ناحیه من متوجه او نشود.

مدتی گذشت این زن، از دنیا رفت.

من در خواب سه نفر زن را دیدم که نزد من آمدند. از آنها پرسیدم شما کیستید؟

یکی از آنها گفت: من عمه پدر تو هستم، و دو نفر دیگر هم از خویشان به شمار می آمدند.

به هر صورت آنان به من گفتند: حضرت زهرا (س) ما را فرستاده است تا این مطلب را به شما برسانیم که وقتی زن شما از دنیا رفت ملائکه عذاب قصد عذاب او را داشتند ولی حضرت زهرا (س) دستور فرموده است فعلا دست از عذاب او بردارید.

علت عذاب غیبتهایی بود که او از بعضی از مردم کرده بود و دلیل دستور توقف عذاب از سوی حضرت زهرا (س) نیز برای آن است که شاید از غیبت شدگان رضایت خواهی شود و آنان نیز رضایت دهند.

شیخ بهلول گفت: من پس از بیدار شدن از خواب فوراً خود را به محل سکونت آن زن رسانیده و به منبر رفتم، بالای منبر به مردم گفتم شخصی از اهل این محل از دنیا رفته و غیبت بعضی از مردم را کرده است از تقصیر او بگذرید و او را عفو کنید تا از عذاب اخروی نجات یابد و به دیگران هم که در جلسه حاضر نیستند بگویید تا از تقصیر او بگذرند.

بعد از مدتی همسر سابقم را خود در خواب دیدم که رو به من کرده و گفت: فلانی راحت شدم و اضافه کرد که: تو نیز اینجا بیا، چرا در دنیا این محل کثیف مانده ای^{۲۱۰}

من در آن شب، افرادی را در نماز شب یاد کردم و نام بردم، یکی هم آقای میر شاه ولد بود...

حضرت حجة الاسلام و المسلمین، آقای حاج میر شاه ولد عالم بزرگوار و امام جمعه محترم شهرستان ملایر، فرمودند:

در یکی از بیمارستانهای تهران، پنج شش روز بود که در بخش «سی سی یو» تحت مراقبت بودم. وضع روحی و جسمی‌ام در شرایط فوق العاده

²¹⁰ <http://majnoon110.blogspot.com/1387/06/page/2>

نامناسبی بود که در شب هفتم در عالم روءیا دیدم که حضرت آیت الله گلپایگانی در کنار بستر سجاده پهن کرده است . با حالت خاصی مشغول نماز و تهجد می باشد . تا از خواب بیدار شدم ، به خود گفتم من از این وضعیت وخیم شفا و نجات پیدا خواهم کرد . نماز و دعای ایشان در کنار تختخواب ، نشانی از استجاب این دعا است .

اتفاقا آقای انصاری ان مدیر محترم انتشارات انصاری ان قم به عیادت اینجانب آمده بود . من خوابی را که آن شب دیده بودم کوتاه و فشرده برای او تعریف نمودم که چنین صحنه ای را در عالم روءیا دیده ام . ایشان در بازگشت به قم این خواب را به آقا تعریف کرده بود . آقا مکئی نموده و از آقای انصاریان پرسیده بودند :

آن روءیا در چه شبی بوده است؟

پاسخ دادند : در فلان شب . آقا فرمودند :

من در آن شب ، افرادی را در نماز شب یاد کردم و نام بردم ، یکی هم آقای میر شاه ولد بود ...^{۲۱۱}

پاره‌های بدنم را بمن ملحق کنید

بامداد اربعین حسینی علیه‌السلام سال 1402 هجری قمری مصادف با هفتمین روز شهادت ایه الله دستغیب و نوه و یارانش ، طبق برنامه روزانه صبح اول وقت بمنزل پدر شهیدم رفتم . سرپرست دفتر به استقبال آمد ، نخستین جملاتش را پس از سلام و تعارفات معمولی چنین شروع کرد .

علویه محترمه‌ای که من او را می‌شناسم و خانه‌اش نزدیک ما است می‌گوید دیشب مرحوم آقا را در خواب دیدم بمن فرمودند قطعاتی از بدن من لای آجرهای دیوار باقیمانده است بمن ملحق کنید .

حتما سابقه دارید که قاتل نابکار که مواد منفجره را به خود بسته بود ، نارنجک متصل به آن مواد را کنار ایشان منفجر می‌کند لذا قسمت معظم بدنشان قطعه قطعه می‌شود . من نخست اعتنا نکردم و به گزارشات و برنامه‌های عادی پرداختم سپس باتفاق چند نفر از دوستان برای شرکت در مجلس هفتمین روز یکی از شهدای همراه آنمرحوم ، از خانه بیرون آمدم وقتی بمحل شهادت نزدیک شدیم ناگهان یاد آن خواب افتادم به رفقا گفتم چنین خوابی نقل شده ضروری ندارد نگاهی بلابلای آجرها بیفکنیم بهمان نگاه نخستین همه متوجه شدیم که لابلای آجرها پر از

ذرات گوشت می‌باشد . دو نفر از رفقا مامور شدند آنها را جمع آوری نمایند و در دو کیسه پلاستیکی جا دهند . از دو ساعت بظهر که این قضیه فاش شد و خود بنده در آن مجلس «مسجد سیاحتگر» و ظهر در «مسجد جامع» و شب قبل از مراسم دعای کمیل این مطلب را برای عموم بیان کردم و شور و هیجان خاصی شهر را فراگرفت و اعلام شد که امشب ساعت ده تشییع دوم انجام می‌گیرد .

انبوه جمعیت عزادار و سینه زن صحن شاهچراغ را فراگرفته بود و بیاد ملحق کردن بقیه بدن ابی عبدالله الحسین علیه السلام در اربعین بودند و تا پاسی از شب سرگرم عزاداری بودند . راستی که قضیه شگفت بود . فراموش کردم بگویم ساعتی چند پس از کاوش لابلای آجرهای کوچه یکی از بستگان بمن خبرداد دو نفر از آقایان محترم که یکی از آنها از بستگان شهید است نظر همین خواب را دیده‌اند . لذا قضیه صورت جدی‌تری بخود گرفت و من بدنبال آن مخدره علویه فرستادم که رویای خودت را با نام خود و همسر و فامیل و تمام خصوصیات با آدرس دقیقا منزل بنویس و ایشان نیز اجابت نمود و هم اکنون آن نوشته پیش روی من قرار دارد و من تنها بذکر چند جمله آن برای ثبت در تاریخ بیداری خودمان اینجا نقل می‌نمایم این خانم چنین نوشته :

نحوه خواب : در باغ بزرگی بودم که آیت الله دستغیب در جلو می رفتند و من دنبال ایشان بودم آنجا باغ بود ولی آن قسمت که آیت الله دستغیب بودند در وسط چمن بود که ایشان عبای قهوه‌ای روی دوششان بود و بمن گفتند که برو و به آنها بگو که من تکه گوشتم لای دیوار است و چند دفعه تکرار کردند که وقتی من از خواب بیدار شدم خیلی نگران بودم .

کیسه‌ای در کفن برای پاره‌های بدن

باز مطلب عجیبی از زبان همسرش بشنوید : اینها اتفاقی نیست ، راستی شگفت است . ایشان گفتند : هنگامی که خلعتی (کفنی) ایشان را بیرون آوردم ، در میان پارچه‌های کفن ، کیسه‌ای از چلواری سفید دوخته شده دیدم که بند و قیطان آن معمولی بود .

متحیر شدم این برای چیست؟ آنرا کنار گذاشتم و بقیه تکه‌ها و پارچه‌ها را دادم . یک هفته گذشت ، اربعین حسین علیه السلام بود و عاشورای دیگر هفتم شهدای جمعه خونین شیراز بود . قضیه خواب‌هایی که شب قبل دیده شده بود که پاره‌های بدن آقا هنوز لابلای دیوار و پشت بامها و بر سر درختهای خانه مجاور باقیمانده ولوله‌ای در شهر انداخته بود وقتی

معلوم شد این رؤیاها صادقانه است قطعات گوشت را جمع آوری کردند
من هم بیاد آن کیسه لای خلعتی افتادم رفتم و آنرا آوردم و بعضی از
بستگان دادم و گفتم معلوم شد چرا آقا این کیسه را در کفن خود
گذاشته است . این بقیه کفن ایشانست که باید تتمه بدنشان در آن قرار
گیرد و دفن شود»

آخرین شب و روز شهید دستغیب

نیمه‌های شب بود که پیش از موعد مقرر که آقا برای تهجد از خواب
بر می خواست ناگهان سراسیمه در بستر نشست و دستها را بر پیشانی‌ش
نهاد و مرتباً «لا حول ولا قوه الا بالله» می گفت و حالتش از یک خواب
هولناک خبر می داد و سخن مرا (همسرایشان) که پرسیدم شما را چه
می شود ، آیا آب می خواهید یا چیز دیگری می خواهید؟ پاسخ نمی داد .
اصرارم زیاد شد فرمود امروز دیگر جز با اشاره به شما سخن نمی گویم .

هنگامی که برای بیرون رفتن از منزل از پلکان پائین می آمد ، با دست
چپ به سینه اشاره کرد و سپس رو به آسمان بلند نمود . من آنوقت
نفهمیدم چه گفت اما لحظاتی بیش نگذشت که صدای انفجار از این اشاره
پرده برداشت یعنی من هم بملکوت اعلی پرواز می نمایم .

پیرمرد محترمی از اهالی کازرون که در زمان حیات آقا مکرر او را در خدمت پدرم دیده بودم چندی قبل در مسجد بدیدنم آمد و چند خواب عجیب نقل کرد که یکی از آنها را برای عبرت دیگران اینجا نقل می‌نمایم .

گفت : سال گذشته که عمویم به حج مشرف شد مبلغ سی هزار تومان بفرزندش که داماد من است داد و به او گفته بود این وجه برای خودت ولی خمس آنرا نداده‌ام تو آنرا بپرداز . اما آقای محمد باقر صادقی کازرونی چون سرگرم ساختن خانه بود و به آن وجه نیاز مبرمی داشت همه آنرا صرف ساختمان نمود تا بعدا شش هزار تومان خمس آنرا بدهد . چند شب قبل مرحوم شهید آیت الله را بخواب می‌بیند در حالی که میخ‌های بزرگی را بدیوار می‌زند و با کلنگ به آن می‌کوبد تا دیوار را خراب کند وقتی محمد باقر اعتراض می‌کند که حضرت آقا این چه کاریست می‌کنید؟ می‌فرماید مقدار شش هزار تومان من در این دیوار است! ۲۱۲

خواب عجیب شیخ مفید (محمد بن نعمان)

شبى شيخ مفيد در خواب ديد كه در مسجد كرخ بغداد نشسته است و فاطمه زهراء عليها السلام دست امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام را گرفته بود و به نزد شيخ مفيد آمد و فرمود : يا شيخ! علمهما الفقه! اى شيخ! به اين دو فقه بياموز! شيخ از خواب بيدار شده و در تعجب فرو رفت كه اين چه خوابى بود و من كجا و درس دادن به دو امام كجا؟ و از طرفى خواب ديدن امام معصوم عليه السلام شيطانى نيست . چون صبح شد ، به مسجدى كه در خواب ديده بود رفت و در آن جا نشست . ناگاه مادر سيد رضى و سيد مرتضى در حالى كه خدمتكاران اطرافش را گرفته بودند آمد و به شيخ گفت : يا شيخ! علمهما الفقه! شيخ تعبير خوابش را فهميد و بسيار به آن دو بزرگوار احترام مى نمود^{۲۱۳}

چرا ابن فهد حلى بر همه علما مقدم بود؟

حاج ملا محمد صالح برغانى فرمود : پدرم گفت : در خواب ديدم ، پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله نشسته است و علماء در خدمت پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله نشسته اند و مقدّم بر همه «ابن فهد حلى» جاى دارد . تعجب كردم كه اينهمه علماء با آن مقامات و شهرت ، چگونه است كه

در مقامی پایین‌تر از ابن فهد جای دارند . با این که ابن فهد در میان علماء چندان شهرتی ندارد . از این رو ، راز این موضوع را از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم .

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : به این علت که دیگر علماء هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می‌کرد ، از مال فقراء نزد ایشان بود به او می‌دادند و گرنه جواب می‌کردند . اما ابن فهد هرگز فقیران و نیازمندان را از نزد خود محروم باز نمی‌گردانید و اگر از اموال مخصوص فقرا نزد او نبود از مال خود می‌داد ، این مرتبه را از این کار یافت^{۲۱۴}

چگونه سید مرتضی، ملقب به علم الهدی شد؟

نقل شده که وزیرالقادر بالله بنام ابوسعید محمد بن حسین در سال 420 هـ ق بیمار شد . شبی امیرالمومنین علی علیه‌السلام را در خواب دید . امام به او فرمود : به علم الهدی بگو برای تو دعا کند تا شفایابی!

وزیر پرسید :

علم الهدی کیست؟ من او را نمی‌شناسم! امام علیه‌السلام فرمود: او علی بن الحسین موسوی است! وزیر وقتی از خواب بیدار شد به سید مرتضی با عنوان علم الهدی

نامه نوشت و تقاضای دعا جهت بهبودی خود را کرد. سید در پاسخ او نوشت. به خدا پناه می‌برم! از این لقبی که مرا با آن خطاب کردی. این بی‌ادبی است که من این نام او را بپذیرم! وزیر با دعای او خوب شد و در پاسخ نوشت: به خدا قسم من این لقب را از پیش خود برای تو انتخاب نکرده‌ام. بلکه آن لقبی است که جدّ علی بن ابیطالب بتو داده است! بعد از بهبودی وزیر، خلیفه هم از جریان آگاه شد و به سید مرتضی نوشت: ای علی! لقبی را که جدّ بتو داده است بپذیر و او هم آن لقب را بپذیرفت^{۲۱۵}

خواب علامه سید نعمه الله جزایری

ایشان فرمودند: شب عید فطری در خواب دیدم که در صحرای وسیعی هستم که در آن یک خانه وجود دارد و همه مردم به آن خانه می‌روند . من هم به طرف آن خانه رفتم و دیدم که شخصی دم درب ایستاده و برای مردم مسأله می‌گوید . پرسیدم که این شخص کیست؟ گفتند پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است . من صفها را شکافتم و نزد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم ، عرض کردم ای جد بزرگوار! دعایی از شماست که در اول نماز بگوئیم : «إِنِّي أَقْدُم إِلَيْكَ مُحَمَّدًا بَيْنَ يَدَي حَاجَتِي وَ اتُوجِّهُ بِهِ إِلَيْكَ» تا آخر و اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراه اسم شما ذکر نشده ولی من اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را همراه اسم شما ذکر می‌کنم ولی می‌ترسم شاید این کار من بدعت باشد .

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشت خود را نزدیک هم قرار داده و بهم چسباند و فرمود : ذکر اسم علی علیه‌السلام با من بدعت نیست .

چون از خواب بیدار شدم دیدم در بعضی از کتابهای دعا ، اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اسم پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در همان دعا ذکر شده است⁽²⁾ .

شیخ حسین بخش جعفری نیکبخت پاکستان

شیخ حسین به سبب محکومیت برادرش به اعدام ، بسیار نگران بود .
شبانگاه سیدی گران پایه در خواب می بیند و مشکل خویش با وی در
میان می نهد .

سید به وی می فرماید : در آرامگاهم به دیدارم بیا ، گره از کارت گشوده
خواهد شد ، ان شاء الله !

شیخ حسین می پرسد : آقای من ! شما را نمی شناسم . کیستید؟
جایگاهتان کجاست؟

سید می فرماید : دوستی داری که فردا به سوی ما حرکت می کند ، با او
رهسپار شو!

شیخ حسین بامداد یکی از آشنایانش را می بیند و داستان رویای معنوی
را به باز می گوید . آن دوست که اندیشه زیارت آفتاب تابناک پلدختر
مرحوم سید نعمه الله جزایری را در سر داشت ، در شگفتی فرو می رود و
شیخ حسین بر مرقد بزرگمرد وارسته صباغیه ، خدا را می خواند و چون
باز می گردد ، خبر رهایی برادرش را از اعدام دریافت می کند^{۲۱۶}

خواب شیخ صدوق

کتاب کمال الدین و تمام النعمه

کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، جامع ترین و کامل ترین کتاب درباره اثبات وجود امام زمان(ع) و غیبت آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است. در این کتاب از آیات قرآن و روایات معصومین(ع) و تاریخ انبیای سلف(ع) به شیوه ای بدیع استفاده شده و طول عمر حضرت ولی عصر(ع) با استدلالات عقلی و ادله نقلی به اثبات رسیده است و به اشکالات و شبهات مطرح در این زمینه به بهترین وجه پاسخ داده شده است.

شیخ صدوق(ره) در مقدمه این کتاب چنین می نگارد

چون به خواسته و مراد خودم که زیارت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بود، رسیدم به نیشابور آمدم و در آنجا اقامت کردم و مشاهده نمودم اکثر کسانی که به نزد من رفت و آمد می کردند راجع به جریان غیبت به شبهه افتاده اند. من برای ارشاد و هدایت آنان به راه راست با ذکر

اخباری که از پیغمبر و امامان(ص) وارد شده، کوشش و تلاش بسیار کردم.

بعد از مدتی مردی بزرگ از اهل فضل و خرد به نام شیخ نجم الدین ❦ ابو سعید محمد بن الحسن از بخارا، در شهر قم بر من وارد شد من از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم ... یک روز که با من مشغول صحبت بود نقل کرد که در بخارا به مردی از بزرگان فلاسفه و اهل منطق برخورد کرده و از او درباره حضرت قائم(ع) سخنی شنیده که موجب تحیر و شک و شبهه اش در موضوع غیبت امام زمان و انقطاع خبر آن حضرت شده، من در اثبات وجود امام زمان(ع) مطالبی برای آن شخص فاضل و دوست باوفا گفتم و اخباری را از پیغمبر و ائمه(ع) راجع به غیبت امام زمان برایش ذکر کردم که شک و شبهه اش مرتفع گردید و قلبش اطمینان یافت و در برابر این اخبار صحیح کاملاً تسلیم شد.

او از من درخواست کرد که برای او کتابی در این موضوع بنگارم من وعده دادم که خواسته او را در آینده انجام دهم. در این میان شبی

درباره خانواده و فرزندان و برادران و نعمتی که در ری رها کرده بودم،
... فکر می کردم، ناگهان خواب بر من غلبه کرد

در عالم خواب دیدم گویا در مکه ام و بر گرد بیت الله الحرام طواف ...
می کنم و در دور هفتم می باشم و به نزد حجرالاسود آمده ام، دست
بدان می کشم و آن را می بوسم و این دعا را می خوانم: «امانت خود را
ادا کرده و عهد و پیمان خویش را مواظبت نمودم تا به وفاداری من
شهادت و گواهی دهی

در این هنگام مولایم حضرت قائم(ع) را دیدم که بر در خانه کعبه ❀
ایستاده است. من با قلب مشغول و فکر پریشان نزدیک شدم، آن
حضرت در چهره من نگریست و راز درونم را دانست پس سلام کردم و
جواب سلام را دادند سپس فرمودند: «لم لا تصنّف کتاباً فی الغیبه حتّی
تکفی ما قد همّک؟»؛ چرا درباره غیبت کتابی تألیف نمی کنی تا اندوه
دلت را برطرف کنی؟ عرض کردم: «ای فرزند پیامبر(ص) درباره غیبت
چیزهایی نوشته ام». فرمودند: «به آن روش و سبک تو را امر نمی کنم که

کتاب را بنویسی؛ بلکه الان کتابی در غیبت بنویس و غیبت هایی را که پیامبران(ع) داشته اند ذکر کن». این را فرمودند و سپس رفتند

من هراسان از خواب برخاستم و تا طلوع صبح به دعا و گریه و درد □ ❄️ دل و شکایت مشغول بودم صبح که فرا رسید در پی امثال امر ولی الله و حجت الهی شروع به تألیف این کتاب کردم در حالی که از خداوند، استعانت جسته و بر او توکل می کنم و از تقصیرات خود طلب آمرزش می کنم^{۲۱۷}

محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است

حکایت؛ حجت الاسلام سید محمد نوری که در کتابخانه نجف اشرف، ملازم علامه امینی بود، گفته است: علامه امینی می فرمود: در یک شب جمعه، زائر حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مشغول زیارت و دعا بودم، از خدا می خواستم به خاطر حضرت امیر علیه السلام کتاب

«درالسمطین» را که در آن زمان کمیاب بود و در تکمیل مباحث کتاب
الغدير به آن نیاز داشتم، برای من مهیا کند

در این هنگام، یک عرب ساده و بی آرایش برای زیارت حضرت
مشرف شد و از حضرت می‌خواست که حاجت او را برآورده کند و
گاوش را که مریض بود شفا دهد، یک هفته گذشت ولی کتاب را پیدا
نکردم؛ بعد از آن، دوباره برای زیارت مشرف شدم، از حسن اتفاق در
وقتی که مشغول زیارت بودم، دیدم همان مرد به حرم مشرف شد و از
حضرت تشکر کرد که حاجت او را برآورده کرده است. وقتی من کلام
آن مرد را شنیدم، محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده
کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است

خطاب به حضرت (علیه السلام) عرضه داشتم: جواب این مرد را دادی و
حاجتش را برآورده کردی! اما من مدتی است به خدا متوسل می‌شوم و
شما را شفیع قرار می‌دهم که آن کتاب را برای من مهیا کنید ولی آن
کتاب مهیا نشده، آیا من کتاب را برای خودم می‌خواهم، یا به خاطر
کتاب شما؟

آنگاه گریه برایم مستولی شد و با حالت ناراحتی از حرم بیرون آمدم، آن شب از ناراحتی چیزی نخوردم و خوابیدم، در عالم خواب دیدم که مشرف به خدمت حضرت امیر (علیه السلام) شده‌ام و حضرت در آن حال، به من فرمود: آن مرد، ضعیف الایمان بود و نمی‌توانست #صبر کند. ولی تو باید صبر داشته باشی.

از خواب بیدار شدم، صبح سر سفره بودم که در زده شد، در را باز کردم، دیدم همسایه‌ای که شغلش بنایی بود، داخل شد و سلام کرد و گفت: من خانه جدیدی خریده‌ام که بزرگ‌تر از این خانه است، بیشتر اثاث خانه را به آنجا منتقل کرده‌ام و این کتاب را در گوشه آن خانه پیدا کردم، خانمم گفت: این کتاب به درد تو نمی‌خورد، آن را به شیخ عبدالحسین امینی هدیه کن، شاید او استفاده کند.

من کتاب را گرفتم، غبارش را پاک کردم و دیدم همان کتاب خطی «در السمطین» است که دنبالش بودم. در این هنگام، بر این نعمت، سجده شکر کردم.^{۲۱۸}

خواب عجیب میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء)

او خود گفت که در ایام عاشورا به قرائت کتابهای مقتل مشغول بودم .
شبی از شبها در این فکر بودم که چگونه می شود اصحاب امام حسین
علیه السلام هر یک که به میدان میرفتند عده زیادی از دشمن را
می کشتند با این که لشکر دشمن شجاع و عجیب بود . چرا در مقابل
اصحاب امام حسین علیه السلام شجاعتی نشان نمی دادند . شب در خواب
دیدم که حادثه کربلا ذ روی داده و من جزو سربازان امام حسین
علیه السلام بودم . ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت نوبت جهاد توست . من
گفتم من که اسلحه ندارم ؟ او چاقویی که از تیغه آن چیزی باقی نمانده
بود

گفت این سلاح توست .

گفتم لشکر دشمن کجا هستند ؟ او دست مرا گرفت تا به دیواری
رسیدیم . دیدم که مورچه های بسیاری روی هم سوار و بر روی آن دیوار
راه می رفتند . آن مرد گفت : این مردان لشکر دشمن می باشند . من چند

خطی کشیدم و در هر خط کشیدن مورچه گانه زیادی فرو می ریختند . در این موقع از خواب بیدار شدم.^{۲۱۹}

ملاصدرا استاد خود را در خواب دید!

می گویند : ملا صدرا شبی استاد خود ، میرداماد را در خواب دید و از او سؤال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر نمودند! با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست؟

میرداماد در جواب گفت : سبب آنستکه من مطالب حکمت را آنچنان نوشته ام که حتی علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند بفهمد! ولی تو حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبی ، کتابهای تورا ببیند ، مطالب آنرا می فهمد و لذا تورا تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند!^{۲۲۰}

پیامبر در خواب به او دستور داد...

قصص العلماء .²¹⁹

کاشف العطاء فرمودند که حضرت رسول علیه السلام را در خواب دیدم که به من امر فرمود که بعد از تشهد بگویم (و تقبّل شفاعته فی امّته وارفع درجته و قربّ وسیلته)^{۲۲۱}

تعبیر خواب حمله شیر و مار!

نقل است که شخصی وحشت زده خدمت ملا محمد تقی آمد و گفت : شب گذشته در خواب دیدم که شیر سفید رنگی که مار سیاه رنگی اطراف گردن او پیچیده بود ، به من حمله ور شد و می خواستند مرا بکشند! ملا محمد تقی به او فرمود : مگر دیشب کشک و رُبّ انار خوردی؟ جواب داد : آری . فرمود : خوابی که دیده ای هیچ ضرری ندارد زیرا این دو خوراک موذی دست به دست هم داده و چنین خوابی برای تو بوجود آورده اند.^{۲۲۲}

خواب تولد علامه محمد باقر مجلسی

نقل شده که : عالمی از خراسان که با ملا محمد تقی رفاقت داشت ، به عتبات عالیات مشرف شد و در بازگشت شبی در خواب دید که : در

فوائد الرضویه 221

روضات الجنات²²²

خانه‌ای است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوازده امام علیه‌السلام حضور دارند و همگی به ترتیب نشسته‌اند و بعد از امام عصر علیه‌السلام ، او نشسته است . در این موقع پدر علامه مجلسی ، با شیشه گلابی وارد شد و رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیه‌السلام از آن استعمال کردند . سپس پدر علامه مجلسی رفت و با قنداقه‌ای در دست برگشت و آن را خدمت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برد و گفت : برای این طفل دعا کنید که خداوند او را مبلّغ دین گرداند . حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن کودک دعا کردند سپس قنداقه را به دست حضرت علی علیه‌السلام دادند و او هم دعا کرد و به ترتیب همه امامان علیه‌السلام دعا کردند و در آخر این سید خراسانی هم دعا کرد .

وقتی خراسانی از خواب بیدار شد ، بطرف اصفهان حرکت کرد و خدمت ملا محمد تقی مجلسی شد . ملا محمد تقی رفت و ابتدا شیشه گلابی آورد و خراسانی را خوشبو کرد و سپس رفت و قنداقه‌ای آورد و گفت : این کودک امروز متولد شده است . برایش دعا کنید! خراسانی خوابش برای ملا محمد تقی تعریف نمود^{۲۲۳}

عظمت علامه مجلسی

گویند شخصی ار بحرین ، اخلاص عجیبی به علامه مجلسی داشت تصمیم گرفت که به زیارت علامه برود ولی وقتی به اصفهان آمد ، خبریافت که علامه از دنیا رفته است . او خیلی ناراحت و محزون شد . شب هنگام خواب دید که : در محلی است که منبر بلندی قرار دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالای منبر قرار دارد و حضرت علی علیه السلام هم کمی پایین تر بر منبر نشسته و یک صف از پیامبران جلو منبر ایستاده اند و بعد از آن صفهای زیادی است که ایستاده اند و علامه هم در صفها ایستاده است . ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آخوند ملا محمد باقر! پیش بیا! علامه از صفها بیرون آمد و پیش آمد تا به صف پیامبران رسید . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پیش بیا! علامه به جهت اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله از صف انبیاء جلوتر آمد . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بنشین . علامه عرض کرد از شما خواهش می کنم که مرا نزد پیامبران خجالت زده نفرمائید . زیرا آنان ایستاده اند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای پیامبران! بنشینید تا ملا محمد باقر هم بنشیند. انبیاء همه نشستند و علامه مجلسی هم نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست.^{۲۲۴}

باز هم درباره عظمت علامه مجلسی

صاحب جواهر روزی در مجلس درس فرمود: که دیشب خواب دیدم که به مجلس بزرگی که عده‌ای از علماء در آن بودند وارد شدم. دیدم دم در درباری است که از او اجازه گرفتم و وارد شدم نگاه کردم و دیدم که همه علماء متقدمین و متاخرین در آن مجلس حضور دارند و در بالای مجلس، علامه مجلسی نشسته است! من تعجب کردم از دربان پرسیدم: چرا علامه مجلسی بالاتر از همه علماء نشسته است؟ گفت او در نزد امامان به (باب الائمه) معروف است.^{۲۲۵}

خواب شهادت شهید دوم

²²⁴ قصص العلماء.

²²⁵

از شیخ بهائی حکایت شده که : پدرم روزی به نزد شهید ثانی رفته و دیده بود که شهید ثانی سخت در فکر است . وقتی علت را جویا شده بود ، در جواب گفته بود : ای برادر به گمانم من شهید دوم باشم . زیرا دیشب در خواب دیدم که سید مرتضی علم الهدی مهمانی برپا کرده و همه علمای امامیه را دعوت نموده و چون وارد شدم ، سید برخاست و به من مرحبا گفت و فرمود که در کنار شهید اول بنشین و چون مجلس مهمانی شروع شد من بیدار شدم . و این دلیل روشنی است که من شهید دوم هستم .

کرامت آخوند

حجة الاسلام والمسلمین قرائتی فرمود :

در همدان به همراه تنی چند از محترمین شهر به زیارت مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی رفتیم وساعتی در خدمت ایشان بودیم . در این مدت می دیدم که خادم آقا مرتب می آید و اظهار می کند فقیری در خانه است و پول می خواهد . آخوند هم مرتب به زیر تشک دست

برده و مبلغی بیرون آورده به وی می‌داد . تا اینکه مرحوم آخوند از جا بلند شد و بیرون رفت . در این وقت یکی از همراهان خواست بداند که در زیر تشک چقدر پول هست . چون آن را بلند کرد چیزی ندید . فکر کردیم که پولها تمام شده است .

مرحوم آخوند تشرف آورد و روی تشک نشست . مجدداً خادم می‌آمد و برای فقرا پول تقاضا می‌کرد ، آخوند باز دست به زیر تشک برده پول بیرون آورده به خادم می‌داد . بعد از اینکه این عمل چندبار تکرار شد ، بالاخره رفیق ما طاقت نیاورد و سرّ این مطلب را از مرحوم آخوند پرسید و اظهار کرد من دیدم زیر تشک پولی نبود و الان متحیرم که این پولهای فراوان از کجا بدست شما می‌رسد که به چشم ما دیده نمی‌شود .

مرحوم آخوند فکری کرد و فرمود : من دستورالعملی را انجام دادم که هرکس آن را تا چهل روز انجام دهد ، روز چهارم به خدمت امام زمان(عج) شرفیاب می‌شود . من مشغول آن عمل شدم ولی نتوانستم کامل انجام بدهم . در شب چهارم در خواب دیدم که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری در یکی از خیابانهای شهر راه می‌رفت و فقرای زیادی به دنبال ایشان براه افتاده و از حاج شیخ پول می‌گرفتند . در این بین حاج شیخ نظرش به من افتاد و فرمود من از طرف حضرت بقیه الله

الاعظم امام زمان «عج» دستور می‌دهم که به فقرا توجه نموده و آنها را دست خالی برنگردانی. از آن وقت من اطمینان پیدا کردم که آن حضرت خود مسئول این بودجه است و این از برکت وجود آن حضرت است. ۲۲۶

خواب آیت الله شریعت اصفهانی

مرجع تقلید آیت الله شریعت اصفهانی نقل نمود که کتابی مورد نیازم بود لذا رفتم تا از استادم شیخ محمد حسنی کاظمینی بگیرم. در راه بر سر قبر شیخ خضر رفتم و فاتحه‌ای خواندم. وقتی به در خانه استادم رسیدم در زدم ولی کسی در را باز نکرد. دوباره در زدم. این دفعه در باز شد و استادم در حالی که کتاب مورد نظر من در دستش بود، دم در آمد. من گفتم از کجا فهمیدید که من این کتاب را نیاز دارم؟ فرمود در خواب دیدم که شیخ خضر گفت الان شریعت اصفهانی می‌آید و فلان کتاب را

می‌خواهد . بلند شو و برایش آماده کن . دفعه اول که در زدی مشغول پیدا کردن کتاب بودم.^{۲۲۷}

مهمان امام حسین علیه السلام شد...

فرزند شیخ عباس قمی فرمود : وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحدين امام علی علیه‌السلام از دنیا رفت همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپردیم . و به منزل برگشتیم ، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت پس از آن برای استراحت به بستر رفته و لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب ، پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم . من گفتم در چه حالی هستی؟ فرمود : از لحظه‌ای که وارد برزخ شدم تا الان سه بار محضر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شده و مهمان آن جناب شدم.^{۲۲۸}

مرحوم شیخ عباس قمی به خواب پسرش آمد و به او گفت: فلان دهه را فلان جا منبر برو و جایی که قول داده ای منبر نرو؛ زیرا پولشان آلوده

کشکول ممتاز لنگرودی ۲۲۷

دیار عاشقان ۲۲۸

است . وقتی با پسر تماس گرفتند تا منبر برود، گفت: من نمی توانم
بیایم . گفتند: شما قول داده بودید . گفت: پدرم در عالم خواب فرمود
اینجا منبر نروم، چون پول آنها آلوده است . دعوت کننده گفت: راست
گفته است . تا به حال پولم آلوده به ربا نشده بود، اما امسال آلوده شد .
پسر حاج شیخ عباس می گوید: آن موقع در یک دهه به من هزار تومان
می دادند، اما آخر آن دهه، یک زن آمد و مبلغ صد تومان به من داد .
پیش خودم گفتم: پدرم فکر حلال و حرام کرده بود اما فکر زندگی من
را نکرده بود . اما خانم دیگری آمد و گفت: شما بودید که اینجا صحبت
می کردید؟ گفتم: بله . او یک پاکت به من داد که هزار تومان در آن بود
و مستمعین آن را داده بودند . فهمیدم که پدرم فکر زندگیم را هم کرده
است ^{۲۲۹}!

در خواب دیدم که همراه آیت الله امینی به منظور تشییع جنازه‌ای...

آیت الله حسینی همدانی فرمودند : شب چهاردهم ماه مبارک 1367
قمری بود در آن زمان ما منزل مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی را

اجاره کرده و در آن جا سکونت داشتیم . در خواب دیدم که همراه آیت الله امینی به منظور تشییع جنازه‌ای به سوی وادی السلام نجف می‌رویم . جنازه را به غسلخانه غربی شهر نجف نزدیک ثلثه بردند . سه نفر جنازه را حمل می‌کردند . آنان جنازه را به کناری گذاشتند . بعد دستور رسید که جنازه را به داخل غسلخانه ببرید . در این هنگام ، شخصی یک سینی کوچک که درون آن یک استکان و نعلبکی هم بود از قهوه‌خانه به غسلخانه آورد و درون استکان شیر بود . این شیر حالت جوشش و فوران داشت حامل آن سینی به من گفت : این شیر را برای رسول خدای که در داخل غسلخانه تشریف دارند ببرید . من سینی را گرفتم . بعد به من گفت : هر که برای مجاورت به نجف بیاید ، رفتار رسول اکرم ص با او این چنین خواهد بود . من سینی را به سوی غسلخانه بردم . ترشحاتی از شیر را روی دستم و لباسم پاشید . صبح از خواب بیدار شده و برای ادای فریضه نماز صبح به مسجد شیخ مرتضی رفتم . بعد از نماز که به سوی منزل روان شدم دیدم که جنازه‌ای را می‌برند .

جهت تشییع همراه آن رهسپار شدم . ناگهان دیدم مرحوم آیت الله امینی هم تشریف دارند رفتم در همان غسلخانه ، جنازه‌ای را روی زمین

گذاشتند از مرحوم علامه امینی سؤال کردم : جنازه کیست؟ ایشان فرمودند : مرحوم حاج آقا آخوند تبریزی است که چند سال است برای مجاورت نجف ساکن نجف بوده و مرا وصی خود قرار داده است ..^{۲۳۰}

سفارشات علامه امینی

مرحوم حجة الاسلام دکتر امینی چنین می نویسد :

پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم پدر بزرگوارم علامه امینی نجفی یعنی

سال 1394 هجری قمری ، شب جمعه ای قبل از اذان فجر ایشان را در خواب دیدم . او را شاداب و خرسند یافتم .

جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم :

پدر جان! در آنجا چه علمی باعث سعادت و نجات شما گردید؟

گفتند : چه می گویی؟

مجددا عرض کردم :

آقا جان! در آنجا که اقامت دارید ، کدام عمل موجب نجات شما شد؟

کتاب الغدير . . . یا سایر تألیفات . . . یا تأسیس و بنیاد کتابخانه

امیرالمؤمنین علیه السلام ؟

پاسخ دادند : نمی دانم چه می گویی قدری واضح تر و روشن تر بگو!

گفتم : آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته اید و به جهان دیگر

منتقل شده اید . در آنجا که هستید کدامین عمل باعث نجات شما گردید

از میان صدها خدمت و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟

مرحوم علامه امینی درنگ و تأملینمودند . سپس فرمودند :

فقط زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام .

عرض کردم : شما می دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار

است و راه کربلا بسته ، چه کنم؟

فرمود : در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین علیه السلام

برپا می شود شرکت کن . ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را به تو

می دهند .

سپس فرمودند : پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور شدم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش نکن .

مرتبا زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان . این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است که موجب نجات و سعادت‌مندی در دنیا و آخرت تو می باشد . . . و امید دعا دارم .^{۲۳۱}

اداء قرض با دیدن خواب

آیت الله سید محمد نجفی همدانی فرمود : در سال 1370 ه . ق شب پنجشنبه‌ای بود که با یکی از دوستان صحن مطهر حضرت علی علیه‌السلام صحبت شد که به مقبره آیت الله قمی برای فاتحه برویم . من عذرآوردم که فرصت ندارم و در ایوان برای ایشان فاتحه می‌خوانم و می‌روم . آن دوستم وارد حجره شده ولی بنده در ایوان مقبره مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی فاتحه خواندم و در همان حال به ایشان خطاب کردم که اگر قرضی که دارم اداء شود ، هر شب پنجشنبه به زیارت شما می‌آیم . پس از قرائت فاتحه به منزل رفتم و همان شب

خواب دیدم که وارد صحن شدم . هنگام ورود مرحوم قمی را با چند نفر از شاگردان مشاهده کردم که مشغول صحبت بودند . به طرف حوض رفتم که وضو بگیرم ، بدون آنکه بایستم ، از دور به ایشان سلام کردم ، معظم له نیز از دور پس از جواب سلام تبسمی به بنده کرد . ناگهان از خواب بیدار شدم . چهار روز بعد ، برای خرید صابون ، به مغازه میرزا حسن شوشتری (که به وی بدهکار بودم) رفتم . ربع دینار (معادل پنج درهم) به او دادم و چون مبلغ صابون دو درهم بود او می‌بایست سه درهم به من پس می‌داد ، ولی او یک درهم داد . با تعجب پرسیدم : که چه شده است؟ گفت این دو درهم را که برداشتم بقیه‌طلبی که بود از شما می‌خواستم . زیرا یک روز قبل یکی از تجار تهران به مغازه ما آمد و گفت : به آیت الله سید عبدالهادی شیرازی مراجعه کردم و عرض کردم ، مقداری پول وجوه شرعی دارم ولی می‌خواهم با آن قرض طلبه‌ها را بدهم . از این جهت ایشان اجازه فرمودند و شما را معرفی کردند سپس تاجر به من گفت : دفتر خود را باز کن : و طلبه اهل علمی که سید و مجتهد باشد و شش ماه هم از قرض او گذشته و نتوانسته پرداخت کند معرفی کن تا قرض او را بدهم! من دفتر را باز کردم و اولین صفحه مربوط به طلب شما بود . او قرض شما را داد و فقط دو درهم باقی مانده که از او مطالبه نکردم و الان از شما دریافت کردم و دیگر حسابی ندارید

. در این جا متوجه شدم که تبسم حاج آقا حسین قمی چه بوده است!
یعنی ما ، حاجت تو را انجام دادیم . از آن پس هر شب پنج شنبه بر سر
قبر او می‌روم و فاتحه‌ای می‌خوانم^{۲۳۲}

خواب عجیب و سرنوشت ساز ایه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری

یکی از ویژگیهای آیت الله حائری ، توسل شدید به امام حسین
علیه‌السلام بود . علاوه بر روزه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند
هر روز قبل از شروع درس ، بطور مختصر ، ذکر توسلی به امام حسین
علیه‌السلام توسط یکی از شاگردان انجام می‌گرفت . یکی از یاران خاص
ایشان ، علت این مسأله را سؤال می‌کند . ایشان در پاسخ می‌فرماید :
من ، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه‌السلام هستم .
هنگامی که در عراق بودم . در عالم خواب بمن گفته شد : سه روز دیگر
از عمرت ، بیشتر باقی نیست! با معیارهای فقهی گفتم : خواب حجّیت
ندارد . روز سوم که پنج شنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به
کنار دجله رفته بودیم . پس از نماز ظهر و صرف نهار ، ناگهان تب
شدیدی بر من عارض شد . متوجه آن خواب شدم . گفتم ، مرا به منزل
ببرید هر لحظه بر تب افزون می‌شد . یکدفعه متوجه شدم دونفر برای

قبض روح روح آمده‌اند . در همان حال ، متوسل شدم به آقا ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام عرضه داشتم : یابن رسول الله! من از مرگ هراسی ندارم ، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده‌ام . خواهش می‌کنم ، به من فرصتی بدهید ، تا خدمتی برای دینم انجام دهم . ناگاه شخص سومی آمد و به آن دو گفت : ایشان را آقا اباعبدالله شفاعت کرده ، شما برگردید . من دیدم ، آن سه با هم به طرف آسمان حرکت کردند ، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن شفاعت زنده‌ام .^{۲۳۳}

خواب شهید نواب صفوی

حضرت نواب مدتی به زندان شاه می‌افتد . اما با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فدائیان اسلام» می‌افتد ، تا به وسیله آن با عناصر فاسد در جامعه به مبارزه برخیزد و با انتشار اعلامیه‌ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلان می‌دارد .

او در بر پایی این سازمان اسلامی می‌گوید :

در خواب جدم سیدالشهداء را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود : «فدائیان اسلام» .^{۲۳۴}

خواب عجیب شهیدایه الله سید اسد الله مدنی

شهید مدنی می گفت : من در دو موضوع نسبت به خودم شک کردم . یکی اینکه به من می گویند (سید اسدالله) آیا واقعا من سید هستم؟ از اولاد پیغمبر هستم! و دیگر اینکه آیا من لیاقت آن را دارم که در راه خدا شهید بشوم یا نه؟!

روزی به حرم امام حسین علیه السلام رفتم در آن جا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد . پس از مدتی یک شب امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی به سرم کشید و این جمله را فرمود : یا بنی انتَ مقتول؛ ای فرزندم تو کشته می شوی!

که جواب دو سؤال من در آن بود . اما فرمود : فرزندم! یعنی من سید هستم و دیگر اینکه به من بشارت داد که من شهید می شوم²³⁵

امیر المومنین را در خواب دید...

از یکی از سادات و علماء نجف نقل شده که اجاره خانه‌اش مدتی تاخیر افتاده بود ، صاحب خانه هر روز فشار می‌آورد که اگر تا فردا وجه الاجاره تاخیر افتاده را پرداخت نکنی ، اثاثیه ات را به کوچه خواهم ریخت . این مرد عالم به حالت افسرده به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شده و به آن حضرت متوسل می‌شود و در آن حال به خواب می‌رود . در عالم خواب حضرت علی علیه‌السلام را می‌بیند که از او سؤال می‌کند چرا ناراحتی ؟ سید جریان خود را به حضرت می‌گوید . امام می‌فرماید : ما الان تو را می‌بینیم . عرض می‌کند : آقا من هر شب دو ساعت سعادت تشریف در حرم شریف شما را دارم ، حضرت می‌فرماید نه ما الان شما را می‌بینیم . با این حال مسئله‌ای نیست مطلب را حواله دادیم! سید از خواب بیدار می‌شود و با تعجب از خود می‌پرسد این چه حواله‌ای بود و حضرت مرا به که حواله دادند . به منزل باز می‌گردد . سحرگاه درب خانه‌اش به صدا در می‌آید . پس در را باز می‌کند و خود را در مقابل آیت الله ابوالحسن اصفهانی می‌بیند چون انتظار وی نداشت ، دست و پای خود را گم کرده و شتابزده می‌گوید : آقا بفرمائید : آیت الله اصفهانی می‌فرمایند : ماموریت ما تا همین جا بود و پاکتی بدست او داده و دور می‌شوند . وقتی پاکت مرا باز می‌کند ، با کمال تعجب می‌بیند

داخل پاکت درست همان مبلغی که وی به صاحب خانه بدهکار بود ، پول
قرار داده شده است . ۲۳۶

به باقر بگو چرا درسی را که پیش ما فرا می‌گرفتی ، رها کردی؟

شهید ایه الله سید محمدباقر صدر فرمود: در زمان تحصیل هر روز زمانی
را به تشرّف در حرم حضرت امیر علیه السلام اختصاص می‌دادم و در آن
ساعت ، در زمینه مطالب علمی می‌اندیشیدم و از برکات حضرت ،
استمدادمی‌جُستم . این شیوه را مدتی ترک گفتم . -و کسی بر آن آگاه
نبود- روزی مادرم در خواب ، حضرت امیر علیه السلام را می‌بیند که به
این مضمون ، فرمودند : به باقر بگو چرا درسی را که پیش ما فرا
می‌گرفتی ، رها کردی؟ ۲۳۷

کیسه پولت پیش میرزای قمی است...

گویند بعد از وفات میرزای قمی ، شخصی از اهل شیروان قفقاز همیشه
در مقبره میرزا خدمت می‌کرد و پولی هم دریافت نمی‌نمود .

از او پرسیدند چگونه شما بدون توقع مزد در این جا خدمت می‌کنی؟ گفت من از بزرگان شیروان قفقازم و ثروت زیادی داشتم . در سفر حج ، هنگام مراجعت از مدینه به قصد زیارت عراق سوار کشتی شدم که در حین سوار شدن پولهایم به دریا افتاد و من با فروش اثاثیه‌ام خود را به نجف اشرف رساندم . در آنجا با دست خالی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسل پیدا کردم . حضرت در خواب بمن فرمود ناراحت مباش وبعد از زیارت عتبات عالیات به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!

من هم به قم آمدم و به درخانه میرزای قمی رفتم . خادمش گفت آقا در خواب هستند . گفتم من غریبه‌ام و از راه دور آمده‌ام . خادم گفت پس خودت در را بکوب . وقتی در را کوبیدم ، صدای میرزا بلند شد که ای فلان شخص! آمدم . سپس در را باز کرد و کیسه پول مرا به من داد . و فرمود به شهرت برگرد و تا زنده‌ام راضی نیستم این مطلب را به کسی بگویی . من هم به شهرم برگشتم و بعد از مدتی تصمیم گرفتم به خدمت ایشان بیایم ولی وقتی به قم برگشتم ایشان از دنیا رفته بود لذا تصمیم دارم که خادم قبر ایشان باشم^{۲۳۸}

مرحوم نائینی فرمودند : این هم قبر شماست!

آیت الله حسینی فرمودند : حدود چهارده روز از فوت مرحوم آیت الله نائینی گذشته بود . شب چهاردهم در خواب دیدم که خدمت مرحوم آیت الله نائینی عازم مسجد سهله هستیم . مرحوم نائینی معمولاً عبای نازکی داشتند که هنگام راه رفتن آن را بر سر می کشید . حتی زمستان هم عبای سنگینی بر نمی داشتند . من دست راست ایشان را گرفته بودم و به سوی مسجد سهله روان بودیم؛ وارد مسجد که شدیم رفتیم مقام حضرت صادق علیه السلام در مسجد سهله .

ایشان در آن جا توقف فرمودند و به من فرمودند : برو بگو : متولی قبور انبیا بیاید . من به قدر پنج شش متر رفتم تا نزدیک حجره شوشتری ها . در عالم خواب می دیدم که آن جا سردابی است پله نداشت . همین طور شیب بود . من وقتی به ابتدای آن شیب رسیدم ، خواستم بروم پایین که دیدم شخصی از سرداب بالا آمد . این شخص قدری پهن و چهارشانه بود؛ ولی بدون توجه به من رفت نزد مرحوم آیت الله نائینی این شخص با مرحوم نائینی معانقه بسیار گرمی کردند؛ همدیگر را بغل گرفتند و گریه می کردند . بعد آن شخص به مرحوم نائینی فرمودند : بفرمایید و

اشاره کرد به همان سرداب؛ روان شدند من هم به دنبال ایشان رفتم؛
مرحوم نائینی مقداری بلند قدتر از آن آقا بودند؛ به این لحاظ هنگام
رفتن به سرداب ، مرحوم نائینی سر خود را خم کردند . زمین داخل
سرداب مثل آسفالت‌های قدیم که با گچ و خاک سرخ درست می‌شد
حالت زرد رنگی داشت . در آن جا قبور زیادی بود که محل آن با
برجستگی خاصی مشخص می‌شد . وقتی برگشتم بالا من در عالم رؤیا به
خود گفتم که من عکس این آقا را - که متولی قبور انبیا هستند - زیاد
دیدم . این مرحوم بوعلی است . مرد با عظمت و قدرتی بود . در آن
سرداب مسجد ، وقتی به مکان حضرت حجت رسیدم ، مرحوم بوعلی
اشاره به یک قبری کردند و فرمودند : این قبر مرحوم صاحب جواهر
است . مرحوم نائینی فرمودند : این هم قبر شماس است در آن لحظه صورت
قبری پیدا شد . وقتی از سرداب برگشتم ، مرحوم نائینی قصد کردند
وضو بگیرند من وسایل وضو را برای ایشان فراهم کردم و وضو گرفتند
و وارد حجره‌ای شدند که در مقام حضرت حجت علیه‌السلام بود . من هم
وضو گرفتم و داخل حجره شدم . بعد از نماز ، رفتم خدمت ایشان و
سؤالاتی از ایشان نمودم . در این موقع متوجه شدم که ایشان فوت
کرده‌اند . ابتدا از ایشان سؤال نمودم : آقا شما این نشئه (برزخ) را
چگونه می‌گذرانید . مرحوم نائینی فرمودند : من همان گونه که در دنیا

مرتب مشغول نماز بودم ، این جا هم مشغول نماز هستم . عرض کردم : ولی شما در دنیا تمام وقت که نماز نمی خواندید؛ فرمودند : مگر تدریس نمی کردم؛ مگر به انتظار نماز نمی نشستم؛ مگر تهجد نیمه شب نداشتم؟ بعد فرمودند : آن زمان که من در اصفهان مشغول تحصیل بودم ، حدود هفتاد مرتبه توأم ، تمام وقت یک نماز را صرف همان نماز کردم . در سامرا هم حدود بیست مرتبه این گونه نماز خواندم^{۲۳۹}

این در مخصوص اهل منبر و ذاکرین امام حسین علیه السلام است

در کتاب گنجینه دانشمندان جلد 9 آمده است که :

از آسید عبدالهادی شیرازی نقل شده که : شبی صحرای قیامت را خواب را خواب دیدم که بهشت دری دارد و علماء و فقهاء و مراجع تقلید در صف طولانی ایستاده و حضرت صادق علیه السلام به حساب آنها رسیده و به بهشت می فرستد و من دیدم که در اواخر صف هستم و تا نوبت به من برسد ، طول می کشد . نگاهی به اطراف کردم دیدم که درب دیگری به بهشت باز است که آن را باب الحسین می گویند ولی آنجا کسی معطل نمی شود با خود گفتم از این در می روم . پس بسوی آن در آمدم و خواستم وارد شوم ، دربان گفت : نمی شود زیرا این در مخصوص اهل

منبر و ذاکرین امام حسین ع است شما که منبری نیستی . از خواب بیدار
شدم و تصمیم گرفتم که هر شب جمعه برای بچه‌های خود ، روضه
بخوانم.

**ولایت صاحب این قبر یعنی حضرت علی علیه‌السلام به ما بهره وافر
داد**

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب تحفۃ الرضویه آورده است :
وقتی که مرحوم مقدس اردبیلی از دنیا رفت ، یکی از مجتهدین او را در
خواب دید که با وضع خوبی از روضه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام
بیرون آمده ، از آن مرحوم پرسید : شما از کجا به این مقام و مرتبه
رسیدید؟

مقدس اردبیلی رحمه‌الله پاسخ داد :

بازار عمل را کساد دیدم یعنی عملی که به درجه قبول برسد خیلی کم
است ولی ولایت صاحب این قبر یعنی حضرت علی علیه‌السلام به ما بهره
وافری داد.^{۲۴۰}

استاد فرمود : می خواهی بروی یا پیش ما می مانی؟

شیخ محمد تقی قزوینی از شاگردان میرزا نقل کرده است که :

من شوق وافری به زیارت عتبات داشتم ولی بر حسب معمول از رسیدن به این آرزو ناامید بودم تا این که شبی در خواب دیدم : که به زیارت عتبات نائل آمده‌ام و پس از آن در سامرا به خدمت میرزا مشرف شده‌ام . میرزا در آنجا به من فرمود : می خواهی بروی یا پیش من می مانی؟ اگر قصد اقامت داری هر ماه فلان مبلغ به تو بدهم؟ در این هنگام از خواب بیدار شدم . چند روز نگذشت که خداوند اسباب تشریف به عتبات را برایم فراهم آورد . بدانجا شتافتم و از آنجا به سامرا رفتم و به خدمت استاد مشرف شدم . پس از انجام تعارفات معمول استاد فرمود :

می خواهی بروی یا پیش ما می مانی؟ اگر قصد اقامت داری مطلب همان است که قبلاً گفته‌ام . به یاد خواب آن شب افتادم و فهمیدم که استاد به آنچه در خواب گفته بودم و مقداری که تعیین کرده بود ، اشاره دارد .

به هر حال در سامرا ماندم و بعد از یک ماه اقامت ، خادم میرزا درست همان مبلغی را که در خواب تعیین شده بود ، آورد . و هر ماه این حقوق ادامه داشت .

شهید مطهری پیامبر را در خواب دید که...

از همسر شهید مطهری نقل شده است که :

آقای مطهری همیشه مهربان بودند ، ولی این اواخر خیلی مهربانتر شده بودند . ایشان وقتی خیلی ناراحت و دچار مشکل بزرگی می شدند ، اغلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خواب می دیدند خود حضرت مشکل را حل می کردند ، چند شب پیش از شهادت ایشان ، خواب بودیم که ناگهان ایشان با حالت بسیار خاصی از خواب بیدار شدند .

از ایشان سوال کردم چه شده ؟ فرمودند : الان خواب دیدم که من و آقای خمینی در خانه کعبه مشغول طواف بودیم که ناگهان متوجه شدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سرعت به من نزدیک می شوند . همینطور که حضرت نزدیک می شدند برای اینکه به آقای خمینی بی احترامی نکرده باشم ، خودم را کنار کشیدم و به آقای خمینی اشاره کردم و گفتم : یا رسول الله! آقا از اولاد شما هستند .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آقای خمینی نزدیک شدند و با ایشان روبوسی کردند و بعد به من نزدیک شدند و با من روبوسی کردند و بعد لبهایشان را بروی لبهای من گذاشتند و دیگر برنداشتند و من از شدت

خوشحالی از خواب پریدم ، بوری که داغی لبهای حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را روی لبهایم هنوز حس می کنم .

بعد شهید مطهری کمی سکوت کردند و گفتند : من مطمئن هستم که
عنقریب اتفاق مهمی برای من رخ می دهد . من گفتم : نه ، انشاء الله
پیامبر خدا گفته ها و نوشته های شما را تأیید کرده است .^{۲۴۱}

شهادت شیخ فضل الله نوری

قبل از اینکه ریسمان دار را به گردن وی بیندازند یکی از مشروطه
خواهان برای او پیغام آورد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از
کشتن رها سازید! شیخ فضل الله گفت

من دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که
فردا شب مهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد . و بعد از
چند لحظه طناب دار را به گردن او انداختند و چهار پایه را از زیر پای
وی عقب راندند و طناب را بالا کشیدند .^{۲۴۲}

این رانشانه دعوت به زیارت می‌دانم..

مرحوم الهی قمشه‌ای بدون مناسبت و بی‌مقدمه ، گاهی به مشهد مقدس و یا قم ، برای زیارت تشریف می‌برد ، زمستان یا تابستان فرقی نداشت ، یک وقتی از ایشان درباره این سفرهای بی‌وقت سؤال شد فرمود من گاهی خواب می‌بینم ، حرم حضرت رضا«ع» و یا حرم حضرت معصومه(علیها السلام) هستم و این رانشانه دعوت به زیارت می‌دانم ، از این روی ، بر خود لازم می‌دانم که آن را اجابت کنم!^{۲۴۳}

کسی به من گفت به مشهد برو! خرجت با ما!

آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری نقل کرده‌اند که :

سالی در ناراحتی بودم و حالم گرفته بود ، شب در حیاط منزل خوابیده بودم در خواب دیدم کسی به من گفت به مشهد برو! خرجت با ما! در عالم خواب معلوم بود که آن شخص امام زمان علیه‌السلام است! تابستان بود به مشهد رفتم دو ماه و نیم در مشهد بودم در این مدت پولم تمام شد و یک دفعه یک اسکناس در دالان مسجد گوهرشاد پیدا کردم و نزدیک به آمدنم یک ششم از کتاب «وسایل الشیعه» که به خط مولف بود و

نفیس و ارزشمند بود به هزار و پانصد تومان به آستان مقدسه فروختم و بلیط قطار تهیه کردم و تصمیم گرفتم سری به سید محمد حسن جزائری که در بیرونی خانه آیت الله میلانی بود بزنم . در راه به طور شوخی با خود حدیث نفس کردم که ما فهمیدم خرج با آقا! چطور شد! اینکه من کم پول بشوم و از پول خانم (کتابها مال همسرم بود) به طور قرضی بدارم خرج کنم که طرز خرج دادن نیست؟ وقتی به بیت آیت الله میلانی رفتم و سید جزائری را دیدم ، در وسط حیاط با آیت الله میلانی روبه رو و با ایشان مصافحه و خداحافظی کردم . زیرا عجله داشتم که قرض آقای دادگر را بدهم و به ایستگاه قطار بروم . سید جزائری و پسر آیت الله میلانی بنام سید محمد علی با من تا ایستگاه آمدند . من خیلی اظهار تشکر کردم و با آنها خداحافظی نموده و به کوپه خودم در قطار رفتم . نزدیک به حرکت قطار آقای سید محمد علی پاکتی در دست من گذاشت و فرصت تعارف به من نداد و قطار حرکت کرد من پاکت را باز کردم دیدم که چند عدد اسکناس در آن بود و آیت الله میلانی نوشته بود که این وجه از طرف من یا مال من نیست که از کمی آن معذرت بخواهم و این سهم مبارک امام زمان (عج) یا از طرف آن بزرگوار است »

و این پول به اندازه مبلغ فروش کتاب بود و 5 قران زیادتر که آن هم کرایه درشکه چی شد . ۲۴۴

پاشو سماور را روشن کن که یکی از اولیاء الهی می آید!

مرحوم آیه الله شیخ محمد علی اراکی نقل می کند :

جمعه شبی در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علیه السلام بیتوته کرده بودم . بعد از نماز صبح به حضرت التماس کردم که یکی از اولیای خودت را به من معرفی کن !

آدم منزل و خوابیدم . یکی در خواب به من گفت : پاشو که یکی از اولیاء الهی می آید! بیدار که شدم دیدم خانم سماور را روشن کرده است . گفتم : حالا که زود است و وقت چای نیست ! گفت : در خواب به من گفته شد پاشو سماور را روشن کن که یکی از اولیاء الهی می آید! در این حال بود که در زدند وقتی در را گشودم دیدم آیه الله میلانی است . . ۲۴۵

شما چرا در حق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جفا می کنید؟

آیه الله میر محمد علی صدرایی اشکوری ارادت ویژه ای نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. اشعار فراوانی در مدح و مناقب، فضائل و مراثی آن بزرگواران سروده و تحت عنوان گلزار احمدی به چاپ رسیده است. وی در مقدمه آن آورده است:

«در سال 1349 شمسی بر اثر تصادف ماشین ضربه ای به مرکز بینایم وارد شد که منجر به کوری چشم گردید. جهت معالجه به بیمارستان آپادانا رفتم و تحت عمل جراحی چشم پزشک قرار گرفتم. پس از عمل به منظور استراحت در باغ چای خود به استراحت پرداخته تا روزی حدود ساعت 2 بعد از ظهر خوابیده بودم در عالم روءیا مردی نورانی بر من وارد شد. پس از سلام و جواب فرمودند: شما چرا در حق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جفا می کنید؟ گفتم: من که شیعه اثنا عشری هستم و نسبت به آن حضرت و فرزند ارجمند و آباء گرامیش ارادت می ورزم. فرمودند: منظورم شخص شما نبود، بلکه منظور وعاظ و نویسندگان است که در میلاد و مناقب آن حضرت کمتر سخن می

گویند. آن گاه فرمودند: امروز روز میلاد آن حضرت است. من یک مصرع شعر به شما می آموزم، شما به همین وزن در مدح آن حضرت بسازید. عرض کردم: چشم! این یک مصرع را به بنده تلقین کردند:

«عید میلاد حسن حجت حادی عشر است»

از خواب بیدار شدم، فوراً یادداشت کرده و چون بذل توجهی شده بود، مدیحه ای در همان ساعت ساخته، جهت چاپ در روزنامه (طلوع اسلام) فرستادم و در این دیوان از نظر مبارک می گذرد و از همان روز شروع به ساختن اشعار در توحید و مصائب اهل بیت علیهم السلام و نصایح و غزلیات نمودم که به صورت دیوان درآمده است و این قضیه را فقط به عنوان یادآوری به حضور وعاظ و شعرا و نویسندگان محترم نوشته ام که متذکر این نکات بشوند.²⁴⁶

امام حسین علیه السلام فرمود : اگر برای من روضه می خواند من همین صدا را دوست دارم

شیخ ابراهیم گفت : یک شب خواب دیدم ، منبری ها جمع شده اند که بروند نزد حضرت سید الشهداء علیه السلام و جرأت نمی کنند : دیدم

شیخی آمد که برود پیش حضرت . منبری‌ها نیازهایشان را مطرح کردند ، تا شیخ به امام بگوید ، یکی گفت به آقا بگو : دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید ، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت : به آقا بگو : من برای شما روضه می‌خوانم ، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می‌خندند . به حضرت بگو : دعا بکنند که صدایم خوب شود . دیگری گفت : من قرض دارم . به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرض‌هایم را بپردازم . شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه‌ای برگشت . شیخ گفت : امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، نسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می‌خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می‌خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم‌السلام علم را پاک و با اخلاص می‌خواهند.^{۲۴۷}

دعا برای مادر و قدر دانی او

زنی بود از اهل عبادت بنام باهیه ، هنگام مرگ عرض کرد: (خدایا) ای ذخیره (و امید) من ای تکیه گاه من در زندگی و مرگ ، مرا هنگام مرگ

وامگذار (کمکم کن) و در خانه قبر دچار وحشت مگردان .
پس از فوت او پسرش هر شب و روز جمعه بر سر قبر مادر می آمد،
مقداری قرآن می خواند و برای مادر و اهل قبرستان دعا میکرد. روزی
این جوان مادرش را در خواب دید سلام کرد، و عرض کرد: حال شما
چطور است ؟ و بر شما چه می گذرد؟

باهیه گفت : پسرم ، مرگ دارای سختیها و نگرانیهاست ولی من بحمدالله
در جایی هستم که از سبزه فرش شده و به حریر آراسته گردیده است .
جوان گفت : مادر آیا حاجتی داری ؟ مادر گفت : از تو می خواهم که از
دیدن و زیارت و دعا خواندن و قرائت قرآن برای ما دست برداری ، من
به آمدن تو در شب و روز جمعه مسرور و خوشحال می شوم ، پسرم
وقتی تو می آیی ، اموات به من می گویند: باهیه پسرت (دارد) می آید و
من به این مژده خوشحال می شوم ، امواتی هم که در اطراف من هستند
به آمدن تو مسرور می شوند.

آن جوان گوید: من در هر شب و روز جمعه به زیارت قبر مادرم رفته
مقداری قرآن می خوانم و اینگونه دعا می کنیم :
خداوند وحشت شما (اموات) را انس و همدم باشد و بر غربت شما

ترحم کند و از گناهانتان بگذرد و نیکیهای شما را قبول نماید.
گوید: یک شب در خواب مشاهده کردم جمعیت زیادی به طرف من
آمدند! پرسیدم ، شما کیستند و چه حاجتی دارید؟ گفتند: ما اهل
قبرستان هستیم ، آمده ایم از تو تشکر کنیم و بخواهیم که قرائت قرآن
و دعا کردن را از ما قطع نکنی.^{۲۴۸}

پیامبر اسلام در خواب جوان شل را شفا داد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی
را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا
نفرین کرد و من فلج شدم . پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه
بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من
مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی برپاهای او کشید و او شفا یافت.^{۲۴۹}

امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در عالم خواب به یکی از دوستان ایشان فرموده...

مرحوم اصفهانی در مکیال المکارم نقل کرده که امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در عالم خواب به یکی از دوستان ایشان فرموده: هر کس مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل فرج و تأیید من دعا کند من هم برای او دعا می‌کنم.^{۲۵۰}

در منبرها به مردم بگویید و به آنان دستور دهید توبه کنند...

حضرت امام حسن مجتبی(ع) در عالم خواب یا مکاشفه به مرحوم آیت الله میرزا محمدباقر فقیه ایمانی فرمودند: در منبرها به مردم بگویید و به آنان دستور دهید توبه کنند و برای تعجیل ظهور حضرت حجت(ع) دعا نمایند. دعا برای آمدن آن حضرت،

مفاتیح الجنان-دعای مشلول²⁴⁹

مانند نماز میّت نیست که واجب کفایی باشد و با انجام دادن عده ای از دیگران ساقط شود؛ بلکه مانند نمازهای پنج گانه است که بر هر فرد بالغ واجب است برای ظهور آن حضرت دعا کند.^[251]

داستان تقی بی نماز

نامش سید یونس و از اهالی آذر شهر آذربایجان بود به قصد زیارت هشتمین امام نور راه مشهد را در پیش گرفت و بدانجا رفت اما پس از ورود و نخستین زیارت همه پول او مفقود و بدون خرجی می ماند ناگزیر به حضرت رضا(ع) متوسل می شود و شب در منزل در عالم رؤیا می بیند که حضرت می فرماید: سید یونس بامداد فردا هنگام طلوع فجر برو و در بست پائین خیابان زیر غرفه نقاره خانه بایست اولین کسی که آمد رازت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند. می گوید پیش از فجر بیدار شدم وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت قبل از دمیدن فجر به همان نقطه ای که در خواب دیده و دستور یافته بودن آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم آقای تقی آذرشهری که متأسفانه در شهر ما به خاطر بدگویی برخی به او تقی بی نماز می گفتند از راه رسد اما من با خود گفتم آیا مشکل خود را به او

بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی‌نمازی است چرا که در صف نمازگزاران رسمی و حرفه‌ای نمی‌نشیند من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(ع) گفتم و آمدم بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(ع) گفتم و آمدم بار دیگر شب در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد. روز سوم گفتم بی‌تردید در این خوابهای سه‌گانه رازی است به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد می‌شد و جز آقا تقی نبود سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید اینکه سه روز است که شما را در این جا می‌بینم کاری داری؟ من جریان را گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه‌ام در مشهد پول سوغات را نیز دارد و گفت پس از یک ماه قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سر شوی در میدان سر شوی باشد، تا ترتیب رفتن تو به سوی شهرت را بدهم از او تشکر کردم. آمدم یک ماه گذشت زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم خورجین خویش را برداشتم در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم درست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: آماده رفتن هستی؟ گفتم: آری، گفت: بسیار خوب بیا! بیا!

نزدیکتر رفتم گفتم خودت به همراه بار و خورجین و هر چه داری بر
دوشم بنشین تعجب کردم و پرسیدم مگر ممکن است؟ گفت: آری،
نشستم به ناگاه دیدم آقا تقی گویی پرواز می کند و من هنگامی متوجه
شدم که دیدم شهر و روستاهای میان شهدا تا آذر شهر به سرعت از زیر
پای ما می گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در
آذرشهر دیدم و دقت کردم دیدم آری خانه من است و دخترم در حال
غذا پختن است آقا تقی خواست برگردد دامانش را گرفتم و گفتم بخدا
سوگند تو را رها نمی کنم در شهر ما به تو اتمام بی نمازی و لامذهبی
زده اند و اینک قطعی شد که از دوستان خاص خدایی از کجا به این
مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می خوانی؟ او گفت: دوست عزیز
چرا تقییش می کنی؟ باز او را سوگند دادم... تا اینکه تعهد گرفت که تا
زنده ام به کسی نگویم گفت: سید یونس من در پرتو ایمان و خود سازی
و تقوا و عشق به اهل بیت (ع) و خدمت به خوبان و درماندگان به ویژه با
ارادت به امام عصر (ع) مورد عنایت قرار گرفتم و نمازهای خود را هر
کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت (ع) می
خوانم²⁵².

شب آن شخص در خواب دید، که هودجی در میان زمین و آسمان است

حاج علی بغدادی گفت در تشریف محضر امام عصر (عج) به امام زمان
گفتم: ای آقای من سؤالی دارم

فرمود: «پرس

گفتم: روزه خوان های امام حسین(ع) می خوانند: که سلیمان اعمش از
شخصی سؤال کرد، که زیارت سیدالشهداء(ع) چطور است او در جواب
گفت: بدعت است، شب آن شخص در خواب دید، که هودجی در میان
زمین و آسمان است، سؤال کرد که در میان این هودج کیست؟
گفتند: حضرت فاطمه زهرا و خدیجه کبری(ع) هستند

گفت: کجا می روند؟

گفتند: چون امشب شب جمعه است، به زیارت امام حسین(ع) می روند و
:دید رقعه هایی را از هودج می ریزند که در آنها نوشته شده
امان من النار لزوار الحسين(ع) فی لیلة الجمعة امان من النار یوم «
»القیامة

امان نامه ای است از آتش برای زوار سیدالشهداء(ع) در شب جمعه و
امان از آتش روز قیامت. آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «بله راست است و مطلب تمام است.»^{۲۵۳}

ناگهان صدای منادی را شنیدم که می گفت: «میرزا حالش خوب و سلامت است...»

حجت الاسلام شیخ عبدالمحمد صرامی می گوید:

شب قبل از فوت فقیه مقدس، مرحوم میرزا جواد تبریزی (قدس سره) در عالم خواب دیدم که چهره مرحوم (قدس سره) در حال تغییر است. و هر لحظه صورت ایشان به شکل دیگری می شود. و سپس به شکل خود در می آیند و صورت ایشان به شکل شخصی بسیار نورانی منقلب می شد؛ ولیکن من توانایی دیدن آن شخص را نداشتم؛ اما احساس می کردم که صورت مبارکشان به شکل سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) تغییر می کند (صورت ایشان شبیه سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) می شود را در عالم خواب احساس می کردم اما مشاهده نمی کردم). در همان حال خواب تغییر شکل میرزا (قدس سره)

برایم سؤال شد و سؤال کردم چه شده است چرا صورت میرزا(قدس سره) تغییر می کند، مرحوم میرزا(قدس سره) چه شد؟

ناگهان صدای منادی را شنیدم که می گفت: «میرزا حالش خوب و سلامت است. ما ضامن او هستیم. وی در نزد ماست و حالش خوب است.» از خواب بیدار شدم و صبح تلفن زدم تا از حال میرزا(قدس سره) سؤال کنم، اما موفق نشدم. شب شنیدم که میرزا(قدس سره) از دنیا رفته است.^{۲۵۴}

در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند

مرحوم آیت الله العظمی اراکی نقل کردند که: آقای سیدعلی هاشمی بجنوردی که از شاگردان خوش فهم من بود و من از او خوشم می آمد، مدت مدیدی او را ندیده و از او هم اطلاعی نداشتم. تا اینکه کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با او برخورد کردم، پس از احوالپرسی، ایشان قضیه تی را نقل کرد و گفت: چندی پیش یکی از چشمانم عیبی پیدا کرد و دکتر تشخیص داد غده ای در مغز من به وجود آمده که باید کاسه سر برداشته شود.

من از این جریان خیلی بی تاب شدم، بعضی از دوستان گفتند ذکر یونسیه با شرایط مخصوصی که دارد، در بر آوردن حوائج خیلی مؤثر است. من به آن ذکر مداومت کردم، تا اینکه یک روز پای کرسی خوابیده بودم، در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند و در پیش همه آن ها امام عصر «ارواحنا له الفدا» سوار بر اسب هستند. وقتی که به من رسیدند، پیش خود گفتم: حالا به من توجه می کنند ولی توجه نفرمودند و رد شدند. من ازین که امام به من توجه نکردند، شروع کردم به ناله و زاری و اظهار تاثیر که ناگهان دیدم امام برگشتند و انگشت مبارکشان را بر چشم من گذاشتند. از خواب بیدار شدم متوجه شدم چشمم عیب و علتی ندارد. بعد از آن به پزشک مراجعه کردم و پس از عکس و معاینه گفتند: اثری از غده هم در سر وجود ندارد.^{۲۵۵}

چند نکته درباره خواب:

1-سفرارش شده به پهلوی راست یا به پشت بخوابید و از خوابیدن بصورت دمر و نهی شده است.

2-سفرارش شده که شبها زود بخوابید و سحر بیدار شوید.

3-«امیر مؤمنان علی(ع) خطاب به امام حسن(ع):اگر می خواهی که سالم بمانی واز پزشک بی نیاز شوی،چهار امر را رعایت کن!

اول: اگر به غذا میل نداری نخور!دوم:هنوز سیر نشده ای،از غذا دست بکش!سوم:غذا را کاملاً در دهان جویده نما!چهارم:قبل از خواب،غذای حاجت کن!^{۲۵۶}

4-«امام ششم(ع):نخوردن شام،پیری می آورد و سزاوار است که افراد مسن با شکم پُر بخوابند.^{۲۵۷}

«امام ششم(ع):برای افراد مسن خوب نیست که با شکم خالی بخوابند.واگر با شکم پُر بخوابند،برایشان بهتر است.»^{۲۵۸}

²⁵⁶ حلیه المتقین

²⁵⁷ بحار ج 66

²⁵⁸ بحار ج 66

5- معصوم(ع): کسیکه شب ماهی می خورد، خوب است قبل از خواب، خرما یا عسل بخورد تا دچار فلج نشود.^{۲۵۹}

6- امام رضا علیه السلام فرمود: اگر کسی می خواهد دچار درد گوش نشود، هر شب هنگام خواب مقداری پنبه در گوشش بگذارد.

7- امام رضا علیه السلام فرمود: خواب، سلطان مغز است و قوام و دوام نیروهای بدن، بسته به خواب می باشد. هنگامیکه انسان به

خواب می رود، بهتر است ابتدا به پهلوی راست بخوابد و پس از چندی، از پهلوی راست به پهلوی چپ سپس باز به پهلوی راست برود. اما بامداد که از خواب برمی خیزد، بهتر است که از پیلوی چپ بر است غلطیده سپس برخیزد!

بهتر است شب بعد از غذا، دو ساعت بیدار باشد. هنگامیکه انسان به مستراح می رود، زیاد آنجا نماند که توقف زیاد در مستراح، باعث بیماری «داء الفیل» میشود.^{۲۶۰}

حارج 62²⁵⁹

حلیه المتقین²⁶⁰

8- امام ششم(ع): هر که با وضو بخوابد، مثل این است که در مسجد مشغول عبادت است. و اگر در رختخواب یادش آمد که وضو ندارد، همانجا تیمم کند.^{۲۶۱}

9- «علی(ع): مسلمان با حال جنابت و یا بدون وضو بخوابد. و چنانچه آب برای غُسل یا وضو نبود، با تیمم بخوابد. زیرا در هنگام خواب، روح مؤمن را به آسمان بالا می‌برند و خداوند براو برکت می‌فرستد و اگر اجلش رسیده باشد، روح او را در رحمت خود می‌سپارد و اگر اجلش نرسیده باشد، به همراه ملائکه امین، روحش را به بدنش بر می‌گرداند.»^{۲۶۲}

10- «امام ششم(ع): هر که در وقت خواب، این آیه را بخواند: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُم وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (کهف آیه آخر)، هر ساعتی بخواهد، بیدار می‌شود.»^{۲۶۳}

11- «روایت شده که رسول خدا(ص) چون بخواب می‌رفتند، می‌فرمودند: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ أَحْيِيْ و بِاسْمِكَ امُوتُ و چون

²⁶¹ همان

²⁶² همان

²⁶³ همان

بیدار می شدند، می فرمودند: الحمد لله الذی احیانی بعد ما ماتنی والیه

النشور. ۲۶۴

12- «رسول خدا (ص): خواب بر هفت وجه است: خواب غفلت که خواب در مجلس ذکر است، خواب شقاوت که خواب در وقت نماز صبح است، خواب عقوبت که خواب در وقت نمازهای پنجگانه است، خواب لعنت که خواب بعد از نماز صبح است، خواب راحت که خواب ظهر است، خواب رخصت که خواب بعد از نماز عشاء است و خواب حسرت که خواب شب جمعه است.» اثنی عشریه

13- اگر کسی بخواهد خواب پیامبر یا امام معصوم یا شخص دیگری را ببیند این اعمال را انجام دهد:

مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان فرموده اند که:

خواب دیدن پیامبران یا امامان علیهم السلام یا والدین و یا یکی از مردگان:

شیخ کفعمی در مصباح و محدّث فیض در خلاصه الاذکار فرموده که دیدم در بعض کتب اصحاب امامیه که هر کس خواسته باشد در خواب

ببیند یکی از پیغمبران و امامان علیهم السلام را یا یکی از مردمان یا والدین خود را بخواند سوره شمس و لَیْل و قَدْر و قُلْ یا أیُّهَا الْکَافِرُونَ و سوره اخلاص و مُعَوِّذَتین را، پس بخواند صد مرتبه سوره اخلاص و صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او صد مرتبه و بخوابد با وضو به جانب راست، خواهد دید هر که را اراده کرده انشاءالله و تکلم خواهد کرد با او انشاءالله هر چه بخواند و در نسخه دیگر دیدم که این عمل را بجا آورد در

هفت شب بعد از آنکه این دعا را بخواند: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ الَّذِیْ لَا یُوصَفُ وَالْاِیْمَانُ یُعْرِفُ مِنْهُ مِنْکَ بَدَتِ الْاَشْیَاءُ وَ اِلَیْکَ تَعُوْذُ فَمَا اَقْبَلَ مِنْهَا کُنْتُ مَلْجَاةً وَ مَنَاجَاةً وَ مَا اَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ یَكُنْ لَهُ مَلْجَاةٌ وَ لَا مَنَاجَاةٌ اِلَّا اِلَیْکَ فَاسْئَلْکَ بِلاِ اِلٰهٍ اِلَّا اَنْتَ وَ اَسْئَلْکَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِحَقِّ حَبِیْبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ سَیِّدِ النَّبِیِّیْنَ وَ بِحَقِّ عَلِیٍّ خَیْرِ الْوَصِیِّیْنَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ الَّذِیْنِ جَعَلْتَهُمَا سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ السَّلَامُ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُرِیْنِیْ مِیَّتِیْ فِی الْحَالِ اَلَّتِیْ هُوَ فِیْهَا .

خدایا تویی زنده که وصفت نشود و ایمان از او شناخته شود از تو شروع شود چیزها و بسوی تو بازگردد پس هریک به تو رو کنند تویی ملجاء و پناهگاهش و هر کدام پشت کنند ملجاء و پناهی از تو نیست جز بسوی

خودت پس از تو خواهم به کلمه ((لااله الا انت)) و از تو خواهم به
((بسم الله الرحمن الرحيم)) و به حق حبیب تو محمد صلی الله علیه و
آله آقای پیمبران و به حق علی بهترین اوصیاء و به حق فاطمه بانوی زنان
جهانیان و به حق حسن و حسین که قرارشان دادی آقای جوانان اهل
بهشت بر همه شان سلام باد که درود فرستی بر محمد و آل محمد
و سپس مرده ام را در همان حالی که دارد به من نشان دهی.
برای خواب دیدن مطلب خود:

و در جواهر المنثوره است که کسی که بخواهد در خواب بیند مطلب خود
را بخواند وقت خوابیدن هر یک از این سوره ها را هفت مرتبه والشمس
واللیل و التین و اخلاص و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و
بخوابد با طهارت در مکان پاکی در جامه پاکی رو به قبله بر دست راست
خود یعنی به هیئت مرده که در لحد گذاشته می شود بخوابد و نیت کند
مطلب خود را اگر در شب اول ندید در شبهای بعد و از هفت شب تجاوز
نمی کند، گفته شده مجربست .

14- خواب یکی از راههای ارتباط انسان با عالم غیب است؛ زیرا در عالم
خواب، روح به اقتضای قوانین و سنن حاکم بر آن، از بدن مادی خود جدا

شده، با توجه به عالم غیب، حقایقی را مشاهده می‌کند. در خواب، گیرنده و دریافت کننده حقایق، «نفس و روح» انسان است. (طباطبایی: 269)

15- بسیاری از انسانها با خوابی که می‌دیده‌اند شرایط زندگی خود را دگرگون می‌ساخته‌اند. در میان شاعران نیز افرادی بوده‌اند که با دیدن خوابی ناگهان متحول شده و در راه حق قدم نهاده‌اند. از شاعران می‌توان به ناصر خسرو قبادیانی اشاره کرد که در چهل سالگی با دیدن خوابی ناگهان دیار خویش را ترک کرد و با پا گذاشتن روی نفسانیات خود، حجت خراسان لقب گرفت و به بالاترین درجه در مذهب اسماعیلیان رسید.

ناصر خسرو از خاندان محتشم بلخ بود و از کودکی به دربار سلاطین راه یافته و به مراتب عالی رسیده بود. او در 40 سالگی با دیدن خوابی که راه قبله را به او نشان می‌داد، عازم سفر به خانه خدا شد و از دسنگاه‌ها و مقام‌های دولتی کناره گرفت. او به دنبال خوابی که دید، دچار تغییر حال شد و در پی درک حقایق رفت و بر آن شد که پاسخ سؤالات خویش را بیابد اما به هر سو که می‌رفت، کسی را لایق پاسخ‌گویی به سؤالاتش نمی‌دید تا اینکه در سفری با اسماعیلیه آشنا شد.

در خواب کسی او را به سمت قبله هدایت نمود و بعد از آن، ناصر خسرو سفر هفت ساله خود را آغاز کرد.

در مقدمه سفرنامه چنین آمده است که: «من در جوز جان بودم. یک ماه پیوسته شراب می نوشیدم تا یک شب در خواب دیدم که یک نفر به من می گوید: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند. اگر بهوش باشی بهتر.»

من جواب گفتم که «حکما جز این چیزی نتوانست ساخت که اندوه دنیا کم کند.» جواب داد: «در بیخودی و بیهوشی و رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید.»

گفتم که: «من این از کجا آرم؟» گفت: «جوینده یا بنده باشد.» پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم آن را تمام بر یادم بود، بر من کار کرد. با خود گفتم که: «از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار شوم.»^{۲۶۵}

در باب عظمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره)...

در باب عظمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) مرحوم آیت الله دستغیب (ره) در کتاب «داستان های شگفت» نقل می کند:

مرحوم شیخ محمد نهایندی نقل می کرد: شبی در عالم رؤیا می بیند به مشهد مقدس رضوی (ع) مشرف شده و داخل حرم گردیده، سمت بالای سر، حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را می بیند. به خاطرش می گذرد که اجازه تصرف در سهم امام (ع) را که از آقایان مراجع تقلید دارد، خوب است که از خود آن بزرگوار اذن بگیرد، پس

خدمت آن حضرت رسیده پس از بوسیدن دست مبارک، عرض می کند تا چه اندازه اذن می فرمایید در سهم حضرتت تصرف کنم؟ حضرت می فرمایند: ماهی فلان مبلغ (مقدار آن از نظر قائل محول گردیده بود) پس از چند سال شیخ محمد به مشهد مقدس مشرف می شود و در همان اوقات مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی هم مشرف شده بودند، روزی شیخ محمد، حرم مشرف می شود، سمت بالای سر می آید، می بیند همان جایی که حضرت حجت (عج) نشسته بودند، آقای بروجردی نشسته است. به خاطرش می گذرد که از اکثر آقایان مراجع اجازه تصرف در سهم امام گرفته، خوب است از آقای بروجردی هم اذن بگیرد. پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می کند. ایشان هم می فرمایند: ماهی فلان مبلغ (همان مبلغی که حضرت حجت (عج) در خواب فرموده بودند)

پس شیخ محمد تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش می آید و می فهمد که تمامش واقع شده الا اینکه به جای حضرت حجت (عج) آقای بروجردی است^{۲۶۶}

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای؟

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم

و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون
همان برآود که در او است.^{۲۶۷}

قصری که ویران گردید!

«ملا علی کازرونی شبی در خواب دید که قصری با عظمت در باغی

قرار دارد. از صاحب قصر سؤال کرد. گفتند: مال فلان نجّار

شیرازی است. ناگاه صاعقه ای آمد و قصر را تبدیل به خاکستر کرد.

روز بعد ملا علی کازرونی سراغ نجار رفت و گفت: دیشب
چه کار کردی؟ گفت: هیچ! ملاّ او را قسم داد. نجار گفت: شب قبل با مادرم
دعوا کردم و کار به زدن و کتک کاری کشید.^{۲۶۸}»

داستان عفت و گریه امام حسن مجتبی(ع) در برابر زن کامجو

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید بادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و

گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبا ئی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟^{۲۶۹}

به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری

از شخصی اهل افغانستان بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را

گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرضکردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرضکردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم

که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و
وضع فرزندان مرتب گردید.^{۲۷۰}

خواب عجیب پیامبر اکرم (ص)

روزی رسول اکرم (ص) فرمود: دیشب در خواب دیدم که مردی نزد من
آمد و گفت برخیز ، برخاستم دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و در
دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آنرا بر گوشه دهان مرد
دیگری که نشسته است فرومی برد و باندازه ای فشار می دهد تا میان دو
شانه اش می رسد آنگاه بیرون آورده و در طرف دیگر دهان او داخل
می کند طرف اول خوب می شود این قسمت دیگر را هم مانند قبل پاره
می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم این چه شخصی است و
برای چه اینطور عذاب می کشد گفت این مرد دروغگو است که در قبر
او را تا روز قیامت اینطور کیفر می دهند.^{۲۷۱}

تحول رسول تُرک بر اثر خواب یکی از مومنین

رسول ترک، زمانی یکی از بی بند و بارهای شناخته شده تهران بود ولی نسبت به امام حسین علیه السلام ارادت داشت و در مجالس حسینی شرکت می کرد. به ویژه در ایام محرم سر بزیر و شرمنده وارد مجلس امام حسین (علیه السلام) می شد به همراه دیگر عزاداران به سر و سینه می زد و در روضه اباعبدالحسین (علیه السلام) و اصحاب و یاران مظلومش گریه می کرد او برای اینکه احترام امام حسین (علیه السلام) را رعایت کرده باشد همیشه قبل از ورود به مجلس امام حسین (علیه السلام) دهانش را آب می کشید تا به خاطر بعضی از آلودگی های ویژه ای که به آن عادت داشت وقتی، نام امام حسین (علیه السلام) را بر زبان جاری می کند اهانتی به آن حضرت نکرده باشد.

شبى از شب های ماه محرم مثل شب های قبل از آن رسول ترک وارد مجلس عزاداری امام حسین (علیه السلام) شد طبیعی بود که مردم و دست ندرکاران مجلس و هیأت های عزاداری که معمولاً انسان هایی

مذهبی و پای بند به احکام دینی هستند از دیدن او کراهت داشته باشند آن شب هم آمدن او به مجلس عزاداری موجب ناراحتی دست اندرکاران مجلس شد اما این بار تصمیم گرفتند به نحوی او را از مجلس بیرون کنند گفتگوهای آهسته متولیان مجلس و دست اندرکاران هیأت، در گوشه ای از مجلس حاکی از، مذاکره آنها برای برخورد جدی با رسول ترک بود سر انجام تصمیم گرفته شد که فردی به عنوان نماینده مسئول هیأت عزاداری به سوی رسول ترک برود و از او بخواهد که مجلس را ترک کند و پس از آن هم دیگر به این مجلس نیاید اجرای این تصمیم خیلی هم آسان نبود چون رسول فردی خشن تند خو و خطرناک بود و معلوم نبود که عکس العمل او چه باشد و چه بلایی بر سر پیغام آور بیاید.

سرانجام جوانی شجاع این مأموریت را پذیرفت و به سراغ رسول ترک رفت دیگران هم از دور صحنه را نظاره می کردند که چه اتفاقی خواهد افتاد این جوان سراغ رسول ترک آمد در اولین برخورد روی خوش و لبخند رسول ترک را دیدند اما، بتدریج با ادامه صحبت این جوان با رسول ترک چهره خندان رسول اندوهناک و خشن شد آثار خشم و ناراحتی در چهره او کاملاً هویدا بود اما بدون هیچ عکس العملی به صحبت های این جوان به خوبی گوش می داد جوان پیغام خود را به

صورت کامل به رسول ابلاغ کرد:

باید همین الان بدون هیچ درنگی مجلس را ترک کنی و از این به بعد هم هیچگاه حق نداری به این مجلس وارد شوی. بر خلاف انتظار دیدند رسول ترک به علتی نامعلوم خشم خود را کاملاً کنترل کرد و برای مدتی به فکر فرو رفت و سپس بدون هیچ گونه پاسخ و عکس العملی سر را به زیر انداخت و از مجلس خارج و یکسره راهی خانه خود شد. معلوم نبود در درون رسول ترک چه اتفاقی افتاده است و آن شب را او چگونه به سر آورده و با خود چه می گفت؟ چرا که در این باره هیچگاه با کسی سخن نگفت.

فردای آن روز در همان ساعت اول صبح و در همان دقایق اول، کسی در خانه رسول ترک را کوبید و رسول ترک را از بستر بیرون آورد راستی چه کسی می توانست باشد و در این ساعت چه کاری دارد؟! آری کسی که در می زد، کسی نبود جز همان کسی که دیشب دستور داده بود رسول ترک را از مجلس امام حسین (علیه السلام) بیرون کنند راستی او باز چه پیغامی آورده است و چه تصمیمی گرفته است دیدن چهره این فرد برای رسول ترک مایه تعجب بود چه کرده ام؟ من که به حرفشان گوش کردم مجلسشان را ترک کردم چیزی هم نگفتم و با آنها برخوردی هم نکردم. بهر حال رسول منتظر بود که این بار این فرد چه

می خواهد بگوید؟

اما برخورد مسئل هیأت با رسول حاکی از اتفاقی عجیب بود، چون که بر خلاف انتظار تا در باز شد او رسول ترک را در آغوش گرفت و شروع به عذر خواهی نمود و از او خواست که از این به بعد هر شب در مجلس عزاداری آنها شرکت کند این رفتار مایه شگفتی بسیار رسول ترک شد پرسید مگر چه شده است؟ آن رفتار دیشب و این رفتار امروزت! مگر اتفاقی افتاده است؟! اما آن مسئل هیأت مایل نبود توضیحی بدهد می خواست خداحافظی کند و برود اما رسول ترک نگذاشت باید بگویی که چه شده است؟! اما آن بیچاره نگران بود که نقل واقعیت موجب خشم او شود چون واقعیت این بود که مسئل هیأت درباره رسول ترک در عالم رویا چیزی دیده بود که هرچند بخشی از آن حاکی از محبت او به امام حسین (علیه السلام) بود اما بخشی دیگر آن اهانتی به رسول ترک به حساب می آمد پافشاری زیاد رسول او را ناچار ساخت که واقعیت را برای او به صورت کامل بگوید آری آن واقعیت خوابی پر رمز و راز بود که مسئل هیأت آن شب برای رسول ترک دیده بود اما همچنان نگران بود که رسول ترک با شنیدن این خواب چه عکس العملی نشان خواهد داد بالاخره شروع کرد:

دیشب در عالم رؤیا دیدم که صحرای کربلا برپاست و روز عاشور است

در یک سو لشکریان و اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) مستقر شده اند و از سوی دیگر، لشکریان یزید و عمر سعد. خیمه های امام حسین، هر لحظه در معرض خطر حمله دشمنانی بود که از اطراف آن را محاصره کرده اند. گاهی، کسی، قصد تعرض به خیمه ها می کرد اما، سگی که خود را نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) می دانست، اجازه نزدیک شدن هیچ غریبه ای را نمی داد. من هم تصمیم گرفتم به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) بروم با احتیاط، چند قدمی به سوی خیمه های اباعبدالله برداشتم اما با حمله و پارس کردن آن سگ مواجه شدم. برخورد این سگ با من، مثل برخورد با دیگر غریبه هایی بود که قصد تعرض به حریم اهل بیت را داشتند. بالاخره با هر زحمت و ترسی که بود خود را به نزدیکی خیمه ها رساندم اما این سگ برای حمله به من نزدیک شد وقتی خوب به چهره آن سگ، نگاه کردم دیدم که، سر این سگ، سر تو و بدن آن بدن یک سگ است. آری، رسول! این سگ تو بودی که محافظ خیمه های امام حسین (علیه السلام) بودی...! رسول، سخنان مسئول هیات را خوب گوش کرد و پس از لحظه هایی، سکوت و فکر ناگاه صدای ناله و فریاد و گریه اش بلند شد و پرسید: آیا، حقیقتاً، راست می گویی؟! آن سگ نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) من بودم؟ راست می گویی؟! پس، از این لحظه به بعد من

سگ امام حسین (علیه السلام) خواهم بود؟! رسول این ها را گفت.
نگرانی و اندوه از این واقعیت، سراسر وجودش را فرا گرفت و با وجدی
آمیخته به اندوه و پشیمانی با گریه و اشک و فریاد، شروع به درآوردن
صدای سگ کرد و گفت: مرا به سگی پذیرفتند؟!
آری، رسول ترک، هر دو پیام این خواب را خوب دریافت کرد و آتشی
به جانش انداخت که همه آلودگی ها را از او زدود و بدنبال آن توبه ای
نصوح، ماهیت او را به انسانی نورانی تبدیل کرد و عشق او را به امام
حسین (علیه السلام) با معرفی توأم با عمل، همراه شد، به گونه ای که در
باقیمانده عمرش، نه تنها، همه گذشته اش را جبران کرد، بلکه دارای
کرامت ها و مکاشفاتی شد و بدینگونه او به مقامی رسید که همچنان
مورد غبطه عاشقان و دلدادگان اهل بیت قرار است.

آنانکه با یک نظر خاک را کیمیا کنند - آیا شود که گوشه چشمی به ما
کنند^{۲۷۲}

خواب عجیب خلیعی و نجات او!

خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلعی «یا،» خلیعی یکی از شاعران برجسته و مدیحه سرایان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی در کتاب شریف: الغدیر چنین بیان فرموده است

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر

مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است.

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و نگرانی به کربلا رفت و به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است:

أرى بحيرةً ملأتك رينا - و شتتک الهوی بینا فینا
فطب نفسا و قر بالله عینا - اذا شئت النجاه فزر حسینا
لکی تلقی الاله قریر عین
اذا علم الملائک منک عزما - تروم مزاره کتبوک رسما
و حرمت الجحیم علیک حتما - فان النار لیس تمس جسما
علیه غبار زوار الحسین
ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته - و هوای نفس ترا آشفته و
بینابین قرار داده
پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار - اگر نجات خواهی،
حسین را زیارت کن
تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی
اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای - او را زیارت کنی نام تو را می
نویسند
و آتش دوزخ بر تو، قطعاً، حرام می شود - چونکه آتش نمی رسد به
جسمی
که بر آن غبار زائران حسین است
آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و

مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان گرامی (علیهم السلام) قرار
گرفت.^{۲۷۳}

**مقابل اصفهانی از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیه
السلام)**

یکی از کسانی که گذشته خوبی نداشت اما با عنایت اهل بیت (علیه
السلام) توانست گذشته خود را جبران کند یکی از شعرای زبر دست
کربلای سیدالشهداء به نام مقبل اصفهانی است جریان بازگشت او به در
گاه اهل بیت (علیه السلام) را چنین آورده است
منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت به
غایط لطیف اتفاقاً ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریان در
عزای شاه شهیدان مشغول بودند به طریق استهزاء چیزی خواند که جمع
عزاداران را متألم و نالان نمود

پس از چندی، به مرض جذام مبتلا گردید به حدی که مردم از وی تنفر
جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقاً سال دیگر شد روزی در زاویه
خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا

:حسین گویان می خواندند

چه کربلاست امروز - چه پر بلاست امروز
سر حسین مظلوم - از تن جداست امروز

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به نظر حسرت در ایشان نگریست و
:گریست و گفت

روز عزاست امروز - جان در بلاست امروز
فغان و شور و محشر - در کربلاست امروز

در همان شب، حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید وی
را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی به محمد شیخا
بود و جناب ختم الرسل (صلی الله علیه وآله) او را ملقب به مقبل نمود
این بود که شروع نمود به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء
(علیه السلام) گوید: که چون واقعه شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود
چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را
در روضه عرش درجه فرزند ابوتراب دیدم و در حرم محترم، نبوی
گذارده بودند، صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر (صلی الله علیه
وآله) نیز تشریف داشت

در آن اثنا (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندم بخوان محتشم به امر آن سید محترم بر منبر رفت، خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت فرمود: بالا برو و هم چنین تا به عرش منبر نشست و خواند

بر حربگاه چون، ره آن کاروان فتاد - شور نشور واهمه را در کمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید - هر جا که بود طایری، از آشیان
فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند - هم گریه بر ملائک آسمان
فتاد

شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت - چون چشم اهل بیت بر آن
کشتگان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر - پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره ی هذا حسین از او - سر زد چنانچه آتش از او، در جهان
فتاد

پس با زبان پر گله، آن بعضه البتول - رو در مدینه که، یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست - وین صید دست و پا زده در
خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی - دود از زمین رسانده بگردون
حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون، - زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین
تست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین - شاه شهید نا شده مدفون
حسین تست

مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب سید امم
خلعتی به محتشم عطا نمود من به خیال آنکه البته اشعار من قبول ابرار
نگشته زیرا که به من التفاتی ننمود و امر بخواندم نفرمود: ناگاه، حوریه
ای به خدمت سید دو سرا عرض کرد که انیسه حوراء جناب فاطمه زهرا
(علیه السلام) می گوید: که مقرر بفرما مقبل واقعه ای در مرثیه سید
الشهداء (علیه السلام) بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر رفتم و
بر پله اول ایستادم و خواندم

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاد از حرکت ذوالجناح و
از جولان

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت - نه ذوالجناح دگر تاب استقامت
داشت

کشید پا زرکاب، آن خلاصه ایجاد - به رنگ پرتو خورشید بر زمین
افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرود بیا، دختر سید دو سرا بیهوش گشته
پس، من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البریا بودم که دیدم ضریح منور
سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش
از ستاره افزون و جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری
:بمن عطاء نمود، عرض کردم فدایت گردم تو کیستی؟ فرمود

(63) حسینم که دوش نبی بوده جایم - فرستاده خلعت خدا از برایم^{۲۷۴}

مرحوم طیب را در رؤیا دیدند...

خطیب مخلص و مشهور، امام جمعه موقت تهران، جناب حجة الاسلام و
المسلمین شیخ کاظم صدیقی (حفظه الله تعالی) در یکی از سخنرانی های
خود که از سیمای جمهوری اسلامی نیز پخش شد، چنین نقل کردند:

مرحوم طیب را در رؤیا دیدند که دارای قصری بزرگ و زیبا در بهشت است از او پرسیدند که آیا این قصر پاداش شهادت توست؟ پاسخ داد: خیر، این در عوض خانه ای است که برای سیدی خریده بودم. با توجه به جریانی که درباره طیب نقل کردیم که برای خود خانه ای خریده بود اما، پیش از آنکه، اثاثیه و خانواده خود را به آن منتقل کند آن را به سید بی خانه ای بخشید، می توان اطمینان پیدا کرد که این رؤیا از رؤیاهای صادقانه است، روحش شاد و راهش پر رهرو باد. ^{۲۷۵}

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

این شعری که روی کتیبه ها می نویسند و در مُحرم بر در و دیوارها می زنند، اشعار محتشم است. اشعار ارزشمندی است. محتشم شاعری است که در اواخر قرن نهم می زیست. مهم ترین شعری که دارد، همین ترجیع بند است که برای امام حسین (علیه السلام) دارد؛ گرچه دیوان مفصلی دارد. آن گونه که نقل است این اشعار را به اشارت نبی خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است. حضرت در خواب به او

گلایه کرده اند، تو که شعر می گویی، چرا برای فرزند من مرثیه نمی گویی. گفت: آقا! نمی توانم. حضرت فرمودند: این طور بگو باز این چه شورش است که در خلق عالم است. نقل است که محتشم بیدار شد و این اشعار را گفته: باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است. یکی یکی مصیبت ها را گفته و بیان کرده. ماجرای گریه ماهی ها و پرنده ها که در روایات آمده، بسیار زیبا به نظم آورده است.

محتشم اشعارش را گفت تا به این جا رسید. (اعتقاد امامیه این است که صفات مخلوق در خدا نیست. روایات فراوانی داریم که مواظب باشید خدا را به مخلوقاتش تشبیه نکنید. در روایات فراوان آمده که مواظب باشید بین تعطیل و تشبیه حرکت کنید. نه معرفت خدا را تعطیل و نه خدا را تشبیه کنید.) مضمون آن این بود که خدای متعال غصه دار است. پیداست که می خواسته بگوید خدا هم در مصیبت سیدالشهدا(علیه السلام) غصه دار بود. قلم را گذاشت و خوابید. در خواب به او فرمودند که این طور بگو: در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال²⁷⁶.

شفای مجروح و معلول جنگی

«8 سال پیش در جبهه حاج عمران در حمله هوایی عراق مجروح شدم.

²⁷⁶ <http://maktabe-eshq.blogfa.com/category/60>

تقریباً از تمام بدن فلج شده بودم و توانایی حرکت نداشتم. شبی مادرم به منزل ما آمد و زخم زبانی به من زد که دلم را شکست و متوسل به آقا امام زمان (علیه السلام) شدم و گفتم: ای امام زمان! یا مرگ مرا برسان و یا شفایم را از خدا بخواه!

آن شب در خواب، امام زمان (علیه السلام) را دیدم که فرمود: من مسجدی به دست خود بنا کرده ام. بیا آن جا متوسل شو! و در همان حال مسجد جمکران مورد نظرم بود.

صبح که از خواب برخاستم، نظرم عوض شد و با خود گفتم که سال آینده به مسجد جمکران می روم. سپس به عیادت بیماری در بیمارستان رفتم. شب، ساعت 12 که به منزل برگشتم، دیدم که منزل و کلیه اثاثیه ام در آتش سوخته است. بسیار ناراحت شدم. صبح از یکی از دوستان مبلغی قرض گرفتم و همان روز حرکت کردم و به مسجد جمکران آمدم. مدت 39 روز در مسجد جمکران ماندم و به آقا خدمت می کردم تا این که شب چهلم که شب چهارشنبه و مصادف با شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بود، فرا رسید. خیلی خسته بودم و خواب مرا احاطه کرده بود. داخل یکی از کفشداری ها رفته و خوابیدم. در خواب دیدم که حدود ساعت یک نیمه شب است و من در حیاط مسجد مشغول جمع کردن آشغال و زباله ها هستم که آقای جلو آمد و فرمود: آقا سید!

داری نظافت می کنی؟ بیا برویم داخل مسجد کمی حرف بزنیم!
قبول کردم و با او داخل مسجد شدیم. دیدم که چهار نفر دیگر هم
آن جا هستند. نزدیک آنها نشستیم. آقا فرمودند: آقا سید! مثل این که
کسالتی داری؟

گفتم: بله آقا. در جبهه مجروح شدم.
آقا با دست مبارک خود بر سر من کشید و فرمود: ان شاءالله خوب
می شوی. و بعد دستی به کمر و پایم کشید که در عالم خواب، بسیار
راحت شدم. یکی از آن چهار نفر هم حضرت علی(علیه السلام) بود با
فرق خونین و دیگری حضرت رسول(صلی الله علیه و آله وسلم) بود،
حضرت زهرا(علیها السلام) هم با پهلوی شکسته نفر سوم بود. و نفر
چهارم حضرت معصومه(علیها السلام) بود که داشت گریه می کرد.
پرسیدم: چرا حضرت معصومه(علیها السلام) گریه می کند؟
امام زمان(علیه السلام) فرمود: او شکایت دارد که به حرم ایشان بی
احترام می کنند.

امام یک دانه خرما و قدری آب به من داد و فرمود: بخور که فردا
می خواهی روزه بگیری.

وقتی از خواب بیدار شدم دیگر از ترکش ها خبری نبود و حالم خیلی خوب شده بود و راحت شده بودم». ^{۲۷۷}

شفای سوختگی

«غروب ماه مبارک رمضان، موقع افطار بود که بر اثر انفجار ترقه، آتش سوزی مهیبی رخ داد و دو برادرم سوختند؛ محمد رضا 65٪ و مجتبی 35٪.

آنها را در بیمارستان سوانح و سوختگی شهید مطهری بستری کردیم. روز بعد که به بیمارستان مراجعه کردم، نتوانستم آن دو را بشناسم. چون بر اثر سوختگی شدید سر و صورت، قابل شناسایی نبودند. بعد از سه روز، دکتر کلانتری، رئیس بیمارستان اظهار داشت که بیماران بالای 45٪ سوختگی امکان زنده ماندن ندارند. برادران من وضع خیلی وخیمی داشتند و دکتر از معالجه آنها قطع امید کرده بود.

با توکل به خدا آنها را به منزل آوردیم و با کمک دکتر خصوصی و استفاده از سرم و تقویت، یکی دو هفته آنها را زنده نگه داشتیم و برای بهبودی و شفای آنها گوسفندی نذر کردیم.

خواهرم که همسر شهید است، خواب دیده بود: امام زمان (علیه السلام)

به او فرموده بود که من شفای مریض های شما را از خداوند خواسته ام،
نگران نباشید! از آن به بعد حال برادرانم رو به بهبود رفت و الحمدلله به
برکت دعای امام زمان(علیه السلام) شفا گرفتند». ^{۲۷۸}

شفا در مسجد مقدّس جمکران

شغل من رانندگی است و سی سال است که در این کار هستم. تمام این
مدّت با ماشین سنگین در بیابان ها رفت و آمد می کردم.
یک روز صبح هرچه کردم، نتوانستم از رختخواب بلند شوم. اوّل فکر
کردم که پاهایم خواب رفته است، امّا بعد متوجه شدم که زانوهایم مثل
چوب خشک شده است. همان موقع اوّلین کسی را که صدا زدم، امام
زمان(علیه السلام)بود. بدون هیچ اختیار و کنترلی توی رختخواب افتادم.
بچه ها اطرافم جمع شدند و مضطربانه علت را از من می پرسیدند، امّا من
فقط می گفتم: «نمی دانم . . . نمی دانم».
حدود 18 روز در منزل بستری بودم و درد می کشیدم. پیش هر دکتري
که به فکرمان می رسید، رفتیم. در نهایت وقتی از همه جا مأیوس شدیم

به امام زمان و چهارده معصوم (علیهم السلام) متوسّل شدم. بالاخره بعد از مراجعه به یکی از دکترها قرار شد که پایم را عمل کنند. چند روز بعد که غروب شب نیمه شعبان بود، بی اختیار اشکم جاری شد و به همسرم گفتم: «امشب عید است، چراغ ها را روشن کن!»

کلیدهای ایوان را هم خودم روشن کردم و چهار دست و پا به رختخواب برگشتم. آن شب، شب عجیبی بود؛ حال خاصی داشتم. اشک از حصار چشمانم رها می شد و روی سینه ام می ریخت. تنها امیدم امام زمان (علیه السلام) بود. در خیالم کبوتر دل شکسته ام را به طرف جمکران پرواز دادم و پشت در سبز رنگ مسجد ایستادم و از بین شبکه های در به گنبد و گلدسته مسجد خیره شدم و با خودم زمزمه می کردم. صبح، دخترم آمد و با حالتی بغض آلود گفت: «بابا! دیشب که تولّد امام زمان (علیه السلام) بود، خواب دیدم دکتري آمد و خواست پاهای تو را مالش دهد. یک مرتبه آقا سیّدی جلو آمد و گفت که بگذارید من پایش را بمالم» و همان طور که گریه می کرد، ادامه داد: «بابا! به دلم یقین شده است که باید به جمکران برویم. من نذر کرده ام برای حضرت آتش بپزیم».

گفتم: «عزیزم! من خودم برای امام زاده سیّد علی نذر کرده ام». سرانجام با اصرار دختر و دیگر بچه هایم راضی شدیم تا به مسجد

مقدّس جمکران برویم و در آن جا نذرمان را ادا کنیم. وسایل لازم را تهیه کردیم. من در حالی که خوابیده بودم، کمی از سبزی ها را پاک می کردم.

گفتم مرا به حمام ببرند. چون می خواستم با بدن پاک وارد مسجد شوم. صبح که می خواستم بلند شوم تا به طرف جمکران حرکت کنیم، درد پاهایم بیش تر شد؛ طوری که اصلاً نمی توانستم از جا بلند شوم. فریادی از درد کشیدم و گفتم:

«یا صاحب الزمان! من می آیم، اما اگر خوبم نکنی، بر نمی گردم!»
وقتی از ماشین پیاده شدیم، همسرم تا وسط حیاط مسجد دستم را گرفت. به او گفتم: «مرا رها کنید و بروید نذری را آماده کنید!»
وارد مسجد شدم. جای خالی نبود. تمام مسجد مملوّ از نمازگزار بود. خودم را با هر سختی که بود کنار ستونی رساندم. همان جا روی زمین افتادم و از درد پا ناله می کردم. گفتم: «یا امام زمان! شفایم را از تو می خواهم».

از شدت خستگی و درد خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم کسی تکانم می دهد و می گوید یک قرآن بردار و به سر و صورت و سینه ات بگذار. اطاعت کردم. بعد قرآن را زیر بغل گذاشتم. - کسانی که اطرافم بودند، می گفتند: آن موقع که در خواب بودی، پاهایت را به زمین

می کوییدی - .

ناگهان سراسیمه از خواب پریدم و شروع به دویدن کردم. در مسجد را گم کرده بودم. محکم به دیوار برخورد کردم. وقتی در خروجی را نشانم دادند، چنان با عجله حرکت می کردم که چند مرتبه زمین خوردم و بلند شدم. اصلاً احساس درد نمی کردم. به حمد خدا و با عنایت امام زمان (علیه السلام) شفا گرفتم و الآن هیچ گونه مشکلی ندارم.

داستان رویای صادقانه شهید یاسین غلامی

تلفنم زنگ خورد پدرم بود. به ندرت از تلفن استفاده می کرد و زنگ می زد. گوشی رو سریع برداشتم و جواب دادم، گفت: سریع بیا خونه بیا بریم جایی.

دیگر مطمئن شدم حتماً خبری شده. چند روزی می شد که حال مادرم خوش نبود. ترسیدم بپرسم چی شده و کجا باید برویم. فکر می کردم جواب خوشایندی نخواهم شنید. گفتم: الان راه می افتم آقا سید.

پدرم را همه به نام سید می شناختند. ما هم عادت کرده بودیم و می گفتیم آقا سید. از همان پیرمردهایی بود که آدم نشناخته، دلش می خواهد توی خیابان بهشان سلام دهد. ریش یک دست سپیدی داشت و پیراهن سفید بلندی می پوشید و کلاه بافتنی سبز می گذاشت و گاهی

اگر کت تنش بود شال سبزی هم به کمرش می بست. رد بوی عطرش همیشه بعد از او می ماند؛ عطری که هیچ وقت نفهمیدم از کجا تهیه می کند و حتی اسمش چیست.

پشت فرمان هزار صلوات نذر کردم که اتفاق بدی نیفتاده باشد. دلشوره داشتم و خیالم هزار جا رفت. خانه که رسیدم مادرم کنار آقا سید نشسته بود. ظاهراً اوضاع آرام بود اما نگران بودم. قبل از اینکه بنشینم آقا سید از جایش بلند شد.

گفت: باید بریم جایی. دست سید را گرفتم و بوسیدم و گفتم: آقا سید کجا؟

مادرم گفت: پدرت خواب یه امامزاده را دیده. می خواهد برود زیارت.

گفتم: خواب؟ واسه یه خواب کجا می خوای بری آقا سید؟

خواهرم با سینی چای از آشپزخانه در آمد. گفت: آقا سید یه امامزاده ای رو خواب دیدن که بهشون گفته من خیلی غریبم. بیایید به دیدنم.

گفتم: آقا سید، مگه شما خودت نمی گفتی خواب حجت نیست؟!

زیرچشمی نگاهی کرد که یعنی درس هایم را به خودم پس نده.

گفتم: حالا کدام امامزاده هست؟ گفت: بریم سوار ماشین بشیم تو راه می گم.

سوار که شدیم گفت برو سمت ورامین. یه امامزاده ای هست قدیما یه بار رفتم زیارت. الان درست خاطر م نیست کجاست. باید پرسون پرسون بریم.

تعجب کردم. رفتیم و با نشانی هایی که داشتم فهمیدیم که امامزاده اسمش «طاهر مطهره» و بقعه ای در «خیرآباد» ورامین دارد. قبلا اسمش را شنیده بودم.

خبر داشتم که در این امامزاده شهدای هم رزم در سوریه را دفن کرده اند.

وارد امامزاده که شدیم تعجب کردم. مرقد باشکوهی داشت و چند نفری هم زیارت می کردند. گفتم بابا ماشاءالله به اینجا که خوب رسیدن الحمدلله شلوغه.

گفت: من تو خواب یه مسیر خاکی دیدم. نمی دونم اون کجاست؟! با خودم گفتم: لابد یه توفیقی نصیبمون شده تا به زیارت امامزاده طاهر بیاییم.

نشست به قرآن خواندن و من آمدم بیرون. خادم امامزاده پیرمرد خوش
سیمایی بود که داشت حیاط را جارو می کرد. از خادم سراغ شهدای
مدافع حرم را گرفتم و پرسیدم: اینجا شهید نیاوردن.

گفت: چند ماه پیش یه شهید آوردن که اهل افغانستان بود.

هم خوشحال شدم، هم تعجب کردم.

گفتم: می شه قبرشو نشونم بدی؟

گفت: با من بیا. تو محوطه پشت امامزاده است.

آقا سید هم از امامزاده بیرون آمد.

گفتم: بابا یه شهید اینجا دفن کردند. بیا بریم سر مزارش یه فاتحه
بخونیم. راه افتادیم به سمت مزار شهید. نزدیک مزار که شدیم دیدم
سید ایستاد. کمی عقب رفت. خیره دور و برش رو نگاه کرد. حال عجیبی
داشت. نگران شدم!

گفتم: چیزی شده آقا سید؟

گفت: اینجا همون جاییه که تو خواب دیدم.

جلوتر رفتیم. خادم گفت: اینجاست. این قبر شهیده.

مزارش هنوز خاکی بود یک تابوت را برعکس روی مزارش گذاشته بودند بنری رویش انداخته بودند که نشا باشد. اسمش را خواندم؛ شهید مدافع حرم «یاسین غلامی».

شناختمش. با هم در یک منطقه بودیم. وقتی شهید شد کنارش بودم. هفت ماه از شهادتش می گذشت.

گفتم: بابا نکنه این شهید ما رو خواسته؟!

چشم های آقا خیس شده و اشک هایش راه افتاد. گفت: شک نکن پسر. من دقیقاً خواب همین جا را دیده بودم.

فوری دست به کار شدم. با چند تا از دوستانم تماس گرفتم. اطلاع پیدا کردم که پدر و مادر شهید در افغانستان هستند و دسترسی به مزار پسر شهیدشان ندارند. همه بسیج شدیم تا مزار شهید را درخور شأنش بسازیم. خدا را شکر این رویای صادقانه مزار یک شهید مدافع حرم را از غربت خارج کرد.^{۲۷۹}

باید به بیمارستان شوروی در تهران مراجعه کنی

عبد صالح متقی، مرحوم حاج محمد هاشم سلاحی-رحمه الله علیه- چندی قرحه ای (زخمی) در داخل دهانش پیدا شد و چرک و خون از آن خارج

می شد و سخت ناراحت بود و برای معالجه آن به آقای دکتر یآوری می کرد تا آن که دکتر به او می گوید این زخم را باید به وسیله برق معالجه کرد و فعلاً این دستگاه در شیراز وجود ندارد و باید به بیمارستان شوروی در تهران مراجعه کنی. آن مرحوم به بنده می گفت می ترسم به تهران بروم و از روزه ماه مبارک رمضان و فیوضات آن محروم شوم و اگر نروم می ترسم که چرک و خون فرو ببرم و مبتلا به خوردن چیز حرام گردم و بالاخره تصمیم گرفت به تهران نرود. یک روز صبح آقای دکتر یآوری با کتاب طبی که در دست داشت به منزل آمد و گفت شب گذشته در خواب شخصی به من گفت چرا محمد هاشم را معالجه نمی کنی؟ گفتم: باید به تهران بروم. فرمود لازم نیست دواي درد او در فلان صفحه کتابی است که داری؟ از خواب بیدار شدم، کتاب را برداشتم و باز کردم، همان صفحه که فرموده بود آمد. خلاصه به وسیله استعمال همان دوايی که حواله فرموده بودند خداوند به ایشان شفا داد و از اول ماه مبارک رمضان موفق به روزه شد.^{۲۸۰}

رویای صادقه ای که سروصدا به پا کرد

وقتی بانوان مبلغه از حضور یکی از مادران شهید قمی در کربلا خبر دادند که فرزند شهیدش، صاحب کرامات عجیبی است و حتی مادر خود را شفا داده، خواهش کردیم که اشرف السادات منتظری، مادر شهید محمد منتظری با ما به گفت‌وگو بنشینند.

ماجرای شفا

دو سال و نیم بعد از شهادت محمد در سال 68 (تقریباً 28 سال قبل) حاج خانم از ناحیه پا دچار آسیب‌دیدگی می‌شود. خودش مایل نیست پایش را برای معالجه به دست پزشکان بسپارد. می‌گوید که اولین کار آن‌ها برداشتن چادر از سر مریض است. راضی نمی‌شود. پیش شکسته‌بنده‌های محلی و تجربی می‌رود، اما باز هم نتیجه نمی‌گیرد و همچنان درد می‌کشد. خودش این ماجرا را این‌گونه توضیح می‌دهد: «از اول محرم که دچار شکستگی پا شده بودم، به مسجد المهدی هم رفت و آمد می‌کردم، اما نمی‌توانستم کار کنم. برنج‌ها و سبزی‌های نهار روز عاشورا مانده بود و متولی هیات می‌گفت: اینجا کار زیاد است، اما کارکن کم داریم. مشغول کار شدم و زن‌ها را جمع کردم. بالاخره برنج‌ها و «سبزی‌ها را پاک کردیم و آماده عاشورا شدیم

خانم منتظری از صبح عاشورای سال 68 می‌گوید و یک رویای صادقه که

سروصدای عجیبی در قم به پا کرد: «من بعد از 10 روز درد و ناراحتی، خوابیده بودم. در عالم رویا، دیدم دسته عزاداری جوان‌های محل به مسجد نزدیک می‌شود. پیشاپیش دسته، سعید آل‌طه داشت سینه می‌زد. یک دفعه یادم افتاد که سعید، شهید شده است. بعد، خوب دقت کردم. دیدم تمام بچه‌های دسته عزاداری، شهدای محله هستند. محمد من هم در میانشان بود. آن‌ها سینه‌زنان وارد مسجد شدند. من با زن‌های محل یک گوشه ایستاده بودم. محمد، دسته دوستانش را دور زد و آمد پیش من. دست انداخت گردن من و مرا بوسید. بهش گفتم: چقدر بزرگ شدی؟ گفت: اینجا همه ما بزرگ شدیم. یکی از بچه‌های محل به نام شهید آزادیان هم آمد پیش ما و گفت: خدا بد نده حاج خانوم! محمد با تعجب گفت: مادر من چیزیش نیست. بعد، شال سبزی را که در دست داشت، از صورتم تا پا کشید و بست دور مچ پایی که آسیب دیده بود.»

این رویای صادقانه به عالم واقع هم سرایت می‌کند و یک اتفاق عجیب و غریب رقم می‌خورد: «از خواب بیدار شدم و با تعجب دیدم که همه باندهایی که به پایم بسته بودم، کنار افتاده‌اند و همان شال سبزی که محمد در عالم خواب به پایم بسته بود، همچنان روی پای من است. پایم درد نمی‌کرد و از آن درد خلاص شده بودم»^{۲۸۱}

رویای صادقانه و غمناک حضرت زینب (س)

زینب مسیر پر حادثه و دردناکی را که در پیش دارد، در همان زمان کودکی در آینه رویا می‌نگرد و برای جدش پیامبر اکرم بازگو می‌کند و پیامبر خدا حوادثی را که در انتظار اوست تعبیر می‌کند تا او که دست پرورده علی و بزرگ شده دامن زهراست، خود را برای رویارویی با این حوادث مهیا سازد. این رویا را در تاریخ چنین می‌خوانیم: ارتحال پیامبر خدا نزدیک بود، زینب نزد پیامبر آمد و با زبان کودکان به پیامبر چنین گفت: «ای رسول خدا! دیشب در خواب دیدم که باد سختی وزید که بر اثر آن دنیا در ظلمت فرو رفت و من از شدت آن باد به این سو و آن سو می‌افتادم؛ تا این که به درخت بزرگی پناه بردم، ولی باد آن را ریشه کن کرد و من به زمین افتادم. دوباره به شاخه دیگری از آن درخت پناه بردم که آن هم دوام نیاورد. برای سومین مرتبه به شاخه دیگری روی آوردم، آن شاخه نیز از شدت باد در هم شکست. در آن هنگام به دو شاخه به هم پیوسته دیگر پناه بردم که ناگاه آن دو شاخه نیز شکست و...» من از خواب بیدار شدم.

:پیامبر با شنیدن خواب زینب، بسیار گریست و فرمود

درختی که اولین بار به آن پناه بردی جدّ توست که به زودی از دنیا «
می‌رود. و دو شاخه بعد مادر و پدر تو هستند که آن‌ها هم از دنیا می‌روند
و آن دو شاخه به هم پیوسته دو برادرت حسن و حسین هستند که در
«مصیبت آنان دنیا تاریک می‌گردد»^{۲۸۲}

رویای صادقانه ملا محمود عراقی

مرحوم ملا محمود عراقی می‌فرماید: سال ۱۲۷۳، که سال سوم
مجاورتم در نجف اشرف بود، شبی در خواب دیدم که از درقبله صحن
مطهر وارد شدم و ازدحام زیادی در آن جا بود
از شخصی پرسیدم: علت این اجتماع چیست؟ گفت: مگر نمی‌دانید
که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور فرموده‌اند
والان در صحن تشریف دارند و مردم با ایشان بیعت می‌کنند؟ با
شنیدن این مطلب متحیر شدم که اگر بروم و بیعت کنم شاید آن
حضرت نباشند و بیعت را باطل کرده باشم و اگر این کار را نکنم شاید
ایشان خود حضرت باشند، که در آنصورت بیعت با حق ترک شده است
.

²⁸² <https://www.isna.ir/news/93022415842/>

با خود گفتم می روم و با او اظهار بیعت کرده ، دست خود را به

سویش دراز می کنم اگر امام است ، که می داند من در امامت او شک

دارم ، لذا دست خود را کشیده و بیعت مراقبول نخواهد کرد آن وقت

خواهم فهمید که ایشان امام هستند و بیعت خواهم کرد

اگر امام نباشند، از قلب من خبر نداشته و دست خود را برای پذیرفتن

بیعت به طرف من دراز می کنند و معلوم می شود که امام نیستند و با

ایشان بیعت نمی کنم و دست خود را می کشم

این علامت را پیش خود قرار دادم و وارد صحن شدم و جمال بی مثال

آن حضرت رازیارت کردم و یقین نمودم که این شخص ، خود حضرت

می باشند و از قلب خود غفلت کرده ، دست خود را برای بیعت دراز

نمودم

آن بزرگوار وقتی این کار مرادیدند، دست مبارک خود را کشیدند

من از ملاحظه این عمل امام (ع) خجل و پیریشان شدم و چون حضرت

این حالت را دیدند، تبسم نموده و فرمودند: دانسته شد که من امامم

و سپس دست مبارک را دراز کردند و به بیعت اشاره نمودند

در این لحظه من به یاد مطلب قلبی خود افتاده ، خوشحال شدم و

بیعت نمودم و از شدت شوق ، مشغول دور زدن به گرد وجود منور و

. مطهر ایشان شدم

. ناگاه یکی از آشنایان متدین ، از دور ظاهر شد

. صدایش کردم که حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ظهور فرموده اند

تا این جمله را شنید آمد و بدون تامل با آن بزرگوار بیعت کرد و دور

. حضرتش می گشت

. در این اثنا بود که از خواب بیدار شدم

خواب دومی که دیدم ، به فاصله چند سال پس از آن واقعه و در همان

. مکان مقدس (نجف اشرف) بود

این خواب را بعد از آن که مدتی در عاقبت کار خود زیاد به فکر فرو می

رفتم ، مشاهده کردم ، چون می دیدم بسیاری از گذشتگان و جوان

ترها و معاصرین ، اوایل عمر خود، در زمره اخیار بوده اند، ولی بعدها

. اعتقاداتشان فاسد و باهمان عقاید فاسد از دنیا رفته اند

این اندیشه و خیال ، به طوری قوت گرفت که باعث تشویش و اضطراب

. خاطر من گردید

تا آن که شبی در عالم رؤیا، دیدم حضرت ولی عصر (ع) در مسجد

هندی (از مساجد معتبر نجف اشرف) تشریف دارند و در انتهای

مسجد ایستاده اند.

جمعیت، حضرت را احاطه کرده و من نزدیک در ایستاده بودم و منتظر

بودم که هنگام خروج، به محضرشان شرفیاب شوم.

ناگاه آن بزرگوار به قصد بیرون رفتن، تشریف آوردند وقتی به من

نزدیک شدند خودم را بر پاهای مبارک آن بزرگوار انداختم و گریان

شدم و عرضه داشتم: فدایت شوم عاقبت کار من چطور خواهد شد؟

آن حضرت دست مبارک را دراز کرده و باعطوفت و مرحمت دست

مرا گرفتند و از خاک برداشتند و بعد با تبسم و ملاطفت فرمودند: بی تو

نمی روم.

من در همان عالم رؤیا فهمیدم که منظور حضرت آن است که بدون تو

وارد بهشت نمی شوم.

تا این بشارت را شنیدم، از نهایت شادی بیدار شدم و دیگر از افکار

سابق آسوده خاطر گردیدم^{۲۸۳}

رویای پدر ایه الله مرعشی درباره قبر مطهر فاطمه زهراء سلام الله علیها

آقای شیخ عبدالله موسیانی (از شاگردان آیه الله مرعشی) نقل می کنند که: حضرت آیه الله مرعشی نجفی به طلاب می فرمودند: علت آمدن من به قم این بود که پدرم (که از زهاد و عباد معروف بود) چهل شب در حرم حضرت علی (ع) بیتوته نمود که آن حضرت را ببیند، شبی در حالت مکاشفه حضرت را دیده بود که به ایشان می فرمایند: سید محمود چه می خواهی؟ عرض می کند: می خواهم بدانم قبر حضرت فاطمه زهرا(ع) کجا است؟ تا آن را زیارت کنم. حضرت فرمود: من که نمی توانم (بر خلاف وصیت آن حضرت) قبر او را معلوم کنم. عرض کرد: پس من هنگام زیارت چه کنم؟ حضرت فرمود: خدا جلال و جبروت حضرت فاطمه زهرا(ع) را به فاطمه معصومه (س) عنایت فرموده است، پس هر کس بخواهد حضرت زهرا(ع) را درک کند به زیارت فاطمه معصومه(س) برود. آیه الله مرعشی می فرمودند: پدرم مرا سفارش می کرد که من قادر به زیارت ایشان نیستم اما تو به زیارت آن حضرت برو. لذا من به خاطر همین سفارش، برای زیارت فاطمه معصومه(س) و ثامن الائمه(ع) آمدم و به اصرار موسس حوزه علمیه قم (آیه الله حائری) در قم ماندگار شدم

رویای صادقانه حضرت خدیجه کبری(س)

حضرت خدیجه سلام الله علیها خوابی عجیب دید، نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل آمد و آن را چنین بیان کرد: «در خواب دیدم ماه از آسمان فرود آمد و در کنار من افتاد، سپس هفت پاره شد.»
ورقه گفت: «تعبیر این خواب آن است که پیامبر آخرالزمان با تو ازدواج کند، و تو به سعادت همسری او نایل گردی، و از او دارای هفت فرزند می گردی.»^{۲۸۵}

نیز گفت: «در خواب دیدم خورشید در بالای کعبه چرخید و کم کم پایین آمد و در خانه ی من فرو نشست.»
ورقه گفت: «تعبیر این خواب چنین است که به زودی با مردی بزرگ که شهرت جهانی می یابد، ازدواج خواهی کرد.»^{۲۸۶}

بعد از مدتی از این ماجرا گذشت حضرت خدیجه علیه السلام دربارہ ازدواج جهت مشورت نزد ورقه بن نوفل آمده بود، چون احساس کرد که زمانش فرا رسیده، ورقه گفت: در نزد من نوشته ای از عهد حضرت عیسی علیه السلام است که در آن طلسم ها و سرنوشت های قطعی به کار رفته است.

²⁸⁵ جوامع الحکایات، محمد عوفی، با تحقیق دکتر جعفر شعار، ص ۳۶

²⁸⁶ لمجالس السنیة، از علامه سید محسن امین، ج ۵، ص ۶

ورقه گفت: آبی حاضر کن.

حضرت علیه‌السلام آن حاضر کرد.

ورقه آن نوشته را خواند و بر آن دمید، و به خدیجه علیه‌السلام گفت:

با این آب غسل کن.

ورقه کلماتی از دو کتاب آسمانی زبور و انجیل در لوحی نوشت و آن را

به خدیجه علیه‌السلام داد و گفت: این نوشته را هنگام خواب زیر سر

خود بگذار، که چنین کنی، شوهر حقیقی تو در عالم خواب نزد تو می

آید، تو او را می شناسی و به اسم و کنیه و ویژگیهای او آگاه می شوی.

خدیجه علیه‌السلام طبق دستور پسر عمویش ورقه عمل کرد، و

خواهید، در عالم خواب دید، مردی سوار از خانه ابوطالب بیرون آمد که

قامتی معتدل و چشمی سیاه و گشاده، ابروانی نازک، لبهایی سرخ، گونه

های گلرنگ داشت، و دارای مداحت و درخشندگی بسیار بود، در بین دو

شانه اش علامتی وجود داشت، و پاره ابری بر سر او سایه افکند، و بر

اسبی سوار بود که لگام او از طلا، و زین او آمیخته به جواهرات گوناگون،

چهره ای همچون آدمیان داشت، موهای دمش گوناگون و پاهایش

همچون پاهای گاو، و اندازه یک گام او را به اندازه دید چشمش بود، و

باسوار جست و خیز داشت.

بعد از این خواب دیگر نخواهید تا اینکه بامداد نزد پسر عمویش ورقه آمد و در حالی که هیجان زده بود به پسر عمویش صبح به خیر گفت. ورقه گفت: ای خدیجه! گویا شب گذشته خوابی را دیده ای؟ خدیجه علیه السلام فرمود: آری برایش کاملاً توضیح داد. ورقه گفت: اگر این خواب را دیده ای، به سعادت و پیروزی رسیده ای، زیرا آن شخصی را که در عالم خواب دیده ای، دارای تاج کرامت است و در روز قیامت از گنهکاران شفاعت کند، سرور آقای عرب و عجم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم می باشد ^{۲۸۷}.

خانم مکرمه در بیداری با پسر شهیدش ملاقات کرد پسر وی اثر انگشت و امضاء بر روی دیوار بجا گذاشت

مادر یک شهید که فوق العاده ناآرام بود (زیرا آن پسر تنها فرزندش بود که از شوهر مرحومش باقی مانده و متکفل مخارج و کارهای او بود) نقل می کرد که:

از شهادت فرزندم ده روز گذشته بود و من از بس در فراق او گریه کرده بودم، چشמהایم کم سو شده بود.

در عین حالی که خوشحال بودم که او به مقام شهادت رسیده ولی از دوری و فراق او فوق العاده رنج می بردم.

ناگهان در نیمه های همان شب دیدم در اتاق خوابم باز شد و پسرَم با دو نفر دیگر وارد و اتاقم شدند، من در میان رختخواب بودم ولی قطعاً به خواب نرفته بود و فراموشم شده بود که او شهید شده لذا با اعتراض به او گفتم: چرا با دو نفر مرد غریبه بدون اذن من وارد اتاق خوابم می شوی، مگر نمی دانی که من سرم برهنه است؟

پسرَم به من گفت: مادر مگر یادت رفته که من از دنیا رفته ام، من پدر و دایم را که هر دوی آنها به تو محرمند و از دنیا رفته اند برای ملاقات با تو آورده ام.

وقتی من این جمله را از او شنیدم تازه یادم آمد که پسرَم شهید شده لذا مقداری بدنم لرزید و ترسیدم و با ناراحتی و ترس به او گفتم: ها، راستی دوستان می گفتند تو در جبهه کشته شده ای؟

گفت: بله درست است، این روح من است که نزد تو آمده است و آن جسد من بود که ده روز قبل در جبهه غرب بوسیله خمپاره از بین رفت، حالا تو با پدرم و برادرت احوالپرسی کن تا مطلب مهمی را برایت بگویم: من با آنها احوالپرسی کردم، آنها خیلی آهسته حرف می زدند ولی هر طور بود جواب آنها را شنیدم، سپس رو به پسرم کردم و گفتم: من فکر می کنم که شما را الآن در خواب می بینم.

پسرم گفت: نه مادرم تو بیداری، می خواهی برایت نشانی بگذارم تا یقین کنی که بیداری؟

گفتم: چه کار خواهی کرد؟

گفت: امضاء مرا که می شناسی، من الآن روی این دیوار امضاء میکنم تا همیشه برای تو باقی باشد. و سپس قلم خودکاری را از گوشه اتاق برداشت و به دیوار امضاء کرد و بعد مغز خودکار را در آورد و جوهرش را سر انگشت مالید و اثر انگشت خود را روی دیوار گذاشت و گفت: به آقای... که اثر انگشت من زد او هست بگو تا بیاید و این را با آن تطبیق کند.

این شخص با ما نسبتی داشت و سابقاً رئیس دایره انگشت نگاری بود،
لذا وقتی به او این خبر را دادم و او نزد من آمد و اثر انگشت او را با آنچه
ذره ده سال قبل که به مناسبتی از او انگشت نگاری کرده بود تطبیق
نمود کاملاً مطابق بود و امضاء او هم با امضاء های که در کاغذها و اسناد
بود مطابقت می نمود.

(در اینجا توضیح این مطلب لازم است که علمای علم الروح در
کتابهای علمی خود متفقاً نوشته اند که ارواح گاهی تجسد کامل می یابند
و گاهی بعضی از اعضاء آنها به طوری تجسد پیدا می کند که از آنها
عکس برداشته می شود و حتی اثر پا و انگشت از خود باقی می گذارند.
این مطلب فوق را دکتر «رئوف عبید» رئیس دانشکده عین الشمس
قاهره در کتاب علمی خود به نام «انسان روح است نه جسد» آورده.)
بالاخره مادر شهید گفت: از فرزندم سوال کردم که آن مطلب مهمی
که تو می خواستی برای من بگوئی چه بود؟

او گفت: آن روز من پشت سنگر بی توجه ایستاده بودم، ناگهان
خمپاره ای به طرف من پرت شد. در این موقع جوان خوش قیافه ای را
دیدم که دست مرا گرفت و با سرعت به یک طرف کشید. من در همان

حال از جسدم (با آنکه نمی خواستم جدا شوم) جدا شدم. عیناً مثل وقتی که کسی را به طرفی برای نجات از مرگ می کشند و او نمی تواند حتی کفشهایش را به پا کند.

آن جوان خوش قیافه هم مرا در یک لحظه با فاصله زیادی از جسدم دور کرد. او خیلی به من مهربان بود، حتی من از پدر و مادرم که تو باشی و آن همه به من مهربانی کرده ای، این مهربانی ندیده بودم. بعد به من گفت: تو دیگر از دنیا بیرون آمده ای!

گفتم: حالا باید چه کار بکنم؟

گفت: بیا با هم برویم در آسمانها گردش کنیم!

گفتم: پس سوال «نکیر» و «منکر» و قبر چه می شود؟

گفت: نوبت آنها هم خواهد شد.

در این موقع دیدم سیاهی عجیبی متوجه من شد، آن جوان خوش قیافه به من گفت: برای رفع گناهانت از خدا طلب آمرزش کن تا این سیاهی از سر راهت به کناری رود.

من استغفار کردم و از خدا طلب آمرزش نمودم، فوراً آن سیاهی
برطرف شد و نوری به من نزدیک گردید که در همه جا این نور
راهنمای من بود.

و اما مادر جان، مطلب مهمی که می خواستم به تو بگویم این است که
خدای تعالی به همه مومنین و بخصوص به شهداء و من اجازه فرمود که
از حال اقوام و خویشان خود مطلع باشیم و لذا هر وقت تو بخواهی من
باتو ارتباط پیدا می کنم، فقط نباید بترسی و مرا غریبه تصور کنی بلکه
عیناً مثل وقتی که من در جسدم بودم با من همان گونه رفتار نمائی!
در اینجا مادر آن شهید اظهار خوشحالی می کرد و می گفت:
بحمدالله من مدتی است که با پسرم ارتباط دارم و اینکه می گویند
انسان وقتی مرد دیگر نیست و نابود می شود غلط است بلکه مرگ اول
زندگی است.^{۲۸۸}

مادر صالحه مرحوم دختر بی بند و بارش را در عالم خواب هدایت کرد
صاحب کتاب «سرگذشت ارواح» می نویسد:

یکی از ائمه جماعت تهران شبی در عالم خواب می بیند زنی را که نمی شناسد نزد او آمده می گوید: من زن صالحه ای می باشم و از دنیا رفته ام و این منزل و قصر عالی مال من است ولی می خواهند مرا به خاطر دختر بی بند و باری که دارم برای شکنجه و عذاب ببرند زیرا او بی حجاب و بی توجه به وظائف دینی خود است و این تقصیر من بوده که او را خوب تربیت نکرده و بی توجه به او بوده ام لذا از شما تقاضا دارم که پیام مرا به او برسانید و حال مرا به او بگوئید و برای آنکه او باور کند، من به شما نشانی می دهم که او اطلاع ندارد و آن این است که من فلان مبلغ پول در فلان محل از منزل گذاشته ام و فلانی هم همین مبلغ پول را از من طلب دارد، آن پول را بردارند و به او بدهند و شماره تلفن منزل ما هم این است...

آن عالم گفت: من از خواب بیدار شدم و شماره تلفن و مبلغ پول را که هنوز فراموش نکرده بودم یادداشت نمودم و فوراً به همان منزل با همان شماره، تلفن زدم دیدم صدای گریه و عزاداری بلند است. من دختر صاحب خانه را پشت تلفن خواستم و تمام جریان را به او گفتم و به او

تذکر دادم که من به هیچ وجه با شما آشنائی نداشتم و بخصوص که از طلبکار و مقدار پول و محل پول که ممکن نبود اطلاعی داشته باشم. بنابر این شما به خاطر نجات مادرتان و نجات خودتان کوشش کنید که به دستورات اسلام عمل نمائید.

آن دختر اول از من تقاضا کرد که اجازه بدهم، او ببیند آن نشانی درست است یا نه، لذا گوشی تلفن را نگه داشتم. او رفت و دید دقیقاً همان مبلغ پول در همان محل بدون کم و زیاد گذاشته شده است. آن دختر برگشت و در پشت تلفن به من گفت: آقا مطلب شما درست است، می خواهید آدرس بدهید تا این پول را برای شما بیاورم.

گفتم: من احتیاج به آن پول ندارم، شما آن را به طلبکاری که در خواب مادرتان نامش را ذکر کرده بدهید و به وصیت او عمل کنید، او قبول کرد. من از او خداحافظی کردم، پس از مدتی باز همان خانم متوفا را در خواب دیدم که از من تشکر می کرد و می گفت: بحمد الله دخترم با تذکرات شما صالحه شده و توبه کرده است.^{۲۸۹}

..

دیدار امام حسین علیه السلام از شیعیانش

صالح برجسته حاج ملاحسن یزدی - از اشخاص زاهد، پرهیزکار، اهل خیر و از بزرگان عابد و متقی در نجف اشرف - از حاج محمد علی یزدی که به امانتداری و فضل مشهور بود، و در تحصیل ره توشه آخرت بسیار کوشا بود روایت می کند که ایشان شبهای خود را در قبرستانی مشهور به قبرستان (جوی هرهر) خارج از شهر یزد می گذرانند، این قبرستان آرامگاه بسیاری از صالحین و نیکان بود.

محمد علی یزدی دوستی از روزگار نوجوانی داشت، آن دو با یکدیگر به مکتب و کلاس درس می رفتند، تا آنکه بزرگ شدند، دوستش تا پایان عمر حقوق بگیر دولت بود، پس از فوتش او را در مکانی نزدیک قبرستان (جوی هرهر) دفن نمودند، بعد از یک ماه از وفاتش بنده صالح (محمد علی یزدی) دوستش را در عالم خواب دید، به بهترین حال و موقعیت، از وضع وی متعجب شد و از او پرسید:

من همه چیز تو را می دانم، تو از اهل خیر و نیکی نبودی، من عذاب را برای تو می دانم، این چگونه حالی است که برای تو می بینم؟
به من بگو کدام عمل تو را به این منزلت رسانده؟ گفت:

آری درست می گویی از اولین روزی که مدفون شدم دچار گرفتار عذاب شدیدی بودم تا اینکه همسر استاد اشرف آهنگر فوت نمود و در این مکان گردید- و به آنجا اشاره نمود- از آن مکان صد ذراع فاصله داشت و در شب وفاتش سرور شهیدانعلیه السلام او را سه بار ملاقات کرد و بار سوم امر به دفع عذاب این قبرستان فرمود، و از برکات او حالم دگرگون گشت، و در آسایش و راحتی قرار گرفتم، و از عذاب رهایی جستیم.

حاج محمد علی گوید: از خواب سرگشته و حیران جستیم، نه آهنگر را می شناختم و نه مکانش را، به بازار آهنگران رفتم، و از او پرس و جو کردم، تا او را یافتم، از وی پرسیدم آیا تو همسری داشتی؟

گفت: آری دیروز فوت نمود در فلان جا دفن شد، تا قبرستان را ذکر کرد، گفتم: آیا در زندگیش آرامگاه سرور شهیدانعلیه السلام زیارت کرده بود؟ گفت: خیر گفتم: آیا برای سرور شیهدان روضه خوانی می نمود؟

گفت: خیر گفتم: آیا مراسم عزاداری برای امام حسینعلیه السلام بر پا می کرد؟

گفت خیر سپس خوابم را برای او بیان کردم، گفت: زنم در اواخر عمرش زیارت عاشورا را بسیار می خواند.

برای نیل به این فضیلت «دفن شدن در نزدیکی از قبرستان» مرحوم شیخ کرباسی از علمای سیر و سلوک و صاحب مقامات عدیده وصیت نمود در نزدیکی آن زن دفن شود، و اکنون آرامگاه کرباسی در جوار مزار زن استاد آهنگر است که از مکانهای معروف در شهر یزد می باشد.^{۲۹۰}

حضرت زهراء به او اعتنایی نکرد!

یکی از واعظان مشهور تهران، عصر روز آخر ذی الحجه از منزل بیرون آمد که شب اول محرم به منبرهای دهه عاشورا که وعده داده

بود، در جلوی در وسط های کوچه پیرزنی آمد و گفت: آقا من از امشب تا ده شب در منزل خودم روزه دارم، لطفاً تمام شبها را تشریف بیاورید و برای ما روزه بخوانید.

واعظ گفت: من وقت ندارم. پیرزن گفت: هر وقت از شب که به منزل برگشتید، تشریف بیاورید اگر چه به اندازه چند دقیقه باشد! واعظ با کمال خونسردی و بی میلی جواب مثبت داد گفت: می آیم شب اول محرم که دیر وقت از روزه برگشته بود. به همان منزل رفت پرچم سیاه کوچکی دید که بالای در آویزان است روی پرچم «سلام بر حسین شهید» نوشته شده بود.

چون در باز بود، با گفتن یک «یا الله» وارد شد وی را به درون اطاقی راهنمایی کردند، وقتی وارد شد دید سه یا چهار زن چادر مشکی و چون صندلی نداشتند، خشت و آجر را بر روی هم گذاشته اند تا به عنوان منبر، از آن استفاده شود.

آقای واعظ روی منبر نشست و بعد از خطبه، چند جمله از فضائل حضرت سید الشهداء، گفت و روزه خواند و زنهای حاضر در مجلس گریه کردند و با جمله «صلی الله علیک یا اباعبد الله» و دعا کردن، به مجلس خاتمه داد.

این کار تا چند شب ادامه داشت، ولی شب پنج یا ششم، وقتی از مجالس مهم شهر برگشت، با خود گفت: خوب است امشب منزل پیرزن را نادیده انگاشته و نروم!

او به منزل خود رفت و شام خورد و به درون بستر رفت که بخوابد. به محض آنکه خوابید، حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا را در خواب دید و خدمت آن حضرت عرض ادب کرد.

ولی آن مخدره و بی بی دو عالم نسبت به واعظ، بی اعتنا بودند! واعظ لرزید و گفت: مگر از من خطایی سرزده است که این گونه به من بی مهر هستید؟

حضرت فرمودند: چرا آن پیرزن را منتظر نگهداشتی و نرفتی؟! واعظ از خواب برخاست و تند تند لباس پوشید به مجلس پیرزن رفت. مشاهده نمود، پیرزن دم در ایستاده است و به راه نگاه می کند و به محض آنکه آقا را دید، گفت: چرا اینقدر دیر کردی؟

واعظ که قلبش می تپید و از چشمانش اشک می بارید، چیزی نگفت و به دورن منزل رفت و از هر شب بهتر روضه خواند و برگشت.

ایشان خوب فهمید که هر جا روضه امام حسین علیه السلام هست، آنجا صاحب عزاء حضرت فاطمه زهراء علیه السلام هستند.^{۲۹۱}

²⁹¹ کرامات الحسینیه، ج 2، به نقل از آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام، ص 39.

سیده نفیسه

یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام به نام سیده نفیسه، زنی زاهد و عابد بود. روزها روزه می گرفت و شب ها نیز به عبادت حق تعالی می پرداخت. روزی با شوهرش اسحاق به زیارت ابراهیم خلیل رفت و در مراجعت به مصر مشرف شد و برای مدتی در آنجا سکونت گزید. در همسایگی آنها خانواده یهودی زندگی می کردند که دخترشان نابینا بود. آن دختر به آب وضوی سیده تبرک جست و بینائی خود را به دست آورد. به واسطه این کرامت، یهودیان بسیاری مسلمان شدند، اهالی مصر از ایشان خواستند که در آنجا سکونت دائمی داشته باشند ایشان پذیرفتند ^۲.

یکی از دیگر از کرامتهای سیده که موجب شد مردم مصر به او بیشتر علاقه پیدا کنند این بود که آب رود نیل کم شد و مردم نگران شدند در این هنگام از آن بانوی معظم درخواست کردند که از خداوند بخواهد بار دیگر آب رود نیل را زیاد گرداند و مزارع و باغات آنها را سرسبز کند. نفیسه خاتون مقنعه خود را به مردم داد و گفت این را در رود نیل

بیاندازید آنان همین کار را کردند و آب دوباره زیاد شد. همه مردم را خوشحال نمود^۳.

کرامتی دیگر اینکه پسر یک زن ذمیه در یکی از شهرهای روم اسیر شد آن زن نزد نفیسه آمد گفت: از خداوند بخواهید که فرزند اسیر مرا برگرداند. آن زن از منزل نفیسه بیرون شد و در همان شب فرزندش رسید مادرش جریان کار از او پرسید گفت: ای مادر من نفهمیدم و فقط دیدم دستی آمد و زنجیری را که بر پایم قرار داده بودند باز کرد و گوینده ای گفت او را رها کنید که نفیسه دختر امام حسنعلیه السلام درباره او شفاعت کرده است.

ای مادر من این سخن را شنیدم و نفهمیدم پس از آن چه شد تا آنگاه که خود را در این جا دیدم هنگام صبح زن ذمیه نزد سیده نفیسه رفت و داستان را نقل کرد و خود و فرزندش مسلمان شدند.

روایت کردند آن سیده بزرگوار برای خود قبری درست کرده بود و همیشه داخل آن قبر و قرآن می خواند و نماز به جا می آورد تا اینکه شش هزار بار قرآن را ختم کرد و سرانجام در ماه مبارک رمضان 208 هجری وفات کرد.

در هنگام احتضار او را به افطار توصیه کردند ولی ایشان فرمود: سی سال است که از خداوند می خواستم که مرا با حال روزه از دنیا ببرد و حال که این افتخار نصیبم شده آن را از دست بدهم؟

سپس شروع به خواندن سوره انعام کردند و چون به آیه:

لهم دارالسلام عند ربهم... رسید فوت کرد.

مصر در سوگ او یکپارچه سوگوار و ماتم زده شد او را در همان قبر که نماز می خواند، دفن کردند و برای زیارت به آنجا رو می آوردند. بعد از مدتی شوهرش تصمیم گرفت که بدن مبارکش را به قبرستان بقیع منتقل کند، اما مصریان راضی نمی شدند تا اینکه شبی جدش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را به خواب دید به او می فرمایند: بگذار بدن او در مصر باقی بماند تا بواسطه آن بدن رحمت خدا برای اهل مصر نازل شود. مردم مصر از این آرامگاه کرامات بسیار دیده اند که بعضی آن را در کتابی به نام «مناثر النفیسه» نوشته اند^{۲۹۲}.

خانم مداح در عالم خواب از حضرت فاطمه زهرا علیه السلام مرثیه آموخت

²⁹² منتهی الآمال، ج 2، به نقل از کرامات سعادت، ص 54.

خانم نوحه گری به نام زره، در مجالس زنانه شرکت می کرده و عزای حضرت سید الشهداء اباعبدالله الحسینعلیه السلام را بر پا می نموده است.

وی خانمی متقی و پرهیزکار و اهل ولاء بود و مخذورات دیگر را ترغیب به عزاداری و گریه می نموده و خلاصه برای عزاداری اهل بیت علیه السلام هر کاری از دستش بر می آمده انجام می داده است. یک شب بعد از جلسات عزاداری به منزلش برمی گردد، با حال خسته به بستر می رود و به خواب می رود و در عالم خواب می بیند که به محضر مقدس حضرت فاطمه زهرا علیه السلام شرفیاب شده است. حضرت صدیقه علیه السلام نزد قبر مقدس سید الشهداء و نشسته اند و گریه و زاری می کنند و بعد با چشم گریان رو به این مخدره کردند فرمودند: ای زره! در مجالس عزا دلبندم الشهداء این اشعار را بخوان.

ایها العینان فیضا و الستها لا تغیضا

و ابکیا بالطف میتاً ترک الصدر رضیضاً

لم امرضه قتیلاً! لا و لا کان مریضاً

یعنی: ای دو چشمان! اشک بسیار فرو ریزید! زیاد گریه کنید، و به اشک کم اکتفا نکنید! و گریه کنید بر آن شهیدی که در زمین کربلا افتاده است و سینه اش زیر سم اسبها شکسته شده است! مریض نبود و از دار دنیا رفته است و کسی برای او بیمار داری و زخم بندی نکرد^{۲۹۳}.

داستان خانمی از اهل یزد که از شدت کتک خوردن شوهرش به حضرت معصومه علیه السلام متوسل شد

یک خانم محترمی از اهالی یزد و مقیم قم می گوید: در حدود چهل سال پیش از این شوهرم مرتب مرا کتک می زد و به من نفقه نمی داد. گاهی آن قدر می زد که من از حال می رفتم. یک بار که کتک فراوان زده بود، آن قدر ناراحت شدم که تصمیم گرفتم خودکشی کنم، و لذا به مغازه عطار رفتم و از او یک مثقال تریاک را یک تومان خریدم که بخورم خود را نابود کنم. یکباره به دلم خطور کرد به حرم مشرف شده، زیارت کنم و بعد از زیارت آن را بخورم.

آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام ، ص 212. ²⁹³

در صحن مطهر دیدم آقای شمس نائینی روی منبر صحبت می کند، پای منبر ایشان نشستم و خیلی گریه کردم.

بعد از منیر ایشان به حرم مشرف شدم، آنجا به نظرم رسید که این عمل من اشتباه است، چون من که دنیا ندارم، با این کار آخرتم را نیز از دست می دهم، چون می دانستم کسی که خودکشی کند به جهنم می رود لذا از تصمیم خود برگشتم و توبه کردم.

به هنگام بازگشت به منزل، به مغازه عطار رفتم و آن را با قند و چایی عوض کردم.

شب در عالم رویا دیدم که در صحن مطهر کنار حوض ایستاده ام خانم سیاه پوشی که تمام بدنش پوشیده بود، حتی صورت مبارکش نیز پوشیده و در دستشان دستکش داشتند، به کنار من آمدند و فرمودند: «از شما خیلی ممنون هستم».

عرض کردم: مگر من چه کردم که مورد رضایت شما قرار گرفته ام فرمودند: به خاطر این که، آن را در حرم من نخوردی.

سپس مرا با خود تا ایوان آیینه بردند، نزدیک درب حرم دو عدد کلید به من دادند و فرمودند: این اطاق از آن شماست. سپس فرمودند:

می دانم که چرا ناراحت هستی، برای اینکه همسرت ترا کتک می زند. من کاری می کنم که کتک او در تو اثر نکند.

آنگاه دست مبارکشان را بر سر و صورت من کشیدند و فرمودند:
دیگر کتک او در تو اثر نخواهد کرد.
عرض کردم: بی بی شما کی هستید؟ روپوش از صورت خود کنار
زدند، نور تمام صورت بارکشان را احاطه کرده بود.
فرمودند:

«من فاطمه معصومه هستم»

من چادر مبارکشان را گرفتم و گفتم: من حاجتم را از شما می خواهم.
فرمودند: حاجت ترا دادیم.

از خواب بیدار شدم در عالم رویا اشک فراوان ریخته بودم.
از آن تاریخ به بعد هر قدر شوهرم مرا کتک می زد اصلاً اذیت نمی
شدم و بدنم درد نمی کرد.^{۲۹۴}

قضیه زن علوی و زن مجوسی

در شهر بصره زنی علوی به همراه چهار دخترش زندگی می کردند که
زندگی بسیار زاهدانه و تنگدستانه ای داشتند. ایام عید فرارسید و آنان

²⁹⁴ کرامات معصومیه، ص 248.

چیزی برای خوردن نداشتند. بناچار آن زن علوی از خانه خارج شد تا بتواند غذایی فراهم کند. او مدتی در شهر گشت تا سرانجام به در خانه قاضی بصره که نامش ابوالحسین بود، رفت.

او به قاضی گفت: زنی علوی هستم و دختران یتیمی دارم و اکنون به نان جویی محتاج اند. قاضی گفت: فردا بیا تا به تو کمک کنم. زن برگشت و جریان را به دختران خود گفت.

آن شب شادی بر خانه فقیرانه آنها حاکم شد و هر یک از دختران در انتظار فردا و خرید نان بودند. صبح شد و زن علوی به سراغ قاضی رفت و آنقدر نشست تا همه مردم متفرق شدند. آنگاه به قاضی گفت: من آن زن علوی هستم که دیروز قول پرداخت پول دادم.

آن قاضی بدون توجه به حرفهای گذشته خود به نوکرانش دستور داد که آن زن علوی را بیرون اندازند.

آن زن علوی گریان و نالان شد و با چشمی گریان به سوی منزل خود روانه شد، در راه به یک مجوسی برخورد که دیوانه و مست لایعقل بود.

آن مجوسی وقی ناله های زن را شنید، گمان کرد که او دارد آوازی

غمناک می خواند. پس ایستاد و گفت: ای زن چه از غمناک و

پراندوهی می خوانی مگر چه غمی داری که این گونه غمناکی؟

آن زن علوی فکر کرد که او مسلمان و عاقل است بنابر این تمام داستان زندگی خود را گفت. آن مجوسی او را به خانه اش برد و به او اموال و لباسهای فراوانی داد. آن زن علوی در حق او دعا کرد و به سوی منزلش روانه شد. دختران که بسیار خوشحال شده بودند در حق آن مجوسی دعا کردند و گفتند: خدا به تو قصری در بهشت بدهد. در همان شب قاضی خواب دید که داخل شده در بوستان بسیار زیبایی که در آن قصرهای زیبایی وجود دارد.

خواست که وارد یکی از آن قصرها شود. در این هنگام نگهبان قصر مانع شد و گفت اجازه ورود ندارید. به دلیل آنکه در کمال سنگدلی و غرور، نیازمندی را از درگاه خود راندی، بخاطر این کارت این قصر که از آن تو بود، دیگر مال تو نخواهد بود و مال آن دیوانه مجوسی است. قاضی از خواب برخاست و فوراً به سراغ آن دیوانه رفت و از او سوال کرد که تو چه کار خوبی انجام داده ای؟ او گفت من چند روز است که مست لایعقل هستم و اصلاً چیزی نمی دانم. در این هنگام غلامانش ماجرا را به اطلاع او و قاضی رساندند قاضی گفت: ای مجوسی آیا ثواب این کار خود را به من می فروشی؟ او گفت: دلیل آن را بگو. سپس قاضی تمام داستان خود را برای او تعریف کرد.

در این هنگام آن مجوسی گفت: من هرگز این عمل خود را با
دارایهای دنیا معرضه نمی کنم. ای قاضی من اکنون مسلمان می شوم.
پس شهادتین را گفت و نصف دارایی خود را به آن زن و دختران علوی
بخشید.^{۲۹۵}

هدایت زنی از اندونزی در عالم خواب توسط آیت الله العظمی بهجت

یکی از اساتید طلاب خارجی حوزه علمیه قم می گفت که یکی از طلاب
خارجی برای من نقل کرد: زنی جوان اهل کشور اندونزی که به تازگی به
ایران آمده و به تحصیل علوم اسلامی مشغول شده است.
می گفت: که قبل از آمدن به ایران در عالم خواب دیدم شخصی به نام
آقای بهجت با من گفتگو کردند و من شدیداً تحت تاثیر جاذبه (معنوی)
ایشان قرار گرفتم. و این در حالی بود که پیش از آن خواب، نه نام
ایشان را شنیده بودم و نه ایشان را دیده بودم، ولی به محض دیدن آن
بزرگوار در خواب، علاقمند شدم که به ایران بیایم و ایشان را ببینم.

بالاخره با تلاش فراوان موفق شدم که به ایران بیایم، وقتی به قم آمدم به شوق دیدار آیت الله بهجت به مسجد شان رفتم تا با ایشان ملاقات نموده و در نماز ایشان شرکت کنم. وقتی ایشان را دیدم متوجه شدم تمام خصوصیات ظاهری ایشان با شخصی که در خواب دیده بودم مطابقت می کرد. این خانم اهل اندونزی بود که برای تحصیل به قم آمده است پس از نماز به خدمت ایشان مشرف می شود و ایشان با اینکه کمتر با کسی گفتگو می کند چند جمله ای با وی سخن گفتند.^{۲۹۶}

اثر اشک ریختن عجیب زن گناهکار در مجلس سید الشهداء علیه السلام

در مدینه زن بدکاری زندگی می کرد که روزی خود را از راه خود فروشی به دست می آورد! در منزل همسایه او، مردم اغلب به عزاداری امام حسین علیه السلام مشغول بودند و جمعی در آن خانه گرد هم جمع می شدند و برای مصائب حضرت سید الشهداء گریه می کردند و بعد از اتمام مجلس غذایی که تهیه دیده بودند، به آنها اطعام می کردند.

در همان خانه دیگی بر روی آتش نهاده بودند و طعام جهت جمعیت عزاداری درست می کردند و اتفاقاً آتش زیر دیگ خاموش شده بود! زن فاحشه را آتش ضرور شد و به مطبخ آن صاحب مراسم داخل شد، که آتشی برای مصرف خودش ببرد دید که مباحثین طعام مشغول عزاداری شده اند، و آتش زیر طعام خاموش شده پس به نوعی سعی کرد آن آتشیهای نیمه خاموش را با زحمت بسیار روشن کند، و چون زمان زیادی طول کشید از غلبه دود که به چشمش جاری شد، چون آتش شعله ور گردید، قدری آتش برای حاجتش برداشت و روانه منزل خود گردید، بالاخره پس از ساعتی بواسطه گرمی هوا، استراحت نمود و به خواب رفت. در عالم رویا دید که قیامت قائم شد و زبانه جهنم مشتعل گردیده و او را با زنجیرهای آتشین می کشند تا به جهنم ببرند، هر چه فریاد می کند به فریادش نمی رسند، هر قدر پناه می خواهد کسی به او پناه نمی دهد و موکلین عذاب به او می گویند: که غضب خدا بر تو باد، که خدا به ما امر کرده، تا تو را به قعر جهنم بیندازیم.

آن زن می گوید: والله چون مرا به کنار جهنم رسانیدند آنگاه شخصی نورانی ظاهر شد فریادی بر موکلین عذاب من زد، فرمود: او را رها کنید عرض کردند، یابن رسول الله به چه سبب او را رها کنیم این زن بدکار است و جمیع اوقات خود را به فسق و فجور می گذراند.

حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: بلی، ولی امروز در
همسایگی اش جمعی از شیعیان ما مشغول عزاداری من بودند، او رفته
بود که آتش بردارد، چند قطره اشک از چشمانش جاری شد و قدری از
دستش برای ما سوخت او را ببخشید!

عرض کردند: «کرامه لک یابن الشافع و الساقی»
یعنی دست از این برداشته او را برای کرامت تو ای پسر شافع قیامت
و ساقی کوثر رها کردیم.
پس چون خلاص شدم، به آن شخص عرض کردم: که تو کیستی؟ که
خدا با تو بر من منت نهاد فرمود: من حسین بن علی علیه السلام هستم.
زن از خواب بیدار می شود، فوراً خود را به آن مجلس می رساند و توبه و
انابه می کند و بالاخره مومنه می شود.^{۲۹۷}

خواب زن یزید ملعون

زمانی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در خانه یزید ملعون بود،
هند زوجه او در خواب دید که درهای آسمان گشوده گشت و ملائکه
صف در صف به زیارت سر مبارک امام حسین علیه السلام فرود می
آیند و می گویند:

²⁹⁷ آثار و برکات امام حسین علیه السلام ، ص 307، داستانهای از انوار آسمانی، ص 80.

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليك يا بن رسول الله ناگهان سحابی از آسمان فرود آمد و در میان آن جماعت از داخل مردان بیرون رفت، در این هنگام مردی را دیدار نمود «دری الوجه قمری اللون» پیش آمده و خود را بر سر مبارک امام حسین علیه السلام انداخت و دندانهای او را می بوسید و می گفت:

یا ولیدی قتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یا ولدی انا جدک رسول الله و هذا ابوک علی المرتضی و هذا اخوک الحسن و هذا عمک جعفر و هذان حمزة و العباس.

همچنین اهل بیتعلیه السلام خویش را یکی یکی می شمرد، در این هنگام هند وحشت زده از خواب بیدار شد، مشاهده کرد «نوری از سر مبارک امام حسین علیه السلام منتشر می شود» با هول و ترس به جستجوی یزید ملعون شتافت او را در خانه تاریکی یافت که روی بر دیوار کرده و می گویند: «مالی و للحسین» یعنی مرا با حسین چه کار؟ هند هم بر غم او افزود برای او خواب خود را تعریف نمود^{۲۹۸}.

خواب... موجب تحول و بیداری شوهر کمونیست اوشد

آقای حاج میرزا عبدالله تهرانی از آقای میرزا مهدی آشتیانی به نقل از شخصی که نزد وی مورد اعتماد بود فرمود:

ما رفیقی داشتیم که مادی گرا بود و به مبدا و معاد و معتقد نبود، ولی زن پاک و شایسته ای داشت که ظروف خورد و خوراکش از وی جدا بود (گر چه شرعاً رابط زن و شوهری بین زن مسلمان و شوهر مادی صورت نمی بندد گویا آن زن به موضوع و یا به حکم مساله جاهل بود)

به هر حال، هر سال آن شخص عده ای را دعوت می کرد غذا می دادند، مباشر طبخ غذا همان خانم مومنه بود.

آن زن به لقاء الله پیوست، که آن سال هم از او سور خواستیم. او عذر آورد که: شما مرا نجس می دانید و خانم من که مباشر پختن تدارک مهمانی بود از دنیا رفته است.

گفتم: تو خرج سور را بده، ما خودمان پخت و پز را انجام خواهیم داد، ما که پنج نفر بودیم - خودمان لوازم سور را خریدیم و پختیم.

هنگامی که شام را می کشیدیم، فقری دم در آمد و کمک خواست.

گفتم: هر سال، آن خانم در این سفره نصیبی داشت، اکنون - که

دست او کوتاه شده است - ما سهم او را به این سائل بدهیم. اما مرد

مادی خندید و گفت: خانم مرد و کارش تمام شد، از احسان چیزی عاید او نمی گردد!! اما به سائل چیزی می دهید، بدهید.

به اندازه یک نفر از آنچه که بر سر سفره بود جدا کرده به آن سائل دادیم. بعد شام را خورده همان جا خوابیدیم.

صبح هنوز آن جا بودیم. زنی آمد که دایه آن خانم بود.

به صاحب خانه گفت: من دیشب مرحوم خانم را در خواب دیدم که بسیار شاد بود و از شما اظهار امتنان می نمود و می گفت: شامی که فرستاده بودید خیلی به موقع رسید. چون مهمان داشتم و چیزی هم آماده نداشتیم، این شام روی مرا سفید کرد! آن شخص (مادی) این خواب را که از آن شنید، اشک از چشمش سرازیر شد و گفت: انصافاً حق با شما بود.

من به خطا رفته ام. آنگاه شهادتین بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. از قضا به فاصله شش روز به رحمت خدا پیوست^{۲۹۹}.

انوشیروان خواب عجیبی دید!

سه شب قبل از ولادت پیامبر انوشیروان پادشاه ایران در رویا دید که

تعدادی از طاق های قصرش فرو ریخت و در شب ولادت ایوان قصر

لرزید و چهارده طاق از آن فرو ریخت.

هنگام صبح انوشیروان از خواب برخاست و با دیدن منظره ی قصر

وحشت کرد. لذا صلاح دید با وزیران و منجمان و کاهنان به مشورت

بنشیند به همین منظور لباس سلطنت خود را پوشید و تاج بر سر گذاشت

و بر تخت نشست آنگاه همه را به مجلس دعوت کرد و آنچه اتفاق افتاده

بود به آنان خبر داد.

در همین حال سه خبر دیگر برای او آوردند: «یکی خاموش شدن آتش

هزار ساله آتشکده فارس و دیگری خشک شدن دریاچه عظیم ساوه که

مردم آن را می پرستیدند و سومی جاری شدن آب در بیابان سماوه که

سال ها در آن آب نبود.

انوشیروان از بروز این حوادث عجیب بسیار هراسان شد.

او رئیس کاهنان قصر به نام سائب را صدا زد و گفت این چه وقایعی

است که اتفاق می افتد؟

سائب به همراه کاهنان و ساحران و منجمان هرچه علوم خود را به کار

گرفتند اثری نبخشید و هیچکدام از کارهایشان به نتیجه نرسید چرا که

در روز ولادت پیامبر علم ساحران و کاهنان باطل شده بود. در این میان

خبر رسید که دیشب نوری از سوی حجاز به آسمان رفته و آسمان ایران

و روم را روشن کرده است.

انوشیروان به یکی از کارگزاران خویش به نام نعمان بن منذر چنین نامه

نوشت:

از انوشیروان به نعمان بن منذر مردی عالم و دانا نزد من بفرست که می

خواهم از او سوالاتی بپرسم که پاسخ همه آنها را بداند

نعمان به منذر شخصی به نام عبدالمسیح بن عمرو بن حیان بن نفیله

غسانی را که سن او نزدیک به 300 سال بود نزد انوشیروان فرستاد شاه

از او پرسید آیا آنچه پیرسم می دانی؟ عبدالمسیح پاسخ داد هرچه

پادشاه پیرسد اگر بدانم می گویم و اگر ندانستم شخصی را می شناسم

که پاسخ آن را خواهد دانست آنگاه اتفاقاتی را که واقع شده بود برای او

شرح داد و دلیل آن را جو.یا شد عبدالمسیح گفت: شخصی به نام سطح

که از کاهنان بزرگ است و اینک در سرزمین شام زندگی می کند و

پاسخ این سوال را می داند پادشاه گفت: پس نزد او برو و داستان را

شرح بده و پاسخ آن را بیاور. عبدالمسیح از ایران به شام سفر کرد و نزد

سطح آمد و او را در حال احتضار دید وقتی به او سلام کرد پاسخی

نشنید لذا خود را معرفی کرد و مقصودش را از آمدن بیان کرد ناگهان

:سطیح چشم گشود و گفت

پادشاه ایران عبدالمسیح را فرستاده تا از شکستن چهارده طاق ایوان و

جوشیدن آب در بیابان و خشک شدن دریاچه ساوه و خاموش شدن

آتش هزار ساله پرسد؟

ای عبدالمسیح هنگامی که در بیابان سماوه آب بجوشد و دریاچه ساوه

خشک شود و آتش معبد فارس خاموش شود دیگر کشور شام برای

سطیح کشور نخواهد بود و آرزوی مرگ خواهد کرد، چرا که پیامبری به

نام محمد متولد شده است

آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. عبدالمسیح از شام به ایران

بازگشت و نزد انوشیروان آمد و سخنان سطح را برای او گفت و متولد

شدن آخرین پیامبر را خبر داد^{۳۰۰}

خواب وحشتناک فرعون و تعبیر آن

فرعون (رامسیس دوّم) طاغوت خودسر و مغرور مصر ، یک شب فرعون

در عالم خواب دید: آتشی

از طرف شام شعله کشید و بطرف مصر آمد و به خانه فرعونیان افتاد

سپس کاخها و باغها و تالارهای فرعونیان را فرا گرفت و همه را تبدیل به

خاکستر کرد

فرعون از این خواب دچار وحشت شد و ساحران، کاهنان و دانشمندان

تعبیر خواب را به حضور طلبید، و به آنها رو کرد و گفت: «چنین خوابی

دیده ام. تعبیرش چیست؟

گفتند نوزادی از بنی اسرادیل متولد میشود که نابودی فرعونیان بدست

³⁰¹اوست

. اقتباس از بحارالانوار، ج 13، ص 51؛ تاریخ انبیاء، ص 493³⁰¹

دزد با خوابی که دید گوشی را به صاحبش برگرداند!

اطراف دستگاه را نگاه می‌کرد و دنبال گوشی‌اش می‌گشت. من با خوش‌حالی از محل دور شدم و به خانه رفتم. در بین راه، گوشی زنگ خورد که آن را خاموش کردم. از اینکه به این راحتی یک گوشی تلفن همراه گران‌قیمت به جیب زده بودم، احساس خوش‌حالی می‌کردم. قرار بود روز بعد گوشی را به مال‌خر بفروشم. شب، غذایی خوردم و خوابیدم؛ اما با خوابی عجیب از خواب پریدم. من آقای نورانی را در خواب دیدم که به صورتم نگاه نمی‌کرد. جلو رفتم تا چهره‌اش را ببینم، روبرو گرداند و گفت: زائر مریض‌احوال بود، چرا گوشی‌اش را دزدیدی؟ او این حرف را زد و از من دور شد. تا صبح نخوابیدم و فکرم درگیر شده بود. گوشی را روشن کردم و زنگ زدم. زن جوان گفت همراه خانواده‌اش توی اتوبوس هستند و به شهر خودشان می‌روند. از آن‌ها خواستم بیايند و گوشی را تحویل بگیرند. او و همسرش وسط راه پیاده شدند و به مشهد برگشتند. من گوشی را تحویلشان دادم و اعتراف کردم دزد هستم. ما به کلانتری ۲۹ آمده‌ایم. نمی‌خواهم همسایه آقا امام‌رضا(ع) باشم و روسیاه بشوم. خاک بر سرم کنند که آقا را از خودم رنجانده‌ام. ۳۰۲

مکاشفه‌ای درباره آیت‌الله ملکی تبریزی

علامه حسن زاده آملی می‌نویسد: حکایت کرد برای ما جناب حجت‌الاسلام حاج سید جعفر شاهرودی که از علمای عصر حاضر طهران است دو مکاشفه را که مفصل است مجمل آن را برای یافتن مقام و منزلت صاحب ترجمه می‌نگارم:

فرمود شبی در شاهرود خواب دیدم که در صحرائی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی له الفرج) با جماعتی تشریف دارند و گویا به نماز جماعت ایستاده‌اند، جلو رفتم که جمالش را زیارت و دستش را بوسه دهم، چون نزدیک شدم شیخ بزرگواری را دیدم که متصل به آن حضرت ایستاده و آثار جمال و وقار و بزرگواری از سیمایش پیداست، چون بیدار شدم در اطراف آن شیخ فکر کردم که کیست تا این حدّ نزدیک و مربوط به مولای ما امام زمان است، از پی یافتن او به مشهد رفتم نیافتم، در طهران آمدم ندیدم، به قم مشرف شدم او را در حجره‌ای از حجرات مدرسه فیضیه مشغول به تدریس دیدم، پرسیدم کیست؟ گفتند عالم ربانی آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی است؛ خدمتش مشرف شدم تفقد زیادی کردند و فرمودند: کی آمدی گویا مرا دیده و

شناخته از قضیه آگاهند. پس ملازمتش را اختیار نمودم و چنان یافتم او را دیده بودم و می‌خواستم^{۳۰۳}.

خبر از وفات خود / خواب‌های متعدد درباره وفات آیت الله ملکی تبریزی

استاد فاطمی نیا: ... اینها حیف است، اینها سینه به سینه است، اگر ناقلش مثل من بیافتد و بمیرد دیگر کسی پیدا نمی‌شود بگوید، هی منتظر شوی که رادیو خواهد گفت، یا تلویزیون. دیگر تمام شد!

... آقا شیخ محمد حسین بهاری خودش به من فرمود که آقا میرزا جواد آقا تبریزی - رضوان الله علیه - روی منبر نشسته بود و من پای درس ایشان بودم.

شیخ محمد حسین تا سه چهار سال پیش زنده بود خیلی مرد بزرگی بود
منتهی دیگر چون آسم شدیدی داشت آن هم در یک گوشه شهرستان!
ایشان مجهول القدر مانده بود...

ایشان می فرمود جوان بودم میرزا جواد آقا روی منبر درس می گفت،
می گوید یک دفعه دیدم این دو چشم های نورانی را متوجه ما کرد گفت:
اهل کجایی؟ - من خلاصه عرض می کنم - گفتم: اهل بهار!

تا گفتم اهل بهار، به پُری صورتش اشک ریخت!

سپس گفت: شیخ محمد بهاری (آیت الله شیخ محمد بهاری از شاگردان
آخوند ملا حسینقلی همدانی)، قبرش زیارتگاه شده یا نه؟ قبر شیخ محمد
مزار شده یا نه؟

بعد گفت: ان شاء الله من در پنجشنبه هفته آینده مهمان ایشان هستم! -
یا گفت: به او ملحق می شوم - این حرفی که می زد مثل اینکه پنجشنبه
بوده می فرمود: پنجشنبه آینده!

یک شاگردی داشت آن شاگرد بی قرار شد، گریه کرد، آمد خودش
دست به ضریح حضرت معصومه علیها السلام شد.

گفتیم: چه خبر است؟

گفت: والله! من این آقا را می‌شناسم اینکه گفت: من پنجشنبه آینده
مهمان شیخ محمد بهاری هستم، دیگر تمام شد!

گفتیم: حالا امام نیست، پیامبر نیست که حرفش را این قدر زود باور
می‌کنید. حالا که آقا میرزا جواد آقا سر حال است.

به هر حال، گفت: پنجشنبه آینده جنازه آقا میرزا جواد آقا تبریزی
تشییع شد.

مهم این است که ایشان می‌گفت: طلبه‌های دارالشفاء، فیضیه و جاهای
دیگر، - ببینید اینها مهم است، قریب به دویست و پنجاه طلبه، قریب به
دویست و پنجاه طلبه! - از حوزه علمیه خواب دیده بودند صبح که پا
شده بودند برای نماز، به همدیگر می‌گفتند: خواب دیدیم! یک الف این
خواب‌ها با هم فرقی نداشت. خیلی حرف است! 250 نفر خواب ببینند
یک الف هم با هم فرق نداشته باشد!

خلاصه؛ که در شب پنجشنبه خواب دیده بودند که جنازه آقا میرزا جواد
آقا تبریزی روی تابوت حرکت می‌کند، حضرت سید انبیاء صلی الله علیه
و آله و سلم جلوی جنازه حرکت می‌کند! ۳۰۴

امشب چرا خوابت برده

یک روز طلبه ها به مناسبت عیدالزهراء طلبه ها جشنی گرفته بودند و از آخوند کاشی هم دعوت می کنند که در آن جشن شرکت کنند. ایشان هم تشریف می آورند و تا دیروقت مشغول در مراسم تشریف داشتند آنگونه که برای نماز شب آقا خوابشان می برد، و برای صبح از خواب بیدار می شوند. دوباره «هفده ربیع الاول» طلبه ها جشن می گیرند و آخوند را دعوت می کنند که تشریف بیاورند و این بار هم ایشان خوابشان می برد. شب در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می بینند و حضرت می فرمایند: ما دفعه قبل که نماز شبت ترک شد به خاطر شادی قلب دخترم «زهره سلام الله علیها» تو را بخشیدیم. ولی امشب چرا خوابت برده بلند شو نماز شبت را بخوان!^{۳۰۵}

امتحان منتظران

یکی از طلاب می گوید در نجف نزد عالمی بزرگوار به طور خصوصی درس می خواندم . آن عالم بسیار مهذب و مورد احترام همگان بود ، و از کثرت علاقه به امام زمان علیه السلام ، در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب می شد . روزی برای فراگیری درس به محضرشان رفتم ، دیدم گریه می کند و بسیار پریشان است . علت آن را پرسیدم ، فرمود : شب گذشته در عالم رؤیا امتحان شدم ، ولی از امتحان بیرون نیامدم ، در خواب به من گفته شد که آقا ظهور کرده اند و در وادی السلام - مکان خاصی است که گورستان نجف را در بردارد - مردم با او بیعت می نمایند ، به مجرد شنیدن این موضوع از جا حرکت کردم و به عجله وارد خیابان شدم . دیدم غوغایی از جمعیت است و همه با سرعت هر چه بیشتر به سوی وادی السلام می روند ، هر کس به فکر این است که زودتر خود را به امام علیه السلام برساند و با جنابش بیعت کند .

دیدم عشق دیدار امام علیه السلام ، مردم را چنان خود باخته ساخته که کسی را با کسی کاری نیست و تمام علقه ها را به فراموشی سپرده اند آنها که تا دیروز به من عشق می ورزیدند دیگر به من اعتنا نمی کنند ، بلکه با لحنی تند می گویند : آقا کنار رو و مانع راه ما نباش .

کوتاه سخن آنکه احساس کردم ظهور امام علیه السلام بازارم را کساد کرده است ، از همان جا نقشه کشیدم که در ملاقات با امام علیه السلام ایشان را محترمانه از ظهورش منصرف سازم . بعد از آنکه با هزار سختی به خدمتش رسیدم ، عرض کردم : فدایت شوم ! خودتان را به زحمت انداختید ، ما کارها را ساماندهی می کردیم ، نیازی نبود که خود را گرفتار سازید و زحمات طاقت فرسای رهبری را به عهده بگیرید . با این قبیل سخن ها می خواستم امام علیه السلام را از ظهورش منصرف کنم ، بعد از چند جمله از این نوع گفتارها ، یک مرتبه از خواب بیدار شدم و فهمیدم که هنوز لیاقت حضرتش را ندارم . !!^{۳۰۶}

امیرالمومنین علیه السلام ، پیامبر خدا (ص) را در خواب دید

امام علی علیه السلام در هنگامی که بر اثر ضربت ابن ملجم در بستر افتاده بود، به امام حسن علیه السلام فرمود : ای فرزند گرامی ! شب پیش از این واقعه ، جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از آزارهای این مردم به او شکایت کردم ! فرمود : بر آنها نفرین کن ! من گفتم : خدایا ! به جای من ، بدان را بر این ها مسلط کن ! و به جای

این مردم ، اشخاص بهتری را روزی من کن ! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدا دعای تو را مستجاب کرد و بعد از سه شب ، تو را نزد من می آورند . اکنون سه شب گذشته است . مجدداً امام علیه السلام وصیت هایی نمود و فرمود : امشب من از میان شما می روم و به حبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ، همان طور که به من وعده داده است ، ملحق می شوم^{۳۰۷} .

صبح عاشورا امام حسین علیه السلام چه خوابی دید؟

ابن اعثم گوید

سحرگاهان امام حسین - علیه السلام - را خوابی مختصر ربود. چون بیدار شد فرمود: می دانید هم اینک در خواب چه دیدم؟ سگهایی را دیدم که بر من حمله آورده اند و مرا می درند. در میان آنها سگ خال خالی بود که بر من بیشتر حمله می آورد. فکر می کنم آنکه قاتل من است، مردی لک و پیس دار از این گروه است. پس از آن جدم رسول خدا را دیدم که با گروهی از اصحاب خود بود و به من می فرمود: پسر من! تو شهید آل محمدی. آسمانیان و ملکوتیان مژده آمدنت را می دهند. شبانگاه امشب

مهمان ما خواهی بود. بشتاب و تأخیر مکن. اینک این فرشته توسست که از آسمان فرود آمده تا خون تو را در شیشه‌ای سبز بگیرد. این خوابی بود که دیدم. آن لحظه فرا رسیده و زمان کوچ از این دنیا نزدیک شده است و شکی در آن نیست.^{۳۰۸}

شفای مخیلف

مردی از طایفه «براجعه» به نام «مخیلف» دچار مرضی در پاهایش شد که هر دو پایش بی حرکت گردید، و سه سال به همین وضع بود و معالجه‌ها و درمان‌ها بی‌اثر ماند. او در مجالس سوگواری شرکت می‌کرد، و همواره به آل محمد صلی الله علیه و آله توسل می‌جست، و آنها را در درگاه الهی شفیع قرار می‌داد تا بهبود یابد. شیخ خزعل (از علمای صاحب نفوذ و معروف خوزستان) حسینی‌های داشت دهی اول محرم در آنجا سوگواری مهم و عظیم برپا می‌کرد، در آن شهر رسم بود که وقتی سخنران یا مداح به ذکر مصائب می‌پرداخت، حاضران به پا می‌خواستند و با لهجه‌های گوناگون به سر و سینه می‌زدند. متعارف بود که در روز هفتم، مصیبت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ذکر می‌شد، وقتی که

۳۰۸ . لفتوح، ج ۵، ص ۱۱۱

سخنران به ذکر مصیبت پرداخت، حاضران برخاستند و به سر و سینه می‌زدند، و عزاداری می‌کردند، شخص نامبرده (مخيلف) برای اينکه دردمند بود، زیر منبر می‌نشست، در همین وقت ناگاه دیدند او برخاست و به میان سینه زنها آمد (با اينکه سه سال بود نمی‌توانست پایش را حرکت دهد) او بر سر و سینه می‌زد و چنین نوحه می‌خواند: «منم مخيلف که عباس عليه‌السلام مرا بر سر پا داشت!» وقتی که مردم خرمشهر، این کرامت را از حضرت عباس عليه‌السلام دیدند، شور و غوغایی در آن مجلس به پا شد، به طرف مخيلف هجوم آوردند و لباس‌هایش را برای تبرک، پاره پاره کردند، آن روز مجلس ادامه یافته با اينکه بنا بود سفره‌ی غذا برای ظهر پهن شود، امکان نیافت و مجلس تا ساعت 9 شب همچنان با شور و احساسات وصف ناپذیر ادامه پیدا کرد. علامه شيخ حسن نامبرده می‌گوید: بعدا از مخيلف سؤال شد: «چه دیدی؟ و چگونه شفا یافتی؟» در پاسخ گفت: در آن هنگام که مردم به عزاداری مصیبت حضرت عباس عليه‌السلام پرداختند، من که در زیر منبر بودم، خواب مرا فراگرفت، ناگاه دیدم مردی خوش سیما و بلند قامت، سوار بر اسب سفید و درشت اندام، نزد من آمد و فرمود: «چرا برای عباس عليه‌السلام به سر و سینه نمی‌زنی؟» گفتم: علیل هستم نمی‌توانم برخیزم، باز تکرار کرد که برخیز، گفتم نمی‌توانم، فرمود: برخیز، گفتم: دستت را به من

بده، مرا بلند کن، فرمود: من دست ندارم، گفتم چه کنم؟ فرمود: رکاب اسب را با دستت بگیر و برخیز، چنین کردم و برخاستم، اسب جهش کرد و مرا از زیر منبر خارج نمود، و غایب شد ناگهان دیدم سلامتی خود را باز یافته‌ام، و می‌توانم برخیزم و راه بروم، به میان جمعیت رفتم و به سینه زنی پرداختم.^{۳۰۹}

ولی اگر شفاعت همه جهان را خواستید...

در سال 1295 هجری قمری، در اطراف قم، قحطی و خشکسالی شد، مردم به ستوه آمدند، در میان آن‌ها چهل نفر از افراد متدین، انتخاب شده و به قم آمدند و در حرم حضرت معصومه (ع) به بست نشستند، تا شاید با عنایات و دعای آن بزرگوار، خداوند باران بفرستد.

پس از سه شبانه روز، در شب سوم یکی از آنان، مرحوم آیه الله العظمی میرزای قمی (وفات یافته سال 1231 هـ.ق) را در خواب می‌بیند، میرزا می‌پرسد: شما چرا در اینجا به بست نشسته اید؟

او عرض می‌کند: مدتی است در منطقه ما بر اثر نیامدن باران، خشکسالی و قحطی به وجود آمده است، برای رفع خطر، به اینجا پناه آوردیم.

۳۰۹. ترجمه‌ی العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرر ص 263 و 264

میرزای قمی می فرماید: برای همین، در اینجا جمع شده اید؟ این که چیزی نیست این مقدار از دست ما نیز ساخته است، در چنین نیازها به ما مراجعه کنید، ولی اگر شفاعت همه جهان را خواستید، دست توسل به طرف این شفیعه روز جزا (حضرت معصومه) دراز کنید^{۳۱۰}.

شهید قبل شهادتش خواب دید او را قربانی می کنند!

شهید احمد ملک نژاد قبل از شهادتش برایم خوابی را تعریف کرد که در مکه معظمه در شب عید قربان دیده بود. او خواب دیده بود او را برای قربانی آورده اند. در صحرای عرفات همه به تماشا ایستاده اند و نگاه می کنند. تنها کسی که با این قربانی مخالفت می کرده است، مادر ایشان بوده است. ایشان جزئیات خوابشان را هم گفتند که خیلی جالب بود ولی به مرور زمان فراموش کرده ام. احمد می گفت: پدر و مادرم خیلی بی تابی می کردند و چند بار مادرم می خواست چاقو را از دست کسی که می خواست مرا قربانی کند، بگیرد. وقتی از خواب بیدار شدم همانجا خیلی گریه کردم و دلم شکست. از خدا خواستم که اگر مادرم می خواهد مانع شهادت من بشود، به لطف و رحمت خود او را صبر و حوصله بدهد که ایشان بتوانند به این قضیه راضی شوند و این مسئله حل

³¹⁰ <http://mameni.andishvaran.ir/fa/ShowNote.html?ItemId=13363>

شود . بعد از آن در مشهد با مادرشان راجع به این خواب صحبت کرده بودند و مادرشان را به صبر و مقاومت دعوت کرده بودند . تمام قضایا را برای ما نیز تعریف کردند . آن موقع بود که ما متوجه شدیم او به خدا نزدیکتر شده است . چیزی از این موضوع نگذشت که او به شهادت رسید.^{۳۱۱}

من در میان سپاه عمر سعد بودم، در خواب دیدم....و کور شدم...
ابونصر حر می گوید: مردی را دیدم که کور شده بود، علت کوری او را پرسیدم. گفت: «من در میان سپاه عمر سعد بودم، پس از حادثه‌ی شهادت اباعبدالله هنگامی که شب شد در عالم خواب دیدم در کنار رسول خدا طشتی گذارده بودند و در آن مقداری خون و یک پر وجود دارد. یاران عمر سعد را حاضر کردند و مرا نیز در صف آنان قرار دادند. رسول خدا آن پر را از میان طشت برداشت و به چشم آنها کشید، تا اینکه نوبت به من رسید. ترسان و لرزان گفتم: «ای رسول خدا! سوگند به خدا که من نه شمشیری کشیدم و نه نیزه‌ای بلند کردم و نه تیری پرتاب کردم و به حسین و اصحابش ادا آسیبی نرساندم .
پیامبر اکرم فریاد زد: «آیا بر سیاهی لشکر دشمنان ما نیفزودی، این خون فرزندم حسین است.» سپس دو انگشت (سبابه و وسطی) را به آن

³¹¹ <http://mashhad.navideshahed.com/fa/news/425575>

خون زد و به چشم من کشید. صبح که از خواب برخاستم دیدم چشمانم
کور شده‌اند. ^{۳۱۲}

اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم.

از مرحوم سید احمد بهبهانی نقل شده : در ایام توقفم در کربلا حاج
حسن نامی در بازار زینبیه ، دکانی داشت که مهر و تسبیح می ساخت و
می فروخت . معروف بود که حاجی تربت مخصوصی دارد و مثقالی یک
اشرفی می فروشد.

روزی در حرم امام حسین علیه السلام حبیب زائری را دزدی زد و
پولهایش را برد. زائر خود را به ضریح مطهر چسبانید و گریه کنان می
گفت : یا ابا عبدالله در حرم شما پولم را بردند، در پناه شما هزینه
زندگیم را بردند. به کجا شکایت ببرم ؟

حاج حسن مزبور حاضر متأثر شد و با همین حال تأثر به خانه رفت و
در دل به امام حسین علیه السلام گریه می کرد.

شب در خواب دید که در حضور سالار شهیدان به سر می برد به آقا
گفت : از حال زائرت که خبر داری ؟ دزد او را رسوا کن تا پول را

برگرداند.

امام حسین فرمود: مگر من دزد گیرم ؟

اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم.

حاجی گفت : مگر من چه دزدی کردم ؟

حضرت فرمود: دزدی تو این است که خاک مرا به عنوان تربت می

فروشی و پول می گیری . اگر مال من است چرا در برابرش پول می

گیری و اگر مال توسست ، چرا به نام من می دهی ؟

عرض کرد: آقا جان ! از این کار توبه کردم و به جبران می پردازم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

پس من هم دزد را به تو نشان می دهم . دزد پول زائر، گدایی است که

برهنه می شود و نزدیک سقاخانه می نشیند و با این وضعیت گدایی می

کند، پول را دزدید و زیر پایش دفن کرد و هنوز هم به مصرف نرسانده

.

حاجی از خواب بیدار می شود و سحرگاه به صحن مطهر امام حسین علیه

السلام وارد می شود، دزد را در همان محلی که آقا آدرس داده بود

شناخت که نشسته بود.

حاجی فریاد زد: مردم بیایید تا دزد پول را به شما نشان دهم . گدای دزد

هر چه فریاد می زد مرا رها کنید، این مرد دروغ می گوید، کسی حرفش

را گوش نداد. مردم جمع شدند و حاجی خواب خود را تعریف کرد و زیر پای گدا را حفر کرد و کیسه پول را بیرون آورد. بعد به مردم گفت: بیاید دزد دیگری را نشان شما دهم، آنان را به بازار برد و درب دکان خویش را بالا زد و گفت: این مالها از من نیست حلال شما. بعد تربت فروشی را ترک کرد و با دست فروشی امرار معاش می کرد³¹³.

مادر شهید در خواب حافظ قرآن شد...

مادر من یک کلاس هم سواد ندارد. در عالم خواب برادر شهیدم، شهید کاظم رستگار را می بیند که به مادر می گوید: مادر جان! من الان در بهشتم چه چیزی می خواهی که برای تو از آنجا بیاورم؟ مادر به شهید می گوید: الان که در بهشت هستی می توانی از خدا بخواهی که من بتوانم قرآن بخوانم. این خواهران بسیج و خانم های جلسه ای می آیند و من را به جلسه قرآن می برند. همه که قرآن می خوانند وقتی نوبت به من می رسد می گویم که من سواد ندارم و آنها می گویند که اشکال ندارد، خب سوره حمد یا قل هو الله را بخوان. من دیگر خسته شدم و خجالت

³¹³ http://old.aviny.com/Occasion/Ahlebeit/ImamHosein/Moharram/86/Hosseini_Kist/d_z_karbla/karbal02.aspx

می کشم. تا آنجا که بعضا به این مجالس به بهانه اینکه حالم مساعد نیست، نمی روم. الان که بهشت هستی می تونی از خدا بخواهی که من قرآن را یاد بگیرم. شهید رستگار به مادر می گوید: بعد از نماز صبح بلند شو قرآن را باز کن انشاالله می توانی بخوانی."

مادر من بعد از نماز صبح بلند می شود و هر جای قرآن را که باز می کند، می خواند.

برادر شهید کاظم رستگار در گفت و گو با رجانوز، درباره صحت این موضوع گفت: هیاتی از علمای قم برای تحقیق درباره این موضوع آمدند و آن را تایید کردند.^{۳۱۴}

به سید علی بگویند اینقدر از خدا طلب مرگ نکن!

حجت الاسلام دانشمند : اگر من از مظلومیت رهبر بگویم شاید دلتان خون بشود ، خیلی مظلومند ایشان

این موضوع را من با یک واسطه می گویم . با یکی از محافظ های آقا در . حرم امام رضا علیه السلام روبروی ضریح ، دو به دو با هم بودیم

گفتم از آقا چه خبر ؟

میگفت ما روزهای دوشنبه ، (این را میگفت و گریه میکرد) می رویم سرکشی میکنیم به خانواده شهدا . آقا می فرمودند به خانواده شهدا . نگوئید که ما می آییم که به زحمت نیافتند

یک ربع قبل آقا در ماشین هستند ما درب میزنیم و میگوییم آقا می خواهند تشریف بیاورند منزل و یک سلام و علیکی با مادر و پدر شهید . نمایند

یکبار رفتیم درب خانه دو شهید ، من خودم رفتم دیدم درب باز است و آب و جارو کرده اند . درب زدم ، مادر شهید آمدند دم درب و گفتند : آقا کو ؟

گفتم : کدام آقا ؟

گفت : مقام معظم رهبری کجاست ؟

گفتم : شما از کجا می دانید ؟

شروع کرد به گریه کردن ، گفت دیشب خواب بچه هام را دیدم ، بچه ها آمدند گفتند خوش بحالت ، فردا سید علی می خواهد بیاید خانه تان .

. به اینجا که رسید ، مقام معظم رهبری هم رسیدند به درب خانه

بعد مادر شهید گفت من خواب دیدم که امام هم تشریف آوردند و گفتند فردا آقا سید علی آقا می خواهند بیایند ، ما هم تبریک می گوئیم . . و یک مطلبی هم امام فرمودند و پیغام دادند که من به شما بگویم

مقام معظم رهبری فرمودند چه پیغامی ؟

مادر شهید گفتند

امام فرمودند سلام ما را به آقا سید علی آقا برسانید و به ایشان بگوئید . اینقدر از خدا طلب مرگ نکن ! فرج نزدیک است ان شاءالله

. آقا خیلی گریه کرد^{۳۱۵}

³¹⁵ <http://salehat.ir/index.php/component/content/article/97-khamenei/agma-va-mahdi/71-1389-07-14-04-56-34>

نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت

محمد مهدی بحر العلوم، فرزند سید مرتضی طباطبایی بروجردی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام در یک خانواده روحانی و پرهیزگار، در شب جمعه از ماه شوال 115 ق. / 1113 ش. در شهر کربلای معلی پا به عرصه هستی نهاد. شبی که سید به دنیا آمد پدر وی در عالم خواب دید که امام رضا علیه السلام دستور دادند، محمد بن اسماعیل بن بزیع (از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیه السلام) شمعی بر فراز بام سید مرتضی برافروزد. وقتی محمد بن اسماعیل آن شمع را روشن کرد نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت. پدر از آن رویای راستین بیدار می شود و همزمان خبر مولود تازه رسیده را به او می دهند.³¹⁶

پیرمردی را به مجلس آورده بود که اخیراً با حضرت ولیعصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده است.

³¹⁶ <http://www.farhangnews.ir/content/44172>

حجۃ الإسلام و المسلمین شیخ «حسن یوسفی» از سخنرانان سرشناسی که در شهرهای مختلف ایران به سخنرانی می پردازد، اخیرا در یکی از مراسم خود در استان خراسان، پیرمردی را به مجلس آورده بود که اخیرا با حضرت ولیعصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده است.

نکته جالب اینجاست که این پیرمرد روستایی که چوپانی ساده در یکی از روستاهای استان خراسان بوده، نه تنها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده بلکه هنگام به جا آوردن مناسک حج عمره، چند روزی را در کنار حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور داشت و با ایشان نشست و برخاست داشت.

به گفته این چوپان روستایی، ماجرا از این قرار بوده که یک روز مرد ثروتمندی از تهران به سراغ او می آید و می گوید: قرار است تا چند روز دیگر برای حج عمره راهی عربستان سعودی شوم. در خواب دیدم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به بنده می فرمایند: به فلان روستا در فلان استان برو و دنبال فردی بنام فلانی باش. او را هم با خودت به عمره ببر. در غیر این صورت عمره تو قابل قبول نخواهد بود.

چوپان پیر که توفیق دیدار با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را داشته، در ادامه افزود: مرد ثروتمند از خواب که بیدار می شود، کمی فکر می کند و می گوید باید به آدرسی که در خواب دیدم بروم و ببینم که آیا چنین فردی وجود دارد؟! به روستا می آید و سراغ مرا می گیرد وقتی مرا پیدا کرد فهمید که خوابش درست بوده و از من خواست که آماده شوم تا با او به عمره بروم. من هم که آرزوی رفتن به عمره را داشتم، آماده شدم و با او راهی شد.

وی همچنین گفت: در آیام عمره، مردی نورانی و زیبا روی به سراغم آمد و چند روزی با من بود. ابتدا متوجه نشدم که او کیست اما بعد فهمیدم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. مطالبی را به بنده گفت که همه آن را اجازه ندارم بازگو کنم. فقط تنها چیزی که اجازه دارم بگویم این است که آن حضرت فرمودند اولاً برای عمه ام زینب سلام الله علیها بسیار روضه بگیرید زیرا ایشان خیلی غریب بود و همچنین خدا را به حق عمه ام زینب قسم دهید فرجم را برساند و برای تعجیل در ظهورم بسیار دعا کنید.^{۳۱۷}

خواب ایه الله بهجت درباره مقام معظم رهبری

از آیت‌الله بهجت نقل کردند که ایشان در خواب دیدند که حضرت امام زمان(عج) در مجلسی حضور داشتند، علمای بزرگ اسلام هم در خدمت آقا امام زمان(عج) بودند، آیت‌الله خامنه‌ای وارد شدند و امام زمان(عج) جلوی پای ایشان تمام‌قد بلند شدند و برای ایشان جایی برای نشستن باز کردند.^{۳۱۸}

خواب امام حسین علیه السلام در شب عاشوراء

راوی گفت : غروب روز تاسوعا حسین علیه‌السلام در حالی که بر زمین نشسته بود ، به خواب رفت . وقتی بیدار شد ، فرمود : خواهرم ! همین الان جدّم ، محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم ، علی علیه‌السلام و مادرم ، فاطمه علیها‌السلام و برادرم ، حسن علیه‌السلام را در خواب دیدم که همگی می‌گفتند : ای حسین ! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد . زینب چون این سخن را شنید ، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد . حسین علیه‌السلام به او فرمود : آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن !

³¹⁸ <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1393/02/26/371741>

در هنگام سحر ، امام علیه السلام سر به بالین نهاد و خواب کوتاهی کرد. وقتی بیدار شد و فرمود : می دانید اکنون چه در خواب دیدم ؟ عرض کردند : یابن رسول الله ! چه خوابی دیدید ؟

فرمود : خواب دیدم که سگ هایی بر من حمله کردند و می خواستند مرا بدرند ! سگ ابلغی در میان آنها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می نمود ! سپس جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با جمعی از اصحابش دیدم که به من فرمود :

پسر جانم ! تو شهید آل محمّدی ! و اهل آسمان ها و ملأ اعلی به تو توسل می جویند و باید امشب افطار ، نزد ما باشی ! بشتاب و تأخیر مکن ! ...
این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا ، نزدیک است و شکی در آن نیست³¹⁹

صبح روز یازدهم محرم در مدینه ، از خانه امّ سلمه صدای گریه و زاری شنیده شد . به او گفتند : چرا گریه می کنی ؟ گفت : دیشب پسر م حسین علیه السلام کشته شد ! زیرا بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پیامبر را به خواب ندیدم تا اینکه دیشب ، او را عزادار و دل شکسته به

در کریلا چه گذشت؟³¹⁹

خواب دیدم . عرض کردم : یا رسول الله ! چرا شما را گریان و دلشکسته می بینم ؟ فرمود : دیشب تا صبح قبر حسین واصحابش را می گندم^{۳۲۰} .

کف دست مبارک رامقابل صورت این زن می گیرد

خانم علویه ای به دل درد دچار شده بود و هر چه دوا و دکتر می کرد درمان نمی شد . مجلس توسلی به حضرت زهرا علیهاالسلام گرفت و اهل مجلس را اطعام نمود . همان شب در خواب فاطمه زهرا علیهاالسلام را دید که به خانه او آمد و بعد از مقدماتی به او فرمود : « می خواهم درد و درمانت را نشانت دهم . سپس کف دست مبارک رامقابل صورت این زن می گیرد و می فرماید : « به کف دستم نگاه کن » وقتی نگاه می کند . تمام داخل بدن خود را در کف دست مبارک حضرت می بیند و از آن جمله رحم خود را می بیند که چرک زیادی در آن وجود دارد . حضرت می فرماید : « درد تو از رحم است و به فلان دکتر مراجعه کن ، درمان می شوی » .

روز بعد به دکتر مذکور مراجعه می کند و دکتر به فاصله کمی او را درمان می کند .³²¹

آش حضرت زهرا علیها السلام

سید بحر العلوم نقل کرده است که : شبی در خواب جدهام فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که ظرف آشی به من تعارف کرد ، هنگامی که از آن آش خوردم ، آن قدر لذیذ بود که

مانند آن را نخورده بودم و از خواب بیدار شدم .

بعدها هر کجا آشی به من می دادند ، دقت می کردم ولی می دیدم که مثل آن آش نیست . تا اینکه به خراسان رفتم و در مشهد روزی در محلی برایم آش آوردند . وقتی که نگاه کردم دیدم که مثل همان آش است که فاطمه زهرا علیها السلام در خواب به من داده بود . از صاحب خانه سؤال کردم که اسم این آش چیست ؟ گفت : « در اینجا به این آش (آش حضرت زهراء) می گویند »^{۳۲۲}

مستجاب شدن دعای ام داود

یکی از نواده های امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، و نوه امام حسن مجتبی علیه السلام سیدی به نام داود است . مادری داشت به نام ام خالد بربریه

که مادر رضاعی امام صادق علیه السلام بوده است ، لذا داود و امام صادق علیه السلام برادر رضاعی بودند . منصور دوانقی ، داود را دستگیر و در بغداد زندانی نمود . ام خالد مادر داود می گوید : « حبس داود طول کشید و از او هیچ خبری نداشتم . من پیوسته دعا می کردم و به درگاه خدا ناله می نمودم و از دوستان و آشنایان نیز می خواستم که دعا کنند ، ولی اثری از استجابت دیده نمی شد . »

روزی به محضر امام صادق علیه السلام برای عیادت حضرت رفتم . فرمود : « ای مادر داود ! چه خبر ؟ » گفتم : مولای من ، داود کجا ، من کجا ؟ مدت زمانی است که از من جدا شده و در عراق زندانی است . فرمود : « چرا از دعای استفتاح غفلت می کنی ؟ در حالی که دعایی است که درهای آسمان برای آن باز می شود و دعای صاحبش فی الفور مورد اجابت قرار می گیرد . برای صاحب این دعا پاداشی جز بهشت نمی باشد » . گفتم : « ای فرزند راستگویان ! این چه دعایی است ؟ » فرمود : « ای مادر داود ! ماه بزرگ رجب که از ماه های حرام است نزدیک شده ، در این ماه دعا مورد اجابت است و روزهای سیزده و چهارده و پانزده آن را روزه بگیر ، و روز

پانزدهم نزدیک ظهر غسل کن . آنگاه هشت رکعت نافله ظهر را بخوان .
بعد ، نماز ظهر را بخوان و دو رکعت نماز بخوان و صد مرتبه بگو (یا
قاضی حوائج الطالبین) سپس نافله عصر را با نماز عصر به جا آور ، و رو
به قبله بنشین ، و صد مرتبه حمد و صد بار توحید و ده بار آیه الكرسي
بخوان و سوره های انعام ، بنی اسرائیل ، کهف ، لقمان ، یس ، صافات ،
حم سجده ، حم عسق ، حم دخان ، فتح ، واقعه ، ملک ، ن والقلم ، اذا
السماء انشقت تا آخر قرآن را بخوان و اگر اینها را خوب نتوانی و از
روی قرآن خوب نتوانی بخوانی ، بجایشان توحید را بخوان . چون از اینها
فارغ شدی ، بگو بسم الله الرحمن الرحيم . صدق الله العلی العظيم ...
الی آخر (دعای مفصلی هست که در کتب دعا آمده است) .

کوشش کن که گریه کنی و اگر به اندازه سر سوزنی شده اشک بریزی
که علامت اجابت است . با قلب سوزان و ریختن اشک این دعا را بخوان .
ام خالد می گوید : « من این اعمالی که امام علیه السلام فرموده بود ، انجام
دادم و در همان شب در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه انبیاء
و ملائکه را که بر آنها صلوات فرستاده بودم ، دیدم . پیامبر
صلی الله علیه و آله فرمود : ای ام داود ! بشارتت باد که همه آنهایی را که

می بینی برای تو شفاعت می کنند و مژده می دهند که به حاجتت می رسی
و خدا تو و فرزندت را حفظ کرد و به تو برمی گرداند » . از خواب بیدار
شدم . طولی نکشید که دیدم پسر دود آمد . از او حالش را پرسیدم .
گفت « در تنگ ترین زندان و سنگین ترین زنجیر محبوس بودم . شبی در
خواب دیدم که گویی میان من و تو فشرده شد و تو را در روی حصیری
دیدم که صلوات می گفتی . در اطراف تو مردانی بودند که سرهای آنها
در آسمان و پاهای آنها در زمین بود و در اطراف تو خدا را تسبیح
می گفتند . یکی از آنها نیکو منظر و پاکیزه لباس و خوش بوی بود . خیال
می کنم جدم رسول الله صلی الله علیه و آله بود که به من فرمود : « ای
فرزند پیرزن نیکوکار ! بشارت باد که خدا دعای مادرت را درباره تو
اجابت فرمود » . من بیدار شدم و دیدم که مأمورین در کنارم هستند و
منصور نیز آنجا بود . دستور داد که زنجیر را باز کردند و ده هزار درهم
به من داد

و مرا بر یک اسب نجیب سوار کرد و به مدینه آوردند » . ام داود
می گوید : « من داود را خدمت امام صادق علیه السلام بردم . حضرت
فرمود : « منصور ، حضرت علی علیه السلام را در خواب دید که به او
فرمود : منصور فرزندم داود را رها کن و گرنه تو را در این آتش خواهم

انداخت ! و دید زیر پایش آتش است ، چون منصور از خواب بیدار شد
از کرده خود پشیمان شد و تو را آزاد کرد.^{۳۲۳}

امدن باران به دعای امام رضا علیه السلام

در زمانی که امام رضا علیه السلام ولیعهد مأمون بود . مدتی باران نیامد و
مأمون از امام درخواست کرد که دعا کند تا خداوند باران ببارد . امام
علیه السلام فرمود : « روز دوشنبه چنین خواهم کرد و بدان که شب
گذشته رسول خدا با علی علیه السلام به خواب من آمدند و پیامبر فرمود
: « روز دوشنبه به صحراء برو و از خدا طلب باران کن که خدا استجابت
می نماید » . در روز موعود امام علیه السلام به صحرا رفت و از خدا طلب
باران کرد و باران باریدن گرفت ، به طوری که احتیاج مردم رفع
گردید.^{۳۲۴}

پیامبر فرمود فردا حمام نرو

یاسر روایت کرده که : چون مأمون تصمیم گرفت که از خراسان به
بغداد برود ، فضل بن سهل نیز با او همراه شد و ما نیز به همراه حضرت
رضا علیه السلام با آنها رفتیم . در بین راه نامه ای از حسن بن سهل به

³²³ . خاندان وحی : ص 518 .

³²⁴ . خاندان وحی : ص 100 .

فضل رسید و نوشته بود که من از روی حساب نجومی فهمیده‌ام که تو و مأمون و حضرت رضا علیه‌السلام در فلان ماه ، روز چهارشنبه ، دچار حادثه بدی می‌شوید ، که چنانچه در آن روز به حمام بروید و حجامت کنید و خونی به بدن خود بریزید ، نحسی از شما دور می‌شود . فضل به مأمون اطلاع داد و از او خواست که از حضرت رضا علیه‌السلام بخواهد که با هم ، در رفتن به حمام در روز مذکور همراه شوند و مأمون هم از امام علیه‌السلام این درخواست را کرد . امام علیه‌السلام جواب دادند : « من به حمام نمی‌روم ، زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیده‌ام که فرمود : « ای علی فردا (روز مذکور) ، به حمام نرو » سپس امام علیه‌السلام فرمود : « من صلاح نمی‌دانم که تو و فضل هم فردا به حمام روید » مأمون جواب داد : « ای ابوالحسن. راست گفتی ، رسول خدا علیه‌السلام هم راست گفته است . من هم فردا به حمام نمی‌روم و فضل خود داند (که برود یا نرود) » راوی می‌گوید : « چون خورشید غروب کرد و شب شد حضرت رضا علیه‌السلام به ما فرمود : « بگوئید (به خدا پناه می‌بریم از شر آنچه امشب نازل می‌شود) ، ما پیوسته آنچه حضرت فرموده بود می‌گفتیم و چون حضرت نماز صبح را خواند ، به من فرمود : « بالای بام برو و بین چیزی می‌شنوی ؟ » من بالای بام رفتم و صدای گریه و شیون شنیدم که کم کم بیشتر می‌شد . علت آن را نفهمیدم .

ناگاه دیدم که مأمون از دری که میان خانه او و حضرت رضا علیه السلام بود وارد شد و گفت : « ای آقای من ! ابالحسن ! خدا شما را در مصیبت فضل بن سهل اجر دهد که دیشب او به حمام رفت و گروهی با شمشیر بر سر او ریخته‌اند و او را کشته‌اند » راوی می‌گوید : « شنیدیم که هواخواهان فضل در کاخ مأمون جمع شده‌اند و می‌گویند : مأمون او را کشته و باید انتقام او را بگیریم و مأمون از امام علیه السلام خواست که چنانچه صلاح بدانید بیرون بروید و با نرمش این مردم را از در خانه من متفرق کنید . حضرت فرمود : « آری ! می‌روم » و سوار شد و به من نیز فرمود : « ای یاسر ! سوار شو » همین که با امام علیه السلام از خانه بیرون رفتیم ، امام علیه السلام نگاهی به ازدحام مردم کرد و با دست مبارک به آنها اشاره کرد که متفرق شوید . راوی می‌گوید : « به خدا قسم مردم طوری متفرق شدند ، که روی همدیگر می‌افتادند و به هیچ کس اشاره نکرد جز اینکه دویده و رفت »^{۳۲۵}

چرا عمل نکردی ؟

راهزنان شخصی را در راه کرمان گرفتند و دهنش را پر از برف نمودند و خودش را در میان برف دفن کردند ! آن بیچاره بعد از آن حادثه از حرف زدن عاجز شده بود . شبی در خواب امام رضا علیه السلام را دید

که به او فرمود : زیره و سقز و نمک را بکوب و مرتب در دهان نگه دار که این نقیصه برطرف شود . آن شخص در فکر بود ، که آیا با این چند قلم دارو شفا می‌یابد یا نه ؟ و خوابش صحیح است یا خیر ؟ تا اینکه خبر رسید که امام رضا علیه‌السلام به نیشابور آمده است . خدمت حضرت رفت و حال خود را عرض کرد و التماس دعا و یا دوائی نمود . امام علیه‌السلام به او فرمود : قبلاً دوائی به تو تعلیم کردم ، چرا به آن عمل نکردی ؟ گفت : یابن رسول الله ! دوست دارم که بار دیگر از شما بشنوم . فرمود که زیره و نمک و سقز را بکوب و دو سه بار در دهان نگه دار تا خوب شوی . آن مرد چنان کرد و شفا یافت .^{۳۲۶}

نشان دادن محل اختفای اموال در خواب

ابوهاشم می‌گوید : « شخصی خدمت امام جواد علیه‌السلام آمد و عرض کرد : ای فرزند رسول خدا ! پدرم مُرد و اموالی داشته است که نمی‌دانم کجا پنهان کرده است . من دارای عائله سنگینی هستم و از محبّان شما هستم و از شما طلب کمک می‌نمایم . امام علیه‌السلام فرمود : « امشب وقتی نماز عشا را خواندی بر محمد و آل محمد صلوات بفرست ، که

پدرت را در خواب خواهی دید و به تو می گوید که این اموال کجاست .
آن مرد طبق فرمایش امام علیه السلام عمل کرد و پدرش را در خواب
دید که به او گفت : ای پسر من . اموال من در فلان محل است . آنها را بردار و
خدمت فرزند رسول خدا برو و به او اطلاع بده . او اموال را پیدا کرد .
خدمت امام آمد و گفت : شکر می کنم خدایی را که شما را اکرام کرد و
شما را برگزید « ۳۲۷

خوابهای ملیکه دختری از روم

بشر بن سلیمان انصاری می گوید : امام هادی علیه السلام مرا خواستند و
فرمودند : ای بشر ! تو از فرزندان انصار هستی و این دوستی بین ما و
شما از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است و من تو را مفتخر
به فضیلتی می کنم تا بر دیگر شیعیان برتری یابی ! امام علیه السلام
نامه ای نوشته ، مهر بر آن زدند و دویست و بیست دینار در پارچه ای
زرد بسته و به من دادند و فرمودند : به بغداد برو و در کنار پل فرات
حضور پیدا کن . فردا قایقی خواهد رسید که غلامان و کنیزان فروشی در
آن باشند . از میان تاجران به دنبال مردی به نام عمرو بن یزید بگرد و
منتظر باش تا فرستادگان عباسیان و پولداران عرب به خرید آیند ! وقتی

که کنیزان را برای فروش می آورند ، کنیزکی از فروخته شدن امتناع می کند و نمی گذارد کسی او را ببیند و یا صدایش را بشنود و لباس خزی پوشیده است با این اوصاف و از جمله نشانه ها آنکه ، یکی از خریداران می گوید به خاطر عفیف بودنش ، او را به سیصد دینار می خرم ! و کنیز می گوید : اگر ملک سلیمان را هم دارا باشی من به تو علاقه ندارم !
فروشنده می گوید : ای کنیز ! چاره ای از فروش تو نیست ؟ ! و کنیز می گوید : شتاب نکن !

خریداری که من به او رغبت دارم خواهد رسید !

ای بشر ! تو نزد فروشنده برو و بگو با من نامه لطیفی است که یکی از اشراف به زبان رومی نوشته است و آن را به کنیز بده تا اگر مایل باشد من وکیل او هستم که او را بخرم !

بشر می گوید : طبق دستور حضرت عمل کردم و چون کنیز نامه را دید گریست و به عمرو گفت : مرا به صاحب این نامه بفروش ! من با عمرو چک و چانه زدم و به دویست و بیست دینار او را خریدم و به خانه بردم .
کنیز ، خوشحال و خندان نامه را بیرون آورد و بر آن بوسه می زد و بر چشم می مالید و فدای نامه می شد ، گفتم : نامه ای را می بوسی که هنوز صاحبش را ندیده ای ؟

گفت : ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیاء ، تو از خادمان او هستی
ولی علم به حال او نداری و از کمالش بی خبری . گوش بده تا مقداری از
حالاتش را بشناسی ؟ من ملیکه دختر یشوعا که پسر قیصر روم است ،
هستم و مادرم از فرزندان حواریین است و نسبش به وصی مسیح ،
شمعون می رسد ، جدم قیصر ، خواست تا مرا به برادر زاده خود دهد .
دستور داد تا قسّيسان و رهبانان را جمع کردند و چهار هزار مرد از
معتمدین لشکر حاضر شدند و تختی مزین به انواع جواهر از خزانه
آوردند و در وسط قصر بر بالای چهل پایه ای قرار دادند و برادر زاده
قیصر بر روی آن تخت رفت و دور او را صلیب قرار دادند و اسقف ها
ایستادند و سفره های انجیل باز کردند و خواستند نگاه کنند ، که یک
باره قصر لرزید و صلیب ها از بالا افتادند و پایه های عرش از جای خود
کج شدند و برادر زاده قیصر از تحت افتاد و بیهوش شد و رنگ از روی
اسقف ها پرید و لرزه به اندامشان افتاد و رئیس آنان به قیصر گفت : مرا
معاف بدارید که نشانه های بدی ظاهر می شود . قیصر دستور داد تا
دوباره صلیب ها را راست کردند و مثل سابق کردند ، که ناگاه همان
حوادث تکرار شد . مردم متفرق شدند جدم قیصر غمگین گردید . آن
شب من خواب دیدم که مسیح و شمعون با جمعی از حواریین جمع
شدند و منبری از نور به جای تخت قیصر نهادند که به آسمان می رسید و

محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با وصیش و فرزندان او آمدند و به مسیح نگاه می کردند . محمد صلی الله علیه و آله گفت : یا روح الله ! من نزد تو آمده ام تا نسب خود را به نسب تو پیوندم و ملیکه را از وصی تو شمعون برای پسرم ابومحمد علیه السلام و به دست اشاره به او کرد ، خواستگاری می کنم ! مسیح به شمعون نگاه کرد و گفت : شرافت به تو روی آورده ، وصل کن رحم خود را به رحم آل محمد علیهم السلام ! او گفت : چنین کردم . بعد بر منبرها رفتند و محمد صلی الله علیه و آله خطبه خواند و مرا به پسر خود ابومحمد علیه السلام تزویج کرد و مسیح و حواریین شاهد بودند ، من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را برای کسی بگویم کشته شوم . ولی در دلم علاقه زیادی به ابومحمد علیه السلام پیدا کردم ، به طوری که از غذا خوردن افتادم و جسمم نحیف گشت . پدرم که گمان می کرد بیمار شده ام ، هر طبیبی که در شهرهای روم بود بر بالین من آوردند ، ولی شفائی حاصل نشد . چون از درمان نومید شدند . پدرم به من گفت : ای روشنی چشم من ، آیا آرزوئی داری تا برآورده کنیم ؟ گفتم : اگر این اسیران مسلمان را از شکنجه نجات می دادی و آنها را آزاد می کردی ، امیدوار می شدم که مسیح و مادرش مرا شفائی دهند ! آنها این کار را کردند و من تلاش نموده و مقداری غذا خوردم و چون این را دیدند ، جد و پدرم خوشحال

شدند و اسیران را اکرام کردند و من پس از چهارده شب ، فاطمه
علیهاالسلام سیده زنان عالم را دیدم ، که به دیدار من آمد و مریم بنت
عمران و هزار تن از کنیزان بهشتی همراه او بودند . مریم گفت : این زن
سرور زنان جهان و مادر شوهرت ابومحمد علیهاالسلام است . من خود را
به آغوش او انداختم و می گریستم و از نیامدن ابومحمد علیهاالسلام
شکایت کردم ، فاطمه علیهاالسلام گفت : علت نیامدن پسر من به دیدار تو
، دین توست ، اکنون خواهرم مریم از دین تو تبری می جوید و تو اگر
رضای خدا و رضای مسیح را خواهانی و دیدار ابومحمد علیهاالسلام را
می خواهی ، بگو : اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان علیا ولی
الله . چون شهادتین گفتم ، سرور زنان مرا به سینه خود گرفت ، و فرمود
: منتظر باش ، که ابومحمد را نزدت می فرستم ! من بیدار می شدم و
می گفتم : چه قدر به دیدار ابومحمد علیهاالسلام اشتیاق دارم . شب بعد او
را در خواب دیدم و گفتم : چرا بعد از اینکه دلم را به دوستی خود
مشغول کردی به من جفا نمودی ؟ فرمود : تأخیر من به علت شرک تو
بود ، اکنون که مسلمانی ، من هر شب به دیدار تو می آیم . بشر می گوید
: از او سؤال کردم : چگونه اسیر شدی ؟ گفت : ابومحمد علیهاالسلام
شبی به من گفت که : جد تو به این زودی ها لشکری به جنگ مسلمانان
می فرستد و خودش هم به دنبال آن لشکر است . تو باید به همراه او

باشی ، من هم چنین کردم و با جماعتی از غلامان و ندیمان از راهی
می آمدم که طلایه دار مسلمانان بر ما افتاد و ما را اسیر کردند ، و در این
مدت کسی نفهمید که من کیستم ، به جز تو و کسی که من نصیب
غنیمت جنگی او شدم . سؤال کرد نامت چیست ؟ گفتم : نرجس . بشر
سؤال کرد : عجیب است که تو رومی الاصل هستی ، ولی زبان عربی
می دانی ! گفت : جدم اصرار داشت که مرا ادب بیاموزد و زنی مترجم
مقرر کرده بود که هر صبح و شام به من عربی بیاموزد .

بشر می گوید : من او را خدمت امام هادی علیه السلام بردم و امام
علیه السلام به او فرمود : چگونه دیدی عزت اسلام و خواری نصرانیت و
شرف محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام را ؟ او گفت :
چگونه وصف کنم چیزی را ، که تو بدان عالمتری ؟ امام علیه السلام
فرمود : بشارت می دهم به تو که فرزندی متولد نمائی که شرف و عزت
عالم را پر از عدل و داد کند ، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده
باشد^{۳۲۸}

پرداخت بدهکاری بخاطر خواب

محمد بن موسی می گوید : « به امام حسن عسکری علیه السلام از بدهکاری ، که بدهی خود را به من نمی پرداخت شکوه کردم . امام علیه السلام در جواب نوشتند : او به زودی می میرد و قبل از مردن بدهی خود را به تو ادا می کند . چیزی نگذشت که در خانه را زدند و شخص بدهکار پول مرا آورد و گفت : به خاطر معطلی مرا حلال نما ، از او علت این حالت را سؤال کردم ؛ گفت : در خواب امام یازدهم علیه السلام را دیدم که فرمود : برو طلب محمد بن موسی را بده و بدان که اجلت نزدیک شده و از او حلالیت بخواه ! »^{۳۲۹}

مرجعی که شبهای جمعه برای خانواده خود روضه می خواند

ایه الله سید عبدالهادی شیرازی برای مداحان و ذاکرین امام حسین(ع) احترام ویژه ای قائل بود. به دلیل سیر و سلوک صاحب کشف و کرامت بود. از جمله روزی تعریف کرد که شبی صحرای قیامت را در خواب دیدم که مراجع تقلید و فقها در صفی طولانی ایستاده اند و امام صادق(ع) به حساب آنها رسیدگی می کرد. دیدم تا نوبت به من برسد خیلی طول می کشد. دری آنجا بود به نام باب الحسین که کسی جلوی آن معطل نمیشد. رفتم که داخل شوم، جلویم را گرفتند و گفتند این در مخصوص اهل منبر و ذاکرین امام حسین علیه السلام است، شما که منبری نیستی!،

از خواب بیدار شدم و تصمیم گرفتم هر شب جمعه برای بچه‌های خودم
روضه بخوانم.^{۳۳۰}

خواب شیخ حسین انصاریان

در سفری به مشهد مقدس من در سلامت کامل بودم، مرحوم آیت الله العظمی میلانی هم نزدیک ده سال بود فوت کرده بود، من در باطن خودم تصمیم قطعی گرفتم منبر را ترک کنم، آن زمان ماهواره، موبایل ها و این ابزار نبود که به بدترین وجه به خانواده ها ضرر می زند، مردم استفاده صحیح که نمی کنند، هیچ چیز نبود، خانه های مردم هم تلویزیون نبود. من در خلوت دلم گفتم بود و مصمم بودم که دیگر از فردا به بعد منبر نمی روم، برمی گردم قم به دنبال درس و بحث، کاری به منبر ندارم چرا که در حد خودم منبر رفتم. این نیت را کردم و تمام شد. همان شب مرحوم آیت الله العظمی میلانی را خواب دیدم، فرمودند: ((شما حق ترک منبر را نداری چون هر منبری که می روی در برزخ به ما منعکس می شود، من از هیبت ایشان از خواب پریدم.)) به شما طلاب

³³⁰ سید عبدالهادی شیرازی، مرجع و خادم روشنفکر
به کوشش: قدرت الله عفتی

و مبلغین جوان می گویم امروز ترک منبر به شما حرام است، منبر
مستحب نیست، واجب است.^{۳۳۱}

خواب ایه الله بروجردی

نقل شده است در سال 1331 ش علماء و مردم شهر همدان که از حال
نامساعد

آیت الله خوانساری با خبر بودند ، از او خواستند تابستان را در هوای
بیلاقی همدان سپری کند . با قبول این درخواست ، آیت الله خوانساری
با همراهانش آیت الله اراکی ، آیت الله آخوند ملاعلی همدانی ، آیت الله
خمینی و فرزند بزرگشان سید محمد باقر ، و آقای مجتبی عراقی راهی
آنجا گردید .

آیت الله خوانساری در استقبالی پرشور وارد شهر شد . در پی اغتنام از
انفاس قدسی او مردم شهر از وی تقاضای اقامه جماعت در مسجد جامع
کردند . در یکی از آن روزها که او برای برپایی نماز به مسجد می رفت ،

در بین راه دچار حمله قلبی گشت و سرانجام نزدیکیهای ظهر هفتم ذیحجه 1371 ق به احرام جانان در آمد و لبیک گویان به سرای او شتافت که حج چهره‌ای از زندگی هر روز است . و چنین شد که روء یای آیت الله بروجردی نیز تعبیر گشت . او در روء یای در همان شبهای قبل از وفات آن فقیه نامدار دیده بود که سید مرتضی علم الهدی ، رحلت کرده و او را به شهر قم می‌آوردند . قبر او اینک در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام هم آغوش استادش آیت الله حائری قرار دارد (۳۳۲)

امام حسین علیه السلام فرمود: بنویس و کتاب پدید آور! همانا قلمت تا هنگام مرگ خشک نخواهد شد .

روزی علامه سید عبدالله شبر پس از زیارت حضرت جواد علیه‌السلام ، اندکی بر مزار شیخ مفید و استاد ارجمند وی شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمی درنگ کرد تا روان آن پاکان را با تلاوت آیات الهی شادمان سازد . چون قرائت «فاتحه الكتاب» به پایان رسید یکی از دانشمندان که سید استاد را در این زیارت همراهی می‌کرد ، گفت : آقا! می‌خواهم دو مساله پیرسم !

سید فرمود : پیرس !

گفت : نخست درباره زندگی روزانه تان است شما با این برنامه سنگین و فشرده چگونه وضعیت اقتصادی خانواده را سامان می‌دهید؟ و دیگر درباره بسیاری از کتابهایتان ، چگونه است که شما با این فرصت محدود ، کتابهایی چنین ژرف می‌نگارید؟

آفتاب تابناک سپهر یقین سر به زیر افکنده ، مدتی در اندیشه فرو رفت ، سپس پاسخ داد . اما رسیدگی به وضع اقتصادی خانواده ، این به فضل پروردگار بستگی دارد . اوست که همه ما را آفریده ، روزی می‌دهد . و اما سرعت نگارش ، البته آن نیز نه هنر من ، بلکه عنایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است . آن امام راستین در رویا فرمود :

اكتب و صنف فانه لايجف قلمك حتى تموت .^{۳۳۳}

بنویس و کتاب پدید آور! همانا قلمت تا هنگام مرگ خشک نخواهد شد .

تو سیر و همسایه گرسنه؟!

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط می گوید: از ایشان شنیدم که فرمود:

شبى در عالم رؤيا ديدم مجرم شناخته شدم و مأمورانى آمدند تا مرا به زندان ببرند، صبح آن روز ناراحت بودم که سبب اين رؤيا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که موضوع رؤيا به همسایه ام ارتباط دارد. از خانواده خواستم که جستجو کنند و خبری بیاورند. همسایه ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته او و همسرش گرسنه خوابیده اند؛ به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل، یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی و پول نداشتی مرا مطلع کن.^{۳۳۴}

رؤیای صادقانه

³³⁴ <http://soukhtehdel.mihanblog.com/extrapage/0124>

جناب حاج سید محمد علی ناجی فرزند مرحوم حاج سید محمد حسن که وصی پدر خود هستند و از جمله موارد وصیت آن مرحوم مقدار زیادی استیجار نماز و روزه بود، وصی مزبور برای چهار سال نماز و چهارماه روزه مرحوم حاج سید ضیاءالدین (امام جماعت مسجد آتشیها) را اجیر می کند و وجه آن را نقدا به ایشان تقدیم می نماید.

وصی مزبور نقل کرد که پس از مدتی پدرم را در خواب دیدم که سخت ناراحت است به او گفتم از من راضی هستید که به وصیت شماعمل کردم و چهارسال نماز و روزه از آقای سیدضیاءالدین برایتان استیجار نمودم، پدرم با کمال تأثر گفت کی به فکر دیگری است؟ آقای سید ضیاء برای من شش روز نماز بیشتر نخوانده است.

چون بیدار شدم خدمت آقای سید ضیاءالدین رفتم و پرسیدم چه مقدار برای پدرم نماز خوانده اید؟ در جوابم گفتند هرچه خوانده ام ثبت کرده ام. گفتم می دانم کارهای شما مرتب است ولی مطلبی است که می

خواهم بدانم خوابم درست است یا نه! خلاصه پس از اصرار زیاد، دفتر خود را آوردند معلوم شد که شش روز بیشتر نخوانده اند و مرحوم آقا سید ضیاء تعجب فرموده و گفتند من فراموش کردم و خیال می کردم

بیشتر آن را خوانده ام، الحال که آن مرحوم چنین گفته از امروز مرتبا مشغول نماز آن مرحوم می شوم و خلاصه معلوم شد که آقا سید ضیاء فراموش کرده بود و اخبار مرحوم حاجی ناجی هم صحیح بوده است^{۳۳۵}

شب در خواب پدرم را دیدم به من گفت چرا تعطیل کردی؟

مرحوم حاج محمد حسن خان بهبهانی فرزند مرحوم حاج غلامعلی بهبهانی (بانی شبستان مسجد سردزک) نقل کرد که پدرم پیش از تمام شدن شبستان مسجد سردزک، مریض شد به مرض موت و وصیت کرد که مبلغ دوازده هزار روپیه حواله بمبئی را به مصرف اتمام مسجد برسانیم، چون فوت کرد چند روز ساختمان مسجد تعطیل شد، شب در خواب پدرم را دیدم به من گفت چرا تعطیل کردی؟ گفتم برای احترام شما و اشتغال به مجالس ترحیم شما، در جوابم گفت اگر برای من می خواستی کاری کنی می بایست ساختمان مسجد را تعطیل نکنی.

چون بیدار شدم عازم شدم که به اتمام ساختمان مسجد اقدام نمایم و گفتم حواله روپیه ها را که پدرم معین کرد باید وصول شود تا از آن مصرف گردد. هرچه جستجو کردم حواله پیدا نشد و هر جا که احتمال

می دادم، تحقیق نمودم یافت نگردید.

پس از چندی پدرم را در خواب دیدم به من تعرض کرد گفت چرا بنائی مسجد را مشغول نمی شوی، گفتم حواله رویه ها را که معین کردید گم شده، پدرم گفت در حجره پشت آرمالی افتاده است.

چون بیدار شدم چراغ را روشن کردم همان جائی که گفته بود ورقه ای افتاده بود، برداشتم دیدم همان حواله است پس آن وجه را دریافت کرده و ساختمان مسجد را تمام نمودم.^{۳۳۶}

عاقبت به خیری

عبد صالح حاج یحیی مصطفوی اقلیدی که در سفر حج و زیارت عتبات مصاحبت ایشان نصیب شده بود نقل کرد که یکی از اخیار اصفهان به نام سید محمد صحاف ارادت و علاقه زیادی به مرحوم سید زین العابدین اصفهانی داشت و چون یک سال از فوت مرحوم سید زین العابدین گذشت شب جمعه ای آن مرحوم را در خواب دید که در بستانی وسیع و قصری رفیع است و در آن انواع فرشهای حریر و استبرق و ریاحین و گلهای رنگارنگ و انواع خوردنیها و آشامیدنیها و جویهای آب و خلاصه

انواع لذایذ و بهجت‌های موجود به طوری که مبهوت می شود و می فهمد
که عالم برزخ است و آرزو می کند که در آن مقام باشد

پس به جناب سید می گوید شما در چنین مقامی در کمال بهجت و
آسایش هستید و ما در دنیا گرفتار هزاران ناملایم و ناراحتی می باشیم،
خوب است مرا نزد خود در این مقام جای دهید

جناب سید می فرماید اگر مایل هستی با ما باشی هفته دیگر شب جمعه
منتظر شما هستم از خواب بیدار می شود و یقین می کند که یک هفته از
عمرش بیشتر نمانده است پس سرگرم اصلاح کارهایش می شود بدهی
هایش را می پردازد و وصیتهای لازمه اش را به اهلش می نماید

بستگانش می گویند این چه حالتی است که عارضت شده؟ می گوید
خیال سفر طولانی دارم

بالجمله روز پنجشنبه آنها را با خبر می کند و می گوید روز آخر عمر من
است و امشب به منزل خود می روم، می گویند تو در کمال صحت و
سلامتی هستی می گوید وعده حتمی است شب را نمی خوابد و تا صبح به
دعا و استغفار مشغول می شود و اهلش را وامی دارد استراحت کنند

پس از طلوع فجر که به بالینش می آیند می بینند رو به قبله خوابیده و از دنیا رفته است،^{۳۳۷}

چرا به زیارت مادرم نرفتی ؟

مرحوم حاج عبدالرسول علی الصفار، تاجر معروف ، و رئیس غرفه تجارت بغداد، نقل کرد: در حدود سالهای 1329 شمسی به خانه خدا و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیش (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شدم ، رفقای ما در این سفر یکی سید هادی مگوטר از سادات محترم ، از روسای عشایر فرات ، و از مردان انقلابی بود و دیگری شیخ عبدالعباس آن فرعون ، رئیس عشایر آل فتلہ ، که یکی از بزرگترین و ریشه دارترین عشایر فرات اوسط در عراق می باشند. برای تشرف به زیارت قبر پاک پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و قبور اهل بیت پاکش (صلوات الله علیهم اجمعین ، وارد مدینه منوره شدیم و

چند روز در آن خاک پاک اقامه گزیدیم .

عصر یکی از روزها طبق عادت معمول قصد زیارت قبور پاک ائمه علیهم السلام در بقیع غرقه را کردیم . بعد از پایان مراسم زیارت ، به زیارت قبور منتسبین به اهل بیت علیهم السلام و بعضی از اصحاب و یاران گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختیم تا به قبر فاطمه ، دختر مزاحم کلایه یعنی حضرت ام البنین مادر حضرت عباس علیه السلام رسیدیم ، به عبدالعباس آل فرعون گفتم : بیا ، تا این بانوی معظم ام البنین مادر حضرت عباس علیه السلام را نیز زیارت کنیم .

ولی او یک مرتبه با کمال بی اعتنائی گفت : بیا برویم و بگذریم ، می خواهی که ما مردان این رقعہ زنان را زیارت کنیم ؟ این را گفته ، ما را ترک کرد و از بقیع خارج شد و من و سید هادی مگوטר در غیاب وی به زیارت آن بانو پرداختیم . زیارت تمام شد و به خانه رفتیم . شب من و عبدالعباس با هم در یک اتاق می خوابیدیم . روز بعد هنگام سپیده دم که از خواب بیدار شدم ، عبدالعباس را در رختخوابش نیافتم ، قدری منتظرش ماندم و با خودم گفتم : شاید به حمام رفته باشد ولی انتظار من طولانی شد و او باز نگشت . نگران وی شدم ، رفیق دیگرم ، سید هادی

مگوטר، را از خواب بیدار کردم و به او گفتم : رختها و لوازم عبدالعباس
اینجاست ، ولی خودش نیست . او هم خبری نداشت و به تدریج
اضطراب و نگرانی ما بیشتر شد.

نهایتا اندیشیدیم که برخیزیم و به دنبال او بگردیم و با خود گفتیم کجا
باید دنبال او برویم ، چگونه باید به جستجوی او برخیزیم و از که
پرسیم و تحقیق کنیم ؟

بعد از مدت کوتاهی ناگهان درب باز شد عبدالعباس وارد اتاق شد، در
حالی که شدیداً متاثر بود و چشمانش از شدت گریه سرخ شده بود. به او
گفتیم : خیر است انشاء الله کجا بودی و تو را چه شده و این حالتی است
که در تو مشاهده می کنیم ؟ گفت : رهایم کنید تا کمی استراحت کنم ،
برایتان تعریف خواهم کرد.

پس از آن که استراحت کرد گفت : یادتان می آید که عصر دیروز با
تکبر و بی اعتنائی بدون زیارت قبر ام البنین علیه السلام از بقیع خارج
شدم ؟

گفتیم : بله به خوبی آن را به یاد می آوریم . حرکت زننده ای بود.
گفت : قبل از سپیده دم در عالم رویا خود را در صحن حضرت ابوالفضل

العباس علیه السلام در کربلا یافتم . مردم داخل حرم شریف می شدند
دسته دسته برای زیارت ابوالفضل العباس علیه السلام سعی کردم که
همراه با مردم داخل حرم شریف شوم ، مانع دخول من شدند. متعجب
شدم و سوال کردم چه کسی مانع من می شود و برای چه اجازه دخول به
من نمی دهند؟ نگهبان گفت : در واقع ، آقایم ابوالفضل العباس علیه
السلام به من دستور داده است مانع ورود تو شوم . به نگهبان گفتم : آخر
برای چه ؟ گفت : نمی دانم ، و خلاصه هر چه کوشش و سعی نمودم
اجازه ورود به من داده نشد. با وجود آن که می دانید من به ندرت گریه
می کنم ناچاراً به توسل و گریه زاری پرداختم ، تا این که خسته شدم
چون دیدم این کار فایده ای ندارد، این بار به نگهبان متوسل شدم ، و
التماس کردم که به نزد آقایم ابوالفضل العباس علیه السلام بروم و علت
منع من از ورود به حرم را از ایشان سوال نماید. نگهبان رفت و برگشت
و گفت : آقایم به تو می گوید که چرا از زیارت قبر مادرم سرپیچی
کردی و به او بی اعتنائی نمودی ؟ به همین دلیل من به تو اجازه دخول
به حرم خویش را نمی دهم ، تا این که به زیارت او بروی .
از هول این رویا، مضطرب و از خواب بیدار شدم و با سرعت برای

زیارت قبر پاک ام البنین علیه السلام و عذر خواهی از او بابت برخورد
زشتی که از من نسبت به ایشان سر زده بود به بقیع رفتم تا از من نزد
پسرش شفاعت نماید. آری به بقیع رفتم و الان نیز از نزد او بر می
گردم.

خواب نمرود

عموی حضرت ابراهیم به نام آزر، از بت پرستان و هواداران نمرود بود و
در علم نجوم و ستاره شناسی اطلاعات وسیع داشت، و از مشاوران
نزدیک نمرود به شمار می آمد.
آزر با استفاده از علم ستاره شناسی چنین فهمید که امسال پسری چشم
به جهان می گشاید که سرنگونی رژیم نمرود به دست او است، او بی
درنگ خود را به محضر نمرود رسانید و این موضوع را به نمرود گزارش
داد.

عجیب این که در همین وقت همزمان نمرود در عالم خواب دید که
ستاره ای در آسمان درخشید و نور آن بر نور خورشید و ماه، چیره
گردید.

پس از آن که نمرود از خواب بیدار شد، دانشمندان تعبیر کننده خواب
را به حضور طلبید و خواب دیدن خود را برای آنها تعریف کرد، آنها

گفتند: تعبیر این خواب این است که: «به زودی کودکی به دنیا می‌آید که سرنگونی تو و رژیم تو به دست او انجام می‌شود.»

نمرود بر اثر گزارش منجم، و تعبیر دانشمند تعبیر کننده خواب، به وحشت افتاد، بسیار نگران شد، منجمین و دانشمندان تعبیر خواب را حاضر کرد و با آنها به مشورت پرداخت، سرانجام اطمینان یافت که گزارشات، درست است، اعصابش خرد شد، و وحشت و نگرانش افزایش یافت، و اضطراب و دلهره تار و پود وجودش را فرا گرفت دو فرمان خطرناک نمرود

برای آن که نطفه ابراهیم - علیه السلام - منعقد نشود، نمرود فرمان صادر کرد که زنان را از شوهرانشان جدا سازند و به طور کلی آمیزش زن و مرد غدغن گردد، تا به این وسیله، از انعقاد نطفه آن پسر خطرناک، در آن سال جلوگیری شود.

این فرمان اجرا شد، و مأموران دژخیمان آشکار و نهان نمرود، همه جا را تحت کنترل شدید خود درآوردند، و برای این که این فرمان، به طور دقیق اجرا شود، زنان را در شهر نگه داشتند، و مردان را به خارج از شهر فرستادند.

ولی در عین حال تارخ پدر ابراهیم - علیه السلام -، با همسرش تماس گرفت و کاملاً به دور از کنترل مأموران، با او همبستر شد، و نور ابراهیم

- علیه السلام - در رحم مادرش منعقد گردید

در این هنگام دومین فرمان نمرود، چنین صادر شد:

«ماماها و قابله‌ها و هرکس در هر جا که توانست، زنان باردار را تحت کنترل و مراقبت قرار دهند، هنگام زایمان، کودکان را بنگرند اگر پسر بود کشته و نابود گردد، و اگر دختر بود زنده بماند، این فرمان حتماً باید اجرا شود، برای متخلفین از اجرای فرمان، مجازات شدید در نظر گرفته شده است... حتماً... حتماً...».

کنترل شدید در همه جا اجرا گردید، جلّادان خون آشام نمرودی، در همه جا حاضر بودند، نوزادان پسر را می‌کشتند، و نوزادهای دختر را زنده می‌گذاشتند.

کار به جایی رسید که به نوشته بعضی از تاریخ نویسان 77 تا 100 هزار نوزاد کشته شدند.

مادر ابراهیم - علیه السلام - بارها توسط ماماها و قابله‌های نمرودی آزمایش شد، ولی آنها نفهمیدند که او باردار است، و این از آن جهت بود که خداوند رحم مادر ابراهیم - علیه السلام - را به گونه‌ای قرار داده بود که نشانه بارداری آشکار نبود.

همه جا سخن از کشتن نوزادهای پسر بود، و جاسوسان نمرود، این موضوع را با مراقبت شدید دنبال می‌کردند، در چنین شرایط سختی پدر

ابراهیم - علیه السلام - بیمار شد و از دنیا رفت.

«بونا» مادر شجاع و شیر دل ابراهیم - علیه السلام - خود را نباخت و هم چنان با امداد الهی به زندگی ادامه داد، او با این که فشار زندگی لحظه به لحظه بر او شدیدتر می شد، و همواره سایه هولناک دژخیمان تیره دل و بی رحم را می دید، تسلیم نمرودیان نشد و تصمیم گرفت خود را معرفی نکند و نوزاد خود را پس از تولد، با کمال مراقبت، در مخفی گاه ها حفظ نماید.

آری گرچه فرمان نمرود، ترس و وحشت عجیبی در مردم ایجاد کرده بود، ولی مادر شجاع ابراهیم - علیه السلام - با توکل به خدای یکتا، تصمیم گرفت تا برخلاف این فرمان، کودک خود را از گزند دست خون آشامان نمرودی نگه دارد.^{۳۳۸}

خواب عجیب خواهر شهید

✽ شهید مصطفی ردانی پور ✽

عقدکنان مصطفی بود. اتاق تو در توی پذیرایی را زنانه کرده بودند و حیاط را برای مردها فرش انداخته بودند. یک مرتبه صدای بلندی که از کوچه به گوش می رسید، نگاه همه ی حاضران را به طرف در ورودی خانه برگرداند. "برای شادی روح آقا داماد صلوات!"

صدای خنده و صلوات قاطی شد و در فضای کوچه و حیاط خانه پیچید.

"برای سلامتی شهدای آینده صلوات!"

مصطفی سر به زیر و خندان در میان همراهانش و دوشادوش شهید حسین خرازی وارد خیاط خانه شد.

"صحب و سالم بری رو مین و سالم برنگردی، صلوات بفرست!"

مهمانها هرچه سکه و نقل و شیرینی داشتند ریختند روی سر مصطفی که سرخ شده بود از خجالت.

"در راه کربلا بی دست و بی سر بینمت، صلوات بعدی رو بلندتر ختم کن!"

و صدای بلند صلوات اطرافیان

مصطفی مثل همیشه شلوار نظامی اش را پوشیده و پیراهن ساده ی شیری رنگش را روی آن انداخته بود اما با این تفاوت که آنها را اتو کرده بود.

بیشتر مهمانها از دوستان او بودند، بچه های جبهه یا همدرسان دوران طلبگی که حالا مجلس را دست گرفته بودند و به اختیار خود می چرخاندند.

حاج حسین خطاب به ناصر گفت: "پاشو مجلس را گرم کن! مثلاً
عقدکنان رفیقمان است."

ناصر در حالیکه با عجله کیکهای داخل دهانش را قورت می داد گفت:
چشم فرمانده! آنگاه پارچ آب را برداشت و سرکشید و بلافاصله بلند
شد و وسط مجلس ایستاد، بی مقدمه و با صدایی که فقط خودش معتقد
بود که زیباست! شروع به خواندن کرد:

شمع و چراغ روشن کنید

بسیجی ها رو خبر کنید

امشب شبیخون داریم...

ببخشید امشب عروسی داریم...

و دست زد و بقیه هم با او دم گرفتند و دست زدند :

خمپاره بریزید سرشون

امشب عروسی داریم...

احمد گفت: ناصر بینم کاری می کنی که عروس خانم همین امشب از
آقا مصطفی تقاضای طلاق کنه یا نه؟

... سحرگاه در آستانه اذان صبح ، خواهر مصطفی سراسیمه و حیران زده
از خواب پرید. بی درنگ به سوی اتاق مصطفی رفت و در زد.یقین داشت
که مصطفی در آن موقع در سجاده ی نماز شب در انتظار اذان صبح به
تلاوت قرآن مشغول است.

مصطفی آرام در را گشود و با چهره ی حیرت زده ی خواهرش مواجه شد که بریده بریده کلماتی بر زبان می راند: مصطفی... مصطفی!... به خدا قسم حضرت زهرا به همراه سیدی نورانی و بانویی دیگر در مراسم عروسی ات شرکت کردند. وقتی... وقتی خانم را شناختم عرضه داشتم: خانم جان! فدایتان شوم! قدم رنجه فرمودید! بر ما منت گذاشتید...اما شما و مراسم عروسی؟! فرمود: به مراسم ازدواج فرزندم مصطفی آمده ایم... اگر به مراسم او نیاییم به مراسم که برویم؟!... و تعجب زده از خواب پریدم.

یکمرتبه مصطفی روی زمین نشست ، دستهایش را روی زمین گذاشت و شروع کرد های های گریه کردن... مرتب زیر لب می گفت: فدایشان بشوم! دعوتم را پذیرفتند.

_ کدام دعوت داداشی؟! تورو خدا به من هم بگو.

__ چون خواستم مراسم عروسی ما مورد رضایت و عنایت امام زمان (عج) قرار گیرد، دعوتنامه ای برای آن حضرت و دعوتنامه ای برای مادر بزرگوارشان حضرت زهرا (س) و عمه پر کرامتشان حضرت معصومه (علیهاالسلام) نوشتم. نامه اول را در چاه عریضه مسجد جمکران انداختم و نامه دوم را در ضریح حضرت معصومه... و اینک معلوم شد که منت گذاشته اند و دعوتم را پذیرفته اند... حال خیالم راحت شد که مجلس ما مورد رضایت مولایمان امام زمان (عج) واقع گشته است.

نذر کرده بود سیگار نکشد

شهید محلاتی هم جزو ترک سیگار کرده‌ها به حساب می‌آید که به خاطر خوابی که دید، سیگار را برای همیشه ترک کرد. عده ای از دوستان او درباره این اتفاق می‌گویند که ایشان تا حدود دو سال قبل از شهادت، گاه و بیگاه سیگار می‌کشید. بارها نذر کرده بود که سیگار نکشد و سیگار را ترک می‌کرد، اما همیشه در نذرهایش یک استثنا وجود داشت که اگر به زندان رفت، حق کشیدن سیگار را داشته باشد. در زندان‌های رژیم شاه، شکنجه‌های روحی و جسمی آن قدر سخت و طاقت فرسا بود که خیلی‌ها

این فشارها را بدون سیگار نمی توانستند تحمل کنند.

این موضوع سبب شده بود که سیگار هرچند گاه در زندگی او خودنمایی کند. اما مدتی قبل از شهادت خوابی دید که برای همیشه سیگار را کنار گذاشت. پایگاه اطلاع رسانی ایثار و شهادت در این باره می نویسد: «یک روز وقتی از خواب برخاست، گفت: من هرگز سیگار نمی کشم. وقتی علت را پرسیدند، گفت: خواب دیدم که با حضرت امام خویشاوند شده ام و امام به منزل ما آمده اند. گروهی از مردم هم در محضر ایشان حضور داشتند من جلو رفتم تا در گوش امام چیزی بگویم اما امام فرمود: شیخ فضل الله دهانت بوی سیگار می دهد! من در خواب خیلی ناراحت شدم و بدون بیان مطلبی به امام، عذر خواستم و به عقب برگشتم و یک پاکت سیگاری هم که در جیب داشتم، به درویشی که در گوشه ای نشسته بود دادم.» شهید محلاتی بعد از دیدن این خواب سیگار را برای همیشه ترک کرد³³⁹».

³³⁹ <https://www.tabnak.ir/fa/news/322688/%>

دانشمندانی که در خواب موفق به اختراع و اکتشاف شدند!

انیشتین نظریه نسبیت را پس از یک رویای زنده کشف کرد...

انیشتین نظریه نسبیت را پس از یک رویای زنده کشف کرد. او در خواب خود را سوار بر سورتیه ای دید که از شیب یک کوه به سرعت پایین می آید. سرعت او آنقدر افزایش می یابد که به سرعت نور نزدیک می شود تا جایی که رنگ ستاره ها را منقلب می بیند انیشتین از خواب بیدار شد و درباره نظریه معروف خود تعقل و پژوهش کرد. کتاب «روایهای انیشتین» اثر آلن لایتمن درباره این بعد از زندگی انیشتین است.^{۳۴۰}

کشف پیام رسان عصبی در خواب!

اتو لوی دانشمند داروشناس اهل آلمان و برنده جایزه نوبل فیزیولوژی و پزشکی بود. او استیل کولین پیامرسان عصبی را کشف کرد. اتو لوی در

³⁴⁰ <http://www.shafaf.ir/fa/news/418890/>

خواب تجربه کرد که انتقال محرک های عصبی فرآیندی شیمیایی است و نه الکتریکال. او یافته های خود را یادداشت کرد و در یک روز که به گفته خود او طولانی ترین روز عمرش بود، آن را به سرانجام رساند.

فرضیه های ریاضی در خواب

سرینیواسا رامانوجان ریاضیدان خود آموخته اهل تامیل هندوستان بود که بدون هیچ آموزشی در زمینه ی ریاضیات محض توانست رابطه مهمی را در آنالیز ریاضی، نظریه اعداد، کسر مسلسل و سری ها را از خود به جای بگذارد. او ۳۰۰ فرضیه ریاضی را ثابت کرد. رامانوجان می گفت که افکار ریاضی در خواب به سراغش می آیند. برای مثال کشف این تابع معروف که ترکیبی از سری نامتناهی و کسر مسلسل است را در خواب دیده است.

اختراع چرخ خیاطی در خواب

الیاس هاو کارآفرین آمریکایی و مخترع چرخ خیاطی است. در سال ۱۸۴۵ چرخ خیاطی را براساس خوابی که دیده بود طراحی کرد. او اولین کسی نبود که به فکر اختراع چرخ خیاطی افتاد اما طراحی او درست ترین طراحی ممکن برای یک ماشین دوخت بود. او مخترع نخستین چرخ خیاطی با قابلیت زدن کوک زنجیری بود. الیاس هاو ساعت چهار

صبح از خواب بیدار شد و تا ساعت نه صبح رویای خود را به حقیقت
مبدل ساخت.

کشف مدل اتمی در خواب!

نیلز بور فیزیکدان دانمارکی که به علت رد کردن مدل اتمی ارنست
رادرفورد و ابداع مدل اتمی خاص خود به شهرت رسید. نیلز بور در سال
۱۹۱۱ میلادی دکترای خود را در رشته فیزیک دریافت کرد و به چندین
آزمایش بی نتیجه علمی درباره ساختار اتم دست زد تا این که در خواب
دید که الکترون ها به دور هسته ی اتم مانند چرخش سیاره ها به دور
خورشید می چرخند. در صبح روز بعد او به آزمایشگاه خود رفت تا
نظریه اش را ثابت کند و به صحت آن پی ببرد. این اکتشاف جایزه نوبل
را برای او به همراه داشت.

کشف ساختار حلقوی بنزین در خواب!

شیمیدان شهیر آلمانی که در سال ۱۸۵۷ میلادی توانست ساختار حلقوی
بنزین را شناسایی کند. او زمانی به این اکتشاف دست یافت که پس از
یک روز سخت کاری و نوشتن مستمر در حالی که هیچ پیشرفتی در
تحقیقات خود به دست نیاورده بود، در کنار شومینه به خواب رفت. او
در خواب تصویر یک مار بزرگ را دید که به دور خود حلقه زده است.

زمانی که از خواب بیدار شد، با فرضیه حلقوی بودن بنزین پژوهش های خود را ادامه داد تا به ساختار بنزین دست یافت

کشف انسولین در خواب!

فردریک بنتینگ پس از آنکه مادر او بر اثر بیماری دیابت از دنیا رفت، او در صدد یافتن درمان برآمد و انسولین را کشف کرد و در ۳۲ سالگی و در سال ۱۹۲۳ جایزه نوبل را از آن خود کرد. با وجود اینکه اطلاعات معلومات کافی از بیماری دیابت و پژوهش های بالینی آن نداشت توانست جراحی تجربی موفق را برای از بین بردن مسبب افزایش قند خون انجام دهد. او خواب دیده بود که با مسدود کردن مجراهای پانکراس سگ های آزمایشگاهی، توانسته مانع تخریب سلول های تولید کننده انسولین در پانکراس توسط مواد شیمیایی گوارشی شود.^{۳۴۱}

³⁴¹ <http://www.shafaf.ir/fa/news/418890>

سه خواب عجیب رهبرانقلاب که برای مادرشان نقل کردند

▼ از آقای خامنه‌ای هم خاطره دارید؟

▼ بانو میردامادی: خیلی خاطره دارم...

سید علی گفت مادر جان از دعا‌های شما بود که زندانم کوتاه شد

▼ آسیدعلی ما هشت ماه زندان بود و بعد از اینکه آزاد شد

گفتم: «مادر من خیلی دعا کردم و ختم‌ها گرفتم و کارها کردم و خواب عجیبی دیدم؛ حضرت رضا را به خواب دیدم که ایشان دست خود را به روی سینه‌ام کشیدند و قلبم آرام گرفت»؛

☪ گفت: «مادر جان از همین دعا‌های شما بود که هشت ماه طول کشید قرار بود من هشت سال در زندان بمانم.»

☪ یک روز «آقا سیدعلی» ما به اینجا آمد و گفت که یک خوابی دیده‌ام، خواب دیده‌ام که امام دور از جانشان مرحوم شده‌اند و من یک تعبیر خوبی کردم

❦ خلاصه گفت خواب دیدم که امام مرحوم شده‌اند و ما داریم ایشان را می‌بریم و جمعیت زیادی بود که از شهر بیرون رفتیم و بعد جمعیت کم شدند و روی بلندی رفتیم و جنازه را هم به روی بلندی بردیم.

❦ امام به «سید علی» گفتند تو یوسف می‌شوی

❦ دیدم که مردم ساکت هستند اما [من] از علاقه‌ای که به امام داشتم از شدت ناراحتی به پاهای خود دست می‌زنم و راه می‌روم و خودم را می‌زنم؛

❦ آن بالا هم که رسیدیم از آن علاقه‌ای که داشتم گفتم بگذار روی امام را ببینم، وقتی روی امام را پس زدم، امام سرشان را بلند کردند و با انگشت اشاره کردند و دو مرتبه فرمودند «تو یوسف می‌شوی»؛

❦ وقتی این خواب را برای من نقل کرد، گفتم حضرت یوسف هم در زندان بود و تو هم از بس که به زندان می‌روی مانند حضرت یوسف می‌مانی.

❦ این خواب مدت‌ها گذشت تا آن سالی که سیدعلی برای ریاست جمهوری انتخاب شد،

یکی از علمای تهران این خواب سیدعلی را به یاد آورده بود و به تهران آمده و گفته بود، دیدید تعبیر این خواب چه بود، تعبیرش این بود که وقتی حضرت یوسف هم از زندان درآمد عزیز مصر شد.

❦ ماجرای خدمت آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد گوهرشاد

▼ یک بار دیگر هم [سیدعلی] آمد گفت خواب دیده‌ام من در مسجد گوهرشاد یک مشغولیتی دارم و کارهایی مانند تزئین دیوارها و کار خیلی مشکلی انجام می‌دهم؛

▼ بعد گفتند که پیامبر (ص) و حضرت امیر (ع) آمدند و نگاه کردند، من ایستاده بودم و دیدم پیامبر با حضرت امیر وارد شدند و پیامبر خیلی با جلالت بودند و حضرت امیر مانند نوجوانی کنار پیغمبر (ص) بودند،

▼ من هم کنار حضرت امیر (ع) رفتم و گفتم: «یا امیرالمؤمنین به حضرت رسول (ص) بفرمایید که من از این کار خسته شده‌ام و می‌خواهم دست بردارم،

▼ حضرت امیر (ع) هم گفتند یا رسول الله سیدعلی می‌گوید من خسته شده‌ام، پیامبر (ص) فرمودند "نخیر باید مشغول باشی و ادامه بدهد."

☪ سیدعلی می‌گفت من در خواب یک قوتی گرفتم و بیدار شدم و دیدم فعالیت‌م برای همین خدمت به اسلام و تبلیغ و همین است که مردم به منزل من می‌آیند و به آنها راهنمایی می‌کنیم؛ این هم یک خواب ایشان بود.

عذاب شمر از زبان علامه امینی

□ علامه امینی تعریف کرده است که :مدتها فکرمی کردم که خداوند

چگونه شمر ملعون را عذاب می کند؟ و جزای آن تشنه لبی و جگر سوختگی حضرت سیدالشهدا علیه السلام را چگونه به او می دهد؟ تا اینکه شبی در عالم رویا دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام در مکانی خوش آب و هوا ، روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده ام ، در کنار ایشان دو کوزه بود ، فرمودند :

این کوزه ها را بردار و برو از آنجا آب بیاور و اشاره به محلی فرمود که بسیار باصفا و با طراوت بود ، استخری پر آب و درختانی بسیار شاداب در اطراف آن بود که صفا و شادابی محیط و گیاهان قابل بیان و وصف نیست.

کوزه ها را برداشته و رو به آن محل نهادم آنها را پر آب نموده حرکت کردم تا به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام باز گردم . ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاده و هر لحظه گرمی هوا و سوزندگی صحرا بیشتر می شد ، دیدم از دور کسی به طرف من می آید و هرچه او به من نزدیکتر می شد هوا گرمتر می شد گویی همه این حرارت از آتش اوست ،

در خواب به من الهام شد که او شمر ، قاتل حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

وقتی به من رسید دیدم هوا به قدری گرم و سوزان شده است که دیگر قابل تحمل نیست ، آن ملعون هم از شدت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود ، رو به من نمود که از من آب بگیرد ، من مانع شدم و گفتم : اگر هلاک هم شوم نمی گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد . حمله شدیدی به من کرد و من ممانعت می نمودم ، دیدم اکنون کوزه‌ها را از دست من می گیرد لذا آنها را به هم کوبیدم ، کوزه‌ها شکسته و آب آنها به زمین ریخت چنان آب کوزه‌ها بخار شد که گویی قطره آبی در آنها نبوده است .

او که از من ناامید شد رو به استخر نهاد ، من بی اندازه ناراحت و مضطرب شدم که مبادا آن ملعون از آب استخر بیاشامد و سیراب گردد ، به مجرد رسیدن او به استخر ، آب استخر خشک شد چنان که گویی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است . درختان هم خشک شده بودند او از استخر مأیوس شد و از همان راه که آمده بود بازگشت .

هرچه دورتر می‌شد ، هوا رو به صافی و شادابی و درختان و آب استخر
به طراوت اول بازگشتند .

به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم ، فرمودند : خداوند
متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد ، اگر یک قطره آب
آن استخر را می‌نوشید از هر زهری تلخ تر و هر عذابی برای او دردناک
تر بود. بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم

لعن الله قاتلیک یا ابا عبدالله

□ البدایه النهایه ج 8 ص 297 .

□ یادنامه علامه امینی ص 13 و 14 .

فهرست

مقدمه 3

ماجرای خوابی که همسر امام قبل از ازدواج دیدند... 9

حضرت امام و خواب عجیبی که دیدند 10

حضرت امام میرداماد را در خواب می بیند 11

خواب سقوط سلطنت پهلوی 11

خواب درباره وقوع جنگ تحمیلی 13

ورود حضرت امام همزمان بانزول قران به زمین 14

امام تا سال 1368 ه.ش در قید حیات دنیوی خواهد بود 15

همسر امام، امام را در خواب می بیند 16

ابوالفضل علیه السلام فرمود استخاره بگیر 18

پول حرام به شکل مار 19

مرده توی خواب روی سنگ غسلخانه 22

زنی که دیدن خواب شهید حججی مسیر زندگیش عوض شد 23

خوابهای همسر شهید 28

آوردن وسایل گرم کننده توسط امام زمان (علیه السلام) برای آیه الله

بافقی و همراهان در شب سرد 29

نماز خواندن آیه الله گلپایگانی با امام زمان (علیه السلام) در عالم

رؤیا 32

اثر صلوات 33

زیارت عاشورای مورد تأیید امام زمان (عج) 34

توجه ویژه امام حسین (ع) به شیخ جعفر شوشتری 36

مکاشفه‌ای درباره آیت الله ملکی تبریزی 38

حضرت فرمودند: «لم تبق من العلامات الا المتحویات... 38

روایای صادق 39

امام، بسم الله الرحمن الرحيم در گوش من قرائت نمود⁴⁰

امام فرمود: «الْغَدِيرُ غَدِيرُهُ؛ کتاب الغدير، چشمه کوثر او است⁴⁰

گفتند: «اميرالمؤمنين آمده است ..⁴².

رؤیای صادق علامه مجلسی درباره شیخ بهایی⁴²

خواب دیدن شیطان با طنابهایی در دست⁴³

پدر بحر العلوم خواب دید...⁴⁴

علامه جعفری، علامه امینی را در خواب می بیند...⁴⁴

سیراب شدن علامه امینی⁴⁵

خواب عجیب ایه الله مرعشی نجفی⁴⁶

غیبت و بدگویی از دیگران⁴⁷

من در آن شب ، افرادی را در نماز شب یاد کردم و نام بردم ، یکی هم

آقای میر شاه ولد بود ...⁴⁸

پاره‌های بدنم را بمن ملحق کنید⁴⁹

خواب عجیب شیخ مفید (محمد بن نعمان) 51

چرا ابن فهد حلی بر همه علما مقدم بود؟ 52

چگونه سید مرتضی، ملقب به علم الهدی شد؟ 52

خواب علامه سید نعمه الله جزایری 53

شیخ حسین بخش جعفری نیکبخت پاکستان 54

خواب شیخ صدوق 54

محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت

مرا برآورده نکرده است 56

خواب عجیب میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء) 97

ملاصدرا استاد خود را در خواب دید! 97

تعبیر خواب حمله شیر و مار! 58

خواب تولد علامه محمد باقر مجلسی 58

عظمت علامه مجلسی 59

خواب آیت الله شریعت اصفهانی 61

سفارشات علامه امینی 63

اداء قرض با دیدن خواب 64

خواب عجیب و سرنوشت ساز ایه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری
65

خواب شهید نواب صفوی 66

خواب عجیب شهیدایه الله سید اسد الله مدنی 66

امیر المومنین را در خواب دید... 67

به باقر بگو چرا درسی را که پیش ما فرا می گرفتی ، رها کردی؟ 67

کیسه پولت پیش میرزای قمی است... 68

این در مخصوص اهل منبر و ذاکرین امام حسین علیه السلام است 70

استاد فرمود : می خواهی بروی یا پیش ما می مانی؟ 70

شهید مطهری پیامبر را در خواب دید که...71

پاشو سماور را روشن کن که یکی از اولیاءالهی می آید!73

شما چرا در حق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جفا می

کنید؟74

پیامبر اسلام در خواب جوان شل را شفا داد!76

داستان تقی بی نماز77

شب آن شخص در خواب دید، که هودجی در میان زمین و آسمان

است78

ناگهان صدای منادی را شنیدم که می گفت: «میرزا حالش خوب و

سلامت است...79

در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند80

چند نکته درباره خواب81

در باب عظمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره)...85

قصری که ویران گردید! 86

داستان عفت و گریه امام حسن مجتبی (ع) در برابر زن کامجو 86

به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند

روزگاری 87

تحول رسول تُرک بر اثر خواب یکی از مومنین 89

خواب عجیب خلیعی و نجات او! 91

مقابل اصفهانی از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیه

السلام) 93

مرحوم طیب را در رؤیا دیدند... 95

شفای مجروح و معلول جنگی 96

شفای سوختگی 98

شفا در مسجد مقدّس جمکران 98

داستان رویای صادقانه شهید یاسین غلامی 100

باید به بیمارستان شوروی در تهران مراجعه کنی 102

روایای صادقه ای که سروصدا به پا کرد 103

روایای صادقانه ملا محمود عراقی 104

روایای پدر ایه الله مرعشی درباره قبر مطهر فاطمه زهراء سلام الله

علیها 106

روایای صادقانه حضرت خدیجه کبری(س) 106

خانم مکرمه در بیداری با پسر شهیدش ملاقات کرد پسر وی اثر انگشت

و امضاء بر روی دیوار بجا گذاشت 108

مادر صالحه مرحوم دختر بی بند و بارش را در عالم خواب هدایت

کرد 110

دیدار امام حسین علیه السلام از شیعیانش 111

حضرت زهراء به او اعتنایی نکرد! 113

سیده نفیسه 114

خانم مداح در عالم خواب از حضرت فاطمه زهرا علیه السلام مرثیه
آموخت 115

داستان خانمی از اهل یزد که از شدت کتک خوردن شوهرش به حضرت
معصومه علیه السلام متوسل شد 116

قضیه زن علوی و زن مجوسی 117

هدایت زنی از اندونزی در عالم خواب توسط آیت الله العظمی
بهجت 119

اثر اشک ریختن عجیب زن گناهکار در مجلس سید الشهداء 119
خواب زن یزید ملعون 120

خواب... موجب تحول و بیداری شوهر کمونیست او شد 121
انوشیروان خواب عجیبی دید! 122

خواب وحشتناک فرعون و تعبیر آن 125

دزد با خوابی که دید گوشی را به صاحبش برگرداند! 125

مکاشفهای درباره آیت الله ملکی تبریزی 126

خبر از وفات خود / خواب‌های متعدد درباره وفات آیت الله ملکی
تبریزی 127

امشب چرا خوابت برده؟ 128

امتحان منتظران 129

امیرالمومنین علیه السلام، پیامبر خدا (ص) را در خواب دید 129

صبح عاشورا امام حسین علیه السلام چه خوابی دید؟ 130

شفای مخیلف 130

ولی اگر شفاعت همه جهان را خواستید... 131

شهید قبل شهادتش خواب دید او را قربانی می کنند! 132

من در میان سپاه عمر سعد بودم، در خواب دیدم... و کور شدم 132...

اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم. 133

مادر شهید در خواب حافظ قرآن شد... 134

به سید علی بگویند اینقدر از خدا طلب مرگ نکن! 134

نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت 136

پیرمردی را به مجلس آورده بود که اخیرا با حضرت ولیعصر امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده است 136.

خواب ایه الله بهجت درباره مقام معظم رهبری 137

خواب امام حسین علیه السلام در شب عاشوراء 137

کف دست مبارک رامقابل صورت این زن می گیرد 138

آش حضرت زهرا علیهاالسلام 139

امدن باران به دعای امام رضا علیه السلام 141

پیامبر فرمود فردا حمام نرو 141

نشان دادن محل اختفای اموال در خواب 142

خوابهای ملیکه دختری از روم 143

مرجعی که شبهای جمعه برای خانواده خود روضه می خواند 146

خواب شیخ حسین انصاریان 146

خواب ایه الله بروجردی 147

امام حسین علیه السلام فرمود: بنویس و کتاب پدید آور! همانا قلمت تا

هنگام مرگ خشک نخواهد شد. 147

تو سیر و همسایه گرسنه؟ 148!

رؤیای صادقانه 149

شب در خواب پدرم را دیدم به من گفت چرا تعطیل کردی؟ 149

چرا به زیارت مادرم نرفتی؟ 151

خواب نمرود 152

خواب عجیب خواهر شهید 154

دانشمندانی که در خواب موفق به اختراع و اکتشاف شدند! 155

و...

جنايات شاهان ايران

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از سپاس و حمد خداوند حکیم و درود و صلوات بیکران بر حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

وقتی خداوند اراده فرمود حضرت آدم را خلق کند فرشتگان اعتراض کردند که چرا انسانی را که در زمین فساد می کند و خون افراد را می ریزد خلق می کنی؟ خداوند فرمود من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

شاید مطلب این بوده است که فرشتگان نگاهشان به انسان، آن دسته از انسانهایی بود که وقتی به قدرت می رسیدند جنایت می کردند. ظلم و ستم می نمودند و.. ولی خداوند می دانست که 124 هزار پیامبر و 12

امام و زهرای مرضیه متولد می شوند که جهان را به نور خود روشن می نمایند و پاک از هر گونه گناه و بدی و رجس هستند.

آری پادشاهان معمولاً ظالم و خونریز و ستمگر بوده اند مگر پیامبرانی که مانند سلیمان نبی، پادشاهی هم کرده اند.

در میان پادشاهان جهان، پادشاهان ایران همگی ظالم و ستمگر و خونریز بوده اند، بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

می توانیم ادعا کنیم که در طول دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی در ایران، یک روز خوش بر مردم ایران نگذشت و همیشه و همه روز، مردم مورد ستم و ظلم بوده اند. که البته تا قبل از انقلاب اسلامی، رژیم طاغوتی اینهارا پنهان می کردند و از شاهان با آب و تاب تعریف می کردند. شاه عباس و نادرشاه و شاه اسماعیل و کریمخان زند و امثال اینها، انسانهای خیلی خوب معرفی می شدند و...

اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کم کم پرده ها کنار رفت و نویسندگان توانستند در قالب زندگینامه شاهان، ابعاد و جنایات آنها را برای خوانندگان خود بیان نمایند.

ما هم در این کتاب به قطره ای از جنایات عظیم شاهان ایران در حق
مردم مظلوم این سرزمین اشاره می نماییم. با این نکته که هرچقدر
خداوند را شاکر باشیم که ملت ایران از دست این شاهان که ظاهر آدمی
ولی باطنی همچون خرس و پلنگ داشتند، نجات پیدا کردند نمی توانیم
قدردان درگاه الهی باشیم. الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین.

زمستان 97 - کرمانشاه

بیانات حضرت امام درباره شاهان ایران

در تاریخ ۴ آبان ۱۳۵۷:

«اینکه می گویند «انوشیروان عادل» این از اساطیر است! یک مرد ظالم سفاکی بوده است، منتها شاید پیش سلاطین دیگر وقتی گذاشتند، به او گفتند عادل! و آلا کجایش انوشیروان عادل بوده است؟!» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۶۱)

در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۵۷:

«ایران ما تقریباً بعد از اینکه زیر یوغ ۲۵۰۰ سال سلطنت بوده... و همه سلاطین بی استثنا - تقریباً بی استثنا - مردم خونخواری بودند، حتی آنهایی که به عدالت معروفند. کسانی که اهل تاریخ هستند می دانند که همان «انوشیروان عادل» چه آدمی بوده است و چه آدم ظالمی بوده است.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۷۳)

در تاریخ ۴ مهر ۱۳۵۸:

«همان که معروف به «انوشیروان عادل» است وقتی ظلمهایش را تاریخ می گوید روی تاریخ را سیاه کرده.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۱۸)

در تاریخ ۹ آذر ۱۳۶۴: انوشیروان

«انوشیروان به خلاف آن چیزهایی که به واسطه شعرا و به واسطه درباریهای آن وقت و موبدان درباری آن وقت درست کردند، یکی از ظالمهای ساسانیان است، و دنبال او یک حدیثی هم جعل شده است، و به حضرت رسول(ص) نسبت داده شده که: «من متولد شدم در عهد سلطان عادل انوشیروان!» این اولاً سند ندارد و مُرْسَل است، و ثانیاً کسانی که اهل تفتیش در امور هستند، تکذیب کردند این را و معلوم است که یک دروغی است که بستند. انوشیروان ظالم باید گفت، نه عادل.

در زمان انوشیروان چهار طبقه یا پنج طبقه ممتاز بودند، یعنی از هم ممتاز، علاوه بر خود دستگاه سلطنت با آن بساطی که داشته است؛ یک دسته هم شاهزادگان بودند و درباریها، اینها یک طبقه علی حده ممتاز؛ یک دسته هم کسانی بودند که دارای اموال هستند و به قول آنها شریف زاده ها، آنها هم یک دسته ممتاز؛ یک دسته دیگر هم عبارت از آنهایی بودند که سران ارتش و امثال اینها بودند، آنها هم ممتاز؛ دسته آخر که نوع مردم بودند پیشه وران بودند، و پیشه وران باید کار کنند آنها بخورند تکلیف این بوده.

آنها آن طبقه بالا مالیات بده نبودند، به نظام هم نمی رفتند. در نظام باید طبقه پایین که پیشه وران بودند، می گفتند اینها باید خدمت کنند، و مال اینها صرف بشود در آن طبقات دیگر؛ اینها به نظام بروند، اینها جنگ بکنند، اینها کارها را انجام بدهند، آنها بخورند. اجازه نمی دادند که این طبقه پایین تحصیل کند، ممنوع بود. این قصه در شاهنامه هم هست که پیش او شکایت بردند که بوذرجمهر پیش اش شکایت برد که هزینه کم شده است و ارتش محتاج به مئونه است، و در بین این طبقات پایین هستند اشخاصی که مال داشته باشند. بعد رفتند و پیدا کردند یک نفری

که حالا می گویند کفشگر بوده، پیدا کردند و او گفت که: من می دهم -
به حسب نقل شاهنامه - من می دهم لکن به شرط اینکه بچه من را اجازه
بدهند درس بخواند. رفتند به او گفتند قبول نکرد، گفت: نه، ما نه پولش
را می خواهیم، نه اجازه می دهیم، برای اینکه اگر اجازه بدهیم که یک
آدم پایینی بیاید و درس بخواند، این آن وقت بعد می خواهد دخالت کند
در امور و این نمی شود. این عدالتی است که انوشیروان داشته است.
و در تاریخ ثبت است این جنایاتی که اینها می کردند. و من گمان ندارم
در تمام سلسله سلاطین حتی یک نفرشان آدم حسابی باشد، منتها
تبلیغات زیاد بوده است...

عدالت گستری انوشیروان مثل صلح دوستی رئیس جمهور امریکاست، و
مثل کمونیستی شوروی است.» (صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۳۳ - ۴۳۴)

جنايات عظيم شاهان ايران در حق ملت مظلوم

بيانيه كورش هخامنشي خطاب به كاهنان:

«بايد براي افزايش قدرت من، قرباني و دعا كنيد. هر كس از اين دستور تخلف كند به صليب كشيده شده و اموالش مصادره مي شود!»

كور كردن مردم كرمان

اغا محمدخان قاجار وقتي كرمان را تصرف كرد بدستور وي تمام مردان شهر كور شدند و بيست هزار جفت چشم بوسيله سپاه قاجار تقديم خان شد. (سر پرسی سایكس این تعداد را هفتاد هزار جفت می خواند)
همچنين آغامحمدخان سربازان خود را در تجاوز به زنان شهر آزاد

گذاشت و جنایتی عظیم را رقم زد. اموال مردم به تاراج برده شد و حتی کودکان نیز به اسارت گرفته شدند.

جنایات دیگر آغا محمدخان قاجار

آغامحمدخان دستور ویران کردن قسمتی از شهر تفلیس و قتل عام مردم داد و باردیگر سربازان وی در این شهر بدستور او به تجاوز به ناموس مردم دست زدند. تمام کلیساهای شهر ویران شد و روحانیون مسیحی دست بسته به رود ارس انداخته شدند. در نهایت آغا محمد خان با پانزده هزار تن از دختران و حتی پسران شهر که آنان را به اسارت گرفته بود به تهران بازگشت. اینان برای سوءاستفاده جنسی و نیز برای بردگی به ثروتمندان فروخته شدند.

جنایات شاه اسماعیل

شاه اسماعیل پس از فتح #شیراز و شهرهای اطراف در 882 خ دستور قتل عام صادر میکند. مداحان فتوحات این شاه شریعت پناه با افتخار نوشته‌اند که قزلباشان سگ‌ها و گربه‌های این شهرها را هم به اتهام ناصبی بودن قتل عام کردند.

در اواخر همان سال شاه به سمت سمنان حرکت میکند. قزلباشان قتل عام را از ولایات اطراف شروع میکنند. غیاث الدین خواندمیر مینویسد "مردم این آبادی‌ها تماما از صغیر و کبیر، پیر و جوان عرصه تیغ شدند و در آن دیار کسی زنده نماند."

شاه اسماعیل سپس راهی سوادکوه میشود. حاکم سوادکوه حسین کیای چلاوی به قلعه‌ای در کوهستان پناه میبرد. پس از محاصره و قطع آب ورودی قلعه، حسین کیا حدود 50 روز مقاومت میکند و سرانجام به سبب کمبود آب تسلیم میشود.

شاه اسماعیل دستور میدهد حسین کیا رادرون قفسی چوبی بگذارند.
سپس زن و دختر و پسر و برخی از نزدیکانش را در برابر قفس او،
برهنه میکنند و بدستور شاه تعدادی قزلباش باوحشیگری تمام مشغول
تجاوز به اعضای خانواده و نزدیکان وی میشوند.

درپایان بدستور شاه سیخ بلندی را از بدن آنان عبور میدهند. بطوریکه
یکسرش از زیر پوست آخرین ستون فقرات میگذشت و یکسر دیگر از
پشت گردن بیرون می‌آمد، سپس آن بیچارگان را که از درد و خونریزی
بخود میپیچیدند بر فراز آتش گرفتند تا اندک اندک و درمیان ضجه‌های
جانخراشان بریان شوند.

حسین کیا که شاهد تجاوز و به سیخ کشیدن عزیزانش است، گردن
خودرابه چوب قفس میسابد تا رگ او پاره شود و بیش از این
شاهد ضجه‌های عزیزانش نباشد. قزلباشان متوجه شده و مانع از
خودکشی او میشوند.

سپس قزلباشان بدستور شاه گوشت کباب شده لاشه این افراد را خورده و استخوان‌هایشان را به آتش انداخته و خاکسترشان را بر باد دادند.

لب التواریخ عبداللطیف قزوینی

در آخر و بدستور شاه بدن حسین‌کیا را خراشیدند و بر زخم‌ها و خراش‌ها شیره مالیدند و قفس او را پُر از مورچه و حشرات کردند. وی چند روزی بسختی زیست. پس از آن درون زخم‌ها کرم ایجاد شد و از شدت هجوم حشرات و عفونت زیاد، درگذشت. جسدش را سوزاندند و خاکسترش را برباد دادند.^{۳۴۲}

کشتن سادات و زن و بچه‌ها

تاریخ شاه اسماعیل صفوی، امیرحسین خنجی³⁴²

در حمله شاه اسماعیل به هرات یکی از ولایت های بین راه را محاصره نموده و قلعه مذکور را جبراً قهراً فتح نمود و تمام اهل قلعه را قتل فرمود. سادات آنجا با عیال و اطفال پناه به مسجد جامع آن بلده برده و کسی را نزد سردار قزلباش فرستاده عرض نمودند که: ما از منتسبان دودمان خاندان نبوی و مرتضوی ایم و مترصد حمایت و عنایت آن زبده آل [شاه] مانده ایم، ولی سردار قزلباش دستور داد تمام سادات، زنان و اطفال را به قتل برسانند.

چگین ها (آدمخواران قزلباش): قزلباش ها یا فداییان شاه

شاه اسماعیل صفوی که نفش موثری در به قدرت رسیدن وی ایفا کردند عموماً از قبایل نه گانه تاتار اناتولی (ترکیه امروزی) بودند که تا پیش از

همراهی با شاه اسماعیل هرگز وارد ایران نشده بودند و با زبان و فرهنگ
و مذهب مردم به کلی بیگانه بودند. برخی از مورخان جنایات و فجایعی
که این گروه در آغاز تشکیل دولت صفوی ابتدا در تبریز و بعدها در
دیگر نقاط ایران مرتکب شدند را با جنایات اسکندر و چنگیز قابل
مقایسه دانسته اند. قزلباشان شاه اسماعیل را بر گزیده خداوند بر روی
زمین و نماینده و نایب امام زمان می دانستند و حاضر بودند در راه او به
هر جنایتی دست یازند. در میان قزلباشان عده ای بودند که به چگین ها
یا آدمخواران معروف بودند. اینان مردمانی سنگدل و بیرحمی بودند که به
فرمان شاه دشمنان او را می خوردند. ترتیب خوردن انسان ها چنین بود
که ابتدا گوشش را با دندان می کنند و می خوردند سپس به سراغ بینی و
گوشت بازوان و ران های قربانیان می رفتند. این کار را تا وقتی که فرد
کشته می شد ادامه می دادند. این رفتاری بود که چگین های شاه طبق
"حکم ولایی" با بسیاری از بزرگان ایران و حتی مردم عادی داشتند. یکی
از کسانی که جسدش به دستور شاه اسماعیل توسط آدمخواران تکه پاره
گردید شهیبک خان (شیبک خان) حاکم وقت نواحی وسیعی از شمال
شرق ایران بود. مولف جهانگشای خاقان در وصف نحوه آدمخواری

قزلباشان می نویسد: " شاه اسماعیل فرمودند هر که سرما دوست دارد از گوشت دشمن من طعمه سازد. به مجرد سماع این فرمان ازدحام برای اکل میته شیبک خان به مرتبه ای رسید که صوفیان تیغ ها کشیده قصدیکدیگر نمودندوان گوشت متعفن با خاک و خون اغشته را به نحوی از یکدیگر ربودند که چرغان شکاری در حال گرسنگی اهورابدان رغبت از یکدیگر بربایند.

کشتن پیرمرد بیگناه

شاه صفی بسیار سختگیر و بی گذشت بود و گاهی در مجازاتهایش تا حد قساوت پیش می رفت. در یکی از روزها که وی مشغول شکار بود، مردی بینوا که نماینده روستایی بود از پشت سنگی بیرون آمد تا برای شکایت از حکام ایالتی که با رعایایش بدرفتاری می کرد عریضه ای به شاه بدهد. ماه ها در دربار معطل مانده بود بی آنکه بتواند به شاه نزدیک شود یا کسی را بیابد که عریضه اش را به حضور شاه ببرد، زیرا هر حاکم ایالت دیگر نیز مانند حاکم شیراز بزرگانی در دربار دارد که به ملاحظه هدایایی که برای آنها می فرستد از او حمایت می کنند و هر چیزی که

بتواند سود و زیانی برای او داشته باشد به اطلاعش می‌رسانند. پیرمرد با کاغذی که در دست داشت از پشت سنگ بیرون آمد و فریاد کشید: «شاهها به داد من برس.» شاه صفی بی‌آن‌که پاسخی به او بدهد کمان را گرفت و دو تیر به سوی پیرمرد انداخت و او را کشت. آنچه شاه صفی را به چنین عمل سفاکانه‌ای واداشت، حضور چند تن از زنانش در آن شکارگاه بود. در این برخوردها هر شخصی سر راه شاه یا حتی نواحی مجاور پیدا شود هیچ بخششی وجود ندارد

قتل و کور کردن دولت‌مردان و خانواده سلطنتی

شاه صفی

[درباره کشتن دو عموی کور خود]: چون کورند وجودشان بیفایده است .

بازهم جنایات شاه صفی

شاه صفی چند سال پس از رسیدن به تاج و تخت، برای هر کسی که شک، سوءظن یا بی‌علاقگی داشت دستور به قتل می‌داد. در زمان جانشینی شاه

صفی، عمه او زبیده بیگم، که دارای سه فرزند بود با حامیان‌ش به مخالفت با جانشینی شاه صفی پرداختند. زبیده بیگم در اواخر حکومت شاه عباس بزرگ، پسر بزرگ خود را نامزد سلطنت کرد که با مخالفت روبه‌رو شد. شاه صفی او را متهم به تلاش برای مسموم کردن خود نمود و نهایتاً در سال ۱۶۳۲ میلادی زبیده بیگم، شوهرش (عیسی خان قورچی باشی) و فرزندان‌ش به دستور شاه صفی به قتل رسیدند.

در همین سال؛ زینل خان شاملو سپهسالار، حیدرسلطان قویله حصارلور و ملو، چهار پسر خلیفه سلطان و یک یا دو پسر میرزا محسن رضوی متولی باشی مشهد مقدس و یک پسر میرزا رضی صدر و دو یا سه پسر میرزا رفیع که از نبیره‌های شاه عباس بودند، همگی به امر شاه صفی کور شدند یا به قتل رسیدند.

همچنین، چهار پسر حسن خان استاجلو که از نوادگان شاه طهماسب یکم بودند در شهر قم و ساوه به قتل رسیدند. تخته‌خان استاجلو، میر محمد طاهر وزیر عیسی خان، چراغ خان قورچی باشی. سنجر میرزا و

پسرش، همچنین پسر شاه ظهیرالدین علی که از نوادگان شاه اسماعیل دوم بود کور شدند. سلطان حسین خان پسر علی قلی میرزا شاملو که از نبیره‌های دختری شاه اسماعیل دوم بود به قتل رسید. از غلامان گرجی و چرکسی که به قتل رسیدند می‌توان از یوسف آقا و جمع کثیری از نزدیکان و یاران وی، و نیز امام‌قلی خان والی فارس و سه پسرش به نام‌های صفی‌قلی خان، فتح‌علی بیگ و علی‌قلی بیگ نام برد. از میان وزرای فارس‌زبان، مهم‌ترین شخصیتی که کشته شد میرزا طالب خان اردوبادی است.

شاه صفی، تنها برادر خود سلطان سلیمان میرزا، عموی کور خود محمد میرزا و امام‌قلی میرزا و حتی نجف‌قلی میرزا (پسر امام‌قلی میرزا) به قتل رساند. بر اساس نظر پروفیسور دیوید بلو، توطئه دادگاه ۱۶۳۲ که ریشه‌اش از حرم‌سرا و از اقلیتی از زنان که ضد حکومت شاه صفی بودند، نشأت می‌گرفت، منجر به دستور زنده‌به‌گور کردن ۴۰ نفر از زنان حرم شد.

دخترهای شاه عباس نیز عاقبتی بهتر از پسران شاه و دایی‌هایشان نداشتند و اکثر نوه‌های دختری شاه عباس نیز توسط پسر دایی خود (شاه صفی)، کور شدند.

بنا به گفته دانشنامه ایرانیکا، با وجود اینکه زینل‌خان، ابوالقاسم‌بیگ و زینب بیگم پادشاه شدن شاه‌صفی را پشتیبانی کرده بودند، باند رستم‌بیگ دیوان‌بیگی برای انحصار قدرت باعث حذف این عده شد. [۲۶] در زمان مرگ شاه‌صفی، ساروتقی و مادر شاه عباس دوم در دربار قدرت را بدست گرفته و سیطره رستم‌بیگ و غلامان خاصه را پایان داده بودند.

خشونت شاه صفی

برای نشان دادن خشونت شاه صفی مثال می زنند که در سال ۱۰۴۲ ه.ق / ۱۶۳۲ میلادی، حاکم قم به حکم شخصی خود، بدون این که به شاه صفی بنویسد، عوارض مختصری به سبدهای میوه که وارد شهر می شد بسته بود. هنگامی که خبر به شاه رسید، به قدری متغیر شد که دستور داد حاکم را با زنجیر به اصفهان بردند. پسر این حاکم از محارم شاه بود و توتون و چپق مخصوص به شاه می داد، شاه صفی حکم کرد تا پسر سیبیل های پدرش را بکند، بعد بینی او را ببرد، بعد گوش ها و چشم ها و دست آخر سر او را از تنش جدا کرد. بعد از این کار، شاه صفی؛ پسر را به جای پدر حاکم قم کرد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشت [۴۲] و او را با حکمی بدین مضمون به قم فرستاد:

« اگر تو از آن سگ که به درک رفت بهتر حکومت نکنی، تو را به سخت ترین شکنجه خواهیم کشت

جنايات نادرشاه

نادرشاه و کور کردن پسرش...نادرشاه و مردی که برایش سنگی از
افغانستان آورد و کور شد....نادر و سربازی که او را نجات داد ولی نادر ا
را کور کرد **شهید کردن یک روحانی بیگناه**

جد هفتم آیت‌الله مشکینی، به نام ملا محمد تقی، در همین روستای آلنی
زندگی می‌کردند و محبوبیت فراوانی در میان اهل روستا داشتند. در آن
زمان که دوران حکومت نادرشاه بود - گویا نادرشاه، از طرف ترکیه با
سپاه خودش می‌آمده، که به روستای آلنی می‌رسد. ایشان نقل مراجعه
می‌کردند. وقتی نادرشاه به چشمه آب می‌رسد، زن و مرد و دختر و
پسر، مشغول برداشتن آب از چشمه بودند. نادرشاه تشنه آب بوده و
دختر بچه ای کوزه آب خود را به ایشان می‌دهد. نادرشاه آب را که می
خورد، نگاهی به چهره این دختر می‌اندازد و مجذوب او می‌شود.
به دختر می‌گوید: «شما بیا با من باش». دختر بچه می‌ترسد و فرار می
کند و به ده می‌آید و در خانه جد آیت‌الله مشکینی بست می‌نشیند.
نادرشاه دستور می‌دهد که آخوند روستا را که همان جد ایشان ملا محمد
تقی بود - احضار کنند. وقتی او را پیش نادرشاه می‌آورند، نادرشاه به او
دستور می‌دهد که: «عقد این دختر را برای من بخوان!». ایشان هم طبق

ضوابطی که هست، پدر و مادر دختر را می خواهد و می گوید که: «ایشان می خواهد با دختر شما ازدواج کند». آنها می گویند که: «مایل نیستیم و نمی خواهیم». ایشان به نادرشاه می گوید که: «من نمی توانم صیغه عقد را». «اجرا کنم، چون پدر و مادر دختر راضی نیستند».

نادرشاه می گوید: «تو کاری به این کارها نداشته باش. کار خودت را بکن و عقد را بخوان». ایشان میگوید: «نمیخوانم» و به دلیل همین امتناع، نادرشاه دستور میدهد که خمیری را به شکل عمامه آماده می کنند و به جای عمامه روی سر ایشان می گذارند و روغنی را داغ می کنند و وسط این خمیر - که همان مغز سر این عالم متقی بوده - می ریزند و ایشان به خاطر دفاع از حق این دختر و پدر و مادر، شهید می شوند.

کشتن زنان بیگناه

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ

فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرایان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را دگرگون سازد. شاه بی

درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را
بخشید.

خان ها و کدخدا ها و ژاندارم ها نیز ظلم می، کردند خانی بود اهل نماز
ولی گفته بود هیچکس حق ندارد بعد حمد سوره انا انزلناه را بخواند
مگر من.....تو راه سنقر کرمانشاه روحانی را پیاده کرده گفتند بابد
برقصی...ژاندارمرگی می گفتند...

چشمان تاجر بیگناه را کور کرد!

نادرشاه سنگی را سفارش داد که از افغانستان بیاورند و مزدی برای ان
قرار داد تاجری ان را زودتر از موعد آورد نادر به بهانه اینکه قرار بود
15روزه بیاوری ولی زودتر آوردی دستور داد چشمانش را کور کردند!

چشمان سرباز فداکار را کور کرد!

نادر در وسط جنگ اسبش مرد و نادر در خطر مرگ قرار
گرفت.سربازی فداکاری کرد و او را نجات داد نادر گفت بعد جنگ بتو

پاداش می دهم. بعد از جنگ ان سرباز چندبار در چادر نادر آمد تا نادر
بیادش بیاید و به او پاداش بدهد ولی نادر او را احضار کرد و گفت من از
چشمان تو بدم می آید که مرتب می آیی در چادر من! و دستور داد
چشمان سرباز را کور کردند!

کور کردن پنجاه نفر به بهانه ای!

نادر به بهانه اینکه پسرش قصد کودتا دارد پسرش را کور کرد بعد
پنجاه نفر از حاضرین مجلس را به بهانه اینکه چرا شفاعت نکردید تا
پسرم را کور نکنم! کور نمود!

جنایت زکی خان از حکام زندیه

زکی خان زند چون به منزل ایزدخواست درآمد که اهالی آنجا را " طلبیده و ادعا کرد که مبلغی از مالیه را مخفی داشتند و باید از عهده برآیند یکی از محرران انگلیسی می نویسد که مبلغ فوق فقط سیصد تومان بود و چون اهالی ایزدخواست از وقوف بر آن مبلغ انکار ورزیدند و گفتند نمی توانند از عهده ادای آن برآیند حکم کرد تا هجده نفر از روسای آنان را از بالای غرفه ای که خود سکونت داشت بزیر انداختند و به این نیز راضی نشده و یکی از سادات را که به زهد و صلاح اشتہار داشت فرمود تا حاضر کردند و گفت قدری از مبلغ مزبور در نزد توست سید بیچاره بر بیگناهی خود استدلال کرد ولی به جایی نرسید لاجرم او را بعد از آنکه با خنجر کارش را ساخت چون دیگران از بالا به زیر انداختند

و بعد از آن فرمان داد تا زن و دخترش را به قراولان مافی بسپارند اما مافیان با وجود سبعت و بهیمیت طبیعی بر این بیرحمی انکار کرده بر قتل زکی خان اتفاق نمودند و بر سر وی ریخته و کار او را یکسره کردند.^{۱۱۳۴۳}

شاه عباس و فرزندانش!

« 995 – 1038 ق / 1587 – 1629 م »

رقابت شاهزادگان با یکدیگر بر سر جانشینی و تصاحب تاج و تخت، در تاریخ ایران، امر کم سابقه‌ای نیست؛ اما در عهد صفوی این واقعه به صورت یک تراژدی بزرگ و فراگیر درآمد و لطمات فراوانی به ثبات و امنیت و بقای دولت صفوی زد. اپیدمی شدن این امر که هر صاحب تاج و تختی، نخستین اقدام خود را، از میان برداشتن برادران و خویشان نزدیک می‌دانست، از یک سو ناشی از پدیده استبداد و رقابت‌های درباری بود، که خواه ناخواه ریشه در تاریخ اجتماعی سیاسی ایران داشت، اما از

³⁴³ <http://www.binesh64.blogfa.com/post/4/>

سوی دیگر، در عهد صفوی مؤلفه تازه دیگری پا به میدان گذاشت که بیش از پیش، رابطه خویشاوندی و حتی برادری را به یک امر ثانوی و فاقد انگیزه و احساسات تبدیل می‌ساخت. از عهد شاه طهماسب اول که گرفتن زنان از اقوام و قبایل و نژادهای گوناگون متداول شد و در حرم سرای شاهی، پای زنان ارمنی، چرکسی و غیره باز شد، جدال بانوان حرم سرا برای جانشینی فرزندانشان به یک نوع رقابت خونین و بی‌شفقت تبدیل شد. برادران تنی و ناتنی هم، در این عرصه فاقد احساس خویشی و پیوند خانوادگی قرار می‌گرفتند و هر یک دیگری را به چشم رقیب و دشمن می‌نگریست. حتی این موضوع چنان عادی شده بود، که پادشاه بر پسر رحم نمی‌کرد و پسر بر پدر، چنانکه شاه طهماسب اول، پسر شجاعش شاه اسماعیل دوم را صرفاً "به سبب رشادت و نفوذ شخصیت او به مدت بیست و دو سال در زندان نگه داشت و از شاهزاده با تهور، موجودی مملو از عقده‌های روانی و شخصیت ناپایدار ساخت؛ سلطنت کوتاه مدت شاه اسماعیل دوم که جوی خون از قتل شاهزادگان صفوی راه انداخت، گواهی بر این تقاص شاه مستبد بود؛ شاه عباس نیز بر پدر رحمی‌نکرد و پس از محبوس ساختن چون نیازی به کور کردنش

نمی‌رفت - شاه محمد تقریباً " نایب بود - او را همچنان تا پایان عمرش
در حبس نگه داشت.

پسران شاه عباس بزرگ

شاه عباس در مدت شصت بهار زندگی صاحب پنج پسر شد که
اسامی آنها به ترتیب تولد عبارت است از: محمد باقر میرزا مشهور به
صفی میرزا، حسن میرزا، سلطان محمد میرزا معروف به روزک «؟» میرزا
و خدابنده میرزا، اسماعیل میرزا و بالاخره امام قلی میرزا. از این پنج
پسر، صفی میرزا به فرمان پدر کشته شد. حسن میرزا و اسماعیل میرزا
در کودکی درگذشتند و محمد میرزا و امام قلی میرزا به فرمان شاه
عباس کور شدند. از این رو، شاه عباس، از خاندان خود، کسی را برای
جانشینی و تصاحب تاج و تختش باقی نگذاشت.

همدستی سران قزلباش با شاهزادگان

از زمان مرگ جدش شاه طهماسب اول تا آغاز پادشاهی او، یعنی در مدت دوازده سال «984 تا 996 ق / 1576 تا 1588 م» پنج بار تاج و تخت صفوی به سبب همدستی سرداران قزلباش با یکی از شاهزادگان آن خاندان، دست به دست گشته بود؛ از جمله خود او نیز با همدستی جمعی از سران قزلباش بر ضد پدر برانگیخته و تاج و تخت را به دست آورده بود.

نظر به همین تجربه، شاه همواره پسران خود را از معاشرت و مصاحبت با بزرگان کشور و سرداران سپاه باز می‌داشت، و به هیچ کس اجازه نمی‌داد که با شاهزادگان از در دوستی و یگانگی درآید. بی‌اعتنایی و بد رفتاری وی نسبت به فرزندان به حدی بود که از بیم پادشاه، کسی به شاهزادگان سلام نمی‌کرد و احترام نمی‌گذاشت. بیشتر اوقات شاهزادگان نیز در حرم سرا و میان زنان می‌گذشت و به جز خواجه سرایان و آموزگارانی که مأمور تعلیم و تربیت ایشان بودند، اجازه ملاقات با کسی را نداشتند. شاه عباس کسانی را که با پسرانش نزدیک و

مأنوس می‌شدند، سخت مجازات می‌کرد. چنانکه صفی قلی بیگ، پسر
ملک علی سلطان جارچی باشی اصفهان را بدین جرم کور ساخت و الله
قلی بیگ قاجار قورچی باشی را نیز، در 1021 ق / 1612 م به همین
بهانه با تمام فرزندان، نخست کور کرد و سپس در زیر ضربات
چوبدستی همه را به قتل آورد.^{۳۴۴}

شاه سلیمان

شاه عباس دوم دو پسر به نام های صفی میرزا و حمزه میرزا. شاه عباس
دوم به صفی میرزا با این که فرزند ارشدش بود، هیچ علاقه ای نداشت و
به همین دلیل او را در کاخ ها محبوس کرده بود
پس از فوت شاه، امرا در دامغان جلسه تشکیل دادند و چون شاه جانشین
نداشت، امرا حمزه میرزا را سلطنت رساندند و برای عملی شدن
هدفشان، شایعه کردند که شاه متوفی، فرزندش صفی میرزا را کور کرده
است. اما خواجه های دربار مخالفت کرده و صفی میرزا را به سلطنت
رساندند.

در ابتدا، شاه صفی دوم، برادر کوچکش حمزه میرزا را به قتل رساند و به
..توصیه درباریان با نام شاه سلیمان، تاجگذاری کرد

³⁴⁴ <http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara->

حکومت ظالمانه شاه سلیمان

شاه سلیمان از بی کفایت ترین، عیاش ترین و بدنام ترین پادشاهان صفوی است

در دوران این پادشاه که همیشه مست بوده است، دماغ ها کنده شد، گوش ها بریده شد و چشم ها کور شد تا این پادشاه بتواند به عیاشی هایش برسد.

داستانی از سفرنامه ی شاردن: از یکی از درباریان شاه شنیدم که می گفت هرگاه به حضور شاه فراخوانده می شدم، دست به دعا بودم تا از اعضای بدنم نرود. وقتی هم که از حضور شاه مرخص می شدم، دست هایم را به سمت سرم می بردم تا ببینم سرم سر جایش هست؟^{۳۴۵}

شاه سلطان حسین صفوی

شاه سلیمان دو پسر به نام های حسین میرزا و عباس میرزا (در بعضی روایات با نام میرزا مرتضی)

داشت و هنگام مرگ به همگان اعلام کرد که اگر خواهان سرفرازی کشور هستند، عباس میرزا و اگر خواهان راحت طلبی هستند، حسین میرزا را به پادشاهی برگزینند و درباریان راحت طلب، پس از مرگ شاه سلیمان، حسین میرزا را با نام شاه سلطان حسین به پادشاهی رساندند.

³⁴⁵ <https://www.tarafdari.com/>

حکومت

حکومت در سرحدات مرزی و دیگر مناطق دور از پایتت نفوذ نداشت و حکام محلی خود رایی کامل داشتند. حکام محلی هم برای جبران مبلغی که مستمراً برای حفظ منصب خود به وزرا و درباریان می پرداختند، از هر گونه اجحاف و ایمان زور و اخاذی از مردم دریغ نمی کردند؛ از این رو، شورش در این مناطق، هم عادی بود و هم گوش شنوایی به دولتخانه صفوی برای آگاهی و اطلاع از آن مظلوم وجود نداشت؛ حتی غالباً شورشهایی که ناشی از اوضاع برآمده از ظلم و تعدی حکام محلی این نواحی را دستخوش طغیان و ناامنی می ساخت، به دستور دولت توسط همان حکام جابر فرو می نشست یا در بهترین حالت، حاکم ولایت مجاور مأمور سرکوب و تأمین «نظم» و «امنیت» می شد. آنان نیز هیچ وسیله ای جز خشونت برای رفع این شورشها و برطرف کردن اسباب ناخرسندیها نمی شناختند. سپاه شاه، که سالها بی کار، بی نظم، بی تمرین و فاقد امیران لایق بود، از عهده هیچ کاری جز آزار و اذیت مردم بی دفاع و زورگویی و اجحاف بر نمی آمد؛ البته انتظاری بیش از آن هم از سپاه دولت صفوی نمی رفت؛ چه بسیاری از مقامات بلند پایه سپاه، توسط شخصیت های فرومایه ای اشغال شده بود که نه بر اساس لیاقت و کاردانی شان بلکه با خرید منصب و پرداخت رشوه و یا چاکر منشی و اظهار «وفا

داری» بی چون و چرا به شاه و خواجه سرایان به دست آورده بودند. این دسته از فرماندهان، نمی‌توانستند زیر مجموعه تحت الامر خود را از دریافت رشوه و باج خواهی جلو گیرند که هیچ، در غارت مردمان منافع مشترک هم داشتند. از این رو، نیروی نظامی و انتظامی از استقرار امنیت و برخورد با راهزنان و دزدان و جنایتکاران که نیازمند صرف هزینه و وظیفه شناسی و قبول خطر بود، به کلی ناتوان می‌ماند و تنها در اقداماتی که نتیجه مادی ملموس داشت و منجر به غارت رعیت می‌شد «خطر» می‌کرد^{۳۴۶}.

شاه اسماعیل دوم

اسماعیل دوم در ماه‌های آغازین سلطنت، به نابودی هر مدعی احتمالی پادشاهی برآمد[۹] و نخست دستِ خواهر خود، پری خانم را از مداخله در کار حکومت کوتاه کرد. سپس دستور قتل سران استاجلو را به بهانه آنکه طرفدار سلطنت حیدر میرزا بودند، صادر کرد و آنگاه بسیاری از برادران و برادرزادگان خود را از بیم آنکه مبادا با او درگیر شوند، از بین برد.

او هفت تن از هشت برادر خود را کشت و بر برادرزادگان خردسال نیز رحم نکرد و بر آن بود که برادر مهتر خود، خدابنده را نیز به قتل برساند که اجل به او مهلت نداد.^{۳۴۷}

محمد علی شاه قاجار

محمد علی شاه قاجار (۱۲۵۱-۱۳۰۴ خورشیدی) ششمین پادشاه از دودمان قاجار بود. او در ۱۲۸۵ خورشیدی به سلطنت رسید و به مخالفت با مشروطه پرداخت. مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادیخواهان (از جمله قیام‌های شهری و تنگستانی) را به قتل رساند. این رویدادها به استبداد صغیر معروف است. او پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان، به سفارت روسیه در تهران پناهنده شد و با فشارهای داخلی و خارجی مجبور به ترک ایران شد. مشروطه‌خواهان پس از وی پسر خردسالش احمد شاه قاجار را به سلطنت انتخاب کردند.^{۳۴۸}

³⁴⁷ <http://fa.wikishia.net/view>

³⁴⁸ <https://fa.wikipedia.org/wiki>

!!برخی جنایات رضاخان به ایران

1. کشتن شعرا، روشنفکران و ادیبانی همچون فرخی یزدی، میرزاده عشقی، واعظ قزوینی و دویست نویسنده و روشنفکر ایرانی
2. تبعید و قتل نقاش بنام ایرانی کمال الملک به جرم استفاده از بورسیه حکومت قاجار برای تحصیل نقاشی
3. قلع و قمع عشایر ایران با سیاست تخته قاپو کردن با کشتار هزاران تن از آنها

مقاومت نکردن حتی یک روز در برابر لشکر متفقین و تسلیم بی 4.

چون و چرای کشور به بیگانگان در جنگ جهانی دوم

قتل عام و مجروح شدن بیش از 1500 تن از مردم عادی مشهد در 5.

مسجد گوهرشاد به جرم اعتراض به بخشنامه‌ی اجباری شدن کلاه‌فرنگی

(برای ایرانیان) کلاه‌شاپوی فرانسوی

قتل بیش از 24 هزار تن به انحای گوناگون به دست مأموران امنیتی 6.

شهربانی رضاخان

کشف حجاب و ممنوعیت عزاداری سالار شهیدان در ماه محرم و صفر 7.

قتل بیرحمانه معتمدان و نزدیکانش از جمله علی اکبر داور (مبدع 8.

ثبت اسناد و ثبت احوال)، تیمورتاش، اسعد بختیاری، نصرت الدوله

...فیروز و

لغو تبلیغاتی قرارداد استعماری نفتی داری و سپس تمدید سی ساله 9.
ان با ابروریزی

قرارداد تقسیم آب هیرمند با مدیریت انگلیسی‌ها بین تهران و کابل 10.
در 1317 و جدا شدن «دشت ناامید» به مساحت سه هزار کیلومتر از ایران
و خارج شدن سرچشمه‌ی هیرمند از دسترس ایران

واگذار کردن بخش‌هایی از خاک ایران به عراق و ترکیه براساس 11.
قرارداد سعدآباد

قتل و ترور سران ایلپاتی به‌ویژه بختیاری‌ها و قشقایی‌ها پرداخت. 12.
قتل 25 تن از دلیرترین سران قشقایی و بویراحمدی و ممسنی

شهادت روحانیون بنام ایرانی چون شهید سیدحسن مدرس به جرم 13. مخالفت با فعالیت های ضداسلامی و ضدانسانی رضاخان

و...و

:برخی خدمات (خیانت ها و جنایت های) محمدرضا شاه در ایران

حضور 80 هزار مستشار نظامی و اداری امریکا در ایران که بر همه 1. ارگان های کشورمان سلطه داشتند و کسی بدون اجازه آنها آب نمی خورد.

اعطای حق مصونیت قضائی (کاپیتولاسیون) به مستشاران امریکایی 2. در سال 1343 و تبعید امام به علت مخالفت با فروش استقلال کشور

اعطای جزیره بحرین و دویست جزیره زیبای اطراف آن به اربابان 3. (انگلیسی توسط شاه، بحرین که چهاردهمین استان کشور ما بود. (1348)

4. غرق بودن شاه، خواهرانش، همسرش فرح و بقیه اعضای خانواده اش در انواع فسادهای اخلاقی به نحوی که در خاطرات هر کدامشان، به روابط افسار گسیخته دیگری اذعان کرده اند. حتی نحوه آشنایی شاه با فرح، زمانی است که فرح بعلت مشکل مالی برای خودفروشی به نزد اردشیر زاهدی (کارچاق کن شاه در این مسائل) می رود و سپس ملکه و !شهبانوی! ایران می شود

5. هفتاد درصد جمعیت کشور بی سواد در سال 57 دستاورد فرهنگی شاهنشاه در ایران بود

6. تنها 157 هزار دانشجو از جمعیت 35 میلیونی ایران در سال 57. وضعیت سواد دانشگاهیان زمان شاهنشاه! (یک مقایسه ساده کنید با الان 4 میلیون نفر از جمعیت 75 میلیونی ایران، مشغول به تحصیل در دانشگاهند و 92 درصد جامعه ایران باسوادند) (جمعیت دو برابر شده اما تعداد محصلان دانشگاهی 25 برابر) 38٪ وزرا فراماسون، 24٪ عضو !سیا و 21٪ عضو ساواک

تبدیل ایران به بازار کالاهای بنجل وارداتی غرب و فقدان کارخانه ها 7.
و زیرساخت های اقتصادی خودکفا در کشور

تورم شدید با نرخ سالانه 40 تا 50 درصد به همراه فساد و ارتشای 8.
سراسری و دزدی بلندپایگان و نابرابری در توزیع درآمدها

سن امید به زندگی 50 سال در دوره شاهنشاه و بیش از 73 سال در 9.
ایران کنونی

نخبگان سیاسی کشور تنها از 40 خانواده نیرومند و کوتاهی 75% 10.
دست توده های مردم و نخبگان غیروابسته از مناصب سیاسی و اقتصادی
کشور

وجود ترسناک ترین و خطرناک ترین سازمان جاسوسی دنیا در 11.
دوره شاه (ساواک) و شکنجه و کشتار هزاران بیگناه و یا با کوچکترین
مخالفت و یکی از پلیسی ترین حکومت های جهان علیه حقوق بشر

حضور بیش از 200 بهائی در بین مقامات ارشد کشور (بطوریکه از 12.
کابینه 12 نفری هویدا 9 نفر بهائی بودند: از جمله : خود هویدا، صنیعی
وزیر جنگ، خسروانی وزیر کار، شاهقلی وزیر بهداری، روحانی وزیر

کشاورزی، پارسای وزیر آموزش و پرورش،) عبدالکریم ایادی پزشک
مخصوص شاه، ثابتی معاون ساواک

تبدیل 800 هزار کشاورز ایران به خرده مالکان بی زمین و وارد 13.
کننده کالاهای غربی به ایران با اصلاحات ارضی و سایر سیاست های
اقتصادی غربی در کشور و تبدیل ایران از کشور صادرکننده گندم به
یکی از بزرگترین واردکننده های گندم در جهان

شکل گیری اولین حلی نشین های ایران در شهرهای بزرگ 14.
بخصوص تهران از دهه 1340 به بعد و ایجاد اولین کارتن خوابها در
تاریخ ایران

ایجاد 3000 فاحشه خانه و کاباره در ایران و ده ها محله فاحشه 15.
نشین

کشتار بیش از 4000 شهید از مردم بیگناه ایران 16.

تامین 65٪ نفت مورد نیاز رژیم غاصب اسرائیل و حمایت مالی، 17.
نظامی و تسلیحاتی از این رژیم در جنگهای مختلف علیه فلسطینیان
بخصوص جنگ 1967 و 1973 با وجود تحریم دیگر کشورها

بله. هیچ گاه دهن کجی شاه و فرحش به ارزش های اسلامی مردم ایران از جمله شرابخواری و رقص علنی آن دو با کارتر رئیس جمهور امریکا و همسرش در محرم سال 56 را فراموش نخواهیم کرد.

دستگاه مخوف امنیتی رضاخان قلدر

سرتیپ محمدحسین آیرم از طرف رضاخان به عنوان رئیس شهربانی منصوب گردید!

آیرم در رأس شهربانی، قدرت بی حد و حصری یافت و در اندک زمانی توانست اعتماد کامل رضاشاه را به خود جلب کند. در دوره او شهربانی به اوج قدرت جهنمی رسید و «مالک الرقاب جان و مال مردم» شد.

پلیس سیاسی، دامنه فعالیت های خود را تا خصوصی ترین مسائل زندگی مردم گسترده بود. حتی نامه های پستی و مراسلات شهروندان معمولی نیز از سوی مأموران و خبرچینان شهربانی، که در ادارات و دوایر مختلف پست حضور داشتند، خوانده می شد؛ نیز کسانی که می خواستند مسافرت های بین شهری انجام دهند مجبور بودند از اداره سیاسی

شهربانی جواز دریافت کنند. پرونده‌سازیه‌ها و پاپوش‌دوزیه‌های مکرر پلیس سیاسی شهربانی در دورهٔ آیرم افزایش چشمگیری یافت و افراد بسیاری، صرفاً در نتیجه پرونده‌سازیه‌ها و نیز جرم‌تراشیه‌های پلیس سیاسی و ادارهٔ تأمینات گرفتار شده از هستی ساقط می‌شدند.

بدین ترتیب، تقریباً تمامی رجال، شخصیتها، نمایندگان مجلس شورای ملی، افراد بانفوذ و صاحب مقام، صاحبان حرفه‌ها و مشاغل تجاری و اقتصادی و تمام کسانی که سری در میان سرها داشتند پرونده‌هایی در نزد آیرم و اداره تأمینات و آگاهی او داشتند و او هرگاه اراده می‌کرد به وسیله همین پرونده‌سازیه‌های عمدتاً جعلی و ساختگی فرد موردنظر را به خاک سیاه می‌نشانید؛ این پرونده‌سازیه‌ها، در عین حال، راهی پرسود برای ثروت‌اندوزی آیرم و رؤسای وقت شهربانی بود. بسیاری از دارندگان پرونده سیاسی در شهربانی مبالغی کلان و یا اموال و داراییهای غیرمنقول بسیاری در ازاء مطرح نشدن آن، به رئیس شهربانی می‌پرداختند تا از عقوبت فرجام خلاصی یابند.

مخالفان سیاسی و سایر مردم، تحت کنترل شدید و مراقبت‌های تمام نشدنی شهربانی قرار گرفتند. حتی رجال و کارگزاران وفادار به رضاشاه هم از تیر گزند شهربانی در امان نبودند و پیوسته از آزار رسانی‌ها و پرونده‌سازی‌های شهربانی در هراس بودند. آیرم بسیاری از رقبای سیاسی و نظامی خود را از اطراف رضاشاه دور کرد و با فراهم آوردن هر آنچه رضاشاه دلخواهش بود، خود را به او نزدیک ساخت. جاسوسان و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی شهربانی در دوره آیرم تمام دوایر دولتی و حکومتی را تحت مراقبت‌های شدید قرار داده، مخالفان حکومت را تعقیب می‌کردند؛ در همان حال، مطبوعات در آن دوره تحت شدیدترین سانسورها و نظارتها قرار داشتند و امنیت اجتماعی و حتی فردی مردم نیز از سوی جاسوسان و خبرچینان پرشمار شهربانی سلب شد. در همان حال، آیرم از هر راهی برای ثروت‌اندوزی و کسب مال و مکنت منقول و غیرمنقول وارد می‌شد. به واسطه ازدواج فرزندش با خواهرزن رضاشاه، بیش از هر زمان دیگر به خاندان سلطنت نزدیک شد و برای شخص رضاشاه هم املاک و ثروت بسیاری فراهم آورد. همواره مواظب بود سوءظن شاه را نسبت به خود و شهربانی برنیانگیزاند. اما نزدیکی آیرم

به رضاشاه و قدرت مهارنشدن او در رأس شهربانی، چندان دوام نیاورد. رضاشاه به تدریج، چنان که شیوه او بود، نسبت به آیرم و اعمال او ظنین شد. البته این بار آیرم بر رضاشاه پیشدستی کرد و قبل از آن که به تیر خشم رضاشاه گرفتار آید به بهانه معالجه بیماری راهی خارج از کشور شد و به رغم پیگیریهای رضاشاه، دیگر به کشور بازنگشت.

در دوره ریاست کوپال بر شهربانی رکن‌الدین مختار به سرعت پله‌های ترقی را طی کرد و معاون انتظامی کل شهربانی کشور شد؛ و این سمت را در دوران ریاست زاهدی و آیرم نیز حفظ کرد. در واپسین ماه‌های ریاست آیرم، مختار معاون او بود. هنگامی که آیرم کشور را به بهانه معالجه بیماری به قصد اروپا ترک کرد و دیگر بازنگشت، تا تعیین تکلیف نهایی، مختار کفالت شهربانی را عهده‌دار بود. هنگامی که رضاشاه از بازگردانیدن آیرم به کشور نومید شد، رکن‌الدین مختار را با یک درجه ارتقاء به سرپاسی، که معادل با درجه سرتیپی بود، رسانید و ریاست کل شهربانی کشور را به او سپرد. مختاری در تمام دوران ریاستش بر شهربانی و قبل از آن، به فساد مالی آلوده نشد؛ اما در

بیرحمی و قساوت دست کمی از آیرم نداشت. در دوره ریاست مختار بر شهربانی، رعب و وحشت سراسر کشور را فراگرفت و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی و جاسوسی شهربانی در تمام شئون زندگی سیاسی - اجتماعی و فردی مردم دخالت‌های ناروای پایان‌ناپذیری می‌کرد.

در دوره ریاست مختار، تشکیلات اداری و امنیتی شهربانی باز هم گسترش یافت و در شهرها و مناطق بیشتری دواير شهربانی تأسیس شد.

در دوره رکن‌الدین مختار، فشار شهربانی و اداره سیاسی آن بر مخالفان سیاسی گسترش یافت و نظم قبرستانی کم‌نظیری در کشور ایجاد شد. در همین دوره بود که برخی از مهمترین رجال مغضوب کشور به دستور مستقیم شاه و مختار و توسط مأموران اداره سیاسی و آگاهی شهربانی به قتل رسیدند و مخالفان رضاشاه تحت تعقیب قرار گرفته و بیش از پیش منزوی شدند.

در دوره مختار اداره نگارشات شهربانی که مسئول سانسور نشریات؛

کتاب و روزنامه‌ها بود بر شدت عمل خود افزود و مطبوعات و قلم را به کلی از اعتبار انداخت. در این دوره سانسور و ممیزی به نهایت رسید، تا جایی که حتی تمام مکاتبات و نامه‌های شخصی مردم با همکاری کارمندان اداره پست خوانده می‌شد. مأموران آگاهی و اداره تأمینات شهربانی مراقبت شدیدی بر باجه‌های پستی و فرستندگان و گیرندگان مراسلات و نامه‌ها داشتند تا هرگاه مطلبی حاکی از مخالفت با حکومت در آنها یافت شود، عاملین را تحت تعقیب قرار داده، مجازات کنند!

در دوران ریاست رکن‌الدین مختار بر شهربانی، اداره تأمینات و پلیس سیاسی باز هم حیطه فعالیت و عمل خود را گسترش داد. تعداد کارآگاهان و افسران اطلاعاتی بیشتر شد و شمار جاسوسان و خبرچینان به «شمار ستارگان آسمان!!» افزایش یافت. جو بدبینی در میان مردم و ترس و نگرانی دائمی از خبرچینان شهربانی همگانی شد. علاوه بر مخالفان سیاسی و تمام کسانی که گمان مخالفت درباره آنان می‌رفت، تمام رجال، شخصیتها و کارگزاران دولت و حکومت نیز در سیطره جاسوسان و خبرچینان اداره تأمینات (آگاهی) قرار گرفتند و خوش‌شانس‌ترین آنان کسی بود که گزارش کمتر مغرضانه‌تری درباره

او تدوین و به رؤسای شهربانی تسلیم می‌شد. در دوران مختاری، دستگاه دادگستری و وزارت عدلیه، بیش از پیش، تحت سیطره شهربانی و اداره سیاسی آن قرار گرفت و بر اساس پرونده‌های تنظیمی شهربانی بود که بیشتر محاکمه شوندگان در دادگستری محکوم می‌شدند. اصولاً قضات و وزارت عدلیه چاره‌ای جز پذیرش دیدگاه‌های شهربانی نداشتند. مانند دوران آیرم، در دوره مختاری هم پرونده‌سازی برای رجال و شخصیت‌های کوچک و بزرگ کشور، از امور جاری اداره تأمینات شهربانی محسوب می‌شد و رجال کشور در دوایر مختلف حکومتی و دولتی از اداره تأمینات (آگاهی) شهربانی سخت در هراس بودند. در دوران ریاست مختاری، علاوه بر رجال کشوری، افسران و فرماندهان نظامی نیز، با شیوه‌هایی خاص، تحت مراقبت و کنترل کارآگاهان و جاسوسان اداره تأمینات قرار گرفتند.

در همان حال، در دوران مختاری هم پرونده‌سازیهای جعلی و پاپوش‌دوزی درباره اتباع کشور بسیار رایج بود و مأمورین تأمینات

شهربانی به صرف مظنون شدن به افراد، آنان را بازداشت می کردند و
مدتها تحت آزار و شکنجه قرار می دادند^{۳۴۹}

دستگاه شهربانی، که تشکیلات آن پس از کودتا به سرعت رشد یافت، هیچگاه به حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی ایرانیان توجهی نشان نداد و چنانکه دلخواه رضاخان بود هدف خود را سرکوب شدید مردم و ایجاد رعب و وحشتی وصف ناپذیر در کشور قرار داد و در این مقصود البته به موفقیت‌های قابل توجهی نیز دست یافت. در همان حال، قدرت شهربانی در سراسر کشور رشدی سرطانی یافت، فساد در درون آن افزایش چشمگیری پیدا کرد و در آن میان رؤسای شهربانی بیش از دیگران در این فساد اقتصادی و اجتماعی غوطه‌ور شدند.

دزدی، جنایت، قتل، آدم‌ربایی، رشوه، اختلاس، غصب اموال مردم، تجاوز به نوامیس عمومی و ... در میان کارکنان شهربانی رایج شد. مردم، در نتیجه اعمال غیراصولی و ضدانسانی شهربانی از حقوق فردی و اجتماعی محروم شدند و به تدریج تمام مخالفتها در نطفه خفه شد. منتقدین و دلسوزان جامعه که از بیم جان و مالشان، همواره در تیررس تجاوزات شهربانی بودند، تا پایان دوران سلطنت رضاشاه لب فرو بسته و یا به جرم

³⁴⁹ <https://www.mashregnews.ir/news/451404>

«تشویش اذهان عمومی» و «خلل در نظم کشور» دستگیر و تحت شدیدترین مجازاتها قرار گرفتند و حتی به قتل رسیدند تا عبرتی برای دیگران باشد. بیم و هراس و دلهره همیشگی از تعقیب و مراقبتهای تمام نشدنی مأموران پر شمار ولی فاسد و کم سواد که بر شیوه های سنتی و عقب مانده تکیه داشتند، در میان جامعه فراگیر شد. در همان حال وجدان عمومی جامعه سخت ضربه دید و روح بدینی و بی اعتمادی در سراسر کشور سایه افکند و جامعه ایرانی به سرعت از مسیر پویای اجتماعی و سیاسی منحرف شد.

در کنار آن، فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی، اجتماعی از سوی دستگاه حاکمیت تشویق می شد. روسپیگری، خرید و فروش و مصرف گسترده مواد مخدر که بسیاری از مأموران و افسران بلند پایه شهربانی نیز گرفتار آن بودند، در جامعه شیوع داشت. بدین ترتیب، شهربانی در حیطه عمل، چنان فضاحتی به بار آورد که نه تنها مخالفان سیاسی رضاشاه بلکه حتی مهمترین افراد، رجال و شخصیت های کشور نیز که به حکومت وفادار بودند، نفرت شدیدی از آن پیدا کردند. این نفرت که با عزل هر یک از رؤسای وقت شهربانی - به دستور رضاشاه - و تنبیه احتمالی وی، موجی از خوشحالی (البته پنهانی) در سطح جامعه پدید می آورد، حاکی از اوج فساد و خفقان حاکم بر آن دستگاه بود که گمان می رفت با برکناری و

.تنبيه رؤسای آن، اندکی از آسیبهای وارده بر جامعه التیام یابد
در دوران رضاشاه دستگاه مهیب شهربانی کرامت انسانی را مورد تعرض
قرار داد و آن را تحقیر کرد. بدین ترتیب، ملتی که در آغاز قرن بیستم
با انقلاب مشروطیت پیشگام تمام ملل آسیایی در پایان دادن به روش
استبدادی حکومت بود، اندکی پس از آن گرفتار رژیم خشن رضاشاه و
شهربانی مخوف او شد و مورد شدیدترین تحقیرها و اهانتها قرار گرفت.
برجسته‌ترین رجال و علمای سیاسی - مذهبی کشور با روشهایی بس
ناجوانمردانه و غیرانسانی از عرصه سیاسی - اجتماعی کشور حذف
شدند. شهربانی به «دستگاه غلام‌سازی» تبدیل شده بود تا صدای اعتراض
هر انسان آزادیخواه و وطن‌پرستی را در گلو خفه کند و افراد پاکدامن و
درستکار را از عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی ریشه‌کن سازد. منشأ
همه این فساد رفتار در شهربانی و سایر مراجع حکومتی و دولتی، شخص
رضاشاه بود و بس.

فساد شهربانی رضاشاه در سطوح و جوانب مختلف نمودار فساد بود که
مجموعه حاکمیت را دربر گرفته بود. در این میان شهربانی مظهر این
فساد بود. رضاشاه هم بارها گفته بود: «نظمیه یعنی من» و این خود حاکی
از نگاه ویژه شخص اول مملکت نسبت به روش ویژه حکومتداری بود.
بدین ترتیب، رضاشاه بسیار مشعوف بود که «سازمان شهربانی به صورت

دستگاه میر غضبی تا حد شقاوت» عمل می‌کند تا او بتواند بدون توجه به معیارهای انسانی و منطقی، به روشهای استبدادی، بر حکومت پوشالی خود ادامه دهد. آگاهان به امور در آن دوره، تردیدی نداشتند که بخش اعظم قدرت و اعتبار رضاشاه تنها به روشهای خشن «دستگاه دژخیمی شهربانی‌اش» بستگی دارد.

رضاشاه همیشه نسبت به تمام کارگزاران حکومت سوءظن داشت. دست‌کم، رجال و کارگزاران لشکری و کشوری درجه اول را در زمره کسانی می‌دانست که لزوماً باید به طور دائم مراقبت و کنترل شوند و رفتار و کردارشان زیر ذره‌بین گزارشگران معتمد قرار گیرد. به نظر می‌رسد در حکومت رضاشاه تمام مردم در زمره دشمنان و مخالفان او قرار گرفته باشند، بی‌آنکه هیچگاه مخالفت آنان به اثبات رسیده باشد.

شهربانی و اداره تأمینات (آگاهی) آن، مسئول مستقیم مراقبتهای سیاسی و سرکوب مخالفان رضاشاه بود و شهربانی همچنانکه خواست رضاشاه بود، این مهم را به انجام رسانید. با این حال، فقط در اوایل دوران ریاست آیرم بر شهربانی بود که «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور» - 22 خرداد 1310 - در مجلس شورای ملی تحت کنترل رضاشاه به تصویب رسید تا روند سرکوب مخالفان سیاسی و منتقدان روش استبدادی حکومت رضاشاه نظام‌مند و قانونی جلوه‌گر شود. «با دستاویز به این

قانون بسیاری گرفتار و افرادی بی گناه در دادگاههای نظامی محکوم و
معدوم شدند.

دستگاه قضایی و دادگستری دوران رضاشاه، نظیر تمام زیرمجموعه‌های
دیگر حاکمیت، از استقلال لازم برای محاکمه و رسیدگی عادلانه به
پرونده‌ها و جرایم سیاسی برخوردار نبود. وزارت عدلیه (دادگستری)
آن روزگار صرفاً در چارچوب نظرات و خواسته‌های رضاشاه و بازوی
اجرایی قدرت او، شهربانی و اداره تأمینات آن، قضاوت کرده و حکم
صادر می‌کرد. اما در واقع امر، جریان رسیدگی به پرونده‌هایی که به
دستگاه دادگستری ارجاع می‌شد مسیری معکوس داشت؛ به عبارت
دیگر، وزارت عدلیه (= دادگستری) صرفاً مجاز بود حکمی را صادر کند
که پیشاپیش شهربانی رضاشاه اراده کرده بود. در واقع، بسیاری از
پرونده‌ها و مدارک جرمی که از سوی شهربانی برای رسیدگی و صدور
رأی قانونی به وزارت عدلیه ارجاع می‌شد عاری از واقعیت و حقیقت بود
و هرگاه تشکیلات مستقلی بر آن می‌شد تا صحت این پرونده‌ها را
بررسی کند، محمل منطقی برای اثبات ادعای شهربانی یافت نمی‌شد.
بدین ترتیب، بسیاری از متهمان سیاسی صرفاً در نتیجه پرونده‌سازیها و
دروغ‌پردازیهای مأموران و گزارشگران اداره تأمینات و جاسوسان
مغرض و یا بی‌اطلاع و نادان آن، محاکمه و محکوم می‌شدند. به تدریج،

وزارت عدلیه در برابر خواسته و اراده شهربانی سر تسلیم فرود آورد و صرفاً به مجری دستورهای رؤسای شهربانی تبدیل شد تا بر جنایات و ستم‌های آن صورتی قانونی دهد. به ندرت امکان داشت دستگاه قضایی، گزارشها و پرونده‌های تنظیمی شهربانی را مورد تردید قرار دهد و در پی صحت و سقم آن باشد.

شهربانی رضاشاه در روند رسیدگی قضایی به پرونده‌های متهمان، آشکارا به حدی تهدیدآمیز عمل می‌کرد که وکلای وقت دادگستری جرأت پذیرفتن وکالت پرونده‌های ارجاعی سیاسی را نداشتند و نمی‌توانستند از حقوق موکلان خود، چنانکه قانون اجازه می‌داد، دفاع کنند. پرونده تعدادی از متهمان، با وجود تبرئه در دادگستری، با اعتراض رؤسای شهربانی نزد رضاشاه، بار دیگر به جریان می‌افتاد و بدون اینکه جرم آنان ثابت شده باشد، مدتها در زندان باقی می‌ماندند؛ حتی پس از پایان دوران محکومیت باز هم از زندان خلاصی نداشتند.

در موارد متعددی تنها به صرف بدگمانی شهربانی به افراد، آنان را بازداشت می‌کردند. افراد بدون اینکه در دادگستری و محاکم قضایی محاکمه شوند، سالها در زندان و بازداشت نگهداری می‌شدند؛ و با آنکه موارد اتهامی آنان هرگز به اثبات نمی‌رسید، شهربانی و اداره سیاسی آن

به دلایلی کاملاً بی‌اساس از آزادی آنان جلوگیری می‌کرد

پایه‌های قدرت سیاسی رضاخان از همان آغاز کودتا با خونریزی و قتل مخالفان سیاسی او، که عموماً از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بودند، استوار شد. او، در اولین اقدام، مخالفان خود را در مجلس شورای ملی، هدف قرار داد تا مدافعان قانون اساسی و طرفداران نظم قانونی را در کشور از سر راه بردارد و در همان حال با آغاز زود هنگام ترور و قتل‌های سیاسی پیدا و پنهان، نشان داد که در راه فاجعه‌آمیزی که گام نهاده، جدیتی تام دارد.

تعداد کسانی که توسط شهربانی مخوف و فاسد رضاشاه به قتل رسیدند هیچگاه معلوم نشده است. آماری هم در این باره تهیه نشده که تعداد دقیق قربانیان آن دوره را بشناساند. برخی منابع حدود **24000 نفر** را آمار داده‌اند. اگر این‌گونه آمارها گوشه‌هایی از حقایق امر باشد پس تعداد کسان گمنام و کمتر شناخته شده‌ای که به سبب مخالفت با دیکتاتور، در اثر ستمکاری کارگزاران پر شمار و فاسد او جان خود را از دست داده‌اند بسیار بیشتر از کسانی است که تاریخ دربارهٔ آنان اسنادی ارائه داده است.

علاوه بر مأمورانی از شهربانی که تخصص آنها سم خوراندن و یا خفه کردن کسانی بود که به دستور رضاشاه و ریاست شهربانی دیگر ضرورتی به زنده ماندن آنها احساس نمی‌شد، روش آسان‌تری هم برای از میان برداشتن و به قتل رسانیدن مخالفان وجود داشت و آن بهره‌گیری از تخصص پزشکانی ماهر و حاذق در تزریق آمپول هوا و نظیر آن به بخت‌برگشتگان سیاسی و نیز غیرسیاسی در بیمارستان شهربانی و یا محلی دیگر بود. در تمام دوران سلطنت مخوف رضاشاه، دست کم، دو تن را می‌شناسیم که به همین عنوان نام‌آور شدند. اولین آنها دکتر علیم‌الدوله و دومین آنها پزشک احمدی بود. پزشک احمدی (که پیش از آن شاگرد دوافروش بود)، طی دوران ریاست مختاری بر شهربانی، قتل درمانی مخالفان را برعهده داشت و در این وظیفه خطیر بسیار هم با موفقیت عمل می‌کرد.

شهربانی و مأموران ستمکار آن در غصب اموال و داراییهای مردم به نفع رضاشاه نقش درجه اول داشتند. همچنین بسیاری از امیران ارتش و شهربانی نیز با سوءاستفاده از قدرت و نفوذی که داشتند در جمع‌آوری ثروت و مکنت پای در جای پای رضاشاه ارباب کل نهادند. در این میان، ثروت‌اندوزیهای سرلشکر امیرحسین آیرم و کسب داراییهای غیرقانونی توسط او بیش از سایر رؤسای شهربانی نمود یافت. از اینها که بگذریم،

شهربانی و رؤسای وقت از همان دوران ریاست در گاهی تا واپسین ماههای سقوط رضاشاه، که مختاری بر شهربانی حکمرانی می کرد، برای ثروت اندوزی شاه و غصب اموال و داراییهای مردم، از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند. بی جهت نبود که در زندان قصر «قسمتی بود که اطاق قباله نامیده می شد و هرگاه زمینداران یا زندانیان دیگر مالک املاکی بودند که مورد توجه کارپردازان اداره املاک اختصاصی قرار می گرفت و آنها حاضر نبودند آنها را تقدیم» نمایند، در آن بخش محبوس می شدند و در نهایت البته با پذیراییهای مفصلی! که از سوی شکنجه گران شهربانی از آنان صورت می گرفت قباله از پیش تنظیم شده را با رغبت تمام به نام اعلیحضرت همایونی واگذار کرده امضا می نمودند. بدین ترتیب، با اعمال فشار و تهدیدهای پایان ناپذیر مأموران شهربانی، بسیاری از ملاکان و زمینداران، به ویژه در مناطق شمالی و سایر بخشهای حاصلخیز کشور، مجبور شدند حداقل بخشی از داراییها و املاک خود را به رضاشاه واگذار کنند و یا به رسم انعام و چشم روشنی، به ولیعهد و نظایر آن پیشکش نمایند. همچنین بسیاری از مردم را مجبور می کردند املاک خود را با نازل ترین قیمت به اعلیحضرت رضاشاه بفروشند و هرگاه کسانی حاضر نمی شدند در این نقل و انتقالات همکاری! لازم را با مأموران شهربانی و سایر مراجع قانونی! کشور داشته باشند، زندان،

شکنجه و احتمالاً قتل و نابودی در انتظارشان بود.

با آغاز سلطنت رضاشاه، مطبوعات سیاسی از عرصه کشور رخت بر بستند و کنترل سانسورچیان شهربانی بر مطبوعات بسیار سخت شد. از آن پس فقط نشریاتی ادامه حیات یافتند که در ستایش از رضاشاه و سیاستهای او گوی سبقت و رقابت را از یکدیگر می ربودند. به تدریج تمامی نشریات دولتی شدند و محتوای آنها خالی از مطالب خواندنی و جالب توجه شد، به ویژه، مسائل سیاسی داخلی دیگر جایی در مطبوعات نداشت. در همان حال، مراجع دولتی و مجلس نیز دیگر هرگز جرأت نکردند دربارهٔ مطبوعات و سانسور اخباری که بر آن حاکم بود سخنی به میان آورند.^{۳۵۰}

: گوشه ای از جنایات کشف حجاب

از فحاشی و کتک زدن و لگد زدن هیچ مضایقه نکرده و نمی کنند ...
تا بحال چقدر زن حامله یا مریضه به واسطه لطمات و صدمات که از طرف پاسبانها به آنها رسیده جان سپردند و چقدر از ترس و حرس فلج شدند و چقدر مال ما را به اسم روسری یا چادر نماز به غارت بردند و چه

ساواک ، مظفر شاهی ، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، بهار ۱۳۸۶ ، ص ۳۰ تا ۴۷^{۳۵۰}

پول هایی از ما به هر اسمی و رسمی گرفته شده خدا می داند اگر یک نفر
از ماها با روسری یا چادر نماز به دست یک پاسبان می افتاد مثل اسرای
شام با ماها رفتار می کردند. بهترین رفتار آنها با ما با همان چکمه ها لگد
... بر دل و پهلوی ما بود

www.farsnews.com/newstext.php?nn=1391101900066

1

جنايات محمد رضا شاه مخلوع

بر اساس اسناد خارجي مكزيكو:

شاه مخلوع، ۳۶۰ هزار ایرانی را در ۳۰ سال کشت

این عده کشته یا اعدام شده و یا زیر شکنجه جان سپرده اند و گناهشان این بوده که از سیاست خارجی و داخلی و اقتصادی شاه انتقاد میکردند طبق سند منتشر شده تنها در سالهای ۱۹۷۷_۱۹۷۸ میلادی (۵۶_۵۷ شمسی)

۱۱۳ هزار نفر بدست پلیس مخفی شاه سازمان ساواک به قتل رسیده اند .

روزنامه کیهان ، ۷ مرداد ۱۳۵۸ ➡

یکی از جنایات او تاسیس ساواک جهنمی بود:

محمد رضا شاه پهلوی ساواک را تاسیس کرد و بوسیله ساواک، هر که را مخالف خود بود مورد شکنجه های قرون وسطایی و بدتر قرار می داد. علمای اسلام در زندان های پهلوی، مورد شکنجه های بسیار سخت قرار می گرفتند. ایه الله طالقانی را انقدر شکنجه می کردند بعد بدن نیمه جان

او را داخل سلولش می انداختند! و سایر روحانیون مبارز را نیز این چنین شکنجه می کردند. و هیچ حیا و ترسی از خدا و پیامبر نداشتند. حتی یکی از بازجویان ساواک گفته بود حتی ناخن خدا را هم می کشیم! اما خداوند **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^{۳۵۱}

ریشه ظالمین کنده شد و حمد مخصوص خداوند عالمیان است.

شکنجه های ساواک

متهمان در حالت کلی در زندان های ساواک حضور داشتند اما برای سخت تر کردن کار و همین طور گرفتن اعتراف از آنها گاهی چند ماه شخص را در سلول انفرادی زندانی می کردند. وقتی هم کسی در زندان انفرادی می رفت شکنجه های مخصوص به آن محیط را رویش اجرا می کردند. حبیب الله صحرایی از زندانیان سیاسی زمان ساواک درباره شکنجه های سلول انفرادی توضیح می دهد: «معمولا اتاق ها یک در یک بود.

شکنجه های رایج در زندان های ساواک چه بود؟

باز دو نوع اتاق وجود داشت که گاهی می شد زندانیان را در آنها جابجا کرد. اتاقی بسیار تاریک و اتاقی کاملاً سفید که تمام مدت چراغی با ولتاژ بالا در آن روشن بود تا زندانی نتواند بخوابد. زندانبان ها برای این که شخص را اذیت کنند در فواصل مختلف زندانی را از جا بلند می کردند و از او می خواستند خودش را معرفی کند.

معمولاً هم این اتفاق زمانی می افتاد که زندانی خواب بود. با این کار روحیه زندانی را به هم می ریختند. حالا تصور کنید در چنین اتاقی و چنین شرایطی بخواهند شما را شکنجه هم بدهند. مثلاً خیلی وقت ها در راه برای دستشویی رفتن باز نمی کردند و ما مجبور بودیم همانجا قضای حاجت کنیم یا گاهی از طرف آنها بود. مثلاً بازجو به اتاق می آمد و شروع می کرد روی ما یا در اطراف غذای ما ادرار کردن.»

او از دیگر شکنجه های زندان می گوید، از شکنجه کشیدن ناخن هایش: «یک بار که در انفرادی بودم دو سه نفر از شکنجه گرهای ساواک داخل سلول ریختند. من هم در اتاق سفید بودم. ابتدا تا جایی که می شد با شوکر مرا اذیت کردند. بعد یکی از آنها برای این که درباره بقیه دوستانم اعتراف کنم، شروع کرد به کشیدن ناخن های دستم. ابتدا ناخن های دست راستم را کشید و بعد دست چپ را. یادم هست کف اتاق سفید کاملاً قرمز شده بود و من از درد زیاد بی هوش شدم. وقتی به هوش آمدم دیدم که مرا به تختی بسته اند. بعد دوباره شروع کردند به شکنجه دادن. یکی از شکنجه گرها خودکار لای انگشت هایم گذاشت و دیگری انگشتانم را شکست. آن موقع اسم این کار را اشکلک گذاشته بودند.»

خاطرات خانم بتول غفاری

آنچه در پی می آید خاطرات خانم بتول غفاری، فرزند شهید آیت الله حسین غفاری از دوران پرمحنت شکنجه و زندان است. این خاطرات

برگرفته از کتاب «آن روزهای نامهربان» است که توسط موزهٔ عبرت ایران منتشر شده و در بردارنده خاطرات تنی چند از زنان زندانی در کمیتهٔ مشترک می‌باشد. حدود ساعت هفت بعد از ظهر روزی از روزهای خدا، در منزل یکی از دوستان به نام خانم حکمت‌جو، جلسه‌ای به مناسبت سالگرد تولد پسر ایشان منعقد گردیده بود و همه در آن حضور داشتیم. من اعلامیه‌های امام را به همراه خود برده بودم. تقریباً نیم ساعت از شروع جلسه گذشته بود که مامورین ریختند و همه را دستگیر کردند. من خیلی اعلامیه و عکس‌ها از امام داشتم و مانده بودم که اینها را چه جوری رد کنم، چون اگر اعلامیه‌ها را می‌گرفتند، حتما اعدام می‌کردند. همه ما را سوار مینی‌بوس کردند و من که در کنار شیشه نشسته بودم، تا دیدم کسی نگاه نمی‌کند، تند تند اعلامیه‌ها را داخل جوی آب ریختم. وقتی ما را به کمیته مشترک بردند، چشم‌هایمان را با چشم‌بند بسته بودند و همه‌مان را به اتاق افسر نگهبان بردند و آنجا لباس زندان را به تن ما کردند که بترسیم و بگوئیم اول و آخر ما همین است؛ اما ما چون ما قبلاً دوره دیده بودیم، می‌دانستیم که این برنامه‌ها چیست، بنابراین ترس و لرزی به خود راه ندادیم، اما عده دیگری هم

بودند که آن شب خیلی جزع و فزع می کردند، چون اصلا در جریان برنامه نبودند و فقط برای شرکت در جلسه به خانه خانم حکمت جو آمده بودند. آنها همان شب بازجوئی مختصر و بعد آزاد شدند. از همان شب اول بازجویی کتک خوردن با سیم و کابل شروع شد. من اسم و فامیلی ام را عوضی گفتم که شناسند، اما یکی از زندانی های سابق که خانم هم بود، مرا لو داده بود. لباس ها را هم تحویل گرفتم که آماده شوم و به سلول بروم. توی جعبه لباس ها یک دست لباس خونی بود که باید آن را برمی داشتم و لباس های خودم را آنجا می گذاشتم. در حقیقت آنها می خواستند مرا بترسانند که خودت هم همین طور خونی خواهی شد، اما من ترسی در وجودم نبود. لباس های ما مثل لباس های بیمارستان بیماران مرد بود و فرنج نام داشت. ما یکی از آنها را روی سرمان می انداختیم و همیشه رویمان را می گرفتیم. شکنجه گر اصلی من فردی به نام حسینی بود که همیشه هم به من می گفت: "مگر اینجا مسجد است؟ رویت را باز کن." بقیه بازجوها هم به نوبت و پشت سر هم به اتاق ما می آمدند و هر کس دستش می رسید، مشتی و لگدی و باتومی را نثار ما می کرد. یادم می آید که همیشه آرش در اتاق بازجویی موهای مرا دور دستش

می‌پیچاند و می‌چرخاند و بارها سر مرا به پله‌ها کوبید. روزی خیلی کتک خورده بودم. آرش روی پاهایم ایستاد و گفت: "می‌خواهم فشار بدهم تا باد نکند و بتوانی باز هم کتک بخوری." آقایان را هم از میله‌های دور دایره آویزان می‌کردند. در این میان روحانیون را خیلی شکنجه آزار و اذیت می‌کردند. روحانی پیر دیگری هم بود که کتکش می‌زدند و می‌گفتند بگو قوقولی قوقو! بعد از لحظاتی که خسته می‌شدند، دوباره شروع می‌کردند و می‌گفتند به امام توهین کن. او جواب داد: "دیشب قبل از دستگیری به پسر قوقولی را دیکته می‌گفتم، توی کتاب بود. من هم یاد گرفتم، ولی این جمله را که به امام توهین کنم، در هیچ کتابی ندیدم و بلد نیستم." بعد از این حرف آن روحانی را خیلی کتک زدند و شکنجه کردند. شکنجه‌های خیلی بدی داشتند، گاز سرتاسری داشتند مانند گاز کباب‌پزی و دختر و پسر و زن و مرد را روی آن می‌خواباندند و می‌سوزاندند. یک بار هم در اتاق حسینی بود که دیدم جوانی را کاملاً عریان کرده بودند و ناگهان بازجو از پشت میز پرید که: "خرِ من می‌شوی سوارت بشوم؟" و او در جواب فقط یا علی می‌گفت. او را تا حد مرگ کتک می‌زدند و بعد رهایش می‌کردند و به بیمارستان می‌بردند و

وقتی بر می گشت، دوباره از نو شروع می کردند. وسیله دیگری هم به نام آپولو برای شکنجه بود. دست ها و پاها را محکم به صندلی آپولو می بستند و کلاهخود آپولو را روی سر فرد می گذاشتند و او را شلاق می زدند. او فریاد می زد، ولی جز خودش کسی صدای جیغ او را نمی شنید، به همین خاطر هر کس که شکنجه می شد، تا حد امکان داد نمی زد. وقتی زندانی از حال می رفت رهایش می کردند. من را چندین بار به اتاق شکنجه و بازجویی بردند و روی تخت خواباندند و چون پاهایم به لبه تخت نمی رسید، آرش روی زانوهای من می نشست تا صاف شود و بتواند زنجیرم کند. حسینی هم شروع می کرد به زدن. در همان حین آرش دهان مرا می گرفت تا صدایی در نیاید، اما بعضی از مواقع که شروع می کردم به ناله و فریاد، آرش بر دهانم تف می انداخت و من مجبور می شدم درد را تحمل کنم و چیزی نگویم. بازجوی دیگری هم بود به نام منوچهری که به او دکتر می گفتند. خیلی بد دهان بود و سربازجوی آرش هم بود. بچه ها را خیلی کتک می زدند. اصلاً از کتک زدن و شکنجه دادن سیر نمی شدند. یک روز آرش آن قدر بچه ها را زد که خودش از حال رفت و با آمپول و دارو، حالش را جا آوردند. او رو به

منوچهری کرد و گفت: "این قدر که من می‌زنم، شما باز هم می‌گویید کم می‌زنی؟" منوچهری خیلی خشن بود. همیشه کابل توی دستش بود و سر کابل‌ها هم لخت بود. به هر کس می‌رسید کتک می‌زد و کاری نداشت که متهم مال خودش باشد یا بازجوی دیگر. خود من از منوچهری و رسولی خیلی کتک خوردم. علاوه بر همه اینها هر روز برای ترساندن، ما را به اتاق شکنجه می‌بردند. هر روز نمی‌زدند، ولی هفته‌ای دو بار شکنجه رسمی می‌شدیم. بازجوها مثل نقل و نبات می‌ریختند توی اتاق و با کابل می‌زدند، تحملش خیلی سخت بود اما با وجود این، از خیلی‌ها نتوانستند حرف بکشند. البته بودند کسانی که بریدند و خیلی‌ها را هم لو دادند، اما بعضی‌ها هم بودند که اصلا حرفی نزدند و خیلی هم شکنجه شدند. گاهی در اتاق‌های شکنجه برای اینکه ما را بترسانند، کارهای بسیار فجیع و دلخراشی می‌کردند. به یاد دارم که بچه‌ای را نزد پدرش در اتاق بازجویی آوردند و همان جا در جلوی جثمان او، بازوی بچه هفت ساله‌اش را با قمه بریدند تا بلکه حرف بزند، اما او حرف نزد. خیلی وحشی و عصیانگر بودند. آرش که از سه چهار سال قبل شکنجه‌گر شده بود، خیلی کتک می‌زد، چون می‌خواست رتبه بیاورد. هر کس که

می توانست متهمی را به حرف بیاورد رتبه می گرفت. آدم بددهان، کثیف، هرزه و ناسالمی بود. او تا حد مرگ شکنجه می کرد و کتک می زد. روزی در اتاق بازجویی، حسینی ده تا ناخن پای مرا کشید. وقتی به بهداری رفتم، غلامی مسئول آنجا به من گفت: "خانم! هرچی داری بریز رو آب و خودت را راحت کن." من جواب دادم: "من هنوز هیچی نگفته ام و ناخن های پایم را کشیدند، اگر می گفتم چه می کردند؟". من گوش های تیزی داشتم، برای همین یکی از نقشه های آرش و منوچهری را شنیدم و همین باعث شد ضعف نشان ندهم و حرفی نگویم. در اتاق بازجویی بودم که آرش بیرون آمد و به منوچهری گفت: "من می خواهم این دختر را بترسانم، چون اصلا حرف نمی زند." آنان گاهی زنان را تهدید به تجاوز می کردند و اگر وضعی نمی دیدند، در واقع نقشه آنان برملا شده بود. فردای آن روز مرا برای بازجویی بردند. از همان دم در ورودی که وارد شدم، آرش با کابلی که دو سر آن را گرفته بود، وارد شد و به من گفت: "پشت کابل را بگیر." من پشت کابل را گرفتم و او مثل کسی که گوسفندی را بکشد، مرا می کشید و تهدیدم می کرد. لحظاتی که گذشت اول خودم و بعد سربازها زدیم زیر خنده. آرش گفت: "چقدر بی غیرتی،

نمی ترسی؟" من هم جواب دادم: "برای چه بترسم؟ من که از شکنجه ها
نترسیدم، حالا چرا بترسم؟" خیلی حرصش در آمد. ناگهان رسولی آمد و
گفت: "آرش بیا بریم." آرش جواب داد: "نه، لقمه خوبی گیرم اومده."
رسولی جواب داد: "بابا دختر عمه ات توی خیابان منتظرته." آرش یک
اردنگی محکمی به من زد و به شدت پرت شدم. بعد گفت: "حالا برو،
فعلا وقت ندارم." همه بازجوها همین طور بودند، اگر ضعف نشان
می دادی، سوء استفاده می کردند و حرف می کشیدند. طلبه ای را به خاطر
دارم که هم بند ما بود و بازجویش آرش بود. در حین بازجویی، آرش او
را تهدید به انجام عمل زشتی کرد؛ طلبه هم نامردی نکرد و خم به ابرو
نیاورد. آرش گفت: "می خواهی فردا ما را بدنام کنی؟" طلبه رو به آرش
کرد و گفت: "شما خیال کردید ما از این کارها می ترسیم؟ ما زیر تمام
شکنجه ها طاقت آوردیم، درست است که این کارها به غیرت ما
برمی خورد، ولی این طور نیست که با چنین تهدیدی، چیزی را لو
بدهیم." آرش آن روز آن قدر آن طلبه را زد که از حال رفت. سادیسم
زدن داشتند. آرش از منوچهری دستور شکنجه می گرفت و حتی
منوچهری به او یاد می داد که چه مدلی بزند، مثلا می گفت: "سر کابل ها

را بیشتر لخت کن، چون درد بیشتری دارد." من در بند سه، همراه خانم‌ها رضایی، شادمان، کریمی، ناصر و فخری فرخنده بودم که خیلی گوشه گیر بود و می ترسید. فکر می کرد همه می خواهند از او حرف بکشند، همیشه گوشه گیر بود. 13 نفر در یک اتاق بودیم و از همه گروهی زندانی وجود داشت. مثلا دختری بود که از مشهد آورده بودند. دختر یک سرهنگ بود که گرایشات کمونیستی داشت، اما خود او بسیار دختر خوبی بود. خیلی مبارز و فعال بود. اما این طور افراد چون عملشان از ریشه اشتباه بود، بعد از انقلاب به بیراهه رفتند. قبل از انقلاب همه دست به دست هم دادیم و فقط نابودی شاه و استقرار حکومت اسلامی را می خواستیم. اما این افراد فکر می کردند که قرار است مملکت تقسیم شود. بعد از انقلاب تا مرز کفر پیش رفتند. خانم دیگری هم بود به نام فخری که خیلی ما را مسخره می کرد و به من می گفت: "تو همش می گی پیش پیش پیش!" چون من داخل سلول دائما دعا و نماز می خواندم و صلوات می فرستادم. در جواب او گفتم: "نه ما با همین صلوات‌ها بزرگ شده ایم. این صلوات‌ها ما را نجات خواهد داد." تمام این افراد تارومار شدند، چون واقعا ایدئولوژی و مکتب قوی نداشتند. ما را بسته به نوع

جرم و وضعیتی که داشتیم، شکنجه می کردند. خانم خیاطی بود 25 - 26 ساله که او را از گرگان آورده و به قدری شکنجه داده بودند که کف هر دو پایش دو تکه شده بود. ظاهراً از او اسلحه هم گرفته بودند. یادم می آید خانمی به نام کریمی را خیلی شکنجه دادند. مادر رضایی ها هم همین طور. به خاطر دارم 25 نفر از بچه های 7 تا 8 ساله گرگانی را به جرم داشتن اعلامیه گرفته و به کمیته مشترک آورده بودند. این بچه ها پشت بازوها پنهان می شدند و می گفتند: "ما از سوسک و موش می ترسیم، سلول ها موش دارند." این بچه ها را خیلی کتک زدند و روحیه هایشان را خرد و خراب و بعد از یک هفته هم آزادشان کردند. یادم می آید یکی دیگر از زرنگی هایی که در طول ایام زندان به خرج دادم این بود که عکس های زندان پدرم را که شماره پرونده داشت، از داخل پرونده دزدیدم. زمانی که خبر شهادت پدرم را دادند، به ما گفتند که بعد از یک هفته برای بردن وسایل پدرتان به زندان قصر بیاید. من به این شکل عکس پدرم را از داخل پرونده کش رفتم که تا نگهبان به خودش جنبید، عکس پرونده را از داخل پرونده کندم و هنوز از زندان بیرون نرفته بودم که مرا دستگیر کردند و پرسیدند: "این عکس ها را از

کجا آوردی و چگونه دزدیدی؟" من هم به آنها جواب دادم: "ندزدیدم، نگهبانتان با دست خودش به من داد." آن نگهبان خیلی قالتاق و بدجنس بود. فریاد کشید: "این دختر دروغ می گوید." در پاسخ گفتم: "من دروغ نمی گویم. یادت هست به تو گفتم پدرم را دوست دارم و می خواهم عکسش همراهم باشد و تو هم دلت سوخت و عکس ها را به من دادی؟" باز جو هم دو سیلی محکم به صورت نگهبان کوبید و نگهبان شروع به جیغ و داد کرد. آرام به او گفتم: "همه اش با خوردن دو سیلی این همه فریاد می زنی؟ پس اگر به جای ما بودی چه می کردی؟" این گونه بود که من به هیچ وجه زیربار نرفتم، چون اگر می فهمیدند که من عکس ها را از داخل پرونده دزدیده ام، برایم سنگین تمام می شد. قبل از اینکه مرا دستگیر کنند و به کمیته ضد خرابکاری ببرند، پدر و برادرم هر دو در زندان قصر بودند و هیچ کس نمی دانست که این دو پدر و پسر هستند. تمام بدن و دست های برادرم را کلاً با سیگار سوزانده بودند و زخم بود، به همین دلیل پدرم لباس هایش را می شست. وقتی متوجه شدند، این دو را از هم جدا کردند. وقتی من و مادرم به ملاقات پدر رفتیم، پدرم گفتند: "برای هادی جوراب و یرپوش زیاد ببرید." علتش را پرسیدم و ایشان

هم گفتند که دست‌هایش را با سیگار سوزانند و نمی‌تواند لباس‌هایش را بشوید. در کمیته مشترک، خیلی اذیت‌مان می‌کردند. بازجوها و شکنجه‌ها و حرف‌ها از یک طرف آزارمان می‌داد و اوضاع نامناسب دستشویی و حمام و فضای سلول‌ها از طرف دیگر. برای دستشویی رفتن خیلی اذیت می‌کردند. در روز سه بار اجازه می‌دادند که به دستشویی برویم. حال اگر کسی حالش بد بود و احتیاج بیشتری به قضای حاجت داشت، نمی‌گذاشتند و می‌گفتند توی ظرف غذایت کارت را انجام بده. خیلی بی‌حیا بودند. برای حمام رفتن هم سه دقیقه بیشتر وقت نداشتیم. ده الی پانزده نفری با هم می‌رفتیم و اگر دیر می‌کردیم عریان بیرونمان می‌آوردند. دختر خانم‌ها می‌ترسیدند و به همین خاطر خشک و خیس، شسته و نشسته بیرون می‌آمدند. آقایان لج‌بازی می‌کردند و بیشتر می‌ایستادند تا خودشان را بشویند، منتها با کابل، زیر آب کتک می‌خوردند. کابل هم زیر آب خیلی دردناک‌تر است. نگهبان حمام ما فریده بود که گاهی یک نگهبان به همراه او می‌آمد و خیلی آدم هرزه‌ای بود. فریده چاق و بددهن بود و کمی هم می‌لنگید. اصلاً احساس و عاطفه نداشت. تازه وقتی می‌دید بچه‌ها ناله می‌کنند، شروع می‌کرد به فحاشی.

بعضی مواقع که در بند باز می شد، با همان صدای کلفتش فریاد می زد که دستور دادند بیائید بیرون و حمام بروید. بعضی وقت ها آب آن قدر داغ بود که می سوختیم و نمی توانستیم راحت خودمان را بشوییم، برای همین نیمه شسته بیرون می آمدیم. برعکس بعضی اوقات آن قدر سرد بود که از سرما نمی توانستیم آبکشی کنیم و بعد از سه دقیقه هم آب را قطع می کردند. این اوضاع از یک طرف و نگهبان های بی حیا از سمت دیگر، مایه عذاب بودند. روزی از روزها در دستشویی متوجه شدم که یکی از نگهبان ها که بسیار هم آدم عوضی و هرزه ای بود، از زیر در دخترها را نگاه می کند. داد زدم: "بی حیا چه کار می کنی؟" از آن به بعد بود که دخترها حواسشان را جمع کردند و موقع دستشویی رفتن، خودشان را جمع و جور می کردند. البته فقط مسئله این نبود. نگهبان های دیگری هم بودند که موقع خواب که ما دراز می کشیدیم، سرشان را می گذاشتند پائین در و داخل سلول را نگاه می کردند. من اعتراض کردم و داد و بیداد راه انداختم و دیگر از فردای آن روز دخترها روسری سرشان می کردند و می خوابیدند. ما حتی آزادی نداشتیم داخل سلول راحت بخوابیم. کف سلول زیلویی انداخته بودند که خیلی کثیف بود، طوری که

رغبت نمی کردیم روی آن دراز بکشیم، اما چاره‌ای هم نداشتیم. چون بالش نداشتیم، سرمان را روی زمین می گذاشتیم. 13 نفر در یک سلول بودیم و جا نمی شدیم و مجبور بودیم کتابی کنار هم بخوابیم که جا بشویم. سلول‌هایمان نور نداشت. گاهی می توانستیم غذایی را که می دهند ببینیم و یا نوشته‌هایی را که روی دیوار بود، بخوانیم. افراد در سلول‌های یک نفره، راحت تر روی دیوار می نوشتند، اما سلول‌هایی که چند نفر در آن زندانی بودند، از ترس اینکه نکند جاسوسی در بین باشد، خیلی روی دیوارها نمی نوشتند. همسرم و برادرم چون با هم در یک بند و در سلول‌های کنار یکدیگر بودند، به همدیگر مورش می زدند و با علامت‌هایی که به دیوار می زدند، با هم حرف می زدند. خاطر من هست که در زمان دستگیری، ابتدا برادرم و بعد همسرم، آقای ملازاده را دستگیر کردند. آقای غفاری هم برای اینکه به آقای ملازاده بگوید که من هیچ حرفی از تو نزدم و اگر چیزی گفتند دروغ گفته‌اند و می خواهند بلوف بزنند، از مورش کمک گرفت. یک بار هم قنوت گرفت و به زبان عربی گفت: "یا احمد! لاتکلم." یعنی چیزی نگو، چون من هیچی نگفتم. هرچه بگویند، دروغ است و تو بزن زیرش. ناگهان نگهبان، در سلول آقای

غفاری را باز کرد و گفت: "چه می‌کنی؟" و می‌بیند که هادی در حال نماز خواندن است. غافل از اینکه برادرش با این نماز نمایشی حرف‌ها و هماهنگی‌ها را با آقای ملازاده انجام می‌داد که چیزی لو نرود. غذاهایی را که به ما می‌دادند تعریفی نداشت. هفته‌ای یک روز تخم مرغ می‌دادند که خشک بود و نمی‌شد با نان‌هایی که موجود بود بخوریم. بچه‌ها کره‌هایی را که می‌دادند، نگه می‌داشتند و با این تخم مرغ‌ها می‌خوردند. بعضی روزها هم که نان خالی داشتیم، به زور آب می‌خوردیم. بعضی وقت‌ها عدس پلو می‌دادند که بهتر است بگویم ساچمه پلو، چون داخل غذا سنگریزه بود. بعضی روزها قورمه سبزی بود که البته همه چیز در آن پیدا می‌شد، بادمجان، کدو و هر چیز که آدم فکرش را بکند. گاهی توی غذایشان تکه‌های گوشت هم می‌انداختند. دختری که از بچه‌های کمونیست بود، داخل سلول این گوشت‌ها را ریز ریز می‌کرد تا به یک اندازه به همه برسد. وقتی این کار را می‌کرد، من اصلاً به گوشت لب نمی‌زدم، چون ما کمونیست‌ها را نجس می‌دانستیم و فقط مقداری از برنج را می‌خوردیم. تمام این خاطره‌ها درس عبرت است برای کسانی که فکر می‌کنند انقلاب به راحتی به دست آمده است. باید قدر تمام افرادی را که

جانشان را در راه ملت و انقلاب دادند، بدانیم و به آنان ارج بنهیم. واقعا تحملش سخت است، کسانی که در این راه شکنجه شدند، کسانی که مدت‌ها نزدیک شش ماه با دست و پای زنجیر شده راه می‌رفتند و حتی برای دستشویی از لگن استفاده می‌کردند و دست‌ها و پاهایشان، چشم‌هایشان و همه اعضای بدنشان مملو از زخم و جراحت ناشی از شکنجه بود. به یاد دارم یک روز مانده بود به شهادت پدرم، به ملاقات ایشان رفتیم و به ما گفتند: "اینها مرا می‌کشند. نگذارید جنازه‌ام اینجا بماند. اینها حتما مرا می‌سوزانند." به ما می‌گفتند باید امضا بدهید که پدرتان خودش مرده تا ما جنازه را تحویل دهیم و من امضا ندادم. آرنج ایشان را شکسته بودند، طوری که آویزان بود و بر اثر شکنجه زیاد در آپولو و ضربات باتوم، سرشان طوری شده بود که مشتمن در آن جا می‌گرفت. پاهایشان را سوزانده بودند و یک ذره گوشت نداشت و ... تمام این افراد، پدر من و خیلی‌های دیگر، جوان‌های دیگر این شکنجه‌ها را دیدند که روزگارمان بهتر شود، دینمان از این بهتر برقرار شود اما روز به روز دریغ از دیروز. از جوان‌ها می‌خواهم که هرچه بیشتر با قرآن و نهج‌البلاغه انس بگیرند. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت

است. اگر لحظه‌ای فکر کنند که چه موجودی هستند، هیچ وقت به راه اشتباه نمی‌روند. و هم اکنون در این زمان بسیار خوشحالم که کمیته مشترک ضد خرابکاری تبدیل به موزه شده است تا همگان بدانند که آن زمان چه اتفاق‌هایی رخ می‌داده است. باید طوری باشد که مردم به‌خصوص جوانان بتوانند به راحتی و بدون هیچ مشکلی به موزه بیایند و ببینند که این انقلاب با زحمت به دست آمده است و به راحتی نگذارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل بیایند و کشور عزیزمان را تحت سیطره خود گیرند. خداوند نیاورد روزی را که مسئولین و مردم آنچه را که بر این کشور رفته است، فراموش کنند. *منبع: شاهد یاران «ویژه نامه 30 سالگی انقلاب اسلامی» در خبرگزاری فارس انتهای پیام³⁵²

شکنجه های ساواک از زبان مبارزت ترین زن مسلمان ایرانی

مرضیه حدیدچی (دباغ) متولد 1318، از جمله زنان مبارز انقلاب اسلامی است که فعالیت ها و حرکت های سیاسی خود را از سال 46 آغاز کرد؛

وی در طول مبارزات خود، توسط ساواک دستگیر شد و به همراه دخترش در زندان های مخوف رژیم پهلوی شکنجه های سختی را تحمل کرد.

این مبارز انقلاب اسلامی پس از آزادی از زندان به خارج از ایران رفته و در پاریس نیز به عنوان محافظ، حضرت امام خمینی(ره) را همراهی می کند. مسئولیت هایی چون فرماندهی سپاه همدان، 3 دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی و قائم مقامی جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران علاوه بر مبارزات ایثارگرانه و شجاعانه در برگ های زرین دفتر زندگی این بانوی مجاهد به چشم می خورد. در سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بخشی از خاطرات این بانوی مبارز انقلابی را که به نقل از خودش در کتاب خاطراتش نقل شده مرور می کنیم

سال 1352 حدود 2 ماه از شکسته شدن محاصره خانه می گذشت، اما من هیچ گاه از اندیشه لو رفتن و دستگیری فارغ نمی شدم. همسر در این ایام چون در بازار مشکلاتی برایش پیش آمده بود به توصیه دیگر دوستانش در شرکت ملی ساختمان به عنوان حسابدار مشغول به کار شد

و بیشتر ایام دور از خانه و در شهرستان به سر می برد. او شبی پس از سه ماه دوری برای دیدن خانواده اش آمده بود، من نیز تازه از سفر همدان برگشته بودم. چند روزی بود که به خاطر تولد بچه یکی از اقوام که خود در زندان بود به آنجا رفته بودم.

شبى که افراد خانواده دور هم جمع شده از احوال هم سخن مى گفتیم ناگهان در خانه به صدا درآمد. دختر بزرگم رفت و در را باز کرد و آمد و گفت «مامان! پرویز خان آمده!» دریافتم که برای دستگیری ام آمده اند. شوهرم را به پشت بام فرستادم و گفتم «با تو کاری ندارند، به دنبال من آمده اند، شما بالای سر بچه ها بمانید!» پرویز و سایر مأموران از من خواستند که بدون سر و صدا همراه شان بروم. بچه ها دورم جمع شده بودند و گریه و زاری راه انداختند و داد می زدند «مامان ما را کجا می برید!..».

ساواکی ها می خواستند به هر نحوی که شده آنها را ساکت کنند، می گفتند «با مادر تان کاری نداریم، پاسخ چند سؤال را که داد برمی گردانیمش، شما تا شامتان را بخورید، او برمی گردد!» به محض خروج از

خانه در کوچه به فرزند یکی از اقوام داماد بزرگم برخورد و گفتم «برو

به فلانی (که از مرتبطین گروه بود) بگو که مرا بردند. مراقب خانه ما

باشد»، مأموری متوجه این گفت وگویی کوتاه شد جلو آمد و سرزنش

کرد که «چرا حرف زدی؟» گفتم «او سلام کرد و من جوابش را دادم

حرفی با او نزدِم» ماشین شان را نشان داد و گفت «زیادی حرف زن، برو

»!سوار شو

مأموری جلوتر از من در صندلی عقب ماشین نشسته بود، دیدم اگر سوار

ماشین شوم آن دیگری هم طرف دیگرم خواهد نشست و من میان آن

دو قرار می گیرم. گفتم «من بین دو نامحرم نمی نشینم، به جلو می روم

شما سه نفر عقب صندلی بنشینید» با اسلحه تهدیدم کردند «برو بالا!

مسخره بازی در نیاور... دو تا نامحرم!» گفتم «بکشیدم ولی من بین دو

نفر مرد نامحرم نمی نشینم» هر چه می گذشت زمان به نفع شان نبود،

بالاخره همان طور که من می خواستم شد

به نزدیکی های توپخانه (میدان امام خمینی) که رسیدیم، عینک دودی

کاملاً ماتی به من دادند، گفتم «من عینکی نیستم» گفتند «عجب دیوانه ای

است این...!» خلاصه عینک را به چشمم زدم و حرف های بی ربطی می زدم، تا خودم را بی خبر نشان دهم و گفتم «آقا هر چه زودتر سؤال های مرا پرسید، باید زود برگردم، بچه هایم هنوز شام نخورده اند، صبح زود
» باید برای رفتن به مدرسه بلندشان کنم.

به کمیته مشترک رسیدیم، در کمیته فهمیدم ساواک اطلاعات زیادی از من در دست دارد، این که من با این تعداد بچه و مشکلات زیاد زندگی و با وجود زن بودنم دارای ارتباطات و فعالیت های سیاسی گسترده بودم، حساسیت شان را بیشتر برمی انگیزت.

شکنجه ها با سیلی و توهین و به تدریج با شلاق و باتوم و فحاشی جان فرسا شروع شد. چند بار دست و پایم را به صندلی بستند و مهار کردند و کلاهی آهنی یا مسی بر سرم گذاشته و بعد جریان الکتریسیته با ولتاژهای متفاوت به بدنم وارد می کردند که موجب رعشه و تکان های تند پیکرم می شد. شلاق و باتوم، کار متداول و هر روز بود که گاهی به شکل عادی و گاهی حرفه ای صورت می گرفت. در مواقع حرفه ای آنقدر شلاق بر کف پاهایم می زدند که از هوش می رفتم. بعد با پاشیدن

آب هوشیارم کرده مجبور می کردند تا راه بروم که پاهایم ورم نکند.
دردی که بر وجودم در اثر این کار مستولی می شد، طاقت فرسا و جانکاه
بود.

یک بار وقتی در اثر درد ضربات شلاق بیهوش شدم و دوباره چشم باز
کردم، خودم را در داخل اتاقی که در آن یک میز و صندلی بود، دیدم.
پشتم به شدت درد می کرد و زخم هایم می سوخت. از وحشت و ترس
خود را به دیوار چسباندم تا اگر دوباره برای شکنجه آمدند، پشتم از
ضربات شلاق درامان بماند؛ از شدت خستگی چشم هایم را نمی توانستم
باز کنم، صدای پایی شنیدم. چشم هایم را نیمه باز نگه داشتم، دیدم
مأموری وارد شد خدا عذابش را زیاد کند چشم هایم را کاملاً بستم و به
خدا توکل کردم.

مدتی ایستاد و رفت، طولی نکشید که دوباره بازگشت و باتومی در دست
داشت؛ جلو آمد و مرا کتک زد؛ وحشی و نامتعادل به نظر می آمد، هر
چه می پرسید اظهار بی اطلاعی می کردم. اثر باتوم برقی بر روی نقاط
حساس بدن از جمله گوش، لب و دهان به قدری دردناک بود که کاملاً

بی حس و بی نفس می شدم

یک مرتبه، مرا بر روی تختی خواباندند و دست ها و پاهایم را از طرفین

بستند، وقتی شکنجه گر وارد اتاق شد، سیگار روشنی بر لب داشت،

بلافاصله آن را روی دستم خاموش کرد و همراه با ضجه و ناله من به

مسخره گفت «آخ! سیگارم خاموش شد!» و دوباره سیگار دیگری روشن

کرد، این بار آن را بر روی جاهای حساس بدنم خاموش کرد که از تمام

سلول هایم درد برخواست

حدود 16 روز از بدترین و وحشتناک ترین شکنجه ها را تحمل کردم،

ولی هنوز چیزی یا مطلب درخور و با اهمیتی به ماموران نگفته بودم؛ و

این امر سخت بر مأموران و بازجوها گران آمد. از این رو دست به کاری

کثیف و غیرانسانی و خباثت آمیز زدند؛ دختر دومم را که به تازگی به

عقد جوانی درآمده بود دستگیر و به کمیته نزد من آوردند. آنها فکر می

کردند با چنین اقدامی و ایجاد فشار روحی و روانی، مقاومت مرا در هم

!شکسته و مرا به حرف درمی آورند زهی خیال باطل

رضوانه محصل مدرسه رفاه بود و به همراه سایر دانش آموزان مدرسه به کارهای هنری و جمعی می پرداخت. او سرودها و اشعاری را که از رادیو عراق پخش می شد با دوستانش جمع آوری کرده و در دفترچه اش نوشته بود. این دفترچه پس از دستگیری من و هنگام تفتیش و بازرسی خانه، به دست مأموران افتاده بود و این بهانه ای برای دستگیریش شده بود.

شب اول، آن محیط برای رضوانه خیلی وحشتناک و خوف آور بود، دایم به خود می لرزید و دستش را به دستان من می فشرد. البته من نیز دست کمی از او نداشتم، ولی بایستی برای حفظ روحیه دخترم خودم را استوار و مسلط نشان می دادم تا او بتواند در برابر شکنجه هایی که در روزهای بعد پیش رویش بود دوام بیاورد و خود را نبازد.

مأموران به بهانه جلوگیری از خودکشی و حلق آویز شدن، چادر از سرمان گرفتند. برایم خیلی روشن بود که انگیزه و هدف واقعی آنها از این کار، دریدن حجاب نماد زن مومن و مسلمان و شکستن روحیه ما بود، از این رو ما نیز از پتوهای سربازی که در اختیارمان بود برای

پوشش و به جای چادر استفاده می کردیم. عمل ما در آن تابستان گرم برای ماموران خیلی تعجب آور بود، آنها به استهزا و مسخره ما را «مادر پتویی! دختر پتویی!» صدا می کردند.

جلادان کمیته در ادامه کارهای کثیف شان، چند موش در سلول رها کردند که دخترم می ترسید و وحشت می کرد و خودش را به من می چسباند و می گریست. تا صبح موش ها در وسط سلول جولان می دادند و از در و دیوار بالا و پایین می رفتند.

در آن شرایط و اوضاع، بایستی به دخترم دلداری می دادم ولی به دلیل ترس از میکروفن های کار گذاشته شده و شنیدن حرف هایمان، پتو را به سر می کشیدیم و به بهانه خوابیدن، در همان وضعیت خیلی آهسته و آرام برایش صحبت می کردم تا بداند اوضاع از چه قرار است.

آن شب دهشتناک به سختی گذشت. صبح هر دوی ما را برای بازجویی و شکنجه بردند چون پتو به سر داشتیم، خنده های تمسخرآمیز و متلک ها شروع شد، «حجاب پتویی!» «مادر پتویی!، دختر پتویی!... پتو پتویی!» و

... یکی گفت «کجاست آن خمینی که بیاید و شما را با پتوی روی سرتان نجات دهد و...» خلاصه ما را حسابی دست انداخته و مسخره می کردند.

وقتی از کارها و وحشی بازی هایشان نتیجه نگرفتند، ما را از هم جدا کردند. لحظاتی بعد صدای جیغ و فریادهای دلخراش رضوانه همه جا را فراگرفت. به خود می لرزیدم، بغضم ترکید و گریستم، به خدا پناه بردم و از درگاهش برای رضوانه، تحمل در برابر این همه شدت و سبعت التماس کردم. با وجود این همه شکنجه، رضوانه چیزی نداشت که بگوید. برای من هم همه چیز پایان یافته بود و از خدا شهادت را طلب می کردم.

رفته رفته زخم ها و جراحت های من عفونت کرد و بوی مشمئز کننده آن تمام سلول را فراگرفت، به طوری که ماموران تحمل ایستادن در آن سلول را نداشتند. ماموران که از مقاومت ما عصبانی بودند، شبی آمدند و با درنده خویی رضوانه را با خود بردند و فریادها و استغاثه های من راه به جایی نبرد. دیگر تاب و توانی برایم نمانده بود.

نگران و مشوش ثانیه ها را سپری می کردم. برایم زمان چه سخت و سنگین در گذر بود. بی قرار و بی تاب در آن سلول یک ونیم متری این طرف و آن طرف می شدم و هرازگاهی از سوراخ کوچک [دریچه] روی در، راهرو را نگاه می کردم. کسی متوجه رفت و آمدها نبود؛ چه کسی را بردند؟! چه کسی را آوردند؟! هیچ برای ما مشخص نبود. برای هیچ کس، هیچ کس! چون مارگزیده ای به خود می پیچیدم

صدای جیغ ها و ناله های جگرسوز رضوانه قطع نمی شد. سکوت شب هم فریادها را به جایی نمی رساند. ناگهان همه صداها قطع شد... خدایا چه شد؟! هراس وجودم را گرفت. دلهره، راه نفس کشیدنم را بند آورد! تپش قلبم به شماره افتاد! خدایا چه شد؟! چه بر سر رضوانه آوردند؟

ساعت 4 صبح که چون مرغی پرکنده هنوز خود را به در و دیوار سلول می زدم. ... صدای زنجیر در را شنیدم... به طرف سلول خیز برداشتم. وای خدایا این رضوانه است که تکه پاره با بدنی مجروح، خونین، دو مامور او را کشان کشان بر روی زمین می آورند. آن قطعه گوشت که به سوی زمین ها رها شده رضوانه! جگر پاره من است

هر آنچه که در توان داشتم، به در کوفتم و فریاد کشیدم، آن چنان که
کنگره آسمان به لرزه درآمد، هر چه که به دستم می رسید دندان می
کشیدم، آنقدر جیغ زدم که بعید می دانم در آن بازداشتگاه جهنمی کسی
صدایم را شنیده و همچنان در خواب باشد. وقتی دیدم سطل های آبی
که بر روی او می پاشند، او را به هوش نمی آورد و بیدارش نمی کند؛
دیگر دیوانه شدم، سر و تن و مشت و لگد بر هر چیز و همه جا می
کوفتم، فکر می کنم زبانم بریده بود که خون از دهانم می آمد؛ دیگر
نای فریاد و تحرک نداشتم، بهت زده به جسم بی جان دخترم از آن
سوراخ در می نگریستم ... ولی هنوز از قلبم شرحه شرحه خون می
جوشید.

ساعت 7 صبح آمدند و پیکر بی جانم را داخل پتویی گذاشتند و بردند.
تصور اینکه رضوانه جان از کالبد تهی کرده و مرده باشد، منفجرم می
کرد، چنان که اگر کوه در برابرم بود متلاشی می شد، به هر چیز چنگ
می زدم و سهمگین به در می کوفتم و فریاد می زدم: «مرا هم ببرید! می
خواهم پیش بچه ام بروم! او را چه کردید؟ قاتل ها! جنایتکارها و...» در

همین حیص و بیص صوت زیبای تلاوت قرآن میخکوبم کرد: «واستعینوا

بالصبر والصلوة و انها لكبيره الا على الخاشعين». آب سردی بر این تنوره

گر گرفته ریخته شد، صوت قرآن چنان زیبا خوانده می شد که گویی

خدا خود سخن می گفت و خطابم قرار می داد و مرا به صبر و نماز فرامی

خواند.

بر زمین نشستم و تازه به خود آمدم و دریافتم که از دیشب تاکنون چه

اتفاقی روی داده است. صدا، صدای آیت الله ربانی شیرازی بود که خیلی

^{۳۵۳}سوزناک دلداریم می داد

طاهره سجادی (از فعالان سیاسی و زندانیان سیاسی مسلمان در دوران

ستم شاهی) بخشی از خاطرات زندان و شکنجه‌های خود را چنین توضیح

می‌دهد: «... با همان چشم بسته شروع به بازجویی کردند. سعی

می‌کردند محیط را وحشتناک‌تر از آنچه بود، نشان دهند. یکی فریاد

می‌زد بیریدش زیرزمین، بطری بیارین و تهدیدات دیگر. من تصورم این

بود که در یک زیر زمین قدیمی و نم‌دار و تاریک هستم و عده‌ای

حیوانات وحشی انسان نما که سیلی می‌زنند، مو می‌کنند، کابل می‌زنند و فحش‌های رکیک می‌دهند، محاصره‌ام کردند و همگی نعره می‌زدند. آنها تا صبح در حالی که چشمم بسته بود، از پله‌های زیادی بالا و پایینم بردند، اذیتم می‌کردند، من هم سعی می‌کردم با داد و فریادم آنها را ناراحت کنم. نزدیک به صبح بود که مرا پشت بند گذاشتند. منوچهری به نگهبان گفت: «نگذار بخوابد.» بالاخره بعد از دو روز، مرا به قسمتی از [زندان] کمیته [مشترک ضد خرابکاری] که عکاسی در آن قرار داشت، بردند. در گوشه‌ای از این محل بر روی یک تخت فلزی فنری، مرد برهنه‌ای از کمر به بالا را بسته بودند و بازجو چراغ الکلی لوله بلندی را در دست داشت که شعله آن را به زیر تخت می‌گرفت. با حرارت چراغ، فnr داغ می‌شد و بدن او را می‌سوزاند. قلبم فشرده شد، نمی‌دانم کی بود، «به نظرم آمد صمدیه لباف است.

وی در بخش دیگری از خاطراتش ادامه می‌دهد: «بازجوها با کابل به کف پاها می‌زدند، پا ورم می‌کرد و می‌شکافت، سپس آن را پانسمان می‌کردند و بعد بر روی همین زخم‌ها با لگد می‌کوبیدند، دوباره از

زخم‌ها چرک و خون باز می‌شد که اغلب با تب همراه بود. زندانیانی که به علت زخم‌های عفونی، هفته‌ها از حمام کردن محروم بودند، در بعضی از سلول‌ها بیشتر سلول آقایان دچار شپش می‌شدند و مسئولین زندان هر از چندی، گلیم‌ها و پتوها را سم‌پاشی می‌کردند که البته بعد از سم‌پاشی گلیم‌های خیس را دوباره در سلول پهن می‌کردند. در هفته‌های اول متوجه شدم که در تمام سطح گردن و سینه‌ام زخم‌هایی به صورت کورک‌های درشت و دردناک زده که مسلماً بر اثر همین آلودگی هوا بود. البته در چنین شرایطی و آن بازجویی‌ها، این زخم‌ها نمی‌توانست اهمیتی داشته باشد، این بود که فقط همان یک بار متوجه آن شدم و دیگر نفهمیدم که زخم‌ها تا کی بود و کی از بین رفت. کمیته ساواک واقعاً جهنمی بود. من قبلاً چیزهای از آن شنیده بودم، ولی وقتی آنجا قرار گرفتم، دیدم واقعاً شدت فشار و سرکوب و وحشیگری ساواک بیان‌شدنی نیست و به اصلاح شنیدن کی بود مانند دیدن! در تراس‌های دایره‌ای جلوی اتاق‌های بازجویی، افرادی بی‌رمق که به نظر می‌رسید در حال احتضارند افتاده بودند، احتمالاً این‌ها را در آفتاب گذاشته بودند تا رمقی بگیرند. یکی از آنها جوان دانشجویی بود که بازجوها درباره او با

هم صحبت می کردند. او به جرم داشتن یک کتاب، آن هم به اشتباه دستگیر شده بود. برای بازجوها، به هر قیمتی، گرفتن اطلاعات مهم بود. شبانه روز صدای خشک و خشن کابل ها بود که بر بدن و پاهای مبارزان فرود می آمد و فعالیت پانسمانچی که پاها را برای استقبال مجدد از کابل ها آماده می کردند و صدای نعره و عربده بازجوها که فحش می دادند و نعره می زدند، بگو، بگو... در کمیته مشترک ما به عینه می دیدیم که پایه های رژیم پهلوی بر روی این کابل ها و کابل به دست ها استوار است. از خود بازجوها بارها شنیدم که می گفتند تا ما هستیم امکان هیچ تغییری نیست، نه حکومت اسلامی نه سوسیالیستی و نه چیز دیگر.

احمد احمد از دیگر مبارزان و زندانیان مسلمان دوران پهلوی بخشی از وحشیانه ترین شکنجه های خود را چنین نقل کرده است: «مرا پشت میزی که در وسط اتاق قرار داشت هل دادند. یکی از مأمورین دست خود را روی صندلی گذاشت. من متوجه منظور او نبودم. ناگهان صندلی را کشید. من تا به خود بیایم، از پشت سر و با ضرب زیاد به زمین خوردم. تنها توانستم دستهایم را روی سرم بگذارم تا آسیبی نبیند.

بلافاصله چهار نفر حاضر در اتاق، به طرز وحشیانه‌ای مرا زیر ضربات مشت و لگد خود گرفتند. کتک و ضرب و شتم آنها بی‌حد بود. آن‌قدر مرا زدند که در همان حال بی‌هوش شدم یا خوابم برد، چرا که دیگر چیزی از ضربات آنها احساس نمی‌کردم؛ ولی هنوز هاله کتک خوردن روی سرم سنگینی می‌کرد. وقتی چشم‌هایم را باز کردم، دو نفر آمدند و زیر بغلم را گرفتند. مرا بلند کردند و دوباره روی صندلی نشانند. حسابی درب و داغان شده و درد تمام وجودم را فرا گرفته بود، چشم‌ها و سر و صورتم می‌سوخت. چشمم کبود و متورم شده بود. لحظاتی بعد بازجو آمد، مرا که هوشیار دید، گفت: «خُب، استراحت کردی، ...».

...خستگی‌ات در رفت،... حالا می‌توانیم با هم حرف بزنیم

بلافاصله پس از نماز، آنها پاهایم را به تختی بسته و مجدداً شروع به «زدن کردند، اما این بار متفاوت از پیش. آنها گاهی دست از کتک می‌کشیدند و چند سوال می‌کردند و من بی‌ربط و پرت و پلا جواب می‌گفتم. آنها دوباره شروع می‌کردند به زدن و این روال برای ساعتی طول کشید. نامه‌ای در دست آنها بود که من برای سعید محمدی فاتح

نوشته بودم. جلادان در صدد بودند تا اعتراف بگیرند که این نامه را من نوشته‌ام. هرچه مرا زدند، شکنجه دادند و با کابل بر بدنم شلاق نواختند، نپذیرفتم، فشار و کتک به حدی رسید که، دیگر پاهایم کاملاً باد کرده و بی حس شده بودند. اصلاً دیگر وجود پا را احساس نمی‌کردم.

حدود پانزده روز شدیدترین، خشن‌ترین و سبانه‌ترین شکنجه‌ها بر من اعمال شد. روزهای آخر آن قدر ناتوان شده بودم که به محض شروع شکنجه بی‌هوش می‌شدم، ولی آنها با پاشیدن آب و شوک‌های مختلف مرا از آن حال بیرون می‌آوردند. البته من با نخوردن غذا بی‌رمق شده بودم و این حالت در تسریع بی‌هوشی مؤثر بود. با وجود آن همه شکنجه، دنیای بی‌هوشی، دنیای زیبایی بود، زیرا که از همه دردها و آلام فارغ می‌شدی. علاوه بر آن دیگر نیازی نبود که نگران اعتراف باشی. سلسله اعصاب من بر اثر آب‌های سردی که به رویم ریخته می‌شد، بسیار صدمه دید و ضعیف شد. شکنجه‌ها ادامه یافت، تا این که دیگر از حالت یک انسان عادی خارج شدم، به طوری که گاهی که به هوش می‌آمدم برای دقایقی پیوسته، داد و هوار می‌کردم و به حاضرین در اتاق

فحش می‌دادم. کارد به استخوانم رسیده بود.

دیگر تحمل این وضع برایم غیرممکن بود. آرزو می‌کردم در بین شکنجه و کتک، ضربه‌ای به گیجگاهم بخورد و از بین بروم. گاهی در تهاجم لفظی و کلامی قصد تحریک مأمورین را داشتم. می‌خواستم که آنها تحریک شوند و مرا آن قدر بزنند تا بمیرم. اذیت و آزار مأمورین به حدی زیاد بود که اصلاً قابل بیان نیست. و شاید سبوعیت و وحشیگری آنها در باور افراد نگنجد. با آن ظلم بی‌حد و شکنجه‌های بی‌شمار، برای آنها جای تعجب بود که چطور توان این همه مقاومت را دارم. روزی هم منوچهری (از غندی) شکنجه‌گر معروف آمد و نگاهی به سر و وضع «خونین، چرکین و متورم من کرد و گفت: «دیگر نزنیدش، ولش کنید با دخالت منوچهری اوضاع بدتر شد. آن روز هنگام شکنجه مأموری را گذاشتند که مرا بیدار و هوشیار نگه دارد. حدود شش ساعت بیدار بودم. شکنجه‌های شدید روزهای قبل، درد مفرط و خستگی فراوان بی‌اختیار مرا به خواب برد. هرچه سیلی و تازیانه به سر و صورتم می‌زدند، بی‌فایده بود. با هر ضربه تکانی می‌خوردم و در همان لحظه دوباره به

خواب می‌رفتم. گاهی تازیانه‌ای بر زخم‌هایم نواخته می‌شد و گاهی با مشت و لگد می‌زدند و از این طرف اتاق به آن طرف پرت می‌کردند ولی من همچنان خواب آلوده بودم. چند روزی مرا بدون خواب (»نگهداشتند

عزت شاهی نیز خاطره خود را از شکنجه‌های ساواک چنین به یاد می‌آورد: «در شب 19 ماه رمضان آمدند و دوباره مرا بردند. دو - سه بازجوی غریبه هم در اتاق بازجو بودند... آن شب من لخت و عور بودم. شمعی روشن کردند. پارافین ذوب شده چکه چکه روی بدنم می‌ریخت و می‌سوزاند و پوست را سوراخ می‌کرد. گاهی هم شعله آن را زیر بیضه‌ها می‌گرفتند و موها را آتش می‌زدند. با فندک روشن هم موهای بدن و ریشم را می‌سوزاندند. از سوزش درد به خود می‌پیچیدم، اما احساس خوشی به من می‌گفت آرام باش. دریایی از نور در برابر چشمانم بود و... با ناخن گیر یکی یکی موها را می‌کنند و هی تکرار می‌کردند: امشب، شب آخر است. یک کمدی تراژدیک تمام به اجرا گذاشته بودند. پنبه آغشته به الکل را به دور انگشت شست پا می‌بستند

و بعد آن را آتش می‌زدند. این پنبه شاید دو دقیقه دور انگشتم
می‌سوخت. یا پنبه فتیله شده را درون نافم می‌گذاشتند و آتش می‌زدند.
«گاهی خاکستر سیگار را روی بدنم می‌ریختند

وی ادامه می‌دهد: «کاری از دستم برنمی‌آمد جز داد زدن؛ از اعماق وجود
فریاد می‌زدم، و این خود از شدت دردهایم می‌کاست. ضمناً
شکنجه‌گران را هم ناراحت و عصبی می‌کرد. این درد برایم خوشایند
بود. این درد توأم با راحتی روح و جان بود. من در این وضعیت غریب
بودم. درد تاب و توانم را برده بود، اما دلم غرق در شادی و شعف بود.
احساس وصل یار داشتم... آنها اسم مرا «حیوان وحشی» گذاشته بودند.
مرا لخت آویزان می‌کردند و گاهی بر آلت تناسلی‌ام شلاق می‌زدند، که
بر اثر همین ضربات باد کرده بود... وقتی دیدند جواب نمی‌گیرند به
زیر آپولو بردند. همه بازجویان از اتاق خارج شدند. آپولو، صندلی دسته
داری بود که کف آن بیش از حد پهن بود. وقتی روی آن نشستم، پاهایم
از ساق بیرون از صندلی می‌ماند. دست‌ها را از مچ با مچ‌بند قالبی به روی
دسته صندلی پیچ و مهره و سفت کردند. وقتی که پیچ‌ها را سفت

می کردند قالب‌ها بر مچ و ساق پاهایم فرو می‌رفت و به اعصاب فشار می‌آورد. فشار بر دست چنان بود که هر لحظه فکر می‌کردم خون از محل ناخن‌های دستم بیرون خواهد جهید. درد این لحظات به واقع خیلی بدتر و شدیدتر از درد شلاق بود. دست بیشتر و بیشتر پرس می‌شد و تمام اعصابم از نوک پا تا فرق سرم تیر می‌کشید. به دست راست کم‌تر فشار می‌آوردند، زیرا بعد از پرس، دست باد می‌کرد و دیگر نمی‌شد با آن اعتراف نوشت. بعد از مهار شدن دست‌ها و پاها، کلاه کاسکت مخروطی شکل را که از بالا آویزان بود، بر سرم گذاشتند که تا زیر گلو می‌آمد. آن گاه به کف پاهایم شلاق زدند. وقتی از شدت درد فریاد می‌کشیدم، صدا در کلاه کاسکت می‌پیچید و گوشم را کر می‌کرد؛ نه می‌شد فریاد کشید و نعره زد و نه می‌شد درد ناشی از شلاق را تحمل کرد. هیچ منفذ و راه در رویی برای خروج صدا از کلاه کاسکت نبود و صدا در همان کلاه دفن می‌شد. گاهی شلاق را به کلاه می‌زدند، دنگ و دنگ صدا می‌کرد و سرم دوران می‌یافت و دچار گیجی و سردرد می‌شدم.³⁵⁴».... عذاب آپولو، واقعی و خرد کننده بود

حاج اقا نیشابوری گفتند اول انقلاب از طرف امام مامور شدم از زندانی بازدید کنم. در بازدید از زندان دریکی از کمدهارا باز کردم پر بود از ناخن مبارزین که توسط مامورین ساواک کشیده بودند!

حجه الاسلام سید روح الله سعیدی پسر شهید ایه الله سعیدی به من گفتند وقتی جنازه پدر را تحویل گرفتیم متوجه شدیم با اتو، پشت پدر را سوزانده بودند

ساواک هولناک ترین شکنجه های تاریخ را بر شهید آیت الله غفاری

امتحان کرد / از فرو کردن مته در استخوان های بدن تا پختن پا در

روغن

فرزند ایشان در خصوص آخرین دیدارشان با وی می گویند : در آخرین

دیدار ایشان را کشان کشان آوردند و یکی دو دندان در دهانشان باقی

مانده بود. ایشان در آن ملاقات فرمودند : تصور نمی کنم دیگر یکدیگر

را ببینیم...ایشان در آن ملاقات در خصوص امام کاظم سخن گفتند و

اشک از چشمانشان جاری شد و از آنجا که با دست هایشان که به دلیل

شکستگی پهلوی ، بالا نمی آمد نمی توانستند اشک را پاک کنند ، سر را

پایین برده و با کمک زانو ها قطرات اشک را پاک کردند

آیت الله غفای سخت ترین شکنجه ها را تحمل کرد.

پاهای ایشان را در روغن داغ سوزاندند ، مته را در استخوان های وی

فرو کرده و استخوان هایش را سوراخ کردند.

دنده هایش را شکستند ، ناخن هایش را کشیدند و با مته جمجمه اش را

هم سوراخ کردند.

این عالم انقلابی در دی ماه ۱۳۵۳ پس از دو و نیم ماه تحمل شکنجه بر اثر شدت شکنجه ها به شهادت رسید.

اگر رساله حضرت امام را از کسی می گرفتند شش ماه زندان داشت!
اگر اعلامیه های حضرت امام را از کسی می گرفتند دیگه خیلی شکنجه اش می کردند.

کمیته مشترک ضد خرابکاری و شکنجه گران معروفش مثل آرش، سال های پایانی سلطنت محمد رضا پهلوی را تبدیل به سیاه ترین دوران پهلوی دوم کردند به گونه ای که هزاران تن از مخالفان رژیم طاغوت، تنها با اتهام های شعار نویسی یا پخش اعلامیه علیه شاه دستگیر و روانه ساختمان کمیته ای می شدند که در حد مرگ مورد شکنجه های دردناک طولانی مدت قرار می گرفتند.

درباره شکنجه های نیروهای سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در کمیته ای موسوم به کمیته مشترک ضد خرابکاری، صحبت های زیادی شده است و امروز قصد داریم شما را با ۱۰ نوع شکنجه ای که در این کمیته صورت می گرفت، بنا بر مستندات موجود آشنا کنیم. شکنجه هایی

که یادآور قرون وسطی در پراگ و پاریس است و خواندنش تا حدی
باور نکردنی و دردآور

مبارزه منتقدین حکومت سلطنت پهلوی دوم در دهه پنجاه شمسی به
اوج رسید و عدم هماهنگی نیروهای مختلف نظامی و امنیتی خصوصاً
ساواک و شهربانی که هر کدام دارای کمیته‌های جداگانه‌ای برای مبارزه
با منتقدین رژیم بودند و برای خوش خدمتی به دستگاه حاکمه از
همدیگر پیشی می‌گرفتند، موجب به وجود آمدن مشکلات عدیده‌ای
شده بود.

خود ساواک دارای دو کمیته بود که زیر نظر اداره کل سوم فعالیت
داشتند. یکی از آن‌ها مسئول شناسایی عوامل تظاهرات سراسری
دانشگاه‌ها در آبانماه ۱۳۴۹ و دیگری مسئول شناسائی، دستگیری و
بازجوئی از اعضای آشکار و مخفی سازمان مجاهدین خلق بود.

کمیته شهربانی هم که تحت نظارت اداره اطلاعات شهربانی کل کشور
قرار داشت، مسئولیت شناسائی عوامل حمله کننده به کلانتری ۵ تبریز و
کلانتری قلعهک را عهده‌دار بود. وجود اکیپ‌های گشت متعدد ساواک و
شهربانی که هر کدام به طور مستقل عمل می‌کردند، باعث به وجود
آمدن درگیری و برخورد آن‌ها با یکدیگر در سطح شهر می‌شد و چه

بسا مأمورین شهربانی دنبال فردی بودند که به وسیله ساواک دستگیر شده بود، یا بالعکس، ساواک در صدد دستگیری کسی برمی آمد که قبلاً توسط شهربانی بازداشت شده بود.

برای هماهنگی لازم مدتی پرویز ثابتی و سپس یکی از کارمندان بطور ثابت در کمیته شهربانی به عنوان نماینده ساواک مستقر شدند، ولی به جهت عدم اعتماد این نیروها به یکدیگر و با توجه به درگیری بین اکیپ‌های گشتی مربوطه که بعضی مواقع بر اثر مشکوک شدن به یکدیگر به روی هم آتش می‌گشودند، سران رژیم بر آن شدند تا این فعالیت‌ها را متمرکز نموده و تحت یک فرماندهی واحد قرار دهند؛ لذا با الگو برداری از سیستم اطلاعاتی انگلیس که تجربه مبارزه با ارتش آزادیبخش ایرلند را در جنگ‌های شهری و چریکی داشت، دو کمیته مستقر در اوین را که متعلق به ساواک بود با کمیته شهربانی در یکدیگر ادغام نموده و طرح تأسیس کمیته مشترک ضد خرابکاری تهیه و ارائه گردید.

در پی دستور محمدرضا شاه، کمیته مشترک ضد خرابکاری (ساواک – شهربانی) در تاریخ چهارم بهمن ماه ۱۳۵۰ تأسیس گردید که در این کمیته در واقع شهربانی نقش «اداره ویژه» اسکاتلندیارد را ایفا می‌کرد و

ساواک نقش «ام. آی. ۵» را داشت. کمیته مشترک در محل اداره اطلاعات شهربانی تشکیل شد و بعدها در شهرستان‌ها نیز شعبه‌هایی که تحت نظر مرکز فعالیت می‌نمودند، راه‌اندازی گردید.

کمیته مشترک با ۳۷۵ پست سازمانی که ۱۱۱ پست آن متعلق به ساواک و ۲۶۴ پست دیگر به شهربانی اختصاص یافت، فعالیت خود را آغاز می‌نماید. اولین رئیس کمیته مشترک سپهبد جعفرقلی صدری رئیس شهربانی وقت و رئیس ستاد آن پرویز ثابتی از مقامات ساواک تعیین می‌گردد و نمایندگان از ارتش و ژاندارمری به منظور هماهنگی در این ترکیب قرار می‌گیرند.

بازدید محمد رضا پهلوی از کمیته مشترک ضد خرابکاری

ساختمان این کمیته در محدوده خیابان امام خمینی امروز تهران قرار دارد که توسط آلمانی‌ها با طراحی خاصی ساخته شد. امروزه این ساختمان، موزه عبرت نام دارد و سالانه پذیرای هزاران گردشگر از سراسر ایران و جهان است تا بخشی از روایت تاریخ معاصر را در فضایی واقعی مشاهده کنند.

پخش صدای بلند

یکی از شیوه‌های جاری شکنجه روحی-روانی در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی، پخش نوارهای مختلف موسیقی، صدای آژیر، ناله و فریاد، تیراندازی و... در سلول بوده است. این نوارها را معمولاً از ساعت ۷ شب تا ۵ صبح با صدای بلند پخش می‌کردند تا زندانی آرامش خود را از دست بدهد.

آقای «احمد احمد» از زندانیان سابق کمیته مشترک در کتاب شکنجه در عصر پهلوی می‌نویسد: گاهی صدای دلخراش جیغ و فریاد یا صدای ضرب و شتم و خرد شدن استخوان‌ها فضای سلول یا اتاق بازجویی را پُر می‌کرد. بعدها مشخص شد که این صداها توسط نواری پخش می‌شد و برای تضعیف روحیه مبارزان بود.

از نامه‌های محرمانه گارد شاهنشاهی حکومت پهلوی

تقلید صدای حیوانات

از دیگر روش‌های متداول شکنجه در کمیته مشترک ضد خرابکاری توسط بازجویان و شکنجه‌گران کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی، وادار کردن متهم به تقلید صدای حیوانات بود که این شیوه‌ی

شکنجه روحی - روانی را به منظور خُرد کردن شخصیت متهم و تفریح خودشان به کار می گرفتند

خانم بتول غفاری از زندانیان سابق کمیته مشترک در بیان خاطراتش در کتاب آن روزهای نا مهربان می گوید: در حیاط کمیته مشترک پیر مرد روحانی را دیدم که به شدت کتکش می زدند و به او می گفتند باید صدای قوقولی خروس در بیاوری

کشیدن ناخن

یکی از شیوه های بسیار قدیمی شکنجه، ناخن کشیدن است. در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی، ناخن های دست و پای مبارزان را بوسیله انبردست یا گازانبر می کشیدند. درد این شیوه ی شکنجه اغلب موجب بیهوشی مبارز گشته و بیشتر اوقات منجر به عفونت می گردید.

خانم «بتول غفاری» از زندانیان سابق کمیته مشترک در بیان خاطرات خود، می گوید: «یک روز در اتاق بازجویی حسینی شکنجه گر معروف ساواک، تمام ناخن های پای مرا کشید. وقتی مرا به اتاق بهداری بردند، مسئول آنجا به من گفت: هر چی داری بریز رو آب و خودت رو راحت کن!

جواب دادم: هنوز هیچی نگفته ناخن‌های پایم را کشیدند، اگر می‌گفتم
!چه می‌کردند؟

تصویر نامه خیلی محرمانه اعطای پاداش ملی به فریدون توانگری،
شکنجه گر معروف کمیته مشترک ضد خرابکاری توسط اداره کل سوم
ساواک

بیدار نگهداشتن متهمان به مدت طولانی

در این شیوه‌ی شکنجه روحی-جسمی، زندانی را برای مدت طولانی بیدار
نگه می‌دارند و مانع از خوابیدن او می‌شوند. فرهاد قیصری از زندانیان
سابق سیاسی در بیان بخشی از خاطراتش در کتاب شب را نهایت است
می‌گوید: بعد از سی‌چهار ساعت نخوابیدن، چشمانم چنان از شدت بی
خوابی می‌سوخت که تا مغز استخوانم تیر می‌کشید.

آرزو داشتم بی‌هوش شوم، ولی نمی‌دانم چرا از هوش نمی‌رفتم؟! چند
باری خواب مرا از پا انداخت و مثل تخته سنگی به زمین افتادم، ولی

نگهبان هر بار بوسیله‌ی پاشیدن آب سرد به صورتم و ضربه‌های چک و لگد به زور بیدارم نگه می‌داشت

تندیس‌هایی که شیوه‌های شکنجه توسط شکنجه‌گر معروف ساواک یعنی حسینی را نشان می‌دهد

شکنجه‌های روحی ساواک

از شیوه‌های گوناگون و بی‌شمار شکنجه‌های روحی-روانی که برای تحت فشار قرار دادن مبارزان و تضعیف روحیه آن‌ها استفاده شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد

تهدید به دستگیری، تجاوز و قتل اعضاء خانواده و بستگان
در سلول‌ها نوارهای موسیقی، صدای ناله و فریاد، صدای آژیر و تیراندازی و ... را با صدای بلند پخش کردن
بیدار نگه داشتن و بی‌خوابی دادن از ۲۴ ساعت تا ۷۲ ساعت
محروم نمودن از استحمام و توالت رفتن
ادراک کردن بر روی متهم
اعدام مصنوعی
و ادراک نمودن مبارزان به درآوردن صدای حیوانات

هتاکي

وادر نمودن به ايستادن براي مدت طولاني

حبس کردن در سلول انفرادي متعفن

تراشیدن مو و محاسن به جهت تمسخر

عريان نمودن

پابند و چشم بند

تجاوز به زنداني‌ها

عمل منافي عفت يکي از شيوه‌هاي شنيع شکنجه روحي - جسمي در دوران رژيم ستم شاهي محسوب مي‌شود. تعرض به مبارزان سياسي در زندان‌هاي طاغوت، در بسياري از موارد، به دليل حفظ کرامت انساني و ترس از آبرو مسکوت مانده يا به طور سر بسته بيان شده است.

گزارش‌هايي از اين شيوه شکنجه غير انساني، در کميته مشترک ضد خرابکاري ساواک، زندان‌هاي قصر، تبريز، اصفهان و شيراز به ثبت رسيده است. در خاطرات «اشرف دهقاني» و «ويدا حاجبي» در کتاب ساعت ۴ عصر به اين شيوه شکنجه اشاراتي شده است. خانم «مهين محتاج» در کتاب خاطرات خود، در اين باب مي‌نويسد: «خانم محمودي به

فرار اشرف کمک کرده و او را مدتی در خانه اش پنهان کرده بود. او جزء معدودی بود که مورد تجاوز قرار گرفته بود

حدود ۱۰ هزار نفر از هموطنان در ۷ سال پایانی حکومت شاه در کمیته مشترک ضد خرابکاری شکنجه شدند

فرو کردن میله آهنی در آلت تناسلی مردان

شکنجه گران از این شیوه دردناک شکنجه، با عنوان «شکنجه مخصوص» یاد می کردند. آن ها ابتدا مبارز را عریان نموده و دست و پای او را به تختی می بستند. سپس میله ای فلزی را با فشار وارد مجرای ادرار او کرده و انتهای میله را توسط سیمی به جریان برق وصل می کردند. در کتاب تاریک روشن آمده است: درد و رنج این شیوه ی شکنجه به حدی بود که مبارز در همان ثانیه های ابتدایی شکنجه از هوش می رفت. درد زیاد در ناحیه آلت تناسلی و دفع خون به جای ادرار از عوارض این شیوه ی شکنجه است.

تندیسی که یکی از روش‌های شکنجه در کمیته مشترک ضد خرابکاری
ساواک در دهه پنجاه هجری شمسی را نشان می‌دهد

لگد زدن به شکم زن حامله

در کتاب ساعت ۴ آن روز آمده است: شکنجه‌گران به قدری در کار
خویش از جنبه حیوانی هم دور می‌شدند که هیچگونه رحمی و شخصیت
و انسانیت و حتی حیوانیت را نیز در نظر نمی‌گرفتند. آری بازجو شکم
بانوی حامله هشت ماهه را مورد نظر خود قرار داده و بر روی آن با
پاشنه کفش خویش می‌کوبید و فریادهای آن را به هیچ می‌انگاشت.
خداوند تفضل کرد و این زن دختری به دنیا آورد که چندین ماه از
دوران نوزادی خویش را در زندان گذراند

خانم محتاج در کتاب خاطرات خود، نقل می‌کند: خانم اکبری مذهبی
بود، سه ماه از دستگیری اش می‌گذشت. خانه دار بود و حامله! حالا
هشت ماهه بود. از او پرسیدم: راسته که منوچهری با لگد شما رو از این
طرف به اون طرف پرت می‌کرده؟ خانم اکبری که چشمان نجیبی داشت
گفت: آره، تعجب می‌کنم چطوری زنده موندم و بچه هم زنده است.
منوچهری چند بار من^و از این طرف اتاق به اون طرف اتاق پرت کرد.
لگدهاش خیلی قوی بود، مثل پَر کاه پرت می‌کرد

با مشـت کویـدن بر دهان

در کتاب‌های خاطرات زندانیان این کمیته آمده است: اغلب بازجویان با مشـت بر دهان زندانی می‌کویـدند که اغلب موجب شکستن دندان می‌شده است. بخصوص دندان‌های جلو که از وسط به طور افقی می‌شکستند و ریشه آن‌ها باقی می‌ماند. اما شکنجه‌گران گاهی تکه آهنی یا مداد در لای دندان‌ها گذاشته و آنگاه با مشـت به چانه می‌کویـدند.

این عمل موجب شکسته شدن چند دندان می‌شد. گاه دستبند را در دهان گذاشته و با مشـت به چانه می‌زدند. این کار موجب شکسته شدن دندان‌های کرسی در قسمت عقب فک می‌گردید که تاج آن‌ها شکسته شده و موجب خرد شدن آن‌ها می‌گردید. شخص خود من هم این شکنجه را تحمل نموده‌ام.

محاكمه شکنجه گران معروف کمیته مشترک ضد خرابکاری در دادگاه
انقلاب

منبع: روزیاتو

خاطرات بتول غفاری دختر شهید ایه الله غفاری

- و اما در مورد مبارزات، مادر من در یک خانواده روحانی، بزرگ شده بود و آن روحانی خودش هم مبارز بود، یعنی مرحوم آیت الله العظمی مقدس تبریزی. او از کسانی بود که هم در دوره رضاخان و هم در دوره حاکمیت شورویها بر آذربایجان و غائله دموکراتها در آنجا، نقش بسیار بسیار فعال مبارزاتی داشت. تا جایی که ایشان را حتی دو بار تا پای دار هم بردند و به دلیل اینکه مردم شورش کردند و با توجه به پایگاه اجتماعی که آن مرحوم داشتند، آنها نتوانستند او را به دار بکشند و الاً تا پای دار هم او را برده بودند. چون مادرم در این خانه بزرگ شده بود و از اول هم پدرم با ایشان شرط کرده بود، با آمادگی آمده بودند. هرگز مادر من در مورد مسائل سیاسی و غیره از پدرم جدا نبودند. گاهی اوقات پدرم مجبور بود در این مبارزه به ارومیه بروند، به منطقه ای به نام ماکو، چُرُرس قره ضیاءالدین، خود ارومیه که معروف به رضائیه بود. مادرم گاهی می بایست یک یا دو ماه تنهایی را تحمل می کرد. سختی را در آن خانه محقر با ماهی 5 تومان شهریه ای که پدرم مثلاً از حوزه می گرفتند که گاهی همین 5 تومان دیر یا زود می شد، با وضعیت بسیار سختی روبه رو می شد. گفتن اینها زشت است ولی برای اینکه مردم بدانند روحانیت چطور زندگی می کرده است بازگو می کنم. بادنجان معمولی را اگر دو

سه روز از آن بگذرد دیگر قابل خوردن نمی باشد. پدرم آن موقعی که بادنجان در میدان قم ارزان بود اینها را می رفتند می خریدند. پوست می کردند و می گذاشتند توی آفتاب تا خشک می شد، مثل سنگ. اینها را نگه می داشتند برای وقتی که مثلاً بادنجان کمی گران تر می شد، همانها را دو روز در آب خیس می کردند. روغن هم در منزل ما خیلی کم پیدا می شد که آنها را سرخ کنند. معمولاً آنها را آب پز می کردند. گوجه فرنگی را در ارزانی می خریدند، از وسط می بریدند. رویش نمک فراوان می پاشیدند که نگندد و آنها را در پشت بام خشک کرده و هنگام گرانی از آن استفاده می کردند. من خاطرم هست که دایی

من که او هم روحانی بود ولی وضعیت مالیشان از ما بهتر بود، گهگاهی هوس می کردیم که به خانه ایشان برویم. مادرم می گفت: برای چه می خواهید به خانه دایی بروید؟ می گفتیم: در خانه ما پنیر قسمت می شود و هر کدام از ما مقدار کمی می خوریم ولی در آنجا پنیر را سر سفره می آورند و هر کس هر قدر که می خواهد می خورد. وضعیت معیشتی مادرم این گونه بود. وضعیت بدی هم که پیش آمد بیماری ایشان بود. من می دیدم که مادرم گاهی از شدت بیماری در خانه گریه می کردند و ناله و ضجه می زدند ولی به محض اینکه پدرم از در می آمدند گریه ایشان تبدیل به خنده می شد و خانه آرام می گرفت. گریه، ناله و ضجه

همه فراموش می شد. همه دردشان را فراموش می کردند و با پدرم صحبت می کردند و می خندیدند. پدرم که می رفت، می گفتم: مادر، شما تا یک ربع پیش ناله و گریه می کردید چطور است تا پدر از در می آید درد شما هم خوب می شود؟ می گفت: نه مادر، او دیگر به اندازه کافی در بیرون زجر کشیده است و با مشکلات و سختی و مردم و رژیم و مسایل مالی و غیر مالی و ... سر و کله زده است، حالا که می آید خانه دردی هم من روی دردش اضافه کنم؟! نکته دیگر اینکه پدر و مادر من نسبت به روابط خودشان بر خلاف برخی خانواده های امروزی بسیار باحیا و عفت بودند. یعنی این مسایل در خانه اصلاً قابل درک نبود و مادرم در خانه هم محجّب و معمولی زندگی می کرد.

در طول زندگی نزدیک به 30 ساله ای که مادرم با پدرم داشت؛ یک بار نبود که مادرم به خاطر مبارزه، درشتی، تلخی و یا ناراحتی کند. سالهای متمادی اگر ایشان باید به زندان می افتادند، می افتادند و مادرم پشت میله های زندان می ایستاد و به جای اینکه با پدرم از مشکلات زندگی صحبت کند، گاهی با پدرم به درشتی می گفت که نکند ضعف نشان دهد. به جای اینکه مثلاً از پدرم بخواهد که «بیا بیرون، کاری کن بیایی بیرون، خسته شدم، ول کن، سخته»، واقعاً یک زن با سه بچه بدون امکانات مالی، بدون ابزار، بدون ماشین. مادرم با 3 بچه از همین جا، از

همین تهران نو، هفته ای دو روز باید می رفت زندان قزل قلعه، نه پول تاکسی دارد، نه ماشین، نه امکانات. تک و تنها هفت، هشت تا ماشین عوض می کرد تا برسد به زندان. صبح که می رفت، عصر برمی گشت. تمام بدنش خیس آب بود، خسته و کوفته. ما هیچ وقت ندیدیم که ایشان گله کند.

سال 1354 سالروز شهدای فیضیه بود. من داشتم می رفتم قم. آن روز تهران بودم. مادرم گفت: قم چه خبر است؟ گفتم: احتمالاً سالروز شهدای فیضیه است، ممکن است آنجا شلوغ شود. من هم می خواهم بروم. گفت: من هم می آیم. گفتم: مادر، شما مریضی، الآن حدود 60 - 65 سال داری، تو کجا می خواهی بیایی. کاری نمی توانی بکنی. گفت: نه، من هم می آیم. علی رغم اینکه می دانستم مادرم دست و پای مرا خواهد بست ولی چون مادر بود اصرار داشت و من هم مجبور شدم موافقت کنم. من یک پیکان مدل 48 داشتم. وقتی آمدیم سوار ماشین شویم دیدم مادرم در حیاط به زور دسته بیلی را از بیل جدا می کند. گفتم: مادر، چه کار می کنید؟ گفت: این چوب را دریاور بگذار داخل ماشین. لازم می شود. گفتم: به چه دردت می خورد؟ گفت: تو دخالت نکن. گفتم: بسیار خوب. بالاخره کمک کردم چوب را جدا کرد. بعد گذاشت روی پله و از وسط نصف کرد و گذاشت توی ماشین. گفت: لازم می

شود. ساعت 9 رسیدیم به قم. به محض اینکه پیاده شدیم، دیدیم جلوی فیضیه شلوغ است. تعداد زیادی از طلبه ها هستند. دیدم مادرم چوب را برداشت و گذاشت زیر چادرش و گفت: دنبال من نیا. با من کاری نداشته باش. من گم نمی شوم. من در جیبم 20 تومان پول هست. اگر هم جایی رفتم سراغ مرا نگیر. اگر شد شب می آیم فلان جا. (منزل یکی از بستگان) گفتم: بسیار خوب. تا اینکه شلوغ شد. ساواکیها حمله کردند. ارتشیهها مشخصا حمله کردند و من متوجه شدم که مادرم جلوی شهربانی ایستاده است. آن موقع کامکار رئیس شهربانی بود. یکدفعه دیدم از زیر چادر چوب را درآورد و محکم توی گردن رئیس شهربانی زد، که رئیس شهربانی به زمین افتاد. یک کمی نگران شدم که الان مادرم را می گیرند. که یکدفعه دیدم چوب را انداخت و در بین خانمها گم شد.

بعد وقتی درگیری سخت شد دیدم یک خانمی به حالتی که مثلاً گدایی می کند نشسته کنار خیابان و گویا درمانده است. نه انگار که توی این مردم بوده است. آمدم دیدم مادرم است. خواستم با او حرف بزنم دیدم اشاره کرد. برو، برو. اینجا نمان. اگر پیش من بمانی خیال می کنند من مادر تو هستم و مرا می گیرند. نیم ساعتی بود، چون تظاهرات هنوز ادامه داشت من بودم و بعد رفتم. عصر که شد دیدم به خانه آمد. گفتم:

چه کار کردی؟ گفت: هیچی. آنها آمدند مرا کنار خیابان دیدند، خیال کردند من یک زن فقیرم که کنار خیابان نشسته ام

بعدها که این مسایل گذشت و من رئیس شهربانی را دیدم گفت: آقای غفاری، مادر شما یک ضربه محکمی به من زده است. گفتم: کی فهمیدی مادر من زد؟ گفت: بعدها فهمیدم. گفتم: پس چرا مادرم را نگرفتی؟ گفت: بیایم بگویم چه؟ بیرون به من می خندند که یک پیرزن با چوب زده به گردن من که تا بن دندان مسلح بودم

در حوادث و راهپیماییهایی که قبل از انقلاب در ایران بود در سال 1357، به طور مشخص مادرم در غالب این حرکتها حضور داشت. منبرهایی که می رفتم همان طور. منتها چون به لحاظ بدنی بیمار بود، در شهرستانها که می رفتم حضور نداشت جز یک بار که با هم مجبور بودیم از تهران خارج شویم و به زنجان برویم. خاطرم هست که یک بار، شب محرم در سال 56 که وضعیتم خیلی متلاشی شد و من روی منبر عکس شاه را پاره کردم، وقتی از منبر آمدم پایین به خانه یکی از بستگان رفتم. او با اینکه روحانی بود به جای اینکه ما را پناه دهد، مرا نیمه شب، از خانه اش بیرون کرد؛ به این عذر که من چند تا دختر دم بخت دارم. ممکن است بریزند و من بدبخت شوم. شما امشب جای دیگر بخوابید. من ماندم که چکار کنم؟ با خانم و مادرم مشورت کردم. بنا شد به

تبریز برویم، چون به شدت خانه ام تحت کنترل بود. ساواکیها در خانه
ام مستقر بودند. ریخته بودند در منزل. هیچ کدامان نمی توانستیم
ظاهر شویم. شبانه راه افتادیم. من یک چادر و یک کاسه و بشقاب و یک
گاز پیک نیکی که خالی هم شده بود همراه داشتم. هوا هم سرد بود.
زمستان نبود ولی هوا سرد بود. بالاخره گفتم: برویم تبریز. من تا ساعت
دوازده یا یک نیمه شب باید پشت ماشین می نشستم. حدود 4 ساعت
راه پیمودیم. از قزوین رد شده بودیم. نزدیک زنجان بودیم. دیدم دیگر
نزدیک است خوابم ببرد. کنار خیابان پارک کردم. چادر را علم کردم. به
مادرم گفتم: شما داخل پیکان بخواب. بخاری را روشن می کنیم. من و
همسرم و این پسر که چند ماهه بود داخل چادر خوابیدیم. برای اینکه
بچه سرما نخورد، مادرم باید بچه را به خودش بچسباند. من یک کمی که
خوابیدم دیدم مادرم بالای سرم است و می گوید: من از سرما مردم.
بخاری ماشین خاموش است و من دارم از سرما یخ می زنم. دیدم
دستهایش سرد شده و دست و پایش از سرما حرکت نمی کند. کمی
دست و پایش را ماساژ دادم و بعد راه افتادیم و رفتیم تبریز. یعنی این
گونه مادرم در این مسیر همراه و همفکر من بود.

آن چیزی که مهم است این است که در این 27 یا 28 سال که مشخصا
ایشان با پدرم زندگی کرد، مبارزه پدرم بخشی از زندگی مادرم بود؛

منتها مبارزه ای بسیار مقدس. مبارزه ای که اصل خود مبارزه نبود. خدا و پیغمبر اصل بود. چون خدا ما را به مبارزه دعوت کرده بود، نه به خاطر خود مبارزه، مبارزه کنیم.

در زندان هم برخوردهایی زیبا از مادرم به یاد دارم که خیلی ظریف بود. دفعه آخری بود که ما به ملاقات پدرم رفتیم. پدرمان سر و صورتش زخمی بود و به حالتی بود که معلوم نبود 2 ساعتی بیشتر زنده بماند و در حالتی بود که ایستادن نیز برایش سخت بود. محاسن پدرم را هم در زندان از ته تراشیده بودند. ایشان قادر به راه رفتن نبود. یک مأمور او را از پشت نگه داشته بود. ایشان را آوردند در یک اتاق توری، در بند سه زندان قصر. زندانیهایی که به قول خودشان خیلی شرور بودند می آوردند آنجا. من و مادر و برادر و خواهرم را آوردند آنجا و این آخرین دیدارمان بود. پدرم وقتی ما را دید شروع کرد به گریه کردن. من دیدم رئیس زندان، سرگرد زمانی که بعد سرهنگ شد و در دوران انقلاب اعدام شد، از اینکه پدرم گریه می کرد خوشحال است. مادرم از پشت توری داد زد که خجالت بکش! چرا گریه می کنی؟ خوب بالاخره از موسی بن جعفر دفاع کردن هم همین را دارد. گریه نکن، روحیه بچه هایت خراب شد؛ که پدرم خواست با دستهایش اشکش را پاک کند ولی نتوانست و با زانوانش پاک کرد. به مادرم گفتم: چرا مادر این حرف را

زدی؟ گفت: نباید ما ضعف نشان دهیم. بالاخره راه همین است. پس چرا باید یک بازجوی ساواک خوشحال شود و بخندد. بعد پدرم گفت: ضعف نیست بلکه همه بدنم زخم است و درد می کند و من با این وضع بدی که دارم می دانم که دیگر شما را نخواهم دید. در همین موقع بود که پدرم حالش به هم خورد و وقتی او را بردند نیمچه زنده، نیمچه رفته، بود. تقریباً زنده نبود. شاید یک نفسی بعدش زنده بود. وقتی آمدیم به خانه، ما همه ناراحت بودیم ولی مادرمان خیلی صمیمی و جدی بود. اصلاً ما گریه او را ندیدیم. گفت: بالاخره این راهی است که به آن وفادار بود و خود انتخاب کرده بود. ولی یک بار در خانه از لای در دیدم که تنهایی نشسته و حسابی گریه می کند. گفتم: مادر چرا دوگانه عمل می کنی؟ گفت: این

.گریه شخصی است و ما پیش شما اصلاً گریه نمی کنیم.

در راهپیمایی تشییع جنازه ایشان، با توجه به اینکه مادرم ضعیف و مریض بود و در داخل شهر قم تا دارالسلام هم راه زیادی بود و برف هم می آمد، من دستش را گرفتم. گفت: «دست من را ول کن» و به حالت یک مرد قدم می زد. در بهشت زهرا هم وقتی ما جنازه پدرم را تحویل گرفتیم، (یعنی با زیرکی خاصی نگذاشتیم جنازه را دفن کنند و جنازه را به قم فراری دادیم)، وقتی آنجا در تابوت را باز کردند تابوت خون آلود

بود. دایی ام به مادرم گفت: بیا بگیر این هم شوهرت! مادرم هم دیدند و گفتند: راهی که انتخاب کردند آخرش همین بود. غیر از این تصویری نداشتیم. بعد از آن هم، منزل ما شد مرکز کنترل دائمی ساواک. ساواک در منزل ما دوربینش را زوم کرده بود تا آخرین روزی که من از چنگ ساواک گریختم و از کشور خارج شدم، همچنان خانه مان مرکز تردد دائمی ساواکیها و شهربانی چپها بود. حتی ژاندارمهای منطقه تهران. پارس. مادرم خیلی جدی و مصمم با اینها برخورد می کرد.

یک بار هم ریخته بودند در منزل که مرا بگیرند. من از منزل گریختم و مادرم در اتاق، خواب بود. مأمورین ریختند داخل اتاق. مادرم لحافش را برداشته و گفته بود: کیه؟ چی می خواهید؟ گفته بودند: هادی غفاری کو؟ او جواب داده بود او رفت، او به دست شما نمی افتد. یک سیلی به صورت او زده بودند که کجا رفته؟ مادرم گفته بود: مگر به من گفت کجا فرار کرده؟ بالاخره وقتی دستشان به من نرسید، مادر پیر مرا بردند. مادرم با خنده می گفت: من به آنها می گفتم نامحرمید، دست

به من نگذارید! و مرا تلو تلو آوردند توی ماشین و بردند برای قرارگاه شماره دو پلیس؛ نزدیک میدان حافظ. فرمانده قرارگاه سرهنگی بود به نام سرهنگ ساعتچی. مادر تعریف می کرد و می گفت: آنجا سرد و یخبندان بود. 26 نفر بودیم که مرد و زن همه را در یک اتاق انداخته

بودند. در گوشه ای کز کردم و تا صبح خوابم نبرد. برای اینکه کف اتاق خیلی سرد بود. موزائیکی بود که رویش یک موکت نمدی نازک بود. - ایشان روماتیسم داشت - می گفت: فردا صبح ساعت 7/5 شد، همه ما را به صف کردند که سوار مینی بوس کنند و به زندان شهربانی که آن موقع به آن، کمیته ضد خرابکاری می گفتند ببرند. من و بقیه را صورت برداری کردند. 27 نفر شدیم و در دفترچه نوشتند و تحویل یک افسر ستوان دو دادند. فکر کردم من با بقیه فرق دارم. من را الآن می برند زندان و از من حرفهایی را می خواهند. می دانم که پسرم کجاست. (چون من معمولاً به خانه عمویم می رفتم.) من باید خانه عموی شما را لو بدهم و این حرفها. لذا باید قبل از اینکه به زندان بروم فرار کنم. وقتی ما را آوردند به صف که سوار مینی بوس شویم من سرم را پایین انداختم و پیاده رو را آمدم پایین. در یک چشم به هم زدن رسیدم سر چهارراه حافظ. گفتم: تاکسی! ته شاپور 20 تومان

آن موقع این مسیر را 2 تومان کرایه می گرفتند. من آن موقع در انتهای خیابان شاپور سابق در منزل عمویم مخفی بودم. دیدم در زده شد. در را باز کردند. دیدم مادرم آمد داخل. گفتم: چه شده؟ گفت: فرار کردم. و بالاخره این ماجرا گذشت تا اینکه مدتها بعد من دستگیر شدم و سرهنگ ساعتچی مرا در زندان دید. به من گفت: پوست از کله تو

خواهم کند. گفتم: برای چه؟ گفت: مادر تو سبب شده که من یک درجه خلع شدم. من سرهنگ دو بودم و می خواستم دو، سه روز دیگر سرهنگ تمام شوم! به جای اینکه سرهنگ شوم سرگرد شدم. یعنی یک درجه هم تنزل کردم! گفتم یعنی چه؟! گفت: مادر شما را توی ساختمان با زندانیان دیگر شمردیم؛ دیدیم مجموعاً 27 نفر هستند. داخل مینی بوس هم شمردیم؛ دیدیم 26 نفرند! یعنی به فاصله 5 قدم ما نفهمیدیم آب شد، پرنده شد، هوا رفت، بخار شد، دود شد! و بالاخره همه ما را به تنزل درجه محکوم کردند.

البته مادرم هم بعد از این جریان از آن خانه رفتند به خیابان عارف، منزلی را اجاره کردند و تا بعد از انقلاب هم در آنجا ساکن بودند؛ که دیگر ساواک دستش به ایشان نرسید. این زندگی شخصی مادرم بود

چستان و معما

چیستان ها و معماها!

چطور می شود چهار نفر زیر یک چتر به ایستند و خیس نشوند؟ وقتی هوا آفتابی باشد این کار را انجام دهند!

چرا لك لك موقع خواب يك پایش را بالا می گیرد؟ چون اگر هر دو را بگیرد، می افتد

شبا هت دماسنج و ورقه امتحانی چیست؟ وقتی که هر دو به صفر برسند، آدم می لرزد!

چرا همه می گویند: «عرضی ندارم» و به جای آن نمی گویند: «طولی ندارم»؟ اگر! بخواهم جوابش را خدمتتان «عرض» کنم 2 ساعت «طول» می کشد

!

چرا قبل از اینکه لقمه به دهان برسد، دهان باز می شود؟ چون درست نیست چنین میهمان عزیزی پشت در بماند

01-07-2010, 00:37

! «فیل سیاه» را چه جوری می کشند؟ با «تفنگ فیل سیاه کش»

! «فیل قرمز» را چه جوری می کشند؟ با «تفنگ فیل قرمز کش»

فیل سفید» را چه جوری با «تفنگ فیل قرمز کش» می کشند؟ کاری می کنند که «
«فیل سفید» خجالت بکشد و سرخ بشه بعد اونو با «تفنگ فیل قرمز کش»
! می کشنش

فیل سفید» را چه جوری با «تفنگ فیل سیاه کش» می کشند؟ کاری می کنند که «
! «فیل سفید» از خفگی سیاه بشه بعد اونو با «تفنگ فیل سیاه کش» می کشنش

۲. آن چیست که به بزرگی فیل است ولی وزن ندارد؟ سایه فیل

فرض کنید راننده اتوبوس برقی اید. در ایستگاه اول 6 نفر وارد اتوبوس - 1 می شوند ، در ایستگاه دوم 3 نفر بیرون می روند و 5 نفر سوار می شوند. راننده چند سال دارد؟

پنج کلاغ روی درختی نشسته اند ، 3 تا از آنها در شرف پروازند ، حال چه 2-
تعداد کلاغ روی درخت باقی می ماند؟

شیب یک طرف پشت بام شیروانی شکلی ، 60 درجه و طرف دیگر 30-3 درجه است ، خروسی روی این پشت بام تخم گذاشته است. تخم به کدام سمت

پرت میشود؟

این سوال حقوقی است. هواپیمایی از ایران به سمت ترکیه در حرکت است -4
و در مرز این دو سقوط می کند ، بازمانده ها را کجا دفن می کنند؟

من دو سکه به شما می دهم که مجموعش 30 تومان می شود ، اما یکی از -5
آنها نباید 25 تومانی باشد چطور؟

جواب سوال 1: راننده اتوبوس هم سن شما باید باشد؛ چون جمله ی اول پرسش
می گوید : تصور کنید راننده ی اتوبوسید

جواب سوال 2: همه کلاغ ها ، چون آنها فقط در شرف پروازند و هنوز از روی
درخت بلند نشده اند

جواب سوال 3: هیچ کدام. خروس ها که تخم نمی گذارند. اگر شما سعی کرده اید پاسخ را از راه محاسبات و مقایسه ی اعداد به دست بیاوید ، شما دوباره با اعداد منحرف شده اید.

جواب سوال 4: بازمانده ها را دفن نمی کنند . آنها جان سالم به در برده اند. شما با کلمات حقوقی و دفن کردن منحرف شده اید

جواب سوال 5 : یک 25 تومانی و یک 5 تومانی. به یاد بیاورید که فقط یکی از آنها نباید 25 تومانی باشد و همین طور هم هست. یک سکه 5 تومانی داریم. شما با عبارت یکی از آنها نباید فریب خورده اید

آن چیست که یکی است و همیشه با تو است ؟ - 1

عجایب جنگل بی پایه دیدم، عجایب چادر بی سایه دیدم، - 2
بدیدم صنعت پروردگارم، دوتا سوداگر بی مایه دیدم

عجایب صنعتی دیدم در این دشت، درخت پرگلی بی سایه میگشت ؟ - 3

آن چیست که از میان آب می گذرد، ولی خیس نمی شود؟ -4

آن چیست که نمیتوانید ببینیدش، یا بچشیدش، یا با دستتان لمسش بکنید، -5
ولی برای همه تان لازم است و همه جا هست؟

خدا -1

آسمان و خورشید و ماه -2

آسمان پرستاره -3

نور -4

هوا -5

آن جسم عجب چیست که بر چرخ پدید است - 6

که پرده ماه است و گهی حاجب شید است؟

7- نه دست دارد، نه پا دارد، از همه جا خبر دارد -

8- آن چیست که تا آسمان نگرید، اشکش روان نمی شود؟

9- آن چیست که نه دست دارد و نه پا، در همه جای زمین است و نمی رود به
هیچ جا؟

10- آن چیست که نه دست دارد، نه پا، نه استخوان دارد، نه گوشت، ولی
همیشه راه میرود و و هیچ وقت هم خسته نمی شود؟

ابر -6

7- باد

8- باران

9- خاک

10- آب جوی و رود

11- آن چیست که خودش آب، دشمنش آب؟

12- آن کدام دوبرادرند که در زیر یک کوه زندگی میکنند، و هیچ وقت خانه یکدیگر را نمی بینند؟

13- آن کدام شب تاریک است که در میان روز دیده میشود؟

!این سر کوه، آرّه آرّه آن سر کوه، آرّه آرّه میان کوه، گوشت بره -14

یخ -11

چشمها -12

سیاهی چشم -13

دندانها و زبان -14

از اینجا تا به شوستر همه ش خونِ کبوتر

گل سرخ

از دور دیدم ماه را از دل کشیدم آه را
آن ترک تیر انداز را برهم زده شیراز را

کبریت

اطلس سبز و سرخ پوشیده، در میان دو کاسه چوبین، نو عروسی به ناز خوابیده

پسته

اولم آخر پلنگ است که زیبا وقتِ جنگ است دومم آخر شیر است
که بر جنگل امیر است سومم میان ببر است چو توفان و چو ابر است آخرم آخر
گربه است ولی مایه خنده است
با بچه ها همبازیم چه نازیم، چه نازیم مَشَشَنگم و قشَنگم که خیلی شوخ و شنگم

گربه

اولم اول زمستان، آخرم آخر باغ دومم رفته زمستان، آمده میان باغ

زاغ

گنبد سبز چمنی، توش گل سرخ یمنی، چشمه آبش را ببین، شطّ فراتش را ببین

هندوانه

دو دکان پنج خریدار لنگشو بگیر، بزن به دیوار

گرفتن اب بینی با دست

صندوق چوبی، پر از روغن کوهی

گردو

بافتم و بافتم، پشت کو انداختم

گیس

یوز پلنگ بی دُم، نه جو خورده نه گندم، گشت زند بیابان، نفع دهد به مردم

زنبور عسل

شوهر کردن دختر پادشاه-1

دختر پادشاهی از پدر خود میخواهد، که او را تنها به کسی شوهر دهد که بتواند به پرسشهای منظوم او پاسخ گوید، بزرگان و امیرزادگان، همه از پاسخ گفتن درمی مانند و سرخود رادر این راه برباد میدهند. تا آنکه دلاک کچلی در پاسخگویی به پرسشهای دختر پادشاه توفیق حاصل می کند. پرسشهای آن دختر

چنین بود: من اگر آهوی شده به کوهها بگریزم، چه می کنی؟ 2- من اگر مشتی دانه شده، برزمین ریختم، چه می کنی؟ 3- من اگر گلی شده بر کوهها رُستم، چه می کنی؟ 4- من اگر سببی شده به درون صندوقی رفتم، چه می کنی؟ پاسخ آن دلاک کچل چه بود؟

خویشاوندی-2

دو مرد نسبت به هم، دایی و خواهرزاده اند. یعنی اولی دایی دومی و خواهرزاده اوست، دومی نیز دایی اولی و خواهرزاده وی می باشد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جهانگردی-3

جهانگردی توسط قبیله ای وحشی شد. اما به او اجازه داده شد تا جمله ای بگوید. ولی بدین شرط که اگر جمله او صحت داشته باشد او را در روغن جوشان

بسوزانند و اگر غلط باشد، با تیرزهر آگین مورد هدف قرار دهند. جهانگرد
هوشیار با کمی فکر پاسخ داد که موجب نجات او از مرگ شد. به نظر شما پاسخ
او چه بود؟

: پاسخ ها

دلاک کچل نیز پرسشهایی مطرح کرد که این پرسشها در حقیقت، پاسخ -1
پرسشهای آن دختر بود. او پرسید 1- اگر من سگی شده آهو را گریزاندم، چه
می کنی؟ 2- اگر من خروسی شده دانه ها را برچیدم چه می کنی؟ 3- اگر من
باغبان خردسالی شده، گل را چیدم، چه می کنی؟ 4- اگر من دامادی شده،
سیب را خوردم و بدن ترا در آغوش گرفتم چه می کنی؟ همینکه پسرک دلاک
این جمله را برزبان راند، دختر پادشاه فریادی کشیده و گفت: آی دایه ها، معمای
مرا پیدا کردند و او را به پسر دلاک دادند

هر چند که این نوع خویشاوندی به ندرت اتفاق می افتد، ولی غیر ممکن -2
نیست. دو مرد را در نظر می گیریم که زنشان فوت کرده و هر کدام یک دختر
اولی را به دارند. اولی دختر دومی را به عقد خود در می آورد و دومی نیز دختر

یکدیگر و در عین حال داماد هم محسوب می زنی می گیرد و آن دو پدر زن شوند. هر کدام از آنها صاحب پسری می شوند. اگر کمی فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که هر یک از این دو پسر نسبت به دیگری هم دایی محسوب می شوند و هم خواهر زاده

پاسخ داد: «با تیر زهر آگین مورد هدف قرار می گیرم» و بدین ترتیب از 3- مرگ رهایی یافت

معمای بیل گیتس

این معما را بیل گیتس در سال 2002 طراحی کرد تا از بین 100 مهندس یکی را برای شرکتش انتخاب کند. حال بفرمایید که هر کلید کدام چراغ را روشن می کند؟

دو اتاق در مجاورت هم قرار دارند. هر کدام یک در دارند ولی هیچکدام پنجره ندارند. درهایشان که بسته باشد درون اتاقها کاملاً تاریک است. در یک اتاق سه چراغ برق به توانهای ۱۰۰، ۱۱۰ و ۱۲۰ وات و در اتاق دیگر سه کلید برق مثل هم وجود دارد. ما نمیدانیم کدام کلید کدام چراغ را روشن میکند (مثلاً نمیدانیم

آیا کلید وسطی مربوط است به چراغ وسطی یا به چراغهای دیگر اما بطور قطع میدانیم که هر کدام از کلید ها یکی از چراغها را روشن میکند. همچنین ترتیب چراغها را هم نمیدانیم). شما معلوم کنید که هر کلید مربوط به کدام چراغ است. برای اینکار و در شروع، شما باید در اتاق کلیدها باشید و کار را از آنجا شروع کنید. شما میتوانید هر چند مرتبه که بخواهید کلیدها را روشن و خاموش کنید. اما شما تنها هستید و نمیتوانید از کسی کمک بگیرید و هیچگونه وسیله ای هم خواه برقی خواه غیر برقی به همراه ندارید و مهمتر از همه اینکه شما حق ندارید بیش از یکبار وارد اتاق چراغها شوید و وقتی که وارد شدید و بیرون آمدید، دیگر نمیتوانید مجددا وارد آن اتاق بشوید

: جواب

یکی از کلید ها را روشن کنید و یکی دو دقیقه بعد آنرا خاموش نمایید. حالا کلید دیگری را روشن کنید و به اتاق چراغها بروید. چراغی که روشن است مربوط است به کلید دوم. دو چراغ دیگر را لمس کنید، آنکه گرم است مربوط است به کلید اول و البته آنکه سرد است مربوط است به کلید سوم است. اگر شما نتوانستید این معما را حل کنید یقینا به این دلیل بوده است که به فیزیک معما که همانا حرارت تولید شده در چراغها است توجه نداشتید و فکر خود را متمرکز بر تناظر چراغها و کلیدها نمودید، راه حلی که هرگز شما را به جواب

• نخواهد رساند

توان چراغها هم هیچ ربطی به حل معما ندارد. آنها را فقط برای گمراه کردن شما
• در معما گنجانده شده است

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این - 1
پسر با توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین
چیزی ممکن است؟

جواب چیستان: تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هر یک با مادر
شوهر مرده یا مطلقه دیگری ازدواج کنند و هر یک از آن مادران پسرى دنیا
آورند. این پسر برای زن دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

از میان تعدادی زن و مرد برهنه، چگونه می توان آدم و حوا را شناخت؟ - 2

: جواب چیستان

آدم و حوا ناف ندارند. زیرا آنان از شکم مادر متولد نشده اند که نیازی به بند
ناف و ناف داشته باشند! آدم از بهشت آمد و حوا نیز از پهلوی آدم خلق شده

است

شخصی تخم مرغ را دانه ای 70 ریال خرید و دانه ای 50 ریال فروخت - 3
و سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : او نخست میلیاردی بود، اما در اثر زیانهای پی در پی بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

حکم اعدام متهمی را صادر می کنند و مضمون «بخشش لازم نیست، - 4
اعدامش کنید.» را به امضاء دادستان می رسانند. پس از امضاء دادستان، مأمور اجرای حکم، با تغییری در مضمون، جمله را به صورتی در می آورد که جلو اعدام متهم را می گیرد، او چه تغییری در جمله بوجود می آورد؟

جواب چیستان : مأمور ویرگول را از جلو کلمه «نیست» بر می دارد و جلو کلمه «بخشش» می گذارد، بدین ترتیب: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید»

این عبارت را درست بخوانید: گندم فروشا، ارزن آمد نخود آمد ماش - 5
«فرستادیم برنجش مده، برنجش بده»

جواب چیستان: عبارت اینگونه خوانده می شود: «گندم فروشا، ار، زنی آمد، نه
»خود آمد ماش (ما او را) فرستادیم، به رنجش مده، برنجش بده

h-m-b-a-a4-b-r: عبارت زیر را بخوانید - 6

«جواب چیستان: عبارت مزبور چنین خوانده می شود: «هاشم بیا آچار بیار»

می دانیم که در بهشت هر چه بخورند دفع نمی شود، در جهان مادی - 7
کدامیک از مثالها و شواهد را می توان یافت که با آن امر همسان باشد؟

جواب چیستان: بچه در شکم مادر

منظور از «کانت واز بود» چیست؟ - 8

: جواب چیستان

یعنی: «بود، بود، بود» زیرا «کانت» در عربی به معنی «بود» و «واز» در زبان انگلیسی به معنی «بود» و بود نیز در زبان پارسی به معنی بود است

شخصی برای نخستین بار سوار یک خودروی «فولکس واگون» شد و - 9
بسوی شهری حرکت کرد، درمیان راه خودروی او خراب شد ناچار ماشین را به
کنار جاده هدایت کرد و کاپوت ماشین را بالا زد، ولی با کمال تعجب دید نه
ازموتور خبری هست، نه از سیلندر و نه چیز دیگر چطور چنین چیزی ممکن
است؟

جواب چیستان: زیرا موتور فولکس واگن در عقب آنست نه در جلو

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر - 10
راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و
کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری باو

ندارد

GORJI

در اتاقی یک زن و شوهر نشسته اند. یک نفر هم در حال خواندن نماز است، نفر چهارم هم روزه دارد. به ناگهان مردی از در وارد می شود، با وارد شدن او، این زن و شوهر به هم حرام می شوند. نماز آن شخص و روزه نفر چهارم هم باطل می گردد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : مردی که ناگهان وارد می شود، شوهر پیشین آن زن بوده که بیش از چهار سال بدون اطلاع او را ترک گفته و از خود خبری به جای نگذاشته است. بنابراین، آن زن پس از گذشت چهار سال انتظار، بتصور اینکه شوهرش از دنیا رفته، با اجازه حاکم شرع طلاق می گیرد و با مرد دومی ازدواج می کند و از میراث باقیمانده شوهرش، سهمی در اختیار کسی می گذارد تا برایش نماز بخواند، پولی نیز به نفر چهارم می دهد تا برای او روزه بگیرد. پس از بازگشت او، شوهر دوم به او حرام می شود و چون آدم زنده و کیل و وصی نمی خواهد،

روزه و نماز آندو نیز باطل می گردد

آدرویش، خداداده سه تا میش. یکی شیرش حلال و گوشتش حرام، - 12
یکی گوشتش حلال و شیرش حرام و سومی هم گوشتش حرام، هم شیرش

: جواب چیستان

اولی مادر است که شیرش حلال و گوشتش حرام است، دومی همسر است که
گوشتش حلال و شیرش برای شوهر حرام است و سومی خواهر است که هم
شیرش برای برادر حرام است و هم گوشتش

!آمد و رفت، آمد و نرفت، زائید و نمرد، نزائید و مرد - 13

جواب چیستان : آنکه آمد و رفت «عُمر» است، آنکه آمد و نرفت، «تجربه» و
«قرآن» است. انکه زائید و نمرد، «حضرت مهدی عج» و حضرت خضر هستند
نزائید و مرد، حضرت آدم است

جملات زیر، مصداق چه حکایتی هستند؟ « برو، اگر نیامده، بگو بیاید. - 14
رفتم، نیامده بود، گفتم: بیاید، چرا نیامد؟ حتماً آمده که نیامده است. اگر نیامده
» بود می آمد

جواب چیستان : سه نفر دزد هستند که یکی از آنان در کوچه کشیک می کشد و
دو نفرشان از دیوار خانه بالا می روند و وارد خانه می شوند. یکی از آنان در
صندوقخانه مشغول جمع آوری اثاث است و دومی مشغول انتقال اثاث به خیابان،
آنکه کشیک می دهد، به دزد دوم می گوید: برو، اگر صاحبخانه نیامده بود، بگو
دزد سوم بیاید. دزد دومی می گوید: «رفتم نیامده بود، گفتم بیاید» کشیک دهنده
می گوید: «پس چرا نیامد؟ حتماً (صاحبخانه) آمده که (دزد سوم) نیامده است!
»! اگر (صاحبخانه) نیامده بود، (دزد سوم) می آمد

شخصی در یک اتاق به ابعاد $20 \times 20 \times 5$ متر، خودش را با یک - 15
ریسمان دومتري از سقف آویزان می کند و دار می زند. وقتی به در اتاق او می
آیند و می بینند از او صدایی شنیده نمی شود، نگران می شوند و در را می شکنند
با کمال تعجب می بینند، او از سقف خودش را دار زده است و در اتاق را از

درون قفل کرده و کلید را در جیبش گذاشته است. با اینکه میز، صندلی، نردبام یا چیز دیگری در اتاق نبوده است، او چگونه خود را دار زده است؟

جواب چیستان : پیش از خودکشی، تعدادی قالب یخ به درون اتاق می آورد، آنها را روی هم و زیر پا می گذارد و با استفاده از آنها طناب را به سقف وصل می کند و به گردن خود می اندازد. آنگاه یخها کم کم آب می شوند و از پایین در اتاق به بیرون تراوش می کنند بطوریکه هنگام حضور دیگران اثری از یخها نبوده و همین امر موجبات شگفتی آنان را فراهم می سازد

GORJI

01-07-2010, 11:39

شخصی چگونه – بدون استفاده از هواپیما – خود را دو ساعته به مشهد - 16 می رساند؟

جواب چیستان : آن شخص از ماشین یا قطار یا وسیله دیگری (غیر از هواپیما) برای سفر استفاده می کند، در حالیکه دو ساعت به میچ خود بسته یا در جیب خود گذاشته بود

حضرت آدم و حوا شش چیز در بهشت آوردند که هر یک از آنها منشأ - 17
چیزی شد، آن شش چیز کدامند؟

جواب چیستان : عصای موسی (ع) 2- انگشتر حضرت سلمیان (ع) 3- چهار
برگ درخت که با آن حضرت آدم و حوا ستر عورت کرده بودند. یکی از برگها
را آهوی خُتن خورد که از آن مشک به عمل آمد. برگ دوم را گاو دریایی
خورد که از آن عنبر بدست آمد. سومین برگ را کرم خورد که ابریشم از اوست
و چهارمین برگ را زنبور خورد که عسل حاصل آنست

کسانیکه رَحِم مادر را ندیده اند 9 نفرند، آن 9 نفر چه کسانی هستند؟ - 18

جواب چیستان : 1- حضرت آدم (ع) 2- حضرت حوا 3- گوسفند ابراهیم (ع)
4- عصای موسی (ع) 5- خفاشی که حضرت عیسی (ع) ساخت 6- نافه صالح
7- بنا به قولی، ماری که شیطان را وارد بهشت کرد 8- کلاغی که کفن هابیل
را به قابیل داد 9- شیطان لعین

اکنون چهار تن از پیامبران زنده هستند، آن چهارتن کدامند؟ - 19

جواب چیستان: 1- حضرت خضر 2- حضرت الیاس که در زمین است 3-

حضرت ادریس 4- حضرت عیسی که در آسمان است

:از حضرت علی (ع) پرسیدند - 20

واجب و واجبتر چیست؟

نزدیک و نزدیکتر کدامند؟

عجیب و عجیب تر چیست؟

سخت و سخت تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب چیستان: حضرت علی (ع) فرمود: 1- واجب اطاعت از خدا و واجبتر از

آن ترک گناه است 2- نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است 3- عجیب

دنیا و عجیب تر از آن محبت دنیا است 4- سخت قبر است و از آن سخت تر،
دست خالی به قبر رفتن است

jilibilina

01-07-2010, 11:50

فرض کنید در جایی گرفتار شده اید به شما میگویند یک جمله بگو اگر 1-
راست باشد کباب خواهی شد و اگر دروغ باشد آب پز خواهی شد. چه جمله ای
خواهید گفت؟

به جای هر یک از حروف چه عددی قرار دهیم تا عمل تساوی برقرار باشد؟ 2-
$$Dcba = 4 * abcd$$

یک شخص کر و لال میخواهد مسواک بخرد. با در آوردن ادای مسواک 3-
زدن، خواسته اش را به فروشنده می فهماند و موفق به خرید مسواک میشود. در
همین حال شخص کوری وارد مغازه شده و میخواهد عینک آفتابی بخرد او
چگونه باید فروشنده را متوجه منظور خود کند؟

در یک کیسه تعدادی گوی داریم اگر 2 تا 2 برداریم یکی اضافه میماند. 3- 4-

تا 3 برداریم یکی اضافه میماند 4 تا 4 برداریم یکی اضافه میماند 5 تا 5 برداریم یکی اضافه میماند 6 تا 6 برداریم یکی اضافه میماند ولی اگر 7 تا 7 برداریم چیزی اضافه نمی ماند چند گوی در کیسه وجود داشته است ؟

چه تعداد از هر نوع حیوان به داخل کشتی موسی برده شد ؟-5

: جواب ها

1-

فقط دو جمله میتوان گفت : من کباب نمی شوم من آب پز میشم

2-

$$8712 = 4 * 2178$$

3-

. شخص کور لال که نیست پس به فروشنده می گوید عینک آفتابی میخواهم

4-

. تعداد گوی ها 721 عدد می باشد

5-

. حضرت موسی کشتی نداشته است

GORJI

01-07-2010, 12:04

کیوان به مهمانی رفت. او می دانست دعوت شدگان به مهمانی بر دو گروهند: راستگو و دروغگو. اما هیچیک از آنان را نمی شناخت. از مردی پرسید: دروغگو هستی یا راستگو؟ کیوان پاسخ آن مرد را گرفت. پس از دو نفر دیگر پرسید که آن مرد چه پاسخی داد. یکی از آنان گفت که او دروغگوست و دیگری پاسخ داد که او راستگوست. کیوان از پاسخ این دو نفر فهمید که کدامیک از این دو نفر راستگو و کدامیک دروغگو هستند. او چگونه فهمید؟

جواب چیستان : کسی که گفته بود : «او گفت که دروغگوست» دروغگو بوده است. زیرا هیچکس نمی گوید: من دروغگو هستم. در ضمن گوینده برای راستگو جلو دادن خود، سعی می کرده دیگران را دروغگو قلمداد کند و آنکه گفته «او گفت که راستگوست» خودش راستگو بوده است

سه نفر سیاهپوست و سه نفر سفید پوست می خواهند با قایقی که بیش از دو نفر گنجایش ندارد از رودخانه ای بگذرند. سفیدپوستها رانندگی قایق را بلدند اما یکی از سیاهپوستها رانندگی قایق را نمی داند. اگر تعداد سیاهپوستها بیش از سفیدپوستها باشد آنها را خواهند خورد. مثلاً نمی توان دو نفر سیاهپوست و یک سفید پوست راتنها کنار هم گذاشت. اما سفید پوستها آدمخوار نیستند و اگر تعدادشان زیادتیر از سیاه پوستها باشد با آنها کاری نخواهد داشت. چگونه می توان این گروه شش نفری را از رودخانه عبور داد، بدون اینکه به هیچیک از آنان آسیبی رسد؟

جواب چیستان : نخست یک نفر سیاهپوست (که قایقرانی بلد نیست) بهمراه یک سفید پوست به آنسوی رودخانه می روند. سیاهپوست آنطرف رودخانه می ماند و سفیدپوست قایق را بر می گرداند. بار دوم یک سیاه پوست و یک سفید به آنسوی رودخانه می روند سیاه پوست پیاده می شود و سفید پوست بر می گردد. بار سوم باز هم یکنفر سفیدپوست بهمراه یک سیاه پوست به آنسوی آب می رود، سیاه پیاده می شود و سفید قایق را بر می گرداند، بار سوم دو سفید پوست قایق را به آنسوی رودخانه می برند هر دو پیاده می شوند و یکی از سیاهپوستها قایق را بر می گرداند و برای چهارمین بار یک سیاهپوست و یک سفید پوست باقیمانده به

آنسوی رودخانه می روند و باین ترتیب به هیچیک از آنان آسیبی نمی رسد

جملات زیر را درست بخوانید: «زنی زنی زنی زنی خوشش آمد»، «سربازی
»سربازی سربازی سربازی را کُشت

جواب چیستان: جملات مزبور اینگونه خوانده می شوند: «زنی زنی زنی زنی
خوشش آمد» «سربازی سربازی سربازی، سربازی را کُشت

شخصی مدت هفت شب در مهمانخانه ای منزل می کند و چون پول نقد برای
پرداختِ کرایه مهمانخانه را ندارد، قرار می گذارد از هفت حلقه بهم پیوسته طلا
که به همراه دارد، هر شب یکی از آنها را به جای کرایه به مهمانخانه دار بپردازد.
اما می خواهد بیش از یکبار آن حلقه ها را از هم نگسلد. چطور چنین چیزی
ممکن است؟

جواب چیستان: نخست حلقه سوم را پاره می کند و شب اول آنرا به مهمانخانه
دار می دهد. شب دوم حلقه اول و دوم را که بهم پیوسته بود به او می دهد و

حلقه سوم را می گیرد. شب سوم، حلقه سوم را که ابتدا جدا کرده بود به مهمانخانه دار می دهد که جمعاً سه حلقه می شود. شب چهارم، چهار حلقه بهم پیوسته را در اختیار صاحب مهمانخانه می گذارد و دو حلقه بهم پیوسته و یک حلقه جدا (حلقه سوم) را می گیرد. در شب پنجم، حلقه سوم را به مهمانخانه دار می دهد. شب ششم حلقه سومی را می گیرد و حلقه های دوتایی را باو می دهد و در شب هفتم، حلقه تکی را هم بوی تحویل می دهد و بدین ترتیب، تنها با یکبار گسستن حلقه ها، کار را به نتیجه می رساند

منظور از «خروس بیوه» چیست؟

جواب چیستان : منظور از خروس بیوه همان «خرس» است، زیرا خروس بی «و» یعنی بدون واو خرس می شود

GORJI

01-07-2010, 12:08

شخصی در حین خواندن نماز میت، به هنگام سجده، ناگهان سرش به لبه تابوت می خورد پیشانیش می شکند و خون پیشانی او به کفن مرده غسل داده شده می

خورد و آنرا نجس می کند. حالا این سوال پیش می آید که آیا باید مرده را دوباره غسل داد یا باید کفنش را عوض کرد یا چاره دیگری اندیشید؟

جواب چیستان : هیچکدام، زیرا نماز میت اصلاً سجده ندارد تا چنین اتفاقی بیفتد

خداوند متعال چه میخورد، چه می پوشد و چقدر توانایی دارد؟

جواب چیستان : خداوند متعال غم بند گانش را می خورد، عیب آنان را می پوشد و قدرتش بی انتهاست

منظور از جمله «شیخ الحدید مال جدید الاصم شما بود» چیست؟

جواب چیستان : با توجه به اینکه معنی شیخ «پیر» و معنی حدید «آهن» و معنی جدید «نو» و معنی اصم «گر» است، پس معنی جمله مزبور چنین می شود: «پیراهن مال نو گر شما بود

منظور از عبارت شوخی وار «اوری بادی خربا بوزه ایتینگ کُنه پا لَرِشَم سی تینگ کُنه» چیست؟

جواب چیستان : می دانیم «اوری بادی» به زبان انگلیسی بمعنی «هرکس» ، «ایتینگ» بع معنی «خوردن» و «سیتینگ» به معنی «نشستن» است. پس با این ترتیب، عبارت فوق مرادف ضرب المثل معروف فارسی «هر که خربزه بخورد باید پای لَرزش بنشیند» می باشد

از شخصی خواستند خودش را معرفی کند، این شخص شکسته نفسی کرده، خودش را کوچکتر از آنچه بود معرفی کرد و گفت: من «میرزا نیم من بوق بن پشم اندر پانزده» هستم! نام او چه بوده است؟

جواب چیستان : می دانیم بزرگتر از «میرزا» ، «آقا» و بزرگتر از «نیم من» ، «من» و بزرگتر از «بوق» ، «صور» و بزرگتر از «ابن» ، «پدر» و بلندتر از «پشم» ، «مو» و

بزرگتر از «پانزده» ، «سی» است. پس با آن ترتیب. نام شخص مزبور این بوده
«است: «آقا من صور پدر موسی» یا به عبارتی «آقا منصور پدر موسی»

GORJI

01-07-2010, 12:11

آن چیست که با اینکه سه تاست، یکی است و با اینکه یکی است سه تاست

جواب چیستان : تثلیث مسیحیت یعنی «اب» و «ابن» و «روح القدس» است که هر
سه در حقیقت یکی هستند و مراد از یکی سه تاست

آن چیست که پر و خالیش یک وزن دارد؟

جواب چیستان : نوار کاست و ویدئو

من یک سکه کوچک را در چاهی عمیق می اندازم، آنگاه در عرض یک دقیقه

می روم در می آورم، چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان: من که ادعا نکردم می روم سگه را از چاه درمی آورم بلکه گفتم: در عرض یک دقیقه می روم «در» می آورم. بنابراین مراد از «در» اینجا در اتاق یا راهرو و امثال آنست

رضا از طبقه دهم ساختمانی به زمین افتاد ولی نمرد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان: زیرا گفتیم رضا از طبقه دهم ساختمانی به زمین افتاد «ولی» نمرد. چون «ولی» که از ساختمان بزمین یفتاده است تا بمیرد

یکنفر اهل منطق به شهری وارد شد و تصمیم گرفت نزد سلمانی برود و سروصورتش را اصلاح کند. آن شهر دو سلمانی بیشتر نداشت. وقتی مرد بسراغ نخستین سلمانی رفت، او را با سر و صورتی آشفته و پرپشت و موهایی ژولیده و

نامرتب و هنگامی که به سراغ دومین سلمان رفت، او را با موهای بسیار مرتب و ریشی تراشیده یافت. لذا تصمیم گرفت نزد نخستین سلمان برود و سروصورتش را بپیراید. چرا او چنین تصمیمی گرفت؟

جواب چیستان: زیرا با نگاه کردن به موهای نخستین سلمان، فهمید او توسط دومین سلمان که مردی ناشی بوده سلمان شده است؛ اما سلمان دوم که موهای مرتب و منظم داشته، توسط سلمان اول اصلاح شده است. بنابراین تصمیم گرفت نزد نخستین سلمان برود و چون شنیده بود «سلمان ها وقتی بیکار» می شوند، سر یکدیگر را اصلاح می کنند

GORJI

01-07-2010, 12:19

چرا شکارچی به هنگام شکار، یک چشمش را می بندد؟

جواب چیستان: زیرا اگر دو چشمش را ببندد، جایی و کسی را نخواهد دید و قادر به شکار نخواهد بود

جزایر «لانگرهانس» در کجا هستند؟

جواب چیستان : در لوزالمعده آدمی

وجه تشابه «سنگگ سوخته» ، «آدم غرق شده» و «زن آبستن» چیست؟

جواب چیستان : وجه تشابه آنها این است که هر سه، در نتیجه دیر بیرون آوردن بدین روز افتاده اند. سنگگ در اثر دیر بیرون آوردن از تنور سوخته شد، غریق در اثر دیر بیرون آوردن از آب غرق شده و همینطور زن آبستن

زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری درِ اعدام. این زندان دارای دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خود زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه می دهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ طرف مقابل

بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند تا به آزادی او بینجامد چیست؟

جواب چیستان : به یکی از دربانها نزدیک شده، از او می پرسد: « آقا، اگر من از دربان دیگر بپرسم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر دری را که دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ اعدام است لذا برعکس عمل کرده، از در دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را از دروغگو بپرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ اعدام را نشان خواهد داد لذا او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان راستگو بپرسد، چون او راستگوست، عین عبارت دروغِ دروغگو را بیان خواهد کرد و خواهد گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) بپرسی فلان در را نشان خواهد داد و چون دروغگو، درِ اعدام را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و عین گفته او رانیز راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنرا برعکس نموده از در آزادی خارج خواهد شد

»این جمله را درست بخوانید: « کور مرد شلغم خورد

جواب چیستان : تلفظ درست کلماتِ جمله چنین است: کور مُرد، شَل، غَم خورد

e.h.s.a.n 2000

01-07-2010, 12:25

:معما

در این معما دو اتاق در مجاورت هم داریم که هیچکدام پنجره ندارند ولی هر کدام یک در ورود و خروج دارند. در یکی از اتاقها سه چراغ برق و در اتاق دیگر سه کلید برق مثل هم وجود دارند. ما نمیدانیم کدام کلید کدام چراغ را روشن میکند.

الف: میتوانید هر چند مرتبه که بخواهید کلیدها را روشن و خاموش کنید
ب: نباید بیش از یک بار وارد اتاقی که چراغها در آن قرار دارند شوید. فقط یک بار می توانید وارد اتاق چراغها شوید و وقتی بیرون آمدید دیگر نمی توانید به اتاق چراغها برگردید.

ج: نباید از کسی کمک بگیرید و هیچ وسیله ای هم در اختیار ندارید
سوال: معلوم کنید که هر کلید کدام چراغ را روشن می کند؟ (مثلا: کلید وسطی لامپ وسط را روشن می کند یا یکی از دو چراغ کناری را؟ ، باید معلوم کنید که هر سه کلید مربوط به کدام چراغها هستند.)

• راهنمائی: باید از اتاقی که کلیدها در آن قرار دارند شروع کنید

• جواب معما

• اول: سعی کنید خودتان جواب معما را پیدا کنید

• معما

در یک اتاق تاریک 3 (سه) کلاه قرمز و 2 (دو) کلاه آبی قرار داده ایم. 2 (دو) نفر بینا و 1 (یک) نفر نابینا وارد اتاق می شوند و هر کدام یک کلاه را بر سر می گذارند و از اتاق خارج می شوند. چون اتاق تاریک بوده است دو نفر بینا نیز مانند فرد نابینا قادر به تشخیص رنگ کلاه خود نیستند. بیرون از اتاق هر یک فقط به کلاه دیگران نگاه می کنند و درباره رنگ کلاه روی سر خودشان ... قضاوت می کنند

• بینای اول: من نمی دانم که کلاه من چه رنگی است

• بینای دوم: من هم نمی دانم که کلاه من چه رنگی است

!! نابینا: من می دانم که کلاه من چه رنگی است

سوال: چگونه دو نفر بینا نتوانستند رنگ کلاه روی سر خود را تشخیص دهند ولی

!فرد نابینا متوجه رنگ کلاه خود شد؟

:جواب معما

اول: سعی کنید خودتان جواب معما را پیدا کنید

:معما

در این معما 100 (صد) جعبه قند داریم که در هر کدام از آنها 100 (صد) گرم است. اگر یکی از جعبه های ((a جبه قند وجود دارد و وزن هر جبه قند گرم باشد ، چگونه می توان با یک بار $(a-1)$ قند شامل جبه قندهائی به وزن را پیدا کرد؟ $(a-1)$ وزن کردن ، جعبه شامل جبه قندهای دارای وزن

:جواب معما

اول: سعی کنید خودتان جواب معما را پیدا کنید

abolfazl13633

01-07-2010, 12:27

خیلی جالب بود مرسی

01-07-2010, 13:11

جهانگردی توسط قبیله ای وحشی دستگیر شد. اما به او اجازه داده شد تا جمله ای بگوید. ولی بدین شرط که اگر جمله او صحت داشته باشد او را در روغن جوشان بسوزانند و اگر غلط باشد، با تیرزهر آگین مورد هدف قرار دهند. جهانگرد هوشیار با کمی فکر پاسخ داد که موجب نجات او از مرگ شد. به نظر شما پاسخ او چه بود؟

جواب چیستان : پاسخ داد: «با تیر زهر آگین مورد هدف قرار می گیرم» و بدین ترتیب از مرگ رهایی یافت

دو مرد نسبت به هم، دایی و خواهر زاده اند. یعنی اولی دایی دومی و خواهر زاده اوست، دومی نیز دایی اولی و خواهرزاده وی می باشد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : هر چند که این نوع خویشاوندی به ندرت اتفاق می افتد، ولی

غیر ممکن نیست. دو مرد را در نظر می گیریم که زنشان فوت کرده و هر کدام یک دختر دارند. اولی دختر دومی را به عقد خود در می آورد و دومی نیز دختر اولی را به زنی می گیرد و آن دو پدر زن یکدیگر و در عین حال داماد هم محسوب می شوند. هر کدام از آنها صاحب پسری می شوند. اگر کمی فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که هر یک از این دو پسر نسبت به دیگری هم دایی محسوب می شوند و هم خواهر زاده

دختر پادشاهی از پدر خود می خواهد، که او را تنها به کسی شوهر دهد که بتواند به پرسشهای منظوم او پاسخ گوید، بزرگان و امیرزادگان، همه از پاسخ گفتن در می مانند و سر خود را در این راه برباد میدهند. تا آنکه دلاک کچلی در پاسخگویی به پرسشهای دختر پادشاه توفیق حاصل می کند. پرسشهای آن دختر :

چنین بود

من اگر آهوی شده به کوهها بگریزم، چه می کنی؟ 2- من اگر مشتی دانه شده، برزمین ریختم، چه می کنی؟ 3- من اگر گلی شده بر کوهها رُستم، چه می کنی؟ 4- من اگر سیبی شده به درون صندوقی رفتم، چه می کنی؟ پاسخ آن

دلاک کچل چه بود؟

جواب چیستان: دلاک کچل نیز پرسشهایی مطرح کرد که این پرسشها در حقیقت، پاسخ پرسشهای آن دختر بود. او پرسید 1- اگر من سگی شده آهو را گریزاندم، چه می کنی؟ 2- اگر من خروسی شده دانه ها را برچیدم چه می کنی؟ 3- اگر من باغبان خردسالی شده، گل را چیدم، چه می کنی؟ 4- اگر من دامادی شده، سیب را خوردم و بدن ترا در آغوش گرفتم چه می کنی؟ همینکه پسرک دلاک این جمله را بر زبان راند، دختر پادشاه فریادی کشیده و گفت: آی دایه ها، معمای مرا پیدا کردند و او را به پسر دلاک دادند

در یک انبار، تعدادی کیسه حبوبات هست که در درون آنها نخود، لوبیا، عدس، ماش، باقلا و ... وجود دارد. در صورتی که نام هیچیک از حبوبات روی کیسه ها نوشته نشده باشد، و علامت مشخصه یا نمونه آنها هم روی کیسه ها نباشد، در کیسه ها نیز باز نباشد تا بدانیم در داخل آنها چیست. و از سوی هیچکدام را در جای مشخصی نگذاشته باشیم تا جای آنها پیدا باشد. اما هرگاه اراده کنیم، می توانیم کیسه محتوی حبوبات مورد نظر خود را از میان کیسه های دیگر جدا

کنیم. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : کیسه ها نایلونی هستند و با نگاه کردن از بیرون، به راحتی میتوان محتویات درون کیسه ها را تشخیص داد

پاسبانی از کنار خانه ای می گذشت. صدای جیغ و داد و فریادی را شنید. بی اختیار بسوی آن خانه رفت و در را گشود. درهمین حال شنید که یکی فریاد می کشد: علی مرا مکش. پاسبان سراسیمه وارد خانه شد و یگراست به سوی اتاقی که از آن سروصدا شنیده می شد رفت. دید جسد خون الودی روی زمین افتاده و پنج نفر دور آن جمع شده اند. با اینکه آلت قتاله ای در دست هیچیک از آنان نبود و نام آنان نیز روی لباسشان نوشته نشده بود و پاسبان هم هیچیک از آن پنج نفر را نمی شناخت، معذلک از میان آنان، قاتل را بزودی شناخت او را دستگیر کرده با خود به کلانتری برد. پاسخ دهید پاسبان روی چه قرائنی قاتل را شناخت؟

جواب چیستان : چون مقتول فریاد کشید: «علی مرا مکش» پاسبان حدس زد که قاتل باید مرد باشد، و وقتی وارد اتاق شد، دید پنج نفر دور جسد حلقه زده اند

که چهار نفرشان زن و یکی از آنها مرد است. لذا برای او یقین حاصل شد که قاتل باید همان یک نفر مرد باشد

GORJI

01-07-2010, 13:14

خری با بار از روی پلی می گذشت. ناگهان پل خراب شد و خر با بارش به درون رودخانه سقوط کرد، بطوریکه علاوه بر خر بارش نیز خیس شد. پس از چند دقیقه، پشت خر شروع به سوختن کرد. بار او چه بود که اینچنین شد؟

جواب چیستان : بارش آهک بوده است. زیرا پس از سقوط در آب، آهک با آب ترکیب شد و پشت الاغ را پوست کن کرد و سوزاند

شخصی هر روز مجبور است به طبقه بیست و دوم آپارتمانی برود. با اینکه همه طبقات ساختمان آسانسور داشته، برق هم قطع نیست و آسانسور هم سالم است، ولی او هر روز تا طبقه پانزدهم با آسانسور می رود و بقیه را با پله. چرا؟

جواب چیستان : علتش اینست که او قدی کوتاه داشته و چون تکمه آسانسور

طبقه بیست و دوم کمی بالا قرار داشته است، از دسترس او دور بوده، و او تنها می توانسته دستِ خود را تا تکمه طبقه 15 دراز کند

زن و شوهری با هم به حمام رفتند. ناگهان گاز حمام آنها را خفه کرد. وقتی دیگران با خبر شدند. درصدد بیرون آوردن آنها از حمام برآمدند. اما چون هر دوی آنها برهنه بودند، یکنفر باید وارد حمام شده، روی آنها را با پارچه ای بپوشاند. این شخص چه کسی می تواند باشد تا به آندو نامحرم نباشد؟

جواب چیستان : دو جواب دارد. یکی اینکه، اگر آن مرد زن دیگری دارد، آن زن به هر دوی آنها محرم است. می تواند داخل حمام شده، روی شوهر و هویش را بپوشاند. در غیر اینصورت، این مأموریت را باید به یک کودک نابالغ شجاع سپرد — چه پسر باشد و چه دختر فرقی نمی کند

شخصی می خواهد به روستایی برود. بر سر راهش دو قبیله هستند که یکی از آنها

افرادش راستگو، و دیگری افرادش دروغگو هستند. آن شخص در راه به یکنفر می رسد و می خواهد راه درستِ ده را از او پرسد. ولی نمی داند که او جزو قبیله راستگوهاست یا دروغگوها! چه چیزی باید از او پرسد، تا با توجه به پاسخ طرف، راه صحیح ده را پیدا کند؟

جواب چیستان: باید از او پرسد: اگر من از یکی از دوستان و هم قبیله هایت راه ده را بپرسم، کجا را نشان خواهد داد؟» هر پاسخی که آن شخص داد، راه درست همان است. زیرا، یا آن شخص جزو قبیله راستگوهاست، که در این صورت، هم خودش و هم رفیقش راست خواهند گفت و او را منحرف نخواهد کرد. و یا از قبیله دروغگوهاست، که در این صورت هم خودش دروغگو می گوید و هم رفیقش. و چون دروغِ دروغ راست است، به مصداق اصل جبری مثبت = منفی × منفی، هر چه او بگوید راست است. مثلاً اگر بگوید از جاده الف باید رفت، راه درست همان جاده الف است

شخصی به حاکمی توهین کرد. حاکم او را مورد غضب قرار داد و تهدید به مرگ کرد. اما از بس او التماس کرد، یک درجه برایش تخفیف قائل شد. لذا رو

به متهم کرد و گفت: «حق داری یک جمله بگویی، اگر راست بود ترا آتش خواهم زد و اگر دروغ بود، ترا به دریا خواهم افکند.» آن مرد جمله ای گفت که سبب خلاصش شد و از مرگ رهایی یافت، او چه جمله ای گفت؟

جواب چیستان : گفت: « من در آب غرق می شوم و می میرم !» و به این ترتیب از مرگ رست. زیرا اگر پادشاه بخواهد او را در آتش بیفکند، برخلاف گفته او عمل کرده است، زیرا او گفته من می میرم و دروغ گفته است «در آتش می سوزم» اگر راست گفته بود، او را در آتش می سوزاندند. از سویی نمی تواند او را در دریا هم بیندازد، زیرا در اینصورت باید او را در آتش بیندازد و خلاف راستگویی او عمل کرده و راستگویی او را دروغ پنداشته است و مطابق آن عمل کرده. در حالیکه اگر می خواست او را به دریا بیندازد، لازم بود آن شخص دروغ گفته باشد، یعنی گفته باشد: مرا آتش خواهی زد

GORJI

01-07-2010, 14:13

از کسی پرسیدند: از میان تنقلات، کدامیک را دوست داری؟ پاسخ داد: راندن مرغ و مادر بره. او چه چیزی را بیشتر دوست می داشت؟

جواب چیستان : او «کشمش» را بیشتر دوسن می داشت؛ زیرا راندن مرغ «کیش»
و مادر بره «میش» است که به اصطلاح عوام «کیشمیش» و به اصطلاح علمی
«کشمش» خواهد شد

مردی از راهی می گذشت. ناگهان به اسکلت مرده ای برخورد. کنجکاویش
تحریک شد تا بداند این اسکلت متعلق به مرد است یا زن؟ او از کجا بفهمد
اسکلت چه جنسیتی دارد؟

جواب چیستان : اگر اسکلت دندان داشت، دندانهایش را می شمرد. اگر 32
عدد بود می فهمد اسکلت متعلق به مرد است و در غیر اینصورت زن. ثانیاً دنده
هایش را می شمرد. اگر یک دنده از مردان کمتر داشت، اسکلت متعلق به زن
است راه سوم آنست که اندام زن ظریفتر و استخوانهایش باریکتر و قدش
کوتاهتر است، لذا از این ویژگیها نیز می تواند به هویت او پی ببرد

فرق کچل با مودار چیست؟

جواب چیستان : کچل اصلاً «فرق» ندارد؛ زیرا مو ندارد که فرق (فاصله باز شده
میان زلف) داشته باشد

دو برادر را به دادگاه احضار کردند. رئیس دادگاه از آنان پرسید: شما برادر
هستید؟ گفتند: آری، گفت: پدر شما یکی است؟ گفتند: بلی، گفت: مادران هم
یکی است؟ گفتند: آری بعد که به شناسنامه آنان نگاه کرد گفت: شما هر دو در
دوازدهم تیر 1340 خورشیدی متولد شده اید، پس حتماً دوقلو هستید؟ گفتند:
خیر! چطور چنین چیزی ممکن است. در حالیکه آنان دروغ نگفته اند؟

جواب چیستان : زیرا آنان سه قلو بوده اند و دو نفرشان به دادگاه احضار شده
بودند

فرق صندوقدار، دزد، گندم و سیاست چیست؟

جواب چیستان : صندوقدار کارش «جمع کردن» است، زیرا چیزی بر چیز دیگر می افزاید. کار دزد «کاستن» است، زیرا پول یا جنسی را از جایی بر می دارد. کار گندم «ضرب کردن» است، زیرا از یک گندم، چند گندم به دست می آید، و کار سیاست «تقسیم کردن» است زیرا مردم را به گروهها و دسته های متفاوت – با اندیشه های گوناگون – تقسیم می کند

GORJI

01-07-2010, 16:02

باغی باغبان سختگیری دارد که هر کس می خواهد وارد باغش شود با گفتن واژه «نه»، مانع ورود او به باغ می شود. اما مردی زرننگ و هوشیار، با گفتن جمله ای، از باغبان اجازه ورود به باغ را می گیرد. او چه می پرسد که باغبان با وجود گفتن واژه نه به او اجازه ورود به باغ را می دهد؟

جواب چیستان : می پرسد: «آیا اشکالی ندارد که من وارد باغ شوم» باغبان می گوید: نه و او بدون هیچ مانعی به باغ وارد می شود

چگونه مردی توانست برادر زن خود شود؟

: جواب چیستان

چندین سال پیش، افرادِ وابسته به پلیس پاریس، آدم بینوایی را که از بالای «پل شارانتون» توی رودخانه جسته بود تا خودکشی کند، از آب بیرون آوردند. او را به نزدیک ترین کلانتری بردند و بازجویی دربارهٔ انگیزه های خودکشی، از او شروع شد. مرد بینوا در آغاز ساکت ماند و سرانجام چنین پاسخ داد: خودکشی من به علت امور خانوادگی بود. چون افسر پلیس اصرار بسیار کرد که روشنتر سخن بگوید؛ مرد بینوا تصمیم گرفت سرنوشت خود را تعریف کند: «من با زن بیوه ای ازدواج کردم که دختر 18 ساله ای داشت. پس از چندی، پدرم خاطرخواه دختر من شد و با او ازدواج کرد، آنوقت او دامادِ من و نادختری من، نامادریم شد پس از آن زن من پسری زائید که هم برادر زن پدر من و هم به عنوان برادر نامادری من، یعنی دایی من بود. نامادریم نیز بچه ای زائید، که برادرِ من و در آن واحد نوهٔ من بود. در نتیجه، من شوهر زنم و در عین حال نوهٔ او بودم و چون شوهر نامادری هر کسی، ناپدری او نیز هست، بنابراین، اکنون من برادر زن

خود هستم! و چنانکه می بینید، همه این چیزها باعث سردرگمی من شده است.
زیرا دیگر نمی دانم کیستم؟! به این سبب بود که به فکر خودکشی افتادم؛ زیرا در
چنین شک و تردیدی، نمی توانم به زندگی ادامه دهم

آن نام شهر است، که اگر حرف اولش را بردارند، نام شخصی می شود. اگر دو
حرف اولش را بردارند. لقب یکی از پیامبران می گردد. و اگر سه حرف اولش را
بردارند، یک وسیله جنگی است، و اگر چهار حرف اولش را بردارند، واحد پول
یکی از کشورهاست؟

جواب چیستان: «رامین» است؛ که اگر حرف اولش را بردارند، نام شخصی یا به
عبارت دیگر امین معشوقه «ویس» در اثر معروف «فخرالدین اسعد گرگانی»
است. اگر دو حرف اولش را بردارند، تبدیل به «امین» می شود که لقب پیامبر
اکرم است. و اگر سه حرف اولش را بردارند تبدیل به «مین» می شود که یک
وسیله جنگی است. و اگر چهار حرف اولش را بردارند، تبدیل به «ین» می شود
که واحد پول کشور ژاپن است

» عبارت زیر را بخوانید: « کشمشمشیر کشمشیر

جواب چیستان : عبارت مزبور چنین خوانده می شود: کِشَم شمشیر، کُشَم شیر

یکنفر به قهوه خانه رفت و یک چایی خواست. قهوه چی یک چایی برایش آورد. مرد پس از چند دقیقه، با رفیقش مشغول صحبت شد. آنگاه متوجه شد مگسی در استکان چائیش افتاده است. قهوه چی را صدا کرد و از او خواست تا چایی را برده، عوض کند. قهوه چی چایی را برد و پس از چند دقیقه، یک چایی بازگرداند. مشتری پس از نوشیدن جرعه ای از چای، قهوه چی را احضار کرد و بدو گفت: چرا چائی مرا عوض نکردی و همان را آوردی؟ او از کجا فهمید قهوه چی چایی را عوض نکرده است؟

جواب چیستان : زیرا چائیش را قبلاً شیرین کرد بود و چون قهوه چی معمولاً چائی را قند پهلوی می آورد، مرد با چشیدن جرعه ای از چای، فهمید که قهوه چی

چائی را عوض نکرده، بلکه همان چائی را پس از بیرون آوردن مگس، برگردانده است

GORJI

01-07-2010, 16:05

پادشاهی درچهل کشور قلمرو داشت، و از هر یک از آن کشورها، سالانه یک کیسه زر خراج می گرفت. یک سال از چهل کشور، چهل کیسه زر برای او فرستادند؛ ولی جاسوسانش اطلاع دادن که درمیان کیسه ها، کیسه ای هست که سکه هایش نقره اند اما روکش طلا دارند! پادشاه از این سخن برآشفته و دستور داد تنها با یکبار وزن کردن، بدانند کدامیک از این کیسه ها، محتوی سکه های نقره ای روکش دار است؟ با توجه به اینکه شکل، اندازه و حجم سکه ها و کیکسه ها همه یکسان بود وزن یک سکه نیز قبلاً مشخص شده بود؟

جواب چیستان : ابتدا چهل کیسه را پشت سر هم ردیف کردند: آنگاه از کیسه اول یک سکه و از کیسه دوم، دو سکه و از کیسه سوم سه سکه الی آخر برداشتند، بطوریکه مثلاً از کیسه بیستم بیست سکه و از کیسه چهلم، چهل سکه برداشته شد. جمع سکه های برداشته شده 830 سکه بود. آنگاه همه سکه ها را وزن کردند. اگر مثلاً وزن هر سکه یک مثقال بود، می بایستی وزن همه سکه ها

830 مثقال باشد. اگر مثلاً از جمع سکه ها 10 گرم کم بود می فهمیدند که کیسهٔ اول حاوی سکه های تقلبی است و اگر 20 گرم کم بود کیسهٔ دوم الی آخر، بدین ترتیب از کسری وزن سکه ها حدس زدند که باید کدامیک از کیسه ها دارای سکه های نقره ای با روکش طلا باشد و چون نام کشور فرستنده روی کیسه ها نوشته شده بود، پادشاه کشور فرستنده را شناخت، و او را سخت مورد مؤاخذه قرار داد

شخصی از طبقه هفتم ساختمانی به پایین پرتاب شد. در حال جان دادن بود که پلیس بالای سرش آمد و پرسید: چه کسی ترا به پایین پرتاب کرد؟ مرد به آرامی گفت: بهرام! بلافاصله، پلیس با آسانسور به طبقه بالا رفت و بدون اینکه بهرام را بشناسد، او را از میان افراد مستقر در طبقهٔ هفتم شناخت. پس او را دستگیر کرد و با خود به کلانتری برد. پلیس بهرام را از کجا شناخت؟

جواب چیستان: از آنجا که افراد مستقر در طبقه هفتم، همه به جز یکی زن بودند و همان یکنفر مرد قاعدتاً باید بهرام قاتل آن مرد باشد

سه دانشمند بسیار گرانقدر، که یک نفرشان ریاضیدانی ارزشمند، دیگری فیزیکدانی صاحب نام و سومی پزشکی متخصص بود، سوار بالنی شدند. بالن روانه فضا گردید. پس از چندی متوجه شدند که بالن سوراخ کوچکی پیدا کرده و تحمل وزن آن سه تن را ندارد. ناچار تصمیم گرفتند، برای نجات جان دو نفر بقیه، یک نفر را فدا کرده به پایین پرتاب کنند. پس از اندیشیدن و تبادل نظر، یکی از سه نفر را به پایین پرتاب کردند و دو نفر بقیه از مرگ حتمی رستند. کدامیک از این سه تن به پایین پرتاب شدند؟

جواب چیستان: آنکه چاقتر و وزنش از همه بیشتر بود. و اینکه گفته شده است آنان افراد لایقی بوده اند، نکته انحرافی است و گرنه، وجود هر سه آنان برای جامعه مفید بود

یک نفر با تفنگ به سوی پرنده ای تیری انداخت و او را نقش بر زمین ساخت. پرنده بلافاصله در گذشت. حالا از کجا بدانیم بچه ای که در پرنده در شکم دارد حلال است یا حرام؟

جواب چیستان : پرنده تخمگذار است و بچه را نیست تا بچه ای در شکم داشته باشد

سخت است سنگ نیست، چهار پا دارد شتر نیست، تخم می گذارد پرنده نیست

جواب چیستان : لاک پشت

GORJI

01-07-2010, 16:08

از دختری پرسیدند: اسمت چیست؟ گفت: دو سال و شش ماه. اسم او چه بوده است؟

جواب چیستان : اسمش «سیما» بوده است، زیرا دو سال 24 ماه است که با 6 ماه جمعاً سی ماه یا «سیما» می شود

دو نفر به حمام میروند. در حمام یا وارد خزینه می شوند و یا در زیر دوش قرار می گیرند. با اینحال، یکی از آنها خیس می شود و دیگری خیس نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : یکی از آنها زن آبستنی بوده که بچه ای در شکم داشته و دومی بچه ای است در شکم او، بنابراین مادر، زیر دوش یا در خزینه خیس می شود و بچه خیس نمیشود

شخصی هنگام خواب، دو ساعت را که هر دو سالم بوده و هر دو دقیق کار می کرده است میزان می کند و بالای سرش می گذارد. صبح فردا که از خواب بر می خیزد می بیند یکی از ساعتها، از ساعت دیگر یک ربع عقب تر است. در حالیکه هر دو ساعت مشغول کار بوده اند، چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : زیرا یکی از ساعتها کوکی و دیگری برقی بوده است و هنگامیکه او در خواب ناز بوده، یک ربع برق قطع می شود ساعت برقی یک ربع از ساعت کوکی عقب میماند

گِرد است و گردو نیست؛ زرد است زردآلو نیست؛ شیر است درنده نیست؛
!شمشیر است و بُرنده نیست

جواب چیستان : سکه ی دهشاهی سالهای پیش است که روی آن عکس شیری
مشاهده می شود

مادری برای دختران و پسرانش که پنج نفر بودند، در زنبیل 5 سیب آورد و
گفت: هر کدام از شما یک سیب بردارید، بطوریکه یک سیب هم توی زنبیل
بماند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : یا بچه ای درشکم داشته، و تعداد حاضران بغیر از خود او
چهار نفر بوده اند و یا اینکه سببی هم در دست داشته و گفته است، «هر کدام از
شما یک سیب بردارید» منتها یکی از آنها سیب را از دستش گرفته و چهار نفر
بقیه از زنبیل برداشته اند و سرانجام نیز یک سیب در زنبیل مانده است

01-07-2010, 16:12

چه تفاوت آشکاری بین مس، گُرم، طلا و آهن وجود دارد؟

جواب چیستان : آهن، زیرا سایر فلزات فاقد نقطه هستند و تنها آهن است که نقطه دارد

باغی 7 درِ تو در تو دارد. اگر هنگام خروج از هر در میوه هایی را که چیده ایم نصف کنند و هنگام خروج از در آخر، یک عدد میوه در سبد باقی بماند، تعداد میوه های سبد، در بخش مرکزی باغ چند عدد بوده است؟

جواب چیستان : صد و بیست و هشت عدد. زیرا پس از گذشتن از هفت مرحله نصف شدن، نتیجه به یک می رسد

یک استاد دانشگاه سه جمجمه را روی میز می گذارد و با سه مُهره امتحان خاصی

را با این جمجمه ها انجام می دهد. ابتدا مهره ها را در گوش چپ یکی از جمجمه ها می کند و از گوش دیگرش بیرون می آورد. آنگاه می خواهد مهره دوم را در هر یک از دو گوش جمجمه دوم فرو کند، هر کار می کند نمی شود. اما مهره سوم را که در گوش جمجمه سوم می کند، هر کاری می کند بیرون آورده نمی شود. می خواهیم بدانیم او از میان این سه جمجمه، کدامیک را برتر می شمارد و انتخاب می کند؟

جواب چیستان : جمجمه سوم را، زیرا اولی از جمله کسانی است که حرف را از یک گوش می گرفته و از گوش دیگر در می کرده است، جمجمه دومی متعلق به کسی است که حرف به گوشش نمی رفته و سومی. هر حرفی را می شنیده، درمخش نگه می داشته، لذا از آن دو برتر بوده است

شخصی در یک شب بارانی، زنش را به قصد کشتن سوار خودرو خود می کند و از خانه بیرون می بَرَد. پس از ارتکاب جرم، به خانه باز می گردد و اتومبیلش را کاملاً می شوید تا گِل و خون و همه آثار دیگر جُرم را از آن محو و نابود سازد. با توجه به اینکه جز آن شب، در هیچ شب دیگری باران نمی باریده است، وقتی

پلیس از ماجرا خبردار می شود، به قصد تحقیق پیرامون این موضوع، به خانه او می آیند. از او می پرسند: آیا تو در آن شب بارانی بیرون رفته بودی؟ قاتل می گوید: نه آنگاه پلیس می گوید کلید (سویچ) ماشینت را بما بده ببینیم. پس از گرفتن سویچ، به گاراژ می روند و همینکه ماشین را روشن می کنند، می فهمند قتل کار همان مرد بوده است! شما بگوئید پلیس از کجا فهمید، قضیه قتل کار او بوده است؟

جواب چیستان: پس از اینکه پلیس ماشین را روشن کرد، متوجه شد برف پاک کن آن روشن است و قاتل از فرط دستپاچگی و شتابزدگی، یادش رفته آنرا خاموش کند و از پاسخی که او داده بود، فهمید قتل حتما کار خود او بوده است

ایوب» بی پدر را بنشان کنار «مسافر بیمار» ، بین نتیجه چه می شود؟»

جواب چیستان: پدر به زبان عربی «اب» است بنابراین اگر از ایوب، اب را برداریم، یعنی آنرا بی پدر کنیم، یو می ماند از سویی، مسافر بیمار هم سف می شود. زیرا اگر «م ا ر» را از واژه «مسافر» کم کنیم، سف می ماند. پس اگر ایوب

بی پدر را که یو است کنار مسافر بیمار یا سف بنشانیم، یوسف می شود که نام
یکی از پیامبران و فرزند یعقوب است

LIDA

01-07-2010, 16:35

از آن بالا میاد یکدسته حوری همه چادر سفید سینه بلوری

گنبد سبز چمنی، توش گل سرخ یمنی، چشمه آبش را بین، شطّ فراتش را بین

دستمالِ آبی آبی پُرش سیب و گلابی

نه دَسِ داره نه پا داره از همه جا خبر داره

نه در زمين نه در هوا مثل عقيق كربلا

**

كبو تر

هنداونه

آسمان و ستارگان

باد

گيلاس

LIDA

01-07-2010, 16:44

دو دكان پنج خريدار لنگشو بگير، بزن به ديوار

چل (چهل) قوطی، چل یک قوطی چل تا عروس تو یک قوطی

این چی چیه؟ تو صندوق پیچ پیچیه؟

من میدونم که چی چیه نمیتونم بگم که چی چیه؟

یکچارک گوشت نظام رگ و پی بر او مدام

سر او گاهی لولو همگی خوردند از او

اگر بر سر زند تاج مرصع مکان و منزلش زیر زمینه

گرفتن آب بینی با دست

کبریت

بچه در شکم مادر که نمی توان گفت پسر است یا دختر

پستان مادر

مار

LIDA

01-07-2010, 16:50

کاسه چینی، آتش دو رنگه رو آتش میذاره، یخش می بنده

حوض بلور دختر مست افتاد زمین و بشکست

نه در داره نه دریچه درون او پر از بچه

سرش زرد و علومت تویش سرخ و سلومت
رفتش تو و در اومد صلوات بر محمد (ص)

شب پا میشه دزد نیست کرک داره پشم نیست تو سوراخ میره مار نیست

تخم مرغ

آینه

انار

نان و تنور نانوايي

هلو

sam_handsome

01-07-2010, 16:53

:معما!!!!!!...؟! 39:

پلنگ صورتی مرد بود یا زن؟ 1.

LIDA

01-07-2010, 16:54

سی ستون روبرو، صد و سی حجره براو هر که کند معنی او، من شوم مخلص او

از در دراومد حیدری نشست به روی صندلی گفت یا محمد یا علی

دَم دَارِه و نَم دَارِه دیگی در شکم دَارِه تو میل به او داری او میل به پول دَارِه

قوْطی قوْطی سمر قوْطی چار تا داداش توی (یک) قوْطی

دالون دراز ملاً باقر قُددُ می کُنه (می کند) تا روز آخر

قرآن مجید

چراغ گرد سوز یا لامپا

حمّام

مغز گردو

قلیان

LIDA

01-07-2010, 17:00

پایین سنگ و بالاسنگ، بالا دو لوله تنگ، بالا دو شمع روشن، بالاش کمند

• رستم، بالاش تخت سلیمان، بالاش جنگل مولا

یک بشقابِ پلُوست، همه جا ولُوست

یه میخ دارم دو سنگِ تخت سفید کنم لباس و رخت

!سفید شخمی، سیاه تخمی، با دُس (دست) کاشتم، به لب چیدم

بالا یک و پایین دو فوری میره پای تو

سر و صورت

خورشید

دو سنگ آسیا و دَسْت آس است که دو سوراخشان روبروی هم است و
برآمدگی (میخ) سنگ زیرین در سوراخ سنگ روئین جا گرفته است

کاغذ سفید است که با دست بر رویش می نویسند و با لب می خوانند

شلوار است که بالایش یک قسمت است و پاچه اش دو قسمت

LIDA

01-07-2010, 17:04

شخصی آمد از همه دان (همدان)، خوراک او بی استخوان، نه فارسی دان، نه
ترکی دان

مادر بزاید دختری نه سر دارد و نه پا دختر بزاید مادری هم سر دارد و هم پا

لبم به لب، دستم به گردنت هی قُر بزن، هی قُل بزن

آشیشِه و مشیشِه دو روغن تو یه (یک) شیشه

چار تا کاکو، تو یه قوطی

نوزاد است که همه می دانند بچه است، خوراکش هم شیر است، زبان هم نمی
داند

تخم مرغ و جوجه

قلیان

تخم مرغ

گردو

LIDA

01-07-2010, 17:10

شب می گرده گر دلک، روز می گرده گر دلک، خستگی نداره گرد لک

دالون دراز تنگ و باریک آقا خوابیده دراز و باریک

این ور کوه اره، اون ور کوه اره، وسط کوه بره

قدِ دراز و باریک، کوچه تنگ و باریک

این ور کوه سفید پلو، اون ور کوه سفید پلو، میون کوه زرد پلو

آسیاب

شمشیر و غلاف

دهان

تفنگ

تخم مرغ

GORJI

01-07-2010, 17:16

پدر احمد می تواند یک اتوبوس پر از مسافر، یا یک کامیون پر از بار را با یک دست نگهدارد، چگونه؟

جواب چیستان : او مأمور اداره راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه است که با اشاره یک دست اتوبوس پر از مسافر یا کامیون پر از بار را نگه می دارد

فرق چینی و ژاپنی در چیست؟

جواب چیستان : تفاوت آنها در این است که «چینی» می شکند، اما ژاپنی نمی شکند

شش دوست که به سینما رفته اند، شش صندلی را که تشکیل یک ردیف را داده است اشغال می کنند. جواد دور از فرهاد نشسته و در دو طرفش، دو نفر قرار دارند که با دو نفری که اطراف فرهاد نشسته اند متفاوت می باشند. احمد و محمود هم در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و حسین دور از جواد است. آیا با این حساب، صندلی یوسف در کنار راهروی ورودی این ردیف قرار گرفته است؟

جواب چیستان : آری، ترتیب نشستن آنها از چپ به راست به قرار زیر است:
یوسف، جواد، احمد، محمود، فرهاد، حسین

روی شیشه یک آرایشگاه، نام آن با حروف درشت و به خط نستعلیق نوشته شده است. صندلی مشتریها پشت به شیشه در ورودی و روبروی آینه قرار دارد. یک

مشتري که در حال اصلاح سر و صورت است، از راه آيينه روبرو، نوشته روی شیشه را مشاهده می کند، حال بگوئيد بينم، او نوشته روی شیشه را چگونه می بيند، برعکس يا به طور عادی؟

جواب چيستان : مشتري حروف و کلمات روی شیشه را در آيينه روبرو به صورت عادی مشاهده می کند

• هم فرشته است، هم پادشاه و هم سرزمين

جواب چيستان : ملک است، که اگر فتح ميم و لام باشد به معنی فرشته است که جمع آن ملائکه می شود. اگر با فتح ميم و کسر لام باشد به معنی پادشاه است که جمع آن ملوک است و اگر با ضم ميم و جزم لام باشد به معنی سرزمين و مال و منال غير منقول است که جمع آن املاک می باشد

GORJI

01-07-2010, 17:19

یک روستایی به همسایه خود بهنگام بهار یک کیسه پر از گندم قرض داد که چهار پا بلندی و شش پا دور آن بود. بهنگام خرم، آن همسایه، دو کیسه پر از گندم برای پرداختِ دین خود ره آن روستایی داد که بلندی هر یک از کیسه ها چهارپا بود، اما دور هر یک از دو کیسه، نصف دوره کیسه آن روستایی - یعنی هر کدام سه پا- بود. با این حساب آیا آن همسایه، بدهی خود را تمام و کمال بدان روستایی پرداخته است یا خیر؟

جواب چیستان : دو کیسه گندمی که در عوض آن یک کیسه برای ادای دین به آن روستایی داده شده است، از نظر وزن و حجم، تقریباً نصف مقدار گندمی است که در کیسه ی آن روستایی بوده است

آورده اند که یکی از خلفای عباسی، می خواست یکی از سه تن دوستان خود را که به آنها اعتماد کامل داشت، وزیر خود کند، ولی نمی دانست کدامیک از آن سه نفر باهوشتر است. لذا روزی آنها را احضار نمود و گفت: «چنانکه می بینید سه سیب سرخ» و دو سیب سفید، در این ظرف درمقابل خود دارم. چشمهای شما را بسته، سیبی روی سر هر یک از شما می گذارم و بعد چشمان شما را باز می

کنم، بطوریکه هر يك از شما، سیبی را که روی سر دو نفر دیگر است می توانید ببیند، ولی سیبی را که روی سر خودتان است نمی توانید ببینید، هر کدام از شما که زودتر حدس زد، سیبی که روی سرش است چه رنگی دارد، او را وزیر خود خواهم کرد. پس از آنکه چشمان آنها را بسته و سه سیب سرخ و سفید روی سرشان گذاشت و چشمان آنان را باز کرد، از آن سه نفر، جعفر و موسی متحیر مانده نتوانستند جواب درستی بدهند؛ اما صادق ثابت کرد که از دیگران باهوشتر است و پس از لحظه ای درنگ گفت: سیبی که روی سر من است سرخ می باشد. صادق از کجا فهمید سیبی که روی سرش گذاشته شده سرخ است؟

جواب چیستان : صادق پیش خود فکر کرد، جعفر می داند سیبی که روی سر من است سرخ یا سفید است، ولی نمی داند روی سر خودش چه رنگ سیبی است اگر سیبی که روی سر من است سفید باشد، جعفر فکر خواهد کرد که اگر سیبی هم که روی سر اوست سفید باشد، چون سفید دو تا بیشتر نیست، موسی فوراً رنگ سیبی را که روی سر خودش هست حدس خواهد زد و خواهد گفت: روی سر من سیب سرخ است ولی چون موسی صدایش در نیامده، پس معلوم می شود که سیبی که روی سر من است (یعنی صادق) سفید نیست. پس حتماً سرخ است لذا رو به خلیفه کرد و گفت سیبی که روی سر من است سرخ است و مدلل

داشت که از جعفر و موسی باهوش تر است. لذا به وزارت خلیفه انتخاب شد

:از میان ورق بازی، باید سیزده ورق را بدین ترتیب بیرون آورد

یک لو، دولو، سه لو، چهارلو، پنج لو، شش لو، هفت لو، هشت لو، نه لو، ده لو،
سرباز، بی بی، شاه. حالا باید این سیزده ورق را طوری روی هم گذاشت که اگر
مرتباً یک ورق را به زمین بیندازیم و یک ورق رازیر دست بگذاریم، به ترتیب
همان اوراقی که برشمردیم بیرون بیاید! چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان: تنها در صورتی ممکن است که آن سیزده ورق را به ترتیب زی
بچینیم: یک لو، بی بی، دولو، هشت لو، سه لو، سرباز، چهارلو، پنج لو، شاه،
شش لو، ده لو، هفت لو

مردی با همسرش در خیابان قدم می زد. ناگهان بفکرش رسید که کاری ضروری
دارد! بنابراین تصمیم گرفت از همسرش خداحافظی کرده، به دنبال کار خود

برود. پس رو به زنش کرد و گفت: خدا حافظ، خواهرِ عزیزا!، با اینکه طرف
مقابل همسر او بوده، چرا او اینگونه خدا حافظی کرد؟

جواب چیستان: زیرا نام خواهر زن یا برادر زنش عزیز بوده، بنابراین همسرش
«خواهرِ عزیز» می باشد

هم نام شهری است، هم نام گیاهی

جواب چیستان: سرخس است که هم نام گیاهی است و هم نام شهری در شمال
شرقی استان خراسان

GORJI

01-07-2010, 17:24

هم جَوَند آنرا و هم شهری بُود

جواب چیستان: سقّز از شهرهای استان کردستان

!شعری بنویسید که واژه ها چهار زبان در آن بکار رفته باشد

جواب چیستان : قال (عربی) دِ تیچِر (انگلیسی) : گاماس، گاماس (ارمنی) ، گَ بُرَ
(ترکی) پا تَخْتِه (فارسی)..... گفتم (فارسی) نُنْ دِیس سِوِن لِسِن (انگلیسی)
وَرِی وَرِی (انگلیسی) سَخْتِه (فارسی)

▪ این مصراع را بخوانید: پیشا لطیف طلعشقیمتمنشکسته شد

جواب چیستان : مصراع مزبور چنین خوانده می شود: پیش لطیفِ طلعتش، قیمتِ
من شکسته شد

یک چراغ نفتی داریم که فتیله اش کوتاه است و نفت به فتیله آن نمی رسد. از
سویی مقدار نفت ما هم کم است و دسترسی به نفت نداریم. با این وضع، چگونه

می توانیم چراغ را روشن کنیم؟

جواب چیستان : مقداری آب در منبع نفت چراغ می ریزیم، بطوریکه فتیله چراغ درون آب و نفت قرار گیرد و آنگاه اندکی صبر می کنیم. چون آب از نفت سنگین تر است، در ته ظرف قرار می گیرد و نفت روی آن واقع می شود، بطوریکه فتیله درون نفت قرار می گیرد. آنگاه با زدن کبریت و نزدیک کردن آن به سر فتیله، چراغ را به راحتی روشن می کنیم

می دانیم هر جانوری را به شکلی خاص رام می کنند. مثلاً اسب وحشی را با سواری گرفتن و شلاق زدن و خسته کردن رام می سازند یا گاو وحشی را با دواندن و خسته کردن و بستن در یکجا و ... اکنون بگوئید مار را چگونه رام می کنند؟

جواب چیستان : برای رام کردن «مار»، آنرا برعکس می کنند، زیرا، برعکس مار ، رام می شود

01-07-2010, 18:52

!نام چند جانور را بنویسید که برعکس آنها هم خودشان باشند

جواب چیستان : شپش، کبک، ساس، گرگ

!نام چند جانور را بنویسید که برعکس آنها معنا داشته باشد

جواب چیستان : فیل (لیف)، خر (رخ)، سگ (گس)، شیر (ریش)، خرس
(سرخ)، خوک (کوخ)، هُدهُد (دَه دَه)، مور (روم)، مار (رام)، اسب (بَسا)، غاز
(زاغ)

مخوف ترین گودال عالم کدام است؟

جواب چیستان : مخوف ترین و تاریک ترین گودال عالم، بنام ماریان در اقیانوس
آرام قرار دارد که عمق آن 6/5 میل (مایل) است بطوریکه اگر بتوانیم کوه

اورست را در کف این گودال قرار دهیم، باز هم به اندازه یک میل، پایین تر از سطح دریا قرار خواهد گرفت

منوچهر، به خواهر کوچکترش پروین گفت: تو، اگر یک تومان از پول خودت را به من بدهی، پول من دو برابر پول تو خواهد شد! پروین پاسخ داد: اگر تو از پول خودت یک تومان به من بدهی، پولهای هر دومان مساوی خواهد شد؟ هر یک از غاز چند تومان داشتند؟ برای حل این چیستان، نباید از قلم و کاغذ آنها در آ استفاده شود!

جواب چیستان : پروین 5 تومان و منوچهر 7 تومان پول داشتند

مردی روزی دوبار از کوچه ای که در آن ده درخت وجود دارد می گذرد. اگر او یک ماه تمام از این کوچه عبور کند، جمعاً چند درخت را در آنجا خواهد دید؟

جواب چیستان : ده درخت را، زیرا هر روز همان درخت را می بیند و چیزی از آنها کم یا به آنها اضافه نمی شود لذا هر چند بار از آنجا بگذرد، باز همان درختها را خواهد دید

GORJI

01-07-2010, 18:54

خرگوشی دوسال از عمرش را پشت سر می گذارد، اکنون او چه می شود؟

جواب چیستان : وارد سه سالگی می شود

نام کدام پرنده ای است که اگر برعکش کنیم، نام پرنده دیگر می شود؟

جواب چیستان : غاز است که برعکش زاغ می شود

چگونه می توان بانگاه کردن به پرنده ای که درحال پرواز است، پی برد که آن

پرنده، حلال گوشت است یا حرام گوشت؟

جواب چیستان: اگر پشت سر هم بال می زد حلال گوشت است مانند کبوتر، گنجشک و کبک، و اگر چند بال می زد و با بار کردن بالهایش بر روی هوا سوار می شد، حرام گوشت است مانند کرکس، عقاب و لاشخوار

• دو کشور را که اختلاف نامشان تنها در لفظ «یه» است، نام ببرید

جواب چیستان: کشورهای مزبور نیجر و نیجریه هستند که اختلاف نامشان تنها در لفظ یه می باشد

• هم نام شهری است، هم زیور پا

جواب چیستان: خلخال

01-07-2010, 18:57

شخصی با وجود داشتن همسر، همسر دیگری اختیار کرد. خدا از کار او خشنود بود، اما محمد و علی و فاطمه، از کار او ناراضی بودند. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان: زیرا محمد و علی فرزندان وی و فاطمه نیز همسر وی می باشد که هر سه از کار او ناراضی بودند

هم نام خیابانی است در تهران، هم نام بازاری در همان شهر و هم نام پادگانی؟

جواب چیستان: عباس آباد

نام چه شهری است که سه حرف اولش یکی از حشرات، دو حرف دوم و سومش، نام یکی از پایتختهای باستانی و چهار حرف آخرش داستان بلند است؟

جواب چیستان : کرمان است که سه حرف اولش «کِرم»، حرف دوم و سومش «رُم» و چهار حرف آخرش «رُمان» است

نام چه شهری است که دو حرف اولش کشنده است، حرف دوم و سومش واحد وزن است و سه حرف آخرش نوعی خوراکی است؟

جواب چیستان : سمنان است، که دو حرف اولش سَم است، حرف دوم و سومش «مَن» واحد وزن است و سه حرف آخرش «نان» نوعی خوراکی است

نام چه شهری است که چهار حرف اولش نام یک پرنده و چهار حرف آخرش محل کسب و کار است و اگر حروف چهارم و پنجم آنرا برداریم، یکی از کشورهای آسیایی است؟

جواب چیستان : اردکان است که چهار حرف اولش «اُردک» نام پرنده ای است؛ چهار حرف آخرش «دکان» محل کسب و کار است و اگر حروف سوم و

چهارمش را برداریم، تبدیل به «اُردُن» می شود که یکی از کشورهای آسیایی است

GORJI

01-07-2010, 21:14

هم در نانوائی است، و هم نام بندری از بنادر ایران؟

جواب چیستان : خمیر

هم در بیابان پراکنده است، و هم نام بندری است در جنوب ایران؟

جواب چیستان : ریگ

نام چند شهر را که سه حرف اولشان نام جانوری باشد بنویسید؟

جواب چیستان : کرمان (کِرم) ، شیراز (شیر) ، اهواز (آهو) ، گرگان (گرگ) ،
ساری (سار) ، اسد آباد (اسد) ، قوچان (قوچ) ، شیروان (شیر) ، کرمانشاه (کرم)

ده و ده بیست می شه، پنجاه تا به آن اضافه کنی یازده می شه! چطور چنین چیزی ممکن است؟

: جواب چیستان

ساعتی است که ده و ده دقیقه را نشان می دهد که بیست نیست؛ و اگر پنجاه دقیقه بدان بيفزایی یازده می شود

از صفر تا صد چند تا 9 وجود دارد؟

جواب چیستان : بیست تا

GORJI

01-07-2010, 21:18

نام چند وسیله در خودرو را که نام چهار دختر ایرانی است بنویسید

جواب چیستان : پروانه 2- شمع 3- آینه 4- پیمانه 5- گیت (گیتا)-1

نام پنج وسیله را در خودرو که نام پنج حیوان در آن نهفته است بنویسید

جواب چیستان : 1- پروانه 2- شتر گلو 3- کله گاوی 4- سگ دست 5- شغال دست

از واژه های ردیف دوم، کدامیک را با ذکر دلیل، به جای علامت سؤال در ردیف اول باید گذاشت؟

مد- کار- علوم- مسموم- کاردار-؟

شکر- کوتاه- استقلال- قایقران- سهامدار-سلام

جواب چیستان : واژه ای سهامدار را، زیرا کلمات ردیف اول به ترتیب دو حرفی، سه حرفی، چهار حرفی، پنج حرفی و شش حرفی هستند و ردیف آخر یعنی جای علامت سوال باید هفت حرفی باشد. اما از میان واژه های ردیف دوم، کلمات

قایقران و سهامدار هر دو هفت حرفی هستند منتها از میان این دو واژه نیز باید واژه ی سهامدار را انتخاب کرد؛ زیرا همه کلمات ردیف اول بی نقطه هستند، بنابراین هفتمین واژه نیز، ضمن اینکه باید هفت حرفی باشد، باید بدون نقطه نیز باشد و سهامدار واجد چنین ویژگیهایی است

اولین و آخرین سوره نازل شده قرآن کدامند؟

جواب چیستان : بنا به روایات، نخستین سوره نازل شده، بر پیامبر اکرم سوره علق و آخرین سوره نیز سوره نصر بود

نخستین کسی که دانه تسبیح را درست کرد که بود؟

جواب چیستان : نخستین کسی که تسبیح درست کرد صدیقه کبری سلام الله علیها است، ک از اُحد، خاک قبر حضرت حمزه سیدالشهدا گل ساخت و تسبیح درست کرد و با آن ذکر خدا نمود

LIDA

01-07-2010, 21:33

نه دس داره نه پا، آب می خوره مثل شما

زردم، زبرم، زیر زمین معتبرم، کلاه سبزی به سرم

صندوق چوبی، پر از روغن کوهی

نه می تونم چادر نه مو سر کنم نه می تونم پول بابامو بشمرم

بافتم و بافتم، پشت کو انداختم

خمیر

هویج

گردو

آسمان و ستارگان

گیس

LIDA

01-07-2010, 21:37

میدونم کجاس، نمیدونم چیه؟

سبز است و دراز خدا نیافریده

یکی رفت و یکی ماند یکی سرشُ می جنباند

آن چیست؟ موجود سرد و بیجان، گیرد ولی دو صد جان، دهان تنگ و تاریک،
گردن دراز و باریک، حالا نگو که نیست آن، به من بگو که چیست آن؟

در بسته و بوم بسته قلندر تو حیات جسته

بچه در شکم مادر

پاسخ درست «نی» است که سبز و دراز است و مراد از «نیافریده»، «نی آفریده»
است

آنکه رفت آب جوی و رودخانه است، آنکه ماند ریگ و سنگهای کف جوی و
رودخانه است و آنکه سرش را می جنباند علفهای کنار جوی در رودخانه اند

تفنگ

LIDA

01-07-2010, 21:40

چل قوطی چلبند قوطی چل عروس تو یه (یک) قوطی

قالب لب تافته، گل به گل انداخته، قدرتِ پروردگار، خوب به هم بافته

یوز پلنگ بی دُم، نه جو خورده نه گندم، گشت زند بیابان، نفع دهد به مردم

پایین سنگ و بالا سنگ، بالاش دو لوله تفنگ، بالاش دو شمع روشن، بالاش
کمون هندی، بالاش سریر شاهون، بالاش بازار ریسمون، بالاش گله گوسفند

صندوق ملک معصوم، آورده به نخلسون، لابه لاش طلا کاری، دونه هاش چو

مرواری

قوٹی کبریت

ماہی

زنبور عسل

اعضاء صورت و موی سر

انار

LIDA

01-07-2010, 21:46

یه چارک گوشت لذا رگ و پی داره هزا سر او گندله مازو جون ننت خوردی از
او

آن چیست که چیستان است، در جیب بزرگان است، در شهر خراسان است؟

آلا کلنگِ یزی (یزدی) نه خون میخواد نه سبزی آب می خوره فراوون نونشو میده
به مردم

آبی میون سنگ داری میان آب سبزی میون دار سرخی میون سبز

نرم و نمالک چی چیه سرخ و درازک چی چیه در آب زمزم چی چیه در آب

گنداب چی چیه شبها دویدن چی چیه

شب دزدی کردن چی چیه سفیدی بازار چی چیه سیاهی بازار چی چیه

پستان مادر

تسبیح

آسیاب

قلیان

به ترتیب عبارتند از: نمد، قالی، ماهی، قورباغه، سگ، موش، پنبه، نمک و زغال

LIDA

01-07-2010, 21:48

سنگ بالای سنگ چه چیزه؟

آسیاب چار سنگ چه چیزه؟

دوخیك روغن چه چیزه؟

دو شمع روشن چه چیزه؟

دو كمند هندی چه چیزه؟

تخت سلیمان چه چیزه؟

گله گوسفند چه چیزه؟

بازار ریسمن چه چیزه؟

دندان - 1

چانه - 2

سوراخهای بینی - 3

چشم - 4

ابرو - 5

پیشانی - 6

شپش - 7

موی سر - 8

GORJI

02-07-2010, 10:40

اگر دو را از ده کم کنیم، نه می شود! چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان : اشکال سر خواندن جمله است، باید جمله مزبور را اینگونه
بخوانیم: 1 (یک) گردو را از ده کم کنیم، نه می شود، که کاملاً صحیح است

منظور از این بیت عربی چیست؟ علیّ حسم کجرتنعم

جواب چیستان : منظور دوازده امام است که هر یک با اول نام یا لقبشان مشخص
شده اند: علی، حسن، حسین، سجاد، محمدباقر، کاظم، جعفر صادق، رضا، تقی،
نقی، عسگری، مهدی

آن چیست که می بینی و نمی خری، می خری و نمی پوشی، می پوشی و نمی
بینی؟

جواب چیستان : کفن

چگونه می توان از یخ آتش ساخت؟

جواب چیستان : یک ظرف نیم کره کوچک را پر از آب کرده در یخچال می گذاریم تا خوب یخ بزند. آنگاه یخ را طوری جلو آفتاب می گیریم، تا شعاع آفتاب مستقیماً بر آن بتابد سپس کاغذی را در زیر یخ می گیریم تا بر کاغذ بتابد. سپس آنرا آنقدر جلو و عقب می بریم، تا نقطه تابش بر صفحه کاغذ بیفتد و پس از چند دقیقه، کاغذ شعله ور می شود؛ زیرا یخ حالت عدسی را پیدا می کند

پدر و مادری دارای یک پسر و دختر هستند. دختر آنها با پسری ازدواج می کند و ثمره این ازدواج یک پسر می شود و پسرشان با یک دختر ازدواج می کند و ثمره پیوندشان یک دختر می شود. حال بگوئید در این مجموعه خانوداگی، چند پدر، چند مادر، چند پسر و چند دختر وجود دارد؟

جواب چیستان : سه پدر، سه مادر، سه پسر و سه دختر

02-07-2010, 10:44

یک زن و شوهر با هم سوار اتوبوسی می شوند. ناگهان زن آن مرد می رود و با راننده اتوبوس، روبوسی می کند، شوهر آن زن، برای آنکه تردید مسافران اتوبوس را برطرف کند، رو به آنان کرده، می گوید، برادر زن راننده، دایی عیال بنده است! آن راننده با آن زن چه نسبتی داشته است؟

جواب چیستان : پدرش بوده، زیرا برادر زن پدر آن زن، دایی او می شود

اگر سه روز قبل از یک روز به جمعه مانده باشد، پس فردای آن روز، چه روزی می شود؟

جواب چیستان : چهارشنبه است. زیرا روز پیش از جمعه پنجشنبه است سه روز پیش از پنجشنبه، دو شنبه و پس فردای دوشنبه، چهارشنبه می باشد

در روزگار گذشته، شاهزاده ای چیستانی گفته و عهد کرده بود که هر کس
:جواب چیستان او را بدهد، وی همسر آن مرد خواهد شد: چیستان این بود
شنیدم گنبدی بر روی داری نه در دارد، نه دیوار و حصاری
بنازم قدرت پروردگاری در آن گنبد بود لشکر هزاری

جواب چیستان : بلی خانم که حرفت راست باشد.....برشتت از دم الماس
باشد گمانم می رسد گویا مَن گُر.....که این حرف شما «خشخاش» باشد

اگر روی تابلویی نوشته شده باشد «بابک خیس» ، در آئینه روبروی این نوشته،
آنها چگونه می خوانیم؟

جواب چیستان : سیخ کباب

چه تعداد نقطه در قرآن به کار برده شده است؟

جواب چیستان : تعداد «1015030» نقطه در قرآن به کار رفته است

GORJI

02-07-2010, 10:47

قرآن کریم دارای چند حرف است؟

جواب چیستان : قرآن کریم دارای «323671» حرف است

قرآن کریم دارای چند کلمه است؟

جواب چیستان : قرآن دارای «77701» کلمه است

نام قرآن چند بار در قرآن آمده است؟

جواب چیستان : هفتاد بار

کدام سوره قرآن، تعداد کلماتش برابر با تعداد سوره های قرآن است؟

جواب چیستان : سوره تکویر تعداد کلماتش برابر با تعداد سوره های قرآن، یعنی 114 است

کدام سوره قرآن، همنام یکی از شهرهای ایران است؟

جواب چیستان : سوره نور است که همنام نور یکی از شهرهای استان مازندران است

GORJI

02-07-2010, 10:50

سوره هایی در قرآن هست که اگر نام آنها را برعکس کنیم، به همان صورت - خوانده مس شود، آن سوره ها کدامند؟

جواب چیستان : سوره های لیل و تبت است

نام کدام سوره قرآن است که اگر حرف اولش را برداریم، نام یکی از سوره
- های قرآن خواهد شد؟

جواب چیستان : سوره محمد است که اگر حرف اولش را برداریم سوره حمد
می شود

- کدام آیه است که در یک سوره 31 مرتبه تکرار شده است؟

جواب چیستان : آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» در سوره «الرحمن» 31 بار تکرار
شده است

کدام آیه قرآن است که از هر طرف به یک شکل خوانده می شود؟

جواب چیستان : آیه 3 سوره مدثر یعنی «ربك فکبر» می باشد

آیه ای که «پنج وقت نمازهای یومیه» در آن آمده است، در کدام سوره قرار دارد
و چه آیه ای است؟

جواب چیستان : آیه ای که پنج وقت نمازهای یومیه در آن آمده است، در سوره
ی «اسراء آیه 78» قرار دارد

GORJI

02-07-2010, 10:52

نام کدام پیامبر، بیشتر از دیگر پیامبران و چندبار در قرآن ذکر شده است؟

جواب چیستان : نام حضرت موسی (ع) بیشتر از دیگر پیامبران «136 مرتبه» در
قرآن ذکر شده است

کدام کلمه است که در تمام سوره های قرآن بیان شده است؟

جواب چیستان : کلمه «الله»، در تمام سوره های قرآن بیان شده است

رودهایی که در قرآن از آنها نام برده شده کدامند؟

جواب چیستان : رودهایی که در قرآن از آنها نام برده شده، عبارتند از: رود نیل

در سوره انبیا و رود فرات در سوره های فرقان و فاطر

۱. جملاتی بنویسید، که اگر برعکسشان کنید، دوباره خودشان شوند

»جواب چیستان : «مداد دادم»، «درک کرد

اگر سفیدپوستی در دریای سرخ یا دریای سیاه شنا کند چه خواهد شد؟

جواب چیستان : فقط خیس خواهد شد، زیرا دریای سیاه و دریای سرخ تنها نام آنهاست، و گر نه آبشان نیز مانند سایر دریاها بیرنگ است و تاثیری بر جسم انسان نخواهد داشت

GORJI

02-07-2010, 10:55

عقربه های ساعت نما و دقیقه نما در ساعت، طی یک شبانه روز، چند بار با هم در زاویه 180 درجه تشکیل خواهند داد؟

جواب چیستان : چهل و هشت بار

شخصی در هر یک از دو دست خود چند قطعه پول دارد. عده قطعات یکی از دستها زوج، و عده قطعات دست دیگر فرد است. می خواهیم بدانیم آنکه عدد زوج است در کدام دست قرار دارد

جواب چیستان : به وی پیشنهاد کنید، تعداد سکه های دست راست را در هر عدد

زوجی که می خواهد ضرب کند و تعداد سکه های دست چپ را هم، در هر عدد فردی که مایل است ضرب نماید و مجموع دو حاصل را از او پرسید اگر فرد بود، تعداد سکه های دست راست او زوج است و اگر زوج بود، تعداد سکه های دست چپ او فرد می باشد برای مثال فرض کنید در دست راست او 5 سکه و در دست چپش 8 سکه باشد. مجموعی را که می گیریم، مطابق قاعده ی فوق چنین خواهد شد: $32 = (8 \times 3) + (5 \times 2)$ از این قرار، معلوم می شود که تعداد سکه های دست راست فرد، و تعداد سکه های دست چپ زوج است

آیا یک نفر می تواند ساعت هشت صبح با هواپیما از بندر ولادی وُستک در شرق روسیه و کنار اقیانوس آرام حرکت کند و ساعت هشت صبح همان روز در فرودگاه مسکو بر زمین بنشیند؟

جواب چیستان : بلی مشروط بر اینکه سرعت هواپیما را طوری تنظیم کند که فاصله میان دو شهر یعنی 9000 کیلومتر را در 9 ساعت پیماید. یعنی در هر ساعت 1000 کیلومتر را طی کند. زیرا اختلاف ساعت بین ولادی وستک و مسکو 9 ساعت است و اگر هواپیما با سرعتی معادل 1000 کیلومتر در

ساعت، طی مسیر کند، هر ساعتی که از ولادی وستک حرکت کرده باشد، در همان ساعت، در مسکو بر زمین خواهد نشست

چگونه می توانیم تخم مرغ پخته را از خام تشخیص دهیم؟

جواب چیستان : تخم مرغ پخته و خام به یک طریق نمی چرخند. تخم مرغی را بگیرید، آن را روی صفحه ای افقی و صاف گذارده، بچرخانید. تخم مرغ پخته، بویژه اگر خوب سفت شده باشد، خیلی سریعتر و بیشتر از تخم مرغ خام می چرخد! در واقع، چرخاندن تخم خام کار مشکلی است. تخم مرغ سفت چنان سریع می چرخد، که بشکل بیضی سفید مسطح و مبهمی دیده می شود. اگر بتوانید سرعت دُوران کافی به آن بدهید، حتی ممکن است روی انتهای باریکش برخیزد. علت آن است که تخم مرغ پخته، برخلاف تخم مرغ خام، مثل یک مجموعه کامل یا جسم سختی دوران میکند، محتویات آبگونه ای تخم مرغ خام نمی تواند به سرعت، همراه پوست شروع به چرخش کند. لذا مانند ترمز عمل کرده و با لختی خود، در کار چرخیدن پوسته سفت اخلا می کند، دیگر آنکه

موقع ایستادن، تخم مرغ پخته و خام به یک شکل متوقف نمی شوند. اگر به تخم مرغ پخته ای که در حال چرخیدن است انگشت بزنید، فوراً از دوران باز می ایستد، ولی اگر این کار را با تخم مرغ خام کنید، پس از برداشتن انگشت، دوباره حرکت خود را از سر می گیرد. محرک این عمل، نیز همان نیروی لختی است. پس از آنکه پوسته تخم مرغ خام را متوقف کردید، محتویات ابگونه ای درون آن باز هم به حرکت خود ادامه می دهند. در نتیجه، پس از برداشتن انگشت، دوباره بیپوسته را به حرکت وا می دارند. ولی محتویات تخم مرغ پخته با پوست خود متوقف می شوند

شخصی لنگه جورابهای خود را از مدتی پیش به اینطرف در صندوقی انداخته و اینک در آن صندوق، 25 لنگه جوراب سفید و 25 لنگه جوراب سیاه جمع شده است. حالا بهنگام شب، که برق نیز قطع شده است، آن شخص به یک جفت جوراب نیازمند است و چون چراغ پیدا نکرده، در تاریکی به اتاقی که صندوق جورابها در آنجاست رفته و در همان تاریکی می خواهد برای خود یک جفت جوراب انتخاب نماید، که هر دو سفید یا سیاه باشند! آیا می توانید بگوئید

که چند لنگه جوراب باید از آن صندوق برداشته، با خود به روشنایی ببرد، که بطور یقین و در میان آنها یک جفت یکرنگ، یعنی هر دو سفید یا هر دو سیاه باشد؟

جواب چیستان : اگر آن شخص، فقط سه لنگه جوراب از آن صندوق برداشته، به روشنایی بیاورد، بلاشک، دو لنگه از آن سه لنگه یا سفید است یا سیاه، و غیر از این ممکن نیست

GORJI

02-07-2010, 16:01

آن چیست که پس از جیر جیر کردن بسیار، درشت و پنبه ای می گذارد؟

1 -

آن چیست که اگر از ارتفاع زیاد به زمین افتد نمی شکند، اما اگر در دخمه ای افتد می شکند؟ -2

آن کیست که پیش از تولدش نه ماه در حبس گرفتار بود؟ -3

آن کدام پادشاه بود که طول مدت سلطنتش، بیشتر از مدت عمرش بود؟ -4

آن چیست که هر چه از آن بردارند بیشتر می شود؟ -5

دوک نخ ریسی - 1

تخمه - 2

انسان در شکم مادر - 3

شاپور ذوالاکتاف، زیرا پیش از تولدش، تاج شاهی را بالای تخت مادر - 4
آبستن او گذاشته بودند

چاه است که هر چه از آبش بردارند بیشتر می شود - 5

02-07-2010, 16:04

آن چیست که امروز مهمان ماست، فردا نوبت شما؟ - 1

آن چیست که روز می دود و شب پاسبانِ اتاق است؟ - 2

آن چیست که پای کوه نشسته و عمامه به سر دارد؟ - 3

آن کدام جانور است که صبح با چهار پا، ظهر با دو پا و عصر با سه پا راه - 4
می رود؟

آن کدام دو برادر هستند که همیشه خاک بر سر هم میکنند؟ - 5

مرگ - 1

کفش - 2

قارچ - 3

انسان است که در کودکی با دستها و پاها، در جوانی با دو پا و در پیری با - 4
سه پا (دوپا و یک عصا) را می رود

بیل و کلنگ - 5

GORJI

02-07-2010, 16:06

آن چیست که تا یک بار خار رویش نگذاری به خواب نمی رود؟

کدام جمله معروف است که میلیونها نفر آنرا می دانند و به زبان می رانند - 2
ولی هنگام گفتن آن لب بر هم نمی زنند؟

آن چیست که از لذیذترین چیزهاست، ولی نمی شود آنرا خورد؟ - 3

آن چیست که روز و شب دستش را به کمرش زده و ایستاده است؟ - 4

آن چیست که من یکی دارم، تو دوتا داری، شاه سه تا و پسر پادشاه نه تا؟ - 5

=====

=====

چشم است که تاملگران را روی هم نگذاریم به خواب نمی رود - 1

جمله معروف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - 2

بوسه - 3

آفتابه - 4

نقطه - 5

GORJI

02-07-2010, 16:13

آن چیست که اگر از آسمان به زمین بیفتد نمی شکند، اما به محض افتادن - 1
در آب می شکند؟

کدام برادرها هستند که دیواری میانشان هست و همدیگر را نمی بینند؟ - 2

آن چیست که اگر به زمین بیفتد نمی شکند، در آب هم تر نمی شود؟ - 3

آن چیست که در دنیا است، دنیا هم در اوست؟ - 4

آن کدام بچه ایست که به مادرش شیر می دهد؟ - 5

=====

=====

کاغذ - 1

دو چشم انسان - 2

سایه - 3

چشم - 4

رودخانه ای که وارد دریا می شود - 5

GORJI

02-07-2010, 16:14

آن چیست که تا اسمش را به زبان می رانی می شکند؟

آن چیست که هر چه آب در آن بریزند پرنمی شود؟

آن چیست که سرش را می بُریم و برایش گریه می کنیم؟

آن چیست که هر چه می دویم به آن نمی رسیم؟

آن چیست که اگر گریه کند می میرد؟

=====

=====

سکوت

آبکش

پیاز

سایه خود ما

ابر

GORJI

02-07-2010, 16:16

آن چیست که همه چیز در آن است؟

آن کیست که برای همه مردم لباس می دوزد، اما خودش لخت است؟

آن چیست که ما تصور می کنیم او را می خوریم، اما در حقیقت او ما را می خورد؟

آن چیست که می دانیم کجاست ولی نمی دانیم چیست؟

آن چیست که همه دارند؟

=====

=====

چشم، آینه، کاغذ

سوزن

غصه

بچه در شکم مادر

اسم

LIDA

02-07-2010, 16:59

ماهی شکم دریده، رحل به رویش کشیده، هر که آن را بداند، عقل بزرگان دارد

درنداره گنجینه، ترکیده سر داره

او سَنه بِلدم سی سَنه چهل تا مرغ به یك خَنه پلو خوردن دَنه دَنه همچی که
هیشکس ندونه

آن چیه، پیچ پیچیه بند قباش کیریتی یه مدنم کجیه نمدنم چیه

آن چیه که خَم داره از خمی سر به هم داره چار تا خال در شکم داره؟

قلمدان

خشخاش

انار

بچه در شکم مادر

نعل اسب و الاغ و استر

LIDA

02-07-2010, 17:04

ای طرفش اره، میونش گوشت بره

چار دیکون دوش به دوشه یکی اطلس فروشه یکیش آرد فروشه یکیش، الیجه
فروشه یکیش کُنده فروشه

خدا بزرگه، بارون می زنه خدا کوچیکه برف می زنه

دو دکون (دکان)، او پس دوکون، روغنِ شُل، چکون چکون

از اون دورا میاد سه تا علمدار اندر زمین، اندر هوا، کلاه به سر، سبزه قبا

دندانها و زبان

پول و مسکوک

سنجد

آب بینی

به ترتیب: گندم، انگور، انار، خیار

LIDA

02-07-2010, 17:10

هم به انگورم، هم به انار نه انگورم نه انار زنجیر نیستم، به زنجیرم نخجیر نیستم، به

نخجیرم

آتتو و متتو کله باریک ... گتو

از دو میاد سه تا علمدار کدوم کاکامه! کلا قلمکار کدوم عمومه! پیشو طلایی
کدوم دائیمه! شال رضائی

از اینجا تا به شوشتر همه ش خون کبوتر

از در در او مد شاه پلنگ عصا به دستش همه رنگ

دانه های انار و انگور

درفش

انار، گل و برگ آن

گل سرخ

رنگین کمان (قوس وقزح) ، کمان رستم

LIDA

02-07-2010, 17:16

از دَر در او مد علی پلنگ عبا به دوشش همه رنگ

از در در او مد هلی گم نه شاخ به سر داره نه دُم

دیدم دو صنم برابری می کرد دعوی به سر زلفِ پری می کرد یارب، به فدای هر

دو گردم من جنگ او به زبان زرگری می کرد

از دور دیدم ماه را از دل کشیدم آه را آن ترک تیر انداز را برهم زده شیراز را

از دور میاد چه غلغله دامن قباش چه بلبله کلاه نهاده زنجیل که من غلام آتشم

قالی

سیل

گوشواره

کبریت

زنبور

LIDA

02-07-2010, 17:19

از دور میاد، خوشخو میاد

نزدیک میاد، شمشیر به دست، بدخو میاد

از دور میاد شاه پلنگ، عصای دستش همه رنگ

زرگری به زرگری، بالاترش روغن کاری، بالاترش آینه کاری، بالاترش تخته

روون، بالاترش کوه سیاه، بالاترش گله چرون

اشر پلنگِ بی دُم، بالی زند به صحرا، مالی دهد به مردم

زرده، نه زعفرانه گِرده ، نه گردکانه

اشکاف تنگ و تاریک پر از مور سر باریک

دو لچه (دُلُو)

دهان، بینی، چشمها، پیشانی، سرو موها

زنبور عسل

اشرفی

تفنگ و باروت

GORJI

03-07-2010, 12:28

آن چیست که از تخم مرغ کوچکتر و از شتر بزرگتر است؟

آن چیست که بالاتر از پیامبر و پایین تر از خداست؟

آن چیست که رفتنش کار دارد، آمدنش بار دارد؟

آن چیست که پیش از استعمال راست و پس از استعمال کج است، از آن هم آب

می چکد؟

آن چه شهر سرخ یا زردی است که مردمانش سیاه هستند؟

گلولة نخ هنگام بسته و باز بودن

عمامة پیامبر

قاشق

چتر بهنگام ریزش باران و هنگام بسته بودن

هندوانه

GORJI

03-07-2010, 12:30

آن چیست که شیرین است و طعم ندارد، سنگین است و وزن ندارد؟

آن چیست که گوشتش در رو قرار گرفته و پوستش در زیر؟

می دانیم اگر ته هر چیزی را بکنند کوتاه می شود و هر چه را از اطرافش بکنند
باریک می شود. آن چه چیزی است که هر چه تَهش را بکنند بلندتر و هر چه
اطرافش را بکنند کلفت تر می شود؟

آن چیست که بر همه چیز و همه کس واجب است؟

آن چیست که چهار در دارد و هر درش سه در و هر یک از این درها سی در؟

--
خواب

سنگدان

چاه

نام، اسم

سال و ماه و روز است که بترتیب: سال چهار فصل دارد، فصل سه ماه و هر ماه 30 روز است

GORJI

03-07-2010, 12:32

آن چیست که هم آنرا می خوریم و هم آنرا می گردانیم؟

آن چیست که وقتی نشسته است سه پا دارد، وقتی برمی خیزد دو پا؟

سه برادرند که جان ندارند، اما حرکت می کنند، آن سه برادر کدامند؟

آن کدام درختی است که کاشته نشده است؟

آن کدام رنگی است که باچشم دیده نمی شود؟

چرخ

فُرجون

آب و باد و ابر

شجره خانوادگی

رنگ ماوراءبنفش و مادون قرمز

GORJI

03-07-2010, 12:34

آن کدام جانوری است که هرگز آب نمی نوشد؟

آن چیست که در پشت کوه سُرخاب و سفیداب می کند؟

آن چیست که یک لایش نمی رسد ولی دولایش می رسد؟

آن چیست که پایش در سر است و رویش در پا؟

آن چیست که من می روم و او هم می رود؟

موش کانگوروئی

ریواس

دست است که در حالی که راست است به دهان نمی رسد، اما پس از خم شدن
به دهان می رسد

پارو است که سرش «پا» و پایش «رو» می باشد

سایه

GORJI

03-07-2010, 12:37

آن چیست که من می روم و او می ماند؟

آن چیست که صدا دارد و جثّه ندارد؟

آن نیستی چیست که در لباس هستی جلوه می کند؟

آن چیست که یک نفر دو چشمه دارد، دیگری چهار چشمه و سومی هفت

چشمه؟

آن چیست که هر مقدار از آنرا داشته باشند ناخشنودند؟

جای پا

باد

خواب

پستان زن، گوسفند و سگ است، که اولی دو لول دارد، دومی چهار لول و
سومی دارای هفت لول است

پول

03-07-2010, 12:39

آن چیست که آدمی هر چه بیشتر داشته باشد خوشنودتر است؟

آن چیست که هر جا بیندازند می رود؟

آن چیست که بی علم و دانش، همه چیز را همانگونه که هست آشکار می سازد؟

آن کدام برادرانند که هر چه می دوند به هم نمی رسند؟

آن چیست که روزها کُلفت است و شبها خانم؟

نگاه، نظر

آینه

چرخ خرمنکوبی، چرخ درشگه و گاری و خودرو

جاروب

LIDA

03-07-2010, 13:31

اولم آخر پلنگ است که زیبا وقتِ جنگ است دومم آخر شیر است که بر

جنگل امیر است سومم میان ببر است

چو توفان و چو ابر است آخرم آخر گربه است ولی مایه خنده است با بچه ها

همبازیم چه نازیم، چه نازیم

مَشَنگم و قشنگم که خیلی شوخ و شنگم

اولم اول پیاز است دومم اول ساز است چهارمم آخر هسته توی صندوقچه بسته

اولم اول خیار است دومم آخر خیار است سومم دوم آب است چهارمم سوم راز
است آخرم آخر کوزه است

اولم اول زمستان، آخرم آخر باغ دومم رفته زمستان، آمده میان باغ

اول و آخرم اول قند، میانم آتش، به همین خیال باش

گربه

پسته

خربزه

زاغ

قاشق

LIDA

03-07-2010, 13:36

اولم اول فیلہ، دومم چشمہ نیلہ، سومم اون ور عاجہ، چهارمم هستہ کاجہ، آخرم

اول نازہ، نگفتی کہ این چہ رازہ؟

این چہ لعبت پسندیدہ پیراہن سبز سرخ پوشیدہ در میان دو حقہ چوبی صد

ہزاران ہنر بگنجیدہ

این چہ گرد و گولہ شب و روز گوشہ مدبّخ (مطبّخ) می لولہ؟

این سر بازار سفید کاری، اون سر بازار سفید کاری، میون بازار طلا کاری

این سر کو (کوه) دویدم، اون سر کوه دویدم، مَلِکِی کهنه دیدم، خر زردی

ندیدم

فنجان

پسته

پیاز

تخم مرغ

شکارچی

LIDA

03-07-2010, 13:40

این وَرِ کو، اون وَرِ کو، میون کو، ناقاره بکو

در بَسَه (بسته)، دالون بَسَه، صد عروس رو بَسَه

صدتا خانوم تو یه خونه بذار دَهَن، دونه دونه

صندوقچه سلیمانه، آکنده به دُرْدانه، لابه لاش طلا کاری، دونه هاش چو مرواری

حَصینِ سبز گل گلی تنه ش زن که میشکنی

چاهک مستراح

انار

انار

انار

زن آبستن

LIDA

03-07-2010, 13:45

دَسَمال انار، پیشِ زنِ سالار آگه جرأت داری، یکیشو وردار

دورش نازی، پاش چناری، زَهله (زهرة) داری، وَرش داری؟

آسمان رنگِ اژدها پیکر مرده را زنده می کند به نظر

چادر زنگاری، پُر خوشه مرواری

سینی دارم پر گوشواره کسی رُ ندارم بشمره

آتش در منقل

آتش

لاک پشت

آسمان و ستارگان

آسمان و ستارگان

LIDA

03-07-2010, 21:11

آقا قیل و ماقا قیل سرش تنگ و تهش فیل

آقا کوچولوی زردِ آبی، تکیه داده تو مهتابی، قربون زلف چین چینش، داره صفا
عرقچینش

قالی لب بافته، گل به گل انداخته، قدرت پروردگار، خوب بهم بافته

بابا، چوبی - ننه، چوبی - بچه یی دارند، گُمپ گلی

بابا، دراز و غولک - ننه، پهنه و پهنک - دختر، گرد و گلوله، دوما دَل و دیوانه

افتابه

جارو

آسمان و ستارگان

گردو

بابا، تاک، درخت مو، ننه برگ آن، دخترها دانه ها یا خوشه انگور، داماد، شراب

LIDA

03-07-2010, 21:15

پرنده ای بی بال و پر، نه زائیده مادر، نه دیده پدر

نه دَس داره نه پا داره خبر از همه جا داره

باغه و باغ دو در- انار و انجیرتر- یه بابائیه را گُذَر (راهگذر)- مَنَدیل به کله اش

این قَدَر

دو برادرَن دوش به دوش هر دو برادر روغن فروش

شهر ما هَف دروازَس، به هر دَرشِ یِه دَرَبونه، باجِ هر در نصف باره، هر مُکاری

می دونه، حالا چَن (چند) لِنِگِه بیاری یکیش واسْت می مونه

باد

بادمجان

سوراخهای بینی

صدو بیست و هشت لنگه بار، که در نخستین دروازه 64 لنگه آن باقی می ماند
و در دومین 32 لنگه، و در سومین 16 لنگه، و در چهارمین 8 لنگه

خیار، بالنک

LIDA

03-07-2010, 21:18

پاک و پاکیزه تحفه دریا که نمد پیچ و حیدری وار است گاه در توی چاه رفته و
گاه بر لب اره او گرفتار است

پیرمرد نورانی، نمد پوش حیدر پیرانی. گه به چاه است و گه به بازار است، نقره
خام بر سر اره گرفتار است

در را ببند، دالان را ببند، که خانم سفید پوش داره می رقصه

میاد مثل امیرا، می شینه عین وزیرا، می پیچین لای حصیرش، می بَرَن عین اسیرا

دو در هوا، چار در زمین، ای خربزه

برف

برف

برف

برف

بُز است که منظور از دو در هوا، دو شاخ آن و منظور از چهار در زمین، چارپای
آن است

LIDA

03-07-2010, 21:31

زرد است و زری می زنه، گُرکش نمدی می زنه، دست گلعدارش ده، خورد
پادشاهش ده

طبیعت لعل ساز، لعل تراشیده باز، لعل تراشیده را، به نقره پیچیده باز، به نقره
پیچیده را، به پیش هم چیده باز، به پیش هم چیده را، به حقه پیچیده باز، به حقه
پیچیده را، به نام نامیده باز

گوشت تو گیره، گیره تو گیره، گیره راه می ره

پُر موی تر کیده سر یک وجب و مختصر

یک وجبک نیم وجبک نه بیشترک نه کمترک تر کیده سر، پشم هلو وقتِ سحر،
خوردن او

به

جای نقطه چین «نار» به معنی «انار» باید گذاشت، زیرا، انار شبیه لعل تراشیده است
که در پرده ای نقره گون پیچیده شده و بعد کنار هم گذاشته شده و درون حقه
ای (پوست انار) پیچیده شده است

پا

پاچه گوسفند

پاچه گوسفند

LIDA

03-07-2010, 21:35

پارچه س، سوزن ندیده، آرده، آسیاب ندیده، هیزمه، تبر ندیده

دَس داره، پا نداره یه شیکم پاره داره

یک چارک گوشت لذا رگ و پی داره هزا سر او گندله مازو جون ننه ت خورده
از او

سبکی بازار کدومه سنگینی بازار کدومه سفیدی بازار کدومه

سیرم سقطم (سُقْطَم) گرسنه ام بی قوتم (قوتم)

سنجد

کت یا پالتو

پستان

پنبه، سرب، گچ

پیر

GORJI

03-07-2010, 22:27

آن چیست که وقتی بیرون آمد دیگر تو نمی رود؟

آن چیست که تا سرش را نبرند حرف نمی زند؟

می دانم هر چیزی در اثر مجاورت با آتش گرم و سرانجام ذوب می گردد، اما
دو چیز هستند که در اثر همجواری با گرما سفت تر سخت تر می شوند، ان دو
چیز کدامند؟

آن چه چیزی است که هر چه با آن بنویسند تمام نمی شود؟

آن چه ویژگی است که اگر آنرا در جانوران ببینیم، بی درنگ می فهمیم که آن
جانور تخمگذار است یا بچه زا؟

بچه پس از تولد از مادر

نامه درون پاکت است، که تا پاکتش را پاره نکنند از مضمونش باخبر نمی شوند

گل و تخم مرغ

دست است

گوش است، زیرا تخمگذاران گوششان ناپیدا و بچه زها گوششان پیدا است! تنها در این مورد یک استثنا هست و آن نوعی افعی بچه زاست که گوشش دقیق پیدا نیست

GORJI

03-07-2010, 22:29

آن چه کشوری است که در پیشانی ماست؟

آن چه کشوری است که در چشم ماست؟

آن چه کشوری است که متشابه نامش در یکی از آیه های معروف قرآن است؟

آن چیست که هم بچه دارد و هم تفنگ؟

آن چیست که هر چه آنرا بیشتر بکشیم کوتاهتر می شود؟

چین

گُره

کشور «تبت» در شمال شبه قاره هند است که پایتختش «لها سا» است و متشابه لغت

«تبت»، در آیه مشهور «تبت یٰدا اَبی لَهَب و تَب» می باشد

قُنداق

سیگار

03-07-2010, 22:33

آن چیست که هر چه آنرا بیشتر بکشیم بلندتر می شود؟

آن چیست که هم آنرا برخی بازیکنان در دست می گیرند و هم اینکه در آسمان
رهايش می سازند؟

آن چیست که بالایش جهنم، وسطش جنگل و پائینش دریاست؟

آن چیست که راه میرود و مدام سرش به سنگ می خورد؟

آن چیست که گردن دارد اما سر ندارد، دست دارد اما پا ندارد؟

خط

راکت

قلیان

آب رودخانه و جوی

کوزه

GORJI

04-07-2010, 21:11

آن چیست که پدر و پسر دارند، اما مادر ندارد؟

آن چیست که وجودش موجب فراوانی و آبادانی است، اما عکسش سبب ضعف و ناتوانی و ویرانی است؟

آن چیست که بسیارش کم است، و آن چیست که کمش بسیار است؟

آن چه رودیست که در آن دریا وجود دارد؟

آن چیست که هم در سربازخانه است و هم در سیستان و بلوچستان؟

نقطه است که پدر سه و پسر نیز سه نقطه دارد اما مادر نقطه ندارد

گنج و جنگ

آنکه بسیارش کم است «دوست» است و آنکه کمش بسیار است، «دشمن» است

آمودریا

سرباز است که هم در سربازخانه است و هم نام رودی در سیستان و بلوچستان
است

GORJI

04-07-2010, 21:13

آن چیست که هم نام شهری است، هم وسیله ای است در چرخ خیاطی و ماشین
نساجی؟

آن چیست که هم یک لقب فرانسوی است و هم وسیله ای در چرخها و
ماشینهای نخریسی و نساجی؟

آن کدام پل در تهرانست که نامش منسوب به یکی از ملل اروپایی است؟

آن کدام واژه است که باسوادترین و دانشمندترین مردم دنیا نیز آنرا غلط تلفظ
می کنند؟

آن چیست که همه چیز را می خورد و سرانجام خودش نیز از میان می رود؟

ماکو است که هم شهری در آذربایجان غربی است و هم وسیله ای در چرخ
خیاطی و ماشین نساجی

دوک

پُل رومی

واژه «غلط»

آتش

LIDA

04-07-2010, 21:28

فرض کنید راننده اتوبوس برقی اید. در ایستگاه اول 6 نفر وارد اتوبوس می شوند ، در ایستگاه دوم 3 نفر بیرون می روند و 5 نفر سوار می شوند. راننده چند سال دارد؟

پنج کلاغ روی درختی نشسته اند ، 3 تا از آنها در شرف پروازند ، حال چه تعداد کلاغ روی درخت باقی می ماند؟

چه تعداد از هر نوع حیوان به داخل کشتی حضرت موسی برده شد؟

شیب یک طرف پشت بام شیروانی شکلی ، 60 درجه و طرف دیگر 30 درجه است ، خروسی روی این پشت بام تخم گذاشته است. تخم به کدام سمت پرت میشود؟

هواپیمایی از ایران به سمت ترکیه در حرکت است و در مرز این دو سقوط می کند ، بازمانده ها را کجا دفن می کنند؟

من دو سکه به شما می دهم که مجموعش 30 تومان می شود ، اما یکی از آنها نباید 25 تومانی باشد چطور؟

جواب ها

جواب سوال 1: راننده اتوبوس هم سن شما باید باشد؛ چون جمله ی اول پرسش می گوید : تصور کنید راننده ی اتوبوسید

جواب سوال 2 : همه کلاغ ها ، چون آنها فقط در شرف پروازند و هنوز از روی

•درخت بلند نشده اند

جواب سوال 3: هیچ ، آن نوح بود که حیوانات را به کشتی برد و نه موسی (چه تعداد جلوی فکر کردن شما را گرفته است).

جواب سوال 4: هیچ کدام. خروس ها که تخم نمی گذارند. اگر شما سعی کرده اید پاسخ را از راه محاسبات و مقایسه ی اعداد به دست بیاوید ، شما دوباره •با اعداد منحرف شده اید

جواب سوال 5: بازمانده ها را دفن نمی کنند . آنها جان سالم به در برده اند. شما •با کلمات حقوقی و دفن کردن منحرف شده اید

جواب سوال 6: یک 25 تومانی و یک 5 تومانی. به یاد بیاورید که فقط یکی از آنها نباید 25 تومانی باشد و همین طور هم هست. یک سکه 5 تومانی داریم. شما با عبارت یکی از آنها نباید فریب خورده اید.

LIDA

04-07-2010, 21:37

چیست کاندردهان بی دندان هر چه افتاده ریزریز کند چون زنی در دو چشم او
انگشت در زمکان هر دو گوش تیز کند

چیست این جانور دو سر دارد از دو سوراخ سر بدر دارد هر که بگشاید این معما
را دانم از عاشقی خبر دارد

چیست آن لعبت شتابزده روز و شب رفته و قدم نزده وقت غریدنش چو ابر بهار
برف باریده و نمش نزده

چیست آن گل که رسته بر لب جو قطره ژاله ای چکیده بر او صورتش شکل

صورت انسان مظهر عشق و رونق بستان؟

آن چیست که پیک عاشقان است مشاطه زلف دلبر است خندیدن گل زبوسه
اوست رقص چمن از نوای آنست

قیچی

بند شلوار

آسیاب

گل بنفشه

نسیم

GORJI

04-07-2010, 23:14

آن چیست که هم پاپوش ماست و هم محل نگهداری آثار ارزشمند و قدیمی؟

آن کدام یک است که دو نمی شود؟

آن کدام دو است که سه نمی شود؟

آن کدام سه است که چهار نمی شود؟

آن کدام چهار است که پنج نمی شود؟

موزه

خداوند یکتا

شب و روز، تاریکی و روشنایی، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی

ماههای هر فصل، اضلاع مثلث

فصول سال، اضلاع مربع، مستطیل، لوزی و متوازی الاضلاع

GORJI

04-07-2010, 23:16

آن کدام پنج است که شش نمی شود؟

آن کدام شش است که هفت نمی شود؟

آن کدام هفت است که هشت نمی شود؟

آن کدام هشت است که نه نمی شود؟

آن کدام نه است که ده نمی شود؟

پنجه دست و پا

شش‌دانگ هر چیز و شش‌لؤل

هفت طبقه آسمان، هفت پیکر، هفت شهر عشق، هفت تیر، ایام هفته

پاهای هشت پا

اعداد یک رقمی

GORJI

04-07-2010, 23:18

آن کدام ده است که یازده نمی شود؟

آن چیست که هر چه به نیم روز و نیمه شب نزدیکتر می شویم بیشتر می شود؟

چه وقت همه برایمان شادی می کنند، و چه وقت همه برایمان می گریند؟

آن چیست که بالای سرماست، اما اگر برعکسش کنیم تبدیل به «فلز» می شود؟

آن کدام شبه فلزی است که اگر برعکسش کنیم، یکی از سبزیها خواهد شد؟

دهگان، انگشتان دستها یا پاها

تعداد ضربات زنگ ساعت دیواری

به هنگام تولد، همه برایمان شادمانی می کنند و به هنگام مرگ، همه برایمان
اشک می ریزند

زلف است که برعکس آن «فلز» می شود

جیوه است که برعکس آن «هویج» می شود

GORJI

04-07-2010, 23:19

آن چیست که هم در آسمان است و هم وسیله ایست برای تنبیه و کتک زدن
افراد خاطی؟

آن چیست که هم نام گیاه است و هم اذان می گوید؟

آن چیست که کم می شود ولی زیاد نمی شود، و آن چیست که زیاد می شود اما
کم نمی شود؟

آن چیست که هم انسان دارد، هم تخم مرغ و هم جاده؟

آن چیست که تابه سرش نکوبی کار نمی کند؟

فَلَكْ

بلال است که هم نام دیگر ذرت است و هم اسم «بلال حبشی» اذان گوی
حضرت رسول (ص)

آنچه کم می شود اما زیاد نمی شود عمر آدمی است و آنچه زیاد می شود اما کم
نمی شود سن آدمی است

شانه

میخ

GORJI

05-07-2010, 12:08

آن چیست که خوراکش فقط باد هواست؟

آن چیست که همه جا می رود، اما هرگز کاشانه اش را ترک نمی کند؟

آن چیست که روبه بالا و پایین درست و چپ می رود، اما هرگز حرکت نمی کند؟

آن چیست که هم هنرپیشه دارد، هم خودرو؟

آن چیست که هم در نجاری است، هم در آشپزخانه؟

باد کنک

لاک پشت است که هیچگاه کاسه اش را ترک نمی کند

جاده

رُل

رنده .125

GORJI

05-07-2010, 12:10

آن چیست که هم ورزشگاه است، هم در میدان جنگ و هم در بازار بزازها؟

آن چیست که هر چه می روی او بر جا می ماند؟

آن چیست که اولش عبادتست و آخرش آشامیدنی است؟

آن چیست که هم درون شیشه است، هم درون جنگل و هم لبِ حوض؟

آن کدام میوه ای است که نام یکی از مردان اسطوره ای دوبار در آن تکرار شده است؟

توپ

جای پا

حجاب است که اولش «حج» از عبادات است و آخرش «آب» از آشامیدنیها

شیر

زال زالک است که نام «زال» پدر رستم دوبار در آن تکرار شده است

GORJI

05-07-2010, 12:12

آن نام کدام جانور است که اگر برعکسش کنیم، نام یکی از ملتهای باستانی خواهد شد؟

آن چیست که چهارتابرادرنند، توی یک ظرف ادرار می کنند؟

آن چیست که دخترش حامله است، اما مادرش (ننه جوئش) بکر؟

آن چیست که مرده ها و زنده ها با هم انجام می دهند؟

آن چیست که با آب همه دریاها طاهر نمی شود، اما بازبان پاک می گردد؟

مور است که اگر برعکسش کنیم «روم» می شود

پستانهای گاو است که در یک ظرف دوشیده می شوند

هندوانه

گردش به دور زمین و گردش به دور خورشید

کافر است که با گفتن شهادتین مسلمان می شود

GORJI

05-07-2010, 12:14

آن چیست که دو پا دارد، دو پا هم قرض می کند، اما کسی به گردش نمی
رسد؟

آن چیست که سر تا پایش نیم من نمی شود، اما یک اتاق را پُر می کند؟

آن چیست که تا نبندیش، خوابت نمی برد؟

آن چیست که صدا دارد اما گلو ندارد؟

آن چیست که حضرت علی دیده، ولی خدا ندیده است؟

دو چرخه و دو چرخه سوار است

چراغ نفتی است که با نورش اتاقی را روشن می سازد

دَرِ خانه است. یا به عبارتی چشم آدمی

باد

بزرگتر از خود

GORJI

05-07-2010, 12:16

آن چیست که تو کاف هست تو گاف نیست، تو لام هست تو میم نیست، تو غین
هست تو عین نیست؟

آن چیست که درمیان «گره»، «ماهی» است؟

آن کدام درنده است که آدم سرش را می خورد؟

اون چیه که مال توئه، اما خودت کمتر از همه به کارش می بری؟

اون چی چیه که روش نقره س، زیرش طلا؟

کلاغ

گرمابه

شیر

اسم

تخم مرغ

LIDA

05-07-2010, 20:22

چيست نه شلوار ونه پيراهنش هر چه خواهی می نهی در دامنش راست گوید هر

چه گوید بی زبان اردهایی، عقربی در دامنش

لعبتی چیست، نغز و خاک مزاج که به آبی است در جهان خورسند دست بر سر
نهاده، پنداری به سر خویش می خورد سوگند

چیست آن ماهروی محبوبی همه عالم فدای دیدارش هر که را وصل او نصیب
شود شود آماده مقصد و کارش

آن چیست که روز می نماید شبگون صد پاره تنش، ولی ریک پاره نگون چون
دست باو نهی زاندازه فزون همچون دل عاشقان فروریزد خون

آن چیست که یک جناح و یک پا دارد جا در کف مهوشان رعنا دارد چون گرم
شود مدام در پر زدن است چون سرد شود مقام عنقا دارد

ترازوی زنجیردار

کوزه

پول

شاه توت

بادبزن

LIDA

05-07-2010, 20:27

آن چیست که در بادیه ماوا دارد بر فرق سر جانوران جا دارد بس جانور بوالعجبی
می باشد سیصد سروده شکم، دو صد پا دارد

چه چیز است، مرغی است بی بال و پر سرش تا نبری نگوید خبر

آن چیست کزو حسن بت افزون گردد اندر کف مهوشان موزون گردد سبز است
تنش، ولی عجیب است چون آن بدو رسد همه خون گردد

آن چیست که در برگ پناهی دارد رخت سیه و سبز کلاهی دارد پوستین بکنند و
سینه اش چاک کنند من در عجبم کاین چه گناهی دارد

چیست آن، کز چشمه ای آید برون بی هدف ره می برد با قلب خون مدتی بر
دشت خشکی چون برفت می شود از سنگ سختی سرنگون

شیر باحروف ابجد

نامه

حنا

بادمجان

اشکِ چشم

05-07-2010, 20:31

بگو چیست آن ده دو سرو سهی که رسته است شاداب با فرهی از آن برزده هر
یکی شاخه سی نگردد کم و بیش بر پارسی

آن چیست که در سه وقت کمیاب شود گر آب تنی کنی، تنش آب شود گر
گرم شود گریه کند تا میرد گر سرد شود، زندگی از سر گیرد

آن چیست ک ارغوان قبایی دارد بیرون و درون شهر جایی دارد گرد است و
مدور است و تاجش بر سر مانند ک دم موش پایی دارد

آن چیست گرد و کوچک، آویزه و معلق گاهی حلال و طیب، گاهی حرام مطلق

این چه باشد که پشت خم دارد از خمی هر دو سر به هم دارد وزن او نیست خود
به صد مثقال صد منی را به پشت بر دارد

سال و ماه و روز

برف و یخ

چغندر

انگور

نعلِ اسب

H3ydari

05-07-2010, 20:33

:منم یه معما بگم اما جوابش رو فعلا نمیگم

یه زن توی خیابون یه کودک رو نوازش میکرده

ازش میپرسن این کیه که داری نوازش میکنی

میگه این هم نوه ی من هستش هم برادر شوهرم

:خوب چه جوری میشه که بچه هم نوش بوده هم برادر شوهرش؟!!!:4

LIDA

06-07-2010, 09:56

چیستم؟ کیستم؟ پاکیزه کننده محیط زیستم. یعنی چی؟-

آن چه حیوانی است که هیچ وقت تشنه نمی شود؟ یعنی چی؟-2

آن چیست که با سواد ترین آدم ها آن را غلط می نویسند؟ یعنی چی؟-3

آن چیست که بدون صدا زنگ می زند؟ یعنی چی؟-4

آن چه مرغیست تا اوج هوا رهسپار است کاندترین صحرا بدیدم یک عجایب -5

جانور

درخت-1

ماهی-2

کلمه (غلط)-3

آهن-4

هواپیما

LIDA

07-07-2010, 16:47

آن چیست کز آن طبق همی تابد چون عاج، به زیر شعر عنابی ساقش به مثل چو
ساعد حورا دستش به مثال پای مرغابی

آن چه چیز است که بر سینه خصمان گذرد کهربا پیکر و آهن دم و فولاد سر

است

این جسم عجیب چیست که بر چرخ پدید است گه پرده ماه است و گهی حاجب
شیداست

آن چیست که بی پا و سر و دست روان است وین چیست که اندر شکمش خلق
نهان است این چیست که یک لحظه بگردد همه عالم وین چیست که سر تا به
قدم جمله زبان است

چه چیز است، مرغی است بی بال و پر نژاییده مادر، ندیده پدر نه در آسمان است
و نه در زمین فصیح است و دانا و گنگ است و کر

ریواس

تیر - نیزه

ابر

آب و باد و خاک و آتش

عقل

LIDA

07-07-2010, 16:52

شخصی ز سفر آمد و بس غوغا داشت یک جانور بوالعجبی همراه (ه) داشت آن
جانور عجیب از صنع خدای هفتاد سروده شکم و سی پا داشت

دو مرغ از مرغزاری کرد پرواز به قصد هر دوشان آهنگ کردم یکی را پا بریدم
گشت بی سر یکی را سر بریدم لنگ کردم

یک معما از تو پرسم ای حکیم باهنر کاندرین صحرا بدیدم یک عجایب جانور
مور چشم و مار دم، کرکس پرو عقرب شکم پای او مانند اره، شیر سینه، اسب
سر

چیست این جانور ندارد دم دهنی دارد او میانه گم

هشت پا دارد او به اعضایش دو سر او دارد، هر دو از بالا استخوان از برون و
گوشت از تو هیچ اعضای او ندارد مو

فیل (با حروف ابجد)

کلنگ است که اگر آنرا به دو بخش تقسیم کنیم «گل» به معنی کچل و «لنگ» به
معنی بی پا یا چلاق به دست می آید

ملخ

شکم

خرچنگ

LIDA

07-07-2010, 17:00

یک گیاهی بر لب دریاست آنرا خر خورد پادشاه از رفتن او خرج هفت کشور
خورد می خورد خون سیاه و می رود راه سفید کو به رفتن باد ماند ضربتی بر
سر خورد

یک معما با تو دارم، ای حکیم با تمیز نیم پر شد پر تهی، یعنی چه چیز

رنگش به علف برده و قدش به صنوبر شش نان تُنک دارد و یک کاسه مُزَعَفَر

قلعه ای دیدم منقش، از طلا افتاده بود دور قلعه بُد منقش، اندورنش ساده بود اندر

آن قلعه بدیدم کشته های بیشمار تیغ قتل کشته ها پهلویشان افتاده بود

اشتر بمرد از لاغری، از بسکه پی بسیار داشت نه در هوا، نه در زمین، وقت سحر،
نزدیکِ شام

قلمِ نی

ماه

گل نرگس

قلمدان، قلم و قلمتراش (چاقو)

شتر لاغر اندام و ضعیفی، از بسکه بار پی اش سنگین بود مُرد. نه در هوا نه در
زمین یعنی روی پُل، وقت سحر نزدیکِ شهر شام

17-07-2010, 11:38

آن چیست که پر و خالیش یک وزن دارد؟

خداوند متعال چه می خورد ، چه می پوشد و چقدر توانایی دارد؟ -

این عبارت را بخوانید. (کشمشیر کشمشیر) -

این مصراع را بخوانید. (پیشلطیفطالعشقیمتمشکستهشد .)

از صفر تا صد چند تا 9 وجود دارد؟

نوار کاست و ویدئو

خداوند متعال غم بندگانش را می خورد ، عیب آنان را می پوشد و قدرتش بی
انتهاست

ـ کشم شمشیر ، کشم شیر ـ

ـ پیش لطیف طلعتش ، قیمت من شکسته شد ـ

بیست تا ـ

LIDA

17-07-2010, 11:41

اون چیه که مال تویه ، اما خودت کمتر از همه به کارش می بری؟

آن کدام درنده است که آدم سرش را می خورد؟

آن چیست که در میان (گره) ، ماهی است؟

منظور از خروس بیوه چیست؟

اکنون چهار تن از پیامبران زنده هستند ، آن چهار تن کدامند؟

اسم -

شیر -

گرمابه -

خروس بدون حرف واو است که خرس می شود -

حضرت خضر - حضرت الیاس - حضرت ادريس - حضرت عیسی -

LIDA

17-07-2010, 11:48

آن کدام هفت است که هشت نمی شود؟

آن کدام هشت است که نه نمی شود؟

آن کدام نه است که ده نمی شود؟

آن کدام ده است که یازده نمی شود؟

اون چی چیه که روش نقرس ، زیرش طلا؟

هفت طبقه آسمان و ایام هفته

هشت پا -

اعداد یک رقمی

انگشتان دست و دهگان

تخم مرغ -

LIDA

17-07-2010, 11:50

آن کدام دو است که سه نمی شود؟ -

آن کدام سه است که چهار نمی شود؟ -

آن کدام چهار است که پنج نمی شود؟

آن کدام پنج است که شش نمی شود؟

آن کدام شش است که هفت نمی شود؟

شب و روز

ماه های فصل و اضلاع مثلث

چهار فصل -

پنجه دست و پا

شش دانگ هر چیز -

LIDA

24-07-2010, 18:48

چیستان پزشکی

چیستان شماره 1

رگی در بدن که جریان خونی ندارد!؟

مهم ترین عامل خطر سکته مغزی چیست؟ 2

چیستان شماره 3

حرارت بدن چگونه ایجاد می شود؟

چیستان شماره 4

کیسه ای است ماهیچه ای به شکل عصای وارونه در بدن با دو سر باز؟!

شایع ترین بیماری مزمن در کودکان چیست؟

لنفی

▪ فشارخون بالا مهم ترین عامل خطر برای این بیماری است

• حرارت بدن توسط سوخت و ساز مواد غذائی ایجاد می شود

معدده

اسم

LIDA

24-07-2010, 19:27

حسنی املا نوشت. همه رو غلط نوشت و 19 شد. چه طور چنین چیزی ممکن

است؟

اون چه نامه ای که سرشو ببری هم حرف نمیزنه؟

اون چیه که تا اسمشو ببری می شکنه؟

اون چیه که در گذشته هست، در آینده هم هست، اما در حال نیست؟

آن چیست که ارغوان قبایی دارد

بیرون و درون شهر جایی دارد

گرد است و مدور است و تاجش بر سر

مانند دم موش پایی دارد

!حسنى فقط كلمه همه را غلط نوشت

.....ایمیل

....سکوت

هم حرف (ه) است. البته فکر کنم تاریخم میشه ولی اولیه مرتبط تره

چغندر

LIDA

24-07-2010, 19:38

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این 1. پسر با توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین چیزی ممکن است؟ -1

جواب چیستان

تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هر یک با مادر شوهر مرده یا مطلقه دیگری ازدواج کنند و هریک از آن مادران پسری بدنیا آورند. این پسر برای زن دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

از میان تعدادی زن و مرد برهنه، چگونه می توان آدم و حوا را شناخت؟ -2.2

جواب چیستان

آدم و حوا ناف ندارند. زیرا آنان از شکم مادر متولد نشده اند که نیازی به بند ناف و ناف داشته باشند! آدم از بهشت آمد و حوا نیز از پهلوی آدم خلق شده است

3. شخصی تخم مرغ را دانه ای 70 ریال خرید و دانه ای 50 ریال فروخت و سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟ -3

جواب چیستان

او نخست میلیاردی بود، اما در اثر زیانهای پی در پی بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

4. حکم اعدام متهمی را صادر می کنند و مضمون «بخشش لازم نیست، اعدامش کنید.» را به امضاء دادستان می رسانند. پس از امضاء دادستان، مأمور اجرای حکم، با تغییری در مضمون، جمله را به صورتی در می آورد که جلو اعدام متهم را می گیرد، او چه تغییری در جمله بوجود می آورد؟ -4

جواب چیستان

مأمور ویرگول را از جلو کلمه «نیست» بر می دارد و جلو کلمه «بخشش» می
«گذارد، بدین ترتیب: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید

این عبارت را درست بخوانید: گندم فروشا، ارزن آمد نخود آمد ماش 5.
«فرستادیم برنجش مده، برنجش بده

جواب چیستان

عبارت اینگونه خوانده می شود: «گندم فروشا، ار، زنی آمد، نه خود آمد ماش (ما
«او را) فرستادیم، به رنجش مده، برنجش بده

LIDA

24-07-2010, 19:40

6-h-m-b-a-a4-b-r :عبارت زیر را بخوانید.6

جواب چیستان

«عبارت مزبور چنین خوانده می شود: «هاشم بیا آچار بیا»

می دانیم که در بهشت هر چه بخورند دفع نمی شود، در جهان مادی 7. کدامیک از مثالها و شواهد را می توان یافت که با آن امر همسان باشد؟

جواب چیستان

بچه در شکم مادر

منظور از «کانت واز بود» چیست؟ 8.

جواب چیستان

یعنی: «بود، بود، بود» زیرا «کانت» در عربی به معنی «بود» و «واز» در زبان انگلیسی به معنی «بود» و بود نیز در زبان پارسی به معنی بود است

9. شخصی برای نخستین بار سوار یک خودروی «فولکس واگون» شد و بسوی شهری حرکت کرد، در میان راه خودروی او خراب شد ناچار ماشین را به کنار جاده هدایت کرد و کاپوت ماشین را بالا زد، ولی با کمال تعجب دید نه از موتور خبری هست، نه از سیلندر و نه چیز دیگر چطور چنین چیزی ممکن است؟ -9

جواب چیستان

زیرا موتور فولکس واگن در عقب آنست نه در جلو

10. چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان

آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری با او ندارد

24-07-2010, 19:41

در اتاقی یک زن و شوهر نشسته اند. یکنفر هم در حال خواندن نماز است، 11. نفر چهارم هم روزه دارد. به ناگهان مردی از در وارد می شود، با وارد شدن او، این زن و شوهر به هم حرام می شوند. نماز آن شخص و روزه نفر چهارم هم باطل می گردد. چطور چنین چیزی ممکن است؟ -11

جواب چیستان

مردی که ناگهان وارد می شود، شوهر پیشین آن زن بوده که بیش از چهار سال بدون اطلاع او را ترک گفته و از خود خبری به جای نگذاشته است. بنابراین، آن زن پس از گذشت چهار سال انتظار، بتصور اینکه شوهرش از دنیا رفته، با اجازه حاکم شرع طلاق می گیرد و با مرد دومی ازدواج می کند و از میراث باقیمانده شوهرش، سهمی در اختیار کسی می گذارد تا برایش نماز بخواند، پولی نیز به نفر چهارم می دهد تا برای او روزه بگیرد. پس از بازگشت او، شوهر دوم به او حرام می شود و چون آدم زنده و کیل و وصی نمی خواهد، روزه و نماز آندو نیز باطل می گردد

آدریش، خداداده سه تا میش. یکی شیرش حلال و گوشتش حرام، یکی 12.
گوشتش حلال و شیرش حرام و سومی هم گوشتش حرام، هم شیرش. -12

جواب چیستان

اولی مادر است که شیرش حلال و گوشتش حرام است، دومی همسر است که
گوشتش حلال و شیرش برای شوهر حرام است و سومی خواهر است که هم
شیرش برای برادر حرام است و هم گوشتش

آمد و رفت، آمد و نرفت، زائید و نمرد، نزائید و مرد! -13.13

جواب چیستان

آنکه آمد و رفت «عُمر» است، آنکه آمد و نرفت، «تجربه» و «قرآن» است. آنکه زائید و نمرد، «حضرت مهدی عج» و حضرت خضر هستند زائید و مرد، حضرت آدم است

جملات زیر، مصداق چه حکایتی هستند؟ «برو، اگر نیامده، بگو بیاید. 14. رفتم، نیامده بود، گفتم: بیاید، چرا نیامد؟ حتماً آمده که نیامده است. اگر نیامده بود می آمد.» -14

جواب چیستان

سه نفر دزد هستند که یکی از آنان در کوچه کشیک می کشد و دو نفرشان از دیوار خانه بالا می روند و وارد خانه می شوند. یکی از آنان در صندوقخانه مشغول جمع آوری اثاث است و دومی مشغول انتقال اثاث به خیابان، آنکه

کشیک می دهد، به دزد دوم می گوید: برو، اگر صاحبخانه نیامده بود، بگو دزد سوم بیاید. دزد دومی می گوید: «رفتم نیامده بود، گفتم بیاید» کشیک دهنده می گوید: «پس چرا نیامد؟ حتماً (صاحبخانه) آمده که (دزد سوم) نیامده است! اگر»! (صاحبخانه) نیامده بود، (دزد سوم) می آمد

شخصی در یک اتاق به ابعاد $20 \times 20 \times 5$ متر، خودش را با یک ریسمان 15. دومتری از سقف آویزان می کند و دار می زند. وقتی به در اتاق او می آیند و می بینند از او صدایی شنیده نمی شود، نگران می شوند و در را می شکنند با کمال تعجب می بینند، او از سقف خودش را دار زده است و در اتاق را از درون قفل کرده و کلید را در جیبش گذاشته است. با اینکه میز، صندلی، نردبام یا چیز دیگری در اتاق نبوده است، او چگونه خود را دار زده است؟ -15

جواب چیستان

پیش از خودکشی، تعدادی قالب یخ به درون اتاق می آورد، آنها را روی هم و زیر پا می گذارد و با استفاده از آنها طناب را به سقف وصل می کند و به گردن خود می اندازد. آنگاه یخها کم کم آب می شوند و از پایین در اتاق به بیرون تراوش می کنند بطوریکه هنگام حضور دیگران اثری از یخها نبوده و همین امر موجبات شگفتی آنان را فراهم می سازد

LIDA

24-07-2010, 19:46

شخصی چگونه - بدون استفاده از هواپیما- خود را دو ساعته به مشهد می 16.
رساند؟ -16

جواب چیستان

آن شخص از ماشین یا قطار یا وسیله دیگری (غیر از هواپیما) برای سفر استفاده می کند، در حالیکه دو ساعت به میچ خود بسته یا در جیب خود گذاشته بود

حضرت آدم و حوا شش چیز در بهشت آوردند که هر یک از آنها منشأ 17. چیزی شد، آن شش چیز کدامند؟ -17

جواب چیستان

عصای موسی (ع) 2- انگشتر حضرت سلمیان (ع) 3- چهار برگ درخت 1-
که با آن حضرت آدم و حوا ستر عورت کرده بودند. یکی از برگها را آهوی
خُتن خورد که از آن مشک به عمل آمد. برگ دوم را گاو دریایی خورد که از
آن عنبر بدست آمد. سومین برگ را کرم خورد که ابریشم از اوست و چهارمین
برگ را زنبور خورد که عسل حاصل آنست

کسانیکه رَحِم مادر را ندیده اند 9 نفرند، آن 9 نفر چه کسانی هستند؟ - 18.

جواب چیستان

حضرت آدم (ع) 2- حضرت حوا 3- گوسفند ابراهیم (ع) 4- عصای 1-
موسی (ع) 5- خفاشی که حضرت عیسی (ع) ساخت 6- نافه صالح 7- بنا به
قولی، ماری که شیطان را وارد بهشت کرد 8- کلاغی که کفن هابیل را به قابیل
داد 9- شیطان لعین

اکنون چهار تن از پیامبران زنده هستند، آن چهارتن کدامند؟ 19.

جواب چیستان

حضرت خضر 2- حضرت الیاس که در زمین است 3- حضرت ادریس 1-
4- حضرت عیسی که در آسمان است

:از حضرت علی (ع) پرسیدند. 20

واجب و واجبتر چیست؟

نزدیک و نزدیکتر کدامند؟

عجیب و عجیب تر چیست؟

سخت و سخت تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب چیستان

حضرت علی (ع) فرمود: 1- واجب اطاعت از خدا و واجبتر از آن ترک گناه
است 2- نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است 3- عجیب دنیا و عجیب تر
از آن محبت دنیا است 4- سخت قبر است و از آن سخت تر، دست خالی به قبر
رفتن است

GORJI

07-08-2010, 22:47

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این 1-
پسر با توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین

چیزی ممکن است؟

از میان تعدادی زن و مرد برهنه، چگونه می توان آدم و حوا را شناخت؟-2

شخصی تخم مرغ را دانه ای 70 ریال خرید و دانه ای 50 ریال فروخت و -3
سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟

حکم اعدام متهمی را صادر می کنند و مضمون «بخشش لازم نیست، -4
اعدامش کنید.» را به امضاء دادستان می رسانند. پس از امضاء دادستان، مأمور
اجرای حکم، با تغییری در مضمون، جمله را به صورتی در می آورد که جلو
اعدام متهم را می گیرد، او چه تغییری در جمله بوجود می آورد؟

این عبارت را درست بخوانید: گندم فروشا، ارزن آمد نخود آمد ماش -5
▪ فرستادیم برنجش مده، برنجش بده

تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هر یک با مادر شوهر مرده یا -1

مطلقه دیگری ازدواج کنند و هریک از آن مادران پسری بدنیا آورند. این پسر برای زن دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

آدم و حوا ناف ندارند. زیرا آنان از شکم مادر متولد نشده اند که نیازی به بند -2 ناف و ناف داشته باشند! آدم از بهشت آمد و حوا نیز از پهلوی آدم خلق شده است

او نخست میلیاردر بود، اما در اثر زیانهای پی در پی بخشی از دارائیش را از -3 دست داده و میلیونر شد

مأمور ویرگول را از جلو کلمه «نیست» بر می دارد و جلو کلمه «بخشش» می -4 گذارد، بدین ترتیب: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید

عبارت اینگونه خوانده می شود: «گندم فروشا، ار، زنی آمد، نه خود آمد -5
» . ماش (ما او را) فرستادیم، به رنجش مده، برنجش بده

GORJI

07-08-2010, 22:47

می دانیم که در بهشت هر چه بخورند دفع نمی شود، در جهان مادی -6
کدامیک از مثالها و شواهد را می توان یافت که با آن امر همسان باشد؟

منظور از «کانت واز بود» چیست؟ -7

شخصی برای نخستین بار سوار یک خودروی «فولکس واگون» شد و بسوی -8
شهری حرکت کرد، در میان راه خودروی او خراب شد ناچار ماشین را به کنار
جاده هدایت کرد و کاپوت ماشین را بالا زد، ولی با کمال تعجب دید نه از موتور
خبری هست، نه از سیلندر و نه چیز دیگر چطور چنین چیزی ممکن است؟

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر -9
راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و
کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

در اتاقی یک زن و شوهر نشسته اند. یکنفر هم در حال خواندن نماز است، -10
نفر چهارم هم روزه دارد. به ناگهان مردی از در وارد می شود، با وارد شدن او،
این زن و شوهر به هم حرام می شوند. نماز آن شخص و روزه نفر چهارم هم
باطل می گردد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

بچه در شکم مادر-6

یعنی: «بود، بود، بود» زیرا «کانت» در عربی به معنی «بود» و «واز» در زبان -7 انگلیسی به معنی «بود» و بود نیز در زبان پارسی به معنی بود است

زیرا موتور فولکس واگن در عقب آنست نه در جلو-8

آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری باو ندارد-9

مردی که ناگهان وارد می شود، شوهر پیشین آن زن بوده که بیش از چهار -10 سال بدون اطلاع او را ترک گفته و از خود خبری به جای نگذاشته است.

بنابراین، آن زن پس از گذشت چهار سال انتظار، بتصور اینکه شوهرش از دنیا

رفته، با اجازه حاکم شرع طلاق می گیرد و با مرد دومی ازدواج م یکند و از

میراث باقیمانده شوهرش، سهمی در اختیار کسی می گذارد تا برایش نماز

بخواند، پولی نیز به نفر چهارم می دهد تا برای او روزه بگیرد. پس از بازگشت

او، شوهر دوم به او حرام می شود و چون آدم زنده و کیل و وصی نمی خواهد،
روزه و نماز آندو نیز باطل می گردد

GORJI

07-08-2010, 22:48

آدریش، خداداده سه تا میش. یکی شیرش حلال و گوشتش حرام، یکی -11
.گوشتش حلال و شیرش حرام و سومی هم گوشتش حرام، هم شیرش

!آمد و رفت، آمد و نرفت، زائید و نمرد، نزائید و مرد-12

جملات زیر، مصداق چه حکایتی هستند؟ « برو، اگر نیامده، بگو بیاید. -13
رفتم، نیامده بود، گفتم: بیاید، چرا نیامد؟ حتماً آمده که نیامده است. اگر نیامده
» .بود می آمد

شخصی در یک اتاق به ابعاد $20 \times 20 \times 5$ متر، خودش را با یک ریسمان -14
دومتری از سقف آویزان می کند و دار می زند. وقتی به در اتاق او می آیند و می
بینند از او صدایی شنیده نمی شود، نگران می شوند و در را می شکنند با کمال
تعجب می بینند، او از سقف خودش را دار زده است و در اتاق را از درون قفل

کرده و کلید را در جیبش گذاشته است. با اینکه میز، صندلی، نردبام یا چیز دیگری در اتاق نبوده است، او چگونه خود را دار زده است؟

شخصی چگونه - بدون استفاده از هواپیما- خود را دو ساعته به مشهد می-15
رساند؟

اولی مادر است که شیرش حلال و گوشتش حرام است، دومی همسر است -11
که گوشتش حلال و شیرش برای شوهر حرام است و سومی خواهر است که هم
شیرش برای برادر حرام است و هم گوشتش

آنکه آمد و رفت «عُمر» است، آنکه آمد و نرفت، «تجربه» و «قرآن» است. -12
آنکه زائید و نمرد، «حضرت مهدی عج» و حضرت خضر هستند زائید و مرد،
حضرت آدم است

سه نفر دزد هستند که یکی از آنان در کوچه کشیک می کشد و دو نفرشان -13
از دیوار خانه بالا می روند و وارد خانه می شوند. یکی از آنان در صندوقخانه

مشغول جمع آوری اثاث است و دومی مشغول انتقال اثاث به خیابان، آنکه کشیک می دهد، به دزد دوم می گوید: برو، اگر صاحبخانه نیامده بود، بگو دزد سوم بیاید. دزد دومی می گوید: «رفتم نیامده بود، گفتم بیاید» کشیک دهنده می گوید: «پس چرا نیامد؟ حتماً (صاحبخانه) آمده که (دزد سوم) نیامده است! اگر (صاحبخانه) نیامده بود، (دزد سوم) می آمد

پیش از خودکشی، تعدادی قالب یخ به درون اتاق می آورد، آنها را روی 14- هم و زیر پا می گذارد و با استفاده از آنها طناب را به سقف وصل می کند و به گردن خود می اندازد. آنگاه یخها کم کم آب می شوند و از پایین در اتاق به بیرون تراوش می کنند بطوریکه هنگام حضور دیگران اثری از یخها نبوده و همین امر موجبات شگفتی آنان را فراهم می سازد

آن شخص از ماشین یا قطار یا وسیله دیگری (غیر از هواپیما) برای سفر - 15 استفاده می کند، در حالیکه دو ساعت به مچ خود بسته یا در جیب خود گذاشته بود.

GORJI

07-08-2010, 22:48

حضرت آدم و حوا شش چیز در بهشت آوردند که هر یک از آنها منشأ -16
چیزی شد، آن شش چیز کدامند؟

کسانیکه رَحِم مادر را ندیده اند 9 نفرند، آن 9 نفر چه کسانی هستند؟ -17

اکنون چهار تن از پیامبران زنده هستند، آن چهارتن کدامند؟ -18

:از حضرت علی (ع) پرسیدند -19

واجب و واجبتَر چیست؟ نزدیک و نزدیکتر کدامند؟ عجیب و عجیب تر
چیست؟ سخت و سخت تر چیست؟ اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟
حضرت علی چه جوابی داد؟

کیوان به مهمانی رفت. او می دانست دعوت شدگان به مهمانی بر دو -20
گروهند: راستگو و دروغگو. اما هیچیک از آنان را نمی شناخت. از مردی پرسید:
دروغگو هستی یا راستگو؟ کیوان پاسخ آن مرد را گرفت. پس از دو نفر دیگر
پرسید که آن مرد چه پاسخی داد. یکی از آنان گفت که او دروغگوست و
دیگری پاسخ داد که او راستگوست. کیوان از پاسخ این دو نفر فهمید که

کدامیک از این دو نفر راستگو و کدامیک دروغگو هستند. او چگونه فهمید؟

عصای موسی (ع) 2- انگشتر حضرت سلمیان (ع) 3- چهار برگ 1- 16-
درخت که با آن حضرت آدم و حوا ستر عورت کرده بودند. یکی از برگها را
آهوی خُتن خورد که از آن مشک به عمل آمد. برگ دوم را گاو دریایی خورد
که از آن عنبر بدست آمد. سومین برگ را کرم خورد که ابریشم از اوست و
چهارمین برگ را زنبور خورد که عسل حاصل آنست

حضرت آدم (ع) 2- حضرت حوا 3- گوسفند ابراهیم (ع) 4- 1- 17-
عصای موسی (ع) 5- خفاشی که حضرت عیسی (ع) ساخت 6- نافه صالح 7-
بنا به قولی، ماری که شیطان را وارد بهشت کرد 8- کلاغی که کفن هابیل را به
قابیل داد 9- شیطان لعین

حضرت خضر 2- حضرت الیاس که در زمین است 3- حضرت 1- 18-
ادریس 4- حضرت عیسی که در آسمان است

حضرت علی (ع) فرمود: 1- واجب اطاعت از خدا و واجبتر از آن ترک -19
گناه است 2- نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است 3- عجیب دنیا و
عجیب تر از آن محبت دنیا است 4- سخت قبر است و از آن سخت تر، دست
خالی به قبر رفتن است

کسی که گفته بود: «او گفت که دروغگوست» دروغگو بوده است. زیرا -20
هیچکس نمی گوید: من دروغگو هستم. در ضمن گوینده برای راستگو جلو
دادن خود، سعی می کرده دیگران را دروغگو قلمداد کند و آنکه گفته «او گفت
که راستگوست» خودش راستگو بوده است

GORJI

07-08-2010, 23:52

سه نفر سیاهپوست و سه نفر سفید پوست می خواهند با قایقی که بیش از دو -21
نفر گنجایش ندارد از رودخانه ای بگذرند. سفیدپوستها رانندگی قایق را بلدند اما
یکی از سیاهپوستها رانندگی قایق را نمی داند. اگر تعداد سیاهپوستها بیش از
سفیدپوستها باشد آنها را خواهند خورد. مثلاً نمی توان دو نفر سیاهپوست و یک
سفید پوست راتنها کنار هم گذاشت. اما سفید پوستها آدمخوار نیستند و اگر
تعدادشان زیاده از سیاه پوستها باشد با آنها کاری نخواهد داشت. چگونه می

توان این گروه شش نفری را از رودخانه عبود داد، بدون اینکه به هیچیک از آنان آسیبی رسد؟

جملات زیر را درست بخوانید: «زنی زنی زنی خوش آمد»، -22
»«سربازی سربازی سربازی را گشت

شخصی مدت هفت شب در مهمانخانه ای منزل می کند و چون پول نقد -23
برای پرداختِ کرایه مهمانخانه را ندارد، قرار می گذارد از هفت حلقه بهم پیوسته
طلا که به همراه دارد، هر شب یکی از آنها را به جای کرایه به مهمانخانه دار
پردازد. اما می خواهد بیش از یکبار آن حلقه ها را از هم نگسلد. چطور چنین
چیزی ممکن است؟

منظور از «خروس بیوه» چیست؟ -24

شخصی در حین خواندن نماز میت، به هنگام سجده، ناگهان سرش به لبه -25
تابوت می خورد پیشانی‌ش می شکند و خون پیشانی او به کفن مرده غسل داده
شده می خورد و آنرا نجس می کند. حالا این سوال پیش می آید که آیا باید
مرده را دوباره غسل داد یا باید کفنش را عوض کرد یا چاره دیگری اندیشید؟

کسی که گفته بود : «او گفت که دروغگوست» دروغگو بوده است. زیرا -20

هیچکس نمی گوید: من دروغگو هستم. در ضمن گوینده برای راستگو جلو دادن خود، سعی می کرده دیگران را دروغگو قلمداد کند و آنکه گفته «او گفت که راستگوست» خودش راستگو بوده است

نخست یک نفر سیاهپوست (که قایقرانی بلد نیست) بهمراه یک سپید -21

پوست به آنسوی رودخانه می روند. سیاهپوست آنطرف رودخانه می ماند و سفیدپوست قایق را بر می گرداند. بار دوم یک سیاه پوست و یک سفید به آنسوی رودخانه می روند سیاه پوست پیاده می شود و سفید پوست بر می گردد. بار سوم باز هم یکنفر سپیدپوست بهمراه یک سیاه پوست به آنسوی آب می رود، سیاه پیاده می شود و سفید قایق را بر می گرداند، بار سوم دو سفید پوست قایق را به آنسوی رودخانه می برند هر دو پیاده می شوند و یکی از سیاهپوستها قایق را بر می گرداند و برای چهارمین بار یک سیاهپوست و یک سفید پوست باقیمانده به آنسوی رودخانه می روند و باین ترتیب به هیچیک از آنان آسیبی نمی رسد

جملات مزبور اینگونه خوانده می شوند: «زَنی زَنی زَنی زنی خوشش آمد» -22
«سَرَبازی سَرَبازی سَرَبازی، سَرَبازی را کشت

نخست حلقه سوم را پاره می کند و شب اول آنرا به مهمانخانه دار می دهد. -23
شب دوم حلقه اول و دوم را که بهم پیوسته بود به او می دهد و حلقه سوم را می گیرد. شب سوم، حلقه سوم را که ابتدا جدا کرده بود به مهمانخانه دار می دهد که جمعاً سه حلقه می شود. شب چهارم، چهار حلقه بهم پیوسته را در اختیار صاحب مهمانخانه می گذارد و دو حلقه بهم پیوسته و یک حلقه جدا (حلقه سوم) را می گیرد. در شب پنجم، حلقه سوم را به مهمانخانه دار می دهد. شب ششم حلقه سومی را می گیرد و حلقه های دوتایی را باو می دهد و در شب هفتم، حلقه تکی را هم بوی تحویل می دهد و بدین ترتیب، تنها با یکبار گسستن حلقه ها، کار را به نتیجه می رساند

منظور از خروس بیوه همان «خرس» است، زیرا خروس بی «و» یعنی بدون -24
واو خرس می شود

هیچکدام، زیرا نماز میت اصلاً سجده ندارد تا چنین اتفاقی بیفتد -25

07-08-2010, 23:53

خداوند متعال چه میخورد، چه می پوشد و چقدر توانایی دارد؟-26

منظور از جمله «شیخ الحدید مال جدید الاصلم شما بود» چیست؟-27

منظور از عبارت شوخی وار «اوری بادی خربا بوزه ایتینگ گُنه پا لَرزِشَم -28
سی تینگ گُنه» چیست؟

از شخصی خواستند خودش را معرفی کند، این شخص شکسته نفسی -29
کرده، خودش را کوچکتر از آنچه بود معرفی کرد و گفت: من «میرزا نیم من
بوق بن پشم اندر پانزده» هستم! نام او چه بوده است؟

آن چیست که با اینکه سه تاست، یکی است و با اینکه یکی است سه تاست-30

خداوند متعال غم بندگانش را می خورد، عیب آنان را می پوشد و قدرتش -26

بی انتهاست

27- با توجه به اینکه معنی شیخ «پیر» و معنی حدید «آهن» و معنی جدید «نو» و -27
معنی اصم «گر» است، پس معنی جمله مزبور چنین می شود: «پیراهن مال نو کر
» شما بود

28- می دانیم «اوری بادی» به زبان انگلیسی بمعنی «هر کس» ، «ایتینگ» بع معنی -28
«خوردن» و «سیتینگ» به معنی «نشستن» است. پس با این ترتیب، عبارت فوق
مرادف ضرب المثل معروف فارسی «هر که خربزه بخورد باید پای لرزش بنشیند»
می باشد

29- می دانیم «اوری بادی» به زبان انگلیسی بمعنی «هر کس» ، «ایتینگ» بع معنی -29
«خوردن» و «سیتینگ» به معنی «نشستن» است. پس با این ترتیب، عبارت فوق
مرادف ضرب المثل معروف فارسی «هر که خربزه بخورد باید پای لرزش بنشیند»
می باشد

30- می دانیم بزرگتر از «میرزا» ، «آقا» و بزرگتر از «نیم من» ، «من» و بزرگتر از -30
«بوق» ، «صور» و بزرگتر از «ابن» ، «پدر» و بلندتر از «پشم» ، «مو» و بزرگتر از

«پانزده»، «سی» است. پس با آن ترتیب. نام شخص مزبور این بوده است: «آقا من
»صور پدر موسی« یا به عبارتی «آقا منصور پدر موسی

GORJI

07-08-2010, 23:53

آن چیست که پر و خالیش یک وزن دارد؟-31

من یک سگه کوچک را در چاهی عمیق می اندازم، آنگاه در عرض یک -32
دقیقه می روم در می آورم، چطور چنین چیزی ممکن است؟

رضا از طبقه دهم ساختمانی به زمین افتاد ولی نمرد. چطور چنین چیزی -33
ممکن است؟

یکنفر اهل منطق به شهری وارد شد و تصمیم گرفت نزد سلمانی برود و -34
سروصورتش را اصلاح کند. آن شهر دو سلمانی بیشتر نداشت. وقتی مرد بسراغ
نخستین سلمانی رفت، او را با سروصورتی آشفته و پرپشت و موهایی ژولیده و
نامرتب و هنگامی که به سراغ دومین سلمانی رفت، او را با موهایی بسیار مرتب و
ریشی تراشیده یافت. لذا تصمیم گرفت نزد نخستین سلمانی برود و سروصورتش

را بپیراید. چرا او چنین تصمیمی گرفت؟

چرا شکارچی به هنگام شکار، یک چشمش را می بندد؟-35

تثلیت مسیحیت یعنی «اب» و «ابن» و «روح القدس» است که هر سه در -31
حقیقت یکی هستند و مراد از یکی سه تاست

من که ادعا نکردم می روم سگّه را از چاه درمی آورم بلکه گفتم: در -32
عرض یک دقیقه می روم «در» می آورم. بنابراین مراد از «در» اینجا در اتاق یا
راهرو و امثال آنست

زیرا گفتیم رضا از طبقه دهم ساختمانی به زمین افتاد «ولی» نمرد. چون -33
«ولی» که از ساختمان بزمین نیفتاده است تا بمیرد

زیرا با نگاه کردن به موهای نخستین سلمان، فهمید او توسط دومین سلمانی -34
که مردی ناشی بوده سلمانی شده است؛ اما سلمانی دوم که موهای مرتب و منظم

داشته، توسط سلمانی اول اصلاح شده است. بنابراین تصمیم گرفت نزد نخستین سلمانی برود و چون شنیده بود «سلمانی ها وقتی بیکار می شوند، سر یکدیگر را» اصلاح می کنند

زیرا اگر دو چشمش را ببندد، جایی و کسی را نخواهد دید و قادر به شکار -35
نخواهد بود

GORJI

07-08-2010, 23:54

جزایر «لانگرهانس» در کجا هستند؟ -36

وجه تشابه «سنگگ سوخته»، «آدم غرق شده» و «زن آبستن» چیست؟ -37

زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری در اعدام. این زندان -38
دارای دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خود
زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که
نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه
می دهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ

طرف مقابل بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند تا به آزادی او بینجامد چیست؟

»این جمله را درست بخوانید: «کور مرد شلغم خورد-39

جهانگردی توسط قبیله ای وحشی دستگیر شد. اما به او اجازه داده شد تا -40
جمله ای بگوید. ولی بدین شرط که اگر جمله او صحت داشته باشد او را در
روغن جوشان بسوزانند و اگر غلط باشد، با تیرزهر آگین مورد هدف قرار دهند.
جهانگرد هوشیار با کمی فکر پاسخ داد که موجب نجات او از مرگ شد. به نظر
شما پاسخ او چه بود؟

در لوزالمعده آدمی-36

وجه تشابه آنها این است که هر سه، در نتیجه دیر بیرون آوردن بدین روز -37
افتاده اند. سنگگ در اثر دیر بیرون آوردن از تنور سوخته شد، غریق در اثر دیر

بیرون آوردن از آب غرق شده و همینطور زن آبستن

به یکی از دربانها نزدیک شده، از او می پرسد: « آقا، اگر من از دربان دیگر -38-
پرسم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر دری را که
دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ اعدام است لذا برعکس عمل کرده، از در
دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را از دروغگو
پرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ اعدام را نشان خواهد داد لذا
او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان راستگو پرسد،
چون او راستگوست، عین عبارت دروغِ دروغگو را بیان خواهد کرد و خواهد
گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) پرسى فلان در را نشان خواهد داد و چون
دروغگو، درِ اعدام را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و عین گفته او رانیز
راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنها برعکس نموده از در آزادی خارج خواهد
شد

تلفظ درست کلماتِ جمله چنین است: کور مُرد، شل، غم خورد --39-

پاسخ داد: «با تیر زهر آگین مورد هدف قرار می گیرم» و بدین ترتیب از -40

مرگ رهایی یافت

GORJI

07-08-2010, 23:54

41- دو مرد نسبت به هم، دایی و خواهرزاده اند. یعنی اولی دایی دومی و خواهر -
زاده اوست، دومی نیز دایی اولی و خواهرزاده وی می باشد. چطور چنین چیزی
ممکن است

42- دختر پادشاهی از پدر خود میخواهد، که او را تنها به کسی شوهر دهد که -
بتواند به پرسشهای منظوم او پاسخ گوید، بزرگان و امیرزادگان، همه از پاسخ
گفتن درمی مانند و سرخود را در این راه برباد میدهند. تا آنکه دلاک کچلی در
پاسخگویی به پرسشهای دختر پادشاه توفیق حاصل می کند. پرسشهای آن دختر
:چنین بود

من اگر آهوی شده به کوهها بگریزم، چه می کنی؟ 2- من اگر مشتی دانه شده،
برزمین ریختم، چه می کنی؟ 3- من اگر گلی شده بر کوهها رُستم، چه می
کنی؟ 4- من اگر سیبی شده به درون صندوقی رفتم، چه می کنی؟ پاسخ آن

دلاک کچل چه بود؟

در یک انبار، تعدادی کیسه حبوبات هست که در درون آنها نخود، لوبیا، -43 عدس، ماش، باقلا و ... وجود دارد. در صورتی که نام هیچیک از حبوبات روی کیسه ها نوشته نشده باشد، و علامت مشخصه یا نمونه آنها هم روی کیسه هانباشد، در کیسه ها نیز باز نباشد تا بدانیم در داخل آنها چیست. و از سوی هیچکدام را در جای مشخصی نگذاشته باشیم تا جای آنها پیدا باشد. اما هرگاه اراده کنیم، می توانیم کیسه محتوی حبوبات مورد نظر خود را از میان کیسه های دیگر جدا کنیم. چطور چنین چیزی ممکن است؟

پاسبانی از کنار خانه ای می گذشت. صدای جیغ و داد و فریادی را شنید. -44 بی اختیار بسوی آن خانه رفت و در را گشود. در همین حال شنید که یکی فریاد می کشد: علی مرا مکش. پاسبان سراسیمه وارد خانه شد و یگراست به سوی اتاقی که از آن سروصدا شنیده می شد رفت. دید جسد خون الودی روی زمین افتاده و پنج نفر دور آن جمع شده اند. با اینکه آلت قتاله ای در دست هیچیک از آنان نبود و نام آنان نیز روی لباسشان نوشته نشده بود و پاسبان هم هیچیک از آن پنج نفر را نمی شناخت، معذک از میان آنان، قاتل را بزودی شناخت او را دستگیر

کرده با خود به کلانتری برد. پاسخ دهید پاسبان روی چه قرائنی قاتل را شناخت؟

45- خری با بار از روی پلی می گذشت. ناگهان پل خراب شد و خر با بارش به درون رودخانه سقوط کرد، بطوریکه علاوه بر خر بارش نیز خیس شد. پس از چند دقیقه، پشت خر شروع به سوختن کرد. بار او چه بود که اینچنین شد؟

41- هر چند که این نوع خویشاوندی به ندرت اتفاق می افتد، ولی غیر ممکن نیست. دو مرد را در نظر می گیریم که زنشان فوت کرده و هر کدام یک دختر دارند. اولی دختر دومی را به عقد خود در می آورد و دومی نیز دختر اولی را به زنی می گیرد و آن دو پدر زن یکدیگر و در عین حال داماد هم محسوب می شوند. هر کدام از آنها صاحب پسری می شوند. اگر کمی فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که هر یک از این دو پسر نسبت به دیگری هم دایی محسوب می شوند و هم خواهر زاده

42- دلاک کچل نیز پرسشهایی مطرح کرد که این پرسشها در حقیقت، پاسخ

پرسشهای آن درختر بود. او پرسید 1- اگر من سگی شده آهو را گریزاندم، چه می کنی؟ 2- اگر من خروسی شده دانه ها را برچیدم چه می کنی؟ 3- اگر من باغبان خردسالی شده، گل را چیدم، چه می کنی؟ 4- اگر من دامادی شده، سیب را خوردم و بدن ترا در آغوش گرفتم چه می کنی؟ همینکه پسرک دلاک این جمله را برزبان راند، دختر پادشاه فریادی کشیده و گفت: آی دایه ها، معمای مرا پیدا کردند و او را به پسر دلاک دادند

کیسه ها نایلونی هستند و با نگاه کردن از بیرون، به راحتی میتوان محتویات 43- درون کیسه ها را تشخیص داد

چون مقتول فریاد کشید: «علی مرا مکش» پاسبان حدس زد که قاتل باید 44- مرد باشد، و وقتی وارد اتاق شد، دید پنج نفر دور جسد حلقه زده اند که چهار نفرشان زن و یکی از آنها مرد است. لذا برای او یقین حاصل شد که قاتل باید همان یک نفر مرد باشد

بارش آهک بوده است. زیرا پس از سقوط در آب، آهک با آب ترکیب 45- شد و پشت الاغ را پوست کن کرد و سوزاند

07-08-2010, 23:55

شخصی هر روز مجبور است به طبقه بیست و دوم آپارتمانی برود. با اینکه -46 همه طبقات ساختمان آسانسور داشته، برق هم قطع نیست و آسانسور هم سالم است، ولی او هر روز تا طبقه پانزدهم با آسانسور می رود و بقیه را با پله. چرا؟

زن و شوهری با هم به حمام رفتند. ناگهان گاز حمام آنها را خفه کرد. -47 وقتی دیگران با خبر شدند. درصدد بیرون آوردن آنها از حمام برآمدند. اما چون هر دوی آنها برهنه بودند، یکنفر باید وارد حمام شده، روی آنها را با پارچه ای بپوشاند. این شخص چه کسی می تواند باشد تا به آندو نامحرم نباشد؟

شخصی می خواهد به روستایی برود. بر سر راهش دو قبیله هستند که یکی -48 از آنها افرادش راستگو، و دیگری افرادش دروغگو هستند. آن شخص در راه به یکنفر می رسد و می خواهد راه درست ده را از او بپرسد. ولی نمی داند که او جزو قبیله راستگوهاست یا دروغگوها! چه چیزی باید از او بپرسد، تا با توجه به پاسخ طرف، راه صحیح ده را پیدا کند؟

شخصی به حاکمی توهین کرد. حاکم او را مورد غضب قرار داد و تهدید به -49
مرگ کرد. اما از بس او التماس کرد، یک درجه برایش تخفیف قائل شد. لذا رو
به متهم کرد و گفت: «حق داری یک جمله بگویی، اگر راست بود ترا آتش
خواهم زد و اگر دروغ بود، ترا به دریا خواهم افکند.» آن مرد جمله ای گفت که
سبب خلاصش شد و از مرگ رهایی یافت، او چه جمله ای گفت؟

شخص پولداری، یک نفر را برای پاسداری از خود و خانه اش استخدام می -50
کند و با او قرار می گذارد، از بابت نگهداری خود و خانه اش، شبی ... مقدار به
ویپردازد. اتفاقاً شخص پولدار قصد سفر مکه می کند. شبی که قرار بود فردای
آن روز عازم مکه شود، نگهبانش در خواب می بیند که آن مرد سوار هواپیما شد
و هواپیما پس از برخاستن از روی باند فرودگاه، منفجر گردید. فردای آن
روز، هنگامی که مرد- چمدان به دست- به سوی هواپیما حرکت می کند،
نگهبانش از رفتن او مانع می شود. مرد پولدار هر قدر اصرار می ورزد و می
گوید: حتماً باید به سفر حج بروم، لیکن نگهبانش آنقدر جلوی او را می گیرد تا
مسافران همه سوار هواپیما شده و هواپیما فرودگاه را ترک می گوید. لحظه ای
پس از پرواز از فرودگاه، هواپیما در آسمان منفجر می شود و همه مسافران
کشته می شوند. وقتی مرد پولدار قضیه را می بیند شگفت زده می شود و از

نگهبان می پرسد: تو از کجا می دانستی هواپیما منفجر خواهد شد؟ پاسدار می گوید: من دیشب عین این قضیه را در خواب دیدم! پولدار که این سخن را شنید با اینکه نگهبان جانش را نجات داده بود، لیکن گفت: توبه درد من نمی خوری! و او را بیرون کرد. علت این تصمیم او را بنویسید

علتش اینست که او قدی کوتاه داشته و چون تکمه آسانسور طبقه بیست و -46 دوم کمی بالا قرار داشته است، از دسترس او دور بوده، و او تنها می توانسته دست خود را تا تکمه طبقه 15 دراز کند

دو جواب دارد. یکی اینکه، اگر آن مرد زن دیگری دارد، آن زن به هر -47 دوی آنها محرم است. می تواند داخل حمام شده، روی شوهر و هویش راپوشاند. در غیر اینصورت، این مأموریت را باید به یک کودک نابالغ شجاع سپرد — چه پسر باشد و چه دختر فرقی نمی کند

باید از او پرسد: اگر من از یکی از دوستان و هم قبیله هایت راه ده را -48

پیرسم، کجا را نشان خواهد داد؟» هر پاسخی که آن شخص داد، راه درست همان است. زیرا، یا آن شخص جزو قبیله راستگوهاست، که در این صورت، هم خودش و هم رفیقش راست خواهند گفت و او را منحرف نخواهد کرد. و یا از قبیله دروغگوهاست، که در این صورت هم خودش دروغگو می گوید و هم رفیقش. و چون دروغ دروغ راست است، به مصداق اصل جبری مثبت = منفی × منفی، هر چه او بگوید راست است. مثلاً اگر بگوید از جاده الف باید رفت، راه درست همان جاده الف است

گفت: «من در آب غرق می شوم و می میرم!» و به این ترتیب از مرگ -49 رست. زیرا اگر پادشاه بخواهد او را در آتش بیفکند، برخلاف گفته او عمل کرده است، زیرا او گفته من می میرم و دروغ گفته است «در آتش می سوزم» اگر راست گفته بود، او را در آتش می سوزاندند. از سویی نمی تواند او را در دریا هم بیندازد، زیرا در اینصورت باید او را در آتش بیندازد و خلاف راستگویی او عمل کرده و راستگویی او را دروغ پنداشته است و مطابق آن عمل کرده. در حالیکه اگر می خواست او را به دریا بیندازد، لازم بود آن شخص دروغ گفته باشد، یعنی گفته باشد: مرا آتش خواهی زد

به او گفت: تو به درد من نمی خوری، زیرا شبی ک من می خواستم -50
فردایش به سفر بروم، تو بجای اینکه نگهبانی کنی به خواب رفته ای و حتی
خواب هم دیده ای. بنابراین کسی که بجای پاسداری از جان و مال من، بی
تفاوت بخوابد و استراحت کند، به درد من نمی خورد

GORJI

08-08-2010, 10:39

از کسی پرسیدند: از میان تنقلات، کدامیک را دوست داری؟ پاسخ داد: -51
راندن مرغ و مادر بره. او چه چیزی را بیشتر دوست می داشت؟

مردی از راهی می گذشت. ناگهان به اسکلت مرده ای برخورد. -52
کنجکاویش تحریک شد تا بداند این اسکلت متعلق به مرد است یا زن؟ او از
کجا بفهمد اسکلت چه جنسیتی دارد؟

فرق کچل با مودار چیست؟ -53

دو برادر را به دادگاه احضار کردند. رئیس دادگاه از آنان پرسید: شما برادر -54
هستید؟ گفتند: آری، گفت: پدر شما یکی است؟ گفتند: بلی، گفت: مادران هم

یکی است؟ گفتند: آری بعد که به شناسنامه آنان نگاه کرد گفت: شما هر دو در دوازدهم تیر 1340 خورشیدی متولد شده اید، پس حتماً دوقلو هستید؟ گفتند: خیر! چطور چنین چیزی ممکن است. در حالیکه آنان دروغ نگفته اند؟

فرق صندوقدار، دزد، گندم و سیاست چیست؟-55

او «کشمش» را بیشتر دوسن می داشت؛ زیرا راندن مرغ «کیش» و مادر بره -51 «میش» است که به اصطلاح عوام «کیشمیش» و به اصطلاح علمی «کشمش» خواهد شد

اگر اسکلت دندان داشت، دندانهایش را می شمرد. اگر 32 عدد بود می -52 فهمد اسکلت متعلق به مرد است و در غیر اینصورت زن. ثانیاً دنده هایش را می شمرد. اگر یک دنده از مردان کمتر داشت، اسکلت متعلق به زن است راه سوم آنست که اندام زن ظریفتر و استخوانهایش باریکتر و قدش کوتاهتر است، لذا از این ویژگیها نیز می تواند به هویت او پی ببرد

کچل اصلاً «فرق» ندارد؛ زیرا مو ندارد که فرق (فاصله باز شده میان زلف) -53 داشته باشد

زیرا آنان سه قلو بوده اند و دو نفرشان به دادگاه احضار شده بودند -54

صندوقدار کارش «جمع کردن» است، زیرا چیزی بر چیز دیگر می افزاید. -55
کار دزد «کاستن» است، زیرا پول یا جنسی را از جایی بر می دارد. کار گندم
«ضرب کردن» است، زیرا از یک گندم، چند گندم به دست می آید، و کار
سیاست «تقسیم کردن» است زیرا مردم را به گروهها و دسته های متفاوت - با
اندیشه های گوناگون - تقسیم می کند

GORJI

08-08-2010, 10:40

باغی باغبان سختگیری دارد که هر کس می خواهد وارد باغش شود با -56
گفتن واژه «نه»، مانع ورود او به باغ می شود. اما مردی زرننگ و هوشیار، با گفتن
جمله ای، از باغبان اجازه ورود به باغ را می گیرد. او چه می پرسد که باغبان با
وجود گفتن واژه نه به او اجازه ورود به باغ را می دهد؟

چگونه مردی توانست برادر زن خود شود؟-57

آن نام شهر است، که اگر حرفِ اولش را بردارند، نام شخصی می شود. -58
اگر دو حرفِ اولش را بردارند. لقب یکی از پیامبران می گردد. و اگر سه حرفِ
اولش را بردارند، یک وسیله جنگی است، و اگر چهار حرفِ اولش را بردارند،
واحد پول یکی از کشورهاست؟

» عبارت زیر را بخوانید: « کشمشمشیر کشمشیر-59

یکنفر به قهوه خانه رفت و یک چایی خواست. قهوه چی یک چایی برایش -60
آورد. مرد پس از چند دقیقه، با رفیقش مشغول صحبت شد. آنگاه متوجه شد
مگسی در استکان چائیش افتاده است. قهوه چی را صدا کرد و از او خواست تا
چایی را برده، عوض کند. قهوه چی چایی را برد و پس از چند دقیقه، یک چایی
باز گرداند. مشتری پس از نوشیدن جرعه ای از چای، قهوه چی را احضار کرد و
بدو گفت: چرا چائی مرا عوض نکردی و همان را آوردی؟ او از کجا فهمید قهوه
چی چایی را عوض نکرده است؟

می پرسد: «آیا اشکالی ندارد که من وارد باغ شوم» باغبان می گوید: نه و او -56
بدون هیچ مانعی به باغ وارد می شود

چندین سال پیش، افرادِ وابسته به پلیس پاریس، آدم بینوایی را که از بالای -57
«پل شارانتون» توی رودخانه جسته بود تا خودکشی کند، از آب بیرون آوردند.
او را به نزدیک ترین کلانتری بردند و بازجویی دربارهٔ انگیزه های خودکشی، از
او شروع شد. مرد بینوا در آغاز ساکت ماند و سرانجام چنین پاسخ داد: خودکشیِ
من به علت امور خانوادگی بود. چون افسر پلیس اصرار بسیار کرد که روشنتر
سخن بگوید؛ مرد بینوا تصمیم گرفت سرنوشت خود را تعریف کند: «من با زن
بیوه ای ازدواج کردم که دختر 18 ساله ای داشت. پس از چندی، پدرم
خاطرخواه دختر من شد و با او ازدواج کرد، آنوقت او دامادِ م و نادختری من،
نامادریم شد پس از آن زن من پسری زائید که هم برادر زنِ پدر من و هم به
عنوان برادر نامادری من، یعنی دایی من بود. نامادریم نیز بچه ای زائید، که برادرِ
من و در آن واحد نوهٔ من بود. در نتیجه، من شوهر زنم و در عین حال نوهٔ او بودم
و چون شوهر نامادریِ هر کسی، ناپدري او نیز هست، بنابراین، اکنون من برادر زنِ

خود هستم! و چنانکه می بینید، همه این چیزها باعث سردرگمی من شده است.
زیرا دیگر نمی دانم کیستم؟! به این سبب بود که به فکر خودکشی افتادم؛ زیرا در
چنین شک و تردیدی، نمی توانم به زندگی ادامه دهم

رامین» است؛ که اگر حرف اولش را بردارند، نام شخصی یا به عبارت «-58
دیگر امین معشوقه «ویس» در اثر معروف «فخرالدین اسعد گرگانی» است. اگر
دو حرف اولش را بردارند، تبدیل به «امین» می شود که لقب پیامبر اکرم است. و
اگر سه حرف اولش را بردارند تبدیل به «مین» می شود که یک وسیله جنگی
است. و اگر چهار حرف اولش را بردارند، تبدیل به «ین» می شود که واحد پول
کشور ژاپن است

عبارت مزبور چنین خوانده می شود: کِشَم شمشیر، گُشَم شیر-59

زیرا چائیش را قبلاً شیرین کرد بود و چون قهوه چی معمولاً چائی را قند-60
پهلوی می آورد، مرد با چشیدن جرعه ای از چای، فهمید که قهوه چی چائی را
عوض نکرده، بلکه همان چائی را پس از بیرون آوردن مگس، برگردانده است

پادشاهی درچهل کشور قلمرو داشت، و از هر یک از آن کشورها، سالانه -61 یک کیسه زر خراج می گرفت. یک سال از چهل کشور، چهل کیسه زر برای او فرستادند؛ ولی جاسوسانش اطلاع دادن که درمیان کیسه ها، کیسه ای هست که سکه هایش نقره اند اما روکش طلا دارند! پادشاه از این سخن برآشت و دستور داد تنها با یکبار وزن کردن، بدانند کدامیک از این کیسه ها، محتوی سکه های نقره ای روکش دار است؟ با توجه به اینکه شکل، اندازه و حجم سکه ها و یککسه ها همه یکسان بود وزن یک سکه نیز قبلاً مشخص شده بود؟

شخصی از طبقه هفتم ساختمانی به پایین پرتاب شد. در حال جان دادن بود -62 که پلیس بالای سرش آمد و پرسید: چه کسی ترا به پایین پرتاب کرد؟ مرد به آرامی گفت: بهرام! بلافاصله، پلیس با آسانسور به طبقه بالا رفت و بدون اینکه بهرام را بشناسد، او را از میان افراد مستقر در طبقه هفتم شناخت. پس او را دستگیر کرد و با خود به کلانتری برد. پلیس بهرام را از کجا شناخت؟

سه دانشمند بسیار گرانقدر، که یک نفرشان ریاضیدانی ارزشمند، دیگری -63 فیزیکدانی صاحب نام و سومی پزشکی متخصص بود، سوار بالنی شدند. بالن

روانه فضا گردید. پس از چندی متوجه شدند که بالن سوراخ کوچکی پیدا کرده و تحمل وزن آن سه تن را ندارد. ناچار تصمیم گرفتند، برای نجات جان دو نفر بقیه، یک نفر را فدا کرده به پایین پرتاب کنند. پس از اندیشیدن و تبادل نظر، یکی از سه نفر را به پایین پرتاب کردند و دو نفر بقیه از مرگ حتمی رستند. کدامیک از این سه تن به پایین پرتاب شدند؟

یک نفر با تفنگ به سوی پرنده ای تیری انداخت و او را نقش بر زمین -64 ساخت. پرنده بلافاصله در گذشت. حالا از کجا بدانیم بچه ای که در پرنده در شکم دارد حلال است یا حرام؟

سخت است سنگ نیست، چهار پا دارد شتر نیست، تخم می گذارد پرنده -65
نیست.

ابتدا چهل کیسه را پشت سر هم ردیف کردند: آنگاه از کیسه اول یک -61 سکه و از کیسه دوم، دو سکه و از کیسه سوم سه سکه الی آخر برداشتند، بطوریکه مثلاً از کیسه بیستم بیست سکه و از کیسه چهلم، چهل سکه برداشته شد.

جمع سکه های برداشته شده 830 سکه بود. آنگاه همه سکه ها را وزن کردند. اگر مثلاً وزن هر سکه یک مثقال بود، می بایستی وزن همه سکه ها 830 مثقال باشد. اگر مثلاً از جمع سکه ها 10 گرم کم بود می فهمیدند که کیسه اول حاوی سکه های تقلبی است و اگر 20 گرم کم بود کیسه دوم الی آخر، بدین ترتیب از کسری وزن سکه ها حدس زدند که باید کدامیک از کیسه ها دارای سکه های نقره ای با روکش طلا باشد و چون نام کشور فرستنده روی کیسه ها نوشته شده بود، پادشاه کشور فرستند را شناخت، و او را سخت مورد مؤاخذه قرار داد

از آنجا که افراد مستقر در طبقه هفتم، همه به جز یکی زن بودند و همان -62
یکنفر مرد قاعداً باید بهرام قاتل آن مرد باشد

آنکه چاقتر و وزنش از همه بیشتر بود. و اینکه گفته شده است آنان افراد -63
لایقی بوده اند، نکته انحرافی است و گرنه، وجود هر سه آنان برای جامعه مفید
بود

پرنده تخمگذار است و بچه را نیست تا بچه ای در شکم داشته باشد -64

لاک پشت -65

08-08-2010, 10:40

از دختری پرسیدند: اسمت چیست؟ گفت: دو سال و شش ماه. اسم او چه -66
بوده است؟

دو نفر به حمام میروند. در حمام یا وارد خزینه می شوند و یا در زیر دوش -67
قرار می گیرند. با اینحال، یکی از آنها خیس می شود و دیگری خیس نمی شود.
چطور چنین چیزی ممکن است؟

شخصی هنگام خواب، دو ساعت را که هر دو سالم بوده و هر دو دقیق کار -68
می کرده است میزان می کند و بالای سرش می گذارد. صبح فردا که از خواب
بر می خیزد می بیند یکی از ساعتها، از ساعت دیگر یک ربع عقب تر است. در
حالیکه هر دو ساعت مشغول کار بوده اند، چطور چنین چیزی ممکن است؟

گرد است و گردو نیست؛ زرد است زردآلو نیست؛ شیر است درنده نیست؛ -69
!شمشیر است و بُرنده نیست

مادری برای دختران و پسرانش که پنج نفر بودند، در زنبیل 5 سیب آورد و -70

گفت: هر کدام از شما یک سیب بردارید، بطوریکه یک سیب هم توی زنبیل
بماند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟

اسمش «سیما» بوده است، زیرا دو سال 24 ماه است که با 6 ماه جمعاً سی - 66
ماه یا «سیما» می شود

یکی از آنها زن آبستنی بوده که بچه ای در شکم داشته و دومی بچه ای - 67
است در شکم او، بنابراین مادر، زیر دوش یا در خزینه خیس می شود و بچه
خیس نمیشود

زیرا یکی از ساعتها کوکی و دیگری برقی بوده است و هنگامیکه او در - 68
خواب ناز بوده، یک ربع برق قطع می شود ساعت برقی یک ربع از ساعت
کوکی عقب میماند

سکه ی دهشاهی سالهای پیش است که روی آن عکس شیری مشاهده می - 69
شود

یا بچه ای در شکم داشته، و تعداد حاضران بغیر از خود او چهار نفر بوده اند -70
و یا اینکه سیبی هم در دست داشته و گفته است، «هر کدام از شما یک سیب
بردارید» منتها یکی از آنها سیب را از دستش گرفته و چهار نفر بقیه از زنبیل
برداشته اند و سرانجام نیز یک سیب در زنبیل مانده است

GORJI

08-08-2010, 14:02

چه تفاوت آشکاری بین مس، گُرم، طلا و آهن وجود دارد؟-71

باغی 7 درِ تو در تو دارد. اگر هنگام خروج از هر در میوه هایی را که -72
چیده ایم نصف کنند و هنگام خروج از در آخر، یک عدد میوه در سبد باقی
بماند، تعداد میوه های سبد، در بخش مرکزی باغ چند عدد بوده است؟

یک استاد دانشگاه سه مجموعه را روی میز می گذارد و با سه مُهره امتحان -73
خاصی را با این مجموعه ها انجام می دهد. ابتدا مهره ها را در گوش چپ یکی از
مجموعه ها می کند و از گوش دیگرش بیرون می آورد. آنگاه می خواهد مهره
دوم را در هر یک از دو گوش مجموعه دوم فرو کند، هر کار می کند نمی شود.

اما مهره سوم را که در گوش جمجمه سومی می کند، هر کاری می کند بیرون آورده نمی شود. می خواهیم بدانیم او از میان این سه جمجمه، کدامیک را برتر می شمارد و انتخاب می کند؟

شخصی در یک شب بارانی، زنش را به قصد کشتن سوار خودرو خود می -74 کند و از خانه بیرون می برد. پس از ارتکاب جرم، به خانه باز می گردد و اتومبیلش را کاملاً می شوید تا گل و خون و همه آثار دیگر جرم را از آن محو و نابود سازد. با توجه به اینکه جز آن شب، در هیچ شب دیگری باران نمی باریده است، وقتی پلیس از ماجرا خبردار می شود، به قصد تحقیق پیرامون این موضوع، به خانه او می آیند. از او می پرسند: آیا تو در آن شب بارانی بیرون رفته بودی؟ قاتل می گوید: نه آنگاه پلیس می گوید کلید (سویچ) ماشینت را بما بده ببینیم. پس از گرفتن سویچ، به گاراژ می روند و همینکه ماشین را روشن می کنند، می فهمند قتل کار همان مرد بوده است! شما بگوئید پلیس از کجا فهمید، قضیه قتل کار او بوده است؟

چگونه می توانیم تخم مرغ پخته را از خام تشخیص دهیم؟ -75

آهن، زیرا سایر فلزات فاقد نقطه هستند و تنها آهن است که نقطه دارد-71

صد و بیست و هشت عدد. زیرا پس از گذشتن از هفت مرحله نصف --72
شدن، نتیجه به یک می رسد

جمعده سوم را، زیرا اولی از جمله کسانی است که حرف را از یک --73
گوش می گرفته و از گوش دیگر در می کرده است، جمعده دومی متعلق به
کسی است که حرف به گوشش نمی رفته و سومی. هر حرفی را می شنیده،
درمخس نگه می داشته، لذا از آن دو برتر بوده است

پس از اینکه پلیس ماشین را روشن کرد، متوجه شد برف پاک کن آن --74
روشن است و قاتل از فرط دستپاچگی و شتابزدگی، یادش رفته آنرا خاموش کند
و از پاسخی که او داده بود، فهمید قتل حتما کار خود او بوده است

مرغ پخته و خام به یک طریق نمی چرخند. تخم مرغی را بگیرید، آن را -75
روی صفحه ای افقی و صاف گذارده، بچرخانید. تخم مرغ پخته، بویژه اگر
خوب سفت شده باشد، خیلی سریعتر و بیشتر از تخم مرغ خام می چرخد! در

واقع، چرخاندن تخم خام کار مشکلی است. تخم مرغ سفت چنان سریع می چرخد، که بشکل بیضی سفید مسطح و مبهمی دیده می شود. اگر بتوانید سرعت دُوران کافی به آن بدهید، حتی ممکن است روی انتهای باریکش برخیزد. علت آن است که تخم مرغ پخته، برخلاف تخم مرغ خام، مثل یک مجموعه کامل یا جسم سختی دوران میکند، محتویات آبگونه ای تخم مرغ خام نمی تواند به سرعت، همراه پوست شروع به چرخش کند. لذا مانند ترمز عمل کرده و با لختی خود، در کار چرخیدن پوسته سفت اخلا می کند، دیگر آنکه موقع ایستادن، تخم مرغ پخته و خام به یک شکل متوقف نمی شوند. اگر به تخم مرغ پخته ای که در حال چرخیدن است انگشت بزنید، فوراً از دوران باز می ایستد، ولی اگر این کار را با تخم مرغ خام کنید، پس از برداشتن انگشت، دوباره حرکت خود را از سر می گیرد. محرک این عمل، نیز همان نیروی لختی است. پس از آنکه پوسته تخم مرغ خام را متوقف کردید، محتویات ابگونه ای درون آن باز هم به حرکت خود ادامه می دهند. در نتیجه، پس از برداشتن انگشت، دوباره پوسته را به حرکت وا می دارند. ولی محتویات تخم مرغ پخته با پوست خود متوقف می شوند

GORJI

08-08-2010, 14:03

ایوب» بی پدر را بنشان کنار «مسافر بیمار» ، ببین نتیجه چه می شود؟» 76-

پدر احمد می تواند یک اتوبوس پر از مسافر، یا یک کامیون پر از بار را با 77-
یک دست نگهدارد، چگونه؟

فرق چینی و ژاپنی در چیست؟ 78-

شش دوست که به سینما رفته اند، شش صندلی را که تشکیل یک ردیف 79-
را داده است اشغال می کنند. جواد دور از فرهاد نشسته و در دو طرفش، دو نفر
قرار دارند که با دو نفری که اطراف فرهاد نشسته اند متفاوت می باشند. احمد و
محمود هم در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و حسین دور از جواد است. آیا با این
حساب، صندلی یوسف در کنار راهروی ورودی این ردیف قرار گرفته است؟

روی شیشه یک آرایشگاه، نام آن با حروف درشت و به خط نستعلیق 80-
نوشته شده است. صندلی مشتریها پشت به شیشه در ورودی و روبروی آینه قرار
دارد. یک مشتری که در حال اصلاح سر و صورت است، از راه آینه روبرو،
نوشته روی شیشه را مشاهده می کند، حال بگوئید ببینم، او نوشته روی شیشه را
چگونه می بیند، برعکس یا به طور عادی؟

پدر به زبان عربی «اب» است بنابراین اگر از ایوب، اب را برداریم، یعنی -76
آنرا بی پدر کنیم، یو می ماند از سویی، مسافر بیمار هم سف می شود. زیرا اگر
«م ا ر» را از واژه «مسافر» کم کنیم، سف می ماند. پس اگر ایوب بی پدر را که یو
است کنار مسافر بیمار یا سف بنشانیم، یوسف می شود که نام یکی از پیامبران و
فرزند یعقوب است

او مأمور اداره راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه است که با اشاره یک دست -77
اتوبوس پر از مسافر یا کامیون پر از بار را نگه می دارد

تفاوت آنها در این است که «چینی» می شکند، اما ژاپنی نمی شکند -78

آری، ترتیب نشستن آنها از چپ به راست به قرار زیر است: یوسف، جواد، -79
احمد، محمود، فرهاد، حسین

مشتري حروف و کلمات روی شیشه را در آینه روبرو به صورت عادی -80
مشاهده می کند

GORJI

08-08-2010, 14:03

هم فرشته است، هم پادشاه و هم سرزمین 81

یک روستایی به همسایه خود بهنگام بهار یک کیسه پر از گندم قرض داد -82
که چهار پا بلندی و شش پا دور آن بود. بهنگام خرمی، آن همسایه، دو کیسه پر
از گندم برای پرداخت دین خود ره آن روستایی داد که بلندی هر یک از کیسه
ها چهار پا بود، اما دور هر یک از دو کیسه، نصف دوره کیسه آن روستایی - یعنی
هر کدام سه پا- بود. با این حساب آیا آن همسایه، بدهی خود را تمام و کمال
بدان روستایی پرداخته است یا خیر؟

آورده اند که یکی از خلفای عباسی، می خواست یکی از سه تن دوستان -83
خود را که به آنها اعتماد کامل داشت، وزیر خود کند، ولی نمی دانست
کدامیک از آن سه نفر باهوشتر است. لذا روزی آنها را احضار نمود و گفت:
«چنانکه می بینید سه سیب سرخ» و دو سیب سفید، در این ظرف درمقابل خود

دارم. چشمهای شما را بسته، سیبی روی سر هر یک از شما می گذارم و بعد چشمان شما را باز می کنم، بطوریکه هر یک از شما، سیبی را که روی سر دو نفر دیگر است می توانید ببیند، ولی سیبی را که روی سر خودتان است نمی توانید ببینید، هر کدام از شما که زودتر حدس زد، سیبی که روی سرش است چه رنگی دارد، او را وزیر خود خواهم کرد. پس از آنکه چشمان آنها را بسته و سه سیب سرخ و سفید روی سرشان گذاشت و چشمان آنان را باز کرد، از آن سه نفر، جعفر و موسی متحیر مانده نتوانستند جواب درستی بدهند؛ اما صادق ثابت کرد که از دیگران باهوشتر است و پس از لحظه ای درنگ گفت: سیبی که روی سر من است سرخ می باشد. صادق از کجا فهمید سیبی که روی سرش گذاشته شده سرخ است؟

از میان ورق بازی، باید سیزده ورق را بدین ترتیب بیرون آورد 84-

یک لو، دولو، سه لو، چهارلو، پنج لو، شش لو، هفت لو، هشت لو، نه لو، ده لو، سرباز، بی بی، شاه. حالا باید این سیزده ورق را طوری روی هم گذاشت که اگر مرتباً یک ورق را به زمین بیندازیم و یک ورق رازیر دست بگذاریم، به ترتیب همان اوراقی که برشمردیم بیرون بیاید! چطور چنین چیزی ممکن است؟

مردی با همسرش در خیابان قدم می زد. ناگهان بفکرش رسید که کاری 85-
ضروری دارد! بنابراین تصمیم گرفت از همسرش خداحافظی کرده، به دنبال کار
خود برود. پس رو به زنش کرد و گفت: خداحافظ، خواهر عزیز!، با اینکه طرف
مقابل همسر او بوده، چرا او اینگونه خداحافظی کرد؟

ملک است، که اگر فتح میم و لام باشد به معنی فرشته است که جمع آن 81-
ملائکه می شود. اگر با فتح میم و کسر لام باشد به معنی پادشاه است که جمع آن
ملوک است و اگر با ضم میم و جزم لام باشد به معنی سرزمین و مال و منال غیر
منقول است که جمع آن املاک می باشد

دو کیسه گندمی که در عوض آن یک کیسه برای ادای دین به آن 82-
روستایی داده شده است، از نظر وزن و حجم، تقریباً نصف مقدار گندمی است
که در کیسه ی آن روستایی بوده است

صادق پیش خود فکر کرد، جعفر می داند سببی که روی سر من است 83-

سرخ یا سفید است، ولی نمی داند روی سر خودش چه رنگ سیبی است اگر سیبی که روی سر من است سفید باشد، جعفر فکر خواهد کرد که اگر سیبی هم که روی سر اوست سفید باشد، چون سفید دو تا بیشتر نیست، موسی فوراً رنگ سیبی را که روی سر خودش هست حدس خواهد زد و خواهد گفت: روی سر من سب سفید است ولی چون موسی صدایش در نیامده، پس معلوم می شود که سیبی که روی سر من است (یعنی صادق) سفید نیست. پس حتماً سرخ است لذا رو به خلیفه کرد و گفت سیبی که روی سر من است سرخ است و مدلل داشت که از جعفر و موسی باهوش تر است. لذا به وزارت خلیفه انتخاب شد

تنها در صورتی ممکن است که آن سیزده ورق را به ترتیب زی بچینیم : -84
یک لو، بی بی، دولو، هشت لو، سه لو، سرباز، چهارلو، پنج لو، شاه، شش لو، ده لو، هفت لو

زیرا نام خواهر زن یا برادر زنش عزیز بوده، بنابراین همسرش «خواهر عزیز» -85
می باشد

GORJI

08-08-2010, 14:04

هم نام شهری است، هم نام گیاهی 86-

هم جَوَند آنرا و هم شهری بُود 87-

!شعری بنویسید که واژه ها چهار زبان در آن بکار رفته باشد 88-

این مصراع را بخوانید: پیشلطیفطلعتشقیمتمنشکستهشد 89-

یک چراغ نفتی داریم که فتیله اش کوتاه است و نفت به فتیله آن نمی 90-
رسد. از سویی مقدار نفت ما هم کم است و دسترسی به نفت نداریم. با این وضع،
چگونه می توانیم چراغ را روشن کنیم؟

سرخس است که هم نام گیاهی است و هم نام شهری در شمال شرقی 86-
استان خراسان

سَقَر از شهرهای استان کردستان 87-

قال (عربی) دِ تیچِر (انگلیسی): گاماس، گاماس (ارمنی)، گَ بُر (ترکی) پا -88
تَخْتِه (فارسی)..... گفتم (فارسی) نُن دِیس سِوَن لِسِن (انگلیسی) وری
وَرِی (انگلیسی) سَخْتِه (فارسی)

مصراع مزبور چنین خوانده می شود: پیش لطیف طلعتش، قیمتِ من شکسته -89
شد

مقداری آب در منبع نفت چراغ می ریزیم، بطوریکه فتیله چراغ درون آب -90
و نفت قرار گیرد و آنگاه اندکی صبر می کنیم. چون آب از نفت سنگین تر
است، در ته ظرف قرار می گیرد و نفت روی آن واقع می شود، بطوریکه فتیله
درون نفت قرار می گیرد. آنگاه با زدن کبریت و نزدیک کردن آن به سر فتیله،
چراغ را به راحتی روشن می کنیم

GORJI

08-08-2010, 14:04

می دانیم هر جانوری را به شکلی خاص رام می کنند. مثلاً اسب وحشی را -91
با سواری گرفتن و شلاق زدن و خسته کردن رام می سازند یا گاو وحشی را با
دواندن و خسته کردن و بستن در یکجا و ... اکنون بگوئید مار را چگونه رام می

کنند؟

!نام چند جانور را بنویسید که برعکس آنها هم خودشان باشند 92-

!نام چند جانور را بنویسید که برعکس آنها معنا داشته باشد 93-

آیا شنها آواز می خوانند؟ آیا در جهان جایی وجود دارد که شنهایش 94-
ناقوس کلیسا سردهند؟

مخوف ترین گودال عالم کدام است؟ 95-

برای رام کردن «مار»، آنرا برعکس می کنند، زیرا، برعکس مار، رام می 91-
شود

شپش، کبک، ساس، گرگ-92

رخ)، سگ (گس)، شیر (ریش)، خرس (سرخ)، خوک (فیل (لیف)، خر 93-

(کوخ)، هُدْهُد (دَه دَه)، مور (روم)، مار (رام)، اسب (بَسا)، غاز (زاغ)

از بیابانهای خاورمیانه، نظیر بیابان سینا و حارب هم، داستانهای افسانه ای از -94
200 سال پیش به اینطرف شنیده شده اشت، که خواه ناخواه، در آن موقع، به
نظر مردم جنبهٔ ماورالطبیعه داشته است. داستانی که در این مورد نقل می شود
اینست که می گویند: صومعه ای که از قرنهای پیش زیر توفان های شن مدفون
شده است، هنوز ناقوسهایش صدا می دهند! مردمی که از آن نقطه می گذشتند،
هنگامی که چنین صدای مرموزی را که در کوهستان نزدیک طنین افکن می شد
می شنیدند، از ترس، بر جای خشک می شدند و شتران هم از این صدای مرموز
که از زیرزمین به گوش می رسید، پاهایشان از رفتن باز می ماند! هر چند این
اظهارات بنظر افسانه می آید، اما زوار مسیحی که از دو قرن پیش بدین طرف،
برای زیارت بیت المقدس رفته اند، واقعیت فوق را تایید کرده اند و آنچه که تا
دیروز، برای مردم جنبهٔ افسانه، خرافات و امثال آنرا داشته، اکنون به صورت
حقیقی جلوه گر شده است. زوار مسیحی گفته اند: صدای زنگی طولانی و
یکنواخت را شنیده اند چنان بنظر می رسد، که گویی «ناقوس» به صدا در آمده
است. اما نقطه ای را که بدان اشاره کرده اند، جای دورافتاده و بیابان متروکی
است هیچ کشیش یا کسی را در آن نزدیکی ندیده بودند که بتوان صدای ناقوس

را بدانها نسبت داد. از آن تاریخ تا کنون، منطقه مزبور را به زبان عربی جبل ناقوس می‌گویند. مسافرانی که در سالهای اخیر بدین نقطه رفته اند، ادعاهای فوق را قبول ندارند و به کشف جنبه علمی پرداخته و بدین نتیجه رسیده اند، که آوازی که به گوش زوار و کاروانیان می رسیده، چیزی جز صدای شنهای آوازه خوان نبوده، که یک سوی کوهستان را از دامنه تا به پایان پوشانیده است. این بیابان شنی، بر اثر بادهای نیرومند غربی، که دائماً از بیابان سینا می وززد، در اینجا رسوب کرده اند! همینکه باد شروع به وزیدن می کند، شنهای مزبور صدایی شبیه ناقوس بر می آورند

مخوف ترین و تاریک ترین گودال عالم، بنام ماریان در اقیانوس آرام قرار -95 دارد که عمق آن 6/5 میل (مایل) است بطوریکه اگر بتوانیم کوه اورست را در کف این گودال قرار دهیم، باز هم به اندازه یک میل، پایین تر از سطح دریا قرار خواهد گرفت

GORJI

08-08-2010, 14:04

منوچهر، به خواهر کوچکترش پروین گفت: تو، اگر یک تومان از پول 96- خودت را به من بدهی، پول من دو برابر پول تو خواهد شد! پروین پاسخ داد: اگر

تو از پول خودت یک تومان به من بدهی، پولهای هر تومان مساوی خواهد شد؟
غاز چند تومان داشتند؟ برای حل این چیستان، نباید از قلم و هر یک از آنها در آ
! کاغذ استفاده شود

آیا می دانید که بزرگترین و کوچکترین کشورهای جهان کدامند؟ 97-

بزرگترین جزیره دنیا کدامست 98-

آیا می دانید سردترین نقطه روی زمین در کجاست؟ 99-

مردی روزی دوبار از کوچه ای که در آن ده درخت وجود دارد می 100-
گذرد. اگر او یک ماه تمام از این کوچه عبور کند، جمعاً چند درخت را در آنجا
خواهد دید؟

پروین 5 تومان و منوچهر 7 تومان پول داشتند- 96

بزرگترین کشور جهان روسیه و کوچکترین کشور جهان ، سان مارینو در - 97

اگر حقیقتش را بخواهید، بزرگترین جزیره دنیا، اوراسیا است که از مجموع -98
قاره های آسیا و اروپا تشکیل شده است از آن که بگذریم، چون آفریقا از زمان
حف رکانال سوئز به صورت جزیره در آمده است، با مساحتی در حدود
300000000 کیلومترمربع، بزرگترین جزیره جهان است، اما جغرافی دانان
گرین لند در امریکای شمالی را، بزرگترین جزیره دنیا می دانند

سردترین نقطه روی زمین، اوامیا کن در سبیری است -99

ده درخت را، زیرا هر روز همان درخت را می بیند و چیزی از آنها کم یا -100
به آنها اضافه نمی شود لذا هر چند بار از آنجا بگذرد، باز همان درختها را خواهد
دید

GORJI

08-08-2010, 15:25

مردی روزی دوبار از کوچه ای که در آن ده درخت وجود دارد می 100
گذرد. اگر او یک ماه تمام از این کوچه عبور کند، جمعاً چند درخت را در آنجا

خواهد دید؟

خرگوشی دوسال از عمرش را پشت سر می گذارد، اکنون او چه می 101-
شود؟

نام کدام پرنده ای است که اگر برعکسش کنیم، نام پرنده دیگر می 102-
شود؟

چگونه می توان بانگاه کردن به پرنده ای که در حال پرواز است، پی برد 103-
که آن پرنده، حلال گوشت است یا حرام گوشت؟

دو کشور را که اختلاف نامشان تنها در لفظ «یه» است ، نام ببرید 104-

هم نام شهری است، هم زیور پا 105-

وارد سه سالگی می شود-101

غاز است که برعکسش زاغ می شود-102

اگر پشت سر هم بال می زد حلال گوشت است مانند کبوتر، گنجشک و -103
کبک، و اگر چند بال می زد و با بار کردن بالهایش بر روی هوا سوار می شد،
حرام گوشت است مانند کرکس، عقاب و لاشخوار

کشورهای مزبور نیجر و نیجریه هستند که اختلاف نامشان تنها در لفظ یه -104
می باشد

خلخال-105

GORJI

08-08-2010, 15:25

شخصی با وجود داشتن همسر، همسر دیگری اختیار کرد. خدا از کار او 106
خشنود بود، اما محمد و علی و فاطمه، از کار او ناراضی بودند. چطور چنین
چیزی ممکن است؟

هم نام خیابانی است در تهران، هم نام بازاری در همان شهر و هم نام 107-

پادگانی؟

نام چه شهری است که سه حرف اولش یکی از حشرات، دو حرف دوم 108-
و سومش، نام یکی از پایتختهای باستانی و چهار حرف آخرش داستان بلند است؟

نام چه شهری است که دو حرف اولش کشنده است، حرف دوم و 109-
سومش واحد وزن است و سه حرف آخرش نوعی خوراکی است؟

نام چه شهری است که چهار حرف اولش نام یک پرنده و چهار حرف 110-
آخرش محل کسب و کار است و اگر حروف چهارم و پنجم آنرا برداریم، یکی
از کشورهای آسیایی است؟

زیرا محمد و علی فرزندان وی و فاطمه نیز همسر وی می باشد که هر سه 106-
از کار او ناراضی بودند

عباس آباد-107

کرمان است که سه حرف اولش «کِرم»، حرف دوم و سومش «رُم» و -108
چهار حرف آخرش «رُمان» است

سمنان است، که دو حرف اولش سَم است، حرف دوم و سومش «مَن» -109
واحد وزن است و سه حرف آخرش «نان» نوعی خوراکی است

اردکان است که چهار حرف اولش «اُردک» نام پرنده ای است؛ چهار -110
حرف آخرش «دکان» محل کسب و کار است و اگر حروف سوم و چهارمش را
برداریم، تبدیل به «اُردُن» می شود که یکی از کشورهای آسیایی است

GORJI

08-08-2010, 15:26

هم در نانوائی است، و هم نام بندری از بنادر ایران؟ 111

هم در بیابان پراکنده است، و هم نام بندری است در جنوب ایران؟ -112

نام چند شهر را که سه حرف اولشان نام جانوری باشد بنویسید؟ -113

ده و ده بیست می شه، پنجاه تا به آن اضافه کنی یازده می شه! چطور -114

چنین چیزی ممکن است؟

از صفر تا صد چند تا 9 وجود دارد؟ 115-

خمیر-111

ریگ-112

کرمان (کِرم)، شیراز (شیر)، اهواز (آهو)، گرگان (گرگ)، ساری -113
(سار)، اسد آباد (اسد)، قوچان (قوچ)، شیروان (شیر)، کرمانشاه (کرم)

ساعتی است که ده و ده دقیقه را نشان می دهد که بیست نیست؛ و اگر -114
پنجاه دقیقه بدان بیفزایی یازده می شود

بیست تا-115

GORJI

08-08-2010, 15:26

نام چند وسیله در خودرو را که نام چهار دختر ایرانی است بنویسید 116

نام پنج وسیله را در خودرو که نام پنج حیوان در آن نهفته است بنویسید 117-

از واژه های ردیف دوم، کدامیک را با ذکر دلیل، به جای علامت سؤال 118-
در ردیف اول باید گذاشت؟

مد-کار-علوم-مسموم-کاردار-؟

شکر-کوتاه-استقلال-قایقران-سهامدار-سلام

اولین و آخرین سوره نازل شده قرآن کدامند؟ 119-

نخستین کسی که دانه تسبیح را درست کرد که بود؟ 120-

پروانه 2- شمع 3- آینه 4- پیمانه 5- گیت (گیتا)-1-116

پروانه 2- شتر گلو 3- کله گاوی 4- سگدست 5- شغال دست 1- 117 -

واژه ای سهامدار را، زیرا کلمات ردیف اول به ترتیب دو حرفی، سه -118
حرفی، چهار حرفی، پنج حرفی و شش حرفی هستند و ردیف آخر یعنی جای
علامت سوال باید هفت حرفی باشد. اما از میان واژه های ردیف دوم، کلمات
قایقران و سهامدار هر دو هفت حرفی هستند منتها از میان این دو واژه نیز باید
واژه ی سهامدار را انتخاب کرد؛ زیرا همه کلمات ردیف اول بی نقطه هستند،
بنابراین هفتمین واژه نیز، ضمن اینکه باید هفت حرفی باشد، باید بدون نقطه نیز
باشد و سهامدار واجد چنین ویژگیهایی است

بنا به روایات، نخستین سوره نازل شده، بر پیامبر اکرم سوره علق و -119
آخرین سوره نیز سوره نصر بو

نخستین کسی که تسبیح درست کرد صدیقه کبری سلام الله علیها است، -120
ك از اُحُد، خاک قبر حضرت حمزه سیدالشهدا گِل ساخت و تسبیح درست کرد
و با آن ذکر خدا نمود

در کتاب «عجائب احکام امیر المؤمنین» از «اصبغ بن نباته» روایت کنند که 121
ابن کوا عرض کرد: یا امیر المؤمنین ، به من خبر ده از کسیکه در شب و روز کور
است، و از کسی که در شب و روز روشن است، و از کسی که در شب کور
است و در روز روشن، و از کسیکه در شب روشن است و در روز کور است.
حضرت چه پاسخی داد؟

شیخ صدوق «قدس سره، در خصال و عیون و علل حدیث کند، که « 122-
مرد شامی از امیر المؤمنین سؤال کرد: چند نفر از انبیا به عربی تکلم کردند و چند
نفر آنان خفته کرده به دنیا آمدند و چند نفرشان دو اسم داشته اند و اول کسی که
شعر گفت و از کیفیت کشتی نوح (ع)؟ حضرت چه پاسخی دادند؟

اگر دو را از ده کم کنیم، نه می شود! چطور چنین چیزی ممکن است؟ 123-
منظور از این بیت عربی چیست؟ علیّ حسم کجز تنعم 124-

آن چیست که می بینی و نمی خری، می خری و نمی پوشی، می پوشی 125-
و نمی بینی؟

حضرت علی در پاسخ نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم – اما آن چیزی -121

که مخلوق نیست قرآن است و اما آنچه خدا نمی داند این است که شما می گوئید برای خدا ولد است «وَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ لَمْ يُولَدْ» و اما آنچه در نزد خدا نیست ظلم است و آن چیزی که همه آن دهن است آتش می باشد و آن چیزی که همه آن بال است باد می باشد و آن چیزی که همه آن پا است آب می باشد و چیزی که همه آن چشم است شمس می باشد. اما آن پنج چیزی که رحم مادر ندیده اند و به روی زمین راه یافته اند، آدم، حوا، گوسفند ابراهیم که برای فدای اسماعیل آمد و عصای موسی و ناقه صالح است و اما آن کسیکه عشیره نداشت، آدم ابوالبشر است و اما آن چیزی که نفس می کشد و روح ندارد، صبح است و اما آن چیزی که یک مرتبه پرواز کرد کوه طور بود اما مکانی که یک مرتبه آفتاب بر آن تابید، قعر رود نیل بود که موسی عصا را به دریا زد شکافته شد و آفتاب بر ته آن تابید و اما آن درختی که سوار تندرو تا صد سال برود سایه آنرا طی نمی کند، شجره طوبی از درختهای بهشت است و اما آن درختی که بدون آب نمود کرد، آن درختی بود که خدای متعال برای یونس می

رویانید. اما غذای اهل جنت مثل آن دنیا، جنین در رحم مادر است که از راه ناف می خورد و می آشامد و بزرگ می شود و چیزی از او دفع نمیشود. اما الوان مختلفه از طعامها در یک ظرف بهشتی، که با هم مخلوط نمی شود، مثل آن دنیا، تخم مرغ است که سفیده آن مخلوط با زرده آن نمی شود و هر دو در یک ظرف می باشد. و اما جاریه آنچنانی که از سیب بیرون می آید و از سیب چیزی کم نمی شود، مثل آن دنیا، کرم است که از سیب خارج می شود و از سیب چیزی کم نمی شود و اما جاریه آنچنانی که در دنیا برای دوزخ است و در آخرت برای یک نفر، پس آن نخله ای است که در دنیا مؤمن و کافر از او تناول می کنند و در آخرت مختص مومن خواهد بود. و اما کلید بهشت کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رُسُولُ اللَّهِ» می باشد

حضرت فرمودند: اما پیغمبرانی که به زبان عربی صحبت کردند پنج نفر -122 بودند: هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد (ص). اما پیغمبرانی که ختنه شده متولد شدند: آدم ابوالبشر و فرزند او شیث و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد بودند و اما پیغمبرانی که دو اسم داشتند شش نفر بودند: یکی یعقوب که او را اسرائیل الله هم گفته اند خضر که او را قالیا هم نامیده اند یونس که او را ذوالنون هم می نامیدند.

ادریس که او را اخنوخ هم می گفته اند عیسی که او را مسیح هم می گفته اند و
سرانجام حضرت محمد که او را احمد نیز نامیده اند

اشکال سر خواندن جمله است، باید جمله مزبور را اینگونه بخوانیم: 1- 123
(یک) گردو را از ده کم کنیم، نه می شود، که کاملاً صحیح است

منظور دوازده امام است که هر یک با اول نام یا لقبشان مشخص شده اند: -124
علی، حسن، حسین، سجاد، محمدباقر، کاظم، جعفر صادق، رضا، تقی، نقی،
عسگری، مهدی

کفن-125

GORJI

08-08-2010, 15:28

چگونه می توان از یخ آتش ساخت؟ 126

پدر و مادری دارای یک پسر و دختر هستند. دختر آنها با پسری ازدواج 127-
می کند و ثمره این ازدواج یک پسر می شود و پسرشان با یک دختر ازدواج می

کند و ثمره پیوندشان یک دختر می شود. حال بگوئید در این مجموعه خانوداگی، چند پدر، چند مادر، چند پسر و چند دختر وجود دارد؟

یک زن و شوهر با هم سوار اتوبوسی می شوند. ناگهان زن آن مرد می 128- رود و با راننده اتوبوس، روبوسی می کند، شوهر آن زن، برای آنکه تردید مسافران اتوبوس را برطرف کند، رو به آنان کرده، می گوید، برادر زن راننده، دایی عیال بنده است! آن راننده با آن زن چه نسبتی داشته است؟

اگر سه روز قبل از یک روز به جمعه مانده باشد، پس فردای آن روز، 129- چه روزی می شود؟

در روزگار گذشته، شاهزاده ای چیستانی گفته و عهد کرده بود که 130- هرکس جواب چیستان او را بدهد، وی همسر آن مرد خواهد شد: چیستان این بود: نه در دارد، نه دیوار و حصاری شنیدم گنبدی بر روی داری در آن گنبد بود لشکر هزاری بنازم قدرت پروردگاری

ک ظرف نیم کره کوچک را پر از آب کرده در یخچال می گذاریم تا -126
خوب یخ بزند. آنگاه یخ را طوری جلو آفتاب می گیریم، تا شعاع آفتاب مستقیماً
بر آن بتابد سپس کاغذی را در زیر یخ می گیریم تا بر کاغذ بتابد. سپس آنرا
آنقدر جلو و عقب می بریم، تا نقطه تابش بر صفحه کاغذ بیفتد و پس از چند
دقیقه، کاغذ شعله ور می شود؛ زیرا یخ حالت عدسی را پیدا می کند

سه پدر، سه مادر، سه پسر و سه دختر -127

پدرش بوده، زیرا برادر زن پدر آن زن، دایی او می شود -128

چهارشنبه است. زیرا روز پیش از جمعه پنجشنبه است سه روز پیش از -129
پنجشنبه، دو شنبه و پس فردای دوشنبه، چهارشنبه می باشد

بلی خانم که حرفت راست باشد.....برشتت از دم الماس باشد -130
گمانم می رسد گویا مَن لُر..... که این حرف شما «خشخاش» باشد

GORJI

09-10-2010, 20:33

اولین حقی که در قیامت رسیدگی می شود؟-1

اولین کسانی که به بهشت وارد می شوند چه کسانی هستند؟ -2

اولین کسی که دروغگو را تکذیب می کند کیست؟ -3

اولین وظیفه ای که به حسابش می رسند چیست؟ -4

اولین کسانی که روز قیامت شفاعت می کنند چه کسانی هستند؟ -5

خون. حضرت محمد (ص) - 1

پیامبران و سپس شهیدان. حضرت محمد (ص) - 2

خداوند بزرگ. امام باقر (ع) - 3

نماز. حضرت محمد (ص) - 4

پیامبران سپس علماء و بعد شهیدان. حضرت محمد (ص) - 5

GORJI

09-10-2010, 20:34

اولین مرحله عبادت چیست ؟ - 6

اولین چیزی که در میزان می نهند چیست ؟ - 7

اولین کسی که درب بهشت را می کوبد کیست ؟ - 8

اولین کسی که جان خود را در راه خدا فدا کرد که بود ؟ - 9

اولین سوال (عقیدتی) که از بندگان می شود چیست ؟ - 10

خاموشی. حضرت محمد (ص) - 6

خوی خوش. حضرت محمد (ص) - 7

رسول گرامی اسلام. حضرت محمد (ص) - 8

. حضرت علی (ع) - 9-

دوستی ما خاندان. حضرت محمد (ص) - 10

GORJI

09-10-2010, 20:36

اولین چیزی که از این امت برداشته می شود چیست ؟ - 11

اولین کسی که فخر فروشی و مباحات کرد که بود ؟ - 12

اولین چیزی که در امر دین از دست می دهید چیست ؟ - 13

اولین اسباب نافرمانی خداوند بزرگ چند چیز است ؟ -14

اولین چیزی که به سبب آن نافرمانی خدا شد چیست ؟ -15

حیا و امانت. حضرت محمد (ص) - 11

قارون. حضرت محمد (ص) - 12

امانت. حضرت محمد (ص) - 13

شش چیز : 1- دنیا و دوستی 2- ریاست طلبی 3- شکمبارگی 4- - 14

پرخوابی

راحت طلبی 6- زن بارگی. حضرت محمد (ص) - 5

تکبر ، که توسط شیطان انجام شد - 15

GORJI

09-10-2010, 20:37

اولین چیزی که خداوند بر امت حضرت رسول (ص) واجب کرد -16

چه بود؟

اولین وظیفه واجب بر شما در مقابل خداوند چیست ؟ -17

اولین قدم در راه مردی چیست؟ -18

اولین مرحله حکمت و دانایی در چیست؟ -19

اولین نشانه عقل چیست؟ -20

نماز های پنجگانه. حضرت محمد (ص) - 16

سپاسگذاری از نعمتها و جستجوی خوشنودی او. حضرت محمد (ص) - 17

فرمانبرداری از خداوند. حضرت علی (ع) - 18

ترک لذتها. حضرت علی (ع) - 19

اظهار مودت و دوستی با مردم - 20

GORJI

10-10-2010, 13:36

اولین قدم و نشانه جوانمردی چیست؟ -21

اولین قدم در دینداری چیست؟ -22

اولین کسی که راستگو را تصدیق می کند کیست؟ -23

اولین نیکی که پدر به فرزندش می کند چیست؟ -24

اولین چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ -25

گشاده رویی. حضرت علی (ع) - 21

شناخت خدا. حضرت علی (ع) - 22

خداوند متعال. امام صادق (ع) - 23

نام نیک بر او بگذارد. امام موسی کاظم (ع) - 24

عقل. حضرت محمد (ص) - 25

GORJI

10-10-2010, 13:38

اولین قومی که بت پرست شدند کدام قوم بودند؟ - 26

اولین زن معصومه که بود؟ - 27

اولین شخصی که با تربت امام حسین (ع) نماز خواند که بود؟ -28

اولین جمله ای که حضرت آدم(ع) بر زبان آورد چه بود؟ -29

اولین کسی که به امر خداوند مجدداً زنده خواهد شد کیست؟ -30

۲۶- اولین قومی که بت پرست شدند امت حضرت ادریس ع بودند

۲۷- اولین زن معصومه حضرت مریم بود

۲۸- اولین شخصی که با تربت امام حسین (ع) نماز خواند امام زین العابدین (ع) بود

۲۹- اولین جمله ای که حضرت آدم (ع) بر زبان آورد « الحمد لله رب العالمین » بود

۳۰- اولین شخصی که به امر خداوند مجددا زنده می شود اسرافیل است که به امر خداوند در صور می دمدم آنگاه دیگران زنده خواهند شد

GORJI

10-10-2010, 13:41

۳۱- اولین شخص از یاران امام حسین (ع) که در روز عاشورا به میدان آمد چه نام داشت؟

۳۲- اولین کسی که خط نوشت که بود؟

اولین خانمی که به سوی رسول خدا (ص) با پای پیاده -33
از مکه به مدینه هجرت کرد که بود؟

اولین چیزی که خداوند متعال خلق نمود چه بود؟ -34

اولین شخصی که به ربوبیت حضرت حق ایمان آورد که بود؟ -35

اولین شخصی که از یاران امام حسین (ع) که در روز عاشورا به میدان - 31
. آمد عبدالله بن عمیر بود

.اولین کسی که خط نوشت حضرت ادریس(ع) بود - 32

اولین خانمی که به سوی پیامبر هجرت کرد فاطمه بنت اسد مادر - 33
.حضرت علی(ع) بود

.اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل است - 34

اولین شخصی که به ربوبیت حضرت حق ایمان آورد حضرت - 35
محمد(ص) بود

GORJI

10-10-2010, 13:42

اولین زنی که به حضرت موسی(ع) ایمان آورد که بود؟ -36

اولین کسی که توبه کرد که بود؟ -37

اولین کسی که تسبیح درست کرد که بود؟ -38

اولین کسی که شعر گفت که بود؟ -39

اولین خانمی که اسلام اختیار کرد چه نام داشت؟ -40

اولین زنی که به حضرت موسی(ع) ایمان آورد آسیه زن فرعون بود - 36

اولین کسی که توبه کرد حضرت آدم (ع) بود که خداوند را به حق پنج - 37
تن آل عبا قسم داد تا توبه اش پذیرفته شد

اولین کسی که تسبیح درست کرد حضرت زهرا (س) بود که خاک آن - 38
از قبر حضرت حمزه سید الشهداء بود

اولین شخصی که شعر گفت حضرت آدم (ع) بود - 39

اولین خانمی که اسلام آورد حضرت خدیجه بود - 40

GORJI

10-10-2010, 13:44

اولین کسی که تیر به طرف لشگر امام حسین (ع) پرتاب کرد که بود؟ - 41

اولین زنی که دو قلو زایید چه نام داشت؟ - 42

اولین قاتل که بود؟ -43

اولین جمله ای که حضرت مهدی (عج) پس از ظهور بر زبان می آورد -44
چیست؟

اولین عملی که حضرت آدم (ع) بعد از خلقت انجام داد چه بود؟ -45

اولین کسی که تیر به طرف لشگر امام حسین (ع) انداخت عمر بن سعد (- 41
لعه الله علیه) بود

اولین زنی که دوقلو زایید حضرت حوا بود - 42

اولین قاتل قابیل بود که برادر خود حضرت هابیل را کشت - 43

اولین جمله ای که حضرت مهدی (عج) پس از ظهور بر زبان مبارکشان - 44
جاری می کنند (بقیه الله خیر لکم ان کتتم مومنین) است

اولین عملی که حضرت آدم(ع) بعد از خلقت انجام داد عطسه زد - 45

GORJI

10-10-2010, 13:46

اولین زنی که ملقب به بتول و عذرا شد که بود؟ - 46

اولین شهید زن در اسلام که بود؟ - 47

اولین شخصی که به زیارت قبر امام حسین (ع) مشرف شد که بود؟ - 48

اولین بار چه کسی موی سر حضرت آدم (ع) را تراشید؟ - 49

اولین شخصی که وارد بهشت می شود کیست؟ - 50

اولین زنی که ملقب به بتول و عذرا شد حضرت مریم بود - 46

اولین شهید زندر اسلام سمیه بود - 47

اولین شخصی که به زیارت قبر امام حسین(ع) مشرف شد جابر ابن عبد - 48
الله انصاری بود

اولین بار جبرئیل موی سر حضرت آدم(ع) را با یاقوتی که از بهشت - 49
آورده بود تراشید

اولین شخصی که وارد بهشت می شود حضرت زهرا (س) است - 50

GORJI

10-10-2010, 17:34

دختری که در محراب ، برای او از جانب خدا ، غذایی آورده شده که بود؟ - 1

به مادر کدام انبیاء وحی نازل شد؟ - 2

دو زن نمونه {خوب} از قرآن را نام ببرید - 3

دو زن که در قرآن به زشتی از آنها نام برده شده ، کدامند ؟ - 4

کدام سوره نام یک زن است و کدام سوره به معنای «زنان» است ؟ - 5

دختری که از جانب خدا برای او غذا آورده شد، حضرت «مریم» بود - 1

به «مادر حضرت موسی» وحی شده است - 2

دو زن نمونه {خوب} در قرآن: «آسیه» زن فرعون و «مریم» مادر حضرت - 3
عیسی - علیه السلام - هستند

دو زن بد در قرآن: «زن نوح» و «زن لوط» می باشند - 4

سوره ای که به نام یک زن است، سوره «مریم» می باشد و «نساء» سوره - 5
است که به معنای «زنان» است

GORJI

10-10-2010, 17:35

کدام سوره، درباره یک زن نمونه است و آن زن کیست؟ - 6

کدام سوره قرآن است که سفارش شده زنها آن را بیشتر بخوانند؟ - 7

کدام زن است که هیزم کش آتش جهنم است و در قرآن به او اشاره شده - 8
است

در قرآن به دختری از پیامبران اشاره شده که با عفت و حیا گام برمی - 9
داشت، او که بود ؟

زنی که بدون پدر و مادر به دنیا آمد ، که بود ؟ - 10

۶ - . سوره ای که درباره یک زن نمونه است ، «کوثر» است

سوره ای که سفارش شده که زنهای آن را بیشتر بخوانند ، سوره «نور» است - 7

۸ - . زن ابولهب «هیزم کش آتش جهنم است»

در قرآن از دختر «حضرت شعب» - علیه السلام - به عفت و راه رفتن با حیا - 9
یاد شده است .

زنی که بدون پدر و مادر به دنیا آمد «حوا» زن حضرت آدم – علیه - 10
السلام- است

GORJI

10-10-2010, 17:37

نام 2 مادر پیامبر که اسم ایشان در قرآن برده شده چیست؟ - 11

تنها همسر پیامبری که نام او در قرآن برده شده است؟ - 12

کدام زن به یازده امام محرم و به یک امام نامحرم بود؟ - 13

کفن کدام زن از بهشت آورده شد؟ - 14

زنان مومن با چه سنی وارد بهشت می شود؟ - 15

۱۱ - حضرت مریم س و حضرت هاجر س

۱۲ - حضرت هاجر س

۱۳ - حضرت شهربانو همسر امام حسین ع بود که تنها به امام حسن مجتبی ع نامحرم بود

۱۴ - کفن حضرت خدیجه از بهشت آورده شد

۱۵ - زنان مومن با سن شانزده سالگی وارد بهشت میشوند

GORJI

10-10-2010, 17:38

۱۶ - بهترین زنان اهل بهشت چه کسانی هستند؟

۱۷ - رسول اکرم ص عمامه و قطعه ای از لباس خود را جهت کفن کردن کدام زن هدیه نمودند؟

کدام زن بود که هم دختر امام هم همسر امام هم عروس امام و هم مادر
امام بود؟ -18

کدام زن چهل سال با آیات قرآن سخن گفت؟ -19

خانم بنت اسد {مادر حضرت علی ع} چندمین شخصی بود که مسلمان
شد؟ -20

بهترین زنان اهل بهشت حضرت خدیجه س حضرت مریم س حضرت - 16
فاطمه س حضرت آسیه س می باشد

جهت کفن نمودن خانم فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی ع هدیه - 17
نمود

فاطمه س دختر امام حسن ع همسر امام سجاده بود - 18

فضه خادمه حضرت زهرا بود - 19

یازدهمین شخصی بود که به اسلام ایمان آورد - 20

GORJI

10-10-2010, 17:41

آن چیست که اولین و آخرین علم ها در آن است؟ - 1

آن چیست که همه می خورند ولی حضرت آدم (ع) نخورد؟ - 2

آن چیست که همه می بینند ولی خدا نمی بیند؟ -3

آن چیست که در آخرت که از موباریک تر و از شمشیر برنده تر است؟ -4

آن چیست که به شکل همه در می آید جز پیامبر اسلام (ص) و اوصیاء -5
ایشان؟

1- اولین و آخرین علم ها در قرآن کریم است -

۲- همه شیر مادر می خورند ولی حضرت آدم(ع) نخورد

۳- همه خواب می بینند ولی خدا خواب نمی بیند

۴- پل صراط در آخرت از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر است

۵- آنکه به شکل همه کس در می آید جز پیامبر اسلام (ص) و اوصیاء ایشان
شیطان است

GORJI

10-10-2010, 17:42

۶- آن چیست که حضرت حق فرموده در حصار من است؟

۷- آن چیست که همه دارند ولی پیامبر اکرم (ص) نداشت؟

آن دو چیست که خداوند آن را به زنان واگذار نکرد؟ - 8

آن چیست که با هیچ آبی پاک نمی شود جز با زبان؟ - 9

آن چیست که جای رفتن است نه جای ماندن؟ - 10

حضرت حق فرموده کلمه (لا اله الا الله) در حصار من است - 6

همه سایه دارند اما حضرت محمد (ص) سایه نداشت - 7

خداوند پیامبری و امامت را به زنان محول نکرد - 8

آن چیزی که با هیچ آبی پاک نمی شود کافر است که فقط با زبان وقتی - 9
شهادتین را بگوید پاک می شود

دنيا جای رفتن است نه جای ماندن - 10

GORJI

15-10-2010, 10:17

پرنده گانی که به امر خداوند با لشکر ابرهه جنگیدند چه نام داشتند؟ - 1

قاتل نمروود چه حیوانی بود؟ - 2

پنج سوره که به نام حیوانات است کدام است؟ - 3

حیوانات ذکر شده در قرآن را نام ببرید؟ - 4

بزرگترین و کوچکترین حیوان در قرآن چه نام دارند؟ -5

ابابیل - 1

مگس - 2

فیل، نمل، عنکبوت، بقره، نحل - 3

سگ {کلب}، خوک {خنزیر}، مگس {ذباب}، فیل، نمل {مورچه}، عنکبو - 4

ت، گاو {بقره}، زنبور عسل {نحل}، ابل {شت} {؟} {؟}

بابیل، هدهد، کلاغ {غراب}، ذئب {؟} {؟} رگ {؟}

مورچه {نمل}، فیل - 5

GORJI

15-10-2010, 10:19

6- بهترین خوراکی از این حیوان است؟

7- بزرگترین حیوان حلال گوشت در قرآن؟

8- سست ترین حیوانات که نامش در قرآن هست؟

9- بهترین نوشیدنی از این حیوان است؟

10- نام حیوان حرام گوشت در قرآن را بگوئید؟

6 - زنبور عسل {نحل}

7 - بقره {گاو}

8 - عنكبوت

9 - بقره {گاو}

10 - خنزیر {خوک}

GORJI

15-10-2010, 12:34

1-آرتیست؟

2-آکتور؟

3-آکتویس؟

4-استودیو؟

5-ایده؟

هنرمند، بازیگر ماهر و نقش اول - 1

هنرپیشه مرد - 2

هنرپیشه زن - 3

کارگاه و محل تهیه فیلم - 4

القاء فکر بوسیله فیلم - 5

GORJI

15-10-2010, 12:35

پرسوناژ؟ - 6

پلان؟ - 7

پزتیو؟ - 8

پیس؟ -9

تراژدی؟ -10

بازیگران تاتریا سینما - 6

صحنه ای از فیلم - 7

نسخه مثبت حلقه فیلم برداری شده - 8

نمایشنامه - 9

صحنه های تاثر آور و حوادث فیلم -10

GORJI

15-10-2010, 12:38

۱- نخستین آیه ای که در مورد جنگ و جهاد نازل شد؟

نخستین آیه ای که از سوره براءت نازل شد؟ - 2

نخستین آیه ای که از سوره آل عمران نازل شد؟ - 3

نخستین آیه ای که بعد از ارتحال پیامبر به آن استناد شد؟ - 4

نخستین سوره کاملی که بر پیامبر نازل شد؟ - 5

سوره حج آیه 39 - 1

عمر ابن الخطاب (صحیح مسلم ج 1 ص 575) - 2

سوره آل عمران آیه 138 - 3

سوره زمر آیه 30 - 4

سوره علق (نظر ابن عباس و مجاهد) قول - 5

GORJI

15-10-2010, 12:40

نخستین سوره ای که پیامبر آن را در مکه اعلان نمود؟ - 6

نخستین سوره ای که در مدینه نازل شد؟ - 7

نخستین کسی که قرآن را جمع آوری کرد؟ - 8

نخستین کسی که قرآن را اعراب گذاری و نقطه گذاری کرد؟ - 9

نخستین آیه ای که حضرت مهدی تلاوت میفرمایند؟ - 10

سوره نجم - 6

سوره مطفین - به قولی سوره قدر - سوره بقره - 7

امام علی ع - 8

ابوالاسود دوئلی - قول دیگر یحیی بن یعمر - 9

...بقیه الله خیر لکم - 10

GORJI

15-10-2010, 12:41

نخستین کسی که در (آیات الحکام) کتاب نوشت؟ - 1

نخستین کسی که در (علم قرائت قرآن) کتاب نوشت؟ - 2

نخستین کسی که در خصوص (فضائل قران) کتاب نوشت؟ - 3

نخستین کسی که در (غرایب قرآن) کتاب نوشت؟ - 4

نخستین کسی که (طیقات مفسران) رانگاشت؟ - 5

محمدابن صاحب کلبی - 1

ابان ابن تغلب - 2

ابی ابن کعب - 3

ابی ابن کعب - 4

جلال الدین سیوطی - 5

GORJI

15-10-2010, 12:43

نخستین کسی که تفسیری برقرآن کریم نوشت؟ - 6

نخستین کشف الایاتی که برای قران نوشته شد؟ - 7

نخستین کتاب بزرگ طبی درجهان اسلام چیست؟ - 8

نخستین کتاب طبی که از مسلمانان به چاپ رسید؟ -9

نخستین مسلمان نی که در طب تالیف کرد؟ -10

*****/

ابن عباس -6

آیه الایات فرقانی (قرن نهم هـ-ق) -7

الحاوی زکریای رازی (در 20 جلد) -8

فردوس الحکمه (زکریای رازی) -9

علی ابن ربن طبری -10

GORJI

15-10-2010, 12:44

نخستین کتاب جامع در پزشکی که به زبان فارسی نگارش یافت؟ -11

نخستین کسی که در (جبر و مقابله) کتاب نوشت؟ - 12

نخستین کسی که در (علم کلام) کتاب نوشت؟ - 13

نخستین کسی که در (علم اصول فقه) کتاب نوشت؟ - 14

نخستین کسی که در (علم رجال) کتاب نوشت؟ - 15

هدایت المتعلمین فی الطب (ابوبکر بخاری) - 11

ابو عبدالله محمد ابن موسی خوارزمی (قرن سوم هجری) - 12

عیسی ابن روفه تابعه (درامامت) - 13

هشام ابن حکم - 14

عبیدالله ابن ابی رافع - 15

15-10-2010, 12:46

نخستین کسی از اهل سنت که (درفقه) کتاب نوشت؟ - 16

نخستین کسی که در (تصوف) کتاب نوشت؟ - 17

نخستین کسی که در (سیره پیامبر اسلام) کتاب نوشت؟ - 18

نخستین کتاب چاپی فارسی در ایران؟ - 19

نخستین کسی که بدون ذکر شواهد (فرهنگ فارسی) نوشت؟ - 20

ابو حنیفه - 16

حسن بصری (کتاب رعایت حقوق الله) - 17

محمد ابن اسحاق (شیعه) - 18

کتاب جهادیه (قائم مقام اول 1234هـ-) - 19

قطران (قرن پنجم) - 20

GORJI

15-10-2010, 12:47

نخستین روزنامه فارسی در ایران؟ - 21

نخستین مجله در جهان؟ - 22

نخستین کتابی که اهل سنت در رد عقید وهابیت نوشت؟ - 23

نخستین کتابی که شیعه در رد عقید ه وهابیت نوشت؟ - 24

نخستین چاپ قرآن در چه سالی بود؟ - 25

*

کاغذ اخبار (میرزا صالح شیرازی) - 21

مجله فیلاسوفیکال (چاپ لندن سال 1665 م) - 22

الصواعق الالهيه (سليمان برادر بنیانگذار وهابیت) - 23

منهج الرشاد (شیخ جعفر کاشف الغطاء) - 24

سال 1105 هـ - ق - درهامبورگ - 25

GORJI

15-10-2010, 12:48

نخستین دایره المعارف به ترتیب حروف الفبا در جهان؟ - 26

نخستین کتاب چاپی در جهان؟ - 27

نخستین قرانی که در ایران به چاپ رسید؟ - 28

نخستین کتاب فارسی که در هندوستان به چاپ رسید؟ - 29

نخستین کتابخانه عمومی در جهان؟ - 30

دایره المعارف جان هاریس - 26

انجیل (سال 1453 م توسط) - 27

قرآن سال 1311 هـ ق - (چاپ سنگی در بمبئی به خط محمد علی لاری) - 28

(کلیات سعدی شیرازی در سال 1206 هـ ق - 29

کتابخانه عمومی در یونان (قرن ششم قبل از میلاد) - 30

GORJI

15-10-2010, 12:50

نخستین کسی که از اهل سنت "مصطلح الحدیث" تالیف کرد؟ - 1

نخستین کسی که از اهل تشیع "مصطلح الحديث" تالیف کرد؟ - 2

نخستین کسی که در شهر مقدس قم به نشر احادیث پرداخت؟ - 3

نخستین تدوین کننده "حدیث" در مکتب تشیع؟ - 4

نخستین تدوین کننده "حدیث" در مکتب تسنن؟ - 5

قاضی ابو محمد رامهرمزی (کتاب "المحدث الفاضل") - 1

شهید زین الدین بن علی (معروف به شهید ثانی) - 2

ابراهیم ابن هاشم - 3

امام علی علیه السلام (به خط علی ودیکته پیامبر اسلام) - 4

محمد ابن شهاب زهري (به دستور عمر ابن عبدالعزيز) - 5

15-10-2010, 12:51

نخستین کسی که در اذان نماز تصرف کرد؟ - 1

نخستین کسی که سه طلاقه کردن زن با لفظ واحد را جایز دانست؟ - 2

نخستین کسی که متعه حج و متعه نساء را حرام کرد؟ - 3

نخستین کسی که دستور داد نمازهای مستحب ماه رمضان به جماعت برگزار
گردد؟ - 4

نخستین کسی که قیاس "تمثیل منطقی" را در مسائل دینی روا داشت؟ - 5

عمر ابن الخطاب (الموطأ مالک ج 1 ص) - 1

عمر ابن الخطاب (صحیح مسلم ج 1 ص 575) - 2

عمر ابن الخطاب (صحیح مسلم ج 1 ص 467) - 3

عمر ابن الخطاب (معروف به نماز تراویح) - 4

شیطان رجیم - 5

GORJI

15-10-2010, 12:52

نخستین فقیهی که براساس قیاس و رای فتوا داد؟ - 6

نخستین کسی که نماز میت را با چهار تکبیر برگزار کرد؟ - 7

نخستین کسی که خطبه های نماز عید قربان و فطر را قبل از نماز خواند؟ - 8

نخستین کسی که خطبه های نماز جمعه را نشسته خواند؟ - 9

نخستین کسی که اذان و اقامه را در نماز عید فطر و قربان بدعت گذاشت؟ - 10

ابو عثمان ربيعة ابن ابی عبدالرحمان - 6

عمر ابن الخطاب (تاریخ الخلفای سیوطی ص 137) - 7

مروان حکم (قول دیگر عثمان، تاریخ الخلفاء ص 165) - 8

معاویة ابن ابی سفیان (تاریخ الخلفاء ص 200) - 9

بشر ابن مروان - 10

GORJI

15-10-2010, 12:55

نخستین کسی که انگشتر را در دست چپ رسم کرد؟ - 11

نخستین کسی که دشنام به علی را بدعت گذاشت؟ - 12

نخستین کسی که در سفر نماز را تمام خواند؟ - 13

نخستین کسی که قائل به جبر شد؟ - 14

نخستین کسی که از نوشتن احادیث پیامبر اکرم جلوگیری کرد؟ 15

معاویة ابن ابی سفیان (الغدير ج 10 ص 310) - 11

معاویة ابن ابی سفیان - 12

معاویة ابن ابی سفیان - 13

معاویة ابن ابی سفیان - 14

عمر ابن خطاب - 15

GORJI

15-10-2010, 12:58

نخستین کسی که در حیات پیامبر اسلام ادعای نبوت کرد؟ - 1

نخستین "وادی عشق" بر اساس منطق الطیر عطار نیشابوری؟ - 2

نخستین مقام عرفانی در سلوک بر اساس "اللمع" سراج طوسی؟ - 3

نخستین کسی که صریحا "از" فناء فی الله وبقاء فی الله سخن گفت؟ - 4

نخستین کسی که در عرفان به رمز سخن گفت؟ - 5

اسود عنسی (قول دیگر مسیلمه کذاب) - 1

طلب - 2

توبه - 3

بایزید بسطامی - 4

ذوالنون مصری - 5

GORJI

15-10-2010, 12:59

نخستین کسی که صوفی نام گرفت؟ - 6

نخستین کسی که "حافظ شیرازی" را لسان الغیب نامید؟ - 7

نخستین اجتماع خوارج در کجا بود؟ - 8

نخستین کسی که به "اصالت وجود و اصالت ماهیت" قائل شد؟ - 9

نخستین خلیفه ای که به مذهب شافعی گرائید؟ - 10

ابوهاشم کوفی (نفحات الانس - 6

عبدالرحمان جامی (قرن نهم هـ - ق) - 7

منطقه حروراء - 8

شیخ احمد احسائی (.... شیخیه) - 9

متوکل عباسی - 10

GORJI

15-10-2010, 13:00

نخستین کسی که نهج البلاغه را شرح کرد؟ - 1

نخستین خطبه ای که حضرت علی پس از بیعت مردم بیان کرد؟ - 2

نخستین ترجمه فارسی نهج البلاغه چیست؟ - 3

نخستین نامه حضرت علی به معاویه بعد از قتل عثمان کدام است؟ - 4

نخستین خطبه علی در کوفه کدام است؟ - 5

سید فضل الله راوندی - 1

خطبه 16 (ذمتی بما اقول رهینه) - 2

ترجمه الهی اردبیلی (قرن دهم هجری) - 3

نامه ششم نهج البلاغه - 4

خطبه 22 نهج البلاغه (الحمد لله الذي.... اسئل منازل الشهداء) - 5

GORJI

15-10-2010, 13:02

نخستین خطبه علی بعد از زمامداری در مدینه؟ - 6

نخستین گردهاوردده خطبه های علی کیست؟ - 7

نخستین مستدرک نهج البلاغه چه نام دارد؟ - 8

نخستین معجم الفاظ نهج البلاغه چه نام دارد؟ -9

نخستین کسی که تدریس چهار مذهب را در یک مدرسه ترتیب داد؟ - 10

خطبه 87 نهج البلاغه (اما بعد لایر عین مرع) - 6

شهید زید ابن وهب (کتاب الذریعه ج 7 ص 192) - 7

التذییل - 8

الکاشف (دکتر سید جواد مصطفوی با 20000 هزار کلمه) - 9

صالح نجم الدین ایوب (قرن هفتم هـ - ق) - 10

GORJI

08-11-2010, 10:21

کدام یک از قاریان مصری به (گیتار آسمانها) ملقب گردیده بود؟ -1

بنیا نگذار سبک جدید و رایج تلاوت قرآن کریم کیست؟ -2

کدام فرزند استاد عبد الباسط به عنوان جانشین او در امر تلاوت مطرح شده -3
است؟

کدام قاری مصری به (شهید القراء) ملقب گردیده بود؟ -4

نوار تلاوت سوره مبارکه هود کدام قاری از مفاخر موزه بریتانیا به حساب -5
می آید؟

استاد محمدرافت -1

استاد محمدرفعت - 2

استاد طارق عبدالباسط - 3

استاد محمد صدیق منشاوی - 4

استاد محمدرفعت - 5

GORJI

08-11-2010, 10:22

کدام قاری به قاری (حنجره طلائی) معروف شده بود؟ - 6

کدام قاری بزرگ مشهور و پیش کسوت قرآن کریم است که دایی استاد - 7
عبدالباسط است؟

شاعر معروف قرن هشتم که لقب (ملک القراء) دارد کیست؟ - 8

اولین قاری مصری که برای تلاوت به خارج از مصر اعزام شد؟ - 9

ابو علی سینا در چند سالگی موفق به حفظ قران مجید شد؟ - 10

***** *

استاد عبدالباسط - 6

ستاد ابوالعینین شعیش - 7

لسان الغیب حافظ شیرازی - 8

استاد محمود خلیل الحصری - 9

در 10 سالگی - 10

GORJI

08-11-2010, 10:25

نخستین فیزیکدان مسلمانی که جایزه نوبل رادیافت کرد؟ -1

نخستین فیزیکدان ایرانی که مرد علمی سال 1990 میلادی اعلام شد؟ -2

نخستین نویسنده عرب که در ادبیات جایزه نوبل دریافت کرد؟ -3

نخستین جایزه نوبل در فیزیک؟ -4

نخستین جایزه نوبل در پزشکی؟ -5

علی ابن یقطین (بدستور امام موسی کاظم علیه السلام) - 1

ابوسلمه همدانی (نخستین وزیر بنی عباس) - 2

حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام - 3

خالد بن برمک - 4

ابویوسف قاضی - 5

GORJI

08-11-2010, 10:27

نخستین جایزه نوبل در ادبیات؟ - 6

نخستین جایزه نوبل در شیمی؟ - 7

نخستین کسی که به کتاب "امام علی علیه السلام" جرداق مسیحی جایزه - 8
داد؟

نخستین سالی که کتاب داستان راستان" (نوشته شهید مطهری) کتاب سال - 9

نخستین مترجم نهج البلاغه که به دریافت جایزه سال دست یافت؟ -10

سلیمان بن ربیعہ باہلی - 6

مغیرہ ابن شعبہ - 7

مغیرہ ابن شعبہ - 8

سعد ابن مالک - 9

حجاج ابن خزیمہ - 10

GORJI

08-11-2010, 10:30

از اینجا تا به شوشتر همه ش خونِ کبوتر

گل سرخ

از دور دیدم ماه را از دل کشیدم آه را
آن ترک تیر انداز را برهم زده شیراز را

کبریت

اطلس سبز و سرخ پوشیده، در میان دو کاسه چوبین، نو عروسی به ناز خوابیده

پسته

اولم آخر پلنگ است که زیبا وقتِ جنگ است دومم آخر شیر است
که بر جنگل امیر است سومم میان ببر است چو توفان و چو ابر است آخرم آخر
گربه است ولی مایه خنده است
با بچه ها همبازیم چه نازیم، چه نازیم مَشَشَنگم و قَشَنگم که خیلی شوخ و شنگم

گربه

اولم اول پیاز است دومم اول ساز است چهارم آخر هسته توی صندوقچه بسته
اولم اول زمستان، آخرم آخر باغ دومم رفته زمستان، آمده میان باغ

زاغ

GORJI

08-11-2010, 10:34

صندوق چوبی، پر از روغن کوهی

گردو

بافتم و بافتم، پشت کو انداختم

گیس

یوز پلنگ بی دُم، نه جو خورده نه گندم، گشت زند بیابان، نفع دهد به مردم

زنبور عسل

!این سر کوه، آرّه آرّه آن سر کوه، آرّه آرّه میان کوه، گوشت بره

دندانها و زبان

آن کدام شب تاریک است که در میان روز دیده میشود؟

سیاهی چشم

GORJI

08-11-2010, 10:37

آن چیست که تا آسمان نگرید، اشکش روان نمی شود؟

باران

آن چیست که نه دست دارد و نه پا، در همه جای زمین است و نمی رود به هیچ

جا؟

خاک

آن چیست که نه دست دارد، نه پا، نه استخوان دارد، نه گوشت، ولی همیشه راه
می‌رود و و هیچ وقت هم خسته نمی‌شود؟

آب جوی و رود

آن چیست که خودش آب، دشمنش آب؟

یخ

آن کدام دوبرادرند که در زیر یک کوه زندگی میکنند، و هیچ وقت خانه
یکدیگر را نمی‌بینند؟

چشمها

GORJI

08-11-2010, 10:38

منظور از عبارت شوخی وار «اوری بادی خربا بوزه ایتینگ کُنه پا لَرِشَم سی _1
تینگ کُنه» چیست؟

!جزایر «لانگرهانس» در کجا هستند؟! _2

من یک سگه کوچک را در چاهی عمیق می اندازم، آنگاه در عرض یک _3
دقیقه می روم در می آورم، چطور چنین چیزی ممکن است؟

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این _4
پسر با توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین
چیزی ممکن است؟

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر _5
راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و
کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

.....
.....

: پاسخ چیستان ها .

می دانیم «اوری بادی» به زبان انگلیسی بمعنی «هرکس» ، «ایتینگ» بع معنی 1:
«خوردن» و «سیتینگ» به معنی «نشستن» است. پس با این ترتیب، عبارت فوق
مرادف ضرب المثل معروف فارسی «هر که خربزه بخورد باید پای لرزش بنشیند»
می باشد

در لوزالمعده آدمی: 2

من که ادعا نکردم می روم سگه را از چاه درمی آورم بلکه گفتم: در عرض 3:
یک دقیقه می روم «در» می آورم. بنابراین مراد از «در» اینجا در اتاق یا راهرو و

تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هریک با مادر شوهر مرده یا :4
مطلقه دیگری ازدواج کنند و هریک از آن مادران پسری بدنیا آورند. این پسر
برای زن دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری باو ندارد: 5

LIDA

30-11-2010, 20:12

قدیم ترین انجیل مسیحیان؟ -

قدیم ترین کتاب دینی جهان؟ - 2

قدیم ترین کتاب درباره مذاهب وادیان به زبان فارسی؟ - 3

قدیم ترین کتاب در چشم پزشکی از مسلمانان؟ -4

قدیم ترین مذاهب از مذاهب چهارگانه اهل سنت؟ -5

***** **

انجیل مرقس (انجیل "برنابا" قبل از انجیل‌های چهارگانه است) - 1

کتاب "ریگ ودا" (کتاب هندوها) - 2

بیان الادیان ابوالمعالی علوی - 3

العشر مقالات فی العین (جنین بن اسحق عبادی) - 4

مذهب حنفی - 5

LIDA

30-11-2010, 20:13

قدیم ترین کتا بخانه جهان اسلام؟ -6

قدیم ترین رصد خانه جهان؟ -7

قدیم ترین گنبد مسجد درایران؟ -8

قدیم ترین نسخه خطی نهج البلاغه؟ -9

قدیم ترین سنگ مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام که اکنون موجوداست؟ -10

بیت الحکمه(بغداد) - 6

جامسونگدی (کیونگجوی کره جنوبی) - 7

گنبد مسجد جامع قم (قرن سوم هجری) - 8

سال 421 (کتابخانه شخصی آیت الله حسن زاده آملی) - 9

مربوط به سال 516 قمری می باشد - 10

LIDA

30-11-2010, 20:15

قدیم ترین نسخه خطی کتابخانه واتیکان؟ - 11

قدیم ترین نسخه انجیل کتابخانه واتیکان؟ - 12

قدیم ترین تمدن ها؟ - 13

قدیم ترین دانشگاه در اروپا؟ - 14

قدیم ترین دانشگاه در جهان اسلام؟ -15

کتابی که دو قرن قبل از میلاد بوده - 11

مربوط به قرن پنجم میلادی - 12

تمدن مصر و بابل - 13

دانشگاه سالرنوژ - 14

دانشگاه الازهر مصر (توسط شیعیان فاطمی ساخته شد) - 15

LIDA

30-11-2010, 20:17

قدیم ترین نسخه صحیفه سجادیه؟ -16

قدیم ترین ترجمه کهن فارسی ازقرآن؟ -17

قدیم ترین سرودهایی که درایران شناخته شده؟ -18

قدیم ترین بنای اسلامی موجود درایران؟ -19

قدیم ترین کتابی که درایران بعد ازاسلام مصورشده؟ -20

نسخه سال 416قمری - 16

تفسیرابوالفتوح رازی - 17

دفتر کاآهای اشو"زرتشت" - 18

تاریخانه دامغان (سال 143هـ-ق) - 19

کلیله و دمنه - 20

LIDA

30-11-2010, 20:18

قدیم ترین کتابی که از "تهران" یاد کرده است؟ - 21

قدیم ترین نمونه فرش جهان در کدام کشور کشف شده است؟ - 22

قدیم ترین فرش شناخته شده ایرانی متعلق به چه دوره ای است؟ - 23

فارسنامه ابن بلخی - 21

روسیه - 22

هخامنشی - 23

GORJI

01-12-2010, 14:14

عجایب خلقتی دیدم که شش پا و دو سر دارد - 1

عجایب تر از آن، دیدم که دمبی در کمر دارد

دارم سؤال، خواهجه بفرما جواب چیست؟ - در یک گلاب پاش دو رنگ - 2

گلاب چیست

سرمای زمهریر که یخ بست او نبست - آتش بدو رسیدن و بستن جواب چیست

▪

بار اول که زاد بی جان بود - بار دوم که زاد جان آورد - 3

آن چیست که بر سینه ی خصم اش گذراست؟ - کهربا پیکر و آدم دم و - 4
فولاد سراست؟

اگر برداری تو از دنباله کوه یک حرف - گذاری بر سردنباله رود همان - 5
حرف

کنی یک بار دیگر کار تکرار - از آن حرف شد برون نامی پر آثار
بسازی مرغکی خوش رنگ و زیبا - خبر آر و خبر بر، خوب و رعنا

*

ترازو - 1

تخم مرغ - 2

تخم مرغ - 3

تبرزین - 4

هْدُهد - 5

GORJI

01-12-2010, 14:14

آن چیست که ارغوان قبایی دارد - 1

بیرون و درونِ شهر جایی دارد

گرد است و مدور است و تاجش بر سر

همچون دُم موش تیره پایی دارد

آن چیست کز او حسن بُت افزون گردد - 2

اندر کفِ مهوشان موزون گردد

سبز است تنش تا نرسد آب بدو

چون آب بدو رسد همه خون گردد

آن تیر صفت که شد دهان آماجش - 3

از طورِ کلیم راز جو معراجش
هر چند به خردی و ضعیفی مَثَل است
حکام دهند از بُنِ دندان باجش

آن چیست که بی پا و سر و دست روان است - 4
و آن چیست که اندر شکمش خلق نهان است؟
آن چیست که یک لحظه بگردد همه عالم؟
و آن چیست که سر تا به قدم جمله زبان است؟

چيست آن طرفه خرگه بی در - اندر آن خیمه، خیمه های دگر - 5
گاه باشد به سان نقره سفید - گاه باشد چو یاقوتِ (یا قوت) احمر
گاه بینی زمردین علفی - از گریبان او برآرد سر
مفلسان را مناسب سفره - منعمان را رفیق را سفر
این لغز را هر آن که بگشاید - قطره یی آب آیدش به نظر

چغندر - 1

حنا - 2

خلال دندان - 3

آب است که بی پا و سرو دست روان است.....خاک است که اندر - 4
شکمش خلق نهان است باد است که یک لحظه بگردد همه
عالم.....ناراست که سر تا به قدم جمله زبان است

پیاز - 5

GORJI

01-12-2010, 14:41

چیزی نمانده در ره دین شیخ ساده را - جز دامن ردا که کند صاف باده را - 1

مرغی که به کوه جای گیرد یا دشت - نامش به حساب جمله آمد ده و - 2
هشت

هر چار حروف نامش از قلب کنی - هر چند که هژده است خالی ده گشت

شاعری به نام سیفی نیشابوری، تمام حروف الفبا را در یک بیت آورده و - 3
فقط لام را تکرار کرده است. آیا آن بیت را می دانید ؟

خاقانی که در ستایش حضرت رسول شعر زیر را گفته است، چه مقصودی - 4
دارد؟

آن ب و ت شکن که به تعریف او گرفت - هم قاف و لام رونق و هم کاف و
نون بها

به یک قیام و چهار اصل و چهل صباح که هست - از این سه معنی الف د، - 5
میم بی اعراب

چون شیخ بی چیز شود «خا» می ماند، چه چیز، شیئی است و دامن ردا - 1
«الف» است و از باده «می» مراد است و هرگاه می را از دامن صاف کنند، صاف
می که «میم» است به زیر «الف» خواهد بود و دُرْد می که «با» است بر بالای الف
می رود که حاصل آن «خیام» می شود

هَدْهُد به حساب ابجد یا جمل هیجده می شود، زیرا ه مساوی 6 و د - 2
مساوی 3 است و «هد» مساوی 9 و هدهد برابر هیجده است. اما مقلوب حروف
آن ده ده می شود. این است که می نویسد، حروف را اگر قلب کنی، هر چند که
هژده است، (به حساب جمل) خالی ده گردد

اثر وصف غم عشق خطت.....ندهد خط کسی جز بضلال - 3

ب و ت مقصود «بت» و قاف و لام یعنی «قُل» و اشاره به «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» - 4
و کاف و نون یعنی «کُن» که اشاره به «كُنْ فَيَكُونُ» است و با توجه به آیه قرآن،
«جهان» مراد است

منظورش «آدم» است که از چهار اصل در چهل صبح گلشن سرشته شد و با - 5
یک قیام از جای برخاست

GORJI

01-12-2010, 14:46

:واژگان این بیت پیوسته «موصل» را جدا کنید - 1

سستپشتبتنپست - بتبشپشتتنسستشکست

این بیت «امیر معزی» را چگونه باید خواند؟ - 2

آفرین کن شاه و صاحب را که نام هر دو هست - سنجر و محمد

چیست آن درج زمرد رنگ ناپیدا دهان - چون صدف یکتا دُری ناسفته - 3

دارد در میان

حیرتی دارم که چون آن درج بشکافد کسی - افکند آن گوهر ناسفته از کف

رایگان

چه پیکرست ز تیر سپهر یافته تیر - بشکل تیر و بد و ملک راست گشته چو - 4
تیر

کجا بگرید، در کالبد بخندد جان - کجا بنالد، در آسمان بتازد تیر
ز نادرات جواهر نشان دهد به سرشک - ز مشکلات ضمایر خبر دهد بصیر

سر پروانه را از تن جدا کن - به پای سرو زن سر رارها کن - 5
پس آنگه حاصل مقصود ما را - به پای گل بزن شکر خدا کن

=====

سُست پیشِ تب تن پست.....به تبش، پشتِ تن سُست شکست - 1

آفرین کن شاه و صاحب را که نام هر دو هست.....سین و نون و جیم - 2
و را و میم و ح و میم و دال

غنچه گل درون کاسبرگ سبزرنگ - 3

قلم - 4

سر پروانه «پ» است که اگر آنرا به پای سرو که «واو» است بزنیم «پو» می - 5
شود و اگر آنرا به پای گل که «ل» است بیفزاییم، تبدیل به «پول» خواهد شد

GORJI

02-12-2010, 23:49

گل ای مهوش کرم قبل دامن زلفنگ بوقارو چک - کر پشتک خالرینده، - 1
گاهی جفت و گاهی تک

آن غم که شدم از غم رویش آگاه - وز شکوه من نداشت یک ذره شکوه - 2
درمانده شدم زغم بگفتم نامش - دندان من و قدم من و دامن کوه

آن حقه که در ندارد و باشد پر - گویم به کنایتی که درماند حر - 3

خوبان چو بلورشان شود عنابی - ساینده به لعل و آزماینده به در

در ولایت علی شمس و قمر یعنی که چه - در میان پیرهن، یک تن دو - 4

سر یعنی که چه

ای منافق، قدرت حق را بین و دم مزین - دختر بی شوهر بکر و پسر یعنی که چه

یک جفت کبوترند ابلق - جفتند ولی زهم جدایند - 5

پرواز کنند گردِ عالم - از کالبدشان برون نیایند

=====

=====

معنی فارسی آن این است: بیا ای مهوش کرم کن و دامن زلفهایت - 1

بالاکش؛ که خالهای صورتت گهی جفت و گهی طاق است. منظور از مهوش

«زا» است و از زلف «جیم» و از جیم، رقم آن به حروف ابجد است که (3) می

باشد. هر گاه دامن این رقم بالا کشیده شود «مس» حاصل می گردد و خالها که

منظور از آن «نقطه» می باشد، در زیر گاه جفت و گاه طاق میشود که وقتی در زیر «س» دو نقطه جفت و یک نقطه طاق گذاشته شود «بیا» می شود که با «زا» تبدیل به «زیبا» می گردد

پاسخ درست «سنجر» است؛ زیرا، دندان من «س» و قد من «ن» و دامن کوه - 2
«جر» است که رویهم «سنجر» می شود

تخم مرغ - 3

امام حسن (شمس)، امام حسین (قمر)، ذوالفقار علی (یک تن و دو سر)، - 4
مریم عذرا (دختر بی شوهر بکر صاحب پسر)

زمین و ماه - 5

GORJI

02-12-2010, 23:49

اژدري ديدم كه او را چار شاخ اندر سر است - بر سر هر شاخ او سه درختر - 1
افسونگر است

بر سر هر درختری، بنشسته باشد سی پسر - هر پسر را بیس و چار فرزند دیگر در
خور است

این چه چیز است، لعبتی آبی - در بر او قبای عنابی - 2
تن او همچو ساعد سعد است - پای او همچو پای مرغابی

این چیست که تاج نقره بر سر دارد - وز آتش سرخ تاج و افسر دارد - 3
ناکرده گناه روی او چون قیر است - بر گردنش از هر طرفی زنجیر است

حقّه ئی دیده ایم در بسته - اهل حقّه، تمام سربسته - 4
همه یاقوت رنگ و لعل صفت - صاف و رنگین به یکدگر بسته

عجایب صنعت نادیده دیدم - پر رویان به بستان تازه دیدم - 5

چو دَس بردم گل از باغش بچینم - به یک مَحْمِل دو صد دُردانه دیدم

=====

=====

=====

سال، فصول چهارگانه، شبانه روز (24 ساعت) - 1

ریواس - 2

سرقلیان - 3

انار - 4

انار - 5

GORJI

02-12-2010, 23:59

چیست گردنده ئی که دم نزنند - روز و شب گردد و قدم نزنند - 1

نعره او به سان شیر بُود - برف بارد و لیک دم نزنند

صنعتی دیده ام که فن دارد - ماده بر روی نر وطن دارد - 2
قوتِ او قوتِ آدمیزاد بوده است - در میان شکم دهن دارد

عجایب صنعتی دیدم در این دشت - که نر خوابیده بود و ماده می گشت - 3

آن چه باشد که پشت خَم دارد - وز خَمی هر دو سر به هم دارد - 4
وزن او نیست خود به صد مثقال - صد منی را به پشت بر دارد

آن چه باشد که سر بر افلاک است - پای او غرق در دل خاک است - 5
رنگ او سرخ و زرد و گاه سیاه - گوشت شیرین و استخوان چاک است

=====

=====

آسیاب - 1

آسیاب - 2

آسیاب - 3

نعل - 4

خرما، نخل - 5

GORJI

06-12-2010, 19:13

چیست آن تن که سر بر افلاک است - پای او غرق در دلِ خاک است - 1
یک تن و سی هزار فرزندان - گوشت شیرین و استخوان چاک است
نیمی از مار و نیمی از خرگوش - نامش از این دو جنس ناپاک است

آن چیست که جا به کوه و صحرا دارد - اندر صفِ مردان خدا جا دارد - 2

از هیبت او جمله بلرزد عالم - سیصد سرو ده شکم دو صد پا دارد

آن چیست که رنگ گل زرین دارد - رنگ رخ عاشقان مسکین دارد - 3
دسمال سرش باد هوا می گیرد - بوی خوش او محله ها می گیرد
آبش میدن، طبق طبق مرواری - نونش میدن به کوزه مثقالی

آن چیست که روزمی نماید شبگون - صد پاره تنش بود به یک پای نگون - 4
چون

ناز کنی تنش زاندازه فزون - همچون عاشق ز چشم او ریزد خون

آن چیست که روزها نماید شبگون - صد پاره تنش، ولی به یک پایه نگون - 5
چون دست بر او نهی زاندازه فزون - همچون دل عاشقان فرو ریزد خون

=====

=====

=====

خرما، نخل - 1

شیر به حروف ابجد - 2

چلو - 3

شاتوت - 4

شاتوت - 5

GORJI

06-12-2010, 19:17

آن چه باشد که زرد مثل زر است - به شباهت نظیر یکدگر است - 1
قیمت آن بسی گردان نبُود - معدنش در میان دشت ودر است

آن چیست که پیک عاشقان است - مشاطه زلفِ دلبران است - 2

خندیدن گل زبوسه اوست - رقصِ چمن از نوای آن است

در باغ شدم به چیدن نرگس تر - دیدم صنمی نشسته در پیش پدر - 3
گفتم: صنما، بوسه بده صدقه سر - گفت: امروزنه، فردانه، چو شد روز دگر
هم بوسه و هم لیسه و هم چیز دگر

فکن از مطلع سبع المثانی حرف ثانی را - پس آنگه رو تماشا کن جمال - 4
یارجانی را

محبوبه من که مه ز رویش خجل است - دو حرف ز نظم حافظ مرتجل - 5
است

اول و ششم هجا و قلبش روشن - وین طرفه که قلب آخرش خون دل است

=====

=====

=====

هویج، زردک - 1

نسیم، باد - 2

باقلا - 3

احمد - 4

احمد - 5

Arman™

10-12-2010, 10:54

اگه قرار باشه واسه یکی هدیه کفش بخری اون شخص کیه

جواب: کسی که تو دنیا بیشتر از همه بهش اهمیت میدی

* * * * *

اگه يه تيکه ابر بهت بدن چيکارش ميکنی؟

جواب

حالا جای ابر همسر رو بذار

* * * * *

مهم ترین خصوصياتی رو که در کلمات زیر ميیینی توصیف کن

سگ ۲- گربه 3 -موش 4-اقيانوس 5-قهوه-1

:جواب

شخصیت خود شما. 1

شریک زندگی. 2

دشمنان شما. 3

به زندگی خود شما. 4

..... تعبیرت از رابطه — طه جن. 5

* * * * *

به هر کدوم از رنگهای زیر، یک نفر که می شناسی و برات مهمه رو نسبت بده

زرد ۲- پرتقالی ۳- قرمز ۴- سفید ۵- سبز ۱-

جواب

کسی فراموشش نمی کنی ۱-

یه دوست خوب ۲-

واقعاً دوستش داری -۳

یک روح در دو بدن -۴

همیشه یادش هستی -۵

* * * * *

حیوونای زیر رو به ترتیبی که برات اولویت دارن نام ببر

گاو ۲-بیر ۳-گوسفند ۴-اسب ۵-خوک ۱-

:جواب

1. حرفه و شغل

2. غرور

3. عشق

خانواده . 4

پول ۵.

Arman™

10-12-2010, 10:57

اگه تو خیالت در حال قدم زدن تو جنگل باشی

چه وقتی رو تصور میکنی

صبح زود 2 - عصر ۳ - شب 1-

:جواب

تو زندگی هدف داری و برای رسیدن بهش تلاش میکنی: 1

هدف داری اما تنبلی: 2

هدف خاصی تو زندگی نداری: 3

* * * * *

تا حیوون که خیلی دوست دارید روبه تریب نام ببر و برای هر کدوم 3 صفت 3
بگو

: جواب

1 نظر مردم در موردت

2: نظر خودت در مورد خودت

3: خصوصیات واقعیت

* * * * *

اگر با این ۴ تا حیوون تو کشتی باشی طوفان بیاد و مجبور بشی یکشون رو
بندازی تو دریا

کدوم رو میندازی ؟

گاو ۲- گوسفند ۳- پلنگ ۴- اسب ۱-

:جواب

۱. مال و درایی

۲. خانوادت

۳. غرورت

۴. عشقت

* * * * *

از بین این چهار گزینه کدوم رو بیشتر دوست داری

خورشید-۲-جنگل-۳-دریا-۴-آسمون-۱

:جواب

۱- مادر

غرور-۲

عشقت-۲

خانوادهت-۴

Arman™

03-01-2011, 12:49

در یک جنگ 100 سرباز شرکت کردند و جراحاتی برداشتند. آمار جراحات

به شرح زیر است

نفر دست راستشان را از دست دادند 70

نفر دست چپشان را از دست دادند 75

نفر پای راست 80

نفر پای چپ از دست دادند 85

حد اقل تعداد افرادی که هر 4 عضویشان را از دست دادن چندتاست؟

جواب در ادامه مطلب

جواب:

نفر 10

مجموع عضوهای از بین رفته 310 عضو که در بهترین حالت 90 نفر سه
عضوی و 10 نفر 4 عضوی می شود

تعداد 3 عضوی y تعداد 4 عضوی و x اگر

$$4x + 3y = 310$$

$$x + y = 100$$

در نتیجه:

$$y = 90$$

$$x = 10$$

LIDA

21-01-2011, 20:40

بعضی از ماهها 30 روز دارند بعضی 31 روز 1.

چند ماه 29 روز دارد؟

اگر دکتر به شما 3 قرص بدهد و بگوید هر 2.

نیم ساعت 1 قرص بخور چقدر طول میکشد

تا تمام قرصها خورده شود؟

من ساعت 8 شب به رختخواب رفتم و ساعت 3.

را کوک کردم که 9 صبح زنگ بزند وقتی با صدای

زنگ ساعت از خواب بیدار شدم چند ساعت خوابیده

بودم؟

عدد 30 را به نیم تقسیم کنید و عدد 10 را به حاصل 4.

آن اضافه کنید چه عددی به دست می آید؟

مزرعه داری 17 گوسفند زنده داشت تمام 5.
گوسفند هایش به جز 9 تا مردند چند گوسفند زنده
برایش باقی مانده است؟

1. تمام ماهها حداقل 29 روز را دارند.
- یک ساعت (شما یک قرص را در ساعت 1 و دیگری 2.
(را در ساعت 5/1 و بعدی را در ساعت 2 می خورید
3. ساعت کوکی نمیتواند شب و روز را تشخیص دهد.
پس به اولین ساعت 9 که برسد زنگ میزند که
ساعت 9 شب است.
4. (تقسیم بر نیم معادل ضرب در 2 است) 70 . 4
5. گوسفند 9 . 5

21-01-2011, 20:40

- اگر تنها یک کبریت داشته باشید و وارد یک اتاق. 6.
- سرد و تاریک شوید که در آن یک بخاری نفتی یک چراغ
نفتی و یک شمع باشد اول کدامیک را روشن میکنید؟
7. فردی خانه ای ساخته که هر چهار دیوار آن به سمت
جنوب پنجره دارد خرسی بزرگ به این خانه نزدیک
میشود این خرس چه رنگی است؟
- اگر 2 سیب از 3 سیب بردارین چند سیب دارید؟ 8.
- حضرت موسی از هر حیوان چند تا با خود به کشتی برد؟ 9.
- اگر اتوبوسی را با 43 مسافر از مشهد به سمت 10.

تهران برانید و در نیشابور 5 مسافر را پیاده کنید
و 7 مسافر جدید را سوار کنید و در دامغان 8 مسافر پیاده
و 4 نفر را سوار کنید و سرانجام بعد از 14 ساعت به تهران
برسید حالا نام راننده اتوبوس چیست؟

6. کبریت .

سفید چون خانه ای که هر چهار دیوارش رو به سمت 7.
.جنوب پنجره داشته باشد باید در نوک قطب جنوب باشد

8. سیب 2 .

9. هیچ (حضرت نوح بود نه حضرت موسی) .

10. خوب خودتونید دیگه (نام خودتان) .

LIDA

21-01-2011, 20:42

مسئله 1 - فرض کنید راننده یک اتوبوس برقی هستید. در ایستگاه اول 6 نفر وارد اتوبوس می شوند ، در ایستگاه دوم 3 نفر بیرون می روند و پنج نفر وارد می شوند . راننده چند سال دارد ؟

مسئله 2 - پنج کلاغ روی درختی نشسته اند ، 3 تا از آنها در شرف پرواز هستند . حال چه تعداد کلاغ روی درخت باقی می ماند؟

مسئله 3 - چه تعداد از هر نوع حیوان به داخل کشتی موسی برده شد ؟

مسئله 4 - شیب یک طرف پشت بام شیروانی شکلی ، شصت درجه است و طرف دیگر 30 درجه است . خروسی روی این پشت بام تخم گذاشته است . تخم به کدام سمت پرت می شود ؟

مسئله 5 - این سوال حقوقی است . هواپیمایی از ایران به سمت ترکیه در حرکت است و در مرز این دو سقوط می کند ، بازمانده ها را کجا دفن می کنند ؟

مسئله 6 - من دو سکه به شما می دهم که مجموعش 30 تومان می شود. اما یکی از آنها نباید 25 تومانی باشد . چطور ؟

مسئله 1 - راننده اتوبوس هم سن شما باید باشد . چون جمله اول سوال می گوید
" "تصور کنید که راننده اتوبوس هستید

مسئله 2 - همه کلاغ ها ، چون آنها فقط " در شرف پرواز " هستند و هنوز از
روی درخت بلند نشده اند..(اگر جواب شما $5-3=2$ بوده بدانید دوباره
محاسبات جلوی تفکرتان را گرفته است.)

مسئله 3 - هیچ . آن نوح بود که حیوانات را به کشتی برد و نه موسی ("چه
تعداد " جلوی فکر کردن شما را گرفته است.)

مسئله 4 - هیچ کدام . خروس ها که تخم نمی گذارند.اگر شما سعی کردید
جواب توسط محاسبات و مقایسه اعداد بدست آورید ، شما دوباره به وسیله
اعداد منحرف شدید

مسئله 5 - بازمانده ها را دفن نمی کنند . آنها جان سالم بدر برده اند . شما به

• وسیله کلمات حقوقی و دفن کردن منحرف شده اید

مسئله 6 - یک 25 تومانی و یک 5 تومانی . به یاد بیاورید (فقط یکی از آنها)
نباید 25 تومانی باشد و همین طور هم هست . یک سکه 5 تومانی داریم . شما با عبارت " یکی از آنها نباید ... " فریب خوردید

LIDA

26-01-2011, 20:13

آن چه عددی است که اگر وارونه اش کنیم بیشتر می شود؟ (1)

آن چیست که روز را روشن می کند و کار را تمام؟ (2)

نام جانوری است که اگر حرف اول آن را برداریم ، در بدن انسان فراوان (3)
است؟

کدام کلیدی هست که به هیچ دری نمی خورد؟ (4)

نام کدام جزیره است که وارونه اش را بچه ها می نویسند؟ (5)

آن چیست که آسمانش سبز است و شهرش قرمز و مردمانش سیاه؟ (6)

واحد اندازه گیری است که برعکسش جانوری است خطرناک؟ (7)

:پاسخ چیستان ها

1) 7

2) «حرف ر»

3) گرگ

4) کلید برق

5) قشم

6) هندوانه

لیتر (7)

Arman™

02-02-2011, 19:30

مردی با زنی در خیابان راه میرفتند

یکی سوال کرد که چه نسبتی با هم دارید ؟

مرد گفت : مادر شوهر این زن ، با مادر زن من ، دختر و مادر هستند

نسبت این مرد و زن چیست !؟

(جواب : مرد با عروس خود راه میرفته)

منتها شما جواب رو برای دوستتون نفرستید

! بذارید توی خماری بمونه

* * * * *

می دونی شباهت قهوه با تو چیه؟؟

• رقیقه مثل قلبت، خوش رنگ مثل چشمت، تلخ مثل دوریت

* * * * *

می دونی فرق تو با بنزین چیه؟ بنزین چند ماهه که عزیز شده ولی تو یه عمره

! واسم عزیزی

* * * * *

اگر میتونستی از هر کسی یه صفت برای خودت برداری

از من چی برمیداشتی؟!

واسه همه بفرست جواب های جالبی میگیری

! ولی اول جواب من رو بده

* * * * *

اگر خود کار بهت بدن که اندازه یه جمله جوهر داشته باشه
چی باهاش مینوشتی ؟

™Arman

02-02-2011, 19:31

اگر توی یک کشتی باشی و ۵ تا حیوون داشته باشی
گاو ، گوسفند ، پلنگ ، اسب ، جوجه
طوفان میشه مجبوری ۴ تاشون رو بندازی تو دریا ، کدوم رو ننگه میداری ؟
پلنگ = غرورت
گوسفند = خانوادت
گاو = مال و درایی
جوجه = بچه ات
اسب = عشقت

* * * * *

اگر یک روزی قرار باشه که دیگه منو نبینی

آخرین حرفی که بهم میزنی چیه ؟

فقط یک جمله باشه

* * * * *

اگر بتونی از صفات یا عادت بد من چیزی رو حذف کنی

چی رو انتخاب میکردي ؟!

(! بدون رو درو باسی بگو)

* * * * *

!میدونی فرق تو با کامیون چیه ؟ کامیون بار میبره ولی تو دل میبری

* * * * *

!میدونی فرق تو با ابر چیه ؟ از ابر بارون میباره . از تو معرفت

™Arman

02-02-2011, 19:34

!میدونی فرق تو با باد چیه؟ باد نفس آسمونه ولی تو نفس منی

* * * * *

می دونی شباهت تو با خورشید چیه؟ هردوتون از پشت کوه اومدین

* * * * *

!میدونی فرق تو با ماه چیه؟ ماه سه حرف داره ولی تو حرف نداری

* * * * *

!اگه گفتی فرق تو با جوراب چیه؟ جوراب لنگه داره ولی تو نداری

* * * * *

!میدونی فرق تو با کلاغ چیه؟ کلاغ تو درخت لونه میکنه ، اما تو کنج قلبم

TM Arman

02-02-2011, 19:35

میدونی فرق تو با اشک چیه؟ اشک از چشم میفته ولی تو هیچ وقت از چشم نمیوفتی!

* * * * *

می دونی فرق تو با چغندر چیه ؟ از چغندر قند می گیرن از قندش شیرینی ، شکلات و عسل درست می کنن اما تو تو خودت قند و نباتی شکلاتی شکلاتی ! عسلی یا که شیرینی ، که به دل اینجور میشینی

* * * * *

میدونی، فرق تو با روز چیه؟؟؟

روز ۳۰ تاش باید جمع بشه تا ماه بشه ولی تو همین جوری مـــــــــــــاااااااااااااااااااا

* * * * *

میدونی فرق تو با راه چیه؟ راه رو باید بری تا به آخرش برسی اما تو خودت
!آخرشی

* * * * *

!می دونی فرق تو با پینوکیو چیه؟ پینوکیو آدم شد ولی تو آدم نمی شی

™Arman

02-02-2011, 19:38

!می دونی فرق تو با پنالتی چیه؟ پنالتی 50 درصد گله اما تو صد درصد گلی

* * * * *

می دونی فرق تو با فرقون چیه؟ فرقون گل می بره ولی تو دل می بری

* * * * *

!میدونی شباهت تو با لامپ چیه؟؟؟ دور هر دو تا تون پشه جمع میشه

* * * * *

میدونی فرق تو با گل چیه؟ گل رو باید بو کرد، ولی تو خودت همین جوری بو میدی!

می دونی شباهت تو با گل چیه؟ هر دو تون عشقین با این تفاوت که گل عشق زنبور عسله ولی تو عشق مگس!

* * * * *

!! می دونی فرق تو با گاو چیه؟!...، جون خودت هیچ فرقی ندارین

™Arman

02-02-2011, 19:40

می دونی فرق تو با کبوتر چیه؟ اون از قشنگی اسیر میشه....! تو با قشنگیت اسیر !!می کنی

* * * * *

هم sms می دونی فرق تو با آهن چیه؟ آهن زنگ می زنه، ولی تو حتی یه
!نمیدی

* * * * *

میدونی فرق لبخند تو با لبخند من چیه؟ تو وقتی شادی میخندی، من وقتی تو
...شادی میخندم

* * * * *

میدونی فرق تو با عشق زندگی و گل چیه؟ عشق یک کلمه هست ولی تو معنی
ان هستی، زندگی یک اجبار هست ولی تو دلیل آن هستی، گل یک گیاه هست
ولی تو عطر آن هستی

* * * * *

میدونی فرق تو با کشتی چیه؟ کشتی به گل میشینه ولی تو به دل میشینی

09-02-2011, 20:28

یک خروس در بام خانه‌ای که شیب دوطرفه دارد، تخم می‌گذارد. این تخم 1-
از کدام طرف می‌افتد؟

شمال - جنوب - هیچ کدام

خانمی عاشق رنگ قرمز است و تمام وسایل او به رنگ قرمز است. او در 2-
آپارتمانی یک طبقه که قرمز رنگ است، زندگی می‌کند. صندلی و میز او
قرمز رنگ است. تمام دیوارها و سقف آپارتمان قرمز رنگ هستند. کفپوش
آپارتمان و فرش‌ها نیز قرمز رنگ هستند. تلویزیون هم قرمز رنگ است. سریع
پاسخ دهید که پله‌های آپارتمان چه رنگی هستند؟

قرمز - آبی - هیچ کدام

پدر و پسر را که در حادثه رانندگی مجروح شده بودند، به بیمارستان 3-

می‌برند. پدر در راه بیمارستان فوت می‌کند ولی پسر را به اتاق عمل می‌برند. پس از مدتی دکتر می‌گوید من نمی‌توانم این شخص را عمل کنم، به علت اینکه او پسر من است. آیا به نظر شما این داستان می‌تواند صحت داشته باشد؟

آری - خیر - هیچ کدام

اگر چهار تخم مرغ، آرد، وانیل، شکر، نمک و بیکینگ پودر را با همدیگر -4 مخلوط کنید، آیا کیک خواهید داشت؟

آری - خیر - هیچ کدام

آیا می‌توانید از منزلتان بالاتر پرش کنید؟ -5

آری - خیر - هیچ کدام

!هیچ کدام. خروس که تخم نمی گذارد

!هیچ کدام. آپارتمان یک طبقه که راه پله ندارد

آری. اگر این سوال را نتوانستید جواب دهید، وای بر شما. دکتر یک خانم جراح
!است یعنی این شخص مادر پسر است

! خیر، شما پیش از اینکه کیک داشته باشید باید آن را بپزید

!آری،. بپرید و ببینید که خانه شما چقدر می پرد

LIDA

09-02-2011, 20:30

یک کیلو گرم آهن چند گرم سنگین تر از یک کیلو گرم پنبه است؟-1

۱گرم - ۱۰۰گرم - هیچ کدام

مردی به طرف یک پلیس که در حال جریمه کردن اتومبیل بود، می رود و -2
التماس می کند که پلیس جریمه نکند ولی آقای پلیس قبول نمی کند. به پلیس نه
یک بار بلکه هشت بار بد دهنی می کند. جواب دهید که این مرد چند بار جریمه
خواهد شد؟

بار - ۹ بار - هیچ کدام ۸

اگر تمام رنگ ها را با هم مخلوط کنید، آیا رنگین کمان خواهیم داشت؟ -3

آری - خیر - هیچ کدام

گرگی به بالای کوه می رود تا غرش شبانه اش را آغاز کند. چه مدت طول -4
می کشد تا به بالای کوه برسد؟

دوشب - پنج شب - هیچ کدام

اگر به طور اتفاقی وارد کود کستان دوران کود کی تان شوید، آیا قادر به 5-
خواندن نوشتن و انجام جدول ضرب خواهید بود؟

آری - خیر - هیچ کدام

.....
هیچ کدام. یک کیلو گرم آهن با یک کیلو گرم پنبه به طور دقیق برابر هستند

هیچ کدام. خود رو به آن مرد تعلق ندارد

خیر. رنگ خاکستری خواهید داشت

هیچ کدام. گرگ پیشتر بالای کوه است

آری، شما فقط از کود کستان دیدن می کنید و با همین شرایطی که الان دارید
فقط وارد کود کستان شده اید

LIDA

09-02-2011, 20:32

آیا امکان دارد یک نفر سریع تر از رودخانه می سی سی پی شنا کند؟

آری - خیر - هیچ کدام

آقای بیل اسمیت و خانم ژانت اسمیت از هم طلاق می گیرند. پس از مدتی خانم ژانت اسم اولیه خود را پس می گیرد. با این حال، پس از پنج سال با اینکه هنوز از آقای بیل اسمیت طلاق گرفته است، دوباره خانم ژانت اسمیت می شود. آیا این قضیه امکان پذیر است؟

آری - خیر - هیچ کدام

آقای جیم کوک مشکوک به قتل است ولی وقتی که پلیس از او سوال می کند
که در موقع قتل کجا بوده است، آقای جیم می گوید در خانه مشغول تماشای
سریال مورد علاقه ام بوده ام. حتی جزئیات سریال را برای پلیس شرح می دهد. آیا
این موضوع ثابت می کند که آقای جیم بی گناه است؟

آری - خیر - هیچ کدام

یک شتر مرغ تصمیم می گیرد که به وطنش باز گردد. چه موقع برای پرواز او به
جنوب مناسب است؟

بهار - پاییز - هیچ کدام

جمله بعدی صحت دارد. جمله قبلی غلط است. آیا این قضیه منطقی است؟

آری - خیر - هیچ کدام

آیا امکان دارد که یک اختراع قدیمی قادر باشد که پشت دیوار را به ما نشان دهد؟

آری - خیر - هیچ کدام

اگر بخواهید یک نامه به دوستتان بنویسید، ترجیح می دهید با شکم پریا یا با شکم خالی بنویسید؟

پریا - خالی - هیچ کدام

!آری، چون که رودخانه‌ها که قادر به شنا کردن نیستند

.آری ژانت با یک آقای دیگر که فامیل اش اسمیت بوده، ازدواج کرده است

خیر. چون که ممکن است این سریال تکراری باشد و او پیشتر این سریال را دیده
باشد.

.هیچ کدام. شتر مرغ که قادر به پرواز نیست (۱۵)

.هیچ کدام. چون که جملات متضاد هم هستند

آری. پنجره یک اختراع قدیمی است که به وسیله آن می توان پشت دیوار را
مشاهده کرد

هیچ کدام بهتر است که یک نامه عاشقانه را با قلم و کاغذ بنویسید و با شکم
!نمی توان نامه نوشت

LIDA

09-02-2011, 20:47

- بعضی از ماهها 30 روز دارند بعضی 31 روز چند ماه 29 روز دارد؟ -1
- اگر دکتر به شما 3 قرص بدهد و بگوید هر نیم ساعت 1 قرص بخور چقدر -2
طول میکشد تا تمام قرصها خورده شود؟
- من ساعت 8 شب به رختخواب رفتم و ساعت را کوک کردم که 9 صبح -3
زنگ بزند وقتی با صدای زنگ ساعت از خواب بیدار شدم چند ساعت خوابیده
بودم؟
- عدد 30 را به نیم تقسیم کنید و عدد 10 را به حاصل آن اضافه کنید چه -4

عددی به دست می آید؟

مزرعه داری 17 گوسفند زنده داشت تمام گوسفند هایش به جز 9 تا -5
مردند چند گوسفند زنده برایش باقی مانده است؟

تمام ماهها حداقل 29 روز را دارند -1

یک ساعت (شما یک قرص را در ساعت 1 و دیگری را در ساعت 5/1 و -2
بعدی را در ساعت 2 می خورید)

ساعت کوکی نمیتواند شب و روز را تشخیص دهد پس به اولین ساعت 9 -3
که برسد زنگ میزند که
ساعت 9 شب است

حاصل 70 است (تقسیم بر نیم معادل ضرب در 2 است) -4

او 9 گوسفند خواهد داشت -5

LIDA

09-02-2011, 20:49

اگر تنها یک کبریت داشته باشید و وارد یک اتاق سرد و تاریک شوید که -6
در آن یک بخاری نفتی یک چراغ نفتی و یک شمع باشد اول کدامیک را روشن
میکنید؟

فردی خانه ای ساخته که هر چهار دیوار آن به سمت جنوب پنجره دارد -7
خرسی بزرگ به این خانه نزدیک میشود این خرس چه رنگی است؟

اگر 2 سیب از 3 سیب بردارین چند سیب دارید؟ -8

حضرت موسی از هر حیوان چند تا با خود به کشتی برد؟ -9

اگر اتوبوسی را با 43 مسافر از مشهد به سمت تهران برانید و در نیشابور -10
5 مسافر را پیاده کنید و 7 مسافر جدید را سوار کنید و در دامغان 8 مسافر پیاده
و 4 نفر را سوار کنید و سرانجام بعد از 14 ساعت به تهران برسید حالا نام

راننده اتوبوس چیست؟

کبریت -6

سفید چون خانه ای که هر چهار دیوارش رو به سمت جنوب پنجره داشته -7
باشد باید در نوک قطب جنوب باشد

همان 2 سیب -8

هیچ (حضرت نوح بود نه حضرت موسی) -9

خوب خودتونید دیگه (نام خودتان) -10

LIDA

14-02-2011, 13:24

جملات زیر را درست بخوانید: «زنی زنی زنی زنی خوشش آمد»، «سربازی 1
»سربازی سربازی سربازی را گشت

۲ شخصی مدت هفت شب در مهمانخانه ای منزل می کند و چون پول نقد برای پرداختِ کرایه مهمانخانه را ندارد، قرار می گذارد از هفت حلقه بهم پیوسته طلا که بهمراه دارد، هر شب یکی از آنها را به جای کرایه به مهمانخانه دار بپردازد. اما می خواهد بیش از یکبار آن حلقه ها را از هم نگسلد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

۳ منظور از «خروس بیوه» چیست؟

۴ شخصی در حین خواندن نماز میت، به هنگام سجده، ناگهان سرش به لبه تابوت می خورد پیشانی‌ش می شکند و خون پیشانی او به کفن مرده غسل داده شده می خورد و آنرا نجس می کند. حالا این سوال پیش می آید که آیا باید مرده را دوباره غسل داد یا باید کفنش را عوض کرد یا چاره دیگری اندیشید؟

۵ خداوند متعال چه میخورد، چه می پوشد و چقدر توانایی دارد؟

جواب چیستان ۱

جملات مزبور اینگونه خوانده می شوند: «زنی زنی زنی زنی خوشش آمد» »
سَرَبازی سَرَبازی سَرَبازی، سَرَبازی را کشت

جواب چیستان ۲

نخست حلقه سوم را پاره می کند و شب اول آنرا به مهمانخانه دار می دهد. شب دوم حلقه اول و دوم را که بهم پیوسته بود به او می دهد و حلقه سوم را می گیرد. شب سوم، حلقه سوم را که ابتدا جدا کرده بود به مهمانخانه دار می دهد که جمعاً سه حلقه می شود. شب چهارم، چهار حلقه بهم پیوسته را در اختیار صاحب مهمانخانه می گذارد و دو حلقه بهم پیوسته و یک حلقه جدا (حلقه سوم) را می گیرد. در شب پنجم، حلقه سوم را به مهمانخانه دار می دهد. شب ششم حلقه سومی را می گیرد و حلقه های دوتایی را باو می دهد و در شب هفتم، حلقه تکی

را هم بوی تحویل می دهد و بدین ترتیب، تنها با یکبار گسستن حلقه ها، کار را به نتیجه می رساند

جواب چیستان ۳

منظور از خروس بیوه همان «خرس» است، زیرا خروس بی «و» یعنی بدون واو خرس می شود

جواب چیستان ۴

هیچکدام، زیرا نماز میت اصلاً سجده ندارد تا چنین اتفاقی بیفتد

جواب چیستان ۵

خداوند متعال غم بندگانش را می خورد، عیب آنان را می پوشد و قدرتش بی
انتهاست

LIDA

14-02-2011, 13:27

h-m-b-a-a4-b-r: عبارت زیر را بخوانید = ۶

می دانیم که در بهشت هر چه بخورند دفع نمی شود، در جهان مادی = ۷
کدامیک از مثالها و شواهد را می توان یافت که با آن امر همسان باشد؟

منظور از «کانت واز بود» چیست؟ = ۸

شخصی برای نخستین بار سوار یک خودروی «فولکس واگون» شد و = ۹
بسوی شهری حرکت کرد، درمیان راه خودروی او خراب شد ناچار ماشین را به
کنار جاده هدایت کرد و کاپوت ماشین را بالا زد، ولی با کمال تعجب دید نه

ازموتور خبری هست، نه از سیلندر و نه چیز دیگر چطور چنین چیزی ممکن است؟

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر = ۱۰
راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و
کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب چیستان ۶ [B]

«عبارت مزبور چنین خوانده می شود: «هاشم بیا آچار بیا»

جواب چیستان ۷

بچه در شکم مادر

جواب چیستان ۸

یعنی: «بود، بود، بود» زیرا «کانت» در عربی به معنی «بود» و «واز» در زبان انگلیسی به معنی «بود» و بود نیز در زبان پارسی به معنی بود است

جواب چیستان ۹

زیرا موتور فولکس واگن در عقب آنست نه در جلو

جواب چیستان ۱۰

آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری باو ندارد

LIDA

14-02-2011, 13:29

در اتاقی یک زن و شوهر نشسته اند. یکنفر هم در حال خواندن نماز است، -۱۱
نفر چهارم هم روزه دارد. به ناگهان مردی از در وارد می شود، با وارد شدن او،
این زن و شوهر به هم حرام می شوند. نماز آن شخص و روزه نفر چهارم هم
باطل می گردد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

آدرویش، خداداده سه تا میش. یکی شیرش حلال و گوشتش حرام، یکی -۱۲
.گوشتش حلال و شیرش حرام و سومی هم گوشتش حرام، هم شیرش

!آمد و رفت، آمد و نرفت، زائید و نمرد، نزائید و مرد-۱۳

جملات زیر، مصداق چه حکایتی هستند؟ « برو، اگر نیامده، بگو بیاید. رفتم، -۱۴
نیامده بود، گفتم: بیاید، چرا نیامد؟ حتماً آمده که نیامده است. اگر نیامده بود می
».آمد

شخصی در یک اتاق به ابعاد $20 \times 20 \times 5$ متر، خودش را با یک ریسمان -۱۵

دومتری از سقف آویزان می کند و دار می زند. وقتی به در اتاق او می آیند و می بینند از او صدایی شنیده نمی شود، نگران می شوند و در را می شکنند با کمال تعجب می بینند، او از سقف خودش را دار زده است و در اتاق را از درون قفل کرده و کلید را در جیبش گذاشته است. با اینکه میز، صندلی، نردبام یا چیز دیگری در اتاق نبوده است، او چگونه خود را دار زده است؟

جواب چیستان ۱۱

مردی که ناگهان وارد می شود، شوهر پیشین آن زن بوده که بیش از چهار سال بدون اطلاع او را ترک گفته و از خود خبری به جای نگذاشته است. بنابراین، آن زن پس از گذشت چهار سال انتظار، بتصور اینکه شوهرش از دنیا رفته، با اجازه حاکم شرع طلاق می گیرد و با مرد دومی ازدواج می کند و از میراث باقیمانده شوهرش، سهمی در اختیار کسی می گذارد تا برایش نماز بخواند، پولی نیز به نفر چهارم می دهد تا برای او روزه بگیرد. پس از بازگشت او، شوهر دوم به او حرام می شود و چون آدم زنده و کیل و وصی نمی خواهد، روزه و نماز آندو نیز باطل می گردد

جواب چیستان ۱۲

اولی مادر است که شیرش حلال و گوشتش حرام است، دومی همسر است که گوشتش حلال و شیرش برای شوهر حرام است و سومی خواهر است که هم شیرش برای برادر حرام است و هم گوشتش

جواب چیستان ۱۳

آنکه آمد و رفت «عُمر» است، آنکه آمد و نرفت، «تجربه» و «قرآن» است. آنکه زائید و نمرد، «حضرت مهدی عج» و حضرت خضر هستند زائید و مرد، حضرت آدم است

جواب چیستان ۱۴

سه نفر دزد هستند که یکی از آنان در کوچه کشیک می کشد و دو نفرشان از دیوار خانه بالا می روند و وارد خانه می شوند. یکی از آنان در صندوقخانه مشغول جمع آوری اثاث است و دومی مشغول انتقال اثاث به خیابان، آنکه کشیک می دهد، به دزد دوم می گوید: برو، اگر صاحبخانه نیامده بود، بگو دزد سوم بیاید. دزد دومی می گوید: «رفتم نیامده بود، گفتم بیاید» کشیک دهنده می گوید: «پس چرا نیامد؟ حتماً (صاحبخانه) آمده که (دزد سوم) نیامده است! اگر»
«!» (صاحبخانه) نیامده بود، (دزد سوم) می آمد

جواب چیستان ۱۵

پیش از خودکشی، تعدادی قالب یخ به درون اتاق می آورد، آنها را روی هم و

زیر پا می گذارد و با استفاده از آنها طناب را به سقف وصل می کند و به گردن خود می اندازد. آنگاه یخها کم کم آب می شوند و از پایین در اتاق به بیرون تراوش می کنند بطوریکه هنگام حضور دیگران اثری از یخها نبوده و همین امر موجبات شگفتی آنان را فراهم می سازد

LIDA

14-02-2011, 13:34

شخصی چگونه - بدون استفاده از هواپیما - خود را دو ساعته به مشهد می - ۱۶
رساند؟

حضرت آدم و حوا شش چیز در بهشت آوردند که هر یک از آنها منشأ - ۱۷
چیزی شد، آن شش چیز کدامند؟

کسانی که رَحِم مادر را ندیده اند 9 نفرند، آن 9 نفر چه کسانی هستند؟ - ۱۸

اکنون چهار تن از پیامبران زنده هستند، آن چهار تن کدامند؟ - ۱۹

از حضرت علی (ع) پرسیدند - ۲۰

واجب و واجتر چیست؟ نزدیک و نزدیکتر کدامند؟ عجیب و عجیب تر

چیست؟ سخت و سخت تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب چیستان ۱۶

آن شخص از ماشین یا قطار یا وسیله دیگری (غیر از هواپیما) برای سفر استفاده

می کند، در حالیکه دو ساعت به میچ خود بسته یا در جیب خود گذاشته بود

جواب چیستان ۱۷

عصای موسی (ع) 2- انگشتر حضرت سلمیان (ع) 3- چهار برگ درخت 1-
که با آن حضرت آدم و حوا ستر عورت کرده بودند. یکی از برگها را آهوی
خُتن خورد که از آن مشک به عمل آمد. برگ دوم را گاو دریایی خورد که از
آن عنبر بدست آمد. سومین برگ را کرم خورد که ابریشم از اوست و چهارمین
برگ را زنبور خورد که عسل حاصل آنست

جواب چیستان ۱۸

حضرت آدم (ع) 2- حضرت حوا 3- گوسفند ابراهیم (ع) 4- عصای 1-
موسی (ع) 5- خفاشی که حضرت عیسی (ع) ساخت 6- نافه صالح 7- بنا به
قولی، ماری که شیطان را وارد بهشت کرد 8- کلاغی که کفن هابیل را به قابیل
داد 9- شیطان لعین

جواب چیستان ۱۹

حضرت خضر 2- حضرت الیاس که در زمین است 3- حضرت ادریس 1-
4- حضرت عیسی که در آسمان است

جواب چیستان ۲۰

حضرت علی (ع) فرمود: 1- واجب اطاعت از خدا و واجبتر از آن ترک گناه
است 2- نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است 3- عجیب دنیا و عجیب تر
از آن محبت دنیا است 4- سخت قبر است و از آن سخت تر، دست خالی به قبر
رفتن است

LIDA

14-02-2011, 13:40

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این پسر - ۱
با توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین
چیزی ممکن است؟

از میان تعدادی زن و مرد برهنه، چگونه می توان آدم و حوا را شناخت؟ - ۲

شخصی تخم مرغ را دانه ای 70 ریال خرید و دانه ای 50 ریال فروخت و - ۳
سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟

حکم اعدام متهمی را صادر می کنند و مضمون «بخشش لازم نیست، - ۴
اعدامش کنید.» را به امضاء دادستان می رسانند. پس از امضاء دادستان، مأمور
اجرای حکم، با تغییری در مضمون، جمله را به صورتی در می آورد که جلو
اعدام متهم را می گیرد، او چه تغییری در جمله بوجود می آورد؟

این عبارت را درست بخوانید: گندم فروشا، ارزن آمد نخود آمد ماش - ۵
▪ فرستادیم برنجش مده، برنجش بده

جواب چیستان ۱

تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هر یک با مادر شوهر مرده یا مطلقه
دیگری ازدواج کنند و هریک از آن مادران پسری بدنیا آورند. این پسر برای زن
دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

جواب چیستان ۲

آدم و حوا ناف ندارند. زیرا آنان از شکم مادر متولد نشده اند که نیازی به بند ناف و ناف داشته باشند! آدم از بهشت آمد و حوا نیز از پهلوی آدم خلق شده است

جواب چیستان ۳

او نخست میلیارد بود، اما در اثر زیانهای پی در پی بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

جواب چیستان ۴

مأمور ویرگول را از جلو کلمه «نیست» بر می دارد و جلو کلمه «بخشش» می گذارد، بدین ترتیب: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید»

جواب چیستان ۵

عبارت اینگونه خوانده می شود: «گندم فروشا، ار، زنی آمد، نه خود آمد ماش (ما
»او را) فرستادیم، به رنجش مده، برنجش بده

LIDA

14-02-2011, 13:48

منظور از جمله «شیخ الحدید مال جدید الاصلم شما بود» چیست؟-۶

منظور از عبارت شوخی وار «اوری بادی خربا بوزه ایتینگ گنه پا لَرزِشَم سی -۷
تینگ گنه» چیست؟

از شخصی خواستند خودش را معرفی کند، این شخص شکسته نفسی کرده، -۸
خودش را کوچکتر از آنچه بود معرفی کرد و گفت: من «میرزا نیم من بوق بن
پشم اندر پانزده» هستم! نام او چه بوده است؟

آن چیست که با اینکه سه تاست، یکی است و با اینکه یکی است سه تاست -۹

آن چیست که پر و خالیش یک وزن دارد؟-۱۰

جواب چیستان ۶

با توجه به اینکه معنی شیخ «پیر» و معنی حدید «آهن» و معنی جدید «نو» و معنی اصم «گر» است، پس معنی جمله مزبور چنین می شود: «پیراهن مال نو کر شما»
«بود»

جواب چیستان ۷

می دانیم «اوری بادی» به زبان انگلیسی بمعنی «هر کس» ، «ایتینگ» بع معنی «خوردن» و «سیتینگ» به معنی «نشستن» است. پس با این ترتیب، عبارت فوق مرادف ضرب المثل معروف فارسی «هر که خربزه بخورد باید پای لرزش بنشیند» می باشد

جواب چیستان ۸

می دانیم بزرگتر از «میرزا» ، «آقا» و بزرگتر از «نیم مَن» ، « من» و بزرگتر از «بوق» ، «صور» و بزرگتر از «ابن» ، «پدر» و بلندتر از «پشم» ، «مو» و بزرگتر از «پانزده» ، «سی» است. پس با ان ترتیب. نام شخص مزبور این بوده است: «آقا من صور
»پدرموسی« یا به عبارتی «آقا منصور پدر موسی

جواب چیستان ۹

ثلیت مسیحیت یعنی «اب» و «ابن» و «روح القدس» است که هر سه در حقیقت یکی هستند و مراد از یکی سه تاست

جواب چیستان ۱۰

نوار کاسِت و ویدئو

LIDA

14-02-2011, 13:52

من یک سگه کوچک را در چاهی عمیق می اندازم، آنگاه در عرض یک دقیقه
می روم در می آورم، چطور چنین چیزی ممکن است؟

یکنفر اهل منطق به شهری وارد شد و تصمیم گرفت نزد سلمان‌ی برود و سروصورتش را اصلاح کند. آن شهر دو سلمان‌ی بیشتر نداشت. وقتی مرد بسراغ نخستین سلمان‌ی رفت، او را با سروصورتی آشفته و پرپشت و موهای ژولیده و نامرتب و هنگامی که به سراغ دومین سلمان‌ی رفت، او را با موهای بسیار مرتب و ریشی تراشیده یافت. لذا تصمیم گرفت نزد نخستین سلمان‌ی برود و سروصورتش را بپیراید. چرا او چنین تصمیمی گرفت؟

چرا شکارچی به هنگام شکار، یک چشمش را می‌بندد؟

وجه تشابه «سنگگ سوخته»، «آدم غرق شده» و «زن آبستن» چیست؟

زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری درِ اعدام. این زندان دارای

دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خود زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه می دهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ طرف مقابل بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند تا به آزادی او بینجامد چیست؟

من که ادعا نکردم می روم سگه را از چاه درمی آورم بلکه گفتم: در عرض یک دقیقه می روم «در» می آورم. بنابراین مراد از «در» اینجا در اتاق یا راهرو و امثال آنست

زیرا با نگاه کردن به موهای نخستین سلمان، فهمید او توسط دومین سلمانی که مردی ناشی بوده سلمانی شده است؛ اما سلمانی دوم که موهایی مرتب و منظم داشته، توسط سلمانی اول اصلاح شده است. بنابراین تصمیم گرفت نزد نخستین

سلمانى برود و چون شنیده بود «سلمانى ها وقتى بیکار مى شوند، سر یکدیگر را
»اصلاح مى کنند

زیرا اگر دو چشمش را ببندد، جایی و کسی را نخواهد دید و قادر به شکار
نخواهد بود

وجه تشابه آنها این است که هر سه، در نتیجه دیر بیرون آوردن بدین روز افتاده
اند. سنگگ در اثر دیر بیرون آوردن از تنور سوخته شد، غریق در اثر دیر بیرون
آوردن از آب غرق شده و همینطور زن آبستن

به یکی از دربانها نزدیک شده، از او مى پرسد: « آقا، اگر من از دربان دیگر
پرسم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر درى را که

دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ اعدام است لذا برعکس عمل کرده، از در دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را از دروغگو بپرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ اعدام را نشان خواهد داد لذا او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان راستگو بپرسد، چون او راستگوست، عین عبارت دروغِ دروغگو را بیان خواهد کرد و خواهد گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) پرسى فلان در را نشان خواهد داد و چون دروغگو، درِ اعدام را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و عین گفته او رانیز راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنها برعکس نموده از در آزادی خارج خواهد شد

LIDA

26-08-2011, 12:39

معماهایی از فیزیک پایه برای عموم

:چند سوال از مفاهیم فیزیک

هر تراموا یک خط اتصال برق و هر اتوبوس برقی دو خط اتصال برق دارد. - ۱

: دلیل این موضوع این است که

الف - خط اتصال اضافی در اتوبوس برای نگهداری و تامین ایمنی بیشتر به کار می رود

است dc و برای تراموا ac ب - منبع برق اتوبوس

است ac و برای تراموا dc ج - منبع برق اتوبوس

د - اتوبوس بیشتر از تراموا جریان برق می کشد

ه - تراموا از ریلهایش به عنوان خط اتصال دوم استفاده می کند

پرنده ای روی یک سیم لخت با ولتاژ زیاد و بالا نشسته است، آیا او را برق - ۲

می گیرد؟

الف - بلی

ب - نه

فرض کنید یک پتوی نو و ضخیم و یک پتوی کهنه نازک دارید؛ پتوی نو - ۳

یک عایق ضعیف برای گرماست. همچنین فرض کنید در یک شب زمستانی شما

می خواهید از هر دو پتو استفاده کنید. در کدام حالت شما خود را گرم نگه می

دارید؟

الف - پتوی کهنه را روی خود بکشید و پتوی نو را روی پتوی کهنه، در

اینصورت پتوی نو از نفوذ سرمای بیرون به داخل جلوگیری می کند

ب - پتوی نو را روی خود بکشید و پتوی کهنه را روی پتوی نو، در اینصورت

پتوی نو از خروج گرمای بدن به خارج جلوگیری می کند

ج - فرقی نمی کند

آیا می شود یک ولتاژ بالا بدون جریان بسیار زیاد داشت؟ - ۴

الف - بلی

ب - نه

جریان زیاد: واحد جریان الکتریسته آمپر است و گاهی جریان الکتریکی - ۵

را در مقایسه با ولتاژ آمپراژ می گویند. آیا بدون ولتاژ خیلی زیاد امکان وجود

آمپراژ خیلی زیاد است؟

الف - بلی

ب - نه

:اما جوابها

ه پاسخ صحیح است: مولد برقی که برق تراموا رو تولید می کند از یک - ۱

طرف اتصال به زمین دارد. بنابراین برق از مولد، از طریق یک خط اتصال به تراموا می رود و از طریق زمین به مولد بر می گردد. اتوبوس برقی چرخهای لاستیکی دارد پس نمی تواند جریان برق را از طریق زمین برگرداند پس اتوبوس دو خط اتصالی دارد.

ب صحیح است: ممکن است تصور کنید یک ولتاژ بسیار بالا مثلاً ۲۰۰۰۰۰ - ۲ ولت می تواند بر مقاومت بدن پرنده غلبه کند؛ اما منظور از این ۲۰۰۰۰۰ ولت ولتاژ تمام طول سیم نسبت به زمین است. اگر چه پرنده روی ولتاژ ۲۰۰۰۰۰ ولتی نشسته است اما در واقع تمام بدن او در همین ولتاژ است. یعنی هیچ اختلاف پتانسیلی در سرتاسر بدن پرنده وجود ندارد و می دانیم که جریان در محیط رسانا وقتی ایجاد می شود که اختلاف پتانسیلی در دو سر آن وجود داشته باشد. در این حالت اگر پرنده بالهایش را طوری باز کند که با سیم مجاور که با این سیم اختلاف پتانسیل داشته باشد آنوقت پرنده بیچاره ... اما در اصل سیمهای فشار قوی آنقدر از هم فاصله دارند که حتی اگر پرنده بالهایش را باز کند به سیم مجاور نمی رسد.

د صحیح است: پتوها نسبت بهم سری هستند یعنی گرما باید از طریق هر دو - ۳
آنها خارج شود یا سرما باید از طریق هر دوی آنها به داخل نفوذ کند. مثل
الکتریسته که از ولتاژ بالا به پایین منتقل می شود گرما هم از از جای گرم به
جای سرد می رود. حال فرض کنید که یک مقاومت بزرگ با یک مقاومت
پایین در مدار قرار گرفته اند (البته به طور سری) اگر جای این دو عوض شود
در شدت جریان تاثیری نخواهد داشت ؛ پتوها هم عینا مثل مقاومت های سری
هستند.

الف صحیح است: بارهای همنام همدیگر را دفع و غیر همنام همدیگر را - ۴
جذب می کنند و برای جدا کردن این بارهای بهم چسبیده صرف انرژی لازم
است و تا هنگامی که این دو بار از هم دور نگه داشته شوند انرژی ذخیره می
شود و انرژی پتانسیل حاصل می شود. در مورد بارها این انرژی ، انرژی پتانسیل

الکتریکی نام دارد. که بدون وجود جریان الکتریکی بالا با واحد ولت ایجاد می گردد. حال اگر پلی رسانا بین محلّهای دوبار مخالف ایجاد شود بار از طریق پل به حرکت در آمده و جریان برقرار می شود. مثال باتری اتومبیل

الف صحیح است: مقدار جریان در هر مداری نه تنها به ولتاژ بلکه به - ۵ مقاومت نیز بستگی دارد. اگر مقاومت رسانا خیلی کم باشد، ولتاژ بسیار اندکی می تواند جریانی خیلی زیاد در مدار برقرار کند. مقاومت بعضی از مواد هنگامی که تا دماهای خیلی پایین سرد می شود صفر است که به این مواد ابررسانا می گویند. ولتاژهای خیلی پایین می توانند جریانهای بزرگی را در مواد ابررسانا تولید کنند. در واقع در هر مدار ابررسانا جریان حتی بعد از قطع چشمه ولتاژ تا بینهایت برقرار می ماند.

LIDA

26-08-2011, 12:44

زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری در اعدام. این زندان ۱ -
دارای دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خود
زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که
نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه
میدهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ طرف
مقابل بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند
تا به آزادی او بینجامد چیست؟

دو مرد نسبت به هم، دایی و خواهر زاده اند. یعنی اولی دایی دومی و خواهر ۲-
زاده اوست، دومی نیز دایی اولی و خواهرزاده وی می باشد. چطور چنین چیزی
ممکن است؟

شخصی مدت هفت شب در مهمانخانه ای منزل می کند و چون پول نقد ۳ -
برای پرداختِ کرایه مهمانخانه را ندارد، قرار می گذارد از هفت حلقه بهم پیوسته

طلا که به همراه دارد، هر شب یکی از آنها را به جای کرایه به مهمانخانه دار
پردازد. اما می خواهد بیش از یکبار آن حلقه ها را از هم نگسلد. چطور چنین
چیزی ممکن است؟

شخصی تخم مرغ را دانه ای ۷۰ ریال خرید و دانه ای ۵۰ ریال فروخت و - ۴
سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟

نردبانی داریم که اگر کنار دیوار، بطور قائم قرار گیرد نوک نردبان از انتهای -5
دیوار ۱۰ سانتیمتر بالاتر قرار می گیرد. و هرگاه پای همین نردبان را از پای همان
دیوار ۷۰ سانتیمتر فاصله بدهیم نوک نردبان به انتهای دیوار منطبق می شود. طول
نردبان را پیدا کنید.

زندانی : به یکی از دربانها نزدیک شده، از او می پرسد: « آقا، اگر من از ۱ -

دربان دیگر پرسیم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر دری را که دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ اعدام است لذا برعکس عمل کرده، از در دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را از دروغگو پرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ اعدام را نشان خواهد داد لذا او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان راستگو پرسد، چون او راستگوست، عین عبارت دروغ دروغگو را بیان خواهد کرد و خواهد گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) پرسیم فلان در را نشان خواهد داد و چون دروغگو، درِ اعدام را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و عین گفته او رانیز راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنرا برعکس نموده از در آزادی خارج خواهد شد

خویشاوندی : هر چند که این نوع خویشاوندی به ندرت اتفاق می افتد، ولی - ۲
غیر ممکن نیست. دو مرد را در نظر می گیریم که زنشان فوت کرده و هر کدام یک دختر دارند. اولی دختر دومی را به عقد خود در می آورد و دومی نیز دختر اولی را به زنی می گیرد و آن دو پدر زن یکدیگر و در عین حال داماد هم

محسوب می شوند. هر کدام از آنها صاحب پسری می شوند. اگر کمی فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که هر یک از این دو پسر نسبت به دیگری هم دایی محسوب می شوند و هم خواهر زاده

کرایه مهمانخانه: نخست حلقه سوم را پاره می کند و شب اول آنرا به ۳ - مهمانخانه دار می دهد. شب دوم حلقه اول و دوم را که بهم پیوسته بود به او می دهد و حلقه سوم را می گیرد. شب سوم، حلقه سوم را که ابتدا جدا کرده بود به مهمانخانه دار می دهد که جمعاً سه حلقه می شود. شب چهارم، چهار حلقه بهم پیوسته را در اختیار صاحب مهمانخانه می گذارد و دو حلقه بهم پیوسته و یک حلقه جدا (حلقه سوم) را می گیرد. در شب پنجم، حلقه سوم را به مهمانخانه دار می دهد. شب ششم حلقه سومی را می گیرد و حلقه های دوتایی را باو می دهد و در شب هفتم، حلقه تکی را هم بوی تحویل می دهد و بدین ترتیب، تنها با یکبار گسستن حلقه ها، کار را به نتیجه می رساند

تخم مرغ و میلیونر: او نخست میلیاردی بود، اما در اثر زیانهای پی در پی - ۴
بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

جواب معمای ۳ نردبان-5

سانتیمتر فرض کنیم، بنا به m سانتیمتر و طول دیوار را e اگر طول نردبان را
 $e-m=10$ داده مسئله نردبان ۱۰ سانت از دیوار بلندتر است پس

در وضعیتی که پای نردبان از زیر دیوار ۷۰ سانتیمتر فاصله دارد و انتهای آنها بر
هم منطبق است، مثلث قائم الزاویه ای تشکیل می شود که با حل قضیه فیثاغورث
در مورد آن می توان طول نردبان را ۲۵۰ سانتیمتر و طول دیوار را ۲۴۰ سانتی متر
بدست آورد.

LIDA

14-10-2011, 17:52

معماهایی از فیزیک پایه

:چند سوال از مفاهیم فیزیک

هر تراموا یک خط اتصال برق و هر اتوبوس برقی دو خط اتصال برق دارد. - ۱

: دلیل این موضوع این است که

الف - خط اتصال اضافی در اتوبوس برای نگهداری و تامین ایمنی بیشتر به کار می رود

است dc و برای تراموا ac ب - منبع برق اتوبوس

است ac و برای تراموا dc ج - منبع برق اتوبوس

د - اتوبوس بیشتر از تراموا جریان برق می کشد

ه - تراموا از ریلهایش به عنوان خط اتصال دوم استفاده می کند

پرنده ای روی یک سیم لخت با ولتاژ زیاد و بالا نشسته است، آیا او را برق - ۲

می گیرد؟

الف - بلی

ب - نه

فرض کنید یک پتوی نو و ضخیم و یک پتوی کهنه نازک دارید؛ پتوی نو - ۳
یک عایق ضعیف برای گرماست. همچنین فرض کنید در یک شب زمستانی شما
می خواهید از هر دو پتو استفاده کنید. در کدام حالت شما خود را گرم نگه می
دارید؟

الف - پتوی کهنه را روی خود بکشید و پتوی نو را روی پتوی کهنه، در

اینصورت پتوی نو از نفوذ سرمای بیرون به داخل جلوگیری می کند

ب - پتوی نو را روی خود بکشید و پتوی کهنه را روی پتوی نو، در اینصورت

پتوی نو از خروج گرمای بدن به خارج جلوگیری می کند

ج - فرقی نمی کند

آیا می شود یک ولتاژ بالا بدون جریان بسیار زیاد داشت؟ - ۴

الف - بلی

ب - نه

جریان زیاد: واحد جریان الکتریسیته آمپر است و گاهی جریان الکتریکی - ۵
را در مقایسه با ولتاژ آمپراژ می گویند. آیا بدون ولتاژ خیلی زیاد امکان وجود
آمپراژ خیلی زیاد است؟

الف - بلی

ب - نه

اما جوابها

ه پاسخ صحیح است: مولد برقی که برق تراموا رو تولید می کند از یک - ۱
طرف اتصال به زمین دارد. بنابراین برق از مولد، از طریق یک خط اتصال به

تراموا می رود و از طریق زمین به مولد بر می گردد. اتوبوس برقی چرخهای لاستیکی دارد پس نمی تواند جریان برق را از طریق زمین برگرداند پس اتوبوس دو خط اتصالی دارد.

ب صحیح است: ممکن است تصور کنید یک ولتاژ بسیار بالا مثلاً ۲۰۰۰۰۰ - ۲ ولت می تواند بر مقاومت بدن پرنده غلبه کند؛ اما منظور از این ۲۰۰۰۰۰ ولت ولتاژ تمام طول سیم نسبت به زمین است. اگر چه پرنده روی ولتاژ ۲۰۰۰۰۰ ولتی نشسته است اما در واقع تمام بدن او در همین ولتاژ است. یعنی هیچ اختلاف پتانسیلی در سرتاسر بدن پرنده وجود ندارد و می دانیم که جریان در محیط رسانا وقتی ایجاد می شود که اختلاف پتانسیلی در دو سر آن وجود داشته باشد. در این حالت اگر پرنده بالهایش را طوری باز کند که با سیم مجاور که با این سیم اختلاف پتانسیل داشته باشد آنوقت پرنده بیچاره ... اما در اصل سیمهای فشار قوی آنقدر از هم فاصله دارند که حتی اگر پرنده بالهایش را باز کند به سیم مجاور نمی رسد.

د صحیح است: پتوها نسبت بهم سری هستند یعنی گرما باید از طریق هر دو - ۳
آنها خارج شود یا سرما باید از طریق هر دوی آنها به داخل نفوذ کند. مثل
الکتریسته که از ولتاژ بالا به پایین منتقل می شود گرما هم از از جای گرم به
جای سرد می رود. حال فرض کنید که یک مقاومت بزرگ با یک مقاومت
پایین در مدار قرار گرفته اند (البته به طور سری) اگر جای این دو عوض شود
در شدت جریان تاثیری نخواهد داشت ؛ پتوها هم عینا مثل مقاومت های سری
هستند.

الف صحیح است: بارهای همنام همدیگر را دفع و غیر همنام همدیگر را - ۴
جذب می کنند و برای جدا کردن این بارهای بهم چسبیده صرف انرژی لازم
است و تا هنگامی که این دو بار از هم دور نگه داشته شوند انرژی ذخیره می
شود و انرژی پتانسیل حاصل می شود. در مورد بارها این انرژی ، انرژی پتانسیل

الکتریکی نام دارد. که بدون وجود جریان الکتریکی بالا با واحد ولت ایجاد می گردد. حال اگر پلی رسانا بین محلّهای دوبار مخالف ایجاد شود بار از طریق پل به حرکت در آمده و جریان برقرار می شود. مثال باتری اتومبیل

الف صحیح است: مقدار جریان در هر مداری نه تنها به ولتاژ بلکه به $\frac{1}{R}$ مقاومت نیز بستگی دارد. اگر مقاومت رسانا خیلی کم باشد، ولتاژ بسیار اندکی می تواند جریانی خیلی زیاد در مدار برقرار کند. مقاومت بعضی از مواد هنگامی که تا دماهای خیلی پایین سرد می شود صفر است که به این مواد ابررسانا می گویند. ولتاژهای خیلی پایین می توانند جریانهای بزرگی را در مواد ابررسانا تولید کنند. در واقع در هر مدار ابررسانا جریان حتی بعد از قطع چشمه ولتاژ تا بینهایت برقرار می ماند

LIDA

17-10-2011, 14:06

زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری در اعدام. این زندان ۱ -
دارای دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خود
زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که
نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه
میدهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ طرف
مقابل بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند
تا به آزادی او بینجامد چیست؟

دو مرد نسبت به هم، دایی و خواهر زاده اند. یعنی اولی دایی دومی و خواهر ۲-
زاده اوست، دومی نیز دایی اولی و خواهرزاده وی می باشد. چطور چنین چیزی
ممکن است؟

شخصی مدت هفت شب در مهمانخانه ای منزل می کند و چون پول نقد ۳ -

برای پرداختِ کرایه مهمانخانه را ندارد، قرار می گذارد از هفت حلقه بهم پیوسته طلا که بهمراه دارد، هر شب یکی از آنها را به جای کرایه به مهمانخانه دار بپردازد. اما می خواهد بیش از یکبار آن حلقه ها را از هم نگسلد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

شخصی تخم مرغ را دانه ای ۷۰ ریال خرید و دانه ای ۵۰ ریال فروخت و - ۴ سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟

قمارباز بدبختی در یک بازی ۱۵۰۰۰ ریال باخت. این پول از سکه های ۱۰ - 5 ریالی و ۵۰ ریالی و اسکناسهای ۱۰۰ ریالی و ۵۰۰ ریالی تشکیل شده بود. آیا می توانید شمار هر کدام از سکه ها و اسکناسها را بیابید. در صورتی که تعداد سکه های ۵۰ ریالی ۱۰ برابر سکه های ۱۰ ریالی و تعداد اسکناسهای ۵۰۰ ریالی دو برابر اسکناسهای ۱۰۰ ریالی بوده است؟

.....

زندانی : به یکی از دربانها نزدیک شده، از او می پرسد: « آقا، اگر من از ۱ -
دربان دیگر بپرسم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر
دری را که دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ اعدام است لذا برعکس عمل
کرده، از در دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را
از دروغگو بپرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ اعدام را نشان
خواهد داد لذا او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان
راستگو بپرسد، چون او راستگوست، عین عبارت دروغِ دروغگو را بیان خواهد
کرد و خواهد گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) بپرسی فلان در را نشان
خواهد داد و چون دروغگو، درِ اعدام را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و
عین گفته او رانیز راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنرا برعکس نموده از در
آزادی خارج خواهد شد

خویشاوندی : هر چند که این نوع خویشاوندی به ندرت اتفاق می افتد، ولی ۲ -
غیر ممکن نیست. دو مرد را در نظر می گیریم که زنشان فوت کرده و هر کدام

یک دختر دارند. اولی دختر دومی را به عقد خود در می آورد و دومی نیز دختر اولی را به زنی می گیرد و آن دو پدر زن یکدیگر و در عین حال داماد هم محسوب می شوند. هر کدام از آنها صاحب پسری می شوند. اگر کمی فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که هر یک از این دو پسر نسبت به دیگری هم دایی محسوب می شوند و هم خواهر زاده.

کرایه مهمانخانه: نخست حلقه سوم را پاره می کند و شب اول آنرا به ۳ - مهمانخانه دار می دهد. شب دوم حلقه اول و دوم را که بهم پیوسته بود به او می دهد و حلقه سوم را می گیرد. شب سوم، حلقه سوم را که ابتدا جدا کرده بود به مهمانخانه دار می دهد که جمعاً سه حلقه می شود. شب چهارم، چهار حلقه بهم پیوسته را در اختیار صاحب مهمانخانه می گذارد و دو حلقه بهم پیوسته و یک حلقه جدا (حلقه سوم) را می گیرد. در شب پنجم، حلقه سوم را به مهمانخانه دار می دهد. شب ششم حلقه سومی را می گیرد و حلقه های دوتایی را باو می دهد و در شب هفتم، حلقه تکی را هم بوی تحویل می دهد و بدین ترتیب، تنها با یکبار گسستن حلقه ها، کار را به نتیجه می رساند.

تخم مرغ و میلیونر: او نخست میلیاردی بود، اما در اثر زیانهای پی در پی - ۴
بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

:با تشکیل چند معادله از اطلاعات مسئله براحتی جواب بدست می آید --5

سکه ده ریالی ، ۱۰۰ سکه پنجاه ریالی، ۹ اسکناس صد ریالی و ۱۸ اسکناس ۱۰
پانصد ریالی

LIDA

21-07-2012, 12:03

!! چیستان برای تست هوش شما

.معمایی آماده کردیم که می توانید هوش خود را بسنجید

:سوال اول

یه چوپان بود که یک گرگ و یه بز و یه گونی علف داشت. این چوپان تو بیابانه

▪ و میخواد بره شهر. حالا هم باید گرگ هم بز هم علفا رو باخودش بره

▪ سوال اینه که آقا چوپان چطوری باید این سه تا رو ببره شهر

نکات:

هر دفعه که میخواد بره شهر فقط میتونه یه چیز رو با خودش ببره. اگر علف رو اول ببره گرگ بز رو میخوره اگر گرگ رو اول ببره بز علف رو

میخوره و اگر اونور شهر باز هم بز و گرگ یا بز و علف در کنار هم باشند و
▪ چوپان تو بیابان باشه یکی خورده میشه

=====

=====

=====

سوال دوم:

▪ فرض کنید یه رود خونه خیلی طویل بین یه شهر و یه بیابان باشه

▪ نفر تو بیابان اند به اسمهای رضا و علی و محمد و میخوان برن شهر 3

▪ یه قایق هم وجود داره که راننده نداره

▪ وزن رضا 200 کیلو است، اما وزن علی و محمد هر کدام 100 کیلو

▪ قایق هم فقط و فقط میتونه وزن 200 کیلو رو تحمل کنه

حالا به نظر شما این سه تا چطوری میتونن با قایق برن شهر؟ نکته انحرافی هم
نداره

▪

▪

▪

▪

▪

▪
:جواب سوال اول

اول بز رو میبره شهر بعد بر میگردد بیابان گرگ رو میبره شهر همزمان گرگ رو که گذاشت شهر بز رو بر میداره میاره بیابان و بز رو همونجا میداره و علف رو بر میداره میبره پیش گرگ تو شهر (چون گرگ علف نمیخوره) بعد هم بر میگردد بیابان خودش و بز میان شهر و با خوبی و خوشی میرن سر خونه زندگیشون

:جواب سوال دوم

اول علی و محمد با قایق میرن اونور رودخونه (چون وزنشون روهم میشه 200 کیلو) علی تو شهر پیاده میشه اما محمد با قایق برمیگردد بیابان. قایق رو میده دست رضا (چون رضا وزنش 200 کیلوئه باید خودش تنها سوار قایق بشه) و خودش تو بیابان پیاده میشه. رضا هم میره شهر و قایق رو و میده دست علی که تو شهر بود و میگه برو محمد رو بیار. علی هم میره محمد رو میاره

LIDA

21-07-2012, 12:08

شخصی چگونه بدون استفاده از هواپیما خود را دو ساعته از تهران به مشهد می
رساند؟

..

.

جواب: آن شخص از ماشین یا قطار یا وسیله دیگری (غیر از هواپیما) برای سفر
استفاده می کند، در حالیکه دو ساعت به مچ خود بسته یا در جیب خود گذاشته
بود

... زندانی دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری در سیاهچال

زندان دارای دو در است، یکی در آزادی و دیگری در سیاهچال. این زندان

دارای دو زندانبان است که یکی از آنها راستگو و دیگری دروغگوست. خودِ زندانبانان همدیگر را به خوبی می شناسند. در این زندان مردی محبوس است که نمی داند کدامیک از زندانبانان راستگو، و کدامیک دروغگو است؟ به او اجازه می دهند، از هر یک از زندانبانان که دلش می خواهد سؤالی بکند و از پاسخ طرف مقابل بفهمد در آزادی کدام است تا از آن خارج شود. پرسشی که او باید بکند تا به آزادی او بینجامد چیست؟

..

: پاسخ چیستان و معما

به یکی از دربانها نزدیک شده، از او می پرسد: « آقا، اگر من از دربان دیگر بپرسم که در آزادی کدام است، کدام در را نشان خواهد داد؟» هر دری را که دربان نشان دهد، می فهمد آن در، درِ سیاهچال است لذا برعکس عمل کرده، از در دیگر خارج خواهد شد. چرا؟ علتش آن است که اگر جمله فوق را از دروغگو بپرسد، او چون دروغگوست، بجای درِ آزادی، درِ سیاهچال را نشان خواهد داد لذا او برعکسش کرده، از در دیگر خارج می شود. و اگر از دربان راستگو بپرسد، چون او راستگوست، عین عبارت دروغِ دروغگو را بیان خواهد

کرد و خواهد گفت: اگر از آن شخص (دروغگو) بپرسی فلان در را نشان خواهد داد و چون دروغگو، درِ سیاهچال را بجای درِ آزادی معرفی خواهد کرد و عین گفته او رانیز راستگو تکرار کرده، مرد محبوس آنرا برعکس نموده از در آزادی خارج خواهد شد

پس از آن که شمعی روشن بود، سر دیگر آن را نیز روشن کردیم و یک سوم ساعت دیگر طول کشید تا شمع سوخت. اگر شمع در آغاز از دو طرف روشن شده بود و یک سر آن تنها زمانی که یک سوم میانی آن باقی مانده بود، خاموش می شد، سوختن شمع چه مدت طول می کشید؟

▪
▪

جواب: طریق دوم در واقع عکس طریق اول است. در این طریق نیز سوختن دو سوم ساعت طول می کشد

21-07-2012, 12:12

سه نفر سیاهپوست و سه نفر سفید پوست می خواهند با قایقی که بیش از دو نفر گنجایش ندارد از رودخانه ای بگذرند. سفیدپوستها رانندگی قایق را بلدند اما یکی از سیاهپوستها رانندگی قایق را نمی داند. اگر تعداد سیاهپوستها بیش از سفیدپوستها باشد آنها را خواهند خورد. مثلاً نمی توان دو نفر سیاهپوست و یک سفید پوست راتنها کنار هم گذاشت. اما سفید پوستها آدمخوار نیستند و اگر تعدادشان زیادتیر از سیاه پوستها باشد با آنها کاری نخواهد داشت. چگونه می توان این گروه شش نفری را از رودخانه عبود داد، بدون اینکه به هیچیک از آنان آسیبی رسد؟

▪

▪

▪

▪ ▪

پاسخ: نخست یک نفر سیاهپوست (که قایقرانی بلد نیست) به همراه یک سفید پوست به آنسوی رودخانه می روند. سیاهپوست آنطرف رودخانه می ماند و سفیدپوست قایق را بر می گرداند. بار دوم یک سیاه پوست و یک سفید به آنسوی رودخانه می روند سیاه پوست پیاده می شود و سفید پوست بر می گردد. بار سوم باز هم یک نفر سفیدپوست به همراه یک سیاه پوست به آنسوی آب می رود، سیاه پیاده می شود و سفید قایق را بر می گرداند، بار سوم دو سفید پوست قایق را به آنسوی رودخانه می برند هر دو پیاده می شوند و یکی از سیاهپوستها قایق را بر می گرداند و برای چهارمین بار یک سیاهپوست و یک سفید پوست باقیمانده به آنسوی رودخانه می روند و باین ترتیب به هیچیک از آنان آسیبی نمی رسد.

چرا شکارچی به هنگام شکار، یک چشمش را می بندد؟

▪

▪

پاسخ: زیرا اگر دو چشمش را ببندد، جایی و کسی را نخواهد دید و قادر به شکار

نخواهد بود

منظور از جمله «شیخ الحدید مال جدید الاصم شما بود» چیست؟

▪

▪

جواب: با توجه به اینکه معنی شیخ «پیر» و معنی حدید «آهن» و معنی جدید «نو»
و معنی اصم «گر» است، پس معنی جمله مزبور چنین می شود: «پیراهن مال نوگر
» شما بود

H-m-b-a-a4-b-r : عبارت زیر را بخوانید

» پاسخ: عبارت مزبور چنین خوانده می شود: «هاشم بیا آچار بیا»

شخصی تخم مرغ را دانه ای 70 ریال خرید و دانه ای 50 ریال فروخت و سرانجام میلیونر شد! چطور چنین چیزی ممکن است؟
..

پاسخ: او نخست میلیاردی بود، اما در اثر زیانهای پی در پی بخشی از دارائیش را از دست داده و میلیونر شد

LIDA

21-07-2012, 12:15

!وش جالب و آموزنده

جای علامت سوال چه عددی می گذارید؟

$$5 = 1$$

$$25 = 2$$

$$125 = 3$$

$$625 = 4$$

? = 5

▪
▪
▪

▪ جای علامت سوال باید عدد 1 را قرار داد.

اگر قبول ندارید خط اول را به یاد بیاورید: $1=5$

زنی را در خیابان دیدم که پسر بچه ای را به دنبال داشت. از او پرسیدم: این پسر با
توجه نسبتی دارد؟ گفت: «او پسرِ پسرِم است، برادر شوهرم»، چطور چنین چیزی
ممکن است؟

..

جواب: تنها در صورتی ممکن است که دو دوست، هر یک با مادر شوهر مرده یا
مطلقه دیگری ازدواج کنند و هریک از آن مادران پسری بدنیا آورند. این پسر
▪ برای زن دیگر، حکم پسرِ پسر و برادرِ شوهر را دارد

... بمن غذا بده میمونم ، بمن آب بده میمیرم؟

این چیه: بمن غذا بده میمونم ، بمن آب بده میمیرم؟

:پاسخ پایین صفحه

.

جواب: آتش

آن چیست که تا اسمش را به زبان می رانی می شکند؟ -1

آن چیست که پدر و پسر دارند اما مادر ندارد؟ -2

سکوت -1

نقطه -2

LIDA

21-07-2012, 12:19

... چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبروی خیابان است قرمز است، افسر راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با اینحال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

.

آن راننده پیاده بوده است، بنابراین افسر راهنمایی کاری باو ندارد

یکنفر اهل منطق به شهری وارد شد و تصمیم گرفت نزد سلمان برود و

سرو صورتش را اصلاح کند. آن شهر دو سلمانی بیشتر نداشت. وقتی مرد بسراغ نخستین سلمانی رفت، او را با سرو صورتی آشفته و پرپشت و موهایی ژولیده و نامرتب و هنگامی که به سراغ دومین سلمانی رفت، او را با موهایی بسیار مرتب و ریشی تراشیده یافت. لذا تصمیم گرفت نزد نخستین سلمانی برود و سرو صورتش را بپیراید. چرا او چنین تصمیمی گرفت؟

جواب: زیرا با نگاه کردن به موهای نخستین سلمانی، فهمید او توسط دومین سلمانی که مردی ناشی بوده سلمانی شده است؛ اما سلمانی دوم که موهایی مرتب و منظم داشته، توسط سلمانی اول اصلاح شده است. بنابراین تصمیم گرفت نزد نخستین سلمانی برود و چون شنیده بود «سلمانی ها وقتی بیکار می شوند، سر یکدیگر را اصلاح می کنند

آن چیست که بی زبان سخن می گوید - 1
از قول من و تو قصه ها می گوید

با آن که در او نیست نه دندان و نه لب
بی پرده ز کار این و آن می گوید

چیست آن، کز چشمه ای آید برون -2
بی هدف ره می برد با قلب خون

مدتی بر دشت خشکی چون برفت
می شود از سنگ سختی سرنگون

آن چیست که ارغوان قبایی دارد -3
بیرون و درون شهر جایی دارد

گرد است و مدور است و تاجش بر سر
مانند دم موش پایی دارد

پاسخها انتهای صفحه

▪

▪

▪

▪

▪

▪

▪

▪

▪

کتاب - 1

اشک چشم - 2

چغندر - 3

